تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد ششم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر معارف القرآن

جلد ششم

شامل سوره های انفال ، توبه و یونس می باشد

مؤلف

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه

مفتی محمّد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة اللّه علیه)

مترجم

جناب شیخ الحدیث و التفسیر مولانا محمد یوسف حسین پور

مدیر و سرپرست حوزه علمیه عین العلوم گُشت ـ سراوان

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶.
تفسیر معارف القرآن / مؤلف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین‌پور. ـ تربت جام، احمد جام، ۱۳۷۷ - .
ج.
(ISBN: 964-6765-70-x) (دوره). -
ج. ۲) (ISBN :964-91073-6-3) - . (ج. ۱) (ISBN: 964-6765-07-8)
(ج. ۴) (ISBN :964-6765-23-8)
۲۰۰۰۰۰ ریال: (ج. فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا)
کتابنامه
مندرجات: ج. ۱ . --ج. ۲. (شامل آیات ۱۴۲ - الی آخر سوره بقره). --ج. ۳. ....
ج. ۴. شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء و قسمتی از سوره مبارکه مائده. --ج. ۵. شامل سوره انعام و سوره اعراف.
ج. ۳ (چاپ اوّل: ۱۳۷۹) (ISBN: 964-6765-17-3)
ج. ۵ (چاپ اوّل: ۱۳۸۰) (ISBN: 964-6765-78-5)

۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف. حسین‌پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.
BP ۹۸ / ۷ ت ۲۵ ع　　۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران.　　۸۰-۱۷۲۹۷ م



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام ـ تلفن: ۰۵۲۸-۲۲۲۵۲۳۸

تفسیر معارف‌القرآن (جلد ششم)

تألیف
مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة اللّه علیه)
ترجمهٔ
محمد یوسف حسین‌پور

وزیری، ۵۴۴ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه، چاپ چهارم، بهار ۱۳۸۷
امور فنّی و چاپ : مؤسسهٔ چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

بها: ۴۰۰۰۰ ریال

شابک ۵-۷۸-۶۷۶۵-۹۶۴　　ISBN: 964-6765-78-5

سوره الانفال

سورة‌الانفال مدنيّة‌وهى خمس وسبعون آية وعشر ركوعات

سوره انفال در مدینه نازل شده، دارای هفتاد و پنج آیه و ده رکوع است.

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

شروع به نام خداوند بی حدمهربان و بی‌نهایت رحیم

يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ ؕ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُوْلِ فَاتَّقُوا اللهَ وَ

از تو از حکم غنیمت می‌پرسند بگو: که مال غنیمت از آن خدا و رسول است: پس بترسید از خدا و

اَصْلِحُوْا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ص وَ اَطِيْعُوا اللهَ وَ رَسُوْلَهٗ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿۱﴾

با هم آشتی کنید و خدا و رسول او را فرمان برید، اگر ایمان دارید.

مضامین سوره

سوره‌ای که اکنون آغاز می‌شود، انفال نام دارد و مدنی است. در سورهٔ قبل یعنی: اعراف، جهل و عناد و فسق و فساد اهل کتاب و مشرکین ذکر شد. لذا در این سوره بیشتر، دربارهٔ مطالبی درباره عاقبت بد آنان سخن به میان آمده و هم چنین در مورد شکست آنان و پیروزی و فتوحات مسلمانان در غزوهٔ بدر مطالبی بیان شده است که در حقیقت برای مسلمانان نوعی انعام و احسان بود و برای کفّار عذاب و انتقام فاحشی به شمار می‌رفت.

چون بزرگترین عامل انعام مسلمانان همان خلوص نیّت و اتّحاد، و در کل اطاعت از اوامر خدا و رسول بود. لذا در آغاز این سوره، مردم را به تقوا و اطاعت از حق و ذکر الله و توکّل و غیره آموزش و دعوت داد.

خلاصهٔ تفسیر

آنان دربارهٔ غنیمتها از شما سؤال می‌کنند، شما بگویید: که این غنایم از آن خداست. (یعنی ملک خدا هستند او حق دارد که دربارهٔ آنها آنچه می‌خواهد دستور دهد) و از آن رسول است (به‌این معنی که از طرف خدا مأموریّت یافته تا فرمان خدا را دربارهٔ آن اجرا کند و دور از رأی و پیشنهاد شما، مطابق حکم شرع عمل نماید) پس شما (در حرص دنیا قرار نگیرید، بلکه طالب آخرت باشید به این طریق که) از خدا بترسید و ارتباط با یکدیگر را اصلاح کنید (که در ما بین یکدیگر بغض و حسد نماند) و از خدا و رسول او اطاعت کنید، اگر ایمان دارید.

معارف و مسائل

این آیه دربارهٔ واقعهٔ بدر نازل شد، پس بهتر است که قبل از تفسیر، به جزئیّات واقعه اشاره شود، تا فهم تفسیر آسان‌تر شود.

واقعه از این قرار است که در غزوهٔ بدر که نخستین معرکهٔ کفر و اسلام بود، وقتی که مسلمانان پیروز شدند و مقداری مال غنیمت به‌دست آمد، پس دربارهٔ توزیع آنها میان صحابهٔ کرام اختلاف نظر پیش آمد که مناسب مقام اخلاص و اتّفاق آنها نبود، در صورتی که زندگی صحابهٔ کرام سرشار از اخلاص و تقوا و اتّحاد بود. نخستین آیه آن را داوری فرمود تا در قلوب این

گروه مقدّس بجز صدق، اخلاص، انفاق و ایثار چیز دیگری باقی نماند.

تفصیل این واقعه از حضرت عبادة رضی الله عنه در **مسند احمد** و **ترمذی** و **ابن ماجه** و **مستدرک حاکم** و غیره چنین منقول است که، شخصی از حضرت عبادة معنی لفظ «انفال» را که درآیهٔ مذکور آمده است، سؤال کرد، او فرمود: این آیه دربارهٔ ما اصحاب بدر نازل شده است و داستان آن از این قرار است که دربارهٔ توزیع اموال غنیمت، میان ما اختلاف افتاد که بر اخلاق ما اثر بدی گذاشت، خداوند متعال به وسیلهٔ این آیه، اختیار اموال غنیمت را از دست ما خارج، و به رسول خدا ﷺ تفویض نمود. آنگاه رسول خدا ﷺ آنها را در میان همهٔ حاضرین میدان بدر، به‌طور مساوی تقسیم فرمود. که جزئیات جریان بدین قرار است که، همهٔ ما در غزوهٔ بدر با رسول خدا ﷺ به قصد جهاد بیرون آمدیم و میان هر دو گروه کفّار و مسلمانان جنگ شدیدی درگرفت، در نتیجه دشمن شکست خورد و سپاهیان اسلام به سه گروه تقسیم شدند، گروهی به تعقیب دشمن پرداخت تا آنها نتوانند دوباره برگردند و گروهی دیگر در جمع‌آوری اموال غنیمت مشغول گشت، و گروه سوم محافظت آن حضرت ﷺ را به عهده گرفت. پس کسانی که به جمع آوری غنایم اقدام کرده بودند، خود را صاحبان تامّ الاختیار غنایم پنداشتند. و امّا گروهی که به تعقیب دشمن پرداختند، خود را از دیگران ذیحق‌تر دانسته، اظهار داشتند که چون ما در تعقیب و پراکندگی دشمن اقدام کردیم، فرصت جمع‌آوری غنایم را برای شما فراهم آوردیم، تا شما بدون احساس خطر اموال را جمع نمایید، لذا ما از شما سهم بیشتری داریم. گروه سوم، که در مراقبت از آن حضرت همّت گماشته بودند، اظهار داشتند که ما نیز چون شما می‌توانستیم، غنایم را جمع کنیم ولی بدون توجّه به اموال غنایم به مراقبت پیشوای دو عالم کمر همّت بستیم، پس

سزاوار نیست که از اموال غنایم بی‌بهره شویم.

و بدین ترتیب این مباحثات و اختلاف‌نظرها بـه گـوش آن حـضرت (ص) رسید، در این زمان آیهٔ مذکور بـر آن حـضرت (ص) نـازل گشت و روشن‌کرد که این اموال در حقیقت از آنِ مالک متعال است و تنها رسول الله (ص) مجاز است که دربارهٔ اموال غنایم تصمیم بگیرد، پس رسـول کـریم (ص) مطابق دستورات الهی، غنایم را میان همهٔ مـجاهدان اسـلام بـه‌طور مساوی تقسیم فرموده و همهٔ آنها بر داوری خـدا و رسـول از جـان و دل خشنود گشته، بر اختلاف‌نظرشان سخت نادم و پشیمان شدند.

و در مسند امام احمد واقعهٔ دیگری مربوط به شأن نزول این آیه از حضرت سعدبن ابی وقّاص نقل شده است. او می‌گوید که: در غـزوهٔ بـدر برادرم عمیر شهید شد. من به تلافی برادرم، سعیدبن العاص را که از مشرکین بنام بود، به قتل رسانیده شمشیرش را برداشتم و بـه مـحضر آن حـضرت (ص) رسیدم و میل داشتم که این شمشیر بمن‌برسد ولی آن حضرت (ص) دستور داد که آن را با اموال غنایم ملحق کنم. مـن مـطابق حسب‌الامـر آن حضرت (ص) شمشیر را درکنار غنایم نهادم در حالی که در دل آزرده بودم و با خود گفتم که برادرم شهید شد و من در عوض او دشمنی را نابود کردم و شمشیر او را به دست آوردم ولی با وجود این، از من گرفته شد. هنوز فاصلهٔ دوری نرفته بودم که این آیهٔ سورهٔ انفال بر آن حضرت (ص) نازل شد و آن جناب مرا احضار کرد و سپس آن شمشیر را بـه مـن عـنایت فـرمود. و در روایتی دیگر چنین آمده که حضرت سعد به آن حضرت (ص) عرض کرد، این شمشیر به من داده شود. ولی آن جناب (ص) فرمود که: ایـن شـمشیر متعلّق به من و شما نیست، بلکه جزء کل اموال غنیمت به شمار می‌آید، لذا باید جزو دیگر غنایم قلمداد شود و دربارهٔ آن و دیگر غنایم باید مـطابق

دستورات الهی تصمیم‌گیری شود (ابن کثیر و مظهری).

به هرحال هیچ بعید نیست که این آیه دربارهٔ هر دو واقعه پیش آمده باشد، و بدین ترتیب آیهٔ مذکور مقتضی دستور بود که در این باره از جانب ربّ العالمین صادر گشت.

و امّا تفسیر این آیه: انفال جمع «**نفل**» است به معنی فضل و انعام. نماز و روزه و صدقه نفلی را از این جهت نفل می‌گویند که بر کسی لازم و واجب نیست، بلکه انجام دهنده، آنها را با رضایت خویش انجام می‌دهد. و در اصطلاح قرآن و سنّت، لفظ نفل و انفال بر مال غنیمت اطلاق می‌شود که هنگام جهاد از کفّار به دست آید. ولی در قرآن بر این معنی از سه لفظ استفاده شده است: انفال، غنیمة، فئ.

لفظ انفال در این آیه آمده است و لفظ غنیمة در چهل و یکمین آیهٔ همین سوره به تفصیل خواهد آمد. لفظ «**فئ**»، درباره آن در سورهٔ حشر، آیهٔ ۷-۶، به تفصیل آمده است: «**وَ مَا اَفَآءَ اللّٰه**» الآیة. که این هر سه معنی اندک تفاوتی با هم دارند و برای همین است که به خاطر تفاوت جزئی، بسا اوقات یک لفظ به جای دیگری صرفاً به معنی مال غنیمت می‌آید. و امّا معنی هرکدام بدین قرار است: غنیمت، معمولاً بر آن مالی اطلاق می‌گردد که از طریق جنگ و جهاد از دشمن به دست می‌آید، و **فئ** آن مال را گویند که بدون جنگ و قتال از دست کفّار به مسلمانان برسد چه آن را رها کرده بگریزند، یا با رضایت و طیب خاطر، اموال خود را به مسلمانان واگذار نمایند و نفل و انفال بیشتر بر آن انعام اطلاق می‌شود که امیر جهاد به خاطر کارهای چشمگیر مجاهد، از او قدردانی کرده، علاوه بر سهم غنیمت به عنوان جایزه، به او پاداش و انعامی اهدا نماید؛ که همین معنی در تفسیر ابن جریر از حضرت عبدالله بن‌عبّاس نقل شده است. (ابن کثیر). و گاهی به‌طور

کلّی مال غنیمت با لفظ نفل و انفال به کار برده می‌شود. و بیشتر مفسّرین همین معنی را برای لفظ انفال در نظر گرفته‌اند. و در صحیح بخاری از حضرت عبدالله‌بن عبّاس همین معنی نیز نقل گردیده است. و حق هم همین است که این لفظ بر هر دو معنی خاص و عام اطلاق شود. چراکه بین آن دو تفاوت چندانی نیست. و بهترین تحقیق و تشریح آن، این است که امام ابوعبید در کتاب «الاموال» خود ذکر کرده است، می‌گوید که نفل در اصل لغت به معنی فضل و انعام می‌باشد و این انعام مخصوص آن خداوندی است که بر این امّت ارزانی داشته. بدین نحو که اموال به‌دست آمده از کفّار را در هنگام جهاد، بر مسلمانان حلال و جایز گردانیده است در حالی‌که این قانون در امّت‌های گذشته مرسوم نبود، بلکه همان‌گونه که در تفسیر آیه ۱۵۸ و ۱۵۹، سورهٔ اعراف به تفصیل ذکر شد که خلاصهٔ جریان غنایم بدین قرار بود که صرف کردن آنها برای هیچ کس جایز نبود، همهٔ غنایم را در محلّی جمع می‌کردند و بعد از آن آتشی از آسمان پدید می‌آمد و همه را می‌سوخت و خاکستر می‌کرد، و اگر می‌سوخت علامت مقبول بودن جهاد بود، و اگر برق آسمانی نمی‌آمد و آنها را نمی‌سوزاند دلیل بر آن بود که جهاد، مقبول درگاه الهی نگشته است؛ و در آن صورت آن اموال غنیمت، مردود و منحوس قلمداد می‌شد و هیچ‌کس آنها را مصرف نمی‌نمود.

در صحیح بخاری و مسلم به روایت جابر از آن حضرت ﷺ منقول است که فرمود: «به من پنج چیز داده شده که پیش از من به هیچ پیامبر، و به هیچ امّتی نرسیده است، یکی از آنها، این است که: «**احلت لی الغنائم و لم تحل لأحد قبلی**». یعنی، اموال غنیمت برای من حلال گردانیده شد، در صورتی که برای هیچ یک از امّتهای قبل، حلال نبود. در آیهٔ مذکور حکم انفال چنین بیان شده که آنها مال خدا و رسول او می‌باشند؛ مطلب این‌که ملکیت اصلی

غنایم، مختصّ باری تعالی است و متصرّف در آن، تنها رسول گرامی (ص) می‌باشد که مطابق دستورات الهی به مقتضای مصلحت خویش توزیع می‌نماید.

لذا گروهی از ائمّهٔ تفسیر چون عبدالله بن عبّاس، مجاهد، عکرمه و سری و غیره خاطر نشان کرده‌اند که این حکم در ابتدای اسلام تا زمان رسیدن دستور توزیع غنایم، جاری بود و دستور کامل غنایم در پنجمین رکوع آیهٔ: ۴۱، همین سوره خواهد آمد. و احکام مفصّل آن که در آینده می‌آید، چنین است که: «کل خمس، سهم بیت‌المال است که برای ضروریات رفاهی عموم مسلمین نگهداری شود، و چهار سهم دیگر بین مجاهدینِ طبق قانون شرع توزیع شود، که تفصیل آن در احادیث صحیح مذکور است.» و آن بیان مفصّل، نخستین آیهٔ سوره انفال را منسوخ گردانیده است. و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که: «در اینجا هیچ ناسخ و منسوخ نیست، بلکه فرق اجمال و تفصیل است». در نخستین آیهٔ سورهٔ انفال اجمال وجود دارد که در چهل و یکمین آیهٔ آن، با تفصیل و توضیح بیان گردیده است. البته مال «**فیٔ**» که احکام آن در سورهٔ حشر می‌آید، کاملاً در اختیار و تصرّف رسول خدا، ﷺ می‌باشد که آن حضرت (ص) به هر نحوی که بخواهند و هرگونه که مصلحت بدانند، عمل می‌نمایند. لذا در آنجا بعد از بیان احکام در آیهٔ ۷ سورهٔ حشر فرمود: «**وَ مَا اٰتٰكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَ مَا نَـهٰكُمْ عَـنه فَانْتَهُوْا**» یعنی آنچه راکه رسول ما به شما می‌دهد، بردارید، و از آنچه شما را منع می‌کند احتراز جویید. از این تفصیل معلوم شد که مال غنیمت آن است که به‌وسیلهٔ جنگ و جهاد به‌دست بیاید. و مال «**فیٔ**» آن است که بدون جهاد و قتال به‌دست آید. و لفظ «**انفال**» عموماً بر هر دو اطلاق می‌گردد. و به‌طور ویژه بر آن «**انعام**» هم اطلاق می‌شود، که امیر جهاد به مجاهد و غازی عنایت

بفرماید.

در این سلسله، انعام غازیان و مجاهدان در عهد پیامبر ﷺ به چهار صورت رواج داشت: یکی، این‌که اعلام کند هر کسی که یکی از کفّار را کُشت، تمام ابزار و تجهیزات و وسایلی که از او برمی‌گیرد مال او است، این جزو اموال غنیمت محسوب نمی‌شود.

دوم، این‌که گروهی از لشکر را جداگانه به سویی گسیل دارد و بگوید آنچه اموال غنیمت از این جهت به‌دست بیاید از آن شماست. پس در این صورت خمس بیت‌المال بیرون کرده می‌شود و بقیّه مال آنهاست، سوم، این‌که از خمس بیت‌المال به غازی بخصوص در قبال کارهای ممتازی که او انجام داده است، انعام و بخشش مطابق مصلحت امیر و فرمانده داده شود. چهارم، این‌که از کل اموال غنیمت مقداری را جداکرده و به کارگران به صورت انعام بدهد که در حفظ و مراقبت اسب‌های مجاهدین خدمت می‌کنند، اختصاص می‌دهند (ابن‌کثیر).

خلاصهٔ مقصود آیه این شد که رسول الله ﷺ را خطاب کرده، فرمود که: مردم از شما درباره انفال سؤال می‌کنند. شما در پاسخ به آنها بگویید که انفال همه از آنِ خدا و رسول اوست، و شخصاً کسی مالک و صاحب آن نیست و طبق دستور خدا آنچه رسول او قضاوت کنند، تنفیذ می‌گردد.

اساس اتّفاق و اتّحاد مردم با یکدیگر تقوا و خوف خداست

در آخرین جملهٔ این آیه، فرمود: «**فَاتَّقُوا اللهَ وَ اَصْلِحُوْا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ اَطِيْعُوا اللهَ وَ رَسُوْلَهٗ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ**» که در آن به صحابه کرام خطاب شده فرموده‌اند که از خدا بترسید و روابط فیمابین را اصلاح کنید. در اینجا اشاره به آن واقعه‌ای است

که دربارهٔ توزیع اموال غنیمت در میان اصحاب اتّفاق افتاد و خطر آن بود که میان آنان اختلاف و نارضایتی روی دهد، آنگاه حق تعالی قضیهٔ دشوار توزیع و مصرف غنایم را در این آیه به گونه‌ای سهل و صریح، حل کرد. بدین ترتیب رشته‌های اخلاص و صمیمیّت بین قلوب صحابه، آن پروانگان شمع نبوّت، مستحکم شده و سرانجام آتش تقوا و خوف الهی در دلشان شعله‌ورتر شد.

به هر حال تجربه گواه است که هرگاه تقوا و خوف خدا و آخرت غالب آید، تنازعات بسیار بزرگ در چند لحظه پایان می‌پذیرند و نفرت و عداوت به محبّت و اخوّت مبدّل می‌شود. مولانا رومی، احوال اهل تقوا را چنین به سلک نظم درآورده و توصیف می‌کند.

خود چه جای جنگ و جدل، نیک و بد کین امم از صلحها هم می‌رمد

یعنی، آنان به جنگ و جدال چه تمایلی دارند، بلکه آنها برای صلح و آشتی مردم هم فرصت ندادند زیرا هر کسی که قلب او به محبّت و خوف و یاد خدا مشغول باشد، فرصت نمی‌یابد که حتّی روابط میان مردم را برقرار سازد و در جائی دیگر می‌گوید:

به سودای جانان ز جان مشتغل به ذکر حبیب از جهان مشتغل

بنابراین در این آیه به تدبیر تقوا پرداخته و فرمود: «**اَصْلِحُوْا ذَاتَ بَيْنِكُمْ**» یعنی به‌وسیله تقوا روابط میان یکدیگر را اصلاح کنید و تشریح بیشتر آن را چنین فرمود: «**وَ اَطِيْعُوا اللهَ وَ رَسُوْلَهٗ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ**» کاملاً به اطاعت خدا و رسول بپردازید، اگر ایمان دارید. یعنی مقتضای ایمان اطاعت است و اطاعت نتیجهٔ تقوا است و هرگاه اینها (ایمان و تقوا) در میان مردم پدید آید پس تنازعات مابین آنها خودبه‌خود پایان یافته و دردلها، به جای عداوت و دشمنی، الفت و محبّت پدید می‌آید.

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَ اللهُ وَ جِلَتْ قُلُوْبُهُمْ وَ اِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ
مؤمنان کسانی‌اند که هرگاه ذکر خدا بشود دلهایشان بترسد و هرگاه خوانده شود بر آنها
اٰیٰتُه زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا وَّ عَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُوْنَ ﴿۲﴾ الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ
کلام او، افزوده می‌شود ایمان‌شان، و آنها بر پروردگارشان اعتماد دارند و آنان که بر پای می‌دارند نماز را
وَ مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ یُنْفِقُوْنَ ﴿۳﴾ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجٰتٌ
و از آنچه ما به آنها رزق داده‌ایم انفاق می‌کنند ایشانند مؤمنان حقیقی و برای آنها است درجات
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَّ رِزْقٌ کَرِیْمٌ ﴿۴﴾
نزد پروردگارشان و آمرزش و رزق با عزّت.

خلاصهٔ تفسیر

مؤمنان کسانی‌اند که هرگاه (در حضور آنها) ذکر خدا بیاید پس (از استحضار عظمت او) دلهایشان می‌ترسند، و هرگاه آیات خدا بر آنان خوانده شود، پس آن آیات ایمانشان را بیشتر (مستحکم) می‌سازد و آنها بر ربّ خویش توکّل می‌کنند (و) کسانی که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه ما به آنها داده‌ایم، انفاق می‌کنند (فقط) مؤمنان بر حق ایشانند برای ایشان است درجات بزرگ نزد پروردگارشان و (برای ایشان) آمرزش و رزق با عزّت هست.

معارف و مسائل

صفات ویژهٔ مؤمن

در آیات مذکور صفات ویژه‌ای بیان می‌گردد که هر مؤمن باید بدان

متّصف باشد. در این اشاره است که هر مؤمن باید صفات و کیفیّات ظاهر و باطن خویش را مورد تحقیق و بررسی قرار دهد، اگر این صفات در او موجود باشد، پس لازم است که سپاس خدا را به جای آورد که حق تعالی وی را به این صفات مزّین گردانیده است، و اگر در او صفتی نیکو موجود نباشد، یا این‌که آن صفت با یک ضعف همراه باشد، پس در فکر کسب یا تقویت آن برآید.

نخستین صفت: خوف خدا

نخستین صفت را چنین بیان کرد که «**اَلَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَ اللهُ وَ جِلَتْ قُلُوْبُهُمْ**» هرگاه در محضر آنان یاد خدا شود، دلهایشان می‌ترسند. مطلب این‌است که عظمت و محبّت خدا در قلوبشان جایگزین است که یکی از مقتضیات آن بیم و ترس است. قرآن کریم آن را در آیهٔ ۲۴، سوره حجّ ذکر کرده و اهل محبّت و عاشقان خدا را بشارت و مژده داده است. «**وَ بَشِّرِ الَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ**» «مژده ده آن فروتنان و نرم‌دلان را، که هرگاه در حضور آنان ذکر خدا شود دلهایشان از ترس الهی متأثّر می‌شوند، در هر دو آیه مقتضای ذکر و یاد خدا و ضرورت بیم و ترس از او مذکور است. و در آیهٔ ۲۸، سورهٔ رعد، این خاصیّت ذکر الله هم آمده که از ذکر الهی دلها مطمئن گردیده و آرامش پیدا می‌کنند: «**اَلَا بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْب**» هان با یاد خدا دلها مطمئن می‌شوند.

ناگفته نماند که خوف و ترس که در آیه آمده، چون آن خوف که با ذکر الله در قلب پدید می‌آید، توأم با آرامش و سکون است و از آن نوع ترس‌ها نیست که کسی از دشمن یا حیوان درنده‌ای بترسد. برای همین است که خداوند در اینجا لفظ خوف را به کار نبرده و به جای آن لفظ «**وجل**» آمده که

معنی آن خوف مطلق نیست، بلکه آن بیمی است که از جلالت شأن بزرگان در قلب پدید می آید. بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که مراد از ذکر و یاد الله تعالیٰ، این‌است که کسی اراده ارتکاب گناهی بکند و فوراً به یادش بیاید او از عذاب خدا ترسیده و از آن گناه برگردد (بحر محیط).

صفت دوم: ترقی در ایمان

دومین صفت مؤمن این نشان داده شد که هرگاه آیات خداوندی در حضور او تلاوت شود بر ایمان او بیفزاید. معنی افزایش ایمان که همهٔ علما و مفسّرین و محدّثین بر آن اتّفاق نظر دارند، این‌است که، قوّت و کیفیّت ایمان و نور آن زیاده شود و تجربه و مشاهده گواه‌است که از اعمال صالح در ایمان چنان قوّت و سعهٔ‌صدری پیدا می‌شود که اعمال صالح عادت طبیعی او قرار می‌گیرد که از ترک آنها به کلّی رنج می‌برد و از گناه نفرت پدید می‌آید دور و بر آنها نمی‌رود و این مقام ایمان در حدیث به لفظ حلاوت ایمان تعبیر شده است که شاعری آن را این چنین به نظم کشیده است.

و اذا حلت الحلاوة قلبا   نشطت فی العبادة الاعضاء

یعنی: هرگاه حلاوت ایمان در قلب کسی جای گیرد، دست و پا و همهٔ اعضا و جوارح او در بندگی احساس راحتی و لذّت می‌کنند.

لذا خلاصهٔ مضمون آیه این شد که مؤمن کامل باید به این صفت نیز متّصف باشد که هرگاه در محضر او آیات خداوندی خوانده شود، در ایمان او جلا و ترقّی پدید آید. و به اعمال صالح رغبت پیدا کند. از این مطلب این هم معلوم شد که آن طور که عموم مردم قرآن تلاوت می‌کنند و می‌شنوند که نه به آداب و احترام آن توجّه می‌شود و نه عظمت خداوند را مورد نظر

قرار می‌دهند، پس با چنین تلاوتی نمی‌توان به مقصود و یقین قرآن پی برد، و نمی‌توان به نتایج عالی و پرحکمت آن، آن طور که باید، دست یافت هرچند که خالی از ثواب نیست.

سومین صفت: توکّل علی الله

سومین صفت مؤمن این بیان شد که او به خدا متّکی باشد. معنی توکّل اتّکا و اعتماد است. یعنی در همهٔ اعمال و احوال تنها و به‌طور کامل باید به خدا متّکی باشد و بر او اعتماد کند. در حدیث صحیح آمده است که آن حضرت ﷺ فرمود که: معنی توکّل این‌است که در ضروریات خویش تدابیر و اسباب مادّی را رها کند، بلکه مقصود این‌است که اسباب و آلات مادّی را تنها عاملی برای رسیدن به مقصود خویش نداند. بلکه در حدّ توان خود اسباب مادی و تدابیر را فراهم آورده و به کارگیرد، امّا بعد از آن اعتماد را به خداوند معطوف دارد و بداند که همهٔ اسباب آفریده خدایند و او از یافته‌ها و پدیده‌های الهی بهره می‌جوید، در حالی‌که تنها اوست آنچه بخواهد انجام می‌دهد.

و در حدیثی دیگر آمده است: «**واجملوا فی الطلب و توکّلوا علیه**» یعنی در تحصیل اسباب معیشت و ضروریات خویش به‌وسیله اسباب مادّی و تلاش معتدل کوشا باشید و آنگاه انجام همه امور را به خدای متعال واگذارید و تنها به او توکّل کنید و فکر و روح خود را تنها در کسب اسباب مادّی و تدبیر آن متسهلک نسازید.

چهارمین صفت: اقامهٔ نماز

چهارمین صفت مؤمن اقامه نماز قرار داده شده است. در این امر نکتهٔ قابل توجّه این‌است که نماز خواندن در اینجا مورد نظر نیست، بلکه اقامهٔ آن مورد نظر است، زیرا معنی لفظی اقامت این‌است که چیزی را به‌طور راست ایستاده کنند، و مقصود از اقامه نماز این‌است که همه آداب و شرایط آن را همان گونه به جا بیاورد که رسول خدا ﷺ از روی قول و عمل نشان داده است، و اگر در آداب و شرایط آن قصوری واقع شد می‌توان آن را تنها نماز خواندن نامید؛ امّا نمی‌توان آن را اقامهٔ صلٰوة نامید چرا که اقامت حقیقی صلٰوة آثار و برکات بیشماری به ارمغان می‌آورد. چنان که در آیهٔ ۴۵ سورهٔ عنکبوت فرموده: «**إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ**» که نماز، آدمی را از هرگونه بی‌عفّتی و بی‌بند وباری و منکرات و گناهان باز می‌دارد و نجات از همهٔ اینها تنها بر اقامهٔ صلٰوة موقوف است. پس هرگاه در اقامت نماز تقصیری رفت هرچند که می‌توان به آن نماز گفت ولی نمازگزار نمی‌تواند از همه آثار و برکات نماز مستفید گردد. چه بسا، بعضی اوقات از آن برکات به کلّی محروم می‌گردد.

صفت پنجم: انفاق فی سبیل الله

پنجمین صفت مؤمن این شد که از آن چه الله تعالی به انسان رزق، عنایت فرموده در راه او انفاق می‌کند و این انفاق فی سبیل الله عام و شامل همهٔ صدقات و خیرات و وقف و عطیه‌ها می‌باشد که درآن زکات، صدقةالفطر و واجبات دیگر شرعی هم داخل‌اند و صدقات نفلی و تبرّعات

و مهمان‌نوازی و کمک مالی به دوستان هم داخل است و پس از بیان صفات پنجگانه مؤمن فرمود: «**أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**» یعنی، مؤمنان کامل و حقیقی ایشان‌اند که ظاهر و باطنشان یکسان است و در دل و زبان متّفق‌اند؛ پس اگر کسانی که دارای این صفات نباشند، با زبان «**اشهد ان لا اله الاّ الله و اشهد ان محمداً رسول الله**» می‌گویند، ولی در قلوب آنها نه رنگ توحید است و نه رنگ اطاعت رسول، عمل آنها گفتارشان را تکذیب می‌نماید و نمی‌توانند در محدودهٔ فرد مؤمن جای گیرند. در آیه به این هم اشاره شده است که هر حق دارای حقیقتی است. وقتی آن حقیقت به‌دست نیاید، حق حاصل نمی‌گردد.

فردی از حضرت حسن بصری رحمةالله علیه پرسید که ای شیخ! آیا تو مؤمن هستی، وی گفت: ای برادر! ایمان بر دو قسم است: اگر منظور سؤالت این‌است که من به خدا و فرشتگان او و انبیا و جنّت و دوزخ و قیامت و حساب ایمان دارم، پس جواب تو این‌است که بدون شک من مؤمن‌ام. و اگر مقصود سؤالت این‌است که آیا من آن مؤمن کاملی هستم که ذکرش در آیات سورهٔ انفال آمده، پس من نمی‌دانم که آیا من در آن داخل هستم یا خیر؟! لذا مراد از آیاتِ سوره انفال همین آیات‌اند که قبلاً ذکرشان به میان رفت.

و بعد از تشریح صفات مؤمن‌کامل در آیات مذکور فرمود: «**لَهُمْ دَرَجٰتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَّ رِزْقٌ كَرِيْمٌ**».

در اینجا برای مؤمنین کامل سه چیز وعده فرمود: (۱) درجات عالیه، (۲) مغفرت و (۳) رزق عمده.

در تفسیر بحر محیط هم آمده است که صفات مؤمنین سه گونه‌اند. اوّل، آن که متعلّق به قلب و باطن باشد، مانند: ایمان و خوف خدا و توکّل علی الله. دوم، آن که متعلّق به اعمال جسمانی باشد چون نماز و غیره. و سوم، متعلّق به مال و رزق انسان باشد، مانند: انفاق فی سبیل الله.

بنابراین در قبال این سه نوع صفات عالی، سه نوع انعام وعده داده شده است. ۱- درجات عالیه در قبال صفات قلبی و باطنی. ۲- مغفرت در مقابل آنچه که متعلّق به ظاهر بدن انسان است. مانند: نماز، روزه و غیره. ۳- رزق کریم در قبال انفاق در راه خدا. چنان‌که در این باره در حدیثی آمده است، اوّلاً: ایمان و خوف از خدا و توکّل و غیره که همان صفات باطنی هستند سبب تهذیب و جلای باطن می‌شوند. ثانیاً: نماز برای گناهان مؤمن، بزرگترین کفّاره به شمار می‌رود. ثالثاً: رزق کریم در عوض انفاق فی سبیل الله است آنچه را که او انفاق کرده است، پس در قیامت بهتر و بیشتر به وی اعطا خواهد شد.

كَمَآ اَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ فَرِيْقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ

همان‌گونه که ترا پروردگارت از خانه‌ات بیرون کرد به تدبیر درست، و هر آئینه گروهی از مؤمنین

لَكٰرِهُوْنَ ﴿۵﴾ يُجَادِلُوْنَكَ فِى الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَاَنَّمَا يُسَاقُوْنَ اِلَى

ناخشنود بودند باتومجادله‌می‌کردنددرسخن حق بعد از واضح شدن آن، گویا که سوق داده می‌شوند

الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُوْنَ ﴿۶﴾

به طرف مرگ، و آنها با چشم خود می‌دیدند.

خلاصهٔ تفسیر

(عدم توزیع اموال غنیمت طبق رضایت مردم و توزیع آنها از طرف خدا، اگر چه بر بعضی گران تمام شد، امّا با توجّه به این‌که این امر برخلاف خواسته‌های طبیعی مردم بود امّا دارای محاسن نیکو و

مزایای بیشماری نیز بود) همان‌گونه که پروردگارت تو را از خانه (و کاشانه)ات با در نظر گرفتن مصالح (به سوی بدر روانه ساخت و گروهی از مسلمانان به سبب قلّت وسائل جنگی و آمار خویش طبعاً) آن را سنگین می‌پنداشتند، آنها در این (کار با) مصلحت (یعنی، در رابطه با جهاد و مقابله با لشکر) بعد از این‌که آن واضح شده بود (برای نجات خویش به‌طور مشورت) با تو آنچنان مجادله می‌کردند که گویا کسی آنها را به طرف مرگ سوق می‌دهد، و آن (موت) را (گویا) می‌بینند. (ولی سرانجام آن هم خیلی خوب شد که اسلام غالب، و کفر مغلوب گشت).

معارف و مسائل

در ابتدای سوره توضیح داده شد که بیشتر مضامین سورهٔ انفال متعلّق به عذاب و انتقام کفّار و مشرکین و انعام و احسان مؤمنین است و در ضمن برای هر دو گروه احکام عبرت و نصیحت بیان شده است. و در این باره از همه نخست و مهم‌تر، واقعهٔ بدر بود که در آن، مشرکان با وجود مجهّز بودن به انواع وسایل جنگی با از دست دادن مال و جان، شکست خوردند و مسلمانان با وجود قلّت عِدّه و عُدّه به پیروزی عظیم نائل آمدند. در این سوره، واقعهٔ بدر با تفصیل بیان شده است که از آیات مذکور آغاز می‌گردد.

در نخستین آیه، این مطلب آمده است که گروهی از مسلمانان در موقع بدر، جهاد کردن را ناپسند می‌دانستند، امّا خداوند متعال با حکم ویژهٔ خویش رسول خود را به جهاد دستور داد. پس کسانی که آن را ناپسند می‌پنداشتند، نیز در جهاد شرکت جستند. الفاظی که قرآن کریم در این باره اختیار فرموده، از چند جهت قابل ملاحظه است.

اوّلین نکته این‌که ابتدای آیه با لفظ «کَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ» آمده است. لفظ

«**کما**» چنان لفظی است که معمولاً برای تشبیه استفاده می‌شود، پس قابل توجّه این‌است که در اینجا چه چیزی، به چه چیزی تشبیه داده شده است. مفسّرین برای آن پانزده قول نقل کرده‌اند، که از آن جمله بر آن سه احتمال نزدیک‌تر است.

نخست: این‌که هدف از این تشبیه این‌است که در رابطه با توزیع اموال غنیمت جنگ بدر، آراء صحابه با هم مختلف بود سپس همگی در برابر حکم خدا سر تسلیم فرودآوردند که برکات و نتایج خوب آن به ظهور پیوست، هم چنین در آغاز این جهاد هم، بعضی اظهار ناخشنودی کردند، سپس مطابق دستور ربّانی همهٔ آداب اطاعت را به جای آوردند که متعاقب آن نتایج مفید و ثمرات عالیه مشاهده گردید. این توجیه به سوی فرّاء و مبرّد منسوب است (بحر محیط). و آن در بیان القرآن ترجیح داده شده، هم چنان‌که از خلاصه تفسیر معلوم شد.

دومین احتمال این‌که در آیات گذشته برای مؤمنین کامل به درجات عالیه و مغفرت و رزق با عزّت وعده داده شده است. و در این آیات یقینی بودن آن وعده چنین ذکر شد که وعدهٔ آخرت اگر چه اکنون مورد نظر نیست، امّا وعدهٔ نصرت و فتح که در غزوه بدر بنظر رسید از آن عبرت حاصل کنید و یقین کنید همان گونه که این وعده در دنیا به مرحلهٔ ظهور پیوست بدون شک در آخرت نیز تحقّق خواهد یافت (تفسیر قرطبی بحواله نحاس).

سومین احتمال آن است که ابوحیّان بعد از نقل پانزده قولِ مفسّرین چنین نوشته است که من بر هیچ یک از این اقوال مطمئن نشدم روزی من درباره این آیه به فکر فرو رفته بودم که به خواب رفتم و خواب دیدم که همراه کسی به جایی می‌روم و درباره این آیه با او بحث و گفتگو دارم و به او

چنین گفتم که من تاکنون به چنین اشکالی برنخورده‌ام و اکنون در الفاظ این آیه درمانده‌ام، بنظرم چنین می‌رسد که در اینجا لفظی محذوف است، پس ناگهان به نظرم آمد که در اینجا لفظ «**نصرك**» محذوف است، و من قلباً این کلمه را پسندیدم و آن کسی که همراه من بود و با او در این باره مباحثه داشتم، او نیز این کلمه را پسندید و تأیید نمود، بعد از بیداری در کیفیّت خواب خود اندیشیدم، پس از آن دانستم که خداوند متعال اینگونه اشکال مرا برطرف کرد، پس برمن معلوم گشت که لفظ «**كما**» برای تشبیه نیست، بلکه برای بیان سبب آمده است لذا معنی آیه از این قرار است که: آنچه از طرف خدا نصرت و کمک ویژه که در جنگ بدر برای تو آمد به این علّت بود که آنچه را که در این جهاد شما انجام دادید، مطابق خواهش و رأی شخصی شما نبود، بلکه خالصاً آن را حسب امر ربّ، و تحت فرمان او به جای آوردید و شما طبق دستور او از خانه خود بیرون آمدید و اطاعت حق باید دارای چنین نتایج باشد که نصرت و یاری حق تعالی شامل حال گردد.

در هر صورت این هر سه معنی در این جمله آیه محتمل و به عبارتی درست است. پس بر این نظر بیفکنید که قرآن کریم در این جهاد تنها بیرون آمدن رسول کریم ﷺ را ذکر نفرمود، بلکه چنین فرمود: «که الله تعالی تو را بیرون آورد» در این جمله اشاره‌ای است به کمال اطاعت و بندگی رسول کریم ﷺ که فعل آن جناب در حقیقت فعل خدا است که به‌وسیلۀ اعضا و جوارح او صادر می‌گردد. چنان‌که آن حضرت ﷺ در یک حدیث قدسی فرمود: که هرگاه بنده‌ای به‌وسیله اطاعت و عبودیّت تقرّب به بارگاه خدا را دریابد باری تعالی در حق او می‌فرماید که: «من چشم او می‌باشم که به‌وسیله من می‌نگرد، من گوش او قرار می‌گیرم که آنچه می‌شنود به‌وسیلۀ من می‌شنود، و من دست و پای او قرار می‌گیرم که آنچه می‌گیرد، به‌وسیلۀ

من می‌گیرد، و به طرف کسی که راه می‌رود، به‌وسیلهٔ من می‌رود. خلاصه آن این‌که نصرت و کمک ویژه حق تعالی شامل حال او می‌گردد؛ و آن افعال که به ظاهر از چشم و گوش و جوارح او صادر می‌گردد در حقیقت پس پردهٔ قدرت حق تعالی در آنها کارفرما می‌باشد چنان‌که شاعر گوید:

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست　　می‌رود هر جاکه خاطر خواه اوست.

به هر حال در لفظ «**اَخْرَجَكَ**» اشاره به این است که بیرون آمدن آن حضرت ﷺ برای جهاد، در حقیقت بیرون آمدن حق تعالی بود که از ذات مبارک او ظاهر گشت.

در اینجا این نکته هم قابل توجّه است که «**اَخْرَجَكَ رَبُّكَ**» فرمود که در آن ذکر حق تعالیٰ با صفت ربّ، بیان شده، اشاره به این‌است که بیرون آمدن شما در این جهاد حسب مقتضای شأن ربوبیّت و تربیت بود. زیرا هدف این بود مسلمانانی که همیشه مقهور و مظلوم واقع شده بودند، این بار فتح و پیروزی شامل آنان شد و هزیمت و شکست، گریبانگیر کفّار ظالم و مغرور شد.

«**مِنْ بَيْتِكَ**» یعنی از خانهٔ تو، مقصود این است که پروردگار تو را از خانه‌ات بیرون آورد. مراد از این خانه، به اتّفاق جمهور مفسّرین خانهٔ مدینه طیبّه یا خود مدینه طیبّه است که بعد از هجرت آن حضرت ﷺ در آن مقیم شد زیرا حادثهٔ بدر در دومین سال هجری به وقوع پیوست. و در آن لفظ «**بِالْحَقِّ**» اضافه فرموده، نشان داد که همه این اقدامات جهت احقاق حق و ابطال باطل انجام گرفت، و مانند دیگر دولتهای دنیوی قصد کشورگشایی و اعمال زور و خشونت ندارد. در پایان آیه فرمود: «**وَاِنَّ فَرِيْقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ لَكٰرِهُوْنَ**» گروهی از مسلمانان این جهاد را سنگین و ناپسند می‌پنداشتند. این سؤال مطرح است که این سنگینی و ناخوشایندی بر صحابه کرام از کجا و چرا

پیش آمد؟ بهتر است که برای دریافت جواب، آیات آینده را مورد بررسی قرار داد و هم چنین برای دریافت جزئیات غزوهٔ بدر قبل از هر چیز داستان کامل غزوهٔ بدر را دریابید.

داستان مذکور مطابق روایت و بیان ابن‌عقبه و ابن عامر از این قرار است که در مدینهٔ منوّره به آن حضرت ﷺ اطّلاع رسید که ابوسفیان با کاروان بازرگانان اموال تجارت را از شام حمل کرده عازم مکّهٔ مکرّمه می‌باشد و در این تجارت همه قریشیان شریک و سهیم‌اند. و طبق بیان «ابن عقبه» هیچ مرد یا زنی از قریش نمانده بود که در این تجارت عظیم سهم نداشته باشد. و اگر در نزد کسی تنها یک مثقال (یعنی: چهار و نیم ماشه) طلا هم بود او خود را در این تجارت شریک کرده بود و کلّ سرمایه این کاروان تجارتی طبق روایت ابن عقبه، پنجاه هزار دینار تخمین زده می‌شد. دینار سکه‌ای است از طلا، به مقدار چهار و نیم ماشه، که به حساب امروزی قیمت آن پنجاه و دو روپیه پاکستانی، معادل ۳۰۰۰ ریال ایرانی می‌باشد. کلّ سرمایه دو میلیون و ششصد هزار روپیه، یا بیش از ۱۵۶ میلیون ریال برآورد می‌شد.

لازم به یادآوری است که این رقم مبلغی بود که در هزار و چهارصد سال پیش، پول هنگفتی به شمار می‌رفت که امروزه برابر با دو میلیارد و ششصد هزار روپیه و قریب ۱۳ میلیارد ریال کم و بیش معادل بود. لذا برای محافظت و مراقبت این کاروان عظیم تدابیر امنیّتی ویژه‌ای اعمال می‌شد که بدین منظور هفتاد جوان سلحشور و سردار از قریش، کاروان را همراهی می‌کرد. و یا به روایت ابن عبّاس نقل شده است که با این کاروان چهل سوار از سرداران قریش از جمله «عمروبن العاص» و «محزمه بن نوفل» همراه بود پس معلوم شد که این کاروان بزرگترین شرکت تجاری قریش به شمار می‌رفت و برای همین منظور بود که کفّار قریش، رسول خدا ﷺ و صحابه را

به ترک مکّهٔ مکرّمه مجبور کرده بودند. وقتی که به رسول خدا ﷺ اطّلاع داده شد که این کاروان از سفر شام برگشته است. پیغمبر ﷺ مصلحت دید که اکنون فرصت مقابله با این کاروان و مضمحل کردن نیروهای قریش فرارسیده است آن را با صحابه در میان گذاشت و از ایشان مشورت خواست. چون ماه مبارک رمضان بود و برای جنگ قبلاً آمادگی لازم فراهم نبود، بعضی با رشادت و جرأت بر لزوم حمله تأکید کردند ولی بعضی دیگر تقدیم و تأخیر حمله را پیشنهاد کردند. آن جناب ﷺ هم شرکت در این جهاد را ضروری ندانست؛ بلکه چنین دستور داد که هر کسی که سواری داشته باشد، همراه ما بیاید طبق این دستور عدّهٔ زیادی از شرکت در جهاد باز ماندند و کسانی که می‌خواستند بروند، سواری و مرکب‌شان در روستاها بودند و در دسترس‌شان نبود. پس اجازه گرفتند که ما سواریهای خود را آورده در التزام رکاب شما خواهیم بود ولی تنگی وقت به آنان فرصت نداد، لذا دستور رسید که هر کسی که مرکبی دارد و می‌خواهد در این جهاد شرکت کند بیاید و از این‌که از خارج مرکبی برای خود فراهم کند، فرصت نیست. بنابراین کسانی که می‌خواستند شرکت نمایند از آنها عدّهٔ قلیلی آماده شدند و کسانی که نمی‌خواستند در این جهاد شرکت نمایند، مقصود این بود که آن جناب ﷺ شرکت در این جهاد را برهمه واجب نشمردند و آنان اطمینان داشتند که این کاروان تجارتی است، لشکر جنگی نیست که آن حضرت ﷺ و همراهان او نیازی به لشکر جرّار و مجاهدین زیادی داشته باشند، بنابراین گروه بسیار زیادی موفق نشدند که در این جهاد شرکت کنند.

وقتی که آن حضرت ﷺ بر «بیرسقیا» رسید به قیس بن صعصعة رضی الله عنه دستور داد که لشکر کاروان کفّار قریش را آمار گیرد او پس از آمارگیری، تعداد آنها را بالغ بر سیصد و سیزده تن گزارش داد: آن حضرت ﷺ با شنیدن

آن مسرور شد و فرمود که این آمار اصحاب طالوت است، لذا این فالی است نیک برای فتح و پیروزی، و با اصحاب کرام تنها هفتاد شتر همراه بود که یک شتر برای سه نفر اختصاص داشت که به نوبت بر آن سوار می‌شدند و با خود آن حضرت ﷺ دو نفر شریک بود: ابولبابه و حضرت علی رضی الله عنه، که وقتی نوبه پیاده‌روی آن حضرت ﷺ فرا می‌رسید آنها عرض می‌کردند که شما سوار شوید ما به جای شما پیاده راه می‌رویم، رحمة للعالمین (ص) در پاسخ به آن دو فرمود که «نه شما از من قوی‌تر هستید و نه من از ثواب مستغنی هستم، که فرصت ثواب را از دست بدهم» لذا آن حضرت ﷺ هم، به نوبهٔ خویش پیاده راه می‌رفت. و از طرفی دیگر شخصی در محل مشهور «**عین زرقا**»، به ابوسفیان رئیس کاروان اطّلاع داد که رسول الله ﷺ در انتظار کاروان اوست، و می‌خواهد آنان را تعقیب کند. ابوسفیان دست به تدابیری زد همین‌که کاروان به مرز حجاز وارد شد، شخص با استعداد و هوشیاری را بنام ضمضم بن عمر را بیست مثقال طلا داده و شتری تیزرو در اختیار او گذاشته فوراً به سوی مکّه گسیل داشت که مراتب را به اطّلاع اهل مکّه برساند و آنان را از خطر حمله صحابهٔ کرام آگاه سازد.

ضمضم بن عمر طبق رسم ویژهٔ آن زمان برای اعلام خطر بینی و گوش شتر خود را برید و لباسهای خود را از عقب و جلو پاره کرد و پالان شتر را برعکس بر پشت او گذاشت، و این علامت در آن زمان زنگ خطری اطلاق می‌شد، وقتی که او به این وضع وارد مکّه شد در تمام مکّه هیاهو برخاست و همهٔ قریش برای دفاع آماده شدند و کسی که خود شخصاً می‌توانست در این جنگ شرکت کند، بیرون شد و کسانی که معذور بودند به جای خود کسانی دیگر را مهیّا کردند و در ظرف سه روز، این لشکر با تمام تجهیزات جنگی آماده کارزار شد. وکسی که از شرکت در این جنگ مصمّم

نبود، هم فکر مسلمانان قلمداد می‌شد، مردم به‌طور خصوصی برای شرکت در این جنگ اجبار گردیدند. و کسانی که مسلمان شده و به علّت معذوریتهایی تا کنون نتوانسته بودند، هجرت کنند. و هم چنین کسانی از بنی هاشم که گمان می‌رفت با مسلمانان هم فکر هستند به شرکت در این جنگ شدیداً اجبار گردیدند و از کسانی که به اجبار شرکت کردند عموی پیامبر ﷺ حضرت عبّاس و دو برادر حضرت علی، عقیل و طالب هم بودند.

بدین ترتیب در این لشکر یکهزار جوان، دویست اسب و ششصد زره، و کنیزکهای نوازنده و سرودخوان با طبل و غیره آنها را برداشته به طرف بدر بیرون آمدند و در هر توقّفگاه ده شتر برای خوراکشان ذبح می‌گردید. و از طرف دیگر رسول کریم ﷺ فقط به قدر مقابله با یک کاروان تجارت آمادگی کرده، دوازدهم رمضان، روز شنبه از مدینهٔ منوّره بیرون آمد و بعد از طی چند منزل به نزدیک بدر رسید دو نفر را مأمور ساخت تا خبر کاروان ابوسفیان را بیاورند (مظهری).

مأموران اطّلاع دادند که کاروان ابوسفیان از تعقیب شما اطّلاع یافته راه ساحل را در پیش گرفته و رفته و برای حفظ کاروان و مقابله با مسلمانان لشکری مجهّز بالغ بر یک هزار جوان دارد از مکّه مکرمه می‌آید. (ابن‌کثیر).

روشن است که این اطّلاع نقشهٔ اوضاع را به هم زد که آن گاه رسول کریم ﷺ با همراهان (اصحاب کرام) مشورت فرمود که آیا با این لشکر که دارد می‌آید بجنگیم یا خیر؟

حضرت ابوایّوب انصاری و عدّه‌ای دیگر عرض کردند که ما توانایی مقابله با آنها را نداریم و به این اراده نیامده‌ایم. در این وقت حضرت صدیق اکبر برخاست و برای اجرای حکم آمادگی خود را اعلام کرد، سپس فاروق اعظم برخاست و هم چنین برای اجرای دستور آمادگی خود را بر لزوم

جهاد اعلام نمود و پس از او، حضرت مقداد برخاست و عرض کرد که: «یا رسول الله آنچه به تو از جانب خدا حکم شده آن را به مرحلهٔ اجرا در بیاور ما همراه شما خواهیم بود. به خدا ما هرگز به تو چنان پاسخ نمی‌دهیم که بنی اسرائیل به موسی علیه‌السلام داده بودند چنان‌که در آیهٔ ۲۴ سورهٔ مائده آمده که: «**فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُوْنَ**» یعنی: برو تو و خدایت با آنها بجنگید و ما در اینجا نشسته‌ایم. قسم به ذاتی که تو را برای دین حق مبعوث کرده است اگر شما ما را تا مقام «برک الغماد» که در حبشه است ببرید، ما همراه شما برای جهاد خواهیم رفت. آن حضرت ﷺ از اظهارات مقداد بسیار مسرور شده، برای او دعای خیر فرمود؛ ولی تا هنوز از جانب انصار صدای کمک بلند نشده بود و گمان می‌رفت که معاهده‌ای که انصار برای کمک و حمایت آن حضرت ﷺ منعقد شده بود، منحصر به شهر مدینه بود و آنان متعهّد به حمایت در خارج نبودند، لذا آن حضرت مجدّداً خطاب به همراهان فرمود که: «ای مردم! مرا مشورت دهید: که به این جهاد اقدام کنیم یا خیر؟ و این بار مخاطب رسول خدا (ص) انصار بودند. حضرت سعد بن معاذ انصاری فهمید و عرض کرد که یا رسول الله شما می‌خواهید از ما سؤال کنید؟ آن جناب فرمود: «آری». سعد بن معاذ عرض کرد: «یا رسول الله ما بر شما ایمان آورده‌ایم و گواهی دادیم که آنچه شما می‌گویید حق است، و ما با شما عهد و پیمان بستیم که در هر حال ما از شما اطاعت خواهیم کرد؛ لذا آنچه به شما از جانب خدا دستور رسیده است، آن را اجرا بفرمایید، قسم به ذاتی که تو را با دین حق مبعوث گردانیده است که اگر شما ما را به سوی دریا روانه کنید، ما در دریا هم به همراهی شما پیش خواهیم رفت و هیچ کس از ما از دیگر همراهان باز نخواهد ماند و این بر ما سنگین تمام نمی‌شود که فردا شما به ما دستور جنگ با دشمن بدهید و ما امیدواریم که

خداوند از حمایت ما به شما چنان وانمود کند که اشک شادی از چشمانتان سرازیر گشته و جدّاً خوشحال شوید. پس ما را با نام خدا به هر سو که می‌خواهید ببرید.

رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن بسیار شادمان گشت و به سپاه اندک خویش دستور داد که به نام خدا پیش برویم، و مژده داد که الله تعالی به من وعده فرمود که ما بر یکی از این دو گروه غالب خواهیم آمد، مراد از دو گروه یکی کاروان تجارتی ابوسفیان است، و دوم لشکری که از مکّه دارد می‌آید، سپس فرمود که: «به خدا قسم من اکنون کشتارگاه مشرکان را با چشم خود می‌بینم. (کلّ این واقعه از ابن کثیر و مظهری مأخوذ است) به هر حال در نخستین آیه که فرمود: «**وَ اِنَّ فَرِيْقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ لَكٰرِهُوْنَ**» یعنی: گروهی از مسلمانان این جنگ را سنگین می‌پنداشتند، اشاره به آن حالتی است که از بعضی صحابه در حین مشورت گرفتن ظاهر شد که برای جهاد سستی و کم همّتی نشان دادند. و بیان این واقعه در دومین آیه است که: «**يُجَادِلُوْنَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَاَنَّمَا يُسَاقُوْنَ اِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُوْنَ**» ایشان با شما درباره حق تعالی و اختلاف می‌کنند، گویا که به سوی موت سوق داده می‌شوند که آن را با چشم خود می‌بینند. صحابه کرام اگرچه سر از فرمان بر نتافتند، بلکه در پاسخ به مشورت، از خود ضعف و سستی نشان دادند ولی اظهار این چنین مشورتی از همراهان پیغمبر ﷺ هم به اعتبار مقام منیعی که داشتند، به‌نزد خدا ناپسند بود. لذا آن را با لفظ «**لَكَارِهُوْنَ**» بیان فرمود.

وَ اِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ اِحْدَى الطَّآئِفَتَيْنِ اَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّوْنَ اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ

وقتی‌که خداوعده‌داده‌به‌شما که یکی از دوگروه به‌دست‌شمامی‌افتد و شمامی‌خواستیدآنچه‌راکه‌در آن‌خار

الشَّوْكَةِ تَكُوْنُ لَكُمْ وَ يُرِيْدُ اللهُ اِنْ يُّحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمٰتِهٖ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ
نخلدبه‌دست‌شماقرارگیرد و خدا می‌خواست که حق را بر کلام خویش تحقق بخشد و ریشه کن کند
الْكٰفِرِيْنَ ﴿۷﴾ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْكَرِهَ الْـمُجْرِمُوْنَ ﴿۸﴾
کافران را تا حق را تحقق بخشیده و باطل را نابود سازد، گرچه مجرمان رضایت نداشته باشند
اِذْ تَسْتَغِيْثُوْنَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَنِّيْ مُمِدُّكُمْ بِاَلْفٍ مِّنَ الْـمَلٰٓئِكَةِ
وقتی‌پروردگارخودرااستغاثه‌وفریادمی‌کردیدپس‌به‌فریادشمارسیدکه(فرمود)می‌فرستم‌هزارفرشته
مُرْدِفِيْنَ ﴿۹﴾ وَ مَـا جَـعَلَهُ اللهُ اِلَّا بُشْـرٰى وَ لِـتَطْمَئِنَّ بِـهٖ قُـلُوْبُكُمْ
به‌کمک‌شماپشت‌سرهم ومتوالی‌ونگردانیدخدا این‌مددرامگرمژده‌ای‌وتا تسکین یابد به آن قلوب شما
وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِاللهِ ؕ اِنَّ اللهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ ﴿۱۰﴾
و نیست کمک مگر از جانب خدا، بی شکّ خداوند غالب و با حکمت است.

خلاصهٔ تفسیر

یاد آورید هنگامی را که خداوند متعال به شما وعده داده بود که یکی از این دو گروه (کاروان تجارتی یا لشکر) به‌دست شما می‌افتد (و مغلوب می‌گردد، این وعده به مسلمانان توسط رسول خدا ﷺ از طریق وحی داده شده بود) و شما در این آرزو بودید که گروه غیر مسلّح (کاروان تجارتی) به‌دست شما می‌افتد، و اراده خدا این بود که با احکام خویش حقّانیّت حق را (عملاً پیروز کرده) ثابت نماید، و (این را هم اراده داشت که) کفّار را ریشه کن کند تا که احقاق حق و ابطال باطل را (عملاً) ثابت کند، اگر چه این مجرمان (کفّار سرکوب شده هر چند آن را) ناپسند کنند. آن وقت را

یاد کنید که شما با خدای خویش (به سبب قلّت عِدّه و عُدّهٔ خویش وکثرت دشمن) فریاد و استغاثه می‌کردید، پس خدا به فریاد شما گوش فرا داد (و وعده داد) که شما را با یک هزار فرشته کمک می‌کنم که پشت سرهم می‌آیند، و خداوند این کمک را تنها به این (حکمت) کرد که مژده باشد (برای فتح و پیروزی شما) و تا که دلهای شما آرام گیرند (انسان طبعاً به‌وسیله اسباب و وسایل تسلّی می‌گردد لذا آن هم فراهم گردید) و (در اصل) نصرت (و غلبه) تنها از طرف خدای تعالی است که غالب و با حکمت است.

معارف و مسائل

در آیات مذکور واقعهٔ غزوه بدر و نصرت و کمک خداوندی که بر مسلمانان مبذول گشت، بیان شده است.

در اوّلین و دومین آیه این نکته بیان شده است که وقتی آن حضرت ﷺ و صحابهٔ کرام اطّلاع یافتند که لشکر بزرگی از قریش برای حمایت کاروان تجارت، از مکّه بیرون آمده است، در مقابل خود دو گروه را یافتند، یکی کاروان تجارت، که در روایات به لفظ «**عیر**» تعبیر شده است. و دوم، لشکر بسیار مجهّز و مسلّحی که از مکّه حرکت کرده بود که بنام «**نفیر**» تعبیر شده بود. در این آیه بیان کرد که خداوند به رسول خویش، و به توسط او به همهٔ مسلمانان وعده داده بود که یکی از این دو گروه کاملاً در قبضه و تصرّف شما درخواهد آمد که شما در حق آنان هرچه خواهید، انجام دهید. بدیهی است که تسلّط بر کاروان تجارت آسان و خالی از خطر بود و بر لشکر مسلّح دشوار و پرخطر. لذا با شنیدن این وعدهٔ مبهم بسیاری از صحابه کرام تمنّا و آرزو داشتند که گروهی که الله تعالی به مسمانان غلبه بر آنان را وعده فرموده

کاروان تجارت باشد که مسلّح نیست ولی رسول الله ﷺ و بسیاری از اصحاب به اشارات ربّانی خواستند که اگر بر لشکر مسلّح غالب شوند، بهتر است.

خلاصهٔ آن این‌که مسلمانان متنبّه گردانیده شدند که چیزی را که شما پسندیدید نهایت کم همّتی و راحت‌طلبی، و دارای فائده‌ای ناچیز و ناپایدار و موقّتی بود، و آنچه الله تعالی اراده فرمود شامل همّت عالیه و مقاصد بزرگ و فوائد کامل و دائم بود، و باز آن را در آیهٔ دوم بیشتر توضیح داد که هیچ چیزی از قبضهٔ قدرت الهی خارج نیست اگر او می‌خواست مسلمانان بر کاروان تجارت غالب و مسلّط می‌شدند، امّا او سزاوار شأن رسول کریم ﷺ و صحابهٔ کرام چنان دید که با لشکر مسلّح مبارزه شود و بر آن چیره گردند تا احقاق حق و ابطال باطل در معرض دید طرفین و جهانیان روشن گردد. در اینجا این امر قابل توجّه است که حق تعالی علیم و خبیر و از آغاز و انجام هر کار مطّلع است، پس در این وعدهٔ مبهم از طرف او چه مصلحتی پنهان به ودیعت گذاشته شده بود. مسلمانان بر یکی از این دو گروه چیره خواهند شد در حالی‌که می‌توانست یکی را تعیین می‌کرد که بر فلان گروه غالب خواهید شد. از حقیقت این ابهام تنها خداوند می‌داند، امّا از ظاهر قضیه همین قدر معلوم می‌شود که هدف از آن، امتحان صحابهٔ کرام بود که آیا کار آسان به دور از مشقّت را بر کار مشکل و طاقت فرسا و پر از مشقّت ترجیح می‌دهند. و نیز یک نوع تربیت اخلاقی بود که به‌وسیلهٔ آن به آنها آموخته شد که در تحصیل همّت عالیه و مقاصد بزرگ باید از جهد و جدّ و خطرات، وحشت زده نشوند.

در آیهٔ سوم و چهارم، آن داستان بیان شده که پیش از مقابله با لشکر مسلّح، وقتی آن حضرت ﷺ مشاهده فرمودند که همراهان تنها سیصد و

سیزده نفر و بیشتر آنها غیرمسلّح می‌باشند. در حالی‌که در جبهۀ مقابل حدود یکهزار جوان مسلّح وجود داشت، پس از اینجاست که رسول گرامی ﷺ به درگاه خداوند ذوالجلال دست به دعا شد و از بارگاه کبریایی‌اش استمداد کرد و کمک خواست. او دعا می‌کرد و اصحاب کرام ﷺ رضوان الله اجمعین آمین می‌گفتند. حضرت عبدالله بن عبّاس الفاظ دعای آن حضرت را چنین نقل فرموده است: «خدایا وعده‌ای که به من فرموده‌ای آن را زودتر عملی فرما، خداوند اگر این گروه قلیل مسلمانان از بین بروند، پس کسی برروی زمین باقی نمی‌ماند که تو را عبادت کند زیرا همۀ زمین پر از کفر و شرک است، و همین چند مسلمان‌اند که عبادت صحیح تو را انجام می‌دهند».

آن حضرت ﷺ مکرّراً و به همین کیفیّت با الحاح و زاری مشغول به دعا بود تا این‌که چادر از دوش مبارکش به زمین افتاد. حضرت ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه جلو رفت و چادر را بر دوش او نهاد و عرض کرد: «یا رسول الله، شما بیش از این پریشان نباشید، خداوند حتماً دعای شما را اجابت خواهند فرمود و وعدۀ خویش را جامه عمل خواهند پوشانید.

مراد از الفاظ «**اِذْ تَسْتَغِيْثُوْنَ رَبَّكُمْ**» در آیۀ مذکور در ارتباط با همین واقعه است. و معنی آن چنین است: آن وقت هم قابل تذکّر است که شما به دربار پروردگار خویش استغاثه می‌کردید و کمک می‌خواستید و این استغاثه اگر چه در حقیقت از جانب رسول خدا ﷺ بود، امّا همۀ صحابه هم، آمین می‌گفتند لذا همۀ افراد گروه به استغاثه منسوب گردیدند. سپس بیان اجابت آن دعا را چنین بیان فرمود که: «**فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَنِّیْ مُمِدُّكُمْ بِاَلْفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُرْدِفِيْنَ**» یعنی: الله تعالی فریاد شما را شنید و فرمود که: «یک هزار فرشته به یاری شما گسیل خواهم داشت که پشت سرهم، یکی بعد از دیگری خواهند آمد.

لازم به تذکّر است که خداوند، نیرو و توانایی فوق‌العاده‌ای به فرشتگان عنایت فرموده است که در تصوّر محدود آدمی نمی‌گنجد. همین قدر می‌توان حدس زد که زیر و رو کردن قوم لوط علیه‌السلام، تنها توسّط یک پَر از جبرئیل، انجام شد و نیازی برای فرستادن این قدر از فرشتگان با این نیروی بی‌نظیر نبود، حتّی یک فرشته برای انجام این مأموریت کافی بود. ولی خداوند متعال از فطرت بندگان خویش آگاه است که آنها از این آمار و ارقام هم متأثّر می‌شوند، لذا به اندازهٔ شمار دشمن مقابل وعده فرمود که تعداد هزار فرشته می‌فرستد تا که از فوج عظیم دشمن که با آلات و ابزار جنگی و طبل و تنبور به سوی آنها در حرکت‌اند، نهراسند و از نیروی کمکی فرشتگان دلشان خرسند گردد.

در آیهٔ چهارم همین مطلب را بیان فرمود که: «**وَ مَا جَعَلَهُ اللهُ اِلَّا بُشْرٰی وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهٖ قُلُوْبُکُمْ**» یعنی: خداوند متعال چنین کرد که برای شما مژده‌ای باشد و دلهایتان اطمینان یابند. آمار فرشتگان که در غزوهٔ بدر فرستاده شدند در این آیه یک هزار آمده است و در آیهٔ ۱۲۴ و آیهٔ ۱۲۵، سورهٔ آل عمران سه هزار و پنج هزار ذکر شده است و علّت آن سه وعده مختلف است که در سه حالت مختلف داده شد. نخست یک هزار فرشته به سبب دعای آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فریاد و آمین مسلمانان وعده داده شد. دومین وعده به سه هزار فرشته که در سورهٔ آل‌عمران مذکور است، زمانی وعده داده شد که به مسلمانان اطّلاع رسیده بود که برای لشکر قریش دارد نیروی کمکی می‌رسد. در تفسیر روح‌المعانی از ابن‌ابی شیبة و ابن‌المنذر به روایت شعبی منقول است که به مسلمانان در بدر اطّلاع رسید که کرز بن جابر محاربی همراه با لشکری عظیم به کمک مشرکین می‌آید. با این اطّلاعیه مسلمانان پریشان شدند، آیهٔ ۱۲۴، سورهٔ آل‌عمران نازل شد که: «**اَلَنْ یَکْفِیَکُمْ اَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلٰثَةِ اٰلافٍ مِنَ الْمَلٰئِکَةِ**

مُنْزَلِیْنَ» در سورۀ آل‌عمران نازل شد که در آن وعده نازل کردن سه هزار فرشته از آسمان داده شد.

و وعده سوم به پنج هزار فرشته مشروط با این شرط بود که اگر دشمن به یک بار حمله کند، پس کمک پنج هزار نفری فرستاده می‌شود آن هم در سورۀ آل‌عمران بعد از آیه ۱۲۴، مذکور چنین آمده است: «**بَلٰی اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوْا وَ یَأْتُوْکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلٰئِکَةِ مُسَوِّمِیْنَ**». یعنی: اگر شما بر پایۀ تقوا ثابت قدم ماندید و لشکر مخالف به یک‌بار بر شما حمله آورد، پس پروردگارتان برای کمک شما پنج هزار فرشته با علائم مخصوص می‌فرستد.

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که در این وعده سه شرط بود: یکی ثابت قدمی. دوم: تقوی. سوم: حملۀ یکپارچۀ دشمن متقابل. دو شرط اوّل در صحابۀ کرام موجود بود که در این میدان از آغاز تا پایان هیچ‌گونه اهمال و تزلزل در ارادۀ مصمّم‌شان به وجود نیامد. امّا شرط سوم حمله دشمن به وقوع نپیوست و سرانجام نوبت به فرستادن پنج هزار ملائکه نرسید. لذا معامله در میان یکهزار و سه هزار دائر ماند و در آن این احتمال وجود دارد که مراد از سه هزار این باشد که بعد از فرستادن یکهزار، دو هزار دیگر بفرستند تا که مجموعاً سه هزار شوند و این احتمال هم هست که این سه هزار علاوه از آن یکهزار قبلی باشد.

در اینجا این امر هم قابل توجّه است که در این سه آیه وعدۀ فرستادن سه گروه از ملائکه است و برای هر گروه صفتی بخصوص ذکر شده است. در آیۀ سوره انفال که در آن وعده به یک هزار فرشته است در آن صفت ملائکه به لفظ «**مردفین**» ذکر گردیده است. و معنی آن است پشت سرهم. و شاید در این، اشاره به این شده است که پشت سر اینها دیگر هم می‌آید و در

آیهٔ اوّل یعنی: آیهٔ ۱۲۴ سورهٔ آل‌عمران صفت ملائکه را به لفظ «**منزلین**» ذکر فرمود که این ملائکه از آسمان فرود آورده می‌شوند. در این اشاره به یک اهمّیّت ویژه این‌است که به جای این‌که از فرشتگان روی زمین کار گرفته شود با اهمّیّت خاصّی این گروه ملائکه از آسمان فرستاده می‌شوند، و در آیهٔ سوم یعنی: آیهٔ ۱۲۵ سورهٔ آل‌عمران که از پنج‌هزار فرشته ذکر به میان آمده است صفت آنها به لفظ «**مسوّمین**» ذکر گردیده که آنها دارای علائم و لباس بخصوصی خواهند بود. چنان‌که در روایات احادیث آمده که عمامه‌های ملائکه در غزوه بدر سفید، و در غزوه حنین سرخ بود.

و در پایان آیه فرمود که: «**وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِاللهِ اِنَّ اللهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ**» در این جا به مسلمانان هشدار داده شد که کمک از هر کجا بیاید چه در صورت ظاهر و چه در خفا! همه از جانب خدا و با اختیار او است. کمک ملائکه نیز تحت فرمان او انجام می‌یابد. لذا: توجّه شما باید تنها به سوی ذات وحده لاشریک له باشد زیرا که تنها او توانا و حکیم است.

اِذْ یُغَشِّیْکُمُ النُّعَاسَ اَمَنَةً مِّنْهُ وَ یُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِّنَ السَّمَآءِ مَآءً

وقتی‌که خواب سبکی جهت آرامش شما بر شما فرو انداخت از طرف خود و فرود آورد بر شما از آسمان آب

لِّیُطَهِّرَکُمْ بِهٖ وَ یُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیْطٰنِ وَ لِیَرْبِطَ عَلٰی قُلُوْبِکُمْ

تا پاک کند شما را با آن و دور کند از شما آلودگی شیطان را و دلهای شما را مستحکم کند

وَ یُثَبِّتَ بِهِ الْاَقْدَامَ ﴿۱۱﴾ اِذْ یُوْحِیْ رَبُّکَ اِلَی الْمَلٰٓئِکَةِ اَنِّیْ مَعَکُمْ

و قدمهای شما را ثابت نگهدارد. وقتی دستور داد پروردگارت به فرشتگان که من با شما هستم

فَثَبِّتُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ؕ سَاُلْقِيْ فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوْا

پس قلوب مؤمنان را تثبیت کنید، که خواهم انداخت در دل کفّار بیم و وحشت پس بزنید

فَوْقَ الْاَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوْا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿۱۲﴾ ؕ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَآقُّوا اللّٰهَ

برگردنها و سر انگشتهایشان را ببرید. آن به این خاطر است که مخالفت کردند با خدا و

وَ رَسُوْلَهٗ ۚ وَ مَنْ يُّشَاقِقِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهٗ فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ ﴿۱۳﴾

رسول او، و هر که با خدا و رسول او مخالفت ورزد پس یقیناً عذاب خدا سخت است

ذٰلِكُمْ فَذُوْقُوْهُ وَ اَنَّ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۴﴾

بچشید این را و بدانید که عذاب دوزخ برای کافران است

خلاصهٔ تفسیر

آن وقت را به خاطر بیاورید که خداوند بر شما خواب سبکی عارض می‌کرد از طرف خود، به‌خاطر امن دادن شما، و بر شما از آسمان آب می‌بارانید تا که به‌وسیلهٔ آن آب شما را (از نداشتن طهارت و حالت جنابت) پاک کند و (به‌وسیلهٔ آن) وسوسهٔ شیطان را از شما دور نماید و دلهای شما را محکم کند و پایهای شما را ثابت کند (یعنی شما در ریگها فرو نروید) آن وقت را به‌خاطر بیاورید که پروردگارت به فرشتگانی (که برای کمک نازل شده بودند) دستور می‌داد که من دوست شما هستم شما حوصله مؤمنان را بیفزایید من اکنون در قلوب کفّار رعب خواهم انداخت، پس شما بر گردن کفّار (ضربه) بزنید و سر انگشتان آنان را قطع کنید. این سزای آن است که آنها مخالف خدا و رسول او شدند و هر کسی که مخالف با خدا و رسول او باشد، پس الله تعالی (به او) سزای

سخت خواهد داد (یا در دنیا بنا برمصلحتی یا در آخرت یا در هرجا) پس این سزا را بچشید و بدانید که عذاب جهنم برای کفّار مقرّر است.

معارف و مسائل

از آغاز سورهٔ انفال بیان آن نوع انعامهای خداوندی جریان دارد که بر بندگان فرمانبردار او مبذول شده‌اند وقایع غزوهٔ بدر یکی از حلقه‌های همان زنجیراند. از جمله انعامهایی که در غزوهٔ بدر اعطا گردیده، نخستین انعام، بیرون آوردن خود مسلمانان است در این جهاد. که در آیهٔ «**إِذْ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ**» بیان گردیده، و دومین انعام وعده کمک فرشتگان است که در آیه «**إِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ**» آمده است. انعام سوم استجابت دعا و اتمام وعدهٔ کمک که درآیه «**إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ**» آمده و در آیات فوق انعام چهارم ذکر شده که در آن دو نعمت برای مسلمانان بیان شده است، یکی غلبهٔ خواب و رفع پریشانی و خستگی؛ دوم: تهیه آب به‌وسیله باران و هموار کردن میدان جنگ برای آنها و لغزنده کردن آن برای دشمن.

تفصیل این واقعه از این قرار است که وقتی که نخستین معرکهٔ کفر و اسلام آغاز گشت لشکر کفّار مکّه جلوتر آمده محلّی را برای خود در نظر گرفته بودند که مرتفع بود و آب به آنها نزدیک بود. وقتی رسول خدا ﷺ و صحابه بدان جا رسیدند در طرف پایین رودخانه جای گرفتند. قرآن کریم نقشهٔ این میدان جنگ را در آیه چهل و دوم چنین ترسیم کرده است: «**إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوىٰ**» که بیان مفصّل آن در آینده خواهد آمد. «**انشاء الله**»

جایی که آن حضرت ﷺ در آن رسید، توقّف کرد. حضرت حباب بن



منذر از آن جایگاه آگاهی داشت، آن را از نظر استراتژیکی نامناسب دانست و عرض کرد که یا رسول الله اگر این جایگاه را شما بنا به دستور خدا برگزیده‌اید که پس ما در تغییر آن هیچ گونه اختیاری نداریم، یا این‌که تنها با در نظر گرفتن مصلحت و فکر آن را انتخاب فرموده‌اید؟ آن حضرت ﷺ فرمود: خیر! این حکم خداوندی نیست می‌توان این محل را تغییر داد و جای دیگری را برگزید. آنگاه حباب بن منذر عرض کرد که پس بهتر این‌است که از اینجا جلوتر برویم و قبل از رسیدن سپاه دشمن، محلّ آب را به تصرّف خویش درآوریم. آن حضرت ﷺ مشورت او را پذیرفت، پس، پیش رفتند و آن جا را تصرّف کردند و حوض ساخته و در آن آب ذخیره نمودند. و پس از این اطمینان حضرت سعد بن معاذ عرض کرد که یا رسول الله! به فکرم می‌رسد که برای شما یک سایبان در جایی محفوظ درست کنیم که شما در آن آرام گیرید و سواریهای شما هم به‌نزد شما قرار گیرند. زیرا ما در مقابل با دشمن می‌جنگیم. اگر خداوند ما را به پیروزی نایل گرداند که هدف ما همین‌است و اگر خدای نخواسته صورت دیگری اتّفاق افتاد، شما بر مرکب خویش سوار شده، خود را به اصحاب کرام که در مدینه باقی مانده‌اند، ملحق سازید، و به نظر من آنها نیز در فداکاری و ایثارگری نسبت به شما از ما کمتر نخواهند بود. و اگر آنها می‌دانستند که شما با چنین لشکر مسلّحی مقابله می‌کنید، هیچکدام از آنها از رکاب آن جناب باقی نمی‌ماند. شما به مدینه می‌رسید و آنها بی‌شک یاوران راستین شما خواهند بود رسول کریم ﷺ با شنیدن این پیشنهاد فداکارانه، برای او دعای فراوان کرد، پس آنگاه سایبان کوچکی برای آن جناب ﷺ ساخته شد که در آن بجز رسول خدا ﷺ و صدّیق اکبر کسی دیگر نبود. و حضرت معاذ بر در آن سایبان شمشیر به‌دست، نگهبانی می‌داد.

نخستین شب جنگ بود، گروه سیصد و سیزده نفر بی‌ساز و برگ با سه برابر خویش یعنی با فوج هزار نفر جوان مسلّح به مقابله برخاسته‌اند. بهترین میدان جنگی هم در اختیار دشمن است و پایین‌تر از آن ریگزاری است بس صعب‌العبور، که در اختیار مسلمانان قرار دارد. همه در تشویش و پریشانی خاصّی قرار گرفتند. به‌طوری که شیطان در دل بعضی وسوسه انداخت که شما خود را بر حق می‌دانید و به جای استراحت به نماز تهجّد مشغول‌اید. و از این‌که دشمن از هر حیث بر شما مسلّط است، غافل‌اید.

در اینجا بود که خداوند خوابی گران بر همه مسلمانان بجز رسول گرامی مسلّط کرد به‌طوری که جملگی اگر خواستند یا نه، به خوابی عمیق فرورفتند.

حافظ الحدیث ابویعلی نقل کرده است که حضرت علی مرتضی رضی الله عنه فرموده است که در شب غزوهٔ بدر از ما هیچ کس نبود که به خواب نرود. تنها رسول خدا ﷺ در تمام شب بیدار و به نماز تهجّد مشغول بود.

و ابن‌کثیر نیز با اسناد صحیح نقل کرده است که رسول خدا ﷺ در این شب وقتی که در «عریش» یعنی، سایبان خویش به نماز تهجّد مشغول بود، لحظه‌ای نیز به خواب رفتند امّا فوراً خنده‌کنان بیدار شده، فرمودند: «ای ابوبکر مژده باد بر شما، که جبرئیل بر آن تپّه ایستاده است و این آیه را می‌خواند و می‌رفت، آیهٔ ۴۵ سورهٔ قمر می‌خواند: «**سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ**» یعنی، عنقریب فوج دشمن شکست خورده به عقب فرار می‌کند و در بعضی روایات آمده که وقتی آن جناب ﷺ بیرون تشریف برد، به مواضع متعدّدی اشاره کرده فرمود: که این کشتارگاه فلان است و این از آن فلان! و بعد همان گونه اتّفاق افتاد «تفسیر مظهری».

همان‌طور که الله تعالی در غزوه بدر برای رفع پریشانی و خستگی

خوابی راحت‌آور بر همه اصحاب کرام مسلّط فرمود. چنین واقعه‌ای در غزوۀ احد هم روی داد.

سفیان ثوری به روایت حضرت عبدالله‌بن مسعود نقل فرمود که خواب در حالت جنگ از طرف خدای تعالی علامت امن و اطمینان است و در حالت نماز از طرف شیطان می‌باشد (ابن کثیر).

نعمت دیگری که در این شب عاید مسلمانان شد باران بود که نقشۀ میدان جنگ را علیه آنان کاملاً دگرگون ساخت. به‌طوری که در محلی که لشکر قریش بر آن مستولی بود، باران شدیدی باریدن گرفت و میدان دلخواه آنان را بسیار لغزنده ساخت که هرگونه حرکت و نقل و انتقال را بر آنان متعذّر و دشوار ساخت و محلّی که آن حضرت با اصحاب کرام اقامت داشتند باران به گونه‌ای خفیف بارید و ریگزار نرم تثبیت شد و میدان مناسب گشت.

و در آیۀ فوق هر دو نعمت خواب و باران مذکوراند که نقشۀ میدان کارزار را دگرگون ساخته، وساوس شیطان را از افکار بعضی که خوف فریب می‌رفت، به کلّی زدود. لذا در این آیۀ مذکور فرمود: «آن زمان را به یاد آورید که الله تعالی بر شما خواب سنگینی مسلّط کرد تا که شما را آرامش دهد و بر شما باران بارانید تا بدان آب، شما را پاک کند و وساوس شیطان را از شما دفع کرده، دلهایتان را محکم و قدمهایتان را ثابت نگهدارد.

پنجمین انعام در دومین آیه ذکر شده است که در میدان جنگ بدر بر مسلمانان مبذول گشت، و آن این‌که به فرشتگان که جهت کمک به مسلمانان اعزام شده بودند، خطاب کرده فرمود که: «من با شما هستم، شما مؤمنان را تثبیت و تقویت کنید، من اکنون در دل کفّار بیم می‌اندازم پس شما بر گردن کفّار ضربه زنید و بندهای انگشتان آنها را قطع کنید. در اینجا به فرشتگان دو

کار محوّل گردید: یکی، این‌که بر پشت گرمی مسلمانان بیفزایید. به این شکل که فرشتگان در میدان وارد شده شمار آنها را بالا ببرند و با آنها شریک شده در قتال سهیم باشند، و به این صورت هم که با تصرف خویش قلوب مسلمانان را مستحکم گردانیده آنها را تقویت کنند. و کار دوم این‌که، شخصاً خود آنها هم در قتال شریک باشند و بر کفّار حمله نمایند. و ظاهر این آیه همین است که فرشتگان هر دو کار را انجام دادند در قلوب مسلمانان تصرّف نموده و آنها را قوّی و دلگرم کردند. و در قتال هم سهیم شدند. و این از چند روایات حدیث هم تأیید می‌گردد که آنها در تفسیر درّ منثور و مظهری با تفصیل بیان شده‌اند و شهادات عینی قتال ملائکه را بعضی از صحابه نقل فرموده‌اند.

در سومین آیه فرمود که: آنچه که در این معرکه بین کفر و اسلام انجام گرفت، سبب آن، این بود که کفّار مخالف خدا و رسول او بودند و هر کس که مخالف خدا و رسول او باشد، پس عذاب خدا بر او سخت و شدید خواهد بود. از این جا معلوم شد که در غزوهٔ بدر از یک طرف بر مسلمانان انعام نازل شد و به فتح و پیروزی نایل آمدند و از طرف دیگر به‌وسیلهٔ مسلمانان بر کفّار عذاب نازل فرمود، قدر قلیلی به کیفر اعمال بد خویش رسیدند و عذاب سنگین‌تر از این، در قیامت خواهد آمد، و آن را در آیهٔ چهارم چنین ذکر فرمود: «**ذٰلِكُمْ فَذُوْقُوْهُ وَ اَنَّ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابَ النَّارِ**» یعنی: این عذاب بسیار اندکی است، لذا شما آن را بچشید و بدانید که پس از این عذاب اندک، عذاب سخت جهنّم گریبانگیر شما خواهد شد در حالی‌که آن عذاب بسیار سخت و همیشگی و غیرقابل تصوّر است.

يَـٰٓأَيُّهَا الَّـذِيْنَ اٰمَـنُوْٓا اِذَا لَـقِيْتُمُ الَّـذِيْنَ كَـفَرُوْا زَحْـفًا فَـلَاتُوَلُّوْهُمُ

ای مؤمنان! وقتی که روبرو شوید با کفّار در میدان جنگ، مگـردانـید بـه‌سوی آنـها

الْاَدْبَـــارَ ﴿۱۵﴾ وَ مَـنْ يُّـوَلِّهِمْ يَـوْمَئِذٍ دُبُـرَه اِلَّا مُـتَحَرِّفًا لِّـقِتَالٍ اَوْ

پشت‌ها را و هرکسی بگرداند به‌سوی آنها در آنروز پشت خود را مگر این‌که هنر (تاکتیک) به کار برد برای جنگ یا

مُتَحَيِّزًا اِلٰى فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللهِ وَ مَـاْوٰىهُ جَـهَنَّمُ ؕ وَ بِـئْسَ

پناه برد به لشکر، پس او باز آید بـه خـشـم خـدا و جـای او جـهنّم است؛ و آن

الْمَصِيْرُ ﴿۱۶﴾ فَلَمْ تَقْتُلُوْهُمْ وَ لٰكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ ۠ وَ مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ

بدجای است. پس شما نکشتید آنها را ولی خدا کشت آنها را، و تو نپاشیدی (مشت خاک) وقتی‌که پاشیدی

وَ لٰكِنَّ اللهَ رَمٰى ۚ وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْهُ بَلَآءً حَسَنًا ؕ اِنَّ اللهَ سَـمِيْعٌ

ولی خدا پاشید، و تا که احساس کند بر مؤمنان از طرف خود احسان خوب، هر آئینه خدا شنوا

عَلِيْمٌ ﴿۱۷﴾ ذٰلِكُمْ وَ اَنَّ اللهَ مُوْهِنُ كَيْدِ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۱۸﴾ اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا

و دانا است. این شد و بدان که خدا سست می‌کند تدبیر کفّار را. اگر طلب فتح می‌کنید

فَقَدْ جَآءَكُمُ الْفَتْحُ ۚ وَ اِنْ تَنْتَهُوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۚ وَ اِنْ تَعُوْدُوْا نَـعُدْ ۚ وَ

پس رسیده‌است به شما فتح. و اگر باز بیائید پس برای شما بهتر است و اگر بازگردید ما هم باز می‌گردیم

لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَّ لَوْ كَثُرَتْ ۙ وَ اَنَّ اللهَ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۹﴾

و بی‌نیاز نمی‌کند گروه شما چیزی هر چند بسیار باشد. و خدا با مؤمنان است.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمانداران (مؤمنان)! وقتی که شما با کافران (در جهاد) دو به دو رو در

روی هم قرار گیرید پس به سوی آنها پشت نکنید (یعنی از جهاد فرار نکنید) و هر کس در این موقع (یعنی وقت مقابله) با آنها پشت بگرداند مگر در صورتی که برای جنگ رنگ عوض کند (یعنی تاکتیک عوض کند) یا به گروهی پناه ببرد که آن مستثنی است و بقیّه که اینچنین بکنند مورد خشم خدا قرار گرفته جای‌شان دوزخ خواهد شد و آن خیلی بد جایی است (و در آیه: **فَلَمْ تَقْتُلُوْهُمْ، الآية**، هم اشاره به داستانی است و آن این‌که شما در روز بدر یک مشت خاک برداشته به طرف کفّار پاشیدی که ذرّات آن به چشم همه رسید و شکست خوردند و به کمک رسیدن ملائکه در بالا ذکر گردید و بر این صورت تفریع می‌فرماید که وقتی که این گونه وقایع عجیب اتّفاق افتاد که کاملاً از اختیار شما خارج بودند) پس (از این معلوم شد که در مرتبه تأثیر حقیقی) شما آنها (کفّار) را قتل نکردید، امّا (در این مرتبه) الله تعالی است که (یقیناً) آنها را قتل کرد (یعنی مؤثّر حقیق قدرت اوست) و (هم چنین در مرتبه تأثیر حقیق) شما مشت خاک (به‌سوی آنها) نپاشیدید، لکن (یقیناً) الله تعالی آن را پاشید (و با وجود این‌که مؤثّر حقیق قدرت حق تعالی است. پس آثار قتل و غیره را که بر قدرت عبد مترتّب فرموده حکمت در آن این‌است که) تا به مسلمانان از طرف خدا اجر خوبی (در مقابل اعمال آنها) بدهد (و رسیدن اجر طبق سنّت الهی موقوف است بر این که فعل به عزم و اختیار آنها صادر گردد) یقیناً الله تعالیٰ (گفتار این مؤمنان را) کاملاً شنوا (و به افعال و احوال آنها) کاملاً دانا است (ما از این اقوال استغاثه و مشقّت که در افعال قتال و تشویش احوال و غیره پیش آمده وقوف کامل داریم و به آنها بر این کار سزای خواهیم داد) یک امر این بود که اتفاق افتاد، و امر دیگر این‌که خدا می‌خواست که تدبیر کفّار را سست کند (و سستی بیشتر هنگامی ظاهر شد که از دست مساوی خویش، بلکه ضعیف‌تر از خویش مغلوب گردد، و این هم موقوف بر این است که آن آثار به‌دست مؤمنان ظاهر گردد و اگر نه می‌توانستند بگویند که تدابیر ما بسیار قوی بود، امّا در مقابل قویتر که تدبیر الهی است تاب تحمّل نیاوردند. و از این، حوصلهٔ آنها نسبت به مقابله با مسلمانان در آتیه سست نگردد زیراکه آنها را ضعیف می‌پنداشتند) اگر شما فتح می‌خواهید، نزد شما آمد و رسید (و آنچه که حق بود پیروز گشت) و

اگر (اکنون بعد از وضوح حق از مخالفت رسول خدا ﷺ) باز بیایید این برای شما بهتر است و اگر (اکنون هم باز نیایید، بلکه) باز همان کار را بکنید (یعنی مخالفت) پس ما هم باز همین کار را خواهیم کرد (یعنی شما را مغلوب و مسلمانان را غالب) و (اگر شما بر کثرت خود متکی هستید که در این نوبت بیشتر جمع می‌کنیم، پس به‌خاطر داشته باشید که) اجتماع شما اصلاً به درد شما نمی‌خورد، هرچند زیاد باشد و امر واقعی این‌است که (در اصل) الله تعالی با مؤمنان است (یعنی کمک آنهاست اگر چه گاهی به عارضه‌ای پیروزی آنها به ظهور نپیوندد، امّا اصل محل غلبه این‌است، لذا مبارزه با آنان، به مثابه به هلاکت انداختن خود است).

معارف و مسائل

در دو آیهٔ نخست از آیات مذکور یک قانون جنگی آموزش داده شد. مراد از لفظ «**زحف**» در آیهٔ نخست مقابله و اختلاط دو لشکر با یکدیگر است. منظور این‌است که بعد از درگیری در چنین جنگی، پشت گردانیدن، و از میدان گریختن برای مسلمانان جایز نیست. و در دومین آیه ذکر یک استثنا از این حکم آمد و بیان عذابی شدید برای کسانی که به طریق ناجایز بگریزند، ذکر شده است.

که استثنا را دو گونه بیان فرمود: «**اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحَيِّزًا اِلٰى فِئَةٍ**» یعنی پشت گردانیدن در حین جنگ تنها در دو صورت جایز است. اوّل این‌که پشت گردانیدن از میدان تنها یک تدبیر جنگی برای عقب‌نشینی و نشان دادن دشمن باشد و هدف از آن خالی کردن میدان جهاد نباشد، بلکه هدف از آن غافل‌گیر کردن دشمن و حملهٔ ناگهانی باشد. و این عین معنی لفظ «**متحرّفاً**» است که در آیهٔ فوق آمده است. که «**تحرّف**» به معنی تمایل به یکسو است. (روح المعانی).

حالت استثنائی دیگر کـه در آن پشت گـردانـیدن از مـیدان را مـجاز می‌شمارد این‌است که ضعف نیروهای خود را احساس کرده عقب‌نشینی کند تا که نیروی بیشتری را از مجاهدین فراهم آورده باز حمله‌ور شود و همین است معنی: «**أو متحیّزاً الی فئة**». زیرا که معنی لفـظی «**تـحیّز**» انـضمام و رسیدن، و معنی «**فئة**» گـروه، است. مـطلب ایـن‌که مـقصود از عـقب‌نشینی به‌خاطر ملحق شدن به گروه، و تقویت حاصل کردن و سپس حمله کردن، جایز بوده و از تاکتیک‌های مهمّ جهاد می‌باشد.

پس از ذکر استثنا سزای کسانی را که بدون از حـالات اسـتثنایی بـه طـریق نـاجایز پشت بگـردانـند و فـرار ر را بـرقرار تـرحـیج دهـند، بـیان می‌فرمایند: «**فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللهِ وَ مَأْوٰئهُ جَهَنَّمُ ط وَ بِئْسَ الْمَصِيْرُ**» یعنی: آن که از میدان جهاد می‌گریزد مورد خشم خدا قرار گرفته جایگاه او جهنّم است که جای بسیار بدی است.

از این دو آیه معلوم شد که دشمن هرچند از نظر شمار و تـجهیزات افزون باشد برای مسلمانان از مبارزه با آنها پشت گردانیدن حرام و ناجایز است. بجز در دو حالت استثنایی که پشت گردانیدن به نیّت و قصد گریختن نباشد؛ بلکه یا به صورت تاکتیک جنگی و تدبیر ویژه‌ای باشد یا به منظور تأمین نیروی کمکی، عقب‌نشینی کرده، مجدّداً بر دشمن یورش آورد، در این صورت جایز است و لازم به توضیح است که این آیات در غزوهٔ بدر نازل شد در آن زمان حکم چنین بود که اگر دشمن از نظر تعداد نفرات، فراوان و زیاد و از نظر تجهیزات، فوق‌العاد قوی باشد و در مقابل نیروهای خودی از نظر عِدّه و عُدّه، کم و ضعیف باشد، باز هم پشت گردانیدن و فرار از میدان جهاد هرگز جایز نیست. در حالی‌که وضعیت در میدان بدر چنین بود کـه سیصد و سیزده نفر با سه برابر خویش یعنی، با یکهزار رو در رو و مقابل هم

قرار گرفته بودند. سپس حکم تخفیف در آیهٔ ۶۵ و ۶۶ از سورهٔ انفال نازل گشت. در آیهٔ ۶۵ دستور رسید که بیست مسلمان با دویست کافر، و صد نفر مسلمان با هزار نفر کافر در جهاد باید مقابله کنند. و در آیهٔ ۶۶ مزید تخفیف با این قانون نازل گشت که: «**اَلْاٰنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ اَنَّ فِيْكُمْ ضَعْفًا فَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ**» الآیة: یعنی اکنون خداوند برای شما آسان گرفته و با در نظر گرفتن ضعیفی شما این قانون را جاری کرد که اگر مسلمانان صدنفر ثابت قدم باشند بر دویست کافر پیروز خواهند شد؛ لذا در این جا اشاره به این است که اگر مسلمانان با دو برابر خویش مقابله بکنند، توقّع می‌رود که پیروز گردند، لذا پشت گردانیدن برای آنها هرگز جایز نیست، ولی اگر شمار دشمن از دو برابر هم بیشتر باشد پس در این صورت عقب‌نشینی از میدان جهاد جایز است.

حضرت عبدالله بن عبّاس با توجّه به آخرین قانون می‌فرماید که هر کس در مقابله با سه نفر گریخت، او فرار نکرده، اگر از مقابله با دو نفر گریخت او فرار کرده است، یعنی، مرتکب گناه کبیره شده است. (روح البیان). لذا این دستور تا قیامت برقرار است و دستور شرعی نزد عموم و جمهور امّت و ائمّهٔ اربعه همین است که تا وقتی آمار دشمن مقابل از دو برابر افزون نباشد فرار از میدان جهاد حرام و گناه کبیره به شمار می‌آید.

در صحیحین به روایت حضرت ابوهریرة منقول است که رسول خداﷺ هفت چیز را برای مردم مهلک قرار داده است و از آن جمله یکی گریختن از میدان جنگ با توجّه به قانون فوق است. قرآن کریم عقب‌نشینی ابتدایی مسلمانان را در غزوهٔ حنین یک لغزش شیطانی قلمداد کرد که این دلیل است بر گناه کبیره بودن آن. چنان‌که در آیهٔ ۷۵، سوره آل‌عمران آمده که: «**اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ**».

داستانی از حضرت عبدالله‌بن عمر در ترمذی و ابوداود منقول است که او یک بار از میدان جنگ گریخت و به مدینه پناه برد و در محضر آن حضرت ﷺ حاضر شده به جرم خود اعتراف کرد که ما مجرمان هستیم که از میدان جنگ گریخته‌ایم؛ آن حضرت ﷺ به جای این‌که اظهار نارضایتی بفرمایند آنها را تسلّی داد و فرمود: «**بل انتم العکارون، و انا فئتکم**» یعنی شما فراری نیستید بلکه کمک حاصل کرده، بار دوم حلمه‌ور خواهید شد. و من نیز کمک شما خواهم بود. آن حضرت ﷺ در این باره حقیقت را روشن ساخت که گریختن و پناه آوردن آنان به مدینه در آن حکم استثنایی داخل است که تخلیه میدان برای حاصل کردن کمک جایز است. لذا حضرت عبدالله‌بن عمر، به شناخت هیبت و عظمت حق تعالی دست یافته بود که به علّت عقب‌نشینی خود را مجرم دانسته به محضر مبارک نبوی حضور یافت.

در آیهٔ سوم در ضمن بیان بقیهٔ واقعهٔ غزوه بدر ضمن راهنمایی مسلمانان که در فتح معجزه‌آسائی غزوه بدر که کثرت از قلّت و قدرت از ضعف منهزم گشت پس آن را نتیجهٔ سعی و عمل خویش مپندارید، بلکه آن را از آن ذات پاک بدانید که نصرت و امداد غیبی چگونه نقشهٔ تدبیر کفّار را دگرگون ساخت!...

علاّمه ابن جریر طبری و بیهقی تفصیل این واقعه را که در این آیه بیان شده است، از حضرت عبدالله‌بن عبّاس و غیره چنین نقل فرموده‌اند که: درروز واقعهٔ بدر که لشکر هزار نفری جوان قریش از پشت تپّه وارد میدان شد و با در نظر گرفتن قلّت و ضعف مسلمانان و کثرت و قوّت خویش با نهایت غرور و تکبّر به پیش آمدند. آنگاه رسول خداﷺ به بارگاه الهی دست به دعا شد که بار خدایا این قریش تکذیب کنندگان تو با فخر و تکبّر در حال پیشروی‌اند. آنچه به من وعده فتح و پیروزی داده‌ای، آن را زود عملی فرما!

(روح البیان)

پس جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و عرض کرد که: شما یک مشت خاک به سوی لشکر دشمن بپاشید. آن حضرت ﷺ هم چنین کرد. ابن ابی حاتم به روایت ابن زید نقل کرده است که آن حضرت ﷺ سه بار مشتی خاک و سنگریزه، یک‌بار به سوی راست لشکر، و یک‌بار به جانب چپ، و یک‌بار روبه‌روی آنها پاشید، در نتیجهٔ قدرت الهی، آن یک یا سه مشت خاک به صورت معجزه چنان پراکنده شد که هیچ‌کس از لشکر دشمن نماند که غبار و سنگریزه به صورت و چشم او اصابت نکند، به‌طوری که در اثر آن در تمام لشکر پراکندگی و انتشار پدید آمد و مسلمانان آنان را تعقیب کردند و فرشتگان جداگانه شریک قتال شدند. (مظهری، روح البیان). بالاخره گروه کثیری از کفّار به قتل رسد و بسیاری اسیر گشته و بقیه پا به فرار گذاشتند و میدان به‌دست مسلمانان افتاد.

مسلمانان در عالم یأس و نومیدی کامل به این پیروزی بزرگ نایل آمدند. اصحاب کرام بعد از بازگشت از میدان جنگ از رشادت‌ها و دلاوریهای خویش سخن به میان می‌آوردند و چگونگی پیکار خویش را بر دیگران تعریف می‌کردند که این آیه در این رابطه نازل شد. «**فَلَمْ تَقْتُلُوْهُمْ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ**» که بدین وسیله آنها را ارشاد فرمود که بر رشادت و کوشش خویش منازید. آنچه انجام گرفت تنها نتیجهٔ محنت و کوشش شما نبود. بلکه ثمرهٔ خالص نصرت و امداد خداوندی است. دشمنان که به‌دست شما هلاک شدند، در حقیقت شما آنها را هلاک نکردید، بلکه الله تعالی آنها را به قتل رسانید.

و هم چنین به رسول خدا ﷺ خطاب کرده فرمود: «**وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى**» یعنی، این مشت خاک راکه برای دشمن پاشیدی در حقیقت شما

نپاشیدید، بلکه کار خداوند متعال بود. مقصود این است که با پاشیدن شما که به چشم هر یک از افراد دشمن رسید و آنان را سراسیمه کرد این از اثر پاشیدن شما نبود، بلکه حق تعالی با قدرت کاملهٔ خویش این صورت را پدید آورد. شاعر چه خوب گفته است:

ما رمیت، اذ رمیت گفت حق　　کار ما بر کارها دارد سبق

پس اگر قدری بیاندیشیم از فتح و پیروزی جهاد این هدایت برای مسلمانان ارزش بیشتر داشت، چرا که اذهان آنان را از اسباب دنیوی برگردانیده به سوی مسبّب الاسباب متوجّه ساخت. و بدین وسیله آنها را از فسادِ آن فخر و عُجب رهایی بخشید که عموم ملل فاتح در نشئهٔ آن مبتلا می‌گردند و سپس چنین فرمود که: فتح و شکست تابع فرمان ماست، و فتح و نصرت ما شامل حال کسانی خواهد بود که مطیع و فرمانبردار باشند. «**وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْهُ بَلَآءً حَسَنًا**» این فتح عظیم را به این خاطر آوردیم تا که پاداش کامل سخت مؤمنان به آنها برسد. معنی لفظی «**بلآء**» امتحان است و امتحان خداوندی گاهی به صورت ابتلا در مصیبت و مشقّت پدیدار می‌گردد؛ و گاهی به صورت راحت و ثروت «**بلآء حسن**» نیز امتحان گفته می‌شود که راحتی و ثروت و فتح و ظفر را به ارمغان می‌آورد تا که مردم این بلای حسن و این فتح و پیروزی را از نعمت‌های ویژهٔ الهی دانسته، او را سپاس گویند، و قدر این اکرام و انعام را با سپاسگزاری و اطاعت به جای آورند و یا این‌که این موفّقیّت را نتیجهٔ لیاقت و رشادت ذاتی خویش می‌دانند و در فخر و ناز مبتلا می‌شوند. مولانا رومی چه خوب گفته است که:

فهم و خاطر تیز کردن نیست راه　　جز شکسته می نگیرد فضل شاه

در آیه چهارم نتیجه سودمند دیگری را که از این فتح به‌دست آمد چنین بیان فرمود که: «**ذٰلِكُمْ وَاَنَّ اللهَ مُوْهِنُ كَيْدِ الْكٰفِرِيْنَ**» یعنی، این فتح و نصرت به

این خاطر به مسلمانان عنایت گردید تا به‌وسیلهٔ آن تدابیر کفّار ناکام ماند: و از این شکست، آنها بدانند که امداد خداوندی شامل حال آنها نیست و هیچ تدبیری بدون کمک الهی مؤثّر نخواهد افتاد.

در آیهٔ پنجم برای کفّار شکست خورده قریش خطاب و اشاره به سوی یک واقعه‌ای است. که برای لشکر قریش هنگام خروج‌شان از مکّه برای مقابله با مسلمانان اتّفاق افتاد.

و آن این‌که، هنگامی که لشکر کفّار قریش برای مقابله با مسلمانان آماده شد، قبل از خروج لشکر از مکّه فرمانده لشکر، ابوجهل و غیره غلاف کعبه را گرفته برای حصول پیروزی دعا کردند، امر تعجّب‌آور این‌است که او در آن دعا به جای فتح خویش در الفاظ عمومی چنین دعا خواند:

که خدایا آنچه از این دو لشکر اعلی و افضل است و آن که از این دو گروه بیشتر به راه هدایت استوار است و آن که از دو طرف بیشتر کریم و شریف است، و از این دو دین هر کدام افضل است، آن را پیروز گردان! (مظهری).

آن نادان چنین می‌پنداشت که نسبت به مسلمانان، ما اعلی و افضلیم. و بیشتر بر محور هدایت استواریم، لذا نتیجهٔ این دعا در حق ما سزاوار است. آنها می‌خواستند به‌وسیلهٔ این دعا از جانب خدای تعالی میان حقّ و باطل داوری و قضاوت انجام گیرد و هرگاه ما پیروز شویم پس گویا این قضاوت خداوندی است بر حقّانیّت ما.

ولی آنها اطّلاع نداشتند که آنها در این دعا علیه خود دعای بد، و برای مسلمانان دعای نیک می‌کردند. پس از مشاهده نتیجه جنگ قرآن کریم به آنها نشان داد که: «**إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَآءَكُمُ الْفَتْحُ** خداوندی را می‌خواهید پس آن قضاوت عرضه شد که حق پیروز و باطل شکست خورد: «**وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ**

لَكُمْ» و اکنون هم اگر شما از کفر و عناد خویش باز بیایید، این برای شما بهتر است. «وَ اِنْ تَعُوْدُوْا نَعُدْ» و اگر شما به سوی شرارت و جنگ برگردید ما هم به کمک مسلمانان برخواهیم گشت. «وَ لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَّ لَوْ كَثُرَتْ» اگر شما هرچند که گروه و جماعت شما زیاد باشد در مقابله با نصرت خداوندی هیچ است. «وَ اَنَّ اللهَ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ» کدام گروه می‌تواند به یاری شما قد علم کند، وقتی که خدای قادر مطلق با مسلمانان است.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْآ اَطِيْعُوا اللهَ وَ رَسُوْلَه وَ لَاتَوَلَّوْا عَنْهُ وَ اَنْتُمْ

ای مؤمنان! فرمان برید از خدا و رسولش و روی مگردانید از وی حال آن‌که شما

تَسْمَعُوْنَ ﴿۲۰﴾ وَلَاتَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَهُمْ لَايَسْمَعُوْنَ ﴿۲۱﴾

می‌شنوید. و مباشید مانند کسانی که گفتند شنیدیم و آنها نمی‌شنوند.

اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِنْدَاللهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِيْنَ لَايَعْقِلُوْنَ ﴿۲۲﴾

بی‌شک بدترین حیوانات به‌نزد خدا کران و لالان می‌باشند آنانی که نمی‌فهمند.

وَ لَوْ عَلِمَ اللهُ فِيْهِمْ خَيْرًا لَّاَسْمَعَهُمْ ؕ وَ لَوْ اَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَّ هُمْ

و اگر خدا در آنها خوبی می‌یافت آنها را می‌شنوایند و اگر بشنوند آنها را البته

مُّعْرِضُوْنَ ﴿۲۳﴾ يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ اِذَا

اعراض کنان برمی‌گردند. ای مؤمنان! پاسخ دهید خدا و رسول را وقتی که

دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيْكُمْ ۚ وَ اعْلَمُوْآ اَنَّ اللهَ يَحُوْلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهٖ وَ اَنَّهٗ

شمارامی‌خوانند به‌سوی‌کاری‌که در آن حیات شما است و بدانید که خدا باز می‌دارد از انسان دل او را و

اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ﴿۲۴﴾

این‌که شما به‌سوی او برانگیخته خواهید شد.

خلاصهٔ تفسیر

ای مومنان! بپذیرید گفتار خدا و رسول او را و از پذیرفتن این گفتار اعراض نکنید و شما (که به اعتقاد) می شنوید (یعنی، همان‌گونه که با اعتقاد می‌شنوید، هم چنین عمل هم بکنید) و شما (در ترک اطاعت) مانند کسانی مباشید که ادّعا می کردند که ما شنیدیم (هم چنان‌که کفّار مدّعی مطلق سماع، و منافقین مدّعی سماع مع الاعتقاد بودند) حال آن‌که آنها نمی شنیدند (زیراکه تفهّم و اعتقاد در هر دو مفقود است. مطلب این‌که نتیجه شنیدن با اعتقاد تنها عمل است هرگاه عمل نباشد پس از دیدگاه بعضی مانند کسی شد که با اعتقاد نشنید که آن را شما هم خیلی بد می‌پندارید) یقیناً (کسی که با اعتقاد بشنود و عمل نکند با کسی که بلا اعتقاد می‌شنود که آن مانند نشنیدن است. در بد بودن متفاوت‌اند، زیراکافر و عاصی برابر نیستند، چنان‌که) بدترین خلائق نزد خداوند کسانی‌اند که (با داشتن اعتقاد از شنیدن سخن حق) کراند (و از گفتن امر حق) لال‌اند (و) آن‌که (سخن حق را) اصلا نمی فهمند. و اگر الله تعالی در آنها نوعی حسن می دید (مطلب این‌که اگر آن حسن و خوبی در آنها آشکار می‌بود. و به عبارتی اگر طلب حق در آنها وجود می‌داشت) پس (الله تعالی) آنها را به شنیدن (با اعتقاد) موفّق می کرد (هم چنان‌که ذکر گردید که اعتقاد از طلب پدید می‌آید) و اگر (الله تعالی) اکنون آنها را (در حال حاضر که در آنها طلب حق نیست، هم) بشنواند (همچنان‌که گاهگاهی با گوشهای ظاهری می‌شنوند) حتماً اعراض خواهند کرد با بی‌اعتنایی (یعنی این‌طور نیست که بعد از تدبّر و اندیشه به سبب ظهور اشتباه اعراض کنند؛ زیراکه در اینجا نام و نشان از اشتباه نیست، بلکه تأسّف در این است که اصلا به این سوی توجّه نمی‌کنند و) ای ایمان‌داران! (آنچه ما

به شما در بالا دستور دادیم به اطاعت؛ به‌خاطر داشته باشید که این به نفع شماست که آن حیات ابدی است وقتی که حقیقت این چنین است. پس) شما فرمان خدا و رسول را به جا بیاورید وقتی که رسول (که فرمان و دستور او دستور خدا است) شما را به‌سوی چیزی که حیات بخش شما است (یعنی به‌سوی دین که به‌وسیلهٔ آن زندگی جاوید میسّر می‌شود) می‌خواند (پس در این حالت که از هر جهت به نفع شماست دلیلی ندارد که شما عمل نکنید) و (متعلّق به آن دو امر دیگر) بدانید (یکی این) که الله تعالی حائل می‌شود در میان بنده و قلب او (از دو جهت، یکی این‌که نمی‌گذارد که در قلب مؤمن به برکت طاعت کفر و معصیت وارد گردد. دوم، این‌که نمی‌گذارد که در قلب کافر ایمان و طاعت داخل گردد. از این جا معلوم شد که مداومت طاعت بسیار سودمند است، و مواظبت مخالفت بسیار مضرّ است) و (این را هم بدانید که) یقیناً همهٔ شما نزد خدا حشر خواهید شد.

معارف و مسائل

در غزوهٔ بدر که داستان آن در آیات گذشته به تفصیل بیان گردید درس بسیار عبرت آمیز و پرحکمتی برای مسلمانان و کفّار به شمار می‌رود که خداوند متعال با آیات مختصر و پرمعنا آگاهی داد.

چنان‌که در آیات گذشته بعد از بیان داستان شکست و ذلّت مشرکین مکّه فرموده بود که: «**ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَ رَسُولَه**» سبب اصلی شکست مشرکین مکّه با وجود مجهّز بودن به هر نوع نیرو و تجهیزات مخالف با خدا و رسول او بود. پس این شکست و تنبیه می‌تواند درس عبرت خوبی باشد برای کسانی که از قدرت لایزال الهی و نیروی غیبی خالق و مالک آسمان و زمین غافل‌اند. و تنها متّکی به نیروهای مادّی می‌شوند و با ارتکاب به نافرمانی از دستور خدا و رسول، خود را به مصداق آیه در «**ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَ رَسُولَه**»

ورطه نابودی و ضلالت می‌کشانند.

در آیات مذکور هم چنین به مسلمانان خطاب شده است که خلاصهٔ آن از این قرار است که این پیروزی بزرگ مسلمانان با وجود قلّت عِدّه و عُدّت تنها به کمک و امداد الهی به مرحلهٔ تحقّق پیوسته و این نصرت و امداد ثمره و نتیجه اطاعت حق است. لذا بدین وسیله به مسلمانان جهان دستور داده شد که بر این اطاعت استوار بمانند. «**يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْآ اَطِيْعُوا اللهَ وَ رَسُوْلَه**» ای مؤمنان! اطاعت خدا و رسولش را به جا آورده بر آن استوار بمانید. سپس برای مزید تأکید این مطلب فرمود: «**وَلَاتَوَلَّوْا عَنْهُ وَ اَنْتُمْ تَسْمَعُوْنَ**» با وجود شنیدن قرآن و شنیدن سخنان حق از اطاعت ربّ العالمین اعراض نکنید. مراد از شنیدن، شنیدن سخن حق است و شنیدن چهار درجه دارد: یکی این‌که، سخن حق را با گوش می‌شنود ولی نه آن را فهمیده و نه به فهمیدن آن اهمّیّت می‌دهد و نه بر آن اعتقاد و اعتماد روا می‌دارد، و نه بدان عمل می‌کند. دوم این‌که، آن را با گوش می‌شنود و منظور آن را می‌فهمد ولی نه بر آن اعتقادی دارد و نه بدان عمل می‌کند. سوم این‌که، سخن حق را می‌شنود و حقیقت آن را درمی‌یابد و اعتقاد هم دارد ولی به آن عمل نمی‌کند. چهارم، نیکوترین آن است که وقتی سخن حق را می‌شنود آن را می‌فهمد و بدان اعتقاد دارد و با رغبت تمام بدان جامه عمل می‌پوشاند، که هدف اصلی از شنیدن همان صورت چهارم است که شیوه و مقام مؤمنین کامل و مخلص می‌باشد. شنیدن در سه صورت دیگر ناقص و ناتمام است که می‌توان آن را از یک نظر به نشنیدن تعبیر کرد. چنان‌که در آیه آینده می‌آید. و امّا در صورت سوم که شنیدن و فهمیدن و اعتقاد داشتن به حق موجود است ولی عمل بر آن نیست. در این هم اگر چه هدف اصلی شنیدن تکمیل نمی‌گردد، ولی اعتقاد به آن از اهمّیّت ویژه‌ای برخوردار است. لذا

آن هم بی‌سود نیست و این مقام مسلمانان گناهکار است. درجهٔ دوم که در آن تنها شنیدن و فهمیند هست نه اعتقاد و عمل، این مقام منافقین است. که قرآن را می‌شنوند و می‌فهمند و به ظاهر مدّعی اعتقاد و عمل هم هستند. ولی در حقیقت از اعتقاد و عمل خالی می‌باشند. درجهٔ اوّل مقام عموم کفّار و مشرکین است که کلمهٔ حق و قرآن را با گوش شنیده‌اند ولی لحظه‌ای هم به‌سوی درک و فهم آن توجّه نکرده‌اند. در آیهٔ مذکور به مسلمانان خطاب شده است که وقتی شما سخن حق را می‌شنوید. یعنی، شنیدن و درک کردن و اعتقاد داشتن از طرف شما موجود است؛ امّا به آن عمل کنید و از اطاعت اعراض نکنید تا که هدف اصلی شنیدن تکمیل گردد.

در آیهٔ دوم برای مزید تأکید این مطلب فرمود که: «**وَلَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ**». شما مانند کسانی نباشید که می‌گویند که ما شنیدیم، امّا در حقیقت نشنیدند. مراد از آنها عموم کفّار هستند که مدّعی شنیدن‌اند نه مدّعی اعتقاد. و منافقین هم هستند که با شنیدن آن، مدّعی اعتقاد و فهم آن هم هستند. ولی در اصل از فهم و درک صحیح و اندیشهٔ این هر دو گروه محروم‌اند. لذا شنیدن آن در حکم نشنیدن است. مسلمانان را منع فرمود که: شما مشابه اینان نباشید.

در آیهٔ سوم اخطار شدیدی نسبت به کسانی هست که سخن حق را با اندیشه و فکر نمی‌شنوند و نمی‌پذیرند و قرآن کریم چنین اشخاصی را از حیوانات هم بدتر قرار داده است، می‌فرماید: «**اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِنْدَاللهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِيْنَ لَا يَعْقِلُوْنَ**». لفظ «**دواب**» جمع «**دابّة**» است و به اعتبار اصل لغت هر چیزی که روی زمین حرکت کند به آن «دابه» گویند. امّا در عرف و محاوره تنها به چهارپایان دابه گفته می‌شود. معنی آیه این‌است که از همه چهارپایان بدترین‌شان به‌نزد خدا کسانی هستند که از شنیدن حق کر و از گفتن حق

لال‌اند، و کر و لال اگر چه دارای عقل باشد، آن هم باشاره راز دل خود را بیان می‌دارند و صحبت دیگران را درک می‌کنند ولی اینها در ضمن این‌که کر و لال‌اند بی‌عقل نیز هستند این روشن است که کر و لال که از عقل هم خالی باشد، راهی برای افهام و تفهیم او باقی نیست.

در این آیه، حق تعالی روشن ساخت که انسان که در شرایط «**اَحْسَنَ تَقْوِيْمٍ**» آفریده شده، و اشرف الخلائق و مخدوم کائنات به شمار می‌رود، همهٔ این انعامات در اطاعت حق مضمر و منحصر می‌باشد. و هرگاه انسان از شنیدن و درک و پذیرفتن حق اعراض کرد همهٔ این نعمتها از او سلب خواهند شد و او از حیوانات هم بدتر خواهد شد.

در تفسیر روح‌البیان آمده: «که انسان به اعتبار اصل آفرینش خویش از همهٔ حیوانات افضل و اعلیٰ است و از فرشتگان در مرحله پایین‌تری قرار دارد. ولی وقتی که او در سعی و عمل و اطاعت حق جدّ و جهد می‌کند از فرشتگان هم اعلیٰ و افضل می‌شود[1]. و اگر او از اطاعت حق روگردانی کرد پس او در اسفل السافلین می‌رود[2] و از حیوانات هم به مراتب بدتر خواهد شد.

در آیه چهارم فرمود: «**وَ لَوْ عَلِمَ اللهُ فِيْهِمْ خَيْرًا لَّاَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ اَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَّ هُمْ مُّعْرِضُوْنَ**» یعنی، اگر الله تعالی در آنها حسن (طلب حق) می‌دید آنها را با شنیدن به همراه اعتقاد موفّق می‌کرد و اگر حق را به آنها در حال حاضر که

---

۱ - چنان‌که سعدی گوید:

رسد آدمی بجایی که فرشته ره ندارد بنگر که تا چه حدّ است مکان آدمیت

۲ - ثمّ رددنٰه اسفل السافلین: الآیة. وقتی از طاعت حق روی بگرداند. به‌سوی اسفل السافلین، پیش می‌رود قابل تذکّر است اسفل السافلین پایین‌ترین جای دوزخ است.

طالب حق نیستند، بشنواند حتماً از بی‌اعتنایی اعراض خواهند کرد.

مراد از حسن در اینجا «طلب حق» است که به‌وسیلهٔ طلب، درهای فهم و تدبّر گشوده می‌شوند، و از آن موفّقیّت به اعتقاد و عمل میسّر می‌گردد. و کسی که طلب حق در او نباشد، گویا در او هیچ نوع حسن نیست و مطلب این‌که اگر در آنها نوعی حسن وجود می‌داشت، واضح است که در علم خدا می‌بود وقتی که در علم خدا در آنها هیچ نوع حسن نیست، معلوم شد که در حقیقت آنها از هر نوع حسن محروم‌اند و در این حالت محرومی اگر به آنها به تدبّر و اندیشه و اعتقاد دعوت داده شود، هرگز نخواهند پذیرفت، بلکه از آن اعراض کرده می‌گریزند. یعنی این روگردانی آنها به این سبب نیست که در دین چیز قابل اعتراض به نظرشان رسیده از این جهت آن را نپذیرفته‌اند، بلکه حقیقت این‌است که آنها به‌سوی حقّ توجّه نکرده‌اند.

از این توضیح، اشکال و اعتراض منطقی و شبهه‌ای که در قلب علما تشویش و اضطراب وارد می‌کرد و بر آن وارد می‌شد نیز برطرف شد و آن این است که «**وَ لَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ**» الآیة، شکل اوّل از اشکال اربعه قیاس است که به حذف حدّ اوسط، نتیجه اشتباه می‌شود؟ جواب آن این‌است که در اصل، حدّ اوسط در اینجا مکرّر نیست، زیرا که مفهوم «**لَأَسْمَعَهُمْ**» اوّل، با مفهوم «**أَسْمَعَهُمْ**» دوم متفاوت است. مراد از اوّل، سماع قبول و نافع است، و مراد دومی، مطلق سماع می‌باشد.

در آیهٔ پنجم باز هم اهل ایمان را خطاب کرده که اطاعت و اجرای احکام خدا و رسول را بنمایید، و به طریق ویژه‌ای دستور داده و تأکید کرده که، چیزی که خدا و رسول شما را به سوی آن دعوت داده و فرا می‌خوانند، نه به این خاطر است که از این دعوت، منافعی عاید خدا و رسولش می‌گردد، بلکه همهٔ احکام تنها به‌خاطر نفع و سعادت و بهروزی شما صادر شده

است. پس مـی فرماید: «**اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيْكُمْ**» امـری فرامی خواند، بدانید که آن امر برای شـما بسـیار رضـایتبخش است. و آن حیاتی که در این آیه مورد نظر می‌باشد، کـدام است؟ در ایـن جـا چـندین احتمال وجود دارد، که علمای تفسیر، اقوال مختلفی بیان داشته‌اند.

سدی، می‌گوید که: «مراد از امرِ حیات‌بخش، ایمان است؛ زیرا کافر فاقد آن است.» قتاده، فرموده است که: «منظور از آن قرآن است که زندگی و فلاح دنیا و آخرت در آن مضمر و نهفته است.» مجاهد، فرموده است که: «مقصود از آن حق است. ابن‌اسحاق، معتقد است که «مراد از آن جهاد است که به‌وسیله آن الله تعالی بـه مسـلمانان عـزّت بـخشیده است و هـمهٔ ایـن احتمالات به جای خویش صحیح و درست است و در آنها هیچ تضادی نیست. و مطلب این‌که «ایمان» یا «قرآن» و اتباع حق، عواملی هسـتند کـه به‌وسیلهٔ آنـها دل آدمـی زنـدگی نـوینی را حـاصل مـی‌کند. و زنـدگی دل این‌است که حجابها و موانع غفلت و شهوت را که میان بنده و خدا حائل‌اند از میان برداشـته شـود و ظـلمت حـجابها دور شـده، نـور مـعرفت در دل جایگزین شود. ترمذی و نسائی به روایت حضرت ابوهریرة نقل کرده‌انـد که: «روزی رسول اکرم ﷺ ابیّ بن کعب را فراخـوانـد، ابـیّ‌بن‌کـعب نـماز می‌خواند او نمازش را به سرعت تمام کرده به خدمت حاضر شد، آن جناب فرمود که، در پاسخ به صدای من چرا دیر کردی؟ او عرض کرد که من بـه نماز مشغول بودم، آن جناب ﷺ فرمود که آیا تو دستور خدا را نشنیده‌ای که فرمود: «**اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ**» ابّی بن‌کعب عرض کرد که در آینده به آن اطاعت خواهم کرد و اگر در حال نماز هم شما مرا فرابخوانید، حاضر خواهم شد.» بنابراین حدیث بعضی از فقها فرموده‌اند کـه: «مـطابق حکـم خداوندی حتّی وقتی در هنگام نماز فرمان شود آن فرمان قابل اجراست و

در نماز خللی ایجاد نمی‌شود، چراکه منطبق با نص قرآن است، هر چند که بر عمل خلاف نماز، نماز می‌شکنند وبعداً قضا کرده می‌شود لکن باید چنین کرد که هر وقت رسول گرامی کسی را حتی در حین نماز، خواند، باید که نماز را قطع کرده، حکم رسول را به مرحلۀ اجرا درآورد.

این صورت تنها مختصّ ذات رسول گرامی است؛ امّا بعضی کارهای دیگر نیز هست که اگر در آنها اندکی تأخیر شود، خطر ضرر فراوان است. پس در آن وقت هم نماز را باید قطع کرده و بعداً قضا کند، مثلاً: کسی در نماز ببیند که کوری به‌نزدیک چاهی رسیده و خطر سقوط او می‌رود، بر او قطعاً لازم است که فوراً نماز را قطع کرده، او را نجات دهد.

در آخر آیه فرمود: «**وَاعْلَمُوٓا اَنَّ اللهَ يَحُوْلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِه**» یعنی، این سخن را دریابید که الله تعالی در میان مردم و قلب او حایل می‌شود. در این جمله دو معنی می‌تواند مورد نظر باشد و در هر دو صورت حکمتی عظیم یافت می‌شود که هر انسانی در هر زمانی باید آن را به‌خاطر داشته باشد:

یکی این‌که، هرگاه فرصت کار نیک یا پرهیز از گناه به‌دست آید فوراً آن را انجام دهید، هرگز دیر نکنید و فرصت را غنیمت بدانید زیرا بسا اوقات قضایی الهی در میان ارادۀ بنده حایل می‌شود و او نمی‌تواند در ارادۀ خویش پیروز گردد. مرض عارض می‌گردد، یا ممکن است مرگ فرا برسد، یا نوعی مشغله پدید می‌آید که برای انجام آن کار فرصت نمی‌رسد، لذا انسان باید که فرصت عمر و لحظات زودگذار آن را غنیمت شمرده، نیک دریابد و کار امروز را به فردا نیندازد، زیرا نمی‌داند که فردا چه می‌شود.[1]

---

۱ - چنان‌که شاعر گوید:

کار امروز به فردا میفکن جوان   چه دانی که فردا چه گردد زمان

و مطلب دیگر، این جمله نیز می تواند این باشد که در آن نهایت قرب حق تعالی را با بنده، بیان کرده است. و در آیهٔ ۱۶ سورهٔ ق، «**نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ**» آمده که خداوند تعالی به بنده از رگ گردنش نزدیکتر است.

پس مقصود این‌است قلب آدمی همواره در تصرّف حق تعالی است بدین ترتیب که وقتی بنده در مسیر ارزشهای اسلامی و سعادت اخروی قدم بردارد و ربّ‌العالمین نظر لطفش را به بنده‌ای معطوف گرداند و بخواهد او را از فساد نجات دهد، پس در میان قلب او و گناهانش حایل و مانع ارتکاب بنده به گناه می‌شود و چنانچه شقاوت و خسران مقدّر فردی باشد پس در میان نیکی‌ها و قلب او حایل و مانع شده و بنده موفّق به انجام حسنات نمی‌شود. بنابراین رسول کریم ﷺ در دعاهای خویش بیشتر این را درخواست می‌نمود که: «**یا مقلب القلوب ثبّت قلبی علی دینک**» یعنی: ای گرداننده دلها، دل مرا بر طاعت خویش ثابت و استوار بدار. پس نتیجه این شد که در اجرای احکام خدا و رسول تأخیر مکن و همواره فرصت را غنیمت بدان و در اجرای اوامر خدا و رسولش از پا منشین، زیرا معلوم نیست که شوق و تمنّای نیکی در دلت باقی بماند یا خیر!

وَ اتَّقُوْا فِتْنَةً لَّاتُصِيْبَنَّ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْكُمْ خَآصَّةً ۚ وَ اعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ

بپرهیزید از آن فسادی که واقع نمی‌شود تنها بر ظالمان از شما و بدانید که عذاب خدا

شَدِيْدُ الْعِقَابِ ﴿۲۵﴾ وَ اذْكُرُوْآ اِذْ اَنْتُمْ قَلِيْلٌ مُّسْتَضْعَفُوْنَ فِى الْاَرْضِ

سخت است. و به‌خاطر داشته باشید وقتی که شما اندک بودید و ناتوان شمرده می‌شدید در زمین،

تَخَافُوْنَ اَنْ يَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَاٰوٰئكُمْ وَ اَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهٖ وَ رَزَقَكُمْ

می ترسیدیدکه‌نربایندشماراامردم، پس‌اوبه شماجای‌دادوبه نصرت خویش شما را تقویت کرد و رزق داد

مِّنَ الطَّيِّبٰتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ﴿۲۶﴾ يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَاتَخُوْنُوا اللّٰهَ

به شما چیزهای پاکیزه تا که شما سپاس به جا آورید. ای مؤمنان! خیانت نکنید با خدا

وَ الرَّسُوْلَ وَ تَخُوْنُوْٓا اَمٰنٰتِكُمْ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿۲۷﴾ وَ اعْلَمُوْٓا اَنَّمَا

و رسول و خیانت نکنید در امانات یکدیگر و شما می‌دانید. و بدانید که هر آینه

اَمْوَالُكُمْ وَ اَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَّ اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ اَجْرٌ عَظِيْمٌ ﴿۲۸﴾

مال‌های شما و فرزندان شما ابتلا و فتنه (آزمایش بزرگ[1])اند، و به‌نزد خدا ثواب بزرگ است.

خلاصهٔ تفسیر

و (همان گونه که برای اصلاح خویش طاعت بر شما واجب است هم چنین این هم در طاعت واجبه داخل است که در حدّ توان برای اصلاح دیگران به طریق امر با معروف و نهی از منکر با دست و زبان، یا به ترک اختلاط و نفرت با قلب و دل که آخرین درجه است. کوشش بکنید و اگر نه در صورت مداهنت، هم چنان‌که وبال آن منکرات بر مرتکبین واقع می‌شود هم چنین در یک حدودی بر مداهنین هم واقع خواهد شد. پس وقتی که چنین است) شما از چنین وبالی بپرهیزید که تنها بر کسانی واقع نمی‌شود که از میان شما مرتکب گناه هستند (بلکه کسانی که آن

---

۱ - تفسیرهای کابلی و کشف الاسرار معنی «فتنه» را آزمایش ترجمه کرده‌اند. شاه ولی الله دهلوی «فتنه» را آزمایش بزرگ معنی کرده است. که این درست‌تر است زیرا تنوین، تنوین تعظیم است. «أی فتنة عظیمة».

گناهها، را دیده مداهنت کرده‌اند آنها هم در این شریک می‌گردند. و راه نجات و پرهیز از آنها این‌است که مداهنت نکنید) و بدانید که خدا شدیداً سزا دهنده است. (از سزای او ترسیده مداهنت نکنید) و (به این خاطر که از تذکّر نعمتها شوق طاعت منعم پدید می‌آید، نعمتهای خدا را و بالخصوص) آن حالت را به‌خاطر داشته باشید، وقتی که شما (در زمان قبل از هجرت از نظر تعداد افراد هم) قلیل بودید (و از نظر نیرو هم) در سرزمین (مکّه) مستضعف بشمار می‌رفتید (و در نهایت ضعف حال) در این فکر و اندیشه بسر می‌بردید که مردم (مخالف) شما را نربایند پس (در چنین اوضاعی) الله تعالی شما را در مدینه اسکان داد و شما را با نصرت خویش تقویت فرمود (هم از نظر وسایل و هم به اعتبار ازدیاد شمار که به سبب آن، قلّت و استضعاف و خوف ربودن همه از بین رفت) و (تنها این نبود که مصیبت را از شما زایل گردانید، بلکه، عالی‌ترین درجهٔ سرور و خوشی را هم به شما عطا فرمود که شما را در مقابله با دشمنان پیروز گردانیده و با شرکت فتوحات) چیزهای نفیسی به شما عنایت فرمود تا که شما قدر (این نعمتها را) بدانید (و بزرگترین سپاس این‌است که اطاعت کنید) ای مؤمنان! (ما از مخالفت و معصیت به این خاطر منع می‌کنیم که الله تعالی و رسول قدری حقوق بر شما دارد که نفع آنها عاید شما می‌گردد و از معصیت در آن حقوق خلل واقع می‌شود که در واقع از آن، خلل در نفع شما واقع می‌شود، وقتی که این چنین است پس) شما در حقوق الله و رسول خلل نیاندازید و (به اعتبار انجام می‌توان این مطلب را چنین توضیح داد که شما) در چیزهای قابل حفاظت خویش (که منافع شما هستند و بر اعمال مترتّب می‌شوند) خلل نیاندازید و شما که (مضرّ بودن آن را) می‌دانید. و شما این‌را بدانید که اموال و اولاد شما آزمایش هستند (تا ببینید که چه کسی محبّت آنها را برمی‌گزیند و چه کسی محبّت خدا را ترجیح می‌دهد، لذا شما محبّت آنها را ترجیح ندهید) و (اگر به نفع آنها نگاه کرده شود، پس شما) این را هم بدانید که به‌نزد خدا (برای این‌گونه اشخاص که محبّت خدا را ترجیح می‌دهند) اجر جزیل (موجود) است (که در مقابل آنها این منافع فانی و ناچیزاند).

معارف و مسائل

قرآن کریم بعد از بیان بخشی از غزوهٔ بدر و ذکر انعامات خویش بر مسلمانان به‌سوی نتایج حاصله از آن و مناسب با آن موضوع به چند موعظه و پند برای مسلمانان اشاره کرده، و بیان فرمود که سلسلهٔ آن از: «**يَاأَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ**» آغاز شده است و آیات فوق‌الذکر از آن سلسله می‌باشد. در نخستین آیه آنها را به پرهیز از چنان گناهی هدایت کرد که عذاب شدید آن تنها منحصر به مرتکبین گناه نمی‌باشد، بلکه مردمانِ گناه نکرده هم در آن مبتلا می‌باشند. آن چه گناهی است؟ از مفسّرین بزرگ در این باره اقوالی چند منقول است. بعضی از آنها فرموده‌اند که این گناه، سستی در امر بالمعروف و نهی عن المنکر است. یعنی، ترک تلاش برای هدایت مردم به‌سوی کار خیر، و نهی از کار بد است. حضرت عبدالله‌بن عبّاس فرموده است که: «الله تعالی به مسلمانان چنین دستور داده که نگذارید در محیط آنها گناه و جرم ارتکاب شود؛ زیرا اگر آنها مردم را از منکرات و گناهان باز نداشتند، در آن صورت خداوند متعال عذابی همه‌گیر، بر عموم مردم مسلّط می‌گرداند که همه را در کام نیستی خواهد کشید که نه گناهکار نجات می‌یابد و نه بیگناه. یعنی گناهکار نتایج گناهان خود را می‌چشد و بی‌گناه هم عواقب بی‌تفاوتی خود را می‌بیند. در اینجا مقصود کسانی هستند که در اصل دستشان عملاً به گناه آلوده نشده است. ولی جرم آنها این است که امر بالمعروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بدین سبب است که گناهکار قلمداد شدند. در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید کسی که عملاً به گناه دست نداشته و تنها از مسئولیّت امر به معروف و نهی از منکر غافل مانده، وقوع عذاب بر او منصفانه نیست. همچنان‌که در قرآن در آیهٔ:

۱۶۴، سوره انعام، آمده: «لَاتَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرىٰ» یعنی، هیچ کس بار گناهان دیگری را به دوش نمی‌کشد، پس چگونه است که به ظاهر افراد بی‌گناه به سبب گناهان دیگری مورد عتاب الهی قرار می‌گیرند؟ همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، دستهٔ دوم از مسئولیّت الزامی خویش که همان امر به معروف و نهی از منکر است، غافل شدند. و بدین ترتیب در ردیف عاصیان و بزهکاران درآمدند. امام بغوی در «شرح السنة» و «معالم» به روایت حضرت عبدالله‌بن مسعود و حضرت عایشه صدّیقه (رضی‌الله عنها) نقل کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود که خداوند متعال عموم مردم را به‌خاطر گناهان گروهی، مؤاخذه و معذّب نمی‌کند، مگر این‌که مردم در محیط زندگی ببینند که ارتکاب به گناه می‌شود و با وجود توان بر جلوگیری آنها اقدام نمی‌کنند پس در این هنگام است که عذاب الهی به‌صورت همه‌گیر بر همه مردم به گونه‌های مختلف سرازیر می‌شود. نعوذبالله منه ...

در ترمذی وا ابوداود و غیره با سند صحیح منقول است که: حضرت ابوبکر صدّیق در یکی از خطبه‌های خویش اظهار داشت که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هرگاه مردم، ظالمی را دیدند و دست او را از ظلم بازنداشتند پس نزدیک است که الله تعالی عذاب خود را بر همهٔ آنها عام بگرداند.»

در صحیح بخاری از نعمان بن‌بشیر منقول است که رسول ﷺ فرموده که کسانی که به گناهِ نقض قانون خدایی مجرم‌اند و کسانی که آنها را دیده مداهنت می‌کنند، یعنی با وجود قدرت، آنها را از گناهشان بازنمی‌دارند، مثال آن دو گروه مانند کشتی‌ای است که دو طبقه دارد و سرنشینان طبقه پایین بالا آمده به قدر نیاز خود آب برمی‌دارند، و از این کار سرنشینان طبقهٔ بالا احساس ناراحتی می‌کنند. سرنشینان طبقه پایین با مشاهدهٔ این، اگر

بخواهند که کشتی را از پایین سوراخ کرده از آب دریا نیاز خود را برطرف کنند و سرنشینان طبقهٔ بالا دیده و آنها را از سوراخ کردن کشتی بازندارند، واضح است که کشتی از آب پرشده، به کام نیستی فروخواهد رفت، سرنشینان طبقهٔ بالا هم از غرق شدن نجات نخواهند یافت.

بسیاری از مفسّرین با در نظر گرفتن این روایات، از فتنه، گناه ترک امر به معروف و نهی از منکر را مراد گرفته‌اند.

در تفسیر مظهری نیز آمده است که مراد از این فتنه، همان گناه ترک جهاد است. بویژه وقتی که از طرف امیرالمؤمنین، عموم مردم به‌سوی جهاد دعوت شوند و حفظ شعائر اسلامی بر آن موقوف و مربوط باشد؛ زیراکه در این صورت وبال ترک جهاد تنها بر تارکین آنها واقع نمی‌شود، بلکه بر کلّ مسلمین واقع می‌شود و به سبب غلبهٔ کفّار، همهٔ زنان و کودکان و مسلمانان بیگناه زیادی شکار قتل و غارت قرار می‌گیرند و جان و مال آنها در خطر می‌افتد پس در این صورت مراد از عذاب مصائب و مشقّت‌های دنیوی‌است.

و قرینهٔ این تفسیر این‌است که در آیات گذشته بر تارکین جهاد نیز ملامت وارد شده است. «**وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ**» و «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ**» و آیات دیگر در این مورد بیان شده‌اند.

و در غزوهٔ احد وقتی که چند تن از مسلمانان دچار لغزش شدند از سنگر کوه پایین آمدند، مصیبت آن خطا تنها بر اشتباه کنندگان واقع نشد، بلکه بر کلّ لشکر اسلام واقع شد تا جایی که شخص نبیّ کریم ﷺ در آن معرکه نیز به شدّت مجروح شد.

و در آیهٔ دوم هم جهت تسهیل اطاعت احکام الهی و تشویق به آنها ذکر فرمود که خداوند به مسلمانان پس از ضعف و ناتوانی، فضل و انعام عنایت کرده، اوضاع آنها را دگرگون نموده به آنها قوّت و اطمینان عطا

فرمود. چنان‌که می‌فرماید: «**وَ اذْکُرُوْٓا اِذْ اَنْتُمْ قَلِیْلٌ مُّسْتَضْعَفُوْنَ فِی الْاَرْضِ تَخَافُوْنَ اَنْ یَّتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ فَاٰوٰىکُمْ وَ اَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهٖ وَ رَزَقَکُمْ مِّنَ الطَّیِّبٰتِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ**».

ای مسلمانان! شما آن وضع را به‌خاطر داشته باشید که قبل از هجرت در مکّهٔ مکرّمه چگونه بودید که از نظر عِدّه و عُدّه قلیل بودید. همیشه این خطر وجود داشت که دشمن شما را برباید. خداوند شما را در مدینه بهترین جای عنایت فرمود، و نه تنها جای داد، بلکه به تأیید و نصرت خویش شما را تقویت فرموده بر دشمن پیروز گردانید و اموال عظیم به شما ارزانی داشت. در پایان آیه فرمود: «**لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ**» هدف از دگرگونی اوضاع و انعامات الهی این است که شما بندگان شکرگزار شوید، و شیوه شکرگزاری تنها منحصر به اطاعت از احکام و اوامر الهی است.

در آیهٔ سوم به مسلمانان چنین دستور داده شد که در حقوق الله یا حقوق یکدیگر خیانت نکنید که احیاناً از ادای حقوق غافل مانید و در انجام آن کوتاهی کرده باشید و در آخر آیه، «**وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ**» فرموده، نشان داد که شما وبال خیانت و بدی آن را می‌دانید. پس اقدام بر آن کار از بی‌خردی است. چون معمولاً اموال و اولاد مواردی هستند که در ادای حقوق، قصور و کوتاهی شود. لذا برای تنبیه و آگاهی به آن فرمود: «**وَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَآ اَمْوَالُکُمْ وَ اَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ وَّ اَنَّ اللهَ عِنْدَهٗٓ اَجْرٌ عَظِیْمٌ**» این را بدانید که اموال و اولاد برای شما فتنه‌هایی به شمار می‌آیند.

فتنه، به معنی امتحان و عذاب هر دو می‌آید، و در آیات متعدّدی، فتنه به این سه معنی آمده است. و در اینجا مجال هر سه معنی موجود است و بسا اوقات خود مال و اولاد در همین جهان هم وبال جان قرار می‌گیرد. و به‌خاطر آن به غفلت و معصیت مبتلا شده که همان عذاب آشکار به شمار می‌رود. اوّل این‌که هدف از دادن مال و اولاد به شما، امتحان شماست، که

به‌خاطر انعام و اکرام الهی، اطاعت را پیشه خود ساخته او را شکر و سپاس گوئید. معنی دوم ممکن است این باشد که اگر به محبّت اموال و اولاد مبتلا شده ناخشنودی ربّ‌العالمین را فراهم آورید. پس همین اموال و اولاد برای شما به صورت عذاب درمی‌آید. و بسا اوقات این‌ها آدمی را در همین جهان به عذاب شدیدی مبتلا می‌گرداند و در این جهان مال و اولاد را عذاب احساس می‌نماید. و بدیهی است که اگر مال در این دنیا بر خلاف احکام الهی کسب یا انفاق یا خرج شود، آن مال، مقدّمات عذاب چون مار و کژدم و اسباب سوزاندن و عذاب وی در آخرت خواهد شد. چنان‌که در آیات متعدّد و روایات بسیاری به آن تصریح شده است.

و معنی سوم، این‌که اینها سبب عذاب قرار بگیرند. این روشن است که وقتی این‌ها سبب غفلت از خدا و موجب خلاف ورزی احکام او قرار گیرند. سبب عذاب می‌شود. در پایان آیه فرمود: «**وَّ اَنَّ اللهَ عِنْدَهٗٓ اَجْرٌ عَظِيْمٌ**» این را هم بدانید که هر کس که در اجرای احکام خدا در محبّت مال و اولاد مغلوب نباشد برای او نزد خدا اجر جزیل هست.

مطلب آیه عام و شامل همهٔ مسلمانان است، امّا شأن نزول آن نزد بیشتر مفسّرین واقعهٔ حضرت ابولبابه است که در غزوهٔ بنی‌قریظه اتّفاق افتاد که حضور اکرم ﷺ بیست و یک روز قلعهٔ بنی قریظه را محاصره فرمود به حدّی که آنها عاجز شده تقاضا کردند که به ما اجازه دهید وطن را ترک گفته، عازم شام شویم آن حضرت ﷺ با در نظر گرفتن شرارت آنها این تقاضا را رد کرد و فرمود که: «تنها یک راه برای صلح باقی مانده است و آن این‌که بر داوری سعدبن معاذ در این باره راضی شوید. آنها تقاضا کردند که به جای سعدبن معاذ، ابولبابه را حَکَم قرار دهید زیرا زن و بچه و اموال ابولبابه در بنی قریظه بودند و فکر می‌کردند که او در حق‌شان ملاحظه خواهد کرد. آن

جناب ﷺ طبق خواستهٔ آنها ابولبابه را فرستاد همه مرد و زن بنی قریظه در اطراف او جمع شده به گریه افتادند و پرسیدند که اگر ما بر حکم رسول خدا ﷺ از قلعه پایین بیاییم، آیا ایشان در حقّ ما مراعات خواهند فرمود؟ ابولبابه اطّلاع داشت که در حقّ آنها مراعات نیست. ابولبابه تا حدّی از گریه و زاری آنها و تا حدّی به محبّت مال و اولاد خویش متأثّر شده انگشت خود را مانند شمشیر برگردن خود کشیده، اشاره کرد که ذبح می‌گردید. گویا به این شکل راز آن حضرت ﷺ را برای آنها فاش کرد.

او در اثر محبّت مال و اولاد به این‌کار تن‌در داد، امّا فوراً متنبّه شد که با رسول خدا ﷺ خیانت کرده است و وقتی از آنجا برگشت به قدری نادم شد که به جای رسیدن به خدمت آن جناب ﷺ مستقیماً وارد مسجد شده خود را به یک ستون از مسجد بست و قسم یاد کرد که تا توبهٔ من پذیرفته نشود همین‌طور بسته بمانم. اگر چه در همین حال بمیرم. چنان‌که هفت روز بدین منوال بسته و ایستاده ماند، زن و دخترش او را در آن حال خدمت می‌کردند و برای ضرورت انسانی و نماز او را باز می‌کردند و پس از فراغت مجدّداً او را می‌بستند او به‌سوی خورد و نوش نمی‌رفت و اعتصاب غذا کرده بود به حدّی که زندگانی‌اش به خطر افتاد، وقتی که رسول خدا ﷺ اطّلاع یافت، فرمود که: «اگر او اوّل به‌نزد من می‌آمد، من برای او استغفار می‌کردم، توبه‌اش پذیرفته می‌شد. ولی وقتی که او این چنین کرده است باید به انتظار نزول توبه باشیم. چنان‌که پس از هفت روز در آخر شب این آیات در ارتباط به قبولیّت توبهٔ او بر آن حضرت ﷺ نازل شد. بعضی به او مژده داده و خواستند او را باز کنند، امّا او فرمود تا وقتی که خود آن حضرت ﷺ مرا باز نکند، من نمی‌خواهم باز شوم. چنان‌که وقتی آن حضرت (ص) صبح برای نماز تشریف آورد با دست مبارک خویش او را باز کرد. و آنچه در آیه

مذکور از خیانت و متأثّر شدن به محبّت اموال و اولاد منع شده، سبب اصلی آنها همین واقعه است. والله اعلم.

یَاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِنْ تَتَّقُوْا اللهَ یَجْعَلْ لَّکُمْ فُرْقَانًا وَّ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ

ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید، او قوّهٔ تشخیص حق از باطل روزی‌تان می‌کند و دور می‌کند

سَیِّاٰتِکُمْ وَ یَغْفِرْلَکُمْ ؕ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ﴿۲۹﴾ وَ اِذْ یَمْکُرُ بِكَ

گناهان شما را و می‌آمرزد شما را، و خدا را فضلی بزرگ است. و وقتی که مکر می‌کردند

الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لِیُثْبِتُوْكَ اَوْ یَقْتُلُوْكَ اَوْ یُخْرِجُوْكَ ؕ وَ یَمْکُرُوْنَ وَ یَمْکُرُ

کفّار تا حبس کنند ترا یا بکشند یا بیرون برانند و تدبیر می‌کردند و خدا هم تدبیر می‌کرد

اللهُ ؕ وَ اللهُ خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ ﴿۳۰﴾ وَ اِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ اٰیٰتُنَا قَالُوْا قَدْ سَمِعْنَا

و خدا بهترین تدبیرکننده است و هرگاه یکی بخواند بر آنها آیات ما را، می‌گویند که شنیدیم

لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَآ ۙ اِنْ هٰذَآ اِلَّآ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ ﴿۳۱﴾ وَ اِذْ

اگر ما بخواهیم می‌گوییم اینچنین، و این چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. و وقتی که

قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً

گفتند بار خدایا اگر این دین حق است از سوی تو!؟ بباران بر ما سنگ

مِّنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ ﴿۳۲﴾ وَ مَا کَانَ اللهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ

از آسمان یا عذابی دردناک بر ما بیاور. و خدا هرگز آنها را عذاب نمی‌دهد تا وقتی که تو در

فِیْهِمْ ؕ وَ مَا کَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُوْنَ ﴿۳۳﴾

میان آنها هستی، و خدا هرگز عذاب نمی‌دهد آنها را و آنها آمرزش می‌خواهند.

خلاصۀ تفسیر

ای مؤمنان! (به برکات دیگرِ اطاعت گوش فرادهید، و آن این‌که) اگر شما از خدا بترسید (و اطاعت کنید) او به شما نیرو و قوّۀ تشخیص می دهد (در آن هدایت و نورقلب که از آن میان حق و باطل قضاوت علمی می‌شود و پیروزی بر دشمن و نجات آخرت که از آن میان حق و باطل قضاوت علمی می‌شود) و گناهان شما را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدا صاحب فضل بزرگی است (و خدا می‌داند که از فضل خویش دیگر چه چیز خواهد داد که در وهم و گمان نمی‌آیند) و (ای محمّد! جهت یادآوری نعمت) این واقعه را هم یادآوری کن، که وقتی که کفّار دربارۀ شما تدابیر (بدی) می اندیشیدند که (آیا) شما را حبس کنند یا شما را بکشند و یا از وطن شما را خارج کنند و آنها نزد خود توطئه می کردند و خدا (جهت خنثی کردن تدابیر آنها) تدبیر می کرد، و خداوند از همه قوی ترین مدبّر به شمار می آید (که همۀ تدابیر آنها در برابر او خنثیٰ شدند و آن جناب ﷺ کاملاً محفوظ ماندند و صحیح و سالم وارد مدینه شدند و چون نجات آن جناب با این وجه کلید نهایی ابواب سعادت است، بنابراین بذکر این واقعه دستور داد) و (حال این کفّار چنین است که) هرگاه به روی آنها آیات ما خوانده شوند می‌گویند: ما شنیده (و دیده)ایم (این‌که هیچ‌گونه معجزه نیست چرا که) اگر ما بخواهیم همانند این گفته می آوریم (پس) این (قرآن کلام الهی) نیست، بجز از سخنان بی سند که مرتّب از گذشتگان نقل شده است (که ملل گذشته هم این گونه دعوی توحید و بعثت و غیره می‌کردند و همان مطلب را شما دارید نقل می‌کنید) و (بالاتر از این قابل ذکر در آن حالت است که) وقتی که آنها (در این جهل مطلق خویش برای نشان دادن نهایت صلابت و جلادیت این چنین هم) گفتند که بارالها! اگر این قرآن حقیقتاً از سوی شماست، پس بر ما (به وجه انکار آن) از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذاب دردناک (دیگری) واقع بفرما (که در خارق العاده بودن مانند سنگ باران باشد. وقتی که این‌گونه عذاب واقع نمی‌شد، بر حقانیّت خویش ناز می‌کردند) و

(نمی‌فهمیدند که با وجود بودنشان بر باطل به وجه موانع خاصّی این عقوبات نازل نمی‌شدند و بیان آن موانع از این قرار است که) الله تعالی هرگز چنین نخواهد کرد که با بودن شما در میان آنها به آنها (این‌گونه) عذاب نازل کند و (نیز) الله تعالی به آنها (اینچنین) عذاب مسلّط نمی‌کند در حالی‌که آنها استغفار هم بکنند. اگرچه آن در آخرت به علّت عدم ایمان هیچ سودی نداشته باشد، امّا باز هم عمل صالحی است که در دنیا به کفّار سود خواهد داد.

مطلب این‌که دو چیز مانع از وقوع این‌گونه امور خارق‌العاده است؛ یکی حضور آن حضرت ﷺ در مکّه یا جهان، دوم: استغفار خواندن آنها در حال طواف و غیره، که بعد از هجرت و بعد از وفات هم جریان داشت. و ذکر یک مانع در احادیث است و آن امتّی بودن آنها برای آن حضرت ﷺ است که با وجود عدم استغفار هم این مانع است، اگر چه امّت دعوت باشد نه امّت اجابت، پس این امور فی نفسه مانع شدند، گرچه گاهگاهی عذابی به صورت خارق‌العاده، بنا بر مصلحتی واقع شود. چنان‌که وقوع قذف و مسخ و غیره در قرب قیامت در احادیث ذکر شده است.

معارف و مسائل

در آیه گذشته آمده بود که اموال و اولاد یک فتنه و به عبارتی یک آزمایش دشوار به شمار می‌آید؛ زیرا هرگاه انسان در محبّت آنها مغلوب شود، عموماً از یاد خدا و آخرت غافل خواهد شد در صورتی که مقتضای عقلی این نعمت عظمی این بود که در برابر این احسان خداوندی بیشتر به‌سوی خدا متوجّه می‌شدند.

در نخستین آیه از آیات فوق تکملهٔ آن ذکر شده است که هر کسی که

عقل را بر طبع غالب آورده، در این آزمایش مصمّم و ثابت‌قدم بماند و اطاعت و محبّت خدا را بر همه اشیا مقدّم بداند، که در اصطلاح قرآن و شرع به آن «تقوا» گفته می‌شود که در مقابل، به او این سه جایزه عنایت می‌گردد: فرقان، کفّاره سیّئات، مغفرت.

فرقان، فَرْق، هر دو مصدر یک معنی می‌باشد، و در محاورات فرقان به چیزی گفته می‌شود که در میان دو شیئ به‌گونه‌ای واضح فرق و فصل واقع کند؛ لذا به داوری هم «فرقان» گفته می‌شود. زیرا حق و باطل را از یکدیگر نمودار می‌سازد. و کمک خدایی را هم فرقان گویند از آن جهت که به‌وسیله آن اهل حق به فتح و پیروزی نایل شده، و مخالف حق، نیز به شکست و هزیمت مواجه می‌گردد؛ و بدین ترتیب تشخیص حق و باطل سهل و آسان می‌شود و مطابق همین معنی است که غزوه بدر به «یوم الفرقان» موسوم شده است. در این آیه مراد از اعطاء فرقان به متّقین نزد بیشتر مفسّرین این‌است که کمک و نصرت و حفظ خداوندی شامل حال آنها شده، دشمن نمی‌تواند هیچ گزندی به آنها برساند و موفّقیّت و پیروزی در تمام اهداف عالیه همراه آنان خواهد بود.

هر که ترسید از حق و تقوا گزید   ترسد از وی جنّ و انس و هرکه دید

در تفسیر آمده است که در اینجا اشاره به این‌است که در واقعهٔ گذشته که از حضرت ابولبابه فقط به‌خاطر محبّت به اهل و عیال مرتکب لغزش شده و اشتباه او همین بس که محبّت اهل و عیال را بر محبّت الهی مقدّم شمرد. در حالی‌که مراقبت و حفاظت از آنها تنها منوط به اطاعت از خدا و رسول بود زیرا اگر او خود را مطیع و منقاد اوامر خدا و رسول می‌دانست، بدون شک همهٔ مال و اولاد خود را در سایهٔ حمایت خالق یکتا قرار می‌داد. بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که مراد از فرقان در این آیه همان عقل و

بصیرت است که به‌وسیلهٔ آن امتیاز میان حق و باطل آسان گردد. پس معنی آیه این شد که خداوند به متّقیان چنان بصیرت و فراستی عنایت می‌فرماید که برای آنان تشخیص میان خیر و شرّ آسان می‌گردد.

دومین جایزه که به متّقیان داده می‌شود «کفّاره سیّئات» است، یعنی خطایا و لغزشهایی که از او صادر می‌شود در همین جهان کفّاره می‌شود، یعنی او به کسب اعمال صالح موفّق می‌گردد که بر همهٔ لغزش‌ها غالب آید.

سومین جایزه و انعامی که به صاحبان تقوا اعطا می‌گردد، مغفرت و عفو همهٔ گناهان او در آخرت است.

در پایان آیه فرمود: «**وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**» خدا صاحب احسان و فضل بزرگی است. در این آیه، اشاره به این است که پاداش عمل به قدر عمل خواهد بود در اینجا هم پاداش تقوا که به سه چیز عنایت گردید آن هم به صورت پاداش اجر می‌باشد؛ ولی خداوند صاحب فضل و احسان فراوانی است که اعطا و اکرام او مقیّد به مقدار محدودی نیست و کسی نمی‌تواند احسان و انعام او را اندازه‌گیری کند. لذا پرهیزگاران باید بالاتر از این سه چیز از فضل و انعام الٰهی متوقّع باشند.

در دومین آیه ذکر یک انعام ویژهٔ خداوندی، به میان آمده که شامل حال رسول کریم ﷺ و صحابهٔ کرام بلکه همهٔ جهان شده است. وقتی که آن حضرت ﷺ قبل از هجرت در معرض هجوم کفّار قرار گرفته بود و آنها به حبس و قتل او مشورت و اتّفاق نظر کردند پس حق تعالی توطئه‌های سوء آنها را نقش برآب کرد. به‌طوری که علی رغم همه دشمنی‌ها و موانع، رسول گرامی ﷺ صحیح و سالم وارد مدینه شد. که داستان آن در تفسیر ابن‌کثیر و مظهری به روایت محمّد بن‌اسحاق و امام احمد و ابن‌جریر و غیره چنین منقول است که: «وقتی که مسلمان شدن انصار که از مدینه آمده بودند

در مکّه انتشار یافت، قریش مکّه به این فکر و اندیشه فرورفتند که تا هنوز غائله او تنها در مکه دایر بود که از هر جهت قدرت به‌دست ما بود و اکنون که اسلام در مدینه انتشار یافت و بسیاری از صحابه هجرت کرده به مدینهٔ طیّبه رسیدند و مدینهٔ طیّبه برای آنها مرکز قدرتشان قرارگرفت و اکنون آنها می‌توانند برخلاف ما از هر حیث نیروهای محارب، مهیّا و تجهیز کرده بر ما یورش آورند. هم چنین احساس کردند که تاکنون بعضی از صحابهٔ کرام هجرت کرده به مدینه رفته‌اند و احتمال قوی می‌رود که محمّد ﷺ هم در آن جمع حضور یابد. لذا رؤسای مکّه در دارالنّدوة برای مشورت، جمع شدند و جلسهٔ فوق‌العاده ویژه‌ای ترتیب دادند. دارالندوة متّصل به مسجدالحرام خانه قصیّ بن‌کلاب بود که آنها آن را برای تشکیل جلسات رأی زنی و مشاوره‌ای اختصاص داده بودند که بعدها در زمان اقتدار اسلام، آن مکان به مسجد الحرام منضم گشت. گفته می‌شود که «باب الزیارات فعلی» همان است که به آن دارالنّدوة می‌گفتند. سرداران قریش مطابق عادت جهت مشورت و رایزنی در این امر مهم در دارالنّدوة گرد آمدند که در آن اجتماع، ابوجهل، نضربن حارث، عتبه، شیبه، امیةبن خلف، ابوسفیان و شخصیّتهای برجستهٔ دیگر قریش حضور داشتند؛ و تدابیری چند جهت مقابله پیشرفت روز افزون اسلام و رسول کریم ﷺ مورد بررسی و تبادل نظر قرارگرفت. جلسهٔ منعقده به‌تازگی رسمیّت یافته و آغاز شده بود که ابلیس لعین، به شکل پیرمردی مسّن رسیده بر در دارالندوة آمد و ایستاده مردم پرسیدند که تو کیستی و چرا آمده‌ای؟ اظهار داشت که من مقیم همین محل هستم، اطّلاع یافتم که شما در امر مهمی دارید مشورت می‌کنید با توجّه به همدردی ملّی، من نیز حاضر شدم شاید بتوانم مشورت مفیدی به شما بدهم.

با شنیدن این سخن او را به داخل فرا خواندند و مشورت شروع شد. طبق روایت سهیلی ابوالبختری ابن هشام چنین پیشنهاد داد که، آن حضرت ﷺ را با زنجیر آهنی ببندید و در خانه محبوس سازید و او را آنجا تنها رها کرده تا که «معاذالله» به مدّت خود بمیرد. با شنیدن این سخن، شیخ نجدی ابلیس لعین گفت که این رأی صحیح نیست. زیرا اگر شما این چنین کردید این راز مخفی نخواهد ماند، بلکه آوازهٔ آن تا اقصٰی نقاط پراکنده خواهد شد. و فداکاری رفقا و صحابهٔ او بر شما مخفی نیست، احتمال قوی وجود دارد که آنها به صورت اجتماعی قوّی بر شما حمله کنند و زندانی خود را آزاد سازند از هر طرف صدا برخاست که سخن شیخ نجدی به جا است. سپس ابوالاسود چنین پیشنهاد داد که او را از مکّه به مکانی دیگر تبعید کنید. هرچه دلش می‌خواهد بکند، شهر ما از شرارت او مصون خواهد شد و ما هم نیازی به جنگ و جدال نخواهیم داشت. شیخ نجدی با شنیدن این نظر باز گفت که این رأی صحیح نیست آیا شما نمی‌دانید که او چقدر شیرین زبان است مردم با شنیدن کلام او مفتون و مسحور خواهند شد. اگر او را این چنین آزاد بگذارید، خیلی زود قوای نیرومندی فراهم آورده، بر شما حمله کرده و شما را شکست خواهد داد، آنگاه ابوجهل گفت که تدبیری مناسب‌تر به نظرم آمد که به ذهن و فکر هیچ‌یک از شما خطور نکرد، و آن این‌که ما از تمام قبایل عرب از هر قبیله یک نوجوان انتخاب کرده هر یک را به شمشیری برّان مجهّز سازیم و وعده دهیم که همه به یک بار بر او حمله کرده او را به قتل برسانند و ما بدین ترتیب از مفاسد او در امان خواهیم ماند پس قبیله او بنی‌مناف نمی‌تواند مطالبه قصاص بکند زیرا در این صورت یک نفر، قاتل او محسوب نمی‌شود؛ بلکه از هر قبیله یک شخص قاتل است، تنها مطالبه دیت و خونبها باقی خواهد ماند که آن را از تمام قبایل

جمع آوری کرده به آنها می دهیم و سرانجام آسوده خاطر می‌شویم.

شیخ نجدی «ابلیس لعین» با شنیدن این نظریهٔ گفت که رأی این‌است و به جز این راهی دیگر مؤثّر نخواهد شد تمام اهل جلسه آن را تصویب کردند و در شب همان روز عزم ناپاک خویش را جامهٔ عمل پوشانیدند.

ولی، این بی‌خردان غافل بودند از این‌که انبیا علیهم‌السلام از امدادهای غیبی برخوردارند. از یک سو جبرئیل امین تمام جریانات ماوقع را به استحضار مبارک رسول گرامی ﷺ رسانید و به او پیشنهاد کرد که امشب شما بر رختخواب خود آرام نگیرید و افزود اکنون الله تعالی شما را به هجرت از مکّه اجازه داده است.

و از سوی دیگر مطابق مشورت و تصمیم اتّخاذ شده، جوانان تجهیز یافته قریش شب‌هنگام خانه رسول خدا آن رحمت عالمیان را به محاصره خود درآوردند. آن حضرت ﷺ بنا به اطّلاع قبلی که از جبرئیل دریافته بود، حضرت علی مرتضی را بر بستر خویش خواباند و به وی اطمینان داد که علی رغم خطرات ظاهری، دشمن نمی‌تواند کوچک‌ترین گزندی به وی برساند.

حضرت علی مرتضی رضی‌الله‌عنه مطابق اشاره رسول گرامی ﷺ بر بستر آن حضرت خوابید. ولی مشکل مهمّ این بود که آن حضرت چگونه می‌توانست از این مهلکه جان سالم به دربرد، پس آنگاه خداوند متعال این مشکل را به‌وسیلهٔ یک معجزه حلّ نمود. بدین ترتیب که آن حضرت ﷺ به دستور الٰهی یک مشت خاک برداشت و برروی جوانانی که قبل از خروج رسول گرامی، خانهٔ آن حضرت را به محاصره خود درآورده بودند، پاشید. و خداوند فکر و نظرشان را از آن حضرت ﷺ بازداشت به‌طوری که هیچ یک او را ندیدند. در حالی‌که او برسر هرکدام خاک می‌پاشید و بیرون می‌رفت.

بعد از تشریف بردن او کسی آمده و از آنها پرسید که چرا اینجا ایستاده‌اید گفتند: که در انتظار محمّد (ﷺ) هستیم، او گفت که: شما چقدر در وهم و خیال باطل فرورفته‌اید، او از اینجا بیرون آمده و رفته است و بر سر هر یکی از شما خاک پاشیده است. آنها بر سر خویش دست زدند. دیدند که راست است بر سر هر یکی خاک ریخته شده است.

حضرت علی کرّم الله وجهه بر رختخواب خوابیده بود، ولی محاصره کنندگان با دیدن آن صحنه دریافتند که این محمّد نیست، لذا به قتل او اقدام نکردند و همچنان محاصره تا صبح ادامه داشت. ولی سرانجام خایب و خاسر بازگشتند. این فداکاری حضرت علی برای پیغمبر و خوابیدن او بر رختخوابش یکی از فضائل ویژه حضرت علی مرتضی به شمار می‌رود. به هر حال سه رأی سرداران قریش که به صورت پیشنهاد در جلسه مطرح شده بود، هر سهٔ آن در این آیه قرآن کریم ذکر شده است: «**وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِيُثْبِتُوْكَ اَوْ يَقْتُلُوْكَ اَوْ يُخْرِجُوْكَ**» یعنی آن وقت را هم به‌خاطر داشته باشید که کفّار علیه شما به تدابیری متوّسل شدند که ترا حبس یا قتل یا تبعید کنند ولی خداوند همهٔ تدابیر آنهارا خنثی کرد. لذا در آخر آیه فرمود: «**وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ**» یعنی الله بهترین تدبیرکننده است که بر همه تدابیر غلبه خواهد کرد. چنان‌که در این واقعه تحقّق یافت.

لفظ «**مکر**» در لغت عرب به این معنی است که به‌وسیلهٔ تدبیر و حیلهٔ طرف مقابل از تصمیمات او بازداشته شود، پس این تدبیر اگر برای هدف خوب به کار برده شود، این مکر پسندیده و خوب است. و اگر برای هدف بدی انجام شود، مذموم و ناخوشایند خواهد بود، لذا این لفظ برای انسان هم استفاده می‌شود و برای خدا هم ولی برای خدا تنها در چنان محیط و جایی به کار می‌رود که از روی سیاق و تقابل کلام شائبهٔ مکر مذموم نباشد.

(مظهری). همان‌گونه که پیشتر اشاره شد در اینجا این امر هم قابل توجّه است که الفاظی که در آخر آیه به کاررفته، به صیغه مضارع آمده که بر زمان آینده دلالت دارد، می‌فرماید: «**وَ یَمْکُرُوْنَ وَ یَمْکُرُاللهُ**» یعنی آنها برای ایذاءرسانی مسلمین مکرّراً دارند تدابیر خود را به کار می‌برند، و الله برای خنثی کردن تدابیر آنها تدبیر می‌کند دراین جا اشاره باین است که این شعار دائمی کفّار خواهد شد که اگر به فکر آزاررسانی مسلمانان باشند، هم چنین نصرت و امداد خداوندی همیشه تدابیر آنها را از مسلمانان راستین دفع خواهند کرد.

در آیه بیست و یک و بیست و دو، بیهوده‌گویی یکی از شرکای دارالنّدوة به نام نضربن‌حارث، و در آیه بیست و سه پاسخ آن مذکور است. چون نضربن‌حارث شخصی پیشه‌ور بود که در سفر به ممالک مختلف موفّق به دیدن کتب و روایات یهود و نصارا شده بود، لذا وقتی او از قرآن کریم احوال امم گذشته را شنید، چنین گفت که: «**قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَآ اِنْ هٰذَآ اِلَّآ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ**» یعنی، این امور را ما شنیده‌ایم اگر ما هم بخواهیم می‌توانیم سخنانی مشابه قرآن بگوییم اینها داستانها و افسانه‌های پیشینیان‌اند. وقتی بعضی از صحابه او را مبهوت کردند، که اگر تو می‌توانی چنین سخنانی بگویی پس چرا نمی‌گویی!؟ در صورتی که قرآن داوری میان حق و باطل را بر این گذاشته و به تمام جهان اعلام مبارزه کرده است که اگر مخالفین راستگو هستند پس مشابه کوچک‌ترین سورهٔ قرآن را عرضه کنند، مخالفین سرسخت که در تصمیم غیرانسانی خود از هر فداکاری مالی و جانی دریغ نمی‌کردند، از ارائه کلامی شبیه کوچکترین سوره قرآن عاجز آمدند، بنابراین، این گفتار که اگر ما هم بخواهیم می‌توانیم چنین سخنانی را بگوییم، چنین گفتاری است که هیچ انسان غیور و عاقل نمی‌تواند آن را بگوید. باز

وقتی که صحابهٔ کرام حقانیّت این کلام الهی را برای نضر بیان کردند، وی ضمن جانبداری از مسلک باطل خویش دست بدعا برداشت و گفت: «**اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ**» بارالها! اگر این قرآن از جانب تو بر حق است، پس بر ما سنگ بباران، یا یکنوع عذاب سخت دیگر نازل فرما.

خود قرآن به او چنین پاسخ داد و نخست فرمود: «**وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِيْهِمْ**» یعنی، ای رسول گرامی! هرگز الله تعالی چنین نخواهد کرد که با حضور شما در مکّه بر آنها عذاب نازل کند زیرا اوّلاً سنّت الهی در ارتباط با همهٔ انبیا علیهم‌السلام چنین بوده که تا زمانی که پیامبران در آن شهر و آبادی حضور داشته‌اند و از آن دیار بیرون نرفته‌اند، عذاب نازل نفرموده‌اند. همچنان‌که در بارهٔ حضرت هود، صالح و لوط علیهم‌السلام ، مشاهده می‌شود. تا زمانی که آنان در آن دیار سکونت داشتند، عذاب الهی فرود نیامد ولی همین‌که از آنجا بیرون می‌رفتند، عذاب الهی نازل می‌شد. بویژه سیّدالانبیاء که به رحمةللعالمین ملقّب است، چگونه ممکن است که با وجود ایشان عذاب الهی نازل شود!؟ در حالی‌که با بودن آن حضرت ﷺ در آن منطقه، نزول عذاب، خلاف شأن گرامی‌شان است.

خلاصهٔ کلام این‌که: آنها به‌خاطر این‌که مخالف قرآن و اسلام‌اند، سزاوار عذاب سنگ باران‌اند ولی حضور سرور کاینات در مکّه مانع عذاب الهی بود. امام ابن جریر فرموده که این قسمت از آیه زمانی نازل شده که آن حضرت ﷺ در مکّهٔ مکرّمه سکونت داشتند و پس از هجرتشان به مدینهٔ منوّره، قسمت دوم آیه نازل گردید. که «**وَ مَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ**» یعنی، خدا بر آنها عذاب نازل نمی‌کند درحالی‌که آنها استغفار کنند. منظور این‌است که بعد از تشریف بردن شما به مدینه اگر چه آن مانع عمومی

برطرف گردید که شما در آنجا بودید، ولی اکنون هم مانع دیگری جهت نزول عذاب موجود است که عدّهٔ زیادی از ضعفای مسلمین که نتوانستند هجرت کنند هنوز در مکّه وجود دارند و به بارگاه خدا استغفار می‌کنند. لذا به‌خاطر آنها بر اهل مکّه عذاب نازل نگردید.

سپس وقتی که همه هجرت کرده وارد مدینهٔ منوّره شدند این قسمت از آیه بعداً نازل گردید که: «**وَ مَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللهُ وَ هُمْ يَصُدُّوْنَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**» یعنی، این چگونه می‌تواند باشد که الله تعالی بر آنها عذاب نفرستد، در صورتی که آنها مردم را از عبادت در مسجدالحرام بازمی‌دارند. مطلب این‌که اکنون هر دو نوع موانع عذاب برطرف شدند نه آن حضرت ﷺ در مکّه تشریف دارند و نه مسلمانان که در مکّه استغفار می‌کردند، در آنجا باقی‌مانده‌اند. اکنون برای وقوع عذاب هیچ مانعی وجود ندارد، بلکه در استحقاق عذاب علاوه بر این‌که آنها مخالف سرسخت اسلام بودند، لایق عبادت نیز نبودند. زیرا مسلمانانی که به قصد عبادت عمره و طواف عازم مکّه می‌شدند، جلوی آنها را می‌گرفتند. پس، اکنون استحقاق عذاب آنها کامل گشت. چنان‌که به‌وسیلهٔ فتح مکّه بر آنها عذاب نازل گردید. حادثهٔ جلوگیری از مسجد الحرام در غزوهٔ حدیبیّه اتّفاق افتاد. هنگامی که آن حضرت ﷺ به اتّفاق اصحاب کرام به قصد عمره عازم مکّه شدند و مشرکین از ورود آنها به مکّه جلوگیری کردند، آن حضرت را با همراهان به باز کردن و گشودن احرام مجبور کردند این واقعه در سال ششم هجری رخ داد که بعد از دو سال در سال هشتم هجری مکّهٔ مکّرمه فتح شد و بدین نحو، الله تعالی عذاب را با دست مسلمانان بر آنها نازل فرمود.

مدار تفسیر ابن‌جریر بر این‌است که وجود ایشان در مکّه مانع عذاب بود و بعضی دیگر از مفسّران فرموده‌اند که وجود آن حضرت ﷺ در این

جهان هم مانع عذاب است که تا وقتی که ایشان در دنیا حضور داشته باشند وقوع عذاب بر امّت او امکان‌پذیر نیست. و دلیل آن هم روشن است که آن حضرت (ص) چون دیگر انبیا علیهم‌السلام نیست که به مناطق یا قبایل بخصوصی مبعوث باشند که وقتی از آنجا بیرون رفته به جای دیگری برسند بر قوم آنها عذاب بیاید، بلکه نبوّت و رسالت سیّدالانبیاء ﷺ برای تمام عالم و تا قیامت باقی است و تمام جهان مقام بعثت و دائره رسالت اوست، پس تا وقتی که او در هر گوشه‌ای از جهان باشد، بر قوم او عذاب نمی‌تواند بیاید. مطابق این تفسیر مقصود این‌است که اگر چه افعال اهل مکّه مقتضی این بود که سنگ باران شوند، ولی دو چیز از این‌عذاب مانع شد: یکی حضور آن حضرت ﷺ در این جهان، دوم: استغفار اهل مکّه؛ زیرا که آنها با وجود مشرک و کافربودنشان در طواف خویش و غیره چنین می‌گفتند: «**غفرانک**» و از خدا آمرزش می‌خواستند و این استغفار آنها گرچه با وجود کفر و شرک آنها در آخرت سودبخش نیست؛ ولی در این جهان این نفع آن، به آنها رسید که در دنیا از عذاب نجات یافتند، چرا که الله تعالی عمل هیچ کس را ضایع نخواهند فرمود. کفّار و مشرکین، اگر عمل نیک انجام می‌دهند پاداش اعمالشان به آنها در این جهان خواهد رسید. اگر در دنیا بر آنها عذاب نیاید بدون شک از چنگال عذاب آخرت خلاصی نخواهند یافت. و طبق این تفسیر مراد از عذاب در «**مَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ**» عذاب آخرت خواهد شد. از آیات فوق‌الذکر نتایجی چند استنباط می‌گردد. نخست، این‌که با بودن رسول خدا ﷺ بر امّت او چه مسلمان و چه کافر عذاب نخواهد آمد. و مراد از آن، عذاب عمومی است که تمام قوم نابود شوند، این‌گونه عذاب نمی‌آید. چنان‌که برای قوم نوح و لوط و شعیب اتّفاق افتاد. به‌طوری که نام و نشان آنها از عرصهٔ گیتی محو شد. البتّه وقوع عذاب بر افراد و آحاد منافی این

نیست، چنان‌که خود رسول خدا ﷺ فرمود که در امّت من عذاب مسخ و خسف خواهد آمد. و معنی «**خسف**» فرورفتن در زمین است. و معنی «**مسخ**» تغییر یافتن صورت به شکل حیوانات چون خوک و بوزینه و غیره است. مطلب آن این‌که بر بعضی از افراد امّت این‌گونه عذاب می‌آید[۱].

بنابراین آثار برکت حضور آن حضرت ﷺ در این جهان تا قیامت باقی است. زیرا رسالت آن جناب تا قیامت است، به عبارتی دیگر آن حضرت ﷺ اکنون هم زنده هستند. اگرچه صورت این زندگی مخالف با زندگی سابق است. و بحث در این که میان این دو زندگی چه فرقی هست بحثی بیهوده است، زیرا هیچ کاری از امّت، نه دینی و نه دنیوی، بر آن موقوف نیست و نه رسول کریم ﷺ و اصحاب او این چنین مباحث را تأیید فرموده، بلکه از آنها منع فرموده‌اند.

خلاصه این‌که زنده ماندن آن حضرت ﷺ در روضهٔ مبارکهٔ خویش و برقراری رسالت آن حضرت (ص) تا قیامت دلیلی است مبنی بر این‌که آن حضرت ﷺ تا قیامت در این جهان هستند و از وجود پربرکت مبارکش، این امّت تا قیامت از عذاب عمومی که بر امم گذشته آمده، مصون و محفوظ خواهد بود.

وَ مَا لَهُمْ اِلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَ هُمْ يَصُدُّوْنَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوْٓا

و چه خوبی در آنها وجود دارد که خدا آنها را عذاب ندهد و آنها باز می‌دارند از مسجدالحرام و نیستند

---

۱ - آن‌گونه که از مضمون احادیث دیگر در این باره آمده است: مسخ ممکن است در باطن انجام شود، یعنی، از شناخت حقایق معنوی محروم و از فیض برخورداری معارف الهی محروم گردند.

اَوْلِیَآءَه ؕ اِنْ اَوْلِیَآءُهٗۤ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۳۴﴾ وَ مَا

متولّیان او، و متولّیان او کسانی هستند که پرهیزگارند ولی بیشتر آنها نمی‌دانند. و نبود

كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَآءً وَّ تَصْدِيَةً ؕ فَذُوْقُوا الْعَذَابَ بِمَا

نماز آنها به‌نزد کعبه مگر سوت کشیدن و کف زدن، پس بچشید عذاب را در عوض

كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ﴿۳۵﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوْا عَنْ

کفر خویش بی شک کسانی که کافرند انفاق می‌کنند اموال خود را تا بازدارند از

سَبِيْلِ اللّٰهِ ؕ فَسَيُنْفِقُوْنَهَا ثُمَّ تَكُوْنُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُوْنَ ؕ وَالَّذِيْنَ

راه خدا. پس اکنون انفاق می‌کنند سرانجام می‌شود بر آنها حسرتی باز می‌شوند مغلوب کسانیکه

كَفَرُوْۤا اِلٰى جَهَنَّمَ يُحْشَرُوْنَ ﴿۳۶﴾ لِيَمِيْزَ اللّٰهُ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ

کافراند به‌سوی دوزخ سوق داده می‌شوند تا جدا کند خدا ناپاک را از پاک و

يَجْعَلَ الْخَبِيْثَ بَعْضَهٗ عَلٰى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهٗ جَمِيْعًا فَيَجْعَلَهٗ فِيْ جَهَنَّمَ ؕ

بگذارد ناپاک را یکی بر دیگری سپس روی هم قرار دهد همه را پس بیندازد آن را در دوزخ

اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ﴿۳۷﴾ قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْۤا اِنْ يَّنْتَهُوْا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا

ایشانند در خسارت بگو به کفّار که اگر باز آیند آمرزیده می‌شوند از

قَدْ سَلَفَ ۚ وَاِنْ يَّعُوْدُوْا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْاَوَّلِيْنَ ﴿۳۸﴾

آنچه گذشته است، و اگر برگردند پس گذشته است روش گذشتگان.

خلاصهٔ تفسیر

و (به سبب عدم نزول عذاب خارق‌العاده بنابراین موانع نباید از عذاب کاملاً اطمینان داشته

باشند، زیرا هم چنان‌که امور مذکور مانع عذاب می‌باشد، هم چنین حرکات آنها متقاضی عذاب هستند. پس، اثر مانع در عذاب خارق پدیدار گشت و اثر مقتضی در مطلق عذاب ظاهر خواهد شد که عذاب غیرخارق بر آنها خواهد آمد. چنان‌که بیان متقاضی می‌آید که) **آنها چه استحقاقی دارند که خداوند سزای** (سطحی هم) **به آنها ندهد در صورتی که** (که این حرکات آنها متقاضی سزاست مانند) **کسانی که** (پیغمبر (ص) خدا و مسلمانان را) **از** (رفتن به) **مسجد حرام** (و نماز خواندن در آن و طواف نمودن) **باز می دارند** (چنان‌که در حدیبیّه حقیقتاً جلوگیری کردند. چنان‌که داستان آن در سورهٔ بقره گذشته است و نیز به هنگام سکونت در مکّه حکماً جلوگیری کردند و چنان فشاری آوردند که منجر به هجرت گردید) **حال که آنان** (شایسته) **متولّی** (بودن) **مسجد نیستند** (و جلوگیری عبادت گذاران به جای خود که خود متولّی هم اختیار آن را ندارد شایسته) **متولی بودن آن، بجز متّقین** (که اهل ایمان‌اند) **کسی دیگری نخواهد شد. ولی بیشتر آنها** (ناشایستگی خویش را) **درک نمی‌کنند** (چه علمی نداشته باشند یا بر علم خود عمل نکنند زیرا آن هم مانند بی‌علمی است. خلاصه این‌که نمازگزاران واقعی را بدین شکل از مسجد جلوگیری می‌کردند) و (خود چگونه حق مسجد را اداکردند و چگونه در آن نماز خوبی به جا آوردند که کیفیت آن از این قرار است که) **نماز آنها در کنار خانه کعبه** (مسجدالحرام) **فقط سوت کشیدن و کف زدن بود** (یعنی به جای نماز این‌گونه حرکات نابجایی انجام می‌دادند) **پس** (مقتضای حرکات آنها این بود که یک گونه عذاب چه عادی و چه غیرعادی بر آنها نازل نموده به آنها گفته شود که) **بچشید مزهٔ عذاب را به سبب کفر خویش** (اثر آن یکی آن قول است که «**لَوْ نَشَاءُ الخ**» و یکی اثر قول دیگر است که «**إِنْ كَانَ هَٰذَا**» و یکی اثر فعل «**یصدون**» است و دیگری اثر فعل «**مُكَآءً وَّ تَصْدِيَةً**» چنان‌که در غزوات متعدّد این سزا واقع شد. چنان‌که در آیهٔ ۱۳ از همین سوره پس از جمله «**ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّوا**» آمد «**ذٰلِكُمْ فَذُوْقُوْهُ**» تا اینجا اقوال و اعمال متعلق به بدن آنها ذکر گردید. از این به بعد بیان اعمال متعلّق به اموال آنها می‌آید) **بدون شک این کفّار اموال خویش را به این خاطر خرج می‌کنند که از راه خدا** (یعنی دین او مردم را) **بازدارند** (چنان‌که در برابر مخالفت رسول خدا و جمع نمودن وسایل آنچه خرج کردند بدین مطلب بود) **پس آنها اموال خود را**

(بدین خاطر) خرج می‌کنند (امّا سرانجام هرگاه ناکامی را احساس نمایند) پس آن مال در حق آنها موجب حسرت خواهد شد (که چرا صرف بی‌جا کردند و) باز مغلوب خواهند شد (که با حسرت از بین رفتن اموال حسرت مغلوبیّت نیز با آن جمع می‌شود) و (این سزا، حسرت و مغلوبیّت در این جهان است. سزای آخرت جدا است که بیانش از این قرار است که) کفّار به‌سوی دوزخ (جهت بردن آنها در قیامت) جمع کرده می‌شوند تا که الله تعالی (مردمان) ناپاک را از (مردمان) پاک جدا کند (زیرا وقتی دوزخیان را به‌سوی دوزخ می‌آورند، اهل جنّت از آنها جدا می‌مانند) و (از آنها جداکرده) ناپاکها را با هم دیگر آمیخته می‌کند. یعنی، همه را متّصل می‌کند باز (متّصل کرده) همه را در جهنّم می‌اندازد، این‌گونه مردم در زیان کامل هستند. (که آن در هیچ جای نهایت و پایان ندارد. ای محمّد ﷺ!) شما به این کفّار بگویید که اگر اینان (از کفر خویش) باز بیایند (و اسلام را بپذیرند) همه گناهانشان که جلوتر (از اسلام) مرتکب شده‌اند، آمرزیده خواهند شد (این حکمِ حالتِ اسلام شد) و اگر همان عادت (کفر) خود را برقرار کنند پس (به اطّلاع‌شان برسان که) قانون (ما) در حق کفّار سابق نافذ شده است (که در دنیا هلاکت و در آخرت عذاب است و شما نیز مشمول آن قانون خواهید شد. چنان‌که به‌وسیلهٔ قتل هم هلاک شدند و هلاک شامل کفّار غیرعرب هم هست، شما بدانید).

معارف و مسائل

در آیات گذشته نشان داده بود که اگر چه مشرکین مکّه به‌خاطر کفر و انکار خویش سزاوار این‌اند که از آسمان بر آنها عذاب بیاید، امّا وجود پربرکت رسول خدا ﷺ در مکّه مانع از آمدن عذاب عمومی است و بعد از هجرت به‌خاطر ضعفای مسلمین این چنین عذاب نخواهد آمد، زیرا آنها در مکّه از خدا استغفار می‌کردند، و در آیات فوق‌الذّکر این بیان آمده که اگر چه

به‌خاطر رسول کریم ﷺ یا ضعفای مسلمین در دنیا عذاب آنها برطرف شد، ولی نباید آنها بپندارند که مستحقّ عذاب نیستند. بلکه مستحقّ عذاب بودن آنها روشن است و علاوه بر کفر و انکار این‌گونه جرایم دیگر هم وجود دارد. که به سبب آنها می‌بایستی برایشان عذاب بیاید. در این دو آیه سه جرم از آنان بیان گردید.

نخست این‌که ایشان خود لایق این نیستند که در مسجد الحرام عبادت به جا بیاورند، مسلمانانی که می‌خواهند در آن عبادت، نماز، و طواف و غیره به جا بیاورند، آنان را از وارد شدن به مسجدالحرام باز می‌دارند، در این جا اشاره به حادثه حدیبیّه است که در سال ششم هجری رسول خدا ﷺ با صحابهٔ کرام به نیّت ادای عمره به مکّه وارد مکّه شدند و مشرکین مکّه آن جناب (ص) و همراهان را از ادای مناسک عمره بازداشته اجبار به برگشت کرده بودند. دومین جرم این را بیان فرمود که این احمقان خود را برتر دانسته و چنین می‌گفتند که «ما متولّی مسجد حرام هستیم هر کسی را بخواهیم اجازه ورود داده و هر کس را که نخواهیم مانع ورود و عبادت وی خواهیم شد.» و این نظریهٔ آنها نتیجهٔ دو سوءتفاهم بود اوّل: این‌که خود را متولّی مسجدحرام پنداشته بودند، در صورتی که هیچ کافری نمی‌تواند متولّی یکی از مساجد بشود. دوم: این‌که متولّی حق دارد که هر کسی را که بخواهد نگذارد در مسجد وارد بشود. در حالی‌که مسجد، خانهٔ خدا به شمار می‌آید. لذا هیچ کس حق ندارد که از ورود به آن جلو کسی را بگیرد. مگر در چندین صورت بخصوص که در آن اندیشه بی‌احترامی مسجد یا ایذای مسلمانان متصوّر بشود. چنان‌که رسول کریم ﷺ فرموده که مساجد خویش را از بچه‌های کوچک و دیوانگان و تنازعات یکدیگر محفوظ کنید. مراد از بچه‌های کوچک کسانی هستند که احتمال آلوده شدن مسجد به نجاست از

آن متصوّر است. و هم چنین برای دیوانگان هم این احتمال وجود دارد. و در تنازعات بی‌احترامی مسجد هست و ایذای نمازگزاران در همه آنها موجود است. پس مطابق این حدیث متولّی حق دارد که افرادی را چون کودک و دیوانه نگذارد که وارد مسجد بشوند. و هم چنین جلوی تنازعات جمعی را از مسجد بگیرد و بجز از این سه صورت متولی مجاز نیست که جلوی مسلمانان را از ورود به مسجد بگیرد.

قرآن کریم تنها به بیان نخستین امر اکتفا کرد که چگونه اینها را متولّی مسجد حرام قلمداد کنیم در صورتی که طبق قانون تنها شخص مسلمان و متّقی می‌تواند متولّی و مسئول مسجد باشد. پس از این جا معلوم شد که متولّی مسجد باید شخص مسلمان و متدیّن و پرهیزگار باشد وبعضی از مفسّرین ضمیر «**إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ**» را به‌سوی خدا راجع قرار داده چنین نوشته‌اند که اولیاء الله تنها افراد متّقی و پرهیزگار می‌توانند عهده‌دار مسئولیت مسجد شوند.

طبق این تفسیر نتیجهٔ آیه چنین ایفاد می‌گردد که کسانی که با وجود عمل برخلاف شریعت و سنّت مدّعی ولی اللّهی هستند دروغ می‌گویند و کسانی که آنها را ولی الله بپندارند، آنها هم فریب خورده‌اند.

سومین جرم آنها این نشان داده شد که نجاست کفر و شرک قبلا وجود داشت و باز اعمال و افعال آنها هم از سطح عموم مردم پایین‌تر قرار گرفته است زیرا آن فعل خود راکه آنها، به آن نماز می‌گویند، بجز این نیست که در آن بدهن «سوت» می‌کشند و به‌دست «کف» می‌زنند. و این روشن است که اگر کسی کوچک‌ترین بهره‌ای از عقل داشته باشد، اینها را نماز به جای خود، حتی عمل صحیح انسانی هم نمی‌گوید. لذا در پایان آیه فرمود «**فَذُوْقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ**» یعنی انجام کفر و جرایم شماست. اکنون عذاب

خدا را بچشید. مراد از عذاب در اینجا می‌تواند عذاب آخرت باشد و عذاب دنیا هم همان بود که در غزوهٔ بدر از دست مسلمانان بر آنها نازل گشت.

سپس در آیه بیست و ششم، واقعهٔ دیگری از کفّار مکّه بیان شده که در آن آنها بر خلاف اسلام و مسلمین به‌خاطر تقویت نیرو مال بزرگی جمع کردند و سپس آن را برای نابودی دین حق و مسلمانان صرف کردند. ولی فرجام کار این شد که آن مال هم از دست رفت و بجای حصول مقصد، ذلیل و خوار شدند.

که واقعهٔ آن طبق روایت محمّد بن اسحٰق از حضرت عبدالله‌بن عبّاس چنین منقول است که کفّار شکست خورده و مجروح و باقی ماندهٔ غزوه بدر، وقتی که به مکّه بازگشتند، پس کسانی که پدر و پسرانشان در این جهاد کشته شده بودند نزد امیر قافلهٔ تجارت ابوسفیان حاضر شدند و گفتند که تو می‌دانی که این جنگ به‌خاطر کاروان شما درگرفت که در نتیجه، ما متحمّل همه خسارت جانی و مالی شدیم، لذا ما می‌خواهیم که از این شرکت تجارت مشترک به ما کمک گردد، تا ما بتوانیم در آینده از مسلمانان انتقام گیریم. آنها این پیشنهاد را پذیرفتند و سرانجام مبلغ هنگفتی در اختیار آنها گذاشتند، که در غزوهٔ احد به‌خاطر انتقام‌گیری از غزوهٔ بدر آن را صرف کردند. ولی فرجام کارشان به سرکوبی انجامید. و با اندوه شکست و حسرت و حرمان خسارت مال بر آنها افزوده گردید. قرآن کریم در این آیه قبل از وقوع آن واقعه رسول کریم ﷺ را از انجام آن آگاه ساخت و فرمود که کفّار اموال خود را در این راه صرف می‌کنند، که مردم را از دین خدا باز بدارند پس سرانجام این خواهد شد که اینها مال خود را هم صرف می‌کنند و سپس بر صرف آن متحسّر شده و سرانجام سرکوب خواهند گشت. چنان‌که در

غزوهٔ احد درست همین صورت اتّفاق افتاد که مال جمع شده را هم صرف کردند و سپس شکست خوردند و با اندوه هزیمت حسرت و ندامت خسران مال بر آن افزوده شد. امام بغوی و غیره از مفسّرین مقصود این آیه را بر هزینهٔ جنگ بدر دانسته‌اند، که در غزوهٔ بدر که لشکر یکهزار نفر جوان که در مقابله با مسلمانان رفته بودند. کلّیّهٔ هزینه و مخارج آنها را دوازده نفر از سرداران قریش متحمّل شدند که در آن جمله ابوجهل، عتبه، شیبه، هم شامل بودند. بدیهی است که بر هزینه خورد و نوش و ایاب و ذهاب یکهزار نفر رقم بزرگی صرف می‌شود. لذا آنها با شکست خویش با حسرت و ندامت متعلّق به صرف اموال خویش هم مواجه شدند (مظهری).

در پایان آیه در ارتباط با آخرت فرجام بدآنها بیان شده است «**وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْۤا اِلٰی جَهَنَّمَ یُحْشَرُوْنَ**» یعنی حشر کفّار به‌سوی جهنّم خواهد بود.

در آیات مذکور که به‌خاطر جلوگیری از دین حق انجام به صرف مال ذکر گردید کفّار امروز هم داخل‌اند که بر بازداشتن مردم از اسلام و ترویج دعوت باطل خودش پولهای هنگفتی به عناوینی جهت ساختن بیمارستان و مدارس و صدقه و خیرات صرف می‌کنند. و هم چنین آن افراد گروه هم در این جرم داخل‌اند که در عقاید اجماعی اسلام شک و شبهات پدید آورده برای دعوت مردم برخلاف آن اموال خود را صرف می‌کنند. امّا خداوند دین خود را حفظ می‌فرماید و در بسیاری مواقع مشاهده شده است که اینها با وجود صرف مبالغ هنگفت در هدف سوء خویش به شکست ذلّت‌باری مواجه شده‌اند.

در سی و سومین آیه، بخشی از نتایج واقعات مذکور، بیان شده که خلاصهٔ آنها از این قرار است که کفّاری که اموال خود را برخلاف اسلام صرف کردند و باز بر آن به حسرت و ندامت مواجه گشتند و ذلیل و خوار

شدند نفع آن این شد که: «**لِيَمِيْزَ اللهُ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ**» یعنی: تا که الله تعالی در میان چیز پاک و ناپاک فرق ظاهر کند. لفظ خبیث و طیّب دو لفظ متضاداند. لفظ خبیث بر حرام و ناپاک و گندیده اطلاق می‌گردد و طیّب برعکس برای حلال و پاک و نظیف به‌کار می‌رود ... اینجا از لفظ خبیث و طیّب می‌توان اموال خبیثهٔ کفّار و طیّبهٔ مسلمان را مراد گرفت پس ماحصل کلام این‌است که کفّار که مال بسیاری صرف کردند، امّا چون خبیث و ناپاک بود، نتیجهٔ بدآن چنین شد که مال‌ها ضایع و جانها به هلاکت انجامید. و بر عکس مسلمانان مال بسیار کمی صرف کردند. ولی چون آن اموال پاک و حلال بود. در نتیجه پیروز گشتند و اموال فراوانی به غنیمت گرفتند و پس از آن فرمود:

«**وَ يَجْعَلَ الْخَبِيْثَ بَعْضَه عَلٰى بَعْضٍ فَيَرْكُمَه جَمِيْعًا فَيَجْعَلَه فِيْ جَهَنَّمَ أُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ**»

یعنی الله تعالی مال خبیثی را با مال خبیث دیگر جمع کرده باز، همه را در جهنّم می‌افکند و ایشان‌اند زیانکاران. مقصود این‌است که همان‌گونه که در دنیا مغناطیس، آهن را می‌رباید و کهرباء علف را. و طبق تحقیق علوم جدید، نظام همه جهان بر جاذبیّت و کشش استوار است. هم چنین در اعمال و اخلاق یک‌نوع کشش و جاذبیت وجود دارد. که یک عمل بد منجر به عمل بد دیگری و هم چنین یک عمل نیک باعث عمل نیک دیگری قرار می‌گیرد.

مال خبیث نیز مال خبیث را به سوی خود می‌کشد و نهایتاً اموال خبیثه آثار خبیثه پدید می‌آورند. پس نتیجه چنین شد که اللّه تعالیٰ در آخرت همه اموال خبیثه را در جهنّم، جمع فرموده و متعاقب آن، صاحبان اموال در مهلکه زیان و خسران قرار خواهند گرفت. و بسیاری از مفسّرین در این‌جا الفاظ خبیث و طیّب را به معنی عام دانسته‌اند. یعنی پاک و ناپاک. و

مراد از پاک مؤمن و از ناپاک کافر است. پس هدف در این صورت این است که اللّه تعالیٰ می خواهد به این اوضاع حاضر در میان پاک و ناپاک یعنی مؤمن و کافر امتیاز برقرار کند، پس مؤمنان و پاکان در جنّت و همه کفّار و ناپاکان در جهنّم جای خواهند گرفت.

در آیه سی و هشت نیز خطاب آمرزنده‌ای برای کفّار آمده که توأم با ترغیب و ترهیب است. ترغیب به این‌که اگر آنها بعد از همه این افعال زشت، توبه کرده ایمان بیاورند در نتیجه گناهان گذشته آنها آمرزیده شده مورد لطف و عنایت ایزد قرار خواهند گرفت. و ترهیب این‌که اگر آنها به راه حقیقت هم باز نیایند، پس بدانندکه قانون جدیدی برای آنها از سوی خدا ساخته و پرداخته نیست قانونی که برای کفّار قرون گذشته اجرا شده بر آنها، نیز قابل اجرا خواهد بود. که در این جهان هلاک و نابود شوند و در آخرت مستحق عذاب قرار بگیرند.

وَ قَاتِلُوْهُمْ حَتّٰى لَاتَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَّ يَكُوْنَ الدِّيْنُ كُلُّه لِلّٰهِ ۚ فَاِنِ انْتَهَوْا

و بجنگید با آنها تا اینکه فساد باقی نماند، و همه دستور مال خدا باشد، پس اگر آنها باز بیایند

فَاِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ﴿۳۹﴾ وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰىكُمْ ؕ

خدا کردار آنها را می‌بیند. و اگر قبول نکنند، بدانید که اللّه حامی شماست.

نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ ﴿۴۰﴾

چه حامی نیکو، و کمک نیکو است.

خلاصه تفسیر

و (باز در این صورت کافر ماندن آنها، ای مسلمانان) شما به آنها (کفّار عرب) تا جایی

بجنگید که در آنها فساد عقیده (یعنی شرک) باقی نماند و (تنها) دین از آن خدا باشد (و خالص بودن دین برای خدا موقوف براین است که اسلام را قبول کنند یعنی: شرک را کنار گذاشته اسلام را بپذیرند. چنان‌که اسلام را نپذیرفتند، تا وقتی‌که اسلام را نپذیرفته‌اند، با آنها بجنگید، زیرا ازکفّار عرب جزیه پذیرفته نمی‌شود) باز اگر اینها (ازکفر) باز بیایند پس (اسلام ظاهری آنها را بپذیرید و احوال دلشان را تفتیش نکنید زیرا که اگر آنها از ته دل ایمان نیاورند پس) اللّه تعالیٰ اعمال آنها را کاملاً می‌بیند. (و خود او میداند) و اگر (از اسلام) اعراض کنند پس (بانام خدا از مبارزه با آنها عقب نروید و) یقین کنید که اللّه تعالیٰ (در مقابله با آنها) دوست شماست و او دوست و یاور بسیار خوبی به شمار می‌آید. (پس به شما نصرت و همراهی خواهد کرد).

معارف و مسایل

این سی و نهمین آیهٔ سوره انفال است که دو لفظ در آن بیشتر قابل توجّه و بررسی است: یکی، لفظ «فتنه»، دوم، لفظ «دین». و این هر دو در زبان عربی به چند معنی مختلف به کار می‌روند. از ائمّهٔ تفسیر، صحابه و تابعین در این باره دو معنی منقول است: یکی این‌که مراد از فتنه، کفر و شرک و مراد از دین، دین اسلام است. و همین تفسیر از حضرت عبداللّه بن عبّاس رضی الله عنه منقول است. و طبق این تفسیر، مقصود این است که مسلمانان باید با کفّار جنگ را تا زمانی ادامه دهند که کفر نابود گردد و به‌جای آن اسلام استقرار یابد. و بجز از اسلام دین و مذهبی باقی نماند. و در این صورت این حکم مختصّ اهل مکّه و اعراب می‌باشد، زیرا که جزیرة العرب خانه اسلام است. و اگر در آن بجز از اسلام دین دیگری باقی بماند در آن صورت خطر بزرگی برای اسلام به شمار می‌آید. امّا در بقیه نقاط جهان، ادیان و مذاهب دیگر می‌توانند وجود داشته باشند. چنان‌که آیات دیگر قرآن و روایات حدیث بر آن گواه‌اند.

و تفسیر دیگری که از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه و غیره منقول

است، این است که مراد از فتنه در اینجا ایذا و عذاب و مشقّتهاست که مرتّباً از طرف کفّار مکّه بر مسلمانان وارد می‌شد و تا زمانی‌که در مکّه سکونت داشتند، همیشه در شکنجه کفّار گرفتار و متحمّل انواع و اقسام مصایب بودند. باز وقتی که به سوی مدینه طیبه هجرت نمودند، تک تک آنها مورد تعقیب قرار گرفته، قتل و غارت می‌شدند. و بعد از رسیدن به مدینه مورد تهاجم و تجاوز قرار گرفته بر آنها غیظ و غضب اعمال می‌شد.

و در مقابل آن، معنی دین قهر و سلطه است. و طبق این معنی تفسیر آیه چنین است، که مسلمانان باید با کفّار تا زمانی جنگ را ادامه دهند که از تهاجم و تجاوز آنها مصون مانده، دین اسلام تسلط یابد، تا که بتوانند مسلمانان را از مظالم دشمنان حفظ نمایند. و از یک واقعه حضرت عبدالله ابن عمر رضی‌الله‌عنه، تأییدی برای این تفسیر می‌شود و آن از این قرار است، که وقتی حَجّاج بن یوسف در مقابله با امیر مکّه حضرت عبداللّه بن زبیر رضی‌الله‌عنه لشکرکشی کرد و از دو طرف شمشیرهای مسلمین علیه یکدیگر به حرکت در آمدند. دو کس در خدمت حضرت عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنه حاضر شده گفتند، اکنون شما مشاهده می‌فرمایید که مسلمانان در چه بلایی گرفتارند. در صورتی‌که شما پسر حضرت فاروق اعظم می‌باشید و او هرگز چنین فتنه‌ها را خوشایند نمی‌دانست، پس چرا شما برای دفع این فتنه وارد میدان نمی‌شوید، حضرت عبداللّه بن عمر رضی‌الله‌عنه در پاسخ به آنها فرمود، دلیلش این است که اللّه تعالیٰ ریختن خون هر مسلمان را حرام و ناجایز شمرده است. آنها عرض کردند که آیا شما این آیه قرآن را تلاوت نمی‌کنید که «**وَ قَاتِلُوْهُمْ حَتّٰی لَاتَکُوْنَ فِتْنَةٌ**»: یعنی جنگ کنید تا که فتنه دفع گردد. حضرت عبداللّه بن عمر رضی‌الله‌عنه فرمود که یقیناً من اینجا آیه را تلاوت کرده و بر آن عمل هم می‌کنم. مطابق همین آیه با کفّار جنگیدیم تا این‌که فتنه برطرف گشت، و دین اسلام تسلّط یافت و شما مردم می‌خواهید که اکنون برای فرونشاندن فتنه با مسلمانان بجنگیم و با حربه قتال و خون ریختن مسلمان بر فتنه پایان دهیم در حالی‌که با این عمل فتنه پدید می‌آید و احکام غیراللّه مسلّط و خلاف

دین جاری می‌گردد. و دستور جهاد و قتال در مقابله با فتنهٔ کفر و مظالم کفّار بود، که ما آن را انجام دادیم تا که آتش فتنه فرو نشست. پس جنگ خانگی مسلمانان را نباید با آن مقایسه کرد، بلکه هنگام جنگ مسلمانان با یکدیگر دستور آن‌حضرت ﷺ از این قرار است.

خلاصهٔ این تفسیر این‌که بر مسلمانان جهاد و قتال علیه دشمنان اسلام تا زمانی واجب است که فتنه مظالم آنها علیه مسلمانان خاموش نشده باشد، و اسلام بر همه ادیان پیروز نگردد. و این صورت تنها به قرب قیامت واقع می‌شود. لذا حکم جهاد تا قیام قیامت باقی است. پس در اثر جهاد و قتال دشمنان اسلام دو صورت می‌تواند پدید بیاید: نخست، این‌که آنها از ظلم و ستم علیه مسلمانان باز بیایند چه به صورت مسلمان شدن و در ردیف مسلمانان قرار گرفتن یا در مذهب خود مانده به اطاعت تعهّد نمایند.

دوم: این‌که از این دو صورت هیچکدام را قبول نکنند، بلکه برای مبارزه آماده باشند. در اوّلین آیه احکام همان دو صورت قبلی مذکوراند، می‌فرماید «**فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ**» یعنی اگر آنها بازبیایند خداوند کاملاً اعمال آنها را خواهند دید. و طبق آن با آنها رفتار خواهند فرمود. حاصل این‌که اگر آنها از اعمال خود برگردند. جهاد علیه آنها قطع خواهد شد. در این صورت می‌توانست برای مسلمانان این خطر به دل راه یابد که بعد از معرکه قتال امکان دارد کفّار، اسلام یا معاهده صلح را امضا نمایند و این یکنوع از فنون جنگ می‌باشد. پس آتش بس، در چنین اوضاعی به زیان مسلمانان نخواهد شد. پاسخ آن به این الفاظ داده شد که مسلمانان مکلّف‌اند به ظاهر پای بند باشند. بیننده دلها و داننده اسرار مخفی فقط خداست. لذا وقتی که آنها اسلام را اظهار نمایند یابصلح معاهده کنند مسلمانان مجبور می‌شوند که دست از جهاد و قتال آنها بکشند و آتش بس برقرار کنند. امّا این امر که آیا آنها از ته دل اسلام را پذیرفته‌اند یا صلح را تسلیم نموده‌اند، یا این‌که دست به فریب زده‌اند، آن را خدا کاملاً می‌بیند و اگر آنها این‌چنین بکنند برای آن انتظام دیگری خواهد شد و نباید مسلمانان اساس کار خود

را بر این تخیّلات و وساوس قرار دهند، و اگر بعد از اظهار اسلام و معاهده صلح، کسی به آنها تجاوز کرد، پس جهاد کننده مجرم به شمار می‌رود، هم چنان‌که در حدیث صحیح **بخاری** و **مسلم** آن‌حضرتﷺ فرموده که من مأمورم که با دشمنان اسلام قتال را ادامه دهم تا این‌که آنها کلمه **لا اله الاّ الله محمد رسول الله** را پذیرفته، نماز برپا کنند و زکات ادا نمایند و هرگاه چنین کردند پس خون و مال آنها مصون خواهد شد، به جز این‌که طبق قانون اسلام در کیفر گناه به آنها سزا داده شود. امّا محاسبه قلوب با خداست که آیا آنها از ته دل این‌کلمه و اعمال اسلامی را پذیرفته‌اند یا به شکل نفاق. و یک حدیث دیگر که ابوداوود آن را از بسیاری صحابه نقل کرده است این‌است که رسول خدا ﷺ فرمود که هر کسی که بر شخصی معاهد (یعنی بر آنکه بر اطاعت حکومت اسلامی و وفاداری به آن متعهد شده است) ظلم کند یا به او زیان برساند یا بیشتر از توان او، از او خدمت بگیرد یا چیزی را از او بدون رضایت قلبی وی بردارد، پس من در قیامت علیه او از آن معاهد حمایت خواهم کرد. آیه مذکور قرآن مجید و روایات حدیث باعث شدند که مسلمانان تصّور کنند که عملاً در خطر سیاسی قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب که هر گاه بزرگترین دشمن اسلام در نزد آنها بیاید و فقط بخاطر نجات خودش «کلمه» بخواند مسلمانان را ملتزم می‌کند که فوراً از او دست بردارند، پس به این شکل آنها هرگز نمی‌توانند بر دشمن تسلّط بیابند در حالی‌که اللّه تعالیٰ رازهای مخفی آنها را خود بعهده گرفته، چنانکه در یک روش معجزه‌آسای چنین‌کرد و نشان داد که عملاً مسلمانان در هیچ جنگی و با اجرای فرامین الهی در هیچ خطر سیاسی قرار نگرفتند. البتّه در حال صلح اتّفاق افتاده صدها منافق بخاطر خبث نیّت خود را مسلمان معرفی کرده، در ظاهر با ادای نماز و روزه پرداخته‌اند که بعضی از آنان بخاطر استفاده اقتصادی و مصونیّت از انتقام مسلمانان اسلام آوردند. و بعضی دیگر جهت حصول و آگاهی از اسرار مسلمانان ظاهراً مسلمان می‌شدند. امّا قانون خداوندی متعلّق به همه آنها خطاب به مسلمانان چنین ارشاد

فرمود: که در رابطه با آنان چنان روشی در پیش بگیرند که با مسلمانان در پیش گرفته‌اند، مگر وقتی که از ناحیه آنها، عداوت و کجروی و نقض عهد ثابت گردد.

پس این دستور قرآنی در صورتی است که دشمنان اسلام از دشمنی خود باز آمده و بر آن معترف و پای‌بند باشند.

صورت دوم: این‌که آنها بر ضد و عناد خویش مصرّ باشند. درباره این حکم در آیه بعدی چنین فرمود «**وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰىكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ**» یعنی اگر آنها تسلیم نشدند، پس بدانید که خدا حامی شماست و او حامی و کمک بسیار خوبی است.

حاصل آن این‌که اگر آنها از ظلم و جور و کفر و شرک خویش باز نگردند. پس مسلمانان موظّف‌اند که بر حکم سابق عمل کرده، حکم قتال را اجرا نمایند. و چون جهاد و قتال عادتاً بر تهیه قشون زیاد و اسلحه و وسایل موقوف است، امکان دارد مسلمانان بر چیزی قلیل از اینها دسترسی پیدا کنند. لذا احتمال داشت که دستور قتال بر مسلمین دشوار آید، یا که آنها به علت قلّت عِدّة و عُدّة احساس ضعف کنند، که ما در مبارزه نمی‌توانیم بر آنها فایق آییم. لذا خداوند ذوالجلال این مسأله را نیز بدین شکل چاره فرمود که به مسلمانان تفهیم گردید. که اگر چه لشکر و وسایل کفّار نسبت به مسلمانان بیشتر باشد، ولی نصرت و حمایت غیبی خدا شامل حال مسلمین است و آن را در هر معرکه مشاهده کرده، همواره مورد لطف و عنایت بی‌دریغ ذات الهی می‌باشند و فرمود که هر کسی که در دنیا متکی به حمایت دیگران باشد، تنها پشتوانه‌اش همان حامی و یاور اوست. و بدیهی است که هیچ علم و بصری به حریم قدرت و شکوه ذات ذوالجلال نمی‌رسد. چه برسد که یارای برابری با آن ذات اقدس را داشته باشد. زیرا او از همه حامی‌تر و مددکارتر می‌باشد.

وَ اعْلَمُوْٓا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَه وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِذِی

وبدانید آنچه به‌غنیمت گرفتید ازچیزی پس برای خداست یک‌پنجم آن، وبرای رسول وبرای

الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنِ وَ ابْنِ السَّبِیْلِ اِنْ کُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ مَآ

خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران اگر شما یقین دارید بخدا و آنچه ما

اَنْزَلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا یَوْمَ الْفُرْقَانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعٰنِ وَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ

نازل کردیم بر بنده خویش در روز فیصله، روزی‌که بر خورد کردند دو لشکر و خدا بر هر

شَیْءٍ قَدِیْرٌ ﴿۴۱﴾

چیز تواناست.

خلاصهٔ تفسیر

و این را بدانید که آنچه (از کفّار) به شکل غنیمت بشما برسد، پس حکم آن این است که (کلاً به پنج سهم منقسم گردد که چهار سهم از آنها متعلّق به مقاتلین است و یک سهم یعنی) یک پنجم آن (باز به پنج سهم توزیع می‌شود که یکی از آنها) برای خدا و رسول اوست (یعنی به رسول الله می‌رسد که دادن به او به منزله این است که به محضر تقدیم نموده است) و (یک پنجم) برای خویشاوندان اوست و (یک سهم) برای یتیمان است (و یک سهم) برای مسکینان است و (یک سهم) برای مسافران است اگر شما بر خدا یقین دارید و بر آنچه (یقین دارید) که ما بر بنده خویش (محمد ﷺ) به روز فیصله (یعنی) روزی که (در بدر) دو گروه (مؤمن و کفّار) روبروی یکدیگر قرار گرفتند، نازل کردیم (مراد از آن کمک غیبی است که بتوسط ملایکه انجام می‌گرفت، یعنی اگر بر ما و الطاف غیبیه ما یقین دارید. پس این حکم را بدانید و بر آن عامل باشید این را به این خاطر افزود تا بیرون کردن خمس شاق تمام نشود. و این را بدانید که همه این غنائم از کمک الهی به دست ما رسیده است. پس اگر این خمس به ما نرسیده چه شد همان چهار پنجم دیگر هم از توان ما خارج بود. و بلکه تنها بقدرت الهی به‌دست آمد) و خدا (است که) بر هر چیز توان کامل دارند (لذا شما اینقدر هم مستحق نبودید، این‌که خیلی به شما رسیده است).

معارف و مسایل

در این آیه احکام مال غنیمت و طریق توزیع آن مذکور است. امّا قبل از آن تشریح چند الفاظ مهم ضروری است. لفظ غنیمت در لغت بر آن مالی اطلاق می‌گردد، که از دشمن به‌دست بیاید و در اصطلاح شرع مالی را که از کفّار به وسیلهٔ جنگ و قتال و قهر و تسلّط به‌دست بیاید، غنیمت می‌گویند. و آنچه به وسیلهٔ صلح و رضایت به‌دست بیاید مانند: جزیه و خراج و غیره «فیء» نامیده می‌شود. در قرآن کریم با این دو لفظ، احکام این دو بیان شده است. در سوره انفال احکام مال غنیمت که بوسیله جنگ و قتال از کفّار به‌دست بیاید ذکر گردیده است. در اینجا قبل از هر چیز یک نکته را باید در نظر داشت، و آن این‌که طبق نظریّه اسلام و قرآن مالک اصلی همه کاینات تنها ذات حق تعالیٰ است، چراکه همه عالم آفریده اوست، و مالکیت انسان تنها بر یک شیوه استوار است، و آن این‌که خداوند تعالیٰ مطابق قانون خویش آدمی را بر نعمتی مالک گرداند، چنانکه در سوره یٰس در ارتباط با چهار پایان چنین می‌فرماید. «**أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ**» یعنی آیا اینها نمی‌بینند که چهارپایان را ما به‌دست خود آفریدیم سپس مردم مالک آنها قرار گرفتند. مقصود این است که مالکیّت آنها ذاتی نیست، بلکه ما از فضل خویش آنها را مالک گردانیدیم. هرگاه قومی از خدا، باغی و سرکش باشد یعنی به شرک و کفر مبتلا گردد. نخست خداوند برای اصلاح آنها، انبیا و کتابهای خود را می‌فرستد. چنان‌که بدین انعام الهی متأثّر نشوند، و از سرکشی و شرک باز نگردند، خداوند به انبیایﷺ خودش دستور می‌دهد که با آنها جهاد و قتال کنند. نهایتاً این‌که مال و جان آن باغیان مباح قرار داده می‌شود. آنها مستحق نمی‌گردند که از اموال اعطایی خداوند استفاده نمایند، بلکه اموال آنها از طریق جهاد و قتال از آنان سلب مالکیّت و مصادره می‌گردد. و به الفاظ دیگر همان اموال مصادره شده «غنیمت» نام دارند. که از ملکیّت کفّار خارج شده در ملکیّت خالص حق تعالیٰ در آمده

است. لازم به یادآوری است که قانون الهی درباره این اموال مصادره شده، در زمان پیامبران پیشین چنین بود که کسی حق استفاده از آن را نداشته، بلکه اینگونه اموال، جمع آوری شده و در یک میدان وسیع گذاشته می‌شد، که یک جرقّه برق از آسمان می‌آمد و آنها را به کام خود می‌سوخت. و این سوختن خود علامت پذیرفته شدن آن جهاد بود.

همانگونه که قبلاً اشاره شد از جمله چند ویژگی که به آن‌حضرت ﷺ اعطا گردید. یکی این است که اموال غنیمت برای امّت او حلال گردید. (کما فی حدیث مسلم) و چنان حلال است که به آن «اطیّب الاموال» گفته می‌شود، یعنی از همه پاکیزه‌ترین مال. علّتش این است: مالی را که انسان به‌وسیلۀ کسب خویش به‌دست بیاورد، در حقیقت به‌گونه‌ای مالکیّت از دیگری به او انتقال می‌یابد، که در این نحوۀ انتقال و شیوه کسب، احتمال حرمت و کراهیت وجود دارد، بخلاف مال غنیمت که مالکیت از آنها خاتمه یافته، مستقیماً در ملکیّت خدا قرار می‌گیرد. و اینجاست که هر کس سهمیه خود را مستقیماً از ملکیّت الهی دریافت می‌دارد، که در آن هیچ گونه شکّ و حرمت و کراهیتی وجود ندارد. مانند آب بیرون آمده از چاه یا گیاه خود رونده که انعام الهی به‌شمار می‌آیند، که مستقیماً انسان به آن دست می‌یابد و هیچ وساطت انسانی در میان نیست.

خلاصۀ کلام این‌که مال غنیمت که برای امم گذشته حلال نبوده برای امت رسول گرامی ﷺ به‌صورت جایزه حلال گردانیده شد، که در آیه مذکور ضابطۀ توزیع آن به این عنوان بیان شده است «**وَ اعْلَمُوٓا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ**» در اینجا طبق قواعد علوم عربی أولاً لفظ «ما» بر عمومیت دلالت دارد. سپس برای مزید تأکید آن لفظ «من شیء» افزوده شد، که معنی آن این است: هر آنچه بزرگ و کوچک در مال غنیمت به‌دست بیاید همه در زیر این قانون داخل است. اگر کسی چیزی را ناچیز و کم ارزش تلّقی کرده، برخلاف قانون تقسیم، بردارد شدیداً مجرم به شمار می‌آید. از اینجاست که رسول کریم ﷺ فرموده: برای کسی جایز نیست سوزن یا نخی را بدون از سهم

شرعی خود از اموال غنیمت بردارد. و برداشتن چیزی از مال غنیمت، بجز از سهم خویش در حدیث «غلول» گفته شده و بر آن و عید شدید آمده است و از عموم سرقت بیشتر، حرام بشمار رفته است.

ضابطه توزیع را به این عنوان بیان کرده، بتمام مجاهدین اعلام فرموده که اللّه تعالیٰ این مال را برای شما حلال کرده است، ولی تحت یک ضابطه بخصوص حلال است. و اگر کسی از آنها برخلاف دستورات الهیٰ استفاده کند، او به‌منزلهٔ فروزنده آتش جهنّم خواهد بود.

و این امتیاز، و وجه برتری قانون قرآنی است که قوانین دیگر از آن ویژگی خالی می‌باشند. و همین است راز اصلی تأثیر کامل و پیروزی قانون قرآنی که نخست خوف خدا و آخرت را جلوه داده، به آن تهدید شده است، و، سپس سزاهای تعزیری پیش‌بینی شده‌اند. و گرنه این جای تدبر و اندیشه است که بوقت سراسیمگی میدان جنگ اموالیکه از دست کفّار در تصرّف مسلمانان در می آید کیفیّت و کمّیت غنایم، نه در علم امیر مسلمانان است، و نه در آگهی مسلمانان دیگر. چرا که عموماً میدان جنگ صحرا و بیابان است، که برای پنهان کردن، مواقع زیادی هست و تنها به زور قانون حفظ این اموال در توان کسی نیست. تنها خوف خدا و آخرت چنین عاملی است که تک تک مسلمانان را از کوچکترین تصرّف در این اموال بازداشته است.

اکنون به سوی این ضابطهٔ توزیع، نظری می‌افکنیم، که می‌فرماید «**فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَه وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِذِی الْقُرْبٰی وَ الْیَتٰمٰی وَ الْمَسٰکِیْنِ وَ ابْنِ السَّبِیْلِ**». یعنی: یک پنجم مال غنیمت مال خدا و رسول او و خویشاوندانش و یتیمان و مسکینان و مسافران است.

در اینجا قبل از هر چیز این امر قابل توجّه است که ضابطهٔ برای کل مال غنیمت بیان می‌گردد. امّا قرآن تنها ضابطه توزیع یک پنجم آن را در اینجا ذکر فرمود، و بقیّهٔ چهار پنجم آن را ذکر نکرده است، در این چه سرّی هست؟ و ضابطهٔ توزیع آن چهار پنجم چیست؟ امّا با توجّه و تدبّر در قرآن

پاسخ این هر دو سؤال از خود همان الفاظ چنین برمی‌آید، که قرآن به مسلمانان مجاهد خطاب کرده می‌گوید: «ما غنمتم» یعنی هر آنچه شما در غنیمت به‌دست آوردید. در این اشاره است به این‌که مال، حق بدست آورندگان است. و سپس بیان فرمود، که یک پنجم آن مال خداوند و رسول و غیره می‌باشد. نتیجهٔ روشن آن چنین شد که چهار پنجم دیگر مال غانمین و مجاهدین می‌باشد. چنانکه در قانون ارث قرآنی آیه ۱۱، سوره نساء فرمود «**وَوَرِثَه اَبَواهُ فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ**» یعنی هرگاه وارث کسی تنها پدر و مادر شدند، پس برای مادر یک ثلث $\frac{۱}{۳}$ هست. در اینجا تنها بر ذکر مادر اکتفا کرده، که از آن معلوم شد که بقیه دو ثلث $\frac{۲}{۳}$ مال پدر است. هم چنین وقتی بعد از «ما غنمتم» تنها یک پنجم برای خدا گذاشت، معلوم شد که بقیه چهار پنجم $\frac{۴}{۵}$ حق مجاهدین است. سپس توضیح و عمل آن‌حضرتﷺ آن را با تفاصیل آن کاملاً روشن فرمود، که این چهار پنجم بین مجاهدین تحت یک قانون ویژه توزیع خواهد شد. که اکنون تفصیل آن یک پنجم بیان می‌گردد. که قرآن کریم آن را در این آیه متعیّن فرموده است. در الفاظ قرآنی در اینجا شش لفظ ذکر شده است. **لِلّهِ، لِلرَّسُوْلِ، لِذِی الْقُرْبٰی، الْیَتٰمٰی، الْمَسٰکِیْنِ، ابْنِ السَّبِیْلِ**

در اینجا لفظ «لِلّه» عنوان بزرگی است برای آن مصارفی که این یک پنجم در آن توزیع می‌گردد. یعنی همه این مصارف تنها برای خدا می‌باشند. و آمدن این لفظ در اینجا دارای حکمت ویژه‌ای است که در تفسیر **مظهری** به آن اشاره شده است، و آن این‌که برای رسول خداﷺ و خویشاوندان او صدقات حرام گردیده، چرا که صدقه مناسب مقامشان نیست، زیرا که صدقه برای تطهیر اموال مردم است که در حدیث به آن «اوساخ الناس» گفته شده، یعنی چرک و وسخ مردم که آن برای مقام نبوت زیبنده نیست. و چون این آیه قرآنی برای رسول خداﷺ و خویشاوندان او از یک پنجم مال غنیمت سهمی مقرّر کرده است. لذا بر آن توضیح فرمود که این سهم از ملکیت مردم نیست. بلکه بلاواسطه از طرف اللّه تعالیٰ است. هم چنان‌که اکنون ذکر گردید که اموال غنیمت از ملکیّت کفّار خارج شده، مستقیماً

مملوک خالص حق تعالیٰ می‌باشد. باز از طرف او بصورت انعام بین مسلمانان تقسیم میگردد. لذا برای اشاره به این امر که سهمی که به رسول‌خداﷺ و ذوی القربیٰ از خمس (یک پنجم) غنیمت داده می‌شود، از صدقات مردم نیست، بلکه در حقیقت فضل و انعامی است، که مستقیماً از جانب حق تعالیٰ ارزانی شده است. در ابتدای آیه فرموده شد «للّه» یعنی ملکیّت اصلی همه این اموال از آن خداست. و طبق فرمان او در امور ویژه‌ای که خود تعیین فرمود مصرف می‌شوند، لذا نحوه مصرف یک پنجم را بدین ترتیب مشخص فرمود: رسول، ذوی القربیٰ، یتیم، مسکین، مسافر، که مراتب استحقاق میان آنها هم متفاوت است. و به بلاغت و شیوهٔ الفاظ قرآن بنگرید، که چگونه فرق مراتب استحقاق را به شیوه‌ای لطیف و باریک بیان کرده است. از پنج مورد ذکر شده، اوّل و دوم همراه با «لام» آمده «**للرسول و لذی القربیٰ**» و سه دیگر را بدون «لام» بصورت عطف بر یکدیگر ذکر کرده است.

حرف «لام» در لغت عربی برای اظهار ویژگی (تأکید) به‌کار می‌رود. و در لفظ «للّه» برای بیان اختصاص ملکیّت آمده است که مالک اصلی همه چیز اللّه تعالیٰ است. و در لفظ «للرسول» هدف بیان اختصاص استحقاق است، که اللّه تعالیٰ حق صرف و تقسیم یک پنجم غنیمت را به رسول کریمﷺ واگذاشته، که حاصل آن طبق تحقیق امام طحاوی و تقریر تفسیر مظهری چنین است که اگر چه در اینجا در مصارف یک پنجم، پنج اسم ذکر شد، امّا در حقیقت حق تصرّف کامل از آن رسول‌خداﷺ می‌باشد، که او طبق نظریه خویش یک پنجم غنیمت را در این پنج قسم صرف کند. چنانکه در نخستین آیه سوره انفال حکم کل مال غنیمت چنین بود که رسول‌اللّهﷺ مطابق نظریه خویش هر کجا مصلحت بدانند به‌کار برند. و به هر کس صلاح دیدند، بدهند. آیه «**وَ اعْلَمُوْٓا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ**» مبیّن همین معنی است.

از همه بزرگترین و روشنترین دلیل الفاظ خود آیه و اقسام مصارف بیان شده، در آن است، که همه این اقسام عملاً از هم جدا، جدا نیستند، بلکه

می‌توانند با هم مشترک باشند مثلاً: کسی که در ذوی القربیٰ[1] داخل است می‌تواند یتیم، مسکین و مسافر باشد، هم چنین مسکین و مسافر می‌توانند یتیم و ذوی القربیٰ نیز باشند. و فرد مسکین نیز می‌تواند جزو ردیف مسافرین درآید. و اگر تقسیم‌بندی به گونه‌ای مستقل انجام می‌شد، نتیجه این می‌شد که افراد یک گروه نتوانند در گروه دیگری داخل آیند. و این هم اتفاق می‌افتاد، که فرد ذوالقربایی اگر یتیم، مسکین و مسافر باشد، پس لازم می‌آمد، جمعاً چهار سهم را بخود اختصاص دهد، هم چنانکه در تقسیم فرایض و میراث قانون هم چنین است که اگر کسی به میّت از چند جهت قرابت و نزدیکی داشته باشد پس سهم هر قرابت به او جداگانه تعلق می‌گیرد. پس از این معلوم گشت که هدف آیه این نیست که آن‌حضرت ﷺ را ملزم کنند که به همهٔ اقسام به‌طور مساوی تقسیم کنند، بلکه هدف این است که از خمس (یک پنجم) مال غنیمت در هر قسم و به هر اندازه که مناسب بدانند و برای چه کسی مصلحت باشد، بدهند.[2]

از اینجا بود که حضرت فاطمة رضی اللّه عنها به حضور مبارک پیامبرگرامی ﷺ رسید و رنج و محنت وناتوانی خود را در انجام امور خانه به استحضار ایشان رسانید و از محل بودجهٔ یک پنجم مال غنیمت بمنظور استخدام یک نفر کلفت را، درخواست نمود. رسول خدا ﷺ ضمن پوزش رد درخواست دخترش، به وی چنین اظهار داشت که: «به‌نظر می‌رسد که اصحاب صفّه در این نوع امور از تو نیازمندتر، فقیرتر و محتاج‌ترانند، لذا نمی‌توانم چیزی به شما بدهم.»[3] بنابراین معلوم شد که هر گروهی جداگانه سهمی نداشت، و اگر نه در سهم ذوی القربیٰ از حضرت فاطمةالزهرا رضی‌الله عنهما چه کسی مقدّم‌تر بود؟ بلکه همه اینها بیان مصارف‌اند نه

۱- ذوالقربیٰ: خویشاوند.
۲- تفسیر مظهری.
۳- صحیح بخاری و مسلم.

بیان استحقاق.

تقسیم خمس $(\frac{1}{5})$ بعد از وفات رسول‌اللهﷺ

به نظر عموم ائمّه کرام سهمی که در خمس مال غنیمت برای رسول خداﷺ مقرّر گردیده، با در نظر گرفتن مقام رسالت و نبوّت ایشان بوده، مانند این‌که او حق داشت از کلّ مال غنیمت چیزی برای خود انتخاب کنند و بردارند، چنان‌که آن‌حضرتﷺ از بعضی غنایم برخی چیزها را برداشته بودند، و از یک پنجم مال غنیمت آن‌جناب نفقه اهل و عیال ادا می‌کردند. و پس از وفات آن‌جنابﷺ این سهم خود بخود پایان یافت، زیرا که پس از او کسی رسول و نبیّ نیست.

سهم ذوالقربیٰ

درین کسی اختلافی ندارد که حق خویشاوندان فقیر، در یک پنجم مال غنیمت از مصارف دیگر یتیم و مسکین و مسافر مقدّم‌تر است. زیرا نمی‌توان فقرای ذوی‌القربیٰ را از محل زکات و صدقات کمک کرد در صورتیکه مصارف دیگر را می‌توان از صدقات و زکات کمک نمود.[1]

این نکته قابل سؤال است که آیا خویشاوندان ثروتمند هم می‌توانند چون خویشاوندان فقیر از محل $\frac{1}{5}$ غنیمت سهمی دریافت دارند؟

در این باره حضرت امام ابوحفیفه می‌فرمایند که آنچه خود رسول خداﷺ به ذوی القربیٰ چیزی داده است روی دو اصل بوده یکی احتیاج و فقر آنان، دوم: اقامۀ دین و حمایت آنها از رسول بخاطر دفاع از

۱- کما صرح به فی الهدایة.

اسلام و پیشرفت آن، که اصل دوم بعد از وفات رسول خدا ﷺ پایان یافت، تنها اصل اوّل فقر و نیازمندی آنها باقی است پس با در نظر گرفتن آن هر امام و امیر آنها، را تا قیامت از دیگران مقدم می‌دارد.[۱]

و همین قول از امام شافعی نیز منقول است.[۲]

و به نزد بعضی از فقها سهم ذوی القربیٰ از جهت خویشاوندی ایشان با رسول خداﷺ برای همیشه باقی است که در آن اغنیا و فقرا همه داخل‌اند. البتّه امیر و حاکم وقت مطابق مصلحت خودش به آنها سهم می‌دهد.[۳]

اصل در این باره روش خلفای راشدین است که آنها بعد از وفات آن‌حضرتﷺ چه کردند. صاحب هدایة در این باره می‌نوسد: «**ان الخلفاء الاربعة الراشدین قسمّوه علی ثلثة اسهم**»

خلفای چهارگانه راشدین بعد از وفات رسول خداﷺ $\frac{1}{5}$ مال غنیمت را تنها در سه گروه، یتیم و مسکین، و، فقیر توزیع می‌نمودند.

البتّه از سیره حضرت فاروق اعظم رضی اللّه‌عنه ثابت است که فقرا ذوی القربیٰ را از یک پنجم مال غنیمت می‌داد.[۴] و بدیهی است که این مختصّ فاروق‌اعظمرضی الله عنه نیست، بلکه روش خلفای دیگر نیز همین بوده است.

و روایاتی که از آن ثابت است که صدیق اکبر و فاروق اعظم‌رضی‌الله تعالیٰ‌عنهما تا آخرین لحظه از خلافت خویش حق ذوی القربیٰ را بیرون کرده در تولیت حضرت علی کرّم‌الله وجهه می‌گذاشته، که در میان ذوی‌القربیٰ توزیع نماید.[۵] به این منافاتی ندارد که این تقسیم مختص به ذوی‌القربیٰ فقیر باشد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

۱- هدایة، جصاص.
۲- قرطبی.
۳- مظهری.
۴- اخرجه ابوداوود.
۵- کمافی روایة کتاب الخراج لابی یوسف.

ذوی القربیٰ به چه کسانی گفته می‌شود؟

بنوهاشم که قبیله خود آن‌حضرت ﷺ می‌باشد و بنو المطلب را هم به آنها ملحق کرد، زیرا که در زمان جاهلیّت و اسلام هیچ وقت از بنی‌هاشم جدا نبوده، حتی به هنگام تحریم اقتصادی که در شعب ابی‌طالب محبوس بودند، گرچه قریش آنها را در این محاصره داخل نکردند، امّا داوطلبانه خود، در این محاصره وارد شدند، اینها را ذوی القربیٰ گویند.[1]

وجه تسمیه غزوه بدر به یوم الفرقان

چون که در این روز فتح و پیروزی مسلمین و شکست عبرت انگیز کفّار، آشکارا به وقوع پیوست، لذا «یوم الفرقان» نامیده شد.

اِذْ اَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰى وَ الرَّكْبُ اَسْفَلَ

وقتیکه بودید به کناره نزدیک و آنان به کناره دور و کاروان پایین رفته بود

مِنْكُمْ ؕ وَ لَوْ تَوَاعَدْتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيْعٰدِ ۙ وَلٰكِنْ لِّيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا

از شما، و اگر با هم وعده می‌کردید، نرسیدید بر وعده با هم ولکن خدا را کردنی بود کاری

كَانَ مَفْعُوْلًا ۙ لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَّ يَحْيٰى مَنْ حَيَّ

که مقرر شده بود تا که بمیرد کسی که مردنی است بعد از قیام حجّت و زنده گردد کسیکه زنده ماندنی است

عَنْ بَيِّنَةٍ ؕ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَسَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ﴿۴۲﴾ اِذْ يُرِيْكَهُمُ اللّٰهُ فِيْ مَنَامِكَ قَلِيْلًا ؕ

بعد از قیام حجّت، و هر آینه خدا شنوا و داناست. وقتیکه نشان داد خدا کفّار را بتو در خواب، کم،

۱- مظهری.

وَ لَوْ اَرٰئكَهُمْ كَثِيْرًا لَّفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِى الْاَمْرِ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ ؕ

واگر بتو بسیار نشان‌می‌داد آنهارا شمابزدل می‌گردیدید ونزاع می‌کردید درکار ولی‌خدا نجات داد،

اِنَّه عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ﴿۴۳﴾ وَ اِذْ يُرِيْكُمُوْهُمْ اِذِالْتَقَيْتُمْ فِىْ

او خوب می‌داند چیزیراکه در سینه‌هاست. وقتی‌که نشان داد بشما قشون را، هنگام مقابله در

اَعْيُنِكُمْ قَلِيْلًا وَّ يُقَلِّلُكُمْ فِىْٓ اَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِىَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ

چشمهای شما کم، و شما راکم نشان داد در چشمهای آنها، تاکه انجام دهد خداکاریراکه

مَفْعُوْلًا ؕ وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ﴿۴۴﴾

مقرّر شده بود و بخدامیرسد هرکار

خلاصهٔ تفسیر

این همان وقت بود که شما به این‌کناره میدان بودید و آنان (کفّار) به آن کناره میدان بودند (مراد از این کناره نزدیک به مدینه و آن کناره دور از مدینه) و آن کاروان (قریش) از شما بطرف پایین (نجات یافته) بود (یعنی به کناره ساحل می‌رفت حاصل این‌که وسایل خشم فراهم می‌شد که هر دو گروه روبروی یکدیگر قرار گرفته بودید، که هر یکی آن دیگر را ببیند بخشم در آید، و از آن سو، کاروان در راه بود، که فکر حمایت آن در قلوب کفّار جایگزین شده بود که از آن خشمشان افزوده گردد. الغرض آن وقت آن چنان شدید بود که آنگاه خداوند تعالی بر شما کمک غیبی نازل فرمود: چنان‌که در بالا فرمود: «**اَنْزَلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا**») و (آن مصلحت چنین شد که اتفاق مبارزه، در گرفت و رنه) اگر (از قبل طبق عادت و معمول) شما و آنان (برای جنگ) با هم وقتی مقرّر می‌کردید (که در فلان وقت می‌جنگیم) پس (مقتضای حال حاضر این بود که) حتماً درباره مقرّر بودن آن با هم اختلاف می‌کردید (یعنی چه در میان مسلمانان با هم که به سبب بی‌سر و سامانی، یکی چنین می‌گفت و دیگری چنان، و چه در میان کفّار اختلاف می‌شد. به سبب بی‌سر و سامانی یا رعب مسلمانان. در هر دو صورت نوبت این جنگ نمی‌رسید. لذا آن فواید که در «**لِيُهْلِكَ**» مضمر بود به ظهور نمی‌پیوست) امّا (الله تعالیٰ چنان وسایل فراهم کرد، که نوبه بـه ایـنجا نکشید و بدون اراده، جنگ در گرفت) تا که کاری که برای کردنی بود، آن را به پایه

کمال برساند یعنی تا که (نشان حق ظاهر گردد و) هر کس می‌خواهد برباد (یعنی گمراه) شود، او بعد از ظاهر شدنشان بر باد گردد و هر کس می‌خواهد زنده (یعنی هدایت یافته) شود او (هم) بعد از آمدنشان زنده گردد (مقصود این‌که اراده خدا بود در گرفتن جنگ، تا به یک طریقه ویژهٔ حقّانیّت ظاهر گردد که با وجود این قلّت عِدّه و عُدّه مسلمانان پیروز شدند، و این یک امر خارق العاده‌ای است که از آن معلوم شد، که اسلام حق است. پس بدین طریق حجّت الهیّه کامل شد و پس از آن هر کس گمراه می‌شود پس از وضوح حق، گمراه می‌شود که از آن استحقاق عذاب تکمیل می‌گردد و گنجایشی برای معذرت خواهی باقی نخواهد ماند. و همچنین هر کس که هدایت یافته می‌شود حق را می‌پذیرد. خلاصه: مقتضای حکمت بود که حق واضح گردد) و یقیناً اللّه تعالیٰ کاملاً شنوا و داناست (که چه کسی پس از وضوح حق بزبان و قلب کافر می‌شود و چه کسی ایمان می‌آورد و) آن وقت هم قابل یاد است که اللّه تعالیٰ در خواب شما، آنها را کم جلوه داد. (چنانکه شما به صحابه از خواب آگهی دادید، و دل آنان قوی گشت). و اگر اللّه تعالیٰ به شما آنها را بیشتر کرده، نشان می‌داد. (شما آن را با صحابه در میان می‌گذاشتید) پس (ای صحابه!) حوصله‌های شما پست می‌شدند، و در امر (قتال) در میان شما نزاع با همی (و اختلاف) واقع می‌شد، امّا اللّه تعالیٰ (از این کم همّتی و اختلاف شما را) نجات داد. یقیناً او سخنان دلها را کاملاً می‌داند (او می‌دانست که به این طریق ضعف پدید می‌آید. لذا با این روش چنین تدبیری بکار برد) و (تنها به قلیل نشان دادن آنها در خواب اکتفا نکرد، بلکه برای تقسیم حکمت در حالت بیداری هنگام مبارزه هم کفّار در چشم مسلمانان کم جلوه داده شدند. هم چنان‌که بالعکس هم شد که آن مطابق به حقیقت بود چنانکه می‌فرماید که) آن وقت را هم بخاطر داشته باشید که اللّه تعالی به شما هنگامی که روبرو قرار گرفتید، آنان را در چشمهایتان کم نشان داد و (هم چنین) در نگاه آنان شما را کم جلوه داد تا کاری که هدف خدا بود آن را تکمیل کند. (هم چنانکه قبلاً بیان گردید **لیهلك من هلك**) و همه معاملات به سوی خدا برمی‌گردند. (او به **هالك و حيّ** یعنی گمراه و هدایت یافته، سزا و جزا خواهند داد).

معارف و مسایل

غزوهٔ بدر نخستین معرکهٔ اسلام بود. که برتری و حقّانیّت اسلام را به

ثبوت رسانید. از اینجاست که قرآن کریم در بیان تفاصیل آن اهتمام ویژه‌ای قایل شده است، که در آیات فوق ضمن بیان این مطلب، و بر شمردن و ارائه‌ی بسیاری از حِکَم و مصالح و نصایح، مصلحت ویژه‌ای را به تفصیل بیان داشته است. و آن این‌که در این معرکه از نظر ظاهر و مادیات هیچگونه امکانی برای فتح و پیروزی مسلمانان وجود نداشت و برای هزیمت و شکست مشرکین مکّه احتمالی نبود. امّا نیروی اللّٰه تعالیٰ همه ساز و برگ و اسباب ظاهری مشرکین را با خاک یکسان کرد. برای توضیح این واقعه قرآن کریم در این آیات نقشهٔ کامل عملیات جنگ غزوه بدر را بیان فرمود. ولی قبل از تشریح این آیات توضیح لغات و الفاظی چند ضروری است. «عدوة» به معنی «کناره» است. و لفظ «دنیا» از ادنیٰ گرفته شده، به معنی نزدیکتر، و در برابر آخرت این جهان را بدین سبب «دنیا» می‌گویند که به نسبت آخرت نزدیک می‌باشد. و لفظ «قُصویٰ» از «اقصیٰ» مأخوذ، و بعیدتر معنی می‌دهد.

در آیهٔ ۴۲ در مقابل هلاکت، حیات ذکر شده است. و مراد از این دو لفظ معنی ظاهری موت و حیات مراد نیست، بلکه مقصود، معنی معنوی موت و حیات یعنی هلاکت و نجات، مورد نظر است. و به عبارتی حیات معنوی، اسلام و ایمان، و موت معنوی شرک و کفر است. قرآن کریم این الفاظ را در این معنی در چند جا به‌کار برده است. در جایی با این الفاظ آمده است که:

«**يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ**»: یعنی ای ایمانداران شما پاسخ دهید به خدا و رسول وقتی که شما را به سوی چنین چیزی بخوانند که در آن حیات شما باشد، که مراد از حیات آن حیات حقیقی و راحت دایمی است که در پاداش ایمان و اسلام به مردم می‌رسد. لذا تفسیر آیات بدین قرار است که:

در چهل و دومین آیه، نقشه جبههٔ جنگ غزوه بدر را چنین ترسیم کرد، که مسلمانان به نزد «عدوه دنیا» و کفّار به نزد «عدوه قصوی» قرار

داشتند، قرارگاه مسلمانان در این میدان بر آن کناره که به مدینه نزدیک بود، جای داشت. و جای کفّار بر آن کناره که از مدینه دور بود و کاروان تجارت ابوسفیان که برای درهم شکستن آن، این جهاد انجام شد، نزدیک به لشکر کفّار و دور از دسترس مسلمانان بفاصله‌ای در حدود شش کیلومتر در ساحل دریا به مکّه می‌رفت، قرار داشت. هدف از بیان نقشه این جنگ چنین نشان دادن است که از نظر فنون جنگی مسلمانان در جایی کاملاً نامناسب قرار گرفته بودند که صرف نظر از چیرگی بر دشمن، حتی امکانی برای نجات‌شان به نظر نمی‌رسید. زیرا آن کناره میدان که به مدینه نزدیک‌تر بود، در حقیقت به زمین ریگزار و امکان هر نوع نقل وانتقال دشوار می‌نمود، که به آب نیز دسترسی نداشتند. و به کناره دورتر از مدینه که کفّار بر آن مسلّط و در آن رختخواب انداخته بودند، میدانی صاف و نزدیک به آب بود. لذا قرآن نحوهٔ استقرار دو لشکر را در میدان چنین ترسیم می‌کند. آن‌چنان رودروی هم قرار داشتند، که قوّت و ضعف دو طرف بریکدیگر کاملاً آشکار بود. و نیز این را هم نشان داد که مشرکین مکّه اطمینان یافته بودند که کاروان تجارت ما از دسترس مسلمانان خارج شده، و اگر ما نیاز پیدا کنیم می‌توانیم از کمک آن برخوردار شویم. و برعکس مسلمانان از نظر جا در دشواری و مشقّت قرار داشتند. و ظاهراً دستیابی به هرنوع کمکی غیرممکن به‌نظر می‌رسید. زیرا هر فرد آگاه به، روند تاریخ اسلام بخوبی می‌داند که تعداد کل لشکریان اسلام متشکّل از سیصد و سیزده نفر بدون ساز و برگ پیشرفته جنگی آن روز بود. و تعداد لشکریان کفر بالغ بر یکهزار نفر که به انواع تجهیزات و دیگر آلات و عُدّة جنگی مجهّز و مزّین بودند. در حالی‌که مسلمانان برای مقابله با این نیروی عظیم آمادگی قبلی نداشتند، بلکه حسب اتّفاق برای گرفتن راه کاروان تجارت و مضمحل گردانیدن نیروی دشمن تنها، با تعداد قلیل که قبلاً ذکر شد با لشکریان تجهیز یافته، مشرکین برخورد کردند.

این آیه قرآنی نشان داد که اگر چه به‌نظر مردم این واقعه به‌صورت یک

حادثه اتفاقی رخ داد. امّا در جهان هر نوع وقایع اتّفاقیه که پیش می آید. سطح و صورت آنها اگر چه تنها در شکل اتفاقیات روی دهد، ولی در نظر خالق کاینات همهٔ امور چون حلقات مرتبط به یک نظام مستحکم می باشند، که هیچ چیزی از آنها بی‌ربط و بی‌موقع نمی‌باشد. آدمی هر گاه از آن نظام شناخت داشته باشد. بخوبی در می یابد که در وقوع حوادث اتفاقی چه مصالح و حکمت‌هایی نهفته است. واقعهٔ غزوه بدر را در نظر بگیرید که در بروز کردن آن به‌صورت اتفاقی، غیراختیاری که این مصلحت در آن مستور بود که «**وَلَوْ تَوَاعَدْتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيْعٰدِ**» یعنی اگر مانند عموم جنگها، در آن فکر و تدبیر و مشورت و پیمان می شد، پس به مقتضای اوضاع، نمی‌بایست این جنگ روی می داد، چراکه در آن اختلاف نظر می شد، زیرا برای مسلمانان با مشاهده قلت و ضعف خویش و کثرت و قوّت دشمن آرای مختلفی پیش آمده از بروز و برخورد احتمالی خودداری می شد و جنگ هرگز به‌وقوع نمی پیوست.

لذا نظام مستحکم الهی چنین ایجاب کرد در هر دو طرف چنان اوضاعی پدید آمد که مجالی برای اندیشیدن باقی نماند و خبر حمله مسلمانان به کاروان در مکّه پیچید و مشرکین مکّه حالت فوق‌العاده اعلام کردند. و آنها سراسیمه به جمع آوری لشکر کمکی اقدام کردند. به‌طوری‌که مسلمانان ناگهان با این لشکر روبرو گشتند. و فرصتی برای اندیشیدن و اتّخاذ تدبیر، باقی نماند و هرگز تصوّر نداشتند که بجز کاروان، با سپاه عظیم و مسلّحی روبرو شوند. امّا اراده خدای علیم و خبیر این بود که میان این دو گروه جنگی واقعی برگزار گردد تا نتایج اسلام که بعد از این جنگ به ظهور می پیوندند، آشکار گردد. لذا فرمود «**وَلٰكِنْ لِّيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُوْلًا**» یعنی با وجود احوال یاد شده به این سبب جنگ در گرفت که آنچه در مشیّت الهی کردنی بود انجام شود. بدین ترتیب که یک گروه کوچک سیصدو سیزده نفری مسلمان بدون تجهیزات و آن هم از نظر فنون جنگی و استراتژیکی در موقعیتی کاملاً نامناسب قرار داشت؛ با کوه عظیم لشکر یکهزار نفری

برخورد میکند، و آن کوه را از پا در می‌آورد. و این گروه سرانجام پیروز می‌گردد. هر صاحب بصیرتی به خوبی می‌داند، که این گروه اندک تحت حمایت قدرتی مافوق تصوّر (خداوند ذی الجلال) بود، و لشکر انبوه کفر از اتّکای به چنین کمکی محروم بود؛ چرا که آنان برای اعتلای مبانی توحید و ارزشهای اسلامی با لشکر باطل درآویختند. و بدون هراس تا وادی شهادت پیش رفتند. و سرانجام علم حقّانیّت خود را بر اتلال و ویرانه‌های کفر به اهتزار در آوردند، و با حماسه گری‌ها و دلاوریهای خود صفحه‌ای از کتاب تاریخ اسلامی را مزیّن کرده و نسل‌های آینده را به وظایف خطیرشان آگاه ساختند؛ لذا در پایان آیه فرمود «**لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَّ يَحْيٰى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ**» یعنی در حادثه‌جنگ بدر حقّانیّت آشکار اسلام و باطل بودن کفر و شرک بدون سبب نمایانده شد، تا آیندگان هلاکت را از حیات دریابند و به راه لغزش و ضلالت نیفتند.

در این آیه مراد از لفظ هلاکت کفر و از حیات اسلام است.

مطلب این است که بعد از وضوح حق، احتمال سوء تفاهم و بهانه خاتمه یافت. اکنون هر کس که کفر را اختیار می‌کند، دیده و دانسته به سوی هلاکت پیش می‌رود، و آن که اسلام را برمی‌گزیند؛ او هم دیده و دانسته زندگی جاوید سعادتمندانه را انتخاب می‌نماید. سپس فرمود: «**إِنَّ اللّٰهَ لَسَمِيْعٌ عَلِيْمٌ**»: یعنی: خدا بسیار شنوا و داناست، که همه کفر و ایمان پوشیدهٔ دلها در جلو او قرار دارد و هم چنین سزا و جزای آن.

و در دو آیهٔ ۴۳ و ۴۴، ابهّت و شکوه ویژه‌ی قدرت الهی بیان شده است: که در میدان غزوه بدر، به این هدف به‌وقوع پیوست، که چنین اتّفاقی پیش نیاید، که از دو قشون یکی میدان جنگ را گذاشته، جنگ را خاتمه دهد، زیرا تقدیر چنین بود، که در نتیجه این، از نظر مادیت نیز حقّانیّت به ظهور برسد. و آن شکوه قدرت این بود، که لشکریان کفر اگر چه در واقع سه برابر تعداد مسلمانان بودند؛ امّا اللّه تعالیٰ بنا به قدرت کامل خویش آنان را در نظر مسلمانان کم جلوه داد، تا که در صفوف اندک مسلمین ضعف و

اختلاف پدید نیاید، و این واقعه در دو مرحله اتّفاق افتاد؛ یک بار در عالم رؤیا به آن‌حضرت ﷺ نشان داده شد، که آن‌جناب ﷺ آن را به مسلمانان بازگو کرد؛ که این خود سبب افزونی شجاعت آنان شد.

بار دوم، در میدان جنگ هنگامی که هر دو گروه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند آمار آنها در نظر مسلمانان کم جلوه داده شد: در آیهٔ ۴۳، واقعه خواب و در آیهٔ ۴۴، حادثه‌ی بیداری مذکور است.

حضرت عبدالله بن مسعود (رض) می‌فرماید که: «لشکر مقابل در نظر ما چنان نمودار شد، که، من به یکی از یاران که نزدیک من بود، گفتم: که ایشان حدود نود ۹۰ نفر می‌باشند، او گفت که: نه، آنها صد نفر هستند.»

در آخرین آیه این چنین هم مذکور است «**يُقَلِّلُكُمْ فِيٓ اَعْيُنِهِمْ**». یعنی: الله تعالیٰ مسلمانان را هم در چشم و نظر لشکر دشمن کم جلوه داد.

معنی آن می‌تواند این باشد، که آمار مسلمانان در حقیقت کم بود و همان آمار کم و صحیح مسلمانان به کفّار نشان داده شد؛ و این هم می‌تواند باشد، که از آمار واقعی کمتر به آنها نشان داده باشد، چنانکه در بعضی روایات آمده است، که ابوجهل با مشاهده کردن لشکر مسلمانان گفت: «که آمارشان بیش از این معلوم نمی‌شود که غذایشان یک شتر باشد.» و در عرب برای اندازه‌گیری آمار لشکری گفته می‌شد، که برای غذایشان چند حیوان ذبح می‌گردد. و معمولاً یک شتر برای صد نفر در نظر گرفته می‌شد. رسول کریم ﷺ برای دریافت آمار لشکر قریش مکّه از بعضی مردم استفسار کرد، که برای غذای روزانه آنها چند شتر ذبح می‌گردد، گفتند: «ده شتر»! از اینجا بود که آن‌جناب ﷺ لشکریان کفر را به لشکر یکهزار نفری تخمین زد؛ لذا برای کم نشان دادن آمار مسلمانان این حکمت نیز وجود داشت که به اوّلین بار بیم مسلمانان در قلوب مشرکان جایگزین نگردد، تا که از میدان نگریزند.

فایده

از این آیه چنین مفهوم شد که بسا اوقات معجزه و خرق عادت به این

شکل هم می‌تواند، پیش بیاید که مشاهده چشم اشتباه درآید: چنانکه در اینجا شد بنابراین در اینجا دو مرتبه گفت: «لِيَقْضِيَ اللهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُوْلًا» یعنی: این شکوه قدرت و تصرّف در چشمها، به این خاطر اظهار گردید، که کاری را که خدا می‌خواست انجام دهد، انجام گیرد. یعنی: مسلمانان را با وجود قلّت عِدّه و عُدّه، پیروز کرده، هدف این جنگ را که اظهار حقّانیّت اسلام و تأییدات غیبی بود. به انجام برساند.

در پایان آیه فرمود: «وَاِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ»: یعنی: سرانجام همه کارها به طرف خدا برمی‌گردد؛ که هر چه بخواهد می‌کند، و آنچه بخواهد دستور می‌دهد، قلیل را بر کثیر و ضعیف را بر قوی، غالب می‌گرداند.

قلیل را کثیر، و کثیر، را، قلیل، می‌نماید. مولانا رومی چه خوب فرموده است:

گر تو خواهی عین غم شادی شود
عین بند پای آزادی شود
چون تو خواهی آتش، آب خوش شود
ور تو خواهی آب هم آتش شود
خاک و باد و آب و آتش بنده‌اند
با من و تو، مرده، با حق، زنده‌اند

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِذَا لَقِيْتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوْا وَ اذْكُرُوا اللهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ

ای ایمانداران هر گاه برخورد کنید با لشکری، ثابت قدم باشید، و خدا را بسیار یاد کنید، تا که

تُفْلِحُوْنَ ﴿۴۵﴾ وَ اَطِيْعُوا اللهَ وَ رَسُوْلَه وَ لَا تَنَازَعُوْا فَتَفْشَلُوْا وَ

بمرادخودبرسید. واطاعت کنیدازخداورسول‌او، وبا همدیگرنزاع‌نکنید پس نامراد می‌شوید و

تَذْهَبَ رِيْحُكُمْ وَاصْبِرُوْا ۚ اِنَّ اللهَ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ ﴿۴۶﴾ وَ لَا تَكُوْنُوْا

باد غیرت شما می‌رود، و صبر کنید، یقیناً خدا با صابران است. و نباشید

كَالَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَّ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يَصُدُّوْنَ عَــنْ

مانندکسانی‌که بیرون آمدند ازخانه‌های‌خود از روی سرکشی و خودنمایی بمردم و باز می‌داشتند از

سَبِيْلِ اللهِ وَاللهُ بِمَا يَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌ ﴿۴۷﴾

راه خدا، و در قبضه‌ی خداست آنچه می‌کنند.

خلاصه تفسیر

ای ایمان‌داران! هر گاه شما با گروهی (از کفّار در جهاد) در مقابل یکدیگر قرار گرفتید، پس (این آداب را مراعات کنید. یکی: این‌که) ثابت قدم باشید (فرار نکنید) و (دیگر این‌که) خدا را، بسیار یاد کنید (که دل آدمی، از ذکر خالق تقویت می‌شود).

امید می‌رود که شما (در مبارزه) پیروز گردید (زیرا هر گاه دارای ثبات قدم و قوت قلب و با هم جمع باشند، پس گمان قطعی حصول پیروزی است) و (سوم این‌که در تمام امور متعلّق به حرب) از خدا و رسول او اطاعات کنید (که خلاف شرع هیچ گونه عملی انجام نشود) و (چهارم این که با امام خویش و با یکدیگر نیز) نزاع نکنید و اگر نه (از اختلاف و نزاع) پست همّت می‌شوید (زیرا نیروها پراکنده می‌گردند، و بر یکدیگر اعتمادی باقی نمی‌ماند، و هیچ کس نمی‌تواند به طور انفرادی کاری از پیش برد) و باد شما از میان می‌رود، (و مراد به از میان رفتن باد، بد رعبی است.

زیرا این امر بعد از مطّلع شدن دیگران به نااتفاقی لازمی است) و (پنجم: این‌که اگر امر ناگواری پیش بیاید بر آن) صبر کنید، یقیناً خدا با صابران است (و معیّت الهی موجب نصرت است) و (ششم: این که در تفاخر و نمایش نیت را خالص کنید). و نباشید مانند آنان (کافران) که (در همین واقعه بدر) از خانه‌های خویش با فخر و خودنمایی (شأن و شوکت خویش) به مردم بیرون آمدند (و با این فخر و ریا این نیّت را هم داشتند که) مردم را از راه خدا (یعنی دین) باز می‌داشتند (زیرا مسلمانان را ایذا می‌رسانیدند و اثر آن بر عموم طبایع دوری از دین می‌شد) و، اللّه تعالیٰ (به آنان سزای کامل خواهد داد، چنانکه او)اعمال آنها را در احاطه (علم خویش) گرفته است.

معارف و مسایل

رهنمودهای قرآن درباره پیروزی جنگ و جهاد

در دو آیه نخست، اللّه تعالیٰ به مسلمانان درباره میدان جنگ و مبارزه با دشمن هدایت نامه ویژه‌ای عنایت فرموده، که برای فتح و پیروزی آنان در دنیا و نجات و فلاحشان در آخرت نسخه‌ای اکسیر است، سرّ تمام فتوحات و پیروزیهای فوق‌العادهٔ مسلمانان در جنگهای قرون گذشته، در این مضمر بوده است. و آن عبارت از چند چیز است:

اوّل، ثبات؛ یعنی ثابت ماندن، که در آن ثبوت قدم و قلب هر دو داخل‌اند؛ زیرا تا وقتی که دل کسی ثابت و مستحکم نباشد، قدم و اعضای بدن او ثابت نخواهند ماند. و این چنان چیزی است که هر مؤمن و کافر، آن را می‌داند و می‌فهمد. معمولاً همه ملل دنیا می‌کوشند، که در جنگ آن را مراعات کنند، زیرا از اهل تجربه پنهان نیست که از همه نخستین و مهم‌ترین سلاح پیروزی، ثبات قلب و قدم است؛ و بقیهٔ سلاحها بدون این دو، بی‌سوداند.

دوم، ذکر اللّه؛ و این آن سلاح ویژهٔ معنوی است که از آن بجز مؤمنین همهٔ جهانیان در غفلت‌اند؛ جالب این‌که تمام دنیا به فکر تهیّهٔ بهترین اسلحه برای جنگ و دفاع از خویش و ایجاد آلات و ابزار جدید جنگی هستند؛ و همواره می‌کوشند که ارتش و قوای خود را به هنگام جنگ و دفاع در میدان، ثابت قدم و مصمّم سازند، غافل از این‌که از این سلاح معنوی و روحانی که ویژهٔ مسلمانان است، محروم‌اند. از اینجاست که هر گاه مسلمانان طبق این دستورالعمل با قومی به مبارزه برخیزند همه نیرو و اسلحه و وسایل دشمن را مختل خواهند نمود، زیرا مشمول برکات ذاتی و معنوی «ذکر اللّه» می‌باشند؛ و این هم حقیقتی است که برای ثبات قدم، بالاتر از این، نسخه‌ایی نیست. یاد خدا و اعتماد بر او، آن نیروی برق آسایی است که انسان را برای مبارزه، و برخورد با کوه مشکلات آماده ساخته، هر نوع مصیبت و پریشانی

را از ضمیر آشفتهٔ آدمی می‌زداید. و در نتیجه قلب و قدم انسان را مستحکم و ثابت نگه می‌دارد.

در اینجا به این امر هم باید توجّه داشت که عادت بر این است که هنگام جنگ، معمولاً کسی در فکر دیگری نیست و هرکس به فکر خود می‌باشد، و برای چیرگی، تدبیری می‌جوید، امّا مسلمانی که به دستورالعمل مفید الهی تمسّک جوید، قوّت قلب و ثبات قدم پیدا کرده، همواره به یاد محبوب و معشوق خود می‌رزمد، و به قلّهٔ سعادت دست می‌یابد. اگر زندگانی اعراب جاهلیت را مطالعه کنیم، می‌بینیم، که شعرای جاهلیّت عرب در میدان جنگ نیز به یاد محبوب خویش افتخار می‌کردند، و بدین سبب به قوّت قلب دست می‌یافتند، چنان‌که یک شاعر دورهٔ جاهلی چنین می‌گوید: **ذکرتك والخطی یخطر بیننا**، یعنی من در آن وقت هم بیاد تو بودم که نیزه در میان ما به حرکت در آمده بود.

قرآن کریم در این موقع پر خطر، مسلمانان را به ذکر اللّه تلقین فرموده، و آن هم با تأکید «کثیراً»

در اینجا این نکته هم بسیار قابل توجّه است که بجز ذکر اللّه برای انجام هیچ عبادتی، دستوری نرسیده، که آن را به کثرت انجام دهند. مثلاً: **صلوة کثیرة، صیاماً کثیراً**، هیچ جایی مذکور نیست، و علّتش این است، که ذکر اللّه چنان عبادت آسانی است که در آن نه وقت زیادی صرف می‌شود، و نه مشقّت واقع می‌گردد؛ و نه به شغل کسی در کاری خللی پدید می‌آید. و علاوه بر آن، این‌که اللّه تعالیٰ به فضل خالص خویش برای ذکر اللّه هیچ شرطی از وضو و طهارت و لباس و قبله و غیره مقرّر نکرده است، هر شخصی در هر حالت چه با وضو و چه بی‌وضو، ایستاده، نشسته و بحال دراز کشیدن و غیره می‌تواند ذکر خدای تعالیٰ را بجای آورد. و اگر بر این تحقیقی که امام جزری در «**حصن حصین**» نوشته، اضافه گردد که تنها ذکر زبان یا قلب را «ذکر اللّه» نمی‌گویند، بلکه شروع هر کاری که در دایره اطاعت خدا و رسول انجام پذیرد، ذکر اللّه به شمار می‌آید. چنان‌که در بعضی

روایات آمده که: «**نوم العالم عبادة**» یعنی خواب عالم هم عبادت است؛ زیرا هر گاه عالم همه کارهای خود را به مقتضای علم شریعت عمل کند، در نتیجه همه، اعمال او، اعم از خواب و بیداری، حرکات و سکنات وی در دایره اطاعت خدا منظور و عبادت محسوب می‌شوند.

دستور به کثرت ذکر اللّه برای مجاهدین در میدان جنگ هر چند به ظاهر کار اضافی و مشقت‌آور به نظر می‌رسد؛ امّا این خصوصیّت حیرت انگیز ذکر اللّه است که نه تنها مشقّت محسوس نمی‌شود، بلکه در دل ذاکر، فرحت و قوّت و لذّت پدید می‌آورد و سبب امداد و کمک وی می‌گردد. چنان‌که این عادت معمول است که به هنگام کارهای سخت سرود می‌خوانند، تا بدین وسیله قوّت قلب یابند، در حالی‌که قرآن کریم به آنها یک نعم البدل عنایت کرده است، که مشتمل بر هزاران فواید و حِکَم است. لذا، در پایان آیه فرمود: «**لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ**»، یعنی، اگر شما به این هدایت نامه، ذکر اللّه را بجای آورده و ثبات قدم داشته باشید، این دستورات حیات‌بخش را در میدان مبارزه به‌کار گرفتید، پس یقیناً به فلاح و پیروزی دست یافته‌اید. یکی از ذکرهای میدان جنگ همان نعره‌ی تکبیر است، که علاوه بر اعتماد و توکل به ذات یگانه، با ذکر نام حق از درگاه کبریایی‌اش استعانت می‌جوید.

و در آیهٔ ۴۶ نکتهٔ دیگری را تلقین فرموده است که: «**أَطِيْعُوا اللّهَ وَ رَسُوْلَه**»، یعنی: اطاعت خدا و رسول او را لازم دانید. زیرا نصرت و کمک او با اطاعت او حاصل می‌آید.و معصیت و نافرمانی سبب ناخشنودی، و محرومیّت از هر نوع فضل الهی می‌گردد. و بدین ترتیب مواد هدایت نامه قرآنی در میدان جنگ به‌طور خلاصه سه تا است: ثبات، ذکر اللّه، اطاعت، سپس فرمود: «**وَ لَاتَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوْا وَ تَذْهَبَ رِيْحُكُمْ وَاصْبِرُوْا**»، در اینجا جهات مضرّ در نظر گرفته شده و به اجتناب از آنها هدایت فرموده است؛ و آن جهت مضرّ که در میدان جنگ، مانع از پیروزی می‌گردد، نزاع و اختلاف با یکدیگر است. لذا فرمود: «**وَ لَاتَنَازَعُوْا**»، یعنی، با همدیگر نزاع و گردنکشی نکنید، وگرنه، در میان شما بزدلی، ضعف و رخوت، پدید می‌آید، و باد غیرت و شهامت از وجود شما

ریشه کن می‌گردد.

در اینجا دو نتیجه از نزاع ذکر گردید: یکی، این‌که شما را ضعیف و ترسو می‌گرداند. دوم: این‌که باد غیرت و مردانگی‌تان به هدر می‌رود، و ابهّت و شکوهتان تقلیل یافته، شما را در نظر دشمن حقیر می‌گرداند. سپس فرمود: «**وَاصْبِرُوْا**»، یعنی: صبر را لازم دانید. از سیاق کلام چنین مفهوم می‌شود، که در اینجا نسخهٔ پیروزی برای نجات از نزاع و جدال نشان داده شده. توضیح این‌که، هر جمعی، هر چند که متّحدالفکر و متّحدالمرام باشند، امّا ویژگی‌های فطری افراد با یکدیگر متفاوت‌اند؛ که در این صورت به هنگام تصمیم، تشتّت آراء و اختلاف نظر پیش آمده، احیاناً موجب نزاع خواهد شد، لذا پند و اندرز سودی نداشته و تنها چاره پرهیز از نزاع، صبر و بردباری است، که خداوند تعالیٰ در اینجا صبر را تجویز و توصیه فرموده است؛ لذا قرآن کریم هر فرد را با هدایت اجتناب از نزاع، به صبر دعوت نمود، تا که اجتناب از نزاع، عملاً آسان گردد. در اینجا این امر هم قابل توجّه است که قرآن «**لَاتَنَازَعُوْا**» فرمود؛ یعنی، از درگیری و گردنکشی منع فرمود؛ ولی از اختلاف رأی و اظهار آن منع نفرمود. و اگر اختلاف رأی همراه با دیانت و اخلاص باشد، هرگز به نزاع نخواهد انجامید. پس برای همین است که قرآن کریم آن را به لفظ «**وَاصْبِرُوْا**» بیان فرمود؛ و در پایان، فایده عظیم‌الشأن صبر را نشان داده، تلخی آن را برطرف کرد؛ لذا فرمود: «**اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِیْنَ**»، یعنی: نصرت ویژهٔ الهی شامل حال صابران است. و اللّٰه تعالیٰ هر وقت و در هر حال، یاور آنان خواهد شد؛ و این چنان نعمت بزرگی است که همه نعمتهای هر دو جهان در برابر آن هیچ‌اند.

رسول اللهﷺ، در بعضی غزوات برای مستحضر قرار دادن این رهنمودها، چنین خطبه‌ای ایراد فرمود که: «ای مردم! رو در روی قرار گرفتن با دشمن را آرزو نکنید، بلکه از خدا عافیت را بخواهید و هرگاه به ناچار مقابل دشمن قرار گرفتید، پس صبر و ثبات را لازم بگیرید و بدانید که

جنّت زیر سایهٔ شمشیرهاست.»[1]

و در آیهٔ ۴۷، از یک ضرر جدی برحـذر داشت، و بـه صـبر مـتوجّه ساخت، و آن این‌که ممکن است، به جای اخلاص، قوّت و کثرت سبب فخر و کبر گردد. که خـود مـوجب شکست و ذلّت مـی‌شود. از ایـنجاست کـه خداوند، مؤمنین را از هرگونه، لغزش و خطا، بازداشت. و آنان را به اخلاص و صبر، دعوت فرمود.

و در این آیه، اشاره به اوضاع قریش مکّه هم هست، که بـرای حـفظ کاروان تجارت خویش با عدّهٔ زیاد و ساز و برگ فراوان بر قدرت و کثرت خویش فخر کردند. و هنگامی که کاروان تجارت از گزند مسلمانان خارج گشت، باز هم برنگشتند، تا که شجاعت و تهوّر خود را به مرحلهٔ نـمایش بگذارند.

در روایات مستند آمده، که، وقتی ابوسفیان کاروان تجارت خود را از دستبرد و گزند مسلمانان دور کرد، شخصی را نزد ابوجهل فرستاد، که شما برگردید زیرا نیازی نیست که شما جلوتر بیایید. و این رأی چندین نفر دیگر سرداران قریش نیز بود، ولی ابوجهل در جذبه کبر و غرور و شهرت پرستی خویش قسم خورد، که: تا زمانی که جشن پیروزیمان را برگزار نکـنیم، بـر نخواهیم گشت.

امّا سرانجام، او با دیگر همراهانش هم آنجا کشـته شـدند. و در یک گودالی مدفون شدند. در این آیه، به مسلمانان خاطر نشان شد که از رفتار کفّار عبرت گیرند و از فرجام بد آنان نیز بیندیشند.

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَاغَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ

وقتیکه بیاراست برایشان شیطان کردارشان را، وگفت هیچکس برشما امروز غالب نخواهد آمد از مردم،

۱- مسلم.

وَ اِنِّیْ جَارٌ لَّکُمْ ۚ فَلَمَّا تَرَآءَتِ الْفِئَتٰنِ نَکَصَ عَلٰی عَقِبَیْهِ وَ

ومن حامی شما هستم، باز وقتی که رو در روی هم قرار گرفتند هر دو قشون، برگشت بر پاشنه‌های خود، و

قَالَ اِنِّیْ بَرِیْٓءٌ مِّنْکُمْ اِنِّیْٓ اَرٰی مَا لَا تَرَوْنَ اِنِّیْٓ اَخَافُ اللّٰهَ ؕ وَاللّٰهُ شَدِیْدُ

گفت من با شما نیستم، من می‌بینم آنچه شما نمی‌بینید، من می‌ترسم از خدا و عذاب خدا

الْعِقَابِ ﴿۴۸﴾ اِذْ یَقُوْلُ الْمُنٰفِقُوْنَ وَ الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ

سخت است. وقتی که گفتند منافقان و کسانی که در دلها مرض داشتند

غَرَّ هٰٓؤُلَآءِ دِیْنُهُمْ ؕ وَ مَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ ﴿۴۹﴾

که ایشان بدین خود مغرورند و هر کسی متّکی بخدا باشد پس خدا غالب و حکیم است.

خلاصهٔ تفسیر

و آن وقت را به ایشان خاطر نشان کن، که شیطان به آنان (کافران با وسوسه) کردار (کفر و عداوت و مخالفت رسول خداﷺ) را آراسته و نشان داد (که آنها این امور را خوب فهمیدند) و (بالاتر از وسوسه چنین هم کرد، که شفاهاً به آنان) گفت (که شما به آن چنان نیرو و شوکت نایل هستید، که) از مردمان (مخالف شما) هیچ کس امروز بر شما غالب نخواهد شد، و من حامی شما هستم (نه از دشمنان خارج بترسید، و نه از دشمنان داخل) پس وقتی که هر دو گروه (کفّار و مسلمان) در مقابل یکدیگر قرار گرفتند (و او نزول ملایکه را مشاهده کرد) او به عقب برگشت و گریخت، و گفت: که من با شما هیچ رابطه‌ای ندارم (من حامی شما نخواهم شد، زیرا که) من چیزهایی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. (مراد از آنها فرشتگان‌اند) من از خدا می‌ترسم (که نشاید در این جهان با فرشته‌ای کار مرا خاتمه ندهد) و اللّه تعالیٰ سزای سخت خواهند داد. و آن وقت هم قابل ذکر هست، که منافقان (از اهل مدینه) و کسانی که در دل مرض (شک) داشتند (از اهل مکّه وقتی که دیدند که مسلمانان با دست خالی در مقابله کفّار آمدند) چنین می‌گفتند، که ایشان را (مسلمانان را) دینشان در فریب انداخت. (که به اتّکای حقّانیّت دین خویش، خود را در این خطر انداختند. اللّه تعالیٰ به ایشان پاسخ می‌دهد) و هر کسی که به خدا متّکی باشد (پس او

اکثراً غالب خواهد آمد، زیرا که) بدون شک الله غالب است (لذا متّکیان خود را غالب می‌کند، و اگر احیاناً چنین شخص مغلوب گردد، در آن وقت مصلحت کارگر هست، زیرا) او حکیم است. (الغرض، مدار بر وسایل و عدم آن نیست، توانا، ذات دیگر است).

معارف و مسایل

از ابتدای سورهٔ انفال، وقایع و احوال مربوط به غزوه بدر و نصایح و عبرتهای حاصل از آن، بیان می‌شود. از آن جمله یکی، واقعه فریب کاری شیطان است، که قریش مکّه را علیه مسلمانان تحریک کرد؛ و سپس در میدان جنگ از رفاقت آنان دست کشید، و بکنار رفت، که این واقعه در ابتدای آیات مذکور، بیان شده است.

این فریب کاری شیطان در قلوب قریش به صورت وسوسه بود، یا این‌که به صورت انسان آمده، به گفتگوی حضوری انجام گرفت؛ هر دو احتمال درست است؛ امّا از الفاظ قرآن تأیید صورت دوم بیشتر است، که به صورت انسان آمده، حضوراً آنها را فریب داد.

امام ابن جریر از روایت حضرت عبدالله بن عبّاس رضی الله عنه نقل کرده است، که وقتی که لشکر قریش مکّه به قصد مبارزه با مسلمانان از مکّه بیرون آمد، به دل اندیشیدند که در نزدیک، طایفهٔ بنی‌بکرهم دشمن ماست، مبادا چنین اتّفاقی پیش بیاید، که ما به مقابله مسلمانان برویم و در عقب، این دشمن از فرصت سوء استفاده کرده، به خانه‌ها و زن و فرزندان ما حمله‌ور شود، با داد و فریاد امیر کاروان ابوسفیان آماده شده، بیرون آمدند؛ امّا این خطر برایشان زنجیر پا قرار گرفته بود، که ناگاه شیطان در صورت سراقه بن مالک به این کیفیّت وارد شد، که در یک دست پرچم و به‌همراه او گروهی جنگجو و دلاور بود. سراقة سردار آن منطقه و قبیله بود که موجب خطر قرار گرفته بودند، او به جلو آمده، به لشکر جوانان قریش خطاب کرد، و آنها را از دو حیث در فریب انداخت: نخست، این‌که «**لَاغَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ**

النَّاسِ»، یعنی: امروز درتمام مردم هیچ کس بر شما غالب نخواهد آمد. مقصود این‌که من‌از نیروی مخالفین شما هم آگاهم و کثرت و قدرت شما را هم می‌بینم، لذا، به شما اطمینان می‌دهم که شما بدون اندیشه جلو بروید، شما پیروز خواهید شد، هیچ کس در مقابله با شما غالب نخواهد آمد.

دوم: این‌که: «**اِنِّیْ جَارٌ لَّکُمْ**»، یعنی: آنچه شما از طرف بنی‌بکر و غیره به فکر فرو رفته بودید، که آنان پشت سر بر مکّه حمله خواهند کرد، من متعهّدم که چنین نخواهد شد، من حامی شما هستم، قریش مکّه از شخصیت بزرگ سراقه و اثر و نفوذ او قبلاً آگاه بودند، با شنیدن سخنان او خاطر جمع شدند و از اندیشه بنی‌بکر، بی‌فکر شده و برای مبارزه با مسلمانان آماده گشتند.

با این دو نوع فریب شیطان آنها را به سوی کشتارگاه‌شان سوق داد، «**فَلَمَّا تَرَآءَتِ الْفِئَتٰنِ نَکَصَ عَلٰی عَقِبَیْهِ**»، وقتی که دو گروه، مشرکان مکّه، و مسلمانان، (در مقام بدر) رودر روی یکدیگر قرار گرفتند، شیطان به عقب برگشت.

و چون در غزوه بدر پشت مشرکان مکّه یک قشون شیطانی آمده بود. خداوند متعال در مقابله با آنها لشکر فرشتگان را تحت فرماندهی جبرئیل و میکائیل اعزام داشت.

امام ابن جریر و غیره به روایت حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه نقل کرده‌اند، که شیطان در شکل انسانی «سراقة بن مالک» که قشون شیطانی خود را رهبری می‌کرد، وقتی که جبرئیل امین را با لشکر فرشتگان دید، ترسید، و این هنگام دست او، در دست یکی از جوانان قریش بنام «حارث بن هشام» بود، دست خود را از دست او کشید، و خواست که بگریزد، حارث به او طعنه زد که چه می‌کنی، او بر سینه حارث مشتی زد و او را بر زمین انداخت و با لشکر خود پا به فرار گذاشت، حارث به پندار این‌که او سراقة است گفت: ای سردار عرب، سراقة، تو چنین گفته بودی که من حامی و مددکار شما هستم و در عین میدان جنگ به چنین حرکتی مرتکب می‌شوی! شیطان در شکل سراقه به او چنین پاسخ داد، که، «**اِنِّیْ بَرِیْٓءٌ مِّنْکُمْ اِنِّیْٓ اَرٰی مَالَا تَرَوْنَ اِنِّیْٓ اَخَافُ**

اللّٰهَ»، یعنی: «من از معاهده با شما بیزارم، زیرا من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. (مراد از آن لشکر فرشتگان بود). و این‌که من از خدا می‌ترسم، لذا از رفاقت با شما چشم می‌پوشم.

شیطان که لشکر فرشتگان را دید و از نیروی آنها، آگاه شده بود، فهمید که اکنون موقعیت برای او خوشایند نیست، و این‌که گفت «که من از خدا می‌ترسم» امام تفسیر قتاده گفته: که او دروغ گفته است. اگر او از خدا می‌ترسید چرا نافرمانی می‌کرد، ولی بیشتر مفسّران معتقدند، که، ترسیدن هم به جای خود درست است، زیرا او قدرت کامله و عذاب شدیدِ خدا را یقیناً می‌دانست، در اینجا بود که از لشکر عظیم فرشتگان ترسید و فرار را برقرار ترجیح داد و همراهانش را در میدان جنگ تنها گذاشت.

ابوجهل وقتی عقب‌نشینی سراقة و لشکرش را مشاهده کرد و دید، که انسجام لشکر در حال به هم پاشیدن است، او خود تدبیری به کار بست و گفت: که شما از فرار سراقة متأثّر نباشید؛ او در نهان با محمّد (ﷺ) سازش کرده بود. پس از عقب نشینی شیطان، آنچه بر آنها، مقرّر بود، واقع شد. باز وقتی که آیشان به مکّه بازگشتند، و یکی از آنان با سراقه ملاقات کرد، او را ملامت کرد که مسئول شکست و هزیمت در جنگ بدر تو هستی، که در میدان عقب‌نشینی کردی، و روحیه جوانان ضعیف گشت، او، در جواب گفت که «من نه همراه شما رفته‌ام و نه در جنگ شرکت جسته‌ام، من بعد از برگشت شما به مکّه، از شکست شما اطّلاع یافتم.

امام ابن‌کثیر بعد از نقل همه این روایات در تفسیر خویش فرموده، که این عادت عمومی شیطان لعین است، که، انسان را در فساد مبتلا کرده، در لحظات حساس از او جدا می‌شود؛ قرآن کریم این عادت او را چندین بار بیان فرموده است. چنانکه در آیه ۱۶ سوره حشر آمده، «**كَمَثَلِ الشَّيْطٰنِ اِذْ قَالَ لِلْاِنْسَانِ، اكْفُرْ، فَلَمَّا كَفَرَ، قَالَ اِنِّيْ بَرِيْٓءٌ مِّنْكَ اِنِّيْٓ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ**».

مکر و فریب شیطان و طریق نجات از آن

از واقعهٔ مذکور در آیات فوق چند امر مستفاد می‌شود:

نخست، این‌که شیطان دشمن آشکار و قسم خورده انسان به شمار می‌رود، پس برای ضرر رسانی به او، به هر نوع تدبیر دست می‌زند و رنگ عوض می‌کند. بسا اوقات تنها، در دل وسوسه می‌اندازد، به نافرمانی خالق، دلیر و گستاخ می‌سازد؛ پریشان می‌کند و بسا اوقات در حضور آمده، فریب می‌دهد.

دوم، این‌که اللّٰه تعالیٰ به شیطان این قدر قدرت داده که می‌تواند به صور مختلف نمودار گردد. این در کتاب «**آکام المرجان فی احکام الجان**» تألیف یکی از فقهای حنفی به وضاحت کامل ثابت شده است. لذا تحقیق صوفیان کرام که اصحاب کشف ونموداند، مردم را بر این متنبّه ساخته است که با دیدن یا شنیدن کلام کسی، بدون تحقیق پیروی از هر کسی خطرناک است. در کشف و الهام هم، تلبیسات شیطانی می‌تواند پیش بیاید مولانا رومی رحمة اللّٰه علیه فرموده است:

ای بسا ابلیس آدم روی هست — پس به هر دستی نشاید داد دست

و حافظ فرموده است:

در راه عشق وسوسه اهرمن بسی است — هشدار وگوش را به پیام سروش دار

مراد از پیام سروش «وحی الهی» است.

«برای پیروزی تنها اخلاص نیّت کافی نیست، بلکه قبل از آن بر راه مستقیم استوار ماندن، ضروری است.»

سوم، این‌که کسانی که در کفر و شرک یا اعمال دیگر نامشروع، مبتلا می‌گردند، سبب بیشتر آنها این می‌باشد، که شیطان اعمال بد آنها را به صورت مستحسن و مفید در آورده، مغز و روانشان را به سوی صدق و حق و نتایج صحیح بر می‌گرداند، و آنان، باطل خویش را حق، و، بد را نیک می‌پندارند و بمانند اهل حق بر باطل خویش اصرار ورزیده، در راه آن

آمادهٔ قربانی می‌شوند.

از اینجاست، که قشون قریش و فرمانده آنان به هنگام خروج از مکّه در مقابل بیت اللّه قرار گرفتند، و به این الفاظ دعا خوانده، حرکت کردند که: «**اللّهم انصر اَهْدیٰ الطائفتین**، یعنی: «ای اللّه از ما دو گروه هر کس که بیشتر بر هدایت استوار است، او راکمک کن و پیروز گردان.» این غافلان آنچنان در فریب شیطان در آمده بودند، که خود را بیشتر بر طریق هدایت و حق استوار می‌پنداشتند و باکمال اخلاص در حمایت و نصرت از باطل خویش از فدا کردن مال و جان دریغ نمی‌کردند.

از این جا معلوم شد که تنها اخلاص کافی نیست، تا وقتی که حقیقت عمل درست نباشد. سپس در دومین آیه مقوله مشترک از منافقین مدینه و مشرکان مکّه در حق مسلمانان را نقل کرد، که گویا بر آنها ترحّم کرده، گفته شده است که: «**غَرَّ هٰؤُلاءِ دِیْنُهُمْ**»، یعنی: در میدان بدر، که، این مشت مسلمانان برای مقابله این لشکر سنگین و نیرومند آمدند، این بیچارگان را دینشان در فریب انداخته، درکام مرگ قرار داده است.اللّه تعالیٰ، در پاسخ به آنان فرمود: «**وَ مَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَاِنَّ اللهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ**» یعنی: «هر کسی که به خدا متّکی باشد، پس یقین بداند که هیچ وقت ذلیل نخواهد شد»، زیرا که اللّه تعالیٰ بر همه غالب است. و در مقابل حکمت او هم، عقل و دانش متحیّر می‌مانند: مطلب این‌که شما تنها ماده و مادیات را دانسته و به آنها متّکی می‌باشید، شما از آن نیروی مخفی آگاه نیستید، که در پیشگاه باری‌تعالی تنها ماده و مادیات بدون ارزشهای عالی اسلامی فاقد ارزشند.

امّا اگر ایمان و اعتماد مردم به خدا کامل باشد، پس از این بابت به آنان هیچ گزندی نخواهد رسید.

وَ لَوْتَرٰی اِذْ یَتَوَفَّی الَّذِیْنَ کَفَرُوا الْمَلٰٓئِکَةُ یَضْرِبُوْنَ وُجُوْهَهُمْ وَ

و اگر ببینی هنگامی که می‌گیرند جان کفّار را ملایکه می‌زنند به صورت و

اَدْبَارَهُمْ ۚ وَ ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِيْقِ ﴿۵۰﴾ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْكُمْ وَ

پشت آنان، و می‌گویند بچشید عذاب سوزان. این در عوض آنست که جلو فرستادید به دست خود و

اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ ﴿۵۱﴾ كَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ ۙ وَ الَّذِيْنَ مِنْ

به این خاطر که الله ظلم نمی‌کند بر بندگان. مانند عادت فرعونیان و کسانیکه پیش از آنها

قَبْلِهِمْ ؕ كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوْبِهِمْ ؕ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ شَدِيْدُ

بودند انکار کردند سخنان خدا را، پس گرفت آنها را خدا، بگناهانشان، بدون شک خدا قوی و شدید

الْعِقَابِ ﴿۵۲﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى

عذاب دهنده است. سببش این است که الله تغییر دهنده نعمتی نیست که آنرا انعام کرده بر قومی تا

يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ ۙ وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ﴿۵۳﴾

وقتی که آنها تغییر ندهند سخنان دل خود را، و اینکه خدا شنوا و داناست.

خلاصهٔ تفسیر

و اگر شما (واقعه آن زمان را) به بینید (واقعه‌ی عجیب به نظر تان خواهد رسید) و وقتی که فرشتگان، ارواح این کافران (موجود) را قبض می‌کنند (و) بر صورت و پشت آنان می‌زنند و می‌گویند، که (الآن چیزی نیست، جلو بروید، و) عذاب آتش را بچشید (و) این عذاب به سبب آن اعمال (کفرآمیز) است که شما به‌دست خود کسب کرده‌اید؛ و این امر مسلّم است که اللّٰه تعالیٰ بر بندگان ظالم نیست. (پس خدا بدون جرم سزای نداده، لذا) حالت ایشان (متعلّق به این که بر کفر سزای یافتند) مانند کسان فرعون است. و کسانی که پیش از آنها بودند، که از آیات الهی، انکار کردند؛ پس اللّٰه تعالیٰ آنان را در عوض (این) گناهانشان (به عذاب) گرفتار کرد، یقیناً اللّٰه تعالیٰ خیلی قوی و سخت سزای دهنده است. (که در برابر او هیچ نیرویی نیست که بتواند عذاب او را برطرف کند، و) این امر (که ما بدون جرم سزای نمی‌دهیم) به این خاطر است (که به نزد ما یک قانون عمومی مقرر است. و عدم سزای بدون از جرم، فرع آن

قانون است. و آن قانون این است) که اللّه تعالیٰ نعمتی را که به قومی عطا نموده، تغییر نمی‌دهد، مگر وقتی که آنها اعمال ذاتی خویش را تغییر بدهند. و این امر مسلّم است، که اللّه تعالیٰ خیلی شنوا و خیلی داناست. (پس او، تغییر قولی را شنیده و تغییر فعلی را می‌داند پس، این کفّار دور حاضر این حالت خود را تغییر دادند، که اوّلاً در آنها با وجود کفر، استعداد ایمان آوردن نزدیک بود، با ارتکاب انکار و مخالفت آن را بعید کردند. پس ما آن نعمت امهال را که قبلاً به آن نایل شده بودند؛ به گیر و دار مبدل کردیم. و این بدان خاطر بود، که آنها به طریق مذکور نعمت قرب استعداد را، تغییر دادند.)

معارف و مسایل

در دو آیهٔ نخست از آیات مذکور ذکر عذاب و تنبیهات فرشتگان، به هنگام موت کفّار، آمده است. در اینجا، نبیّ کریم ﷺ را خطاب فرمود که اگر شما حالت این کفّار را در آن وقت می‌دیدید، که فرشتگان خدا به وقت قبض ارواح به صورت و پشت آنها می‌زدند و می‌گفتند که: آتش سوزان عذاب الهی را بچشید.

بعضی از ائمّهٔ تفسیر این را متعلّق به آن دسته کفّار قریش منسوب داشته‌اند که در میدان بدر به مقابله مسلمانان آمده بودند. و اللّه تعالیٰ به کمک مسلمانان، لشکر ملایکه را گسیل داشته بود، پس در این صورت معنی آیه چنین می‌شود، که سرداران قریش که در میدان بدر کشته شده‌اند؛ در کشته شدن آنها فرشتگان دست داشته‌اند؛ که از جلو به صورتها و از عقب بر پشتشان می‌زدند، و هلاک می‌کردند. و در ضمن از عذاب جهنّم هم خبر می‌دادند.

و کسانی که با در نظر گرفتن الفاظ آیه، مقصود آن را عام قرار داده‌اند. طبق آن، معنی آیه این است که هر گاه کافر بمیرد، فرشتهٔ مرگ به‌وقت قبض روح او بر صورت و پشت او می‌زند و در بعضی روایات آمده، که آنها تا زیانه آتشین و گرز آهنین به‌دست دارند؛ که با آنها، کافر را در حال مرگ

می‌زنند، امّا چون این عذاب متعلّق به این عالم عناصر نیست، بلکه متعلّق به عالم قبر است که به آن «برزخ» گفته می‌شود. لذا این عذاب عموماً به چشم مشاهده نمی‌گردد. لذا به رسول کریم ﷺ خطاب گردید، که اگر شما می‌دیدید، بس منظر خیلی عبرتناک می‌دیدید. از اینجا معلوم گشت که، بعد از مرگ در عالم برزخ به کفّار عذاب می‌رسد؛ ولی ارتباط آن به عالم غیب است. لذا عموماً دیده نمی‌شود و ذکر عذاب قبر، در آیات دیگر قرآن هم آمده است. و روایات حدیث متعلّق به آن بی‌شمارند.

در آیهٔ دوم، به کفّار خطاب کرده اشاره فرمود که، این عذاب دنیا کسب دستهای خود شماست. و چون عموم کارها به وسیله دست انجام می‌گیرند، لذا دستها ذکر گردیدند. مقصود این‌که، این عذاب نتیجهٔ اعمال خود شماست. و این‌که اللّٰه تعالیٰ نسبت به بندگانش ظالم نیست، که بدون جهت کسی را به عذاب مبتلا سازد.

در سومین آیه نشان داده شد، که این عذاب الهی امری شگفت‌انگیز نیست. بلکه عادت اللّٰه این است، که برای هدایت بندگان به آنان عقل و فهم ارزانی داشته است، و پیرامون آنها پدیده‌ی بی‌شماری در عالم خلقت وجود دارد؛ که اندکی تفکّر و تعمّق در آنها آدمی را به قدرت و عظمت الهی متوجّه می‌سازد؛ که، مخلوق عاجز را با او شریک نگردانند. سپس برای مزید آگاهی، انبیا و کتابهای خود را می‌فرستد، و پیامبران خدا در افهام و تفهیم آنها، قصوری مرتکب نمی‌شوند. و به آنها نشانه‌ای از قدرت و شکوه خالق ذی الجلال را به صورت معجزه نشان می‌دهند. پس هر گاه فرد یا قومی از همه اینها غافل گشت و توجّه نکرد؛ و چشم‌های بصیرت خود را نگشود، پس سنّت الهی بر این سیاق است، که در این جهان به گونه‌ای مشمول عذاب خواهد شد. و هم چنین خویشتن را در جهان آخرت در عذاب مهلک خداوند گرفتار خواهد کرد؛ سپس فرمود: «**كَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ**»؛ **دأب**، به معنی: عادت است. مقصود این است که همان‌گونه که دربارهٔ آل فرعون و کفّار سرکش قبل از آنها، سنّت و قانون اللّٰه به جهانیان

روشن است، که، فرعون را با تمام حشم و خدم او به دریا غرق گردانید. و پیش از آنها اقوام عاد و ثمود را نیز به عذابهای گوناگون هلاک و از عرصه هستی محو نمود، و فرمود: «**كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ اللهِ فَاَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوْبِهِمْ**»: آنها آیات و نشانه‌های خدا را تکذیب کردند، پس خداوند آنها را در عذاب خود گرفتار کرد.

«**اِنَّ اللهَ قَوِىٌّ شَدِيْدُ الْعِقَابِ**» چرا که اللّه تعالیٰ قوی است و هیچ قوی و شجاعی نمی‌تواند به اتّکای نیروی خود از عذاب فراگیر الهی جان سالم به‌در برد. و عذاب الهی نیز بسیار سخت و دشوار است. در چهارمین آیه اللّه تعالیٰ برای بقا و برقراری نعمت و مواهب خودش ضابطه‌ای بیان می‌دارد که «**اَنَّ اللهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ**»، یعنی: نعمتی را که اللّه تعالیٰ بر قومی عنایت فرماید آن را دگرگون نمی‌سازد تا زمانی که خود آنها احوال و اعمال خود را تغییر ندهند.

در اینجا نکته‌ای که قابل توجّه است، این است که اللّـه تعالیٰ برای عطای نعمت خود نه ضابطه‌ای بیان فرمود و نه برای آن شرط و قیدی مقرر کرد و نه آن را بر عمل نیک کسی موقوف گردانید، زیرا که اگر اینچنین می‌شد قبل از همه نعمت‌ها، نعمت وجود ما است که در آن از صنعت‌گری عجیب قدرت الهی هزاران نعمت به ودیعت گذاشته شده است، و روشن است که این نعمتها وقتی عنایت گردیده‌اند که نه ما بوده‌ایم و نه اعمال ما!

ما نبودیم و تقاضای ما نبود　　**لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شنود**

دیگر این‌که اگر انعام و احسان الهی منتظر اعمال نیک بندگان قرار می‌گرفتند پس وجود ما حاکم نمی‌شد، پس نعمت و رحمت حق تعالیٰ نتیجه صنعت ربّ العالمین و رحمٰن و رحیم بودن اوست. البتّه برای برقراری و بقای آن نعمت، تنها یک ضابطه در این آیه بیان گردیده است، که به هر قومی که، اللّه تعالیٰ نعمت عنایت می‌فرماید آن را از او باز نمی‌ستاند مگر وقتی که او، احوال و اعمال خویش را تغییر داده، خودش عذاب الهی را به سوی خود دعوت دهد. مراد از دگرگونی احوال این‌که احوال و اعمال

نیک را تغییر داده به جای آنها، اعمال و احوال بد را اختیار نماید، یا این‌که به وقت بخشش نعمتهای الهی، او در چه اعمال بد و گناههای زیاد مبتلا بود بعد از نیل به نعمتها، در اعمال بدتر از آنها مبتلا گردد. از این تفصیل این هم معلوم شد، اقوامی که ذکر آنها، در آیات گذشته آمد، یعنی کفّار قریش و آل فرعون ارتباط آنها، به این آیه از این جهت است که آنان اگر چه به‌وقت حصول این نعمتها، در احوال خوبی نبودند همه آنها مشرک و کافر بودند، امّا بعد از نیل به این نعمتها، در اعمال بد و شرارتهای خویش تیزتر شدند.

آل فرعون انواع مظالم را بر بنی اسرائیل آغاز کردند، سپس برای مقابله و مخالفت حضرت موسیٰ علیه‌السلام آماده گشتند که اینها خود بر جرایم گذشته‌شان افزود، که به وسیلهٔ آنها، احوال خود را به سوی بدیهای بیشتر تبدیل نمودند پس اللّه تعالیٰ هم نعمت خود را به نقمت و خوشی را به عذاب تبدیل فرمود. هم چنین قریش مکّه نیز اگر چه مشرک و بدکردار بودند، امّا با آنها برخی اعمال صالح چون، صله رحمی، مهمان نوازی، خدمت حجّاج بیت اللّه، تعظیم بیت خدا، و غیره هم وجود داشت. اللّه تعالیٰ درهای نعمت دین و دنیا را بر آنها گشود، از جمله به تجارتهای‌شان رونق خاصی بخشید. و آنهم که امکان تردد و جابجایی کاروانها، به علّت ناامنی، ابداً امکان‌پذیر نبود ولی، کاروان تجارتشان به سوی شام و یمن می‌رفت و پیروز برمی‌گشت، که قرآن آنها را در سوره لایلاف، آیه ۲، به عنوان «**رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ**» ذکر کرده است. و از این نظر آن نعمت عظیم به آنها اعطا گردید که به هیچ قوم گذشته‌ای نرسیده بود که سیّدالانبیا خاتم النّبیین صلی‌الله‌علیه‌وسلم در میان آنها مبعوث شد و آخرین و جامع‌ترین کتاب خدا یعنی قرآن مجید در میان آنها نازل گشت. امّا آنها، به جای این‌که از این انعامات شکرگزاری و قدردانی کنند و به‌وسیلهٔ آنها، احوال خود را اصلاح نمایند از گذشته بدتر کردند، که صله رحمی را کنار گذاشته، بر برادران و برادر زادگان خویش و خویشاوندان که مسلمان شده بودند، انواع مظالم روا داشتند و به‌جای مهمان نوازی، آنها را در محاصرهٔ شدید اقتصادی قرار دادند و

بجای خدمت حجّاج، مسلمانان را از ورود به حرم بازداشتند. این بود که آنها، نه تنها از نعمت‌های ویژه الهی استقبال نکردند، بلکه چند خصلت مفید خود را هم تغییر داده و علناً به مبارزه آشکار برخاستند. در نتیجه خداوند متعال نعمتهای خود را به نقمت و عذاب تبدیل نمود، که آنها، در دنیا هم ذلیل و خوار شدند و به وسیلهٔ آن ذات که رحمة للعالمین قرار گرفته و آمده بود هلاکت و موت خویش را دعوت دادند.

در «**تفسیر مظهری**» به حواله کتاب معتبر تواریخ نوشته است که کلاب بن‌مره که در سومین جد پدری آن‌حضرت صلی‌اللّه علیه وسلّم است، از ابتدا پای‌بند دین حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهماالسّلام بود و نسل در نسل قیادت و سیادت آن دین در دست او ماند، در عهد قصیّ بن کلاب در میانشان بت پرستی آغاز گشت که قبل از آن رهبر دین آنها کعب بن لوی بود. در روز جمعه که آنها در محاوره خود به آن «عرویه» می‌گفتند، همه مردم را جمع نموده به آنها، خطابه می‌خواند و نشان می‌داد که در اولاد او خاتم الانبیاءﷺ پدید می‌آید. اتباع او برهمه لازم خواهد شد، هر کس که به او ایمان نیاورد، هیچ عملی از او پذیرفته نخواهد شد. اشعار عربی او متعلق به آن‌حضرتﷺ در اشعار جاهلیت مشهور و معروف‌اند. و همین قصیّ بن کلاب برای همه حجّاج تدارک آب و نان می‌کرد حتّی که این اشیا تا عهد مبارک آن‌حضرت‌صلی اللّه علیه وسلّم در خاندان او برقرار ماند. لذا با این توضیح تاریخی، می‌توان گفت که مراد از تغییر احوال قریش این است که دین ابراهیمی راگذاشته، بت‌پرستی را اختیار کردند.

در هر صورت از مضمون آیه معلوم شد که بسا اوقات حق تعالی نعمت خود را به بعضی اینگونه افراد عنایت می‌کند که به عمل خویش مستحق آن نیستند، امّا اگر بعد از عطای نعمت، آنها رخ اعمال خود را بجای اصلاح و نیکوکاری به سوی بد عملی و بدکرداری برگردانیدند. پس این نعمت از آنها، سلب گشته، مستحقّ عذاب الهی خواهند شد.

در پایان آیه فرموده «**و ان الله سمیع علیم**» یعنی: اللّه تعالیٰ به همه گفتار

آنها، شنوا و به تمام اعمال و افعال آنها داناست که در آنها هیچ اشتباه و سوء تفاهمی امکان ندارد.

كَدَابِ اٰلِ فِرْعَوْنَ ۙ وَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ ؕ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ

مانند عادت فرعونیان وکسانی‌که پیش از آنها بودند تکذیب نمودند آیات پروردگار خود را

فَاَهْلَكْنٰهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ وَ اَغْرَقْنَآ اٰلَ فِرْعَوْنَ ۚ وَكُلٌّ كَانُوْا ظٰلِمِيْنَ ﴿۵۴﴾

پس هلاک گردانیدیم آنها را بگناهانشان، و غرق کردیم فرعونیان را، و همه بودند ظالم

اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِنْدَاللّٰهِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَهُمْ لَايُؤْمِنُوْنَ ۖۚ ﴿۵۵﴾ اَلَّذِيْنَ

بدترین جانداران به‌نزد خدا کسانی‌هستندکه منکرشدند، پس آنها ایمان نمی‌آورند. کسانی‌که

عَاهَدْتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُوْنَ عَهْدَهُمْ فِيْ كُلِّ مَرَّةٍ وَّهُمْ لَايَتَّقُوْنَ ﴿۵۶﴾

عهد بستی باایشان، پس می‌شکنند عهد خود را در هر بار و آنها نمی‌ترسند.

فَاِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِى الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ ﴿۵۷﴾

پس اگرگاهی یافتی آنهارادرجنگ، پس به‌آنهاچنان سزابده که دیده‌بگریزندعقبی‌هاتاکه‌عبرت‌گیرند

وَ اِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰى سَوَآءٍ ؕ

واگر ترس داشته‌باشی‌ازقومی‌خیانتی‌پس‌بیندازعهدشانرابسویشان‌بگونه‌ای‌که‌باشیدشماوآنهابرابر

اِنَّ اللّٰهَ لَايُحِبُّ الْخَآئِنِيْنَ ۧ ﴿۵۸﴾

هر آینه خدا دوست نمی‌دارد خاینان را.

خلاصهٔ تفسیر

(پس در این امر تغییر هم) احوالشان مانند احوال فرعونیان و کسانی است که پیش از آنها بودند که آنها آیات پروردگار خود را تکذیب نمودند، پس ما بنابر این، آنها را به سبب (این) گناهانشان هلاک کردیم و (از میان آنها) فرعونیان را به طور ویژه هلاک کردیم که (آنها را) غرق نمودیم و آنها (فرعونیان و پیشینیان)

همه ظالم بودند، بدون تردید بدترین خلایق به نزد خدا این کافرانند. (وقتی که آنها در علم الهی چنین‌اند) پس ایشان ایمان نمی آورند، کیفیت آنها از این قرار است که شما به آنها (چندین مرتبه) تعهد گرفتید (مگر) باز (هم) آنها در هر مرتبه عهد خود را می شکنند و آنها (از عهد شکنی) نمی ترسند پس اگر شما در حال جنگ بر آنها تسلّط یافتید، پس بر آنها حمله کرده، بوسیله آنها دیگران را که علاوه از آنها هستند منتشر کنید تا که آنها بفهمند (که این وبال نقض عهد شد، ما نباید این چنین بکنیم، این حکم زمانی است که آنها عهد را علناً بشکنند) و اگر (تا هنوز علناً عهد نشکسته‌اند، اما) شما از قومی خطر خیانت (عهدشکنی) را دارید پس (مجازید که) شما عهد آنها را چنان مسترد کنید (یعنی این چنین به عدم برقراری آن عهد اطلاع دهید) که شما و آنها (در این اطلاع) برابر باشید (و بدون از اعلان روشن، جنگ خیانت است) و بدون تردید، اللّه تعالیٰ خاینان را دوست نمی‌دارد.

معارف و مسایل

مضمون نخستین آیه از آیات مذکور، بلکه الفاظ آن تقریباً همان است که در آیه قبل گذشت؛

«**كَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ اللهِ فَاَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوْبِهِمْ**» امّا مقصود بیان، در هر دو تا جداست. هدف از آیه ما قبل بیان این بود، که کفر آنها مستوجب عذابشان قرار گرفت. و هدف از این آیه این‌که قانون عمومی اللّه تعالیٰ این است که هرگاه نعمتهای الهی بر ملّتی مبذول گردند، و آن ملّت از آن نعمتها، قدردانی نکنند و پیش خدا سر تعظیم فرود نیاورند، پس آن نعمتها، به نقبت و مصیبت تبدیل خواهند شد قوم فرعون و اقوام قبل از آن وقتی که از نعمت‌های بیشمار الهی قدردانی نکردند، پس آن نعمت‌ها از آنها سلب شدند و به جای خوشی و تنعم در عذاب و هلاکت مبتلا گشتند. در معنی برخی الفاظ در بعضی موارد تفاوت وجود دارد و اشاره لطیفی شده است. مثلاً در آیه ما قبل الفاظ «**كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ اللهِ**» آمده است و در اینجا

«**بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ**» که بجای لفظ «اللّه» صفت «ربّ» را ذکر کرده، چنین اشاره فرمود که ایشان خیلی ظالم و ناسپاس بودند که آیات آن ذاتی را که از آغاز وجود، تا زمان حاضر در نعمت‌های او پرورش یافته‌اند تکذیب نمودند. نیز در آیه ما قبل «**فَاَخَذَهُمُ بِذُنُوْبِهِمْ**» فرموده بود. و در اینجا «**فَاَهْلَكْنٰهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ**» فرمود، در اینجا توضیح و تفصیل است برای آن اجمال، زیرا در آیه ما قبل گرفتاری آنها در عذاب ذکر گردید که به صورتهای مختلف می‌تواند باشد مثلاً در حال حیات و بقا به مصایب گرفتار آیند یا از ریشه، وجود آنها از بین برده شود، در این آیه «**فَاَهْلَكْنٰهُمْ**» فرموده، روشن ساخت که سزای همه این اقوام سزای موت بود، که ما همه آنها را هلاک کردیم و برای هلاکت هر قوم صورتهای جداگانه‌ای به وقوع پیوست. و از آن جمله چون فرعون مدّعی خدایی بود و ملّت او را تصدیق می‌کرد. لذا به‌طور ویژه‌ای ذکر گردید که «**اَغْرَقْنَآ اٰلَ فِرْعَوْنَ**» یعنی ما آل فرعون یا فرعونیان را غرق کردیم و صور هلاکت اقوام دیگر در اینجا بیان نشده است. و در آیات دیگر تفاصیل آن‌هم موجود است. که بر بعضی زلزله آمد و بعضی در زمین فرو رفتند و صورتهای بعضی مسخ شدند، و بر بعضی طوفان باد مسلّط گردید. و سرانجام بر مشرکین مکّه به وسیلهٔ مسلمانان در غزوهٔ بدر عذاب مسلّط شد. و در آیه بعد در رابطه با همین کفّار فرمود. «**اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِنْدَاللهِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا**» در اینجا لفظ «**دوابّ**» جمع دابّة است به معنی حرکت کننده بر روی زمین. لذا این لفظ شامل مردم و تمام حیوانات است که بر روی زمین راه می‌روند. ولی در محاوره عمومی این لفظ مختص به حیوانات چهارپا است. چون حالت این کفّار در بی‌شعوری و ناآگاهی از حیوانات هم پست‌تر بود، لذا به این لفظ تعبیر گردید. معنی آیه روشن است که در تمام حیوانات و مردم، بدترین حیوان اینها می‌باشند. در آخر آیه فرمود «**فَهُمْ لَايُؤْمِنُوْنَ**» یعنی: ایشان ایمان نمی‌آورند. مقصود این است که ایشان استعداد و قابلیت خدادادی خویش را ضایع کرده، مانند چهار پایان مقصد حیات را تنها خورد و نوش، استراحت و بیداری پنداشتند. لذا نمی‌تواند رسایی آنها تا ایمان برسد.



حضرت سعید بن جبیر رضی الله عنه فرمود که: این آیه درباره شش نفر از قوم یهود نازل شد، که اللّه تعالیٰ دربارهٔ آنها، قبلاً خبر داد که اینها تا دم آخر ایمان نخواهند آورد و نیز هدف این‌است که در این‌لفظ، کسانی نیز مستثنیٰ گردیدند که اکنون اگرچه با کفّار همراه‌اند و بر خلاف مسلمانان تلاش می‌نمایند. ولی از آیه چنین مفهوم است که زمانی اسلام را پذیرفته از اشتباهات قبلی خود توبه خواهند کرد. به‌طوری که چنین‌هم شد که از آنها عدّهٔ زیادی مسلمان شده نه تنها، صالح و متّقی گشتند، بلکه برای اصلاح جهان و دعوت الهی به تقوا قیام کردند.

آیه سوم «**اَلَّذِیْنَ عَاهَدْتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنْقُضُوْنَ عَهْدَهُمْ فِیْ کُلِّ مَرَّةٍ وَّ هُمْ لَایَتَّقُوْنَ**» این آیه مربوط به یهود مدینه بنی قریظة و بنی نضیر می‌باشد در آیات گذشته چنین آمد که بر مشرکین مکّه در میدان بدر به وسیلهٔ مسلمانان عذاب نازل گردید و نیز تمثیل آنها با کفّار گذشته بیان شد. و در این آیه نیز ذکری از آن گروه ظالم به میان آمده که بعد از هجرت به مدینه در ردیف مزاحمین مسلمانان قرارگرفتند و از یک طرف مدّعی صلح و آشتی با مسلمانان بودند و از طرف دیگر همراه با مشرکین مکّه علیه مسلمانان توطئه می‌کردند، ایشان از نظر مذهب، یهودی بودند. و همان گونه که در میان مشرکین مکّه بزرگترین پرچمدار مخالف اسلام ابوجهل بود، در یهود مدینه نیز بزرگترین پرچم‌دار و دشمن‌اسلام، کعب بن‌اشرف بود.

زمانی که رسول کریم صلی الله علیه وسلم پس از هجرت در مدینه جلوه‌گر شدند با اقتدار روز افزون مسلمانان، کفّار مرعوب شده، شدیداً به هراس افتادند در نتیجه آتش مخالفت با اسلام در دلشان همچنان شعله‌ور شد. ضمناً چون سیاست اسلامی متقاضی این بود که حتّی‌الامکان یهود مدینه را به نحوی تحت یک معاهده‌ای قرار دهد تا نتوانند به اهل مکّه کمک برسانند، یهود نیز به جهت هراسی که از قدرت غیر منتظره اسلام داشتند، خود قلباً خواستار این موضوع بودند.

نخستین قدم سیاست اسلامی، ملّیّت اسلامی است

رسول کریم ﷺ به محض این‌که وارد مدینه شدند، اوّلین اساس سیاست اسلامی را بر این گذاشت که تعصّبات ملّی و وطنی مهاجرین و انصار را خاتمه داده، و یک ملّیّت جدیدی به‌نام اسلام استوار سازد. لذا قبایل مختلف مهاجرین و انصار را چون برادر در کنار یکدیگر قرار داد. و اللّه تعالیٰ به وسیله آن جناب ﷺ اختلاف انصار را که چندین قرن ریشه دوانیده بود و همچنان ادامه داشت، پایان بخشید که در نتیجه با یکدیگر و با مهاجرین صمیمانه و برادروار زندگی کردند.

قدم دیگر معاهدهٔ یهود

دومین اقدام این سیاست این بود که حریف مقابل دو گروه بودند: یکی مشرکین مکّه، که آزاررسانی آنها به حدّی بود که مسلمانان را بر ترک مکّه اجبار کرده بودند. دوم، یهود مدینه که در همسایگی مسلمانان قرار داشتند. از آن جمله با یهود معاهدهٔ رفع تخاصم منعقد گردید که مفاد آن با تفصیل به رشته تحریر در آمده به نظر طرفین متخاصم (یهود، مهاجرین و انصار) رسید؛ که متن کامل قرارداد در کتاب «**البداية و النهاية**»، «**ابن کثیر**» و «**سیرت ابن هشام**» و غیره باتفصیل موجود است. مهم‌ترین مادهٔ قرارداد این بود که در اختلافات طرفین داوری آن‌حضرت ﷺ برای همه لازم الاجراست.

ماده دوم، این‌که یهود مدینه متعهّد شدند که علیه مسلمانان هیچ دشمن را نه در ظاهر و نه در باطن کمک نکنند. امّا آنها در غزوهٔ بدر عهد شکنی کرده به مشرکین مکّه با اسلحه و دیگر وسایل جنگی کمک رسانیدند؛ امّا وقتی که غزوه بدر به پیروزی بزرگ مسلمانان و شکست و هزیمت کفّار انجامید. لذا بر یهود رعب غالب آمد و به محضر آن‌حضرت صلی اللّه علیه وسلّم رسیدند و معذرت خواستند «که ما مرتکب

اشتباه شدیم؛ ما را عفو کن که در آینده هرگز مرتکب نقض پیمان نخواهیم شد.»

آن‌حضرتﷺ بنابر حلم و کرم اسلامی که شعار آن‌حضرتﷺ بود مجدّداً با آنها تجدید میثاق کرد. امّا آنها از آنجایی که فطرتاً بدخواه اسلام بودند، از شکست و زیان ابتدایی اسلام در غزوهٔ احد آگاه شدند، بی‌درنگ به سرکردگی کعب بن اشرف وارد مکّه شدند و مشرکین مکّه را بر حمله و پیکار با مسلمانان ترغیب نمودند و اظهار داشتند که: «اکنون زمان یورش به مسلمانان فرا رسیده و ما یهود مدینه، در این پیکار در کنار شما خواهیم بود.»

این دومین عهد شکنی یهود بود که بر خلاف اسلام اعمال داشتند. در آیهٔ مذکور، عهد شکنی مکرّرشان ذکر شده، شرارت و خصومت آنها بیان گردید. که «ایشان کسانی هستند که شما با آنها معاهده بستید، امّا آنها در هر بار عهد خود را شکستند.» در پایان آیه فرمود «**وَ هُمْ لَا يَتَّقُوْنَ**»، یعنی، ایشان نمی‌ترسند. می‌تواند مقصود آن، این باشد که چون تیره روزان در هوس دنیا مست و بیهوش‌اند و هرگز به فکر آخرت نیستند. لذا از عذاب آخرت نمی‌ترسند و می‌تواند این مطلب نیز باشد هر چند که در این دنیا برای اینگونه افراد بدکردار و عهدشکن، فرجام بد باشد، آنان باز هم از غفلت و نادانی خود نمی‌ترسند و از کیفر گناهان خویش نمی‌هراسند. سپس همه دنیا به چشم خود دید که آنها به کیفر این بدکرداری خویش رسیدند و مزهٔ تلخ آن را چشیدند؛ به طوری‌که کعب بن اشرف سردار یهود هم مانند ابوجهل کشته شد و یهود مدینه تار و مار گشته، تبعید شدند. در آیه چهارم حق تعالی به رسول‌خودﷺ درباره این بدکرداران هدایت نامه‌ای مشتمل بر این الفاظ ارائه داد:

«**فَاِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ**»

که لفظ «**تَثْقَفَنَّهُمْ**» یعنی مسلّط گشتی بر آنها «شرّد» از مصدر تشرید گرفته شده است که معنی آن گریزاندن و پراکنده کردن است. لذا معنی آیه

این است که اگر شما در جنگ بر دشمن تسلّط یافتید، پس به آنان چنان سزای سخت و دردناک بچشانید که برای دیگران عبرت قرار گیرد، و کسانی که در دشمنی با اسلام از آنان حمایت می‌کردند بدانند که نجاتشان تنها در این است که گریخته، فرار را برقرار ترجیح دهند. و هم چنین مراد از سزا دادن این باشد که مشرکین و قبایل دیگر دشمن با دیدن این صحنه متأثر گردند و در برابر مسلمانان جرأت مقابله را از دست بدهند.

در آخر آیه «**لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ**» فرموده که اشاره به رحمت عام ربّ العالمین است، که هدف اصلی از این سزای دردناک انتقام گیری یا آتش خشم فرو نشاندن نیست، بلکه این هم برای مصلحت آنهاست که شاید با دیدن این صحنه عبرت انگیز برکردار بدخود پشیمان شده، به فکر اصلاح خویش برآیند.

صورت پایان بخشیدن به معاهده صلح

در آیه پنجم، راجع به قانون صلح و جنگ به آن‌حضرتﷺ نکته مهمی خاطر نشان شد که ضمن استوار ماندن در معاهده چنانکه از طرف گروه متخاصم نقض پیمان مشاهده کردند. ابتدا آنها را به خلاف عهدشان علناً آگاه سازند و چنانکه بر خیانت خویش مصرّ بودند می‌توانید علیه آنان وارد عمل شوید. لذا الفاظ آیه به قرار زیر است: «**وَاِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰى سَوَآءٍ اِنَّ اللهَ لَايُحِبُّ الْخَآئِنِيْنَ**» یعنی: اگر شما از طرف قوم معاهد خطری داشتید که خیانت و عهد شکنی می‌کند پس عهد او را به او در چنان صورتی مسترد کنید که شما و او برابر باشید؛ زیرا خداوند خاینان را دوست نمی‌دارد.

خلاصه این‌که اقدام خودسرانه جنگ با قومی که با او قرارداد صلح بسته‌اید، خیانت به شمار می‌آید. و اللّٰه تعالیٰ خیانت کنندگان را دوست نمی‌دارد اگر چه این خیانت در حق کافران دشمن، هم انجام پذیرد باز هم جایز نخواهد بود؛ البتّه اگر از طرف گروه متخاصم خطر نقض پیمان پدید

آید، پس بر آنها آشکارا اعلام نمایید که ما نیز در آینده به این پیمان پای‌بند نخواهیم بود. ولی این اعلام باید چنین باشد که مسلمانان و گروه متخاصم هر دو در آن برابر باشند، بدین ترتیب که قبل از اعلام وضعیت، آماده‌گیری نکنید؛ چراکه آنها با اعتماد بر معاهده ممکن‌است، آماده مبارزه نباشند. لذا پس از اعلام وضعیت و حصول اطمینان از برابری آمادگی‌شان با آنان وارد کارزار شوید.

این است عدل و انصاف اسلام که حقوق دشمنان خاین هم در آن رعایت می‌شود و مسلمانان در مقابل به آن ملتزم می‌شوند که قبل از مسترد کردن و ردّ نمودن عهد علیه آنان آماده‌گیری نکنند.[۱]

واقعه‌ای عجیب نسبت به ایفای عهد

ابوداود، ترمذی، نسائی و **امام احمد بن حنبل** به روایت سلیم بن عامر رضی الله عنه نقل کرده‌اند که حضرت امیرمعاویه رضی الله عنه بر التوای جنگ تا مدتی با قومی معاهده کرده بود و خواست که در زمان معاهده، قشون و وسایل جنگی خود را به نزدیکی دشمن گسیل دارد؛ که بعد از پایان یافتن معاهده بر آنان هجوم آورد. امّا در حین این‌که قشون حضرت معاویه رضی الله عنه به سوی دشمن در حرکت بود، دیده شد که شخص سالخورده‌ای سوار بر اسب به شدّت نعره می‌زند که «**الله اکبر، الله اکبر وفاء لاغدراً**» یعنی: با نعره تکبیر گفت که ما باید به عهد خود وفا کرده و نباید مرتکب خلاف شویم، زیرا رسول خدا فرموده هر قومی که با او به صلح یا ترک مخاصمه معاهده‌ای منعقد گردیده، نباید بر خلاف آن عهد، حتّی گرهی گشوده یا بسته شود، لذا وقتی حضرت معاویه از حقیقت امر و اهمیت قضیه آگاه شد، دید که این شخص حضرت عمرو بن

۱- مظهری و غیره.

عنبسه صحابی گرانقدری به شمار می‌آید، دستور عقب‌نشینی لشکر را صادر کرد تا که با اقدام لشکرکشی در وقت معاهده مرتکب خیانت نشود.[۱]

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا سَبَقُوْا ۚ اِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُوْنَ ﴿۵۹﴾ وَ اَعِدُّوْا لَهُم

ونپندارند کفّار که سبقت بردند درگریز آنها هرگز نمی توانند ما را عاجز کنند. وآماده کنید برای جنگ با آنها

مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَّ مِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُوْنَ بِهٖ عَدُوَّ اللهِ وَ

آنچه می توانید جمع کنید از نیرو و از اسبهای تربیت یافته که بیم واقع شود، به آن بر دشمنان خدا و

عَدُوَّكُمْ وَ اٰخَرِيْنَ مِنْ دُوْنِهِمْ ۚ لَا تَعْلَمُوْنَهُمْ ۚ اَللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ ۗ وَ

دشمنان شما و دیگران به جز از آنها که شما آنها را نمی‌دانید خدا آنها را می‌داند و

مَا تُنْفِقُوْا مِنْ شَيْءٍ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ يُوَفَّ اِلَيْكُمْ وَ اَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ ﴿۶۰﴾

هر آنچه انفاق می‌کنید در راه خدا آن کامل به شما می‌رسد و حق شما ضایع نمی‌گردد.

وَ اِنْ جَنَحُوْا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ ۗ اِنَّه هُوَ السَّمِيْعُ

و اگر مایل باشند به سوی صلح پس تو هم مایل باش به آن و اعتماد کن بر خدا، یقیناً او شنوا

الْعَلِيْمُ ﴿۶۱﴾ وَ اِنْ يُّرِيْدُوْٓا اَنْ يَّخْدَعُوْكَ فَاِنَّ حَسْبَكَ اللهُ ۚ هُوَ الَّذِيْٓ

داناست. و اگر آنها بخواهند که بفریبند تو را پس خدا برای تو بس است. و اوست که

اَيَّدَكَ بِنَصْرِهٖ وَبِالْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۶۲﴾

ترا تأیید کرد بکمک خود و به مؤمنان.

خلاصهٔ تفسیر

و کافران نسبت به خود نپندارند که نجات یافتند، یقیناً آنها نمی توانند (خدا را) عاجز کنند (که در دست او نیایند، یا در این جهان آنها را مبتلا به عذاب نمی‌کند، و اگر نه

۱- ابن کثیر.

در آخرت یقینی است) و برای (مقابله به) کفّار هر آنچه می توانید از اسلحه و اسبهای پرورش یافته، وسایل فراهم کنید که به وسیلهٔ این (وسایل) شما بیم (خود را) بر آنان بیندازید که (به‌وجه کفر) دشمنان خدا هستند و (به‌وجه بودنشان در فکر شما) دشمنان شما هستند (که شب و روز، شما با آنها درگیر هستید) و علاوه از آنها بر (کفّار) دیگران هم (بیم بیندازید) که شما آنها را (یقیناً) نمی‌دانید (بلکه) آنها را اللّه می‌داند (مانند کفّار فارس و روم و غیرهم، که الان با آنان درگیر نیستید، امّا ساز و برگ و فنون لشکرکشی صحابه به هنگام مقابله با آنان کار آمد ثابت شد و بر آنان هم بیم واقع گشت که بعضی به مقابله برخاستند، سرکوب شدند و بعضی جزیه قبول کردند که این هم اثر بیم بود) و در راه خدا (که در آن جهاد هم آمد) هر آنچه انفاق بکنید (که در آن، آن هزینه هم داخل است که در تجهیزات حربی صرف می‌گردد) آن (یعنی ثواب آن) به شما (در آخرت) کاملاً داده می‌شود و برای شما (در آن) هیچ گونه کسری، کم و کاستی واقع نمی‌شود و اگر آنها (کفّار) به سوی صلح مایل باشند. پس شما هم (اجازه دارید که اگر در آن مصلحت به بینید پس) به سوی آن مایل باشید و (اگر با وجود مصلحت چنین احتمال برود که این توطئه‌ای باشد پس) تو متّکی به خدا باش (و از این گونه احتمالات میاندیش) یقیناً او کاملاً شنوا و کاملاً داناست. (اقوال و احوال آنها را می‌شنود و می‌داند و خودش برای آنها انتظام می‌کند) و اگر (در حقیقت آن احتمال درست باشد و) آنها (به راستی با صلح) می خواهند تو را فریب دهند، پس اللّه تعالیٰ برای (کمک و حفظ) تو کافی است (هم چنانکه قبلاً شما را کفایت می‌کرد، چنانکه) اوست که تو را به کمک (غیبی) خود (یعنی ملایکه) و به (کمک ظاهری، یعنی) مسلمانان تقویت کرد.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق، ذکری از آن کفّار آمد که در جنگ بدر شریک نبودند، یا که از میدان گریختند و نجات یافتند، در این آیات مربوط به آنها فرمود که اینها نپندارند که ما نجات یافتیم زیرا غزوهٔ بدر برای کفّار یک نوع عذاب الهی بود و نجات خود را دلیل بر قدرت خویش ندانند؛ لذا

فرمود «اِنَّهُمْ لَايُعْجِزُوْنَ» یعنی اینها نمی‌توانند با چالاکی خویش خدا را عاجز بگردانند، او هرگاه بخواهد کسی را بگیرد، آن شخص نمی‌تواند قدم بردارد. امکان دارد که در دنیا مشمول عذاب الهی شود، و اگر نه گرفتار شدن آنها در آخرت امری آشکار است. این آیه اشاره به این طرف کرد که اگر مجرم و گناهکاری از مصیبت و مشقتی نجات یابد و باز هم توبه نکند، بلکه بر جرم خویش اصرار ورزد، پس این دلیل این نیست که او پیروز شد، و برای همیشه از آتش خشم الهی جان سالم بدر برد؛ بلکه او در هر لحظه در تیررس عذاب و قصاص الهی قرار دارد، و این مهلت در عذاب و مصایب او می‌افزاید؛ گرچه او احساس نکند.

فراهم‌نمودن اسلحه و وسایل جنگی برای جهاد فرض است

در دومین آیه دستوراتی مربوط به دفاع از اسلام و مقابله با کفّار آمده است، می‌فرماید: «وَ اَعِدُّوْالَهُم مَّااسْتَطَعْتُمْ» یعنی وسایل جنگ و دفاع را فراهم کنید علیه کفّار، به هر مقداری که توان داشته باشید. در اینجا با حکم آماده نمودن وسایل جنگ قید «مَّااسْتَطَعْتُمْ» آورده، اشاره فرمود که برای حصول پیروزی لازم نیست همان مقدار آلات و اسلحه که دشمن دارد. شما هم تدارک کنید؛ بلکه به مقدار استطاعت و توان خود در آمادگی‌تان بکوشید، چراکه نصرت و حمایت بی‌کران الهی شامل حال شما خواهد شد.

سپس آن وسایل را اینگونه تفصیل کرد «مِّنْ قُوَّةٍ» یعنی برای مبارزه نیرو فراهم کنید این شامل همه انواع وسایل جنگی از قبیل اسلحه و سواری و غیره می‌باشد و ورزش بدنی و یادگرفتن فنون جنگی همه در این داخل اند. قرآن کریم، اسلحه رایج آن زمان را ذکر نفرمود، بلکه لفظ عمومی «قوة» اختیار نموده به این طرف اشاره کرد که «قوة» به اعتبار هر کشور و مقام در هر زمان می‌تواند مختلف باشد، سلاحهای آن زمان، تیر و شمشیر و نیزه، بودند. سپس توپ و تفنگ آمد اکنون نیز زمان بمب و موشک و دیگر

ابزار مخرّب فرا رسیده است. به هرحال لفظ «**قوة**» شامل همه اینهاست، لذا مسلمانان، امروز باید به قدر استطاعت خود از آلات و ابزار جنگی مورد نیاز فراهم آورند. و یادگیری این علوم و فنون نیز ضروری است. و اگر همه اینها به این نیّت باشند که در دفاع از اسلام و مسلمین و مقابله با کفّار به‌کار گرفته شوند، در حکم جهاد داخل خواهند بود.

بعد از ذکر لفظ عام «**قوة**» یک نوع نیروی بخصوص را صراحتاً ذکر فرمود: «**وَّمِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ**» لفظ «رباط» به معنی مصدری هم مستعمل است و به معنی مربط هم و در صورت اوّل به معنی بستن اسب است. و در صورت دوم، اسبهای بسته شده. حاصل هر دو یکی است که به نیّت جهاد پرورش دادن و بستن اسبها یا جمع نمودن اسبهای پرورش یافته، از میان وسایل جنگ به این سبب به طور ویژه ذکر اسب فرموده که در آن زمان برای فتح ملک و ملّتی از همه مؤثر و مفیدتر اسبها بودند و امروزه نیز از نظر جغرافیایی در هر مکانی به اسب نیاز می‌افتد. لذا رسول‌خدا ﷺ فرمود که خداوند در پیشانی اسبها برکت گذاشته است. رسول خدا ﷺ در احادیث صحیح فراهم نمودن وسایل جنگ و تمرین استفادهٔ آنها را عبادت بزرگ دانسته و مستوجب ثواب عظیم قرار داده است. فراهم آوردن عِدّة و عُدّة، تیراندازی و تمرین و آمادگی جهت دفاع از آرمانهای اسلام، اجر بی‌شماری دارد. و چون هدف اصلی از جهاد، دفاع از اسلام و مسلمین است و دفاع هر زمان و هر ملّت صورت جداگانه‌ای دارد. لذا آن‌حضرت ﷺ فرموده که: «**جاهدوا المشركين باموالكم و انفسكم و السنتكم**»[1]

از اینجا معلوم شد که همانگونه که دفاع و جهاد به‌وسیلهٔ اسلحه انجام می‌گیرد. بسا اوقات با وسیله زبان و قلم نیز مؤثّر می‌افتد. لذا دفع حملات کفر و الحاد به‌منظور دفاع از اسلام حتی اگر با زبان و قلم صورت گیرد،

۱- رواه ابوداود و النسائی و الدارمی عن أنس.

مطابق نصّ صریح قرآن، جهاد به شمار می‌آید. بعد از دستور به تجهیز نمودن وسایل جنگ در این آیه هدف اصلی و مصالح فراهم نمودن این وسایل را در این الفاظ بیان فرمود: «**تُرْهِبُوْنَ بِهٖ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّکُمْ**» یعنی: هدف اصلی فراهم نمودن وسایل جنگ و دفاع، قتل و قتال، نیست؛ بلکه سرکوب نمودن کفر و شرک و مرعوب و دفع کردن حملات احتمالی آنهاست که گاهی تنها به‌زبان و قلم انجام می‌شود. و بسا اوقات به قتل و قتال نیز حاجت می‌افتد؛ به هر حال دفاع نمودن از ارزشهای اسلامی فرض است.

سپس فرمود کسانی که مرعوب گردانیدن آنها هدف قرار گرفته است، بعضی را مسلمانان می‌دانند؛ و آنها کسانی بودند که مسلمانان با آنان درگیر بودند مانند کفّار مکّه و یهود مدینه و بعضی کسانی هستند که تا هنوز مسلمانان آنها را نمی‌دانند، مراد از آن تمام کفّار و مشرکین جهان‌اند که تا هنوز در مقابله با مسلمانان درگیر نشده‌اند. امّا در آتیه با آنها هم برخورد خواهد شد. این آیه قرآنی نشان داد که اگر مسلمانان برای مقابله با حریف جنگی خود آمادگی یافتند، بیم آن تنها بر آنان واقع نمی‌شود، بلکه کفّار دور و دراز چون کسریٰ و قیصر را نیز شامل و در برخواهد گرفت. به‌طوریکه چنین هم شد و در عهد خلفای راشدین همه اینها مغلوب و مرعوب گشتند.

در تهیهٔ تجهیزات جنگی و جنگ و دفاع به مال نیز حاجت می‌افتد. چرا که وسایل جنگی به‌وسیلهٔ آن تهیه می‌شود. لذا در پایان آیه فضیلت انفاق مال در راه خدا و ثواب بزرگ آن را چنین بیان فرمود که: آنچه را که شما در این راه انفاق کنید، پاداش کامل آن به‌شما داده خواهد شد. بسا اوقات در این جهان هم عوض آن به صورت اموال غنیمت حاصل می‌آید. و گرنه عوض آن در آخرت قطعی است. در حالی‌که از پاداش دنیوی به‌مراتب با ارزش‌تر است.

در آیهٔ سوم احکام صلح و شرایط آن بیان گردید که فرمود «**وَاِنْ جَنَحُوْا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا**» لفظ «**سَلْم**» بفتح سین و «**سِلْم**» بکسر سین، هر دو به معنی صلح

می‌آیند. معنی آیه این است که اگر زمانی کفّار به صلح مایل شوند، شما نیز مایل شوید، در اینجا صیغه‌ی امر برای تخییر است. یعنی این‌که هر گاه کفّار به صلح مایل شوند، شما اختیار دارید، اگر صلاح مسلمانان در صلح باشد می‌توانید صلح را اختیار کنید.

و از قید «**اِنْ جَنَحُوْا**» معلوم شد که زمانی می‌توان صلح کرد که از طرف آنان درخواست صلح شود زیرا بدون خواهش آنها اگر خود مسلمانان صلح را پیشنهاد کنند، این دلیل بر ضعف آنان خواهد بود.

آری اگر چنین موقع اتّفاق افتد که مسلمانان در یک محاصره‌ای قرار گیرند که راهی بجز از صلح برای سلامتی آنها نباشد، پس آنگاه پیشنهاد صلح به‌قول فقها جایز و از اشارات مخصوص ثابت است.

و چون در پیشنهاد صلح از جانب دشمن احتمال می‌رود که می‌خواهد مسلمانان را در غفلت انداخته ناگهان بر آنان حمله کند، لذا در آخر آیه به رسول کریم ﷺ چنین رهنمود فرمود که «**تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ اِنَّه هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ**» یعنی، شما متّکی به‌خدا باشید که خیلی شنوا و داناست، گفتار آنها را می‌شنود و ارادات مخفی آنها را می‌داند و او برای حمایت شما کافی است، شما اساس کار خود را روی چنین احتمالات بی‌دلیل نگذارید. و این‌گونه خطرات را به خدا بسپارید.

سپس در آیهٔ چهارم همین مطلب را با صراحت و وضاحت بیشتری چنین بیان فرمود: «**وَ اِنْ يُّرِيْدُوْٓا اَنْ يَّخْدَعُوْكَ فَاِنَّ حَسْبَكَ اللهُ هُوَ الَّذِيْٓ اَيَّدَكَ بِنَصْرِهٖ وَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ**» یعنی اگر همین احتمال متحقّق شود که بعد از صلح اراده آنها فاسد شود، بخواهند که شما را بفریبند، باز هم شما باکی نداشته باشید، زیرا اللّه تعالیٰ برای شما کافی است. قبلاً هم با تأیید و حمایت خدا کار شما رونق داشت، چرا که اللّه تعالیٰ به امداد ویژهٔ خود، شما را تأیید کرد که اصل و حقیقت فتح و پیروزی شماست. و به ظاهر گروه مسلمانان را برای حمایت شما ترغیب کرد؛ در حالی که اسباب ظاهری بودند پس آن مالک حقیقی و قادر مطلق که تمام وسایل فتح و پیروزی را ایجاد فرمود او امروز هم در

رابطه به فریب دشمنان شما را قویّاً مورد حمایت و عنایت قرار خواهد داد. طبق این وعده خداوندی بعد از نزول این آیه در تمام عمر حتّی گاهی اتفاق نیفتاد که از مکر و فریب دشمنان گزندی به آن‌حضرت ﷺ وارد گردد. لذا علمای تفسیر فرموده‌اند که این وعده در حق رسول خدا ﷺ آمده و همچنان است که در آیه ۶۷ سوره مائدة. و عده «**وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**» که آن‌حضرت ﷺ بعد از نزول آیه آن گروه از صحابه که به طور داوطلب محافظت آن‌حضرت ﷺ را بعهده داشتند آنها را از امر محافظت برحذر داشت. پس از این آیه معلوم می‌شود که این وعده مختص به آن‌حضرت ﷺ بوده‌است.[1] و دیگران باید تدابیر لازم را جهت پیشبرد اوضاع، اتّخاذ کنند.

وَ اَلَّفَ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ ؕ لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِى الْاَرْضِ جَمِيْعًا مَّاۤ اَلَّفْتَ بَيْنَ

والفت انداخت در دلهایشان، اگر انفاق می‌کردی همه آنچه که در زمین است نمی‌توانستی الفت بیاوری

قُلُوْبِهِمْ ۙ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ اَلَّفَ بَيْنَهُمْ ؕ اِنَّه عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ ﴿۶۳﴾ يٰۤاَيُّهَا النَّبِىُّ

در دلهایشان ولی خدا الفت انداخت میانشان یقیناً او غالب و حکیم است. ای نبی

حَسْبُكَ اللّٰهُ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۶۴﴾ يٰۤاَيُّهَا النَّبِىُّ حَرِّضِ

کافی است برای تو خدا و کسانی که با تو همراه‌اند از مسلمانان. ای نبی تشویق کن

الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَى الْقِتَالِ ؕ اِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ عِشْرُوْنَ صَابِرُوْنَ يَغْلِبُوْا

مسلمانان را به جنگ اگر باشد از شما بیست نفر ثابت قدم غالب می‌شوند

مِائَتَيْنِ ۚ وَ اِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ مِّائَةٌ يَّغْلِبُوْۤا اَلْفًا مِّنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِاَنَّهُمْ

بر دویست نفر و اگر باشد از شما صد نفر غالب می‌شوند بر هزار کافر از این خاطر که

قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُوْنَ ﴿۶۵﴾ اَلْئٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ اَنَّ فِيْكُمْ ضَعْفًا ؕ

آنها فهم ندارند. اکنون سبک کرد خدا بار را بر شما و دانست که میان شما ضعف است

۱- بیان القرآن.

فَاِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ مِّائَةٌ صَابِرَةٌ يَّغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ ۚ وَاِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ اَلْفٌ

پس اگر باشد از شما صد نفر ثابت قدم غالب شوند بر دویست نفر و اگر باشد از شما هزار نفر

يَّغْلِبُوْٓا اَلْفَيْنِ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ ﴿۶۶﴾

غالب می‌شوند بر دو هزار بحکم خدا و خدا با ثابت قدمان است.

خلاصۀ تفسیر

و (برای وسیله کمک کردن مسلمانان) در دلهایشان اتّفاق ایجاد کرد (چنانکه روشن است که اگر با هم متّفق نباشند، نمی‌توانند هیچ گونه کاری به ویژه دینی انجام دهند و در میان آنها به سبب حبّ ریاست و غلبۀ بغض و عداوت، اتّفاق، چنان دشوار بود که) اگر شما (با وجودی که عقل و تدبیر کامل دارید و وسایل هم برای آن به نزد شما به حدّ کافی موجود است حتی که) تمام مال دنیا را (برای این کار) انفاق می‌کردید باز هم نمی‌توانستید در دلهایشان اتفاق ایجاد کنید، امّا (این کار) خداست (که او) در میان آنها اتفاق ایجاد کرد یقیناً او غالب است (که هر چه بخواهد باقدرت خویش انجام می‌دهد و) حکیم است (که با هر طریقه که مناسب بداند آن را انجام می‌دهد. وقتی که در حمایت از شما کمک غیبی خدا و مسلمانان برای شما معلوم شد، پس) ای نبیّ (از این ثابت گشت که) خدا (در حقیقت) برای شما کافی است و مؤمنان که از شما اتّباع کردند (ظاهراً) آنها کافی می‌باشند، ای پیغمبر! شما مؤمنان را به جهاد ترغیب کنید (و در این باره این قانون را به گوش آنها برسانید که) اگر بیست نفر از شما ثابت قدم باشند پس (بر ده برابر خود، یعنی) بر دویست نفر غالب خواهند آمد و (هم چنین) اگر صد نفر از شما باشند، بر هزار نفر کافر غالب می‌شوند به این خاطر که آنها کسانی هستند که (از دین) هیچ نمی‌فهمند (و از اینجاست که بر کفر اصرار دارند و بدین سبب به آنها کمک غیبی نمی‌رسد، لذا آنها مغلوب خواهند شد، بر شما واجب است که در مبارزه با ده برابر خویش عقب نشینی نکنید، نخست این حکم نازل شده بود وقتی که بر صحابه سنگین تمام شد، عرض کردند پس از مدّتی این آیه دوم نازل شد که به وجه آن آیه قبلی منسوخ گشت، یعنی) الان اللّه تعالیٰ بر شما تخفیف قایل شد و دریافت که در

شما کمی همّت هست، پس (این حکم صادر می‌گردد، که) اگر صد نفر از شما ثابت قدم باشد، پس (در مقابله با دو برابر خود، یعنی) بر دویست نفر غالب خواهند آمد و (هم چنین) اگر از شما هزار نفر باشند به حکم خدا بر دو هزار نفر غالب می آیند و (آنچه ما قید صابر مقرر کردیم برای این است که) اللّه تعالیٰ با صابران (یعنی کسانی که بدل و قدم ثابت باشند) است (یعنی به آنها کمک می‌کند).

معارف و مسایل

در نخستین آیه از چهار آیه مذکور سوره انفال سبب اصلی فتح و پیروزی مسلمانان و طریقهٔ حصول آن بیان گردید. در آیه قبل از این به رسول کریم ﷺ خطاب آمده بود که تنها ذات خداست که به کمک خاص خود و توسط مسلمانان از شما حمایت و نصرت کرد. در این آیه این را نشان داد که کمک و نصرت بوسیله گروه مسلمانان برای کسی روشن است و در صورتی می تواند تحقّق پذیرد که این گروه با هم متّفق و متحّد باشند، چرا که به اندازه اتّفاق و یکپارچگی، نیرو و ارزششان بالا می‌رود، اگر رشته اتّحاد و یگانگی مستحکم باشد، پس کل گروه قوی است؛ و اگر این رشته سست باشد، پس تمام گروه ضعیف و ناتوان است. در این آیه، اللّه تعالیٰ آن انعام ویژه خود را ذکر فرمود که به تأیید و نصرت خویش توسط آن‌حضرت ﷺ بر عموم مسلمانان عنایت کرد که در قلوب آنها الفت و وحدت کامل ایجاد نمود در صورتی‌که قبل از هجرت آن جناب ﷺ به مدینه منوّره در میان دو طائفه، اوس و خزرج، جنگهای بسیار سختی درگرفته بود، به طوری که همیشه میان آنها نزاع و درگیری وجود داشت. اللّه تعالیٰ به برکت آن‌جناب ﷺ دشمنان سرسخت را مانند شیر و شکر به هم در آمیخت و برادری، اخوّت را در میانشان برقرار ساخت. سبب اصلی تشکیل حکومت جدید اسلامی و بقای آن در مدینه و پیروزی آنان بر دشمن در حقیقت نصرت و امداد خداوندی، و از نظر ظاهر محبّت و الفت کامل مسلمانان و

اتّحاد آنها بود.

و در این آیه این نکته نیز نشان داده شد که با وجودی که ابتدا بین قلوب مردم هیچ رابطه‌ی معنوی وجود نداشت، لطف و یاری الهی موجب شد که بین آحاد مردم چنان پیوند و صمیمیّتی برقرار شد که هرگز تصوّر آن امکان‌پذیر نبود. زیرا اگر آدمی تمام ثروت دنیا را در این کار صرف کند که بین قلوب پرکینه‌ی مردم، لطف و صفا و اخوت برقرار سازد بدون خواست الهی هرگز موفق نمی‌شود. لذا اتّحاد حقیقی و دایمی بین مسلمانان فقط به اطاعت حق تعالی میسّر است. به طوری که قرآن کریم در چندین آیه به سوی این حقیقت اشاره فرمود. در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران می‌فرماید: «**وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيْعاً وَ لَاتَفَرَّقُوْا**» در اینجا برای نجات از اختلاف و تفرقه به یکایک امّت خاطر نشان شد که متّفقاً ریسمان خدا، یعنی قرآن یا شریعت اسلام را مستحکم بگیرند. پس همه خود بخود متّحد خواهند شد. بدیهی است که مردم اگر در حدود و حریم شریعت تجاوز ننمایند و سرانجام همهٔ امور را بر این اصل قرار دهند، هرگز تفرقه و اختلاف نظر پدید نیامده، و فتنه و فساد بروز نخواهد کرد؛ و اگر به جای شعار لفظی اتّحاد، عملاً به سوی دروازه روشن اتّحاد و اتّفاق روی آورند، همهٔ آفاق را با صفا و چشم اندازها را زیبا و چهره‌های افراد را، صمیمی و مهربان خواهند دید. و قرآن نیز همین را می‌خواهد، و همه را به سوی همین هدف فرا می‌خواند و هر یک را به شنیدن سخنان دیگری ملزم و به پای بند شدن امور شرعی دعوت می‌دهد. و برای همین بود که در آیه مذکور به اهمیت چنگ زدن به کتاب الهی و شریعت تأکید و به اتحاد و هماهنگی ترغیب نمود. در آیهٔ ۹۶ سورهٔ مریم فرموده: «**اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدّاً**» یعنی: کسانی که ایمان آورده اعمال نیک به جای بیاورند، اللّه تعالی در میان آن‌ها محبت و مودّت پدید می‌آورد. این آیه روشن‌ساخت که طریقه اصلی ایجاد محبّت و مودّت حقیقی در دلها پایبندی به ایمان و عمل صالح است و اگر بدون آنها (ایمان و عمل صالح) اتّحاد و اتّفاق صورت گیرد بی‌اثر و ضعیف

خواهد بود که چنین اتّحادی فوراً متلاشی خواهد شد. چنان که امروزه جلسات و هماهنگی‌ها با اندک فشار از هم می‌پاشند. خلاصه این‌که در این آیه آن انعام توضیح داده شد که به رسول خدا ﷺ عنایت گردیده بود. که در قلوب اهل مدینه الفت ایجاد کرده، که آنها برای کمک حضرت رسول کریم ﷺ چون دیوار حصین پیرامون حضرت را احاطه کرده بودند.

در دومین آیه، همین مطلب به صورت خلاصه بیان شد، به رسول‌کریم ﷺ اطمینان داده شده است که برای شما از نظر حقیقت اللّه تعالیٰ و از نظر ظاهر، گروه مؤمنان کافی‌اند. شما از قدرتمندترین دشمن که با آلات و ابزار فراوان جنگی مسلّح است، هرگز نهراسید. مفسّرین بیان فرموده‌اند که این آیه قبل از شروع جنگ بدر نازل گردید تا مسلمانان به علّت این‌که مشرکین از آنان در عِدّه و عُدّة قویتر هستند، مرعوب نشوند.

در آیهٔ سوم و چهارم برای مسلمانان قانون جنگی بیان گردیده است که مقاومت در مقابل دشمن بر آنان تا چه حدّ واجب گردیده، و فرار و مسامحه گناهی بس عظیم به شمار می‌آید. در آیات و وقایع گذشته نیز به تفصیل بیان شد که کمک غیبی خدا شامل حال مسلمانان است. لذا معامله آنها مانند معامله عموم ملل جهان نیست. قلیل اینها بر کثیر دیگران می‌تواند پیروز گردد؛ چنان که قرآن در آیهٔ ۲۴۹ سورهٔ بقره می‌فرماید: «**كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ**» یعنی بسیار گروه کم تعداد به حکم خدا بر گروههای کثیر پیروز می‌گردند.

لذا در غزوه بدر که جهاد اسلامی بود، هر ده نفر مسلمان در مقابل صد نفر کافر قرار داده شده و به آنها این دستور داده شد که: «اگر از شما بیست نفر ثابت قدم باشد بر دویست نفر دشمن غلبه خواهند یافت؛ و اگر صد نفر باشند بر هزار کافر پیروز می‌گردند.»

عنوان تعبیر در آن به صورت اخبار گذاشته شد که صد نفر مسلمان بر یکهزار کافر پیروز خواهند شد؛ امّا هدف اجرای این حکم بود که برای صد نفر مسلمان جایز نیست که از مقابله با هزار کافر بگریزند. مصلحت تعبیر

عنوان به خبر، این است که قلوب مسلمانان از این مژده قوی و مستحکم گردد که وعدهٔ الهی برای حفظ و غلبهٔ آنهاست. اگر این حکم را به صورت قانون به صیغهٔ امر بیان می‌کرد، آن حکم طبعاً سنگین معلوم می‌شد.

نخستین جنگ غزوهٔ بدر، در وضعیتی اتّفاق افتاد که آمار مسلمانان بسیار اندک بود و علاوه بر آن همه آنها تعلیمات جنگی نیاموخته بودند به‌طوری که ناگهان هر تعدادی که آمادگی خود را اعلام کردند در این قشون ثبت نام کردند. لذا در این جهاد به هر صد نفر مسلمان حکم داده شد که با هزار نفرکافر پیکار کنند؛ که سرانجام این حکم با چنین تعبیر به فتح و پیروزی خاتمه یافت. در آیهٔ چهارم، ضمن منسوخ شدن این حکم، برای آینده، حکم دیگری داده شد که «اکنون اللّه تعالیٰ جنگ را بر شما تخفیف و آسان فرموده و دانسته که پستی همّت در میان شما هست، پس اگر صد نفر از شما ثابت قدم باشند بر دویست نفر پیروز خواهند شد». در اینجا نیز مقصود این است که گریختن صد نفر از مقابله با دویست نفر جایز نیست و به عبارتی دیگر در اوّلین آیه گریختن یک مسلمان از مقابله با ده کافر ممنوع شده بود و در این آیه گریختن یک نفر از مقابله با دو نفر ممنوع گردید و همین آخرین حکم برای همیشه جاری و باقی است

در اینجا این دستور به عنوان یک خبر بشارت دهنده صادر گشت. یعنی این‌که دستور مقاومت یک نفر در مقابله با دو نفر، معاذاللّه مبنی بر بی‌انصافی و تشدّد نیست، بلکه اللّه تعالیٰ در مؤمن بوسیله ایمان او چندان قوّت بخشید، که یک نفر مؤمن در برابر با دو نفر کافر می‌تواند قرار بگیرد.

امّا در هر دو جا مژده و پیروزی را به ثابت قدم بودن‌شان مشروط کرد. و بدیهی است که در میدان جنگ خود را در خطر افکندن و ثابت‌قدم ماندن، کار کسانی است که دارای ایمان کامل باشند؛ و شوق شهادت در قلوب‌شان موج بزند که در این صورت سبب قوت قلب و بالارفتن روحیه جنگی آنان خواهد شد. و در آخر آیه به صورت قانون عمومی نشان داد که: «**وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ**» یعنی خدا با ثابت قدمان است. در این، ثابت قدمی میدان جنگ هم

داخل است و پای‌بندی بر احکام شرع هم بردباری در برابر مشکلات و بر همه اینها وعده معیّت الهیه شده است. و همین معیّت سرّاصلی فتح و پیروزی است. زیرا کسی که نصرت و عنایات ویژهٔ الهی شامل حالش باشد همه جهان نمی‌تواند به او گزندی برساند و حتّی آب همه دریاها نمی‌تواند یک موی او را تر کند.[1]

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَّكُوْنَ لَهٗ اَسْرٰى حَتّٰى يُثْخِنَ

سزاوار نیست برای پیغمبری (ص) که نگهدارد پیش خود اسیران را تا وقتی که کاملاً خون ریزی نکند

فِي الْاَرْضِ ؕ تُرِيْدُوْنَ عَرَضَ الدُّنْيَا ۖ وَاللّٰهُ يُرِيْدُ الْاٰخِرَةَ ؕ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ

در زمین می‌خواهید وسایل دنیا را و بنزد خدا آخرت را باید خواست و خدا غالب و

حَكِيْمٌ ﴿۶۷﴾ لَوْ لَا كِتٰبٌ مِّنَ اللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيْمَاۤ اَخَذْتُمْ عَذَابٌ

حکیم است. اگر نمی‌بود امری که نوشته است آنرا خدا قبلاً، پس می‌رسید بشما در این گرفتن، عذابی

عَظِيْمٌ ﴿۶۸﴾ فَكُلُوْا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلٰلًا طَيِّبًا ۖ وَّ اتَّقُوا اللّٰهَ ؕ اِنَّ اللّٰهَ

بزرگ. پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید حلال و پاکیزه، و بترسید از خدا یقیناً خدا

غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۶۹﴾

بخشنده ومهربان است.

خلاصهٔ تفسیر

(ای مسلمانان! شما که به پیغمبر ﷺ دربارهٔ رها کردن اسیران نظر دادید، این بیجا بود، زیرا) سزاوار شأن پیغمبر نیست که اسیران او باقی بمانند. (بلکه قتل گردند) تا این‌که

۱- چنانکه حافظ گوید:

غریق بحر خدا شو گمان مبر ... کز آب هفت دریا به یک موی تر شوی (مترجم)

کاملاً خونریزی (کفّار را) نکنند (زیرا هدف اصلی مشروعیت جهاد دفع فساد است و بدون از آن حدّی که شوکت کفّار کاملاً بشکنند، رفع فساد ممکن نیست. پس قبل از آن نوبت، زنده نگهداشتن اسیران مناسب شأن اصلاح آن جناب نیست. البتّه هر گاه چنین قوّتی پدید آید، پس کشتار لازم نیست بلکه صورتهای دیگر هم مشروع است. پس چرا شما به او چنین رای نامناسب دادید) شما که مال و اسباب دنیا را می‌خواهید (لذا به اخذ فدیه نظر دادید) و اللّه تعالیٰ (مصلحت) آخرت را می‌خواهند (و آن در این حال است که کفّار از بیم مغلوب گردند که در آن از آزادی اسلام، نور اسلام و هدایت منتشر شود و بدون قید و بند، مردم به کثرت داخل اسلام شده، نجات بیابند) و اللّه تعالیٰ بسیار غالب و بسیار حکیم است (و او شما را بر کفّار غالب کرده، و به کثرت فتوحات، شما را ثروتمند می‌کند اگر چه بوجه حکمت و مصلحتی در آن، قدری تأخیر می‌شود. و حرکتی که از شما سر زده چنان ناپسندیده است که) اگر نوشتهٔ خدا مستور نمی‌شد (و آن این که بعضی از این اسیران مسلمان می‌شود، که از آن فساد محتمل به وقوع نمی‌پیوندد؛ اگر این نمی‌شد) پس کاری که شما اختیار کرده‌اید درباره آن بر شما سزای سخت واقع می‌شد (امّا چون فسادی واقع نشد و از حسن اتفاق، مشورت شما درست در آمد. لذا شما از سزا نجات یافتید، یعنی ما این فدیه را مباح گردانیدیم) پس هر آنچه شما (از آنان فدیه) گرفته‌اید آن را حلال و پاکیزه تصوّر کرده بخورید و از خدا بترسید (که در آینده از هر جهت احتیاط به کار برید) یقیناً اللّه تعالیٰ بسیار بخشنده و مهربان است. (که گناهان شما را آمرزید که این مغفرت است و فدیه را حلال گردانید که این رحمت است).

معارف و مسایل

آیات مذکور فقط در ارتباط با غزوه بدر نازل شده است، لذا قبل از تفسیر آنها به وسیلهٔ روایات صحیح و احادیث مستند ابتدا بیان آن واقعه ضروری است. و آن از این قرار است که غزوه بدر نخستین جهاد در اسلام است و ناگهان اتّفاق افتاد و تفاصیل احکام و شرایط جهاد تا آن زمان در قرآن نازل نشده بود که اگر در جهاد اموال غنیمت به‌دست آید با آن چه کار باید کرد و اگر افراد سپاه دشمن در قبضه اسارت قرار گیرند، آیا اسارت آنها

جایز است یا خیر؟ و به هنگام اسارت با آنها چگونه رفتار شود؟

دربارهٔ اموال غنیمت قانون شرایع انبیای گذشته این بود که استفاده از آنها برای مسلمانان هرگز جایز نبود. بلکه حکم این بود که کل غنایم را جمع می‌کردند و در میدانی می‌گذاشتند و دستور الهی بود که آتشی از آسمان بیاید و تمام آن مال را سوخته خاکستر کند و این علامت مقبولیت آن جهاد به شمار می‌رفت و اگر برای سوختن آن از آسمان آتشی نمی‌آمد نشانه‌ی این بود که حتماً در جهاد تقصیری واقع شده که به سبب آن به نزد خدا مقبول نشده است. در روایت صحیح **بخاری** و **مسلم** آمده که رسول‌خدا ﷺ فرموده که: «به من پنج چیز عطا گردید که پیش از من به پیامبران دیگر عنایت نشده است» از آن جمله یکی این بود که اموال غنیمت که از کفّار به‌دست بیاید برای کسی حلال نبود. امّا برای این امّت حلال واقع شد. حلال شدن مال غنیمت به طور ویژه برای این امّت مرحومه در علم خداوندی بود؛ امّا تا زمان واقعهٔ غزوهٔ بدر مربوط به آن وحی بر آن‌حضرت ﷺ در رابطه به حلال بودن آن نازل نشده بود. و در غزوه بدر این صورت حال پیش آمد که اللّه تعالیٰ فتح و پیروزی فوق‌العاده‌ای به مسلمانان عطا فرمود؛ به طوری که اموال فراوانی از دشمن در میدان جهاد باقی ماند که تحت عنوان اموال غنیمت و با شرایطی مشخص در اختیار مسلمانان قرار گرفت و در این جنگ هفتاد نفر از سران کفّار اسیر شدند ولی تا آن زمان دستور اسارت، به وسیلهٔ وحی الهی از جانب پروردگار به مسلمانان صادر نشده بود. که در این صورت عتاب و ناخشنودی الهی از مسلمانان با وحی اعلام شد. لازم به یادآوری است که ظاهراً مسلمانان به انجام دو کار مخیّر گردانیده شدند. با این تفاوت که انجام یک امر خشنودی ایزد تعالی را به دنبال دارد.

در **جامع ترمذی، سنن نسائی و صحیح ابن حبان** به روایت حضرت علی مرتضیٰ رضی الله عنه منقول است که در این موقع جبرئیل امین به حضور رسول‌خدا ﷺ رسید و اعلام کرد که صحابه کرام را، به دو چیز اختیار دهید: یکی این‌که اسیران را کشته شوکت دشمن را برای همیشه پایان بخشید. دوم:

از آنها فدیه یعنی مقداری مال گرفته آزادشان کنید. امّا در صورت دوم مشیّت الهی بر این است که در عوض در سال آینده به همین اندازه مردم از شما شهید خواهند شد. این امر اگر چه به صورت تخییر بود و به صحابهٔ کرام نسبت به دو چیز اختیار داده شده بود، امّا در صورت دوم در ذکر قضیه شهادت هفتاد مسلمان اشاره‌ی لطیفی به این بود که انتخاب این عمل به نزد خدا مورد پسند نیست. زیرا اگر این پسندیده می‌بود، پس شهادت خود هفتاد مسلمان در نتیجه به آن لازم نمی‌شد.

وقتی که این دو صورت در جلوی صحابهٔ کرام به گونهٔ اختیار، تقدیم و مطرح شد. پس بعضی صحابه تصوّر کردند که اگر از ایشان فدیه گرفته آزاد گردند امکان قوی هست که همه یا بعضی از آنها مسلمان گردند که این فایده اصلی و هدف جهاد است و نیز این هم تصوّر می‌رفت که در حال حاضر مسلمانان مفلس و تهیدست‌اند، اگر فدیه هفتاد نفر به آنها برسد مشقّت آنها برطرف می‌گردد و در آینده با آمادگی بیشتر به جهاد خواهند رفت و امّا مسئله شهادت هفتاد مسلمان را سعادت و نعمت بزرگی پنداشتند و سراسیمه و با ذوق مورد دوّم را پذیرفتند به هرحال هدف همه جلب رضایت الهی بود که از شهادت نهراسیدند و مطابق مشورت و اتّفاق آرا صورت دوم را برگزیدند.

با توجّه به طرح نظریات، صدیق اکبر و بیشتر صحابه‌رضی‌الله‌عنهم چنین رأی دادند که از اسیران فدیه گرفته آزاد شوند، تنها حضرت عمروسعد بن معاذ مخالفت خود را با این تصمیم علناً ابراز داشتند که این اختلاف رأی ظاهراً مورد تأیید چند نفر دیگر نیز قرار گرفت و دلایل اختلاف رأی حضرت عمروسعد بن معاذ رضی الله عنهما به قتل اسرا که متشکل از سرداران و دیگر دشمنان سرسخت اسلام بود، رأی دادند. با ارائه این دلیل که: «همه سرداران قریش که موانع اصلی پیشرفت اسلام و دشمنان سرسخت مسلمانان به شمار می‌آمدند، اکنون در چنگ مسلمانان قرار دارند و مسلمان شدن آنها امری موهوم و غیرممکن است و آزاد

کردنشان سبب تجدید معاندت و خصومت با مسلمانان خواهد شد و گمان غالب بر این است که پس برکشتن‌شان اصرار خواهند ورزید.

ولی از آنجایی که رسول‌کریمﷺ با صفت «رحمة للعالمین» مبعوث گردیده بود، مظهر رحمت و عطوفت بود با در نظر گرفتن دو رأی صحابه، آن رأی را اختیار کرد که در آن در حق أسرا رحمت و سهولت وجود داشت که فدیه گرفته، آزاد گردند. آن‌حضرتﷺ به صدّیق اکبر وفاروق اعظم رضی الله تعالیٰ عنهما خطاب کرده، فرموده «**لواتفقتما ما خالفتکما**» اگر شما هر دو با هم متّفق الرّأی می‌شدید من خلاف رأی شما را نمی‌کردم.[1] و در صورت اختلاف رأی شفقت و رحمت علی‌الخلق بودن ایشان متقاضی بود که در رابطه با آنها آسانی اختیار گردد. همانگونه که چنین‌هم شد، و عاقبت الامر در سال آینده طبق اشارات ربّانی واقعه شهادت هفتادنفر مسلمان اتفاق افتاد. «**تُرِيْدُوْنَ عَرَضَ الدُّنْيَا**» در این آیه به آن دسته از صحابه کرام که به اخذ فدیه و آزاد کردن أسرا رأی داده بودند، خطاب کرد. در این آیه نشان داده شد که شما مشورت بیجایی به رسول کریم ﷺ داده بودید زیرا که برای هیچ نبیّ‌ای سزاوار نیست زمانی که او بر دشمن تسلّط بیابد شوکت و سیطره‌ی آنها را درهم نکوبد گروه شریر دشمن را رها کند، تا که برای مسلمانان پیوسته مشکلات بیافرینند.

در آیه الفاظ «**حَتّٰى يُثْخِنَ فِي الْاَرْضِ**» آمده است و معنی لفظ «**أثخان**» در لغت این است که در شکستن قوّت و شوکت کسی مبالغه باید کرد و برای تأکید این معنی لفظ «**فِي الْاَرْضِ**» آورده شد که حاصل آن این‌که شوکت و نیروی دشمن را با خاک یکسان کنید.

گروه صحابه که به گرفتن فدیه و آزاد کردن اسیران رأی داده بودند اگر چه در رأی آنها یک جزء خالص دینی وجود داشت، یعنی مسلمان شدن

۱- مظهری.

آنها بعد از آزادی انتظار می‌رفت. امّا منفعت شخصی هم شامل آن نیّت بود که به مال نایل گردند. در حالی که تا آن لحظه با نص صریح جایز بودن آن اموال غنایم هم ثابت نشده بود. لذا برای آن گروه از مردم که مستقیماً تحت تربیت رسول‌کریمﷺ بر این معیار پرورش داده می‌شدند که مقام آنها از فرشتگان هم فراتر رود، توجّه آنها به سوی این اموال نوعی معصیت به شمار می‌رفت. چرا که اگر کاری که از جایز و ناجایز مرکب باشد در مجموع آن کار ناجایز محسوب می‌گردد. لذا این عمل صحابه کرام مستوجب عتاب قرار گرفته، این امریه نازل گردید «**تُرِيْدُوْنَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَ اللهُ يُرِيْدُ الْاٰخِرَةَ وَ اللهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ**» یعنی شما مردم، طالب دنیا هستید، حالا آن که خدا از شما می‌خواهد که طالب آخرت باشید. در اینجا عمل صحابه به صورت اعتراض بیان شد و آن اشاره به این است که برای گروه پاکباز و مخلص مانند صحابه کرام گرایش به نیّتی که در آن نفع مادی مطرح باشد، سزاوار و قابل قبول نیست. در اینجا این نکته قابل توجّه است که در این آیه صحابهٔ کرام مورد خطاب و عتاب قرار گرفته، هر چند که رسول‌کریمﷺ در مشورت با آنان شرکت داشتند؛ ولی پذیرفتن رأی صحابه از سوی آن جناب صرفاً مظهر خالص رحمة للعالمین بودن ایشان بود که رأیی را اختیار فرمود که رحمت و شفقت اُسرا را در برداشت.

در آیهٔ دوم تتمّه‌ای برای این عتاب است که در آن فرمود که اگر یک نوشته الهی مقدّر نمی‌بود پس به کاری که شما اختیار کردید و به جمع آوری غنایم و آزاد کردن اسیران اقدام کردید، بر شما سزا واقع می‌شد.

مراد از این نوشتهٔ تقدیر چیست؟

در این باره در **ترمذی** به روایت حضرت ابوهریرةؓ منقول است که رسول‌اللهﷺ فرمود که مال غنیمت قبل از شما بر هیچ قوم و گروهی حلال نبود، در موقع غزوه بدر وقتی که مسلمانان به جمع آوری غنایم پرداختند در صورتی که تا هنوز برای آنها غنایم حلال نشده بود این آیه نازل گردید که پیش از حلال شدن اموال غنیمت این اقدام مسلمانان اقدامی بود که

می‌بایست بر آن عذاب نازل می‌شد امّا چون این حکم الهی در لوح محفوظ، نوشته بود که مال غنیمت برای این امّت حلال می‌گردد. لذا بر این اشتباه مسلمانان عذاب نازل نفرمود.[۱]

در بعضی روایات حدیث نیز آمده است که موقع نزول این آیه، رسول کریمﷺ فرمود که عذاب الهی کاملاً به جلو آمده بود، اللّه تعالیٰ از فضل خویش آن را باز داشت و اگر عذاب می‌آمد بجز از عمر بن خطاب و سعد بن معاذ که با جمع آوری غنایم و رهایی اُسرا رأی مخالف دادند کسی از آنها نجات نمی‌یافت. از این جا معلوم می‌شود که سبب عتاب جمع آوری غنایم و اخذ فدیه از اُسرا و آزاد کردن ایشان بود همانگونه که از روایت ترمذی و دیگر روایات صحیحه منقول است.

مسئله اول: در آیۀ مذکور که بر گرفتن فدیه و آزاد کردن اسیران یا جمع نمودن مال غنیمت عتاب آمده و به عذاب الهی تهدید شده است، ولی باز عفو عنایت گردید از این واضح نگردید که در آینده مسلمانان در پیرامون اینگونه معاملات چه کار بکنند. لذا در آیۀ بعدی مسئله مال غنیمت روشن گردید که «**فَكُلُوْا مِمَّا غَنِمْتُمْ**» آنچه مال غنیمت به‌دست آورید، می‌توانید از آن بخورید و استفاده کنید چراکه از این به بعد بر شما حلال گردیده است. امّا باز هم در این باره نکته‌ی شکّ و ابهامی باقی است که حکم مال غنیمت الآن رسید و آنچه قبل از این به اشتباه جمع شده بود، شاید در آن یک نوع کراهیّت وجود داشته باشد. لذا پس از آن «**حَلٰلًا طَيِّبًا**» فرموده، این شبهه را هم زایل کرد. که اگر چه قبل از نزول حکم اقدام به جمع مال غنیمت صحیح نبود، ولی الآن که حکم حلّت مال غنیمت آمده است. پس اموال جمع آوری شده قبلی هم بدون کراهیت حلال است.

مسئله دوم: در اینجا مسئله‌ای دیگر از اصول فقه قابل توجّه و تذکّر

۱- مظهری.

است که هرگاه بعد از اقدام ناجایز حکم حلّت مال به وسیلهٔ آیه‌ای مستقل نازل گردد، اقدام سابق در آن هیچ اثری باقی نخواهد گذاشت. این مال حلال و پاکیزه می‌گردد. هم چنان که در اینجا شد. امّا نظیر دوم آن، این است که در رابطه به معامله‌ای حکم از قبل نازل شده، امّا بر عاملین ظاهر نشده بود. لذا برخلاف آن عمل کردند، سپس اطّلاع یافتند که این عمل ما برخلاف حکم قرآن و سنّت انجام گرفته است. پس در این صورت بعد از ظهور حکم، آن مال حلال نخواهد شد، اگر چه اشتباه قبلی عفو گردد.[1]

در آیه مذکور مال غنیمت حلال گردانیده شد. امّا در آخر آیه آن را به این مقیّد کرد که: «**وَ اتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ**» در این جا اشاره کرد که مال غنیمت اگر چه حلال شده است؛ امّا تحت ضوابطی معیّن. بنابر این خلاف ورزی به آن قانون یا گرفتن بیش از حق خود جایز نخواهد شد.

به‌طوری که در اینجا دو موضوع مطرح شد: یکی اموال غنایم؛ دوم، رها کردن اسیران در قبال گرفتن فدیه، راجع به نخستین مطلب، این آیه موضوع را روشن ساخت. ولی در مورد دومین مطلب، نیز آیه ۴ سورهٔ محمّدنازل گردید «**فَاِذَا لَقِيْتُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتّٰى اِذَا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوْا الْوَثَاقَ فَاِمَّا مَنًّاۢ بَعْدُ وَ اِمَّا فِدٰاءً حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزَارَهَا**» یعنی هر گاه در میدان جنگ شما با کفّار روبروی هم قرار گرفتید، آنها را از گردن بزنید، تا جایی که شما با خونریزی قدرت آنها را شکستید پس آنها را اسیر کرده محکم ببندید، سپس یا بر آنان منّت بگذارید که بدون معاوضه رهایشان کنید یا فدیه گرفته آزادشان کنید تا این‌که جنگ سلاح خود را بر زمین بیفکنند.

حضرت عبداللّه بن عبّاس رضی‌الله‌عنه می‌فرماید که در غزوهٔ بدر برگرفتن فدیه و آزاد کردن اسیران عتاب نازل گردید، این نخستین جهاد اسلام بود و تا آن زمان قوّت و شوکت کفّار نشکسته بود و ناگهان مصیبتی بر آنها واقع

۱- نورالانوار ملاّ جیون.

شده بود. باز وقتی که اسلام و مسلمانان کاملاً بر اوضاع مسلّط شدند. اللّه تعالیٰ برای فسخ این حکم آیه سوره محمّد را نازل کرد و در آن به رسول خداﷺ و مسلمانان در میدان جهاد چهار امر اختیار داده شد.

ان شاؤا قتلوهم، و ان شاؤا استعبدوهم، وان شاؤا افادوهم، و ان شاؤا اعتقوهم.[1] یعنی اگر بخواهند همه را قتل کنند یا اگر بخواهند همه را غلام و کنیز قرار دهند یا اگر بخواهند از آنها فدیه گرفته آزادشان کنند یا بدون فدیه آزاد کنند، از جمله چهار امر دو امر نخست نزد همه‌ی امّت متفق و مجمع علیه هستند که امیر مسلمانان در قتل و رقیق قرار دادن اسیران مختار است. امّا در آزادی آنها با معاوضه یا بلامعاوضه، فقهای امّت با هم اختلاف نظر رأی دارند.

امام مالک، امام شافعی، احمد بن حنبل، سفیان ثوری، اسحاق و از تابعین حسن بصری و عطا رحمهم الله فرموده‌اند که امیر حق ندارد که اسیران را بدون معاوضه یا با معاوضه یا با مبادله با اسیران مسلمان آزاد کند.

امام ابوحنیفة، امام ابویوسف، محمد، اوزاعی، قتاده، ضحاک، سدی و ابن جریج می‌فرمایند که آزاد نمودن بلامعاوضه اصلاً جایز نیست، و نیز رها ساختن با گرفتن فدیه هم نزد امام ابوحنیفة بنابر یک روایت جایز نیست؛ البتّه طبق روایت **السیر الکبیر** در صورتی که مسلمانان از نظر مادیات به مال نیاز داشته باشند، می‌توانند با گرفتن فدیه آنها را آزاد کنند. امّا مبادلهٔ آنها با اسیران مسلمان این نزد امام ابوحنیفة و صاحبین جایز است.[2]

کسانی که با گرفتن فدیه یا بدون از آن، آزاد نمودن را جایز گفته‌اند آنان طبق قول ابن عبّاس (رض) آیه سوره محمّد را ناسخ آیه سوره انفال قرار داده و آیه سوره انفال را منسوخ می‌دانند. و فقهای حنفیّه، آیه سورهٔ محمّد را به آیهٔ سورهٔ انفال «**فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ**» و آیه «**اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ**» منسوخ می‌گویند. لذا آزاد نمودن اسیران چه با گرفتن فدیه باشد

۱- مظهری.

۲- کما هو اظهر الروایتین عنهم، مظهری.

یا بدون از فدیه نزد ایشان جایز نیست.[۱]

امّا اگر در الفاظ آیه سوره انفال و الفاظ آیه سوره محمّد، بیندیشیم معلوم می‌شود که در این دو آیه هیچ ناسخ و منسوخی نیست، بلکه اینها حکم دو حالت هستند. حکم اصلی در آیه سوره انفال «**اثخان فی الأرض**» است که با کشتار نیروی کفر بشکنند و در آیه سوره محمّد که اختیار داده شده است که از اسیران فدیه گرفته یا بدون فدیه آنها را آزاد کنید، قبل از این «**اثخان فی الأرض**» بیان شده است. یعنی پس از این‌که با کشتار، نیروی کفّار شکست، اختیار دارید که اسیران را بدون فدیه یا با گرفتن فدیه آزاد نمایید.

و می‌تواند منشأ روایت امام **ابوحنیفة** در **السیرالکبیر** هم همین باشد که با در نظر گرفتن اوضاع و نیازمندی مسلمانان می‌توان این دو نوع حکم را داد. و اللّه سبحانه و تعالیٰ اعلم.

يَاَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّمَنْ فِيْٓ اَيْدِيْكُمْ مِّنَ الْاَسْرٰٓى ۙ اِنْ يَّعْلَمِ اللّٰهُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ

ای پیغمبر بگو با اسیرانی که در دست شما هستند که اگر میداند خدا در دلهای شما

خَيْرًا يُّؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّآ اُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ۭ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۷۰﴾

نیکی می‌دهد بشما بهتر از آنچه از شما گرفته شده و می‌آمرزد شما را و خدا بخشاینده و مهربان است

وَ اِنْ يُّرِيْدُوْا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ

و اگر بخواهند که با شما خیانت کنند، پس خیانت کرده‌اند با خدا جلوتر پس آنها را گرفتار کرده

وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ﴿۷۱﴾

و خدا دانا و حکیم است.

---

۱ - مظهری.

خلاصهٔ تفسیر

ای پیغمبر! به (کسانی از) اسیران که در دست شما هستند (و مسلمان شده‌اند) بگویید که: اگر اللّه تعالیٰ ایمان دلهای شما را می‌داند (یعنی شما از ته دل مسلمان شده‌اید زیرا که علم خدا مطابق به واقع می‌باشد. و اللّه تعالیٰ کسی را مسلمان میداند که در حقیقت مسلمان باشد و آن کس که غیر مسلمان باشد او را غیر مسلمان می‌داند، پس اگر شما از ته دل مسلمان شده‌اید)آنچه از شما (به صورت فدیه) گرفته شده است (در دنیا) از آن بهتر به شما خواهد داد و (در آخرت) شما را می آمرزد و اللّه تعالیٰ بسیار آمرزنده است (لذا شما را می‌آمرزد) بسیار مهربان است (لذا به شما نعم البدل می‌دهد) و اگر (بالفرض) ایشان (به صدق دل مسلمان نشده‌اند، بلکه تنها با اظهار اسلام می‌خواهند شما را بفریبند و در دل) می خواهند به شما خیانت (یعنی نقض عهد کرده مخالفت و مبارزه) کنند پس (شما هیچ فکر نکنید باز خداوند آنها را در دست شما گرفتار خواهند کرد چنانکه) قبل از این با خدا خیانت کرده بودند (که با شما مخالفت و مبارزه کردند) پس اللّه آنها را (به دست شما) گرفتار کرد و اللّه بسیار داناست (که چه کسی خاین است و) بسیار حکیم است (و چنین صورت پدید می‌آورد که به وسیله آن خاین مغلوب گردد).

معارف و مسایل

سرانجام از اسیران فدیه گرفته و آنها را آزاد کردند، اسیرانی که بزرگترین معاندان و دشمنان آشکار اسلام و مسلمین به شمار می‌آمدند، دشمنانی که از هیچ ایذا و آزار علیه مسلمانان ابا نداشتند و با قساوت تمام بزرگترین مظالم وحشیانه را علیه آنان اعمال می‌داشتند، و واضح است که در حقیقت این لطف و کرم بی‌حدّ و حصر، حق تعالیٰ بود که در قبال پرداخت فدیه‌ای ناچیز آزاد شدند، لذا در آیه مذکور، می‌فرماید؛ که اگر اللّه تعالیٰ در قلوب شما خیر بیابد آنچه که از شما گرفته شده، بهتر از آن به شما اعطا خواهد کرد. علاوه بر آن، گناهان گذشته شما مورد آمرزش درگاه

احدّیت قرار خواهد گرفت. و مراد از خیر، ایمان و اخلاص است. مطلب این‌که بعد از رهایی، هر اسیری که ایمان و اسلام را با اخلاص اختیار کند، پس هر آنچه را که در فدیه از دست داده است، بهتر از آن به او خواهد رسید، با آزاد و خود مختار کردن اسیران به آنها دعوت داده شد که همراه آزادی به فکر نفع و ضرر دنیا و آخرت خود باشند، چنان که روایات تاریخی شاهداند که هر کدام از آنان که اسلام را پذیرفت اللّٰه تعالیٰ علاوه از آمرزش و مژدهٔ درجات عالیه در جنّت، به او در این جهان هم آن قدر ثروت و نعمت عطا فرمود که به مراتب از وجود فدیه بیشتر بود.

اکثر مفسّرین فرموده‌اند که این آیه درباره عموی آن‌حضرت ﷺ حضرت عبّاس رضی الله عنه نازل شده، زیرا او هم در اسیران غزوه بدر شامل بود؛ و از او هم فدیه گرفته شده بود. از ویژگیهای او در این رابطه این‌که او در جنگ بدر از مکّه به همراه خود هفتصد لیره طلا برداشته بود تا که آنها را بر قشون کفّار صرف کند و هنوز صرف نکرده بود که همراه با آن طلاها به اسارت مسلمانان در آمد. هنگامی که زمان پرداخت فدیه رسید، در محضر آن‌حضرت ﷺ عرض کرد که طلاهایی که با من همراه بوده آن را در فدیهٔ من منظور کنید. آن‌حضرت ﷺ فرمود: مالی که تو به کمک کفر آورده بودی، جزو اموال غنیمت مسلمانان قرار گرفت؛ فدیه باید علاوه بر آن باشد و در ضمن فرمود که تو باید فدیه دو برادرزاده‌ات، عقیل بن‌ابن طالب و نوفل ابن حارث را نیز بپردازی. حضرت عبّاس عرض کرد که این بار سنگین اگر بر دوش من گذاشته شود من باید از قریش گدایی کنم من کاملاً فقیر خواهم شد. آن‌حضرت ﷺ فرمود: آیا آن اموالی که هنگام حرکت از مکّه به‌دست زنت امّ الفضل سپردی، از تو نیست؟ حضرت عباس فرمود که: شما از کجا اطلاع یافتید؟ در صورتی که من آن را در تاریکی شب و در تنهایی به او دادم که هیچ شخص ثالثی از آن آگاه نیست؛ آن‌جناب ﷺ فرمود که پروردگارم تفصیل کامل آن را به من اطّلاع داد. حضرت عبّاس با شنیدن این نسبت به حقّانیّت آن‌جناب ﷺ یقین حاصل کرد. و قبل از این هم نسبت به

آن‌حضرت ﷺ به دل معتقد بود ولی اندکی شبهات در دل داشت که اکنون برطرف شد، و او در این وقت با یقین کامل به اسلام مشرّف شد؛ امّا چون مقداری درهم وام بر قریش داشت که اگر در این وقت مسلمانی خود را اعلام می‌کرد، آن درهم‌ها از بین می‌رفت، لذا اعلان نکرد، و چون از وام قریش اظهار نمود، رسول گرامی ﷺ به رویش نیاورد و با کسی در میان نگذاشت. قبل از فتح مکّه از رسول خدا ﷺ اجازه خواست که از مکّه هجرت کرده به مدینه بیاید. پس آن‌حضرت ﷺ به او اجازه نداد که الآن هجرت کند.

آن‌حضرت ﷺ بر این گفتگو از وعده مذکور در آیه فوق او را آگاه ساخت که اکنون تو اسلام را پذیرفته و با اخلاص مؤمن شده‌ای، پس آنچه در فدیه مال صرف کرده‌ای، خدای متعال بهتر از آن را به تو خواهد بخشید. چنان که حضرت عبّاس رضی الله عنه بعد از اظهار اسلام فرمود که من ظهور آن وعده را با چشم خود می‌بینم زیرا از من بیست اوقیه طلا در فدیه گرفته شد و اکنون من بیست غلام دارم که در مناطق مختلف برای من مشغول تجارت‌اند؛ و سرمایه هیچ یکی از بیست هزار درهم کمتر نیست و اضافه بر آن، این انعام که خدمت آبرسانی زمزم به حجّاج به من عنایت شده که نزد من ارزش آن از تمام اموال اهل مکّه بالاتر است.

عدّه‌ای از اسیران غزوهٔ بدر که مسلمان شده بودند هنوز در دل مسلمانان از آنان هراس وجود داشت که وقتی به مکّه برگردند مبادا از اسلام برگردند و به خصومت و آزار رسانی مسلمانان ادامه دهند، پس حق تعالیٰ در آیه بعد این خطر را این گونه ازاله فرمود «**إِنْ يُرِيدُوْا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ اللهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ**» یعنی اگر ایشان نسبت به شما بخواهند خیانت کنند از این بابت ضرری هرگز متوجّه شما نخواهد شد. اینها کسانی هستند که قبل از این با خدا خیانت کرده بودند یعنی در عهد ازل که به ربّ العالمین بودن خدا اقرار کرده بودند، مخالفت کردند، امّا این خیانت آنها نسبت به خودشان مضر بود ثابت شد که سرانجام خوار و ذلیل و اسیر شدند. و اللّه

تعالیٰ نسبت به اسرار دلها دانا و بسیار حکیم است. اگر اینها الآن هم مخالف شما باشند، پس چگونه می توانند از قبضه‌ی قدرت الهی خارج گردند؟ باز حق تعالیٰ آنها را همانگونه خواهد گرفت. در آیه ما قبل به اسیران آزاد شده در صورت ترغیب دعوت داده شد؛ و در این آیه با ترهیب متنّبه کرده می‌شوند که نفع دنیا و آخرت شما تنها در اسلام و ایمان منحصر است.

تا اینجا احکام قتل و قتال با کفّار و آزاد نمودن اسیران و صلح و سازش با آنها بیان شده، و در آیات آینده تا پایان سوره، یک باب ویژه از این سلسله با قدری تفاصیل از آن ذکر می‌گردد. و آن عبارت است از احکام هجرت؛ زیرا در صورت مبارزه با کفّار گاهی این‌گونه اوضاع پیش می آید که نه مسلمانان با آنان نیروی قتل و قتال دارند، و نه می‌توانند بر صلح راضی باشند، پس در اینچنین وضع ضعیفی راه نجات اسلام و مسلمانان تنها هجرت است؛ که آن شهر و ملک را ترک کرده به سرزمین دیگری روی آورند؛ تا بتوانند در آنجا بر احکام اسلام به صورت آزادانه عمل نمایند.

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَهَاجَرُوْا وَجَاهَدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ

کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مال و جان در راه خدا جهاد کردند

وَ الَّذِيْنَ اٰوَوْا وَّ نَصَرُوْٓا اُولٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ؕ وَ الَّذِيْنَ

و آنان که جای دادند و نصرت کردند آنان با هم دوست هستند و کسانی که

اٰمَنُوْا وَ لَمْ يُهَاجِرُوْا مَالَكُمْ مِّنْ وَّلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتّٰى يُهَاجِرُوْا ۚ وَ

ایمان آوردند و هجرت نکردند شما با دوستی آنها هیچ کاری ندارید تا وقتی که هجرت نکنند و

اِنِ اسْتَنْصَرُوْكُمْ فِى الدِّيْنِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ اِلَّا عَلٰى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ

اگرآنان از شما کمک بخواهند در دین، برشما لازم است کمک آنها، مگر بر علیه قومی که درمیان شما و

بَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ ؕ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ﴿۷۲﴾ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا بَعْضُهُمْ

آنها عهد باشد و خدا چیزی را که شما می‌کنید می‌بیند و کسانی که کافر هستند با هم

اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ؕ اِلَّا تَفْعَلُوْهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِى الْاَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيْرٌ ﴿۷۳﴾

دوست‌اند اگر شما اینچنین نکنید فتنه بلند می‌شود در زمین و فساد بزرگی می‌باشد.

وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ هَاجَرُوْا وَ جَاهَدُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ الَّذِيْنَ اٰوَوْا وَّ

و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و آنان که جای دادند و

نَصَرُوْٓا اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا ؕ لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَّ رِزْقٌ كَرِيْمٌ ﴿۷۴﴾ وَ

کمک کردند ایشانند مسلمانان واقعی برای ایشان است آمرزش و رزق با عزّت و

الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْۢ بَعْدُ وَ هَاجَرُوْا وَ جَاهَدُوْا مَعَكُمْ فَاُولٰٓئِكَ مِنْكُمْ ؕ وَ

کسانی‌که ایمان‌آوردند پس‌ازاین، وهجرت‌کردندوجهادنمودند باشما پس آنان‌هم باشما هستند و

اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ ؕ اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ

خویشاوندان با هم بیشتر ذی حق‌اند در حکم خدا یقیناً خدا بهر چیز

عَلِيْمٌ ﴿۷۵﴾

آگاه است.

خلاصهٔ تفسیر

یقیناً کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با مال و جان خود در راه خدا جهاد هم کردند (که وقوع آن از لوازم عادی هجرت بود اگر چه مدار حکم، توارث نیست و این گروه ملقّب است به مهاجرین) و کسانی که (به این مهاجرین) امکان دادند و (به آنها) کمک کردند (و این گروه به انصار ملقّب است) اینها (یعنی هر دو گروه) با هم وارث یکدیگر می‌باشند و کسانی که ایمان آوردند؛ امّا هجرت نکردند، شما (یعنی مهاجرین) با آنها هیچ گونه ارتباط وارثی ندارید (که نه ایشان وارث آنها، و نه آنان وارث ایشان‌اند) تا وقتی که آنها هجرت نکنند (و هر گاه هجرت کنند پس آنها هم در این حکم داخل خواهند شد) و (اگر چه شما با آنها وارث نیستید، امّا) اگر آنها از شما در کار دین (یعنی قتال با کفّار) کمک بخواهند؛ پس بر شما کمک کردن (آنها) واجب

است مگر علیه قومی که میان شما و آنان عهد (صلح) باشد و اللّه تعالیٰ همه کارهای شما را می‌بیند (پس در احکام مقرّر او خلل انداخته، خود را مستحق خشم او قرار ندهید) و (همانگونه که شما با هم رابطه‌ی توارث دارید هم چنین) کسانی که کافراند آنها با هم وارث یکدیگر هستند (نه شما وارث آنها هستید و نه آنها وارث شما) اگر بر این (حکم مذکور) عمل نمی‌کنید (بلکه با وجود تخالف، تنها بنا به قرابت در میان مؤمن و کافر رابطه توارث برقرار می‌کنید) پس فتنه و فساد بزرگی در دنیا انتشار خواهد یافت (زیرا به خاطر توارث همه یک گروه فهمیده می‌شوند و بدون این که گروه، علیحده نباشد، در اسلام شوکت و قوّت پدید نمی‌آید و ضعف اسلام سرمایه کامل فتنه و فساد عالم است، هم چنانکه روشن است) و (در این حکم توارث بین مهاجرین و انصار، اگر چه تمام مهاجرین با هم برابرند چه در زمان هجرت نبوی، هجرت کرده باشند و چه زمانهایی بعد امّا در فضیلت و مقام با هم متفاوت‌اند زیرا) کسانی که (نخست) مسلمان شدند و (در زمان هجرت نبوی) هجرت نمودند و (از نخست) در راه خدا جهاد کردند و کسانی که (این مهاجرین را) به نزد خود امکان دادند و به آنها کمک نمودند ایشان کاملاً حقّ ایمان را ادا می‌کنند (زیرا حق آن این است که در پذیرفتن آن سبقت کنند) برای ایشان (در آخرت) آمرزش بزرگ و (در جنّت) رزق با عزّتی (مقرّر) است و کسانی که بعد از زمان (هجرت نبوی) ایمان آوردند و هجرت کردند و همراه با شما جهاد کردند (یعنی همه کارها را انجام دادند ولی بعداً)، پس ایشان (اگر چه در فضیلت با شما برابر نیستند امّا باز هم) در ردیف شما محسوب‌اند (در فضیلت از یک وجه؛ زیرا که از تفاوت در اعمال، تفاوت در مقام و رتبه هم پدید می‌آید و در احکام میراث من کل الوجوه؛ زیرا که از تفاضل اعمال در احکام شرعیه تفاوت پدید نمی‌آید) و (از این مهاجرین بعدی) کسانی که (با یکدیگر یا با مهاجرین سابق) خویشاوند هستند (اگر چه در فضل و مقام پایین‌تر باشند، امّا از نظر ارث) در کتاب اللّه (یعنی در حکم شرعی یا آیهٔ میراث) بیشتر حقدار (میراث) یکدیگر (نسبت به غیر خویشاوندان) هستند (اگر چه غیر خویشاوندان در فضل و مقام بالاتر باشند) یقیناً اللّه تعالیٰ هر چیز را کاملاً می‌داند (لذا مناسب به صلاح هر زمان حکم مقرّر می‌فرماید).

معارف و مسایل

اینها، چهار آیه آخر سورۀ انفال هستند و هدف اصلی از آن، بیان آن احکام هجرت است که پیرامون ارث مهاجرین اوّلین می‌باشد و در مقابل ذکر ارث مسلمانان غیر مهاجر و غیر مسلمانان هم آمده است.

خلاصه این احکام، این‌که کسانی که مکلّف به احکام شرع می‌باشند، اوّلاً بر دو قسم‌اند: مسلمان و کافر. سپس مسلمانان با در نظر گرفتن آن زمان نیز بر دو قسم‌اند: یکی مهاجرینی که به خاطر فرض هجرت از مکّه به مدینه آمده ساکن شده بودند و دوم: غیر مهاجرینی که به عذر موجّه یا به دلیل دیگری در مکّه مانده بودند. خویشاوندی و قرابت میان همه اینها برقرار بود زیرا در بدو اسلام رسم بیشتر این بود که پسر مسلمان و پدر کافر یا برعکس و خلاصه ضمن خویشاوندی نزدیک بین مهاجر و غیرمهاجر، احوال برادر و برادرزاده و دایی و خواهرزاده این بود که یکی مسلمان و دیگری کافر به شمار می‌رفت.

خداوند تعالی بنا به رحمت کامل و حکمت بالغ خویش، مستحقق اموال میّت را تنها خویشاوندانش قرار داده است. در صورتی که حقیقت این است که هر آنچه از کسی به ارث باقی می‌ماند، مالک اصلی خداوند ذوالجلال است و انسان مالک عارضی نامیده می‌شود. پس مقتضای عقل و انصاف چنین ایجاب می‌کند که هر ارثی به مالک حقیقی اعاده و لازم بود که به بیت‌المال جهت صرف امور مسلمین واگذار گردد. لذا به علّت این‌که بر جذبات طبیعی انسان و برامید و دلبستگی وی به دنیا ضربه‌ای وارد نیاید و به ویرانی و تباهی بنی نوع انسان و شهر نینجامد و هر آدمی با امید باینکه اندوخته مادی پس از وی در اختیار فرزندان و بازماندگانش قرار گیرد به دنیا علاقمند است و در جهت ترقّی و توسعه رفاه خویش و جامعه می‌کوشد و به جمع آوری مال و ثروت و رونق بخشیدن به زندگانی خود سعی و تلاش

دارد و مال و زحمت هر دو برای او گوارا می‌نماید.

سپس اسلام آن هدف اصلی را هم در جلوی وراثت گذاشته که خلقت انسان تنها به خاطر آن انجام گرفته است یعنی اطاعت و عبادت خدا، و با توجّه به آن کل عالم انسان را به دو گروه تقسیم کرد: مؤمن و کافر؛ و همین است مطلب آیه ۲ سوره تغابن «**فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ**» و نظریه همین دو قومیّت رشته‌های نسبی و خاندانی را در حدود میراث قطع کرد و این حکمی است دایم و غیرمنسوخ که از بدو اسلام گرفته تا قیامت، اصول وراثت اسلامی است. و حکم دیگر وراثت مسلمانان مهاجر با غیرمهاجر است که در ارتباط به آن در آیه سابق نشان داده شده که مسلمان تا وقتی که از مکّه هجرت نکند، رابطه‌یٔ او هم، با مسلمانان مهاجر از نظر وراثت منقطع است که مسلمان مهاجر وارث مسلمان غیرمهاجر نمی‌شود، و نه غیر مهاجر از مهاجر مسلمان سهم می‌برد. و این حکم روشن است که تا زمانی بود که مکّه مکرّمه فتح نشده بود و پس از فتح مکّه، خود آن‌حضرت ﷺ اعلان فرمود که «**لاهجرة بعد الفتح**» یعنی پس از فتح مکّه حکم هجرت به پایان رسید و وقتی که حکم هجرت خاتمه یافت؛ پس قطع رابطه با غیر مهاجرین هم پایان یافت.

لذا بیشتر مفسّرین فرموده‌اند که این حکم با فتح مکّه منسوخ شده است و نزد اهل تحقیق این حکم هم دایم و غیرمنسوخ است. امّا با توجّه به اوضاع و احوال، زمان تغییر می‌یابد. در احوالی که وقت نزول قرآن این حکم آمده بود اگر در یک زمان یا کشوری باز همان گونه احوال پیش بیاید همین حکم جاری خواهد شد.

توضیح این‌که: قبل از فتح، بر هر مرد و زن مسلمان، هجرت از مکّه فرض عین قرار داده شده بود و در اجرای این حکم بجز چند نفر معذور، همه مسلمانان هجرت کرده، به مدینه آمده بودند. و عدم هجرت از مکّه در آن زمان دلیل بر این بود که آن شخص مسلمان نیست. لذا اسلام غیرمهاجر در آن وقت، مشتبه و مشکوک بود؛ از این جهت ارتباط ارث از همدیگر در

میان مهاجر و غیرمهاجر قطع گردید.

اکنون هم اگر در یک کشوری چنین اوضاعی اتّفاق افتد که در صورت سکونت در آنجا ادای فرایض کلّاً نتواند انجام گیرد، پس هجرت نمودن از آن کشور فرض خواهد شد. و در چنین اوضاعی اگر به طور قطع، عدم هجرت بدون عذر موجّه، علامت کفر قرار داده شود، پس همین حکم استنباط می‌گردد که میان مهاجر و غیرمهاجر حکم وراثت جاری نخواهد شد. از این تقریر این هم روشن گردید که حکم قطع ارث، بین مهاجر و غیرمهاجر، در حقیقت حکم جداگانه‌ای نیست؛ بلکه همان حکم قبلی است که در میان مسلمان و غیرمسلمان قطع وراثت را بیان می‌کند. فرق فقط این است که به خاطر علامت کفر، از میراث محروم گردید؛ امّا تنها با این علامت نمی‌توان او را کافر گفت؛ مگر وقتی که کفر او صریحاً و به طور قطع واضح و ثابت گردد. و با توجّه به همین مصلحت، در اینجا حکم دیگری برای مسلمانان غیرمهاجر ذکر گردید که اگر آنان از مسلمانان مهاجر کمک و نصرت بخواهند پس کمک کردن آنها بر مسلمانان مهاجر لازم است تا واضح گردد که مسلمانان غیرمهاجر، کاملاً در ردیف کفّار محسوب نشده‌اند؛ بلکه این حق اسلامی برای آنها باقی گذاشته شده است؛ که به وقت نیاز باید به آنها کمک کرد. و چون شأن نزول این آیه هجرت بخصوص است از مکّه به مدینه و مسلمانان غیر مهاجر کسانی بودند که در مکّه مانده بودند و در محاصرۀ کفّار مکّه قرار داشتند پس کمک خواستن آنها واضح است که علیه کفّار می‌تواند باشد و وقتی که قرآن کریم به مسلمانان مهاجر دستور داد که به آنها کمک کنند پس، از ظاهر آن چنان مفهوم می‌گردد که در هر حال و در مقابله با هر قوم کمک کردن به آنها بر مسلمانان لازم شده است؛ اگر چه آن قوم که علیه او از مسلمانان کمک خواسته شد عهد التوای جنگ با مسلمانان را داشته باشد و طبق اصول اسلام عدل و انصاف و وفا به عهد یک فریضه مهم می‌باشد. بنابراین در این آیه یک حکم استثنایی چنین هم ذکر گردید که اگر مسلمانان غیرمهاجر از مسلمانان مهاجر در مقابله با چنین

قومی کمک بخواهند که مسلمانان با آنها بر ترک جنگ معاهده برقرار کرده‌اند پس کمک به برادران مسلمان علیه کفّار معاهد هم جایز نیست. این است خلاصه مضمون دو آیه ما قبل اکنون آن را با الفاظ وصل کرده ملاحظه بفرمایید، می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ هَاجَرُوْا وَ جَاهَدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ وَ الَّذِيْنَ اٰوَوْا وَّ نَصَرُوْٓا اُولٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ط وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ لَمْ يُهَاجِرُوْا مَالَكُمْ مِّنْ وَّلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتّٰى يُهَاجِرُوْا»

یعنی: کسانی که ایمان آوردند و برای رضایت الهی وطن، خویشاوندان و عزیزان خود را رها کرده و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد نمودند، مال صرف کرده و اسلحه و ابزار جنگی فراهم آورده و در میدان جنگ خود را تسلیم مقدّرات جهاد کردند. مراد از آنها **مهاجرین** اوّلین‌اند و کسانی که امکان دادند و کمک کردند مراد از آنها **انصار** مدینه‌اند در رابطه با هر دو گروه فرمود که آنها با یکدیگر ولی هستند؛ سپس فرمود کسانی که ایمان آوردند امّا هجرت نکردند، شما با آنها هیچ گونه رابطه‌ای ندارید تا وقتی که هجرت نکرده‌اند.

در اینجا قرآن لفظ «**ولی**» و ولایت را استعمال فرمود که معنی اصلی آن دوستی و تعلّق عمیق است. حضرت عبداللّه بن عبّاس رضی الله عنه، حسن، قتادة، مجاهد، و ائمّهٔ دیگر تفسیر فرموده‌اند که: مراد از ولایت در اینجا ارث و مراد از ولی، وارث می‌باشد و بعضی ائمّه، از ولایت معنی لغوی آن یعنی دوستی و کمک و اعانت را مراد گرفته‌اند.

طبق نخستین تفسیر مطلب آیه این است که مسلمانان مهاجر و انصار و ارث یکدیگر می‌باشند و تعلّق وراثت آنها نه با غیرمسلمانان برقرار می‌شود و نه با مسلمانان که هجرت نکرده‌اند. نخستین حکم یعنی وراثت مبتنی بر اختلاف دین دایم و باقی است. امّا حکم دوم بعد از فتح مکّه که نیاز به هجرت باقی نماند، پس حکم قطع وراثت در میان مسلمان مهاجر و مسلمان غیرمهاجر باقی نماند. از این بعضی فقها بر این استدلال نموده‌اند که همان‌گونه اختلاف دین سبب قطع وراثت است هم چنین اختلاف دارین هم

سبب قطع وراثت است که مباحث تفصیلی آن در کتب فقه مذکوراند.

سپس فرمود: «**وَاِنِ اسْتَنْصَرُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ اِلَّا عَلٰى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ**» یعنی: آنها که هجرت نکرده‌اند اگر رابطه‌ی ارث از آنها قطع شده است امّا آنها در هر صورت مسلمان‌اند و اگر چنان‌که آنها، در رابطه به حفظ دین خود از مسلمانان مهاجر کمک بخواهند. پس بر آنها واجب است که به ایشان کمک کنند. امّا با این اصول عدل و انصاف و وفا به عهد را از دست ندهند و اگر آنها علیه چنین قومی از شما کمک خواستند که شما با آنها درباره ترک جنگ معاهده بسته‌اید پس در مقابل به آنها کمک کردن با مسلمانان جایز نیست.

هنگام صلح حدیبیه هم چنین واقعه‌ای رخ داد که وقتی رسول خدا ﷺ با کفّار مکّه آشتی برقرار کرد و در شرایط صلح، این هم شامل بود که هر کس بعد از این از مکّه به مدینه برود، آن‌حضرت ﷺ او را برگرداند. و در عین وقت صلح، ابوجندل رضی الله عنه که کفّار مکّه او را مقیّد کرده به انواع و اقسام عذاب شکنجه می‌دادند و به نحوی در خدمت آن‌حضرت ﷺ قرار گرفت؛ مظلومیّت خود را اظهار کرده، از رسول‌خدا ﷺ خواستار کمک شد. آن‌حضرت ﷺ که رحمة للعالمین بود از داد یک مسلمان مظلوم چقدر متأثّر می‌باشند، مقایسه نمودن آن برای هر شخص آسان نیست امّا با وجود این تأثّر طبق دستور آیهٔ مذکور از کمک نمودن به آن معذرت خواسته او را برگردانید.

این برگردانیدن او برای همهٔ مسلمانان ملالت‌آور بود، امّا سرور کاینات ﷺ طبق فرمان خدایی گویا آن را مشاهده می‌فرمود که اکنون عمر این مظالم دیری نخواهد پایید. و چند روز دیگر ابوجندل باید صبر کند و پس از آن بزودی مکّه فتح خواهد شد تمام این پریشانیها و سختی‌ها خاتمه خواهند یافت. در هر صورت آن حضرت ﷺ در آن زمان طبق دستور قرآن وفای به عهد را بر مصیبت شخصی او ترجیح داد و این است آن امتیاز ویژهٔ اسلام که در دنیا او را به فتح و پیروزی و در آخرت به فوز و فلاح نایل



گردانیده است و اگر نه عموماً دولتهای جهان نسبت به معاهدات یک نوع مکر به کار می‌برند که با آن هدف، سرکوب کردن ضعیفان و فریب دادن قدرتمندان می‌باشد هر گاه کوچکترین مصلحتی از خود مشاهده کنند با انواع تأویل معاهده را خاتمه داده و طرف مخالف را ملزم قرار می‌دهند.

در آیه دیگر فرمود: «**وَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بَعْضُهُمْ اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ**» یعنی کفّار با هم ولیّ یکدیگر می‌باشند. لفظ «ولیّ» همان‌گونه که قبلاً بیان گردید، دارای مفهومی عام است که در آن وراثت و ولایت و سرپرستی عموم داخل است. بنابراین از این آیه معلوم شد، که کفّار با همدیگر وارث قرار می‌گیرند و قانونی که درباره توزیع وراثت، طبق مذهب آنها مروّج است، درباره توزیع ارث آنها، همان قانون به اجرا در خواهد آمد. و نیز سرپرستی یتیمان و نکاح صغایر با خود آنها خواهد شد. خلاصه این‌که در مسایل خانوادگی قانون مذهبی غیرمسلمان در حکومت اسلامی محفوظ قرار داده می‌شود. در پایان آیه فرمود: «**اِلَّا تَفْعَلُوْهُ تَکُنْ فِتْنَةٌ فِی الْاَرْضِ وَ فَسَادٌ کَبِیْرٌ**» یعنی اگر شما چنین‌نکردید، پس در کلّ زمین فتنه و فساد بزرگی انتشار خواهد یافت. ارتباط این جمله با تمام آن احکام است که قبل از این ذکر گردیده‌اند مانند این‌که مهاجر و انصار باید ولیّ یکدیگر باشند که در آن کمک با همدیگر و اعانت و وراثت همه داخل‌اند. دوم: این‌که در این نباید در میان مسلمانان مهاجر و غیرمهاجر رشتهٔ وراثت با هم برقرار باشد ولی رابطهٔ کمک و امداد با هم طبق شرایط به قوّت خود باقی است. سوم: این‌که کفّار با هم ولیّ یکدیگرند و نباید مسلمانان در قانون ولایت و وراثت آنها مداخله کنند.

اگر به این احکام عمل نشد پس در زمین فتنه و فساد بزرگی انتشار خواهد یافت. این تنبیه بیشتر به این سبب داده شد که احکامی که در اینجا بیان گردیده آنها برای امن عمومی و عدل و انصاف به حیث قانون اساسی هستند. زیرا این آیه‌ها روشن کردند که کمک و نصرت با همدیگر و رابطه وراثت همان‌گونه که بر خویشاوندی مبتنی است هم چنین در آن، رشته مذهبی و دینی هم ملحوظ است. بلکه رشته‌ی مذهبی بر رشته‌ی نسبی

برتری دارد. از اینجاست که کافر وارث مسلمان و مسلمان وارث کافر نمی‌شود، اگر چه با همدیگر رشته نسبی پدری و فرزندی و برادری داشته باشند، و در ضمن برای جلوگیری و کنترل تعصّب مذهبی و عصبیّت جاهلیّت، این چنین راهنمایی کرد که رشته مذهبی اگر چه این قدر قوی و مستحکم است، امّا پایبند بودن به عهد، مهم و افضل است. و حتّی در شرایط جوش و تعصّب مذهبی، نیز پیمان شکنی جایز نمی‌باشد. هم چنین این را هم راهنمایی فرمود که، چون کفّار ولی و وارث یکدیگر بشمار می‌آیند، پس مداخله در امور ولایت و وراثت شخصی‌شان، درست نیست. هر چند که این‌گونه احکام ظاهراً جزیی به نظر می‌آیند، ولی به منظور برقراری نظم و ثبات جامعه، اجرای دقیق آن، کاملاً ضروری است. و به همین سبب خاطر نشان ساخت که اگر بر این احکام که قوانین مهم و اساسی جوامع به شمار می‌آیند، توجّه کافی مبذول ندارید، فتنه و فساد، پهنهٔ گیتی را در برگرفته، تداوم حیات آدمی را بخطر می‌اندازد.

در آیهٔ سوم ذکر تعریف مهاجرین و انصار مدینه و گواهی بر مسلمان واقعی بودن آن و وعده به آمرزش و رزق با عزّت آنها آمده است، می فرماید «**أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**» یعنی ایشانند مسلمانان راستین و واقعی. در این آیه اشاره به این است که آنهایی که هجرت نکردند، اگر چه مسلمان هستند، امّا اسلام آنها یقینی و کامل نیست؛ زیرا این احتمال هم وجود دارد که ممکن است منافق باشند هر چند ظاهراً پذیرای اسلام‌اند. سپس فرمود: «**وَلَهُمْ مَغْفِرَةٌ**» یعنی برای آنها آمرزش مقرر گردیده است. چنان‌که در احادیث صحیح آمده است: «**الاسلام یهدم ما کان قبله، و الهجرة تهدم ما کان قبلها**» یعنی مسلمانی انبوه گناهان قبلی را ویران می‌کند و هم چنین هجرت نمودن نیز تمام گناهان گذشته را از بین می‌برد.

در آیهٔ چهارم، احکام طبقات مختلف مهاجرین، بیان شده است؛ اگر چه بعضی از ایشان مهاجرین اوّلین‌اند که قبل از صلح حدیبیه هجرت کرده‌اند، و بعضی در درجهٔ دوم مهاجران قرار دارند، که بعد از صلح حدیبیه

موفّق به هجرت شدند و از این جهت در درجات اخروی آنها نیز اختلاف نظر آمده است، امّا در احکام دنیا حکم آنها با حکم مهاجرین اولین یکسان می‌باشد. لذا آنان هم چون بقیه در حکم وراثت قرار می‌گیرند و برای همین است که به مهاجرین خطاب کرده می‌فرماید که «**فَاُوْلٰٓئِکَ مِنْکُمْ**» یعنی این طبقهٔ دوم از مهاجرین هم در ردیف شما شامل می‌باشند؛ لذا در احکام ارث هم حکم آنها مانند حکم عموم مهاجرین است. این آخرین آیهٔ سوره انفال است که در پایان آن برای قوانین ارث، یک ضابطه جامعی ذکر فرمود که بوسیله آن این حکم موقت که در آغاز هجرت با عقد مؤاخات (برادری) میان مهاجرین و انصار برقرار شده بود که وارث یکدیگر قرار بگیرند، منسوخ گردید. «**وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِیْ کِتٰبِ اللّٰهِ**» لفظ «**اولوا**» در لغت عربی به معنی صاحب می‌آید که در اردو ترجمهٔ آن «وال» است. «**اولواالعقل**» صاحبان عقل «**اولوا الامر**» صاحبان امر؛ پس «**اولوا الارحام**» صاحبان رحم است (خویشاوندان) «**ارحام**» جمع رَحِمْ است که در اصل عبارت است از: آن اندام که در آن خلقت جنین به عمل می‌آید و چون رابطه خویشاوندی از شرکت رَحِم استوار می‌گردد: لذا اولوا الارحام به معنی خویشاوندان به کار می‌رود. و معنی آیه این است که اگر چه همهٔ مسلمانان بر یکدیگر ولایت دارند که به سبب آن، حسب ضرورت همکاری و کمک بر یکدیگر واجب می‌گردد و وارث یکدیگر هم قرار می‌گیرند. امّا مسلمانانی که با هم رابطه قرابت و خویشاوندی دارند از مسلمانان دیگر مقدّم‌تراند. «**فِی کِتَابِ اللّٰهِ**» در اینجا به معنی «فی حکم اللّه» هست؛ یعنی اللّه تعالیٰ این را به حکم خاص خویش، به صورت قانون در آورده است.

این آیه ضابطه‌ای را نشان داد که تقسیم ارث باید بر معیار خویشاوندی انجام گیرد. و لفظ «**اولوالارحام**» بر عموم اقربا و خویشاوندان اطلاق می‌شود، که از آن جمله سهام خویشاوندان به اصطلاح درجه یک را خود قرآن، در سوره نساء تعیین فرموده است که به آنها در اصطلاح علم میراث، اهل فرایض یا ذوی الفروض، می‌گویند. و مالی که بعد از دادن سهم

هر یکی به آن، باقی می‌ماند، و آن طبق این آیه باید در میان خویشاوندان دیگر توزیع شود و این هم روشن است که توزیع یک مال در میان همه خویشاوندان در توان کسی نیست؛ زیرا خویشاوندی دور در میان همه مردم جهان برقرار است؛ که همه آنها از یک مادر و پدر (آدم و حوّا، علیهماالسّلام) به وجود آمده‌اند. لذا صورت عملی توزیع میان خویشاوندان این می‌تواند باشد که خویشاوندان نزدیک را بر دور، مقدّم داشته، به سبب آنها دور را محروم قرار داد، که بیان تفاصیل آن در احادیث رسول کریم ﷺ این چنین آمده است که پس از دادن سهام ذوی الفروض آنچه باقی می‌ماند، در میان عصبات میّت یعنی، خویشاوندان پدری، طبقه به طبقه داده می‌شود، یعنی عصبه قریب را بر بعید مقدّم داشته با بودن قریب، بعید محروم می‌گردد و اگر هیچ یکی از عصبه زنده نیست، آنگاه میان بقیه خویشاوندان توزیع می‌گردد.

و به خویشاوندان دیگر علاوه بر عصبات، طبق اصطلاح علم‌میراث «**ذوی الارحام**» گفته می‌شود. و لفظ «**أُولُوْاالأَرْحَامِ**» قرآن به اعتبار معنی لغوی حاوی همه خویشاوندان است که در آن ذوی الفروض و عصبات و ذوی‌الارحام همه بصورت اجمال داخل‌اند. باز مقداری از تفاصیل آن در آیات سوره نساء آمده است، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، خداوند متعال سهام ذوی الفروض یا خویشاوندان درجه یک را خود تعیین فرموده‌اند. و در رابطه با خویشاوندان دیگر رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:

الحقوا الفرائض باهلها فما بقی فهو لأولی رجل ذکر.[1]

یعنی: «بعد از تقسیم سهام (طبق دستور قرآن) باقی مانده به کسانی تعلّق می‌گیرد که نزدیک‌ترین مرد به میّت باشد.»

اینها را در اصطلاح میراث «عصبات» گویند، و اگر از عصبات میّت

۱- بخاری.

کسی موجود نباشد، پس طبق فرمان نبوی ﷺ به خویشاوندان دیگر او داده می‌شود که در اصطلاح بآنها «ذوی‌الارحام» می‌گویند؛ مانند: دایی، و خاله، و غیره. به هرحال جمله آخرین آیه در پایان سوره انفال قانون وراثتی را که در آیات گذشته ذکر شده، و طبق آن مهاجر و انصار با هم وارث قرار داده شدند ولو این‌که میان آنها هیچ گونه خویشاوندی نباشد، منسوخ کرد؛ زیرا این حکم یک نوع حکم موقّت بود که در اوایل هجرت اجرا گردید.

سوره انفعال به پایان رسید، اللّه تعالیٰ همه ما را به فهم و عمل بدان موفق گرداند. آمین. تمّت سورة الانفال بعون اللّه تعالیٰ و حمده لیلة الخمیس ثمانی و عشرین من جمادی الأخریٰ سنة ۱۳۸۱ه‍ ق، و اسأل اللّه تعالیٰ التوفیق و العون فی تفسیر سورة التوبة و للّه الحمد اوله و آخره. **محمد شفیع**.

و تم النظر الثانی علیه یوم الجمعة تسعة عشر من جمادی الاولیٰ سنة ۱۳۹۰ه‍ ق، و الحمدللّه علی ذلك.

تمت الترجمة بالفارسیة بعون اللّه تعالیٰ فی ستة عشر من ربیع الآخر سنة ۱۴۰۴ه‍ ، و اسأل اللّه التوفیق لترجمة بقیة التفسیر و الحمدللّه اولاً و آخراً.

سیّد محمّدیوسف عفااللّه عنه.

سورهٔ توبه

سورة التوبة مدينة وهى مائة و تسع وعشرون آية وستة عشر ركوعاً

سورهٔ توبه در مدینه نازل شده و دارای یکصد و بیست و نه آیه و شانزده رکوع است.

بَرَآءَةٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُوْلِهٖۤ اِلَى الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿۱﴾

جواب آشکار است از طرف خدا و رسول او برای کسانی که عهد بسته‌اید از مشرکان.

فَسِيْحُوْا فِى الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّ اعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللهِ

پس بگردید در زمین چهار ماه و بدانید که یقیناً شما عاجز کننده خدا نیستید.

وَ اَنَّ اللهَ مُخْزِى الْكٰفِرِيْنَ ﴿۲﴾ وَ اَذَانٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُوْلِهٖۤ اِلَى النَّاسِ

و همانا خدا رسوا کنندهٔ کفّار است. و اعلان است از طرف خدا و رسول او به مردم

يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اللهَ بَرِىٓءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ وَ رَسُوْلُهٗ فَاِنْ تُبْتُمْ

روز حج اکبر که خدا بیزار است از مشرکان و رسول او پس اگر شما توبه کنید

فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللهِ وَ

این برای شما بهتراست واگر تسلیم‌نشوید پس بدانید که‌شما هرگز عاجزکنندهٔ خدا نیستید و

بَشِّرِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ﴿۳﴾ اِلَّا الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ

مژده ده کافران را به عذاب دردناک. مگر به مشرکان که شما با آنها عهد برقرار کرده‌اید

ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوْكُمْ شَيْئًا وَّ لَمْ يُظَاهِرُوْا عَلَيْكُمْ اَحَدًا فَاَتِمُّوْٓا اِلَيْهِمْ

پس آنان در حق شما هیچ کوتاهی نکردند و حمایت نکردند احدی را علیه شما پس به پایان برسانید با آنها

عَهْدَهُمْ اِلٰى مُدَّتِهِمْ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ ﴿۴﴾ فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ

عهد شان را تا وقت موعدشان، بی‌شک خدا می‌پسندد احتیاط کنندگان را. پس چون گذشتند ماههای

الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ وَخُذُوْهُمْ وَاحْصُرُوْهُمْ

حرام، بکشید مشرکان را هر کجا یافتید و بگیرید آنها را و محاصره‌شان کنید

وَ اقْعُدُوْا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ۚ فَاِنْ تَابُوْا وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتَوُا الزَّكٰوةَ

و بنشینید برایشان در هر سنگر، پس اگر توبه کردند و به پا داشتند نماز را و ادا نمودند زکات را،

فَخَلُّوْا سَبِيْلَهُمْ ۗ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۵﴾

پس رها کنید راه آنها را، یقیناً خدا بخشاینده و مهربان است.

خلاصه تفسیر

از طرف خدا و رسول او جواب آشکار است از (عهد) مشرکان که شما با آنان (بدون تعیین مدت) عهد برقرار کرده بودید (این حکم گروه سوم است؛ و حکم گروه چهارم که با آنها عهد برقرار نبود، از اینجا به درجهٔ اولی مفهوم شده که وقتی امان از معاهدین برداشته شد، پس در غیر معاهدین احتمال اَمْن از قبل نبود) پس (به این دو گروه اطلاع دهید که) شما در این سرزمین تا چهار ماه (اجازه دارید که) بگردید (تا که برای خود پناهگاهی بیابید) و (در ضمن) این را (هم) بدانید که (به برکت این مهلت تنها از تعرّض مسلمانان می توانید محفوظ بمانید، امّا) شما خدای تعالی را نمی توانید عاجز کنید (که بتوانید از قبضهٔ قدرت او خارج شوید) و این را (هم بدانید) که یقیناً اللّٰه تعالیٰ (در آخرت) کفّار را رسوا خواهد کرد (یعنی به آنان عذاب می دهد، و این سیاحت شما، دلیل نجات و رهایی شما نمی تواند باشد. و احتمال قتل در دنیا جدا است. در این ترغیب به توبه است) و (حکم گروه اوّل و دوم این است که) از طرف اللّٰه و رسول او در تاریخهای حج اکبر در حضور همه مردم اعلام میگردد که اللّٰه و رسول هر دو (بدون تعیین مدتی، الآن) دست بردار می شوند از (امان دادن) آن مشرکان (که خود نقض عهد کرده‌اند، مراد از آن گروه اوّل است، امّا) باز (هم به آنها گفته می شود که) اگر شما (از کفر) توبه کنید پس این برای شما (در هر دو جهان) بهتر است (در دنیا از این جهت که عهد شکنی شما بخشوده می‌شود و از قتل نجات می یابید و در آخرت حصول نجات، ظاهر است) و اگر شما (از اسلام) اعراض کردید پس بفهمید که شما نمی توانید خدا را عاجز کنید (که به مکانی دیگر بگریزید) و (در آینده تفسیر عاجز نکردن خداست که) به این کفّار مژده عذاب دردناک را بده (که در آخرت خواهد آمد، و این یقینی بوده، و احتمال سزای

دنیا جداست. مقصود این‌که: اگر اعراض کنید به سزای اعمال خویش خواهید رسید) البتّه آن مشرکان (از این رفع امان و دست‌برداری) مستثنیٰ هستند که شما با آنها عهد بسته‌اید و آنها (در وفای به عهد) با شما هیچگونه تقصیری مرتکب نشده‌اند، و علیه شما به احدی (از دشمنان شما) کمک نکرده‌اند (مراد از آن گروه دوم است) پس معاهدۀ آنها را، تا مدّت (مقرّری) آنها برسانید (و عهد شکنی نکنید، زیرا) یقیناً اللّه تعالیٰ احتیاط کنندگان را (از عهد شکنی) می‌پسندند (پس اگر شما احتیاط کنید، پس شما هم پسندیدۀ، حق خواهید شد. در آینده تتمه‌ای برای حکم گروه اوّل است، که وقتی آنها میعاد ندارند، اگر چه اکنون هم با آنها امکان قتال هست، ولی از حال تا پایان ماه محرّم، اشهر حرم مانع قتال‌اند) پس (به منتظر انقضای آنها باشید و) هرگاه ماههای حرام بگذرند پس (آنگاه) این مشرکان (گروه اوّل) را هر کجا یافتید، بکشید و بگیرید و ببندید، و در مواقع توطئه در کمین آنها بنشینید (یعنی، آنچه در جنگ به‌کار برده می‌شود اجازه دارید همگی را به‌کار برید) سپس اگر (از کفر) توبه کردند و (به اعمال اسلامی پرداختند، یعنی مثلاً) نماز به پا داشتند، زکات ادا کردند، راه آنها را رها کنید (یعنی، نکشید و اسیر نکنید، زیرا) یقیناً اللّه تعالیٰ بسیار بخشاینده و بسیار مهربان است (لذا کفر این‌گونه اشخاص را بخشیده و آنها را نجات می‌دهد، و همین است حکم بقیه گروهها، بعد از گذشت میعاد آنها).

معارف و مسایل

سوره‌ای که اکنون آغاز می‌شود، سورۀ توبه است که به آن سوره «**برائت**» نیز گفته می‌شود؛ **برائت** از این جهت که در آن ذکر برائت از کفّار آمده، و توبه به این سبب که در آن بیان توبه مسلمانان به میان آمده است.[1]

و یکی از خصوصیات این سوره این است که در ابتدای آن «**بسم اللّه الرحمٰن الرحیم**» نوشته نمی‌شود؛ در حالی که در ابتدای سوره‌های دیگر قرآن نوشته می‌شود. قبل از هر چیز دانستن این نکته ضروری است که قرآن مجید

۱- مظهری.

ظرف بیست و سه سال بر پیغمبراکرمﷺ به تدریج نازل شده است. آیاتِ یک سوره، در اوقات مختلف نازل شده‌اند؛ هر گاه جبرئیل امین وحی می‌آورد مطابق دستورات الهی، نشان می‌داد که این آیه را در فلان سوره بعد از فلان آیه بگذارید و طبق آن، رسول‌کریمﷺ به کاتبان وحی راهنمایی می‌نمود که چنان بنویسند.

و هر گاه یک سوره به پایان می‌رسید و سوره دیگری آغاز می‌گشت پس قبل از شروع سوره، «**بسم الله الرحمٰن الرحیم**» نازل می‌شد و از آن فهمیده می‌شد که سوره قبلی به پایان رسیده، و سوره‌ای دیگر آغاز می‌شود. در تمام سُور قرآن اینچنین انجام پذیرفت. سوره توبه به اعتبار نزول، کاملاً از آخرین سوره‌هاست، و در ابتدا طبق دستور عمومی نه بسم اللّه نازل شد، و نه رسول‌کریمﷺ به کاتبان وحی دربارهٔ آن راهنمایی فرمود، و در همین وضع آن‌حضرتﷺ رحلت فرمود.

جامع قرآن، حضرت عثمان غنی رضی الله عنه چون در عهد خلافت خویش قرآن مجید را به صورت کتاب مرتّب و مدوّن کرد، دید که برخلاف تمام سوره‌های دیگر در ابتدای آن بسم اللّه نبود، لذا متردّد شد که شاید این سوره مستقل نبوده، و جزیی از سورهٔ دیگر باشد، لذا در این اندیشه فرو رفت که اگر این جزیی از سوره دیگر است پس آن سوره کدام است؟ با توجّه به مضامین آن بر وی چنان معلوم شد که با سوره انفال مناسبت دارد.

و در یک روایت از خود حضرت عثمان رضی الله عنه این هم منقول است که در عهد آن‌حضرتﷺ به این دو سوره «**قرینتین**» یعنی با هم وصل شده، می‌گفتند.[1]

لذا آن را بعد از سوره انفال قرار داد، و این احتّیاط به این سبب انجام شد که اگر جزء سورهٔ دیگری باشد، باید با آن یکجا باشد و نیز این احتمال هم وجود داشت که ممکن است سوره‌ای مستقل باشد؛ لذا در نوشتن این

۱- مظهری.

سوره مصلحت چنان شد که بر اختتام سوره انفال قبل از ابتدای سوره توبه جای خالی گذاشته شود همان‌گونه که در عموم سوره‌های جای «بسم اللّه» می‌باشد.

این تحقیق ننوشتن بسم اللّه در ابتدای سوره توبه یا برائت از خود جامع قرآن حضرت‌عثمان در پاسخ به سؤال مفسّر قرآن‌حضرت‌عبداللّه ابن‌عبّاس در **سنن ابی‌داود** ، **نسایی** ، **مسند امام‌احمد** و **ترمذی** منقول است. در این سؤال حضرت ابن عبّاس از حضرت عثمان این را هم استفسار کرده بود که ترتیبی که در سوره‌ها به‌کار برده شده که از همه اوّل سوره‌های بزرگ قرار داده شده‌اند که بالغ برصد آیه می‌باشند و در اصطلاح به آنها «**مئین**» گفته می‌شود سپس آن سوره‌های بزرگ که از صد آیه کمتر باشند به آنها «**مثانی**» می‌گویند، و بعداً سوره‌های کوچک که به آنها «**مفصلّات**» می‌گویند. مقتضای این ترتیب هم این است که سوره توبه قبل از سوره انفال گذاشته شود، زیرا آیات سوره توبه بیش از یکصد آیه است. و آیه‌های سوره انفال کمتر از یکصد آیه هستند و در ردیف هفت سوره بزرگ که به آنها «**سبع طوال**» می‌گویند، سوره توبه نسبت به سوره انفال مناسب‌تر است. پس در مخالفت با این، چه مصلحتّی وجود دارد؟ حضرت عثمان ﷺ فرمود که: همه این سخنان صحیح‌اند امّا در رابطه با قرآن، مقتضای احتّی‌اط همان است که اختیار گردید؛ زیرا که اگر سوره توبه سوره‌ای مستقل نباشد، بلکه جزء سوره انفال باشد و این‌هم معلوم است که آیات سوره انفال قبلاً نازل شده‌اند و آیات سوره توبه بعد؛ لذا تقدیم آنها بر آیات سوره انفال بدون وحی جایز نیست و در وحی نیز هیچ رهنمودی در این زمینه به ما نرسیده است؛ لذا انفال مقدّم و توبه مؤخّر گردید.

بعد از این تحقیق واضح گردید که علّت ننوشتن بسم اللّه در ابتدای سوره توبه این است که شاید سورهٔ توبه، سورهٔ مستقلی نباشد، بلکه جزء انفال باشد؛ پس با توجّه به این احتمال، نوشتن بسم اللّه صحیح نمی‌باشد، همان‌طور که نوشتن بسم اللّه در میان سوره‌ای، جایز نیست. بنابراین فقها

فرموده‌اند که اگر کسی سوره انفال را تلاوت کرده، سوره توبه را آغاز نمود، بسم اللّه را نخواند؛ امّا کسی که تلاوت خود را از ابتدای این سوره یا از وسط آن شروع می‌کند، برای او مناسب است که بسم اللّه را خوانده، تلاوت را شروع کند.

بعضی افراد ناآگاه چنین فهمیده‌اند که در تلاوت سوره توبه، در هیچ حال خواندن بسم اللّه جایز نیست؛ که این اشتباهی بزرگ است و علاوه بر آن، اشتباه دیگر این‌که به‌جای بسم اللّه، آنها اعوذ باللّه من النار می‌خوانند، در صورتیکه چنین چیزی از رسول‌اکرمﷺ و صحابه ثابت نیست.

و آنچه از حضرت علی رضی الله عنه بروایت حضرت ابن عبّاس منقول است که علّت ننوشتن **بسم الله الرحمٰن الرحیم** در ابتدای سوره توبه این است که بسم‌الله نوعی امان است در حالی که در سوره برائت امان و عهد و پیمان کفّار خاتمه داده شده است. این یک لطیفه و نکته‌ای است که منافی سبب اصلی نیست؛ یعنی سبب اصلی، همان احتمال یک سوره بودن انفال و توبه است و می‌تواند این لطیفه‌ای هم برای ننوشتن آن باشد که در این سوره برائت و رفع امان از کفّار مذکور است که مناسب با بسم اللّه نیست. لذا تکویناً در اینجا این‌گونه اسباب پدید آمده که بسم اللّه در اینجا نوشته نشود؛ برای فهم آیات مذکورِ سورهٔ توبه، دانستن چند واقعه که سبب نزول این آیات هستند ضرورت دارد؛ لذا توضیح مختصری از آن وقایع، نوشته می‌شود.

۱- در کلّ سوره توبه چند غزوه و وقایع مرتبط به آنها و در ضمن بسیاری از احکام و مسایل بیان گردیده است؛ مثلاً، به پایان رسانیدن معاهدات تمام قبایل عرب، فتح مکّه، غزوه حنین، غزوه تبوک، از جمله این وقایع، فتح مکّه از همه پیش‌تر در سال ۸ هجری و سپس غزوه حنین در همین سال و بعد از آن غزوه تبوک در ماه رجب سال ۹ هجری، و آنگاه اعلان ختم معاهدات از تمام قبایل عرب در ماه ذی‌الحجة سال ۹ ه به وقوع پیوست.

۲- مطالبی که در این آیات در پیرامون عهد، یعنی به پایان رسانیدن

معاهدات ذکر شده، خلاصهٔ آنها از این قرار است که در سال ۶ ﻫ رسول‌خداﷺ به قصد عمره عازم مکّه شد و کفّار قریش از اجازه ورود آن‌حضرت به مکّه، خودداری کردند که آخر الامر در مقام حدیبیّه صلحی برقرار شد و میعاد این صلح طبق نقل **روح‌المعانی** تا ده سال بود. در مکّه علاوه بر قریش قبایل دیگری هم سکونت داشتند؛ و یکی از مواد صلح این بود که علاوه بر قریش از قبایل دیگر هر کس بخواهد می‌تواند حلیف (هم‌پیمان) و همراه با قریش باشد و هر کس بخواهد می‌تواند حلیف رسول اللّه ﷺ و با او همراه شود؛ چنان‌که قبیله خزاعه حلیف بودن با رسول‌خداﷺ را پسندیدند و با او همراه شدند و بنوبکر رفاقت با قریش را اختیار نمودند؛ طبق این معاهده لازم بود که ظرف ده سال، نه با هم بجنگند و نه جنگ کننده‌ای را کمک و حمایت کنند. و هرکس که حلیف یکی است، آن هم در این حکم داخل است که حمله بر او یا کمک به حمله کننده علیه او خلاف معاهده به شمار می‌رود. این معاهده در سال ۶هجری منعقد شد و در سال ۷هجری، آن‌حضرتﷺ طبق معاهده، باصحابهٔ کرام جهت قضای عمره فوت شده، عازم مکّه شد و در آنجا تا سه روز مانده، طبق وعده، برگشتند، و تا این‌زمان از هیچ طرف، نسبت به معاهده صلح، خلافی واقع نشده بود.

پس از آن، پنج یا شش ماه گذشته بود که بنوبکر شبانه بر بنی‌خزاعه شبیخون زد و قریش هم به فکر این‌که رسول‌کریمﷺ خیلی دوراند و شب هنگام است، و آگاه شدن آن‌حضرتﷺ از تفاصیل واقعه مشکل است، در این حمله با بنوبکر به سلاح و نیرو کمک کردند. و مطابق این‌وقایع و احوال که بالاخره قریش هم تسلیم این تصمیم گیری شد و معاهده صلح حدیبیّه که تا ده سال جنگ را غیر ممکن می‌ساخت، شکست. قبیله خزاعه که حلیف رسول‌اللّهﷺ بود آن‌حضرتﷺ را مطلع ساخت؛ رسول‌اللّه با آگاه شدن از عهد شکنی قریش، علیه آنها در نهان، به آمادگی جنگی مشغول شد.

قریش در جنگهای بدر، احد، احزاب، نیروی غیبی و خدایی

مسلمانان را تجربه کرده بودند، غرورِ طاقت و نیروی آنها خاموش شده بود؛ همان وقت پس از عهد شکنی‌شان، از طرف مسلمانان، خطر وقوع جنگ پدید آمده بود؛ بویژه پس از اطّلاع آن‌حضرتﷺ از نقض معاهده، و سکوت ایشان از پاسخ، خطر جنگ قوی‌تر شد؛ به‌طوری که قریش مجبور شدند، ابوسفیان را به مدینه گسیل دارند تا ضمن بررسی از اوضاع و احوال، نظر آن‌حضرت را در وقوع احتمالی جنگ جویا شود و از حادثه انجام شده، پوزش طلبیده، درخواست تجدید پیمان نماید.

ابوسفیان با رسیدن به مدینه از آمادگی قوای جنگی آن‌حضرتﷺ آگاهی یافت و به نزد هر یک از بزرگان صحابه رفت تا نسبت به تجدید معاهده سفارش کند. امّا هر کدام از صحابه کرام، درخواست وی را به‌خاطر سوابق بد قریشیان، به شدّت رد کرد؛ به‌طوری که ابوسفیان مأیوس به مکّه برگشت و خوف و هراس بر قریش چیره شد.

و بدین ترتیب آن‌حضرتﷺ مطابق روایت **بدایة** و **ابن‌کثیر** به تاریخ دهم رمضان سال ۸هجری با جمع کثیری از صحابه، جهت حمله، مدینه را به قصد مکّه ترک گفتند، و بالاخره مکّۀ مکرّمه فتح شد.

رفتار جوانمردانه و بی‌نظیر مسلمانان فاتح

هنگام فتح مکّه بسیاری از رؤسای قریش که قبلاً نسبت به حقانیّت اسلام یقین داشتند، امّا از ترس خویشاوندان نتوانستند مسلمانی خود را اظهار نمایند در این موقع فرصت یافتند و به اسلام مشرّف شدند، و افرادی نیز همچنان به شیوۀ کفر و جاهلی قبلی خویش اصرار ورزیدند که البتّه بجز عدّۀ قلیلی، آن‌حضرتﷺ همه را در مال و جان امان داد، و آن اخلاق پیامبرانه و معجزه‌گونه خود را به ثبوت رسانید که وقوع آن از دیگران، هرگز امکان پذیر نخواهد بود. عداوت و مظالم و بی‌رحمی گذشته آنها را یکدم نادیده گرفته فرمود: که من با شما آن سخن را می‌گویم که حضرت

یوسف علیه السلام به برادرانش وقتی که با والدین به نزد یوسف علیه السلام به مصر رسیدند، گفتند. چنان‌که در آیهٔ ۹۲ سوره یوسف آمده: «**لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ**»؛ یعنی، به‌جای ظلم و انتقام حتّی ملامت را هم خوشایند، نمی‌دانیم.

چگونگی برخورد ورفتار باچهار گروه‌مشرکین بعداز فتح‌مکّه

هنگامی که مسلمانان بر مکّه چیره شدند به مردم غیرمسلمان امان داده شد؛ امّا آنها دارای احوال و موقعیت‌های مختلفی بودند. یکی آن گروه بود که در صلح حدیبیّه، با آنان معاهده صلح منعقد شد که آخرالامر خود آن را شکستند و همین امر موجب شد که مکّه به دست مسلمانان فتح گردد. گروه دوم کسانی بودند که نسبت به معاهده صلح وفادار بودند؛ مانند دو قبیله کوچک بنی ضمره و بنی مدلج از بنی کنانه، که در هنگام نزول سوره برائت - مطابق قول خازن - از میعاد صلحشان، نه ماه باقی مانده بود.

گروه سوم کسانی بودند که بدون تعیین وقت با آنان صلح منعقد شده بود.

گروه چهارم نیز کسانی بودند که با آنان هیچگونه معاهده صلحی منعقد نشده بود، به هرحال قبل از فتح مکّه، اهل کتاب یا مشرکانی که با آن‌حضرت صلی الله علیه و سلم معاهده برقرار کرده بودند. پیغمبر گرامی صلی الله علیه و سلم از آنان تجربهٔ تلخی داشت، که همیشه در نهان و آشکار عهدشکنی می‌کردند و نسبت به آن‌حضرت صلی الله علیه و سلم و یارانش از هیچ توطئه و آزاری فروگذار نبودند؛ به‌طوری که آن‌حضرت صلی الله علیه و سلم با توجّه به سوابق عهد شکنی و خصومت طلبی آنان، و بنا به اشارات الهی تصمیم گرفته بودند که در آینده با هیچ یک از آنان معاهده‌ای منعقد ننمایند وجزیرةالعرب را به‌صورت دژی مستحکم برای مسلمانان درآورند. و برای تحقّق این هدف لازم بود که غیرمسلمین از مکّه به نقاط دیگر منتقل شوند. امّا از آنجایی که اصول عدل و رأفت اسلامی ایجاب می‌کرد و وجود گرامی آن‌حضرت صلی الله علیه و سلم که تبلور عینی شفقت و رحمت عامّه به شمار می‌آمد و به‌خاطر رحمة للعالمین بودن ایشان، با



وجود اقتدار مسلمانان، آنها را از مکّه بیرون نراندند و متحملِ وجودِ بدسابقهٔ آنان شدند؛ لذا در ابتدای سوره برائت احکام جداگانه‌ای در ارتباط با گروه چهارم، نازل شد.

گروه اوّل، قریش بود که میثاق حدیبیّه را خود شکسته بودند. اکنون اینها مستحقّ مهلت بیشتری نبودند، امّا چون این زمان اشهر حرم یا ماههای حرام بود که در آن جنگ و قتال از جانب خدا ممنوع بود، لذا در ارتباط با آنها، احکامی آمد که در پنجمین آیه سوره توبه مذکور است: «**فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ**» که حاصل آن، این بود که برای آنها به‌خاطر عهد شکنی جای هیچ گذشتی، باقی نمانده است. امّا بعد از گذشت ماههای حرام، یا مسلمان شوند و یا از جزیرةالعرب بیرون بروند و اگر نه با آنان جنگ می‌شود.

گروه دوم، آنهایی بودند که نسبت به معاهده صلحشان استوار مانده بودند. حکم آنها در چهارمین آیه سوره توبه آمد:

«**اِلاَّ الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوْكُمْ شَيْئًا وَّ لَمْ يُظَاهِرُوْا عَلَيْكُمْ اَحَداً فَاَتِمُّوْا اِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ اِلٰى مُدَّتِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ.**»

یعنی، آن مشرکانی که شما با آنها پیمان صلح منعقد کردید و آنان نسبت به پیمان خود استوار ماندند و نه مرتکب خلافی شدند و نه علیه شما با کسی تبانی کردند پس شما مدّت معاهده را که قبلاً با آنها منعقد کرده بودید، تا وقت میعاد به پایان برسانید و در رابطه با آن گروه، هم چنان احتّی‌اطتان را از دست ندهید. چرا که خداوند تعالیٰ احتّی‌اط کنندگان را می‌پسندد. خلاصه این حکم به بنی‌ضمره و بنی‌مدلج بود که مطابق دستورات الهی، بدون هیچگونه تجدید نظری در پیمان، مهلت نه ماه باقیمانده پایان پذیرفت و برای هر دو گروه، سوم و چهارم یک حکم که در آیه اوّل و دوم سورهٔ برائت مذکور است، چنین آمد. «**بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهٖٓ اِلَى الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ فَسِيْحُوْا فِى الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّ اعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللّٰهِ وَ اَنَّ اللّٰهَ مُخْزِى الْكٰفِرِيْنَ**»

یعنی: اعلان دست برداری است از طرف خدا و رسول او برای مشرکانی که شما با آنان معاهده منعقد کرده بودید، پس در این سرزمین تا چهار ماه بگردید و بدانید که نمی‌توانید خدا را عاجز کنید و یقیناً اللّه تعالیٰ کفّار را رسوا خواهند کرد. الغرض از روی آیه اوّل و دوم همه کسانی که بدون تعیین مدّت، معاهده برقرار کرده بودند یا کسانی که با آنان معاهده‌ای منعقد نشده است تا چهار ماه مهلت رسید.

و از روی آیه چهارم به آنانی که در پیمان صلح، مهلت تعیین کرده بودند تا پایان میعاد مهلت رسید و از آیه پنجم به مشرکان تا اختتام اَشْهُر حُرُم[1] مهلت داده شد.

اتمام مهلت معاهده و رفتار کریمانه مسلمانان با کفّار

ابتدای مهلت و اجرای این احکام مصادف با ایام حجّ سال ۹ هجری بود به‌طوری که مقرّر شد که در تاریخ مذکور در ایام حجّ در اجتماع منیٰ و عرفات اعلام گردد. لذا شرح آن در آیه سوم سورهٔ برائت چنین آمده است که: «**وَ اَذَانٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُوْلِهٖ اِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اللهَ بَرِیٓءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ وَ رَسُوْلُه فَاِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِی اللهِ وَ بَشِّرِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ**»

یعنی: این اعلام عمومی است. در جلوی عموم مردم از طرف خدا و رسول او در تاریخهای حج بزرگ نسبت به این امر که اللّه و رسول او هر دو از این مشرکان دست بردارند. پس اگر شما توبه کنید، برای شما بهتر است و اگر شما اعراض کردید پس یقیناً بدانید که شما هرگز نخواهید توانست که خدا را عاجز گردانید و به کفّار مژده عذاب دردناک بده.

۱- اَشْهُر حُرُم یا ماههای حرام عبارتند از: ذوالقعده، ذوالحجه، محرم و رجب که تفصیل آن در تفسیر آیه ۳۶ همین سوره (توبه) آمده است. (مترجم)

اقدام علیه کفّار بعد از اختتام معاهده بدون اعلام عمومی و اطّلاع همگانی درست نیست.

چنان‌که به منظور اجرای این حکم ربّانی رسول‌کریمﷺ در حجّ سال نهم هجری حضرت صدّیق اکبر و علی مرتضیٰ رضی‌الله‌عنهما را به مکّه مکرّمه گسیل داشت تا در میدان منیٰ و عرفات که محلّ تجمّع تمام قبایل عرب بود حکم ربّ العالمین را رسماً اعلام فرمایند. و این هم روشن بود که با این جمع بزرگ، این حکم در تمام عرب انتشار خواهد یافت، امّا باز هم از روی احتی‌اط آن حکم را در یمن به‌صورت تخصیص بعد التعمیم با حضرت علی مرتضیٰ اعلام فرمود. پس از این اعلام عمومی صورت حال چنین شد که به گروه اوّل یعنی، مشرکان مکّه تا خاتمه اشهر حرم یعنی پایان محرّم سال ۱۰ هجری، و به گروه دوم تا رمضان سال ۱۰ هجری، و به گروه سوم و چهارم تا دهم ربیع الثانی سال ۱۰ هجری مهلت رسید که از حدود جزیرة العرب باید بیرون روند، و اگر برخلاف این اعلام عمل کردند مستحق قتال خواهند شد. و به این شکل تا موسم حجّ سال آینده هیچ کافری حق ندارد، در داخل حدود حرم قرار گیرد، و این حکم در آیهٔ ۲۸ سورهٔ توبه می‌آید که در آنجا فرمود: «**فَلاَ يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذا**» یعنی: «ایشان بعد از این سال نمی‌توانند، نزدیک مسجدحرام بیایند» و در یک حدیث آن‌حضرتﷺ فرمود: «**لايَحُجَّنَّ بعد العام مشرك**» که مقصود آن هم همین است، تفسیر پنج آیه ابتدایی سورهٔ توبه در پرتو واقعات معلوم شد.

چند مسئله و فایده در رابطه با آیهٔ فوق‌الذکر

رویه عفو و درگذر و رحم و کرمی که آن‌حضرتﷺ با کفّار قریش مکّه و قبایل دیگر دشمن اختیار فرمودند، به مسلمانان چنان درس اخلاقی داد که هرگاه شما بر یکی از دشمنان خود غالب آمدید و او در مقابل شما

درمانده شد، از دشمنی و آزاررسانی وی خودداری کنید، بلکه با عفو و کرم پیش آمده، اخلاق اسلامی را به اثبات برسانید؛ اگر چه در این صورت باید احساسات طبیعی خود را سرکوب کرد. امّا در این کار فواید و نتایجی سودمند نهفته است.

فایدهٔ اوّل این‌که: هر چند که به هنگام انتقام، به فاصله کوتاهی خشم فرو می‌نشیند و آدمی احساس آرامش می‌نماید ولی ناگفته نماند که این راحتّی، بسیار کوتاه و زودگذر است و در مقابل درجات عالیه جنّت و راحتّی آن، بسیار ناچیز است و مقتضای عقل هم همین است که باید راحتّی دایم بر راحتّی زودگذر وفانی ترجیح یابد.

فایدهٔ دوم این‌که: بعد از تسلّط بر دشمن سرکوب کردن احساسات خویش دلیل براین است که جنگ آنها برای نفس خودشان نبوده، بلکه خالص برای خشنودی خدا بوده است، و این آن هدف عالی است که در میان جهاد اسلامی و عموم جنگهای دول، امتیاز و فرق میان جهاد و فساد مشخص می‌شود یعنی، جنگی که برای خدا و اجرای احکام او باشد جهاد است و اگرنه فساد به شمار می‌آید.

فایدهٔ سوم این‌که: هر گاه دشمن بعد از سرکوب و مغلوب شدن اخلاق فاضله را مشاهده کند، پس مقتضای شرافت این است که در دل او برای اسلام و مسلمانان دوستی پدید می‌آید، که این برای او کلید پیروزی است و این است هدف اصلی جهاد؛ البتّه عفو و گذشت از کفّار به این معنی نیست که برای نجات از ضرر آنها تدابیری اتخاذ نشود.

فایدهٔ چهارم: که از آیات مذکور فهمیده شده این است که عفو و کرم به این معنی نیست که برای حفظ خود از شر دشمن تدابیری اتخاذ نگردد و آنها چنان آزاد گذاشته شوند که باز بتوانند به اذیت و آزار خود ادامه دهند، بلکه در ضمن عفو و کرم، مقتضای عقل هم همین است که از تجارب گذشته نسبت به زندگی آینده درس عبرت بگیرند.

همهٔ آن رخنه‌هایی که از آنجا ممکن است مورد تیررس دشمن قرار

بگیرند، مسدود و تدابیر لازم را در این خصوص بیش از پیش اتّخاذ نمایند، چنان‌که پیغمبر ﷺ فرموده‌اند «**لایلدغ المرء من جحر واحد مرتین**» یعنی: مرد هوشیار دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود. سوراخی که یکبار از آن حشره و خزندهٔ زهر داری او را گزید بار دوم دستش رادر آن سوراخ داخل نمی‌کند.

اعلام برائت قرآن در سال ۹ هجری و مهلت و اطمینان دادن به مشرکین برای تخلیه حدود حرم برای اثبات این، حکمت عملی است.

مسئله اوّل این‌که: از آیات ابتدای سوره توبه معلوم شد که دستور اخراج بدون مهلت برای ملل مستضعف، یا به یک بار هجوم بر آنها عملی جوانمردانه و شرافتمندانه به شمار نمی‌رود. لذا هر وقت چنان موقعیّتی پیش آمد، لازم است که قبلاً به آنها مهلت کامل داده شود، که اگر در مقابل قانون اسلام، سرتسلیم فرود نیاوردند، بتوانند به هر جا که مایل باشند، بروند. چنان‌که در آیات مذکور، ضمن اعلام احکام، به همه گروههای مخاطب، فرصت و مهلت لازم داده شد.

مسئلهٔ دوم: از آیات مذکور این نکته نیز معلوم شد که بعد از برقراری صلح اگر نیازی به خاتمه دادن معاهده قبل از وقت پیش بیاید، اگر چه این با رعایت چند شرط جایز است، امّا بهتر این است که معاهده تا وقت مقرّر رسانیده شود چنان‌که در آیهٔ چهارم سورهٔ توبه به بنی‌ضمره و بنی‌مدلج به تکمیل ۹ ماه حکم رسید.

مسئلهٔ سوم: از این آیات این نکته معلوم شد که در هر معامله با دشمن این را باید در نظر داشت که عداوت با شخص آنها نیست، بلکه با ایده و نظریات کفرآمیز آنهاست که موجب خسران دنیا و آخرت خود آنهاست و مخالفت مسلمانان با آنها در حقیقت مبنی بر همدردی و خیرخواهی است؛ لذا در هر مقام جنگ و صلح، نباید لحظه‌ای از تفهیم نصیحت و خیرخواهی دشمن دست کشید. چنان‌که در این آیات در مواضع متعدّدی ذکر شده است که اگر شما از نظریات خویش پشیمان و تایب شده‌اید این موجب فوز و

فلاح دنیا و آخرت شما خواهد بود.

و در ضمن این را هم اعلام کرد که اگر تایب نشدید، پس تنها این نیست که شما در دنیا کشته و غارت می‌شوید که بسیاری از کافران آن را کارنامه شومی می‌پندارند، بلکه این را هم یقین بدانید که بعد از مرگ نیز از عذاب نجات نخواهید یافت. در آیات مذکور در ضمن اعلام برائت سلسلهٔ تفهیم، همدردی، هم جریان دارد.

مسئله چهارم این است که: در آیه چهارم که به مسلمانان نسبت به ایفای عهد تا اختتام میعاد صلح تلقین فرموده، در ضمن، آیه را بر این جمله ختم فرمود: «**إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ**» یعنی، یقیناً اللّه تعالیٰ احتّی‌اط کنندگان را دوست می‌دارند؛ که در آن اشاره به این است که در تکمیل معاهده، احتّی‌اط کامل روا دارید و شما نیز مانند عموم ملل که در آن حیله و تأویل به‌کار می‌برند راه خلاف نگزینید.

مسئله پنجم: از تفاصیل آیهٔ پنجم چنین برمی‌آید که هر گاه برای هدفی صحیح با قومی جنگی در گیرد، پس در مقابل با آنها هر نوع نیرو و توانی را باید به‌کار برد و نه تنها جای ترحّم و عطوفت نیست؛ بلکه کوچکترین اغماض و ضعف، بزدلی به شمار می‌آید.

مسئله ششم: از آیه پنجم این امر ثابت شد که اعتماد و اطمینان بر مسلمان شدن شخصی غیر مسلم موقوف بر سه چیز است: یکی؛ توبه، دوم: اقامه نماز، سوم: ادای زکات. و تا وقتی‌که بر این شرایط عمل نشود، تنها به خواندن کلمه نباید از جنگ با او دست باز داشت؛ چنان‌که بعد از وفات رسول‌کریمﷺ عدّه‌ای از پرداخت زکات انکار کرده بودند، حضرت صدّیق برای جهاد در مقابله با آنها از این آیه استدلال فرموده، صحابه را بر آن اطمینان داده بود.

مسئله هفتم: در این آیه این است که مراد از یوم الحج الأکبر چیست؟ در این باره اقوال مفسّرین مختلف است. حضرت عبداللّه بن عبّاس و فاروق اعظم و عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر، و غیره فرموده‌اند که مراد از یوم

الحجّ الاکبر، یوم عرفه است، زیرا که رسول‌کریمﷺ فرمود: «**الحج عرفة**»[1]

و بعضی نیز فرموده‌اند که مراد از آن «**یوم‌النحر**» یعنی، دهم ذی الحجه که: هر پنج روز حج که عرفه و یوم، النحر در آن داخل‌اند، مصداق حجّ اکبرند. و مفرد آوردن یوم مطابق با آن محاوره است که چند روز جنگ بدر را قرآن کریم «**یوم الفرقان**» گفته است، و عموم جنگهای عرب بالفظ «**یوم**» تعبیر شده است اگر چه هر یک ازآنها چند روز کمتر و بیشتر بطول انجامیده است. مانند: یوم بعاث، یوم احد و غیره؛ و چون عمره را **حجّ اصغر**، یعنی: حجّ کوچک می‌گویند. برای امتیاز از آن، حج را **حجّ اکبر** می‌گویند، از این معلوم شد که در اصطلاح قرآن حجّ هر سال حج اکبر است.

آنچه در میان عوام مشهور است که هر سال که در آن عرفه در روز جمعه واقع شود، تنها همان حجّ اکبر است، و اصل آن بجز این نیست، که برحسب اتّفاق سالی که رسول‌خداﷺ حجة الوداع را به جا آورد، عرفه در آن سال به روز جمعه واقع شده بود؛ این به‌جای خود حتماً یک منقبت است، امّا مفهوم آیه[2] مذکور به آن ارتباطی ندارد. امام جصاص در **احکام‌القرآن** فرموده است: از حجِّ اکبر گفتنِ ایّام حجّ، این مسئله استنباط شده که عمره در این ایام نمی‌تواند باشد، زیرا قرآن این ایّام را به حج اکبر اختصاص داده است.

وَاِنْ اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلٰمَ اللّٰهِ ثُمَّ

و اگر یکی از مشرکان از تو پناه بخواهد پس به او پناه بده تا کلام الله را بشنود باز

اَبْلِغْهُ مَاْمَنَهٗ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُوْنَ ﴿۶﴾ كَيْفَ يَكُوْنُ لِلْمُشْرِكِيْنَ

برسان او را بجای‌امنش،این به‌خاطرآن است که آنها نمی‌دانند. چگونه می‌باشد برای مشرکان

۱- ابوداود - ترمذی.

۲- در این شکی نیست که اعلام برائت در سال ۹ هجری هنگامی بود که حضرت ابوبکر صدّیق امیرالحاج بود و در آن سال جمعه بروز نهم نبود تا این استدلال عوام درست شود، در صورتی که قرآن حج همان سال را به حج اکبر تعبیر فرموده است. (مترجم).

عَهْدٌ عِنْدَاللهِ وَعِنْدَ رَسُوْلِهٖۤ اِلَّا الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۚ

عهدی بنزد خداوند و بنزد رسول او مگر کسانی که شما با آنان عهد کرده بودید بنزد مسجد حرام

فَمَا اسْتَقَامُوْا لَكُمْ فَاسْتَقِيْمُوْا لَهُمْ ۚ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ ﴿۷﴾

پس تا وقتی آنان با شما راست باشند شما هم با آنان راست باشید، یقیناً خدا دوست می‌دارد پرهیزگاران را.

كَيْفَ وَاِنْ يَّظْهَرُوْا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوْا فِيْكُمْ اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً ۚ

چگونه برقرار می‌شود صلح و اگر آنان بر شما مسلّط گردند ملاحظه نمی‌کنند با شما، خویشاوندی را و نه عهد را

يُرْضُوْنَكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ وَتَاْبٰى قُلُوْبُهُمْ ۚ وَاَكْثَرُهُمْ فٰسِقُوْنَ ﴿۸﴾

خشنود می‌کنند شما را به دهان خود و انکار میکنند دلهایشان و بیشترشان عهد شکن‌اند.

اِشْتَرَوْا بِاٰيٰتِ اللهِ ثَمَنًا قَلِيْلًا فَصَدُّوْا عَنْ سَبِيْلِهٖ ۚ اِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوْا

فروختند آیات خدا را بقیمت کم، پس بازداشتند از راه او، کارهای بدی هستند که آنها

يَعْمَلُوْنَ ﴿۹﴾ لَا يَرْقُبُوْنَ فِيْ مُؤْمِنٍ اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً ۚ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ

انجام می‌دهند. ملاحظه نمی‌کنند در حق مسلمانان خویشاوندی و عهد را و ایشان

الْمُعْتَدُوْنَ ﴿۱۰﴾ فَاِنْ تَابُوْا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ

تجاوز کارند. پس اگر توبه کنند و برقرار کنند نماز را، و ادا کنند زکات را

فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّيْنِ ۚ وَنُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ﴿۱۱﴾

پس برادران شما هستند در دین (حکم شرع) و مفصل بیان می‌کنیم احکام را برای قوم دانا.

خلاصهٔ تفسیر

و اگر کسی از مشرکان (هنگام اباحت قتل بعد از سپری شدن میعاد أمن، با شنیدن فواید و برکات توبه و اسلام به این سو راغب باشد و برای تلاش حقانیّت و حقیقت اسلام به پیش تو بیاید، و) از تو طالب پناه باشد (تا که با اطمینان بتواند بشنود و بفهمد) پس (در این چنین وضعی) شما به او پناه بدهید، تا او کلام الهی را (مراد، مطلق دلایل کلّ دین حق هستند) بشنود باز (پس از آن) او را به‌جای امنش برسانید (یعنی بگذارید تا برود، و فکر کرده برای خود

راهی انتخاب کند) این حکم (به این قدر پناه دادن) به این خاطر (داده شده) است، که آنها چنین کسانی اند که کاملاً آگاه نیستند (لذا تا مدّتی مهلت دادن ضروری است. گروه اوّل که نقض عهد کرده بودند قبل از نقض عهد آنها به‌صورت پیشگویی می‌فرماید که) عهد این مشرکان (قریش) به نزد خدا و به نزد رسول او، چگونه (قابل ملاحظه) خواهد بود (چراکه قابل ملاحظه عهدهایی می‌شوند که آن را خود دشمن نشکند، و اگرنه قابل ملاحظه نخواهند شد. مقصود این‌که ایشان عهد را می‌شکنند، آنگاه از این سو هم مراعات آن نمی‌شود) مگر کسانی که شما به آنان به نزد مسجدحرام (یعنی حرم) عهد کرده‌اید، (مراد گروه دوم است، که استثنای آنها، در بالا در، «**اِلَّا الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوْكُمْ**» الخ آمده است؛ یعنی از آنها توقع می‌رود که بر عهد استوار بمانند) پس تا وقتی که ایشان با شما راست بمانند (یعنی، عهد را نشکنند) شما هم با آنان راست بمانید (و میعاد عهد را با آنان تکمیل کنید، چنان‌که به وقت نزول آیه، از آن میعاد نه ماه باقی مانده بود، و به خاطر عدم عهدشکنی آنها، این میعادشان تکمیل گردید) یقیناً اللّه تعالیٰ احتیاط کنندگان را (از هر عهدی) می‌پسندد (پس شما هم از احتیاط کردن، پسندیدهٔ حق خواهید شد، این را مستثنیٰ کرد و به طرف مضمون مربوط به گروه اوّل برمی‌گردد، که) چگونه (عهد آنها، قابل ملاحظه می‌شود، یعنی، آنها کَیْ بر عهد خویش استوار می‌مانند) در صورتی که وضع آنها چنین است، که اگر آنها بر شما گاهی مسلّط گردند پس، در حقّ شما نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند، و نه عهد و پیمان را، (زیرا این آشتی آنها از اجبار و ترس جهاد است از ته دل نیست، پس) ایشان شما را (تنها) به سخنان شفاهی خود خشنود می‌کنند و دلهایشان (این سخنان را) نمی‌پذیرند (پس وقتی که در دل تصمیمی به تکمیل این عهد نیست پس آن چگونه تکمیل خواهد شد) و بیشتر آنها شریرند (که نمی‌خواهند عهد به پایان برسد، و اگر یکی دو نفر تکمیل عهد را هم بخواهند، پس در مقابل بیشتر آنها سخن این یک، دو نفر چه ارزش دارد، و علت شرارت آنها این است، که) آنها در عوض احکام الهی متاع ناپایدار (دنیا) را اختیار کرده‌اند (همچنان که حالت کفّار می‌باشد، که دین را گذاشته دنیا را بر آن ترجیح می‌دهند. هر گاه دنیا بیشتر محبوب باشد و ببینند که در عهد شکنی به اهداف دنیوی نایل می‌شوند، پروایی بدان ندارند، برعکس کسی که دین را ترجیح می‌دهد او به احکام الهی و وفای بعهد و غیره استوار می‌ماند) پس (به خاطر ترجیح دنیا بر دین) ایشان از راه (راست) خدا (که در آن وفای به عهد هم داخل است)

منحرف‌اند (و) یقیناً این کردار آنان خیلی بد است. (و آنچه ما در بالا گفتیم «**لَايَرْقُبُوْا فِيْكُمْ الخ**» پس این اختصاص به شما ندارد، این حالت آنهاست، که) ایشان در حق هیچ مسلمانی (هم) نه خویشاوندی را ملاحظه می‌کنند، و نه عهد و پیمان را؛ و ایشان (مخصوصاً در این باره) بسیار تعدّی می‌کنند، پس (وقتی که بر عهد آنها اعتماد و اطمینانی نیست، بلکه احتمال عهدشکنی هم هست، همانگونه که احتمال جانب مخالف آن هم هست، لذا ما در حق آنها دستور مفصّلی به شما می‌دهیم، که) اگر ایشان (از کفر) توبه کنند (یعنی مسلمان گردند) و (آن اسلام را آشکار کنند، مثلاً) نماز را به پا دارند، و زکات ادا نمایند، پس (عهدشکنی و غیرهٔ آنها نادیده گرفته می‌شود، اگر چه آنها هر کاری کرده‌اند با مسلمان شدن) آنان برادران دینی شما خواهند شد (و کردار گذشته آنان هم عفو می‌گردد) و برای (تفهیم) مردمان دانا احکام را مفصّل بیان خواهیم کرد. (چنان‌که در اینجا این چنین کردیم.)

معارف و مسایل

در پنج آیهٔ آغازین سورهٔ توبه، این نکته ذکر شده بود، که بعد از فتح مکّه به مشرکان و کفّار مکّه و حومه آن، در جان و مال امان داده شد؛ امّا با توجّه به تجارب غدّاری و عهدشکنی گذشته آنها، برای آینده تأکید شده که با آنان معاهده برقرار نشود؛ امّا با وجود این قرار داد، کسانی که با آنها، قبلاً معاهده‌ای منعقد شده و آنان هیچ گونه عهدشکنی مرتکب نشده‌اند، لذا برای تکمیل معاهده آنان تا پایان مدّت مقرّر احکامی در این آیات نازل شده است. امّا کسانی که با آنها اصلاً معاهده‌ای صورت نگرفته یا تا مدّتی معیّن معاهده منعقد نگردیده، مراعات حال آنها شده که به‌جای دستور فوری بر ترک مکّه به آنها مهلت طولانی چهار ماه داده شد که در این مدّت آنها مکّه را ترک گفته به هر کجا که مناسب بدانند با سهولت و اطمینان بروند، و یا اگر حقّانیّت اسلام بر آنان آشکار گشت، پس مسلمان شوند. نتیجهٔ این احکام این بود که تا سال آینده به آسانی مکّهٔ مکرّمه از وجود این مشرکان غدّار پاک شود، و چون این تخلیه در اثر انتقام جویی نیست؛ بلکه با

توجّه به تجربه‌های مکرّر برای حفاظت از خود بمرحله اجرا گذاشته شد. لذا به منظور اصلاح و خیرخواهی آنان، مطابق احکام آیهٔ ششم، تحت شرایط خاصّی، خواهند توانست، چون دیگر مسلمانان، در مکّه باقی بمانند و در این رابطه چنین فرمود که: اگر کسی از مشرکان از شما پناه بخواهد، پس باید شما به او پناه دهید تا که او به نزد شما آمده، بتواند کلام اللّه را بشنود و حقّانیّت اسلام را درک کند و تنها این نیست که او را موقّتاً پناه بدهید، بلکه هر گاه او از این کار خود فارغ شود، پس در زیر نظر خود رسانیدن او را بجایی که خود را مطمئن و محفوظ پندارد، این هم وظیفه مسلمانان است. در پایان آیه فرمود: که این حکم به این خاطر داده شد که ایشان آگهی کامل ندارند از نزدیک آمده، می‌توانند آگاه باشند.

از این آیه هم، چندین مسایل و فواید استنباط شده که آنها را امام **ابوبکر جصاص** با تفصیل، بیان فرموده است.

بر علمای دینی واجب است که حقّانیّت اسلام را با دلایل واضح، با مردم تفهیم نمایند.

نخست، این‌که از این آیه ثابت شد که اگر کافری از مسلمانان بخواهد که: «حقّانیّت اسلام را با دلایل به من تفهیم کنید» پس بر مسلمانان واجب می‌شود که به تقاضای وی پاسخ مثبت دهند.

دوم: این‌که هر کس که برای بررسی و تحقیق اسلام به نزد مسلمانان بیاید پس بر همه واجب است که تقاضای وی را از جان بپذیرند و از او استقبال نمایند و هرگونه اذیّت و مشقّت رسانیدن بروی، هرگز جایز نیست.

در **تفسیر قرطبی** آمده است که این حکم در صورتی است که هدف آمدن او شنیدن کلام اللّه و تحقیق اسلام باشد و اگر برای هدف دیگر مانند تجارت و غیره بیاید پس اجازه آن بر مصالح مسلمین و صواب دید حاکم مسلمانان وابسته است، اگر مصلحت بداند اجازه بدهد، و اگر نه خیر.

کافری که ساکن دار الاسلام نیست، بیش از ضرورت به‌او اجازه سکونت داده نشود

سوم: این‌که کافر حربی که ما با او معاهده‌ای نداشته باشیم، بیش از ضرورت نباید او را اجازه اقامت داد؛ زیرا در آیه مذکور حدّ پناهندگی و اقامه دادن چنین مقرّر شده است که «**حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**» یعنی، او را به نزد خود تا مدّتی اقامه بدهید که او کلام خدا را بشنود.

چهارم: این‌که از فرایض حاکم و امیر است که وقتی حربی غیرمسلمان در صورت نیازمندی از ما اجازه (ویزا و رواوید) گرفته در کشور ما وارد شود بر اوضاع او کنترل کند، و هرگاه کار خود را به انجام رسانید با حفاظت او را برگرداند.

هفتم، هشتم، نهم و دهم، این‌که در چهار آیه حکمت اعلان آن برائت ذکر شده است که در آیات اوّل سوره توبه ذکر گردیده است، در این آیه خسیس مزاجی مشرکان عهد شکن و شدت بغض و عناد آنها را با مسلمانان ذکر کرده، این را نشان داد که از آنان توقّع وفای به عهد، امر اشتباهی است. لذا فرمود که بجز عدّهٔ معدودی که معاهده شما با آنها در جوار مسجدحرام انجام گرفته بود، هیچ معاهده‌ای از مشرکان به نزد خدا و رسول او قابل مراعات نمی‌باشد؛ در صورتی که وضعشان از این قرار است که اگر گاهی آنان فرصتی بیابند، در حقّ شما نه خویشاوندی را ملاحظه می‌کنند و نه عهد و پیمان را. و علّتش این است که ایشان به هنگام معاهده هم در دل اراده نداشتند که آن را به پایه تکمیل برسانند، بلکه می‌خواستند شما را با زبان خشنود گردانند و بیشتر آنان عهد شکن و غدّار می‌باشند.

مصمّم و ثابت قدم ماندن در مقابل کفّار و پرهیز از مبالغه

این بیان قرآن، مسلمانان را چنین راهنمایی کرد که در حق دشمنان

مخالف خویش هم هر گاه گفتگویی پیش بیاید، راستی و انصاف را نباید از دست بدهید و در دشمنی و مخالفتشان زیاده‌روی نکنید. چنان‌که در این آیات درباره مشرکان مکّه کاملاً مراعات شد. اگر چه بجز عدّه‌ای معدود، همه آنها غدر و عهدشکنی کرده بودند و معمولاً در این نوع موارد، همه را بد می‌گویند و همه را در یک ردیف قرار می‌دهند، در حالی‌که قرآن کریم، «اِلَّا الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» گفته، و آنها را که عهد شکنی نکرده بودند، استثناء کرد، و دستور داد که تا وقتی آنها بر استقامت و وفای عهد استوار بمانند شما هم بر عهد استوار بمانید از خیانت دیگران متأثّر نشوید و عهد ایشان را نشکنید.

سپس آنجا که احوال عهد شکنان را اظهار داشت، چنین فرمود: که ایشان از ابتدا در دل خیانت داشته و اراده به ایفای عهد نداشتند و در این رابطه «اَكْثَرُهُمْ فَاسِقُوْنَ» فرموده اشاره کرد که حالات همه یکسان نیستند، و هستند کسانی که می‌خواهند بر عهد خود مصمّم و مقاوم بمانند، امّا سخن آنان در دیگران تأثیری ایجاد ننمود.

و این همان مطلبی است که قرآن کریم در آیه ۲ سوره مائده در این‌باره چنین ارشاد فرموده است که: «لَايَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰى اَنْ لَّاتَعْدِلُوْا»: در آیه نهم، علّت غدّاری مشرکان و سبب مرض آنها را بیان فرمود، به آنان هم هدایت‌نامه‌ای ارائه داد که تا به خود آیند و تفکّر و تعقّل کنند و اصلاح پذیرند. و عموم مسلمانان را آگاه کرد که چون مشرکان در غدر و خیانت مبتلا نشوند؛ زیرا تنها، عامل اصلی همان حبّ دنیا و تعلقات شدید مادی بود که چشم‌شان را کور کرد و سبب شد که ایمان خود و آیات خد را در قبال مبالغی ناچیز، بفروشند، در حالی‌که این کار بسیار احمقانه و ناپسند به شمار می‌آید.

در همین آیه نهایت کجروی آنها چنین بیان شده که: «لَايَرْقُبُوْنَ فِىْ مُؤْمِنٍ اِلاًّ وَّ لَاذِمَّةً» یعنی، تنها این نیست که آنان با مسلمانان متعاهد مکر و حیله کردند و خویشاوندی و عهد و پیمانشان را نسبت به آنها نقض کردند،

براستی که آنها، چنین افرادی هستند؛ پس اقتضای احوال مشرکان، دلیل بارزی است که مسلمانان باید از ارتباط با مشرکان دوری جویند. بنابراین عدل و انصاف قرآنی در آیه یازدهم چنین هدایت داد که «**فَإِنْ تَابُوْا وَ أَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتَوُا الزَّكٰوةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّيْنِ**» یعنی، اگر ایشان توبه کنند و نماز را بپا دارند و زکات ادا نمایند، پس در آن صورت آنها برادران دینی شما خواهند بود. این نکته را نیز خاطر نشان ساخت که هر چند دشمن، خطرناک و آزاررسان باشد ولی وقتی که به اسلام مشرّف شد همان‌گونه که ربّ العالمین گناهان گذشته‌اش را می آمرزد بر مسلمانان واجب است که از اعمال گذشته او چشم پوشند و خطاهای او را به دیدهٔ اغماض بنگرند و رشته برادری و اخوّت اسلامی را با او مستحکم سازند.

شرایط برقراری ارتباط اخوّت اسلامی با پذیرندگان اسلام

همان‌طور که در بالا اشاره شد کسانی که اسلام را پذیرفتند با مشاهدهٔ سه احوال از آنان، می‌توانید ارتباط و اخوت اسلامی را با آنان برقرار سازید؛ نخست: توبه از کفر و شرک؛ دوم: برپاداشتن نماز، سوّم: ادای زکات؛ زیرا ایمان و توبه، امری است پوشیده که عموم مسلمانان نمی‌توانند از حقیقت آن آگاه شوند ولی دو علامت ظاهر بر همه پوشیده نیست و آنها نماز و زکات‌اند.

حضرت عبدالله بن عبّاس رضي الله عنه فرموده است که این آیه، خون مسلمانان اهل قبله را حرام کرده است؛ یعنی، کسانی که به نماز و زکات پای‌بند باشند و برخلاف اسلام از آنان هیچ قول و فعلی به ثبوت نرسد اگر چه در دل ایمان صحیح نداشته و یا حتّی منافق باشند، مسلمان شمرده می‌شوند.

حضرت صدّیق اکبر رضي الله عنه بعد از وفات آن‌حضرت صلى الله عليه وسلم بر جهاد با منکرین زکات از این آیه استدلال کرده، صحابهٔ کرام را در مبارزه با آنان

مطمئن گردانید.[1]

در پایان آیه نسبت به تأکید برپای‌بندی احکام مربوط به معاهدین و تائبین فرمود: «**وَ نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ**» یعنی، ما احکام را برای دانایان به تفصیل کامل بیان خواهیم کرد.

وَ اِنْ نَّکَثُوْآ اَیْمَانَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوْا فِیْ دِیْنِکُمْ فَقَاتِلُوْآ

واگرآنان بشکنندقسمهای خودرا بعدازعهدکردنشان وطعنه‌بزنند در دین‌شما پس‌قتال‌کنیدبا

اَئِمَّةَ الْکُفْرِ اِنَّهُمْ لَآ اَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُوْنَ ﴿۱۲﴾ اَلَا تُقَاتِلُوْنَ قَوْمًا

سران‌کفریقیناًقسمهای آنان‌هیچ‌چیزی‌نیستند، تاکه‌آنان‌بازبیایند. آیانمی‌جنگیدباچنین‌قومی‌که

نَّکَثُوْآ اَیْمَانَهُمْ وَ هَمُّوْا بِاِخْرَاجِ الرَّسُوْلِ وَ هُمْ بَدَءُوْکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ

شکستندقسمهای خودرا وبفکر بیرون‌راندن رسول شدند وآنان‌اولین‌بار باشمادرگیری‌پیداکردند

اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ﴿۱۳﴾ قَاتِلُوْهُمْ

آیامی‌ترسید ازآنها پس‌شما بایدبیشتر از خدابترسید اگر شماایمان دارید. بجنگید با آنان تا

یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ بِاَیْدِیْکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُدُوْرَ

عذاب دهد خدابه‌آنان، بدست‌شماورسواکند آنهارا، و غلبه‌دهد شمارا برآنان، و خنک کند دل

قَوْمٍ مُّؤْمِنِیْنَ ﴿۱۴﴾ وَ یُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوْبِهِمْ وَ یَتُوْبُ اللّٰهُ عَلٰی مَنْ

مسلمانان را. و بیرون کند آتش خشم دلهایشان را، و به‌توبه موفق می‌کند خداکسی راکه

یَّشَآءُ وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ ﴿۱۵﴾ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُتْرَکُوْا وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللّٰهُ

بخواهد، وخدادانا وحکیم است. آیا شمامی‌پندارید که رهایی بیابید و حال‌آن‌که معلوم نکرده‌است خدا

الَّذِیْنَ جَاهَدُوْا مِنْکُمْ وَ لَمْ یَتَّخِذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ لَا رَسُوْلِهٖ وَ لَا

از شما کسانی را که جهاد کردند و نگرفتند آنان بجز خدا و رسول او و

۱- ابن کثیر.

الْمُؤْمِنِيْنَ وَلِيْجَةً وَ اللهُ خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ﴿۱۶﴾

مؤمنان کسی را رازدار، و خدا باخبر است به آنچه شما می‌کنید.

خلاصه تفسیر

و اگر آنان بعد از برقرار کردن معاهده، قسمهای (عهدهای) خود را بشکنند (چنان‌که گمان غالب از حالشان این است) و (عهد را شکسته ایمان هم نیاورند، بلکه بر کفر خویش استوار بمانند که یکی از آثار آن این است که) بر دین شما (اسلام) طعنه (و اعتراض) کنند، پس (در این صورت) شما به این اراده که ایشان (از کفر خود) باز آیند با سران کفر (کاملاً) بجنگید (زیرا در این صورت) قسمهایشان (باقی) نخواهند ماند (تا اینجا قبل از نقض عهد پیش‌گویی است، و در آینده بعد از تحقّق نقض، ترغیب به قتال است، که) شما با این‌گونه مردم چرا نمی‌جنگید که قسمهای خود را شکستند (و بنوبکر را علیه بنوخزاعه کمک کردند) و تبعیدشدن رسول ﷺ را تصویب کردند و آنان اوّلاً با شما درگیر شدند (که از طرف شما نسبت به وفای عهد هیچ کوتاهی نشد، بلکه آنها خودسرانه شورش به پا کردند، پس با این‌گونه افراد چرا نمی‌جنگید؟) آیا (در جنگ) از آنان می‌ترسید؟ (که شمار آنها بیشتر است) پس (اگر سخن این است هرگز از آنان نترسید، زیرا که) اللّه تعالیٰ بیشتر شایستهٔ این است که شما از او بترسید، اگر شما ایمان دارید (و مقتضای ترس از او این است که برخلاف دستور او کاری نکنید و او به قتال دستور می‌دهد، پس) با آنان قتال کنید، اللّه تعالیٰ (وعده فرموده، که) آنها را به دست شما سزای می‌دهد و آنان را ذلیل (و خوار) می‌کند و شما را بر آنان پیروز می‌گرداند، و (به تعذیب آنان و نصرت شما) قلوب بسیاری از (این‌گونه) مسلمانان را شفا می‌دهد و خشم (غضب) دلهای‌شان را برطرف می‌کند (که خود تاب مقاومت ندارند و با مشاهده حرکات آنها در دلشان تشویش می‌افتد) و (از آن کفّار) بر هر کس که اللّه تعالیٰ (فضل و توبه بخواهند) توبه (هم) می‌کنند (یعنی، به مسلمان شدن موفّقش می‌گرداند. چنان‌که در فتح مکّه بعضی جنگیدند و ذلیل و مقتول شدند و بعضی مسلمان شدند) و اللّه تعالیٰ بسیار دانا و بسیار حکیم است (که به علم خویش بر انجام هر یکی که اسلام است یا کفر، او آگاه است، و بنابراین طبق حکمت خویش

احکام مناسب مقرّر می‌فرماید و شما که از جنگ خود را پنهان می‌کنید) آیا فکر می‌کنید، شما (این چنین بر این حالت) گذاشته می‌شوید، حال آنکه تاکنون اللّه تعالیٰ (به طور ظاهر) آنها را ندیده که از شما (در این‌گونه موارد) جهاد کرده‌اند و بجز از خدا و رسول و مؤمنان کسی را دوست بخصوص خود قرار نداده‌اند (که بهترین وسیله برای ظاهر شدن آنها جهاد در چنین مواردی است که درگیری و رویارویی با دوستان و خویشاوندان باشد که امتحان کامل اجرا می‌شود که چه کسی خدا را می‌خواهد، و چه کسی خویشاوندی را) و اللّه تعالیٰ کاملاً از همه کارهایتان آگاه است (پس اگر در جهاد چالاک می‌شوید یا سست، موافق آن شما را جزا خواهد داد).

معارف و مسایل

در آیات آغازین سورهٔ توبه، راجع به قریش مکّه که در سال ششم هجری در مقام حدیبیّه معاهده التوای جنگ با آنان منعقد شد، به طور پیشگویی اطّلاع داده شد که ایشان بر معاهده خود استوار نخواهند ماند که در آیه هفتم سوره توبه با الفاظ «**کَیْفَ یَکُوْنُ لِلْمُشْرِکِیْنَ عَهْد**» ذکر آن گذشته است، سپس چگونگی عهدشکنی آنها در آیات هشتم، و نهم، و دهم، بیان شده، و در آیهٔ یازدهم نیز این نکته بیان گردید که اگر آنان پس از این جرم عظیم عهدشکنی، مشرف به اسلام شوند و اسلام خود را به وسیلهٔ نماز و زکات اظهار کنند، پس بر مسلمانان لازم می‌آید که در برخورد با آنان، گناهانشان را مدّنظر نداشته باشند، بلکه آنها را برادر دینی خود پنداشته، رشتهٔ اخوّت را با آنان استوار نمایند و در آیهٔ دوازدهم، هم به این نکته اشاره شد که هر گاه آنان طبق این پیش‌گویی به عهد شکنی مرتکب شوند، پس مسلمانان با آنها چه باید بکنند.

در این جا می‌فرماید: «**وَاِنْ نَّکَثُوْآ اَیْمَانَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوْا فِیْ دِیْنِکُمْ فَقَاتِلُوْآ اَئِمَّةَ الْکُفْرِ**» یعنی: اگر ایشان معاهده و قسم‌های خود را شکستند و مسلمان هم نشدند، بلکه چون سابق بر دین شما، اسلام، طعن و تشنیع کردند، پس با

سران کفر بجنگید.

در اینجا این امر قابل توجّه است که مقتضای مقام در اینجا به ظاهر این است که، **فقاتلوهم** می‌فرمود؛ یعنی، با آنان قتال کنید، امّا قرآن کریم در اینجا به‌جای استعمال ضمیر، مختصراً فرمود: «**فقاتلوا ائمة الکفر**» ائمّه جمع امام است و معنی آن این‌که با سران کفر بجنگید.

اطلاق **ائمه الکفر** یا سران کفر به این دلیل است که بسیاری از آنها هر یک رأساً معاهدهٔ منعقده را نقض کرده و در حکم رهبر و امام تلقّی شدند که باید با آنها بجنگید؛ لذا چگونگی حکم قتال بیان شد. و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که مراد از ائمّه کفر در اینجا آن سران قریش مکّه می‌باشند که به تحریک و تدارک علیه مسلمانان مشغول بودند؛ بویژه جنگ با آنها را از این جهت ذکر کرد که منبع نیروی اهل مکّه اینها بودند، و علاوه بر این نزدیک‌ترین خویشاوندان مسلمانان هم به شمار می‌آمدند. بنابراین، خطر این بود که مبادا در حقّ آنها، مراعات ملحوظ گردد.[1]

ذمّی‌های غیر مسلمان در دارالاسلام می‌توانند انتقادات علمی بر اسلام داشته باشند؛ امّا حق طعن و تشنیع ندارند

از لفظ «**طَعَنُوا فِي دِيْنِكُم**» بعضی از مفسّرین چنین استدلال کرده‌اند که طعن و تشنیع بر دین مسلمانان در عهد شکنی داخل است؛ لذا کسی که بر اسلام و شریعت اسلام طعن و تشنیع کند، او نمی‌تواند معاهد مسلمانان باشد؛ امّا به اتّفاق فقها مراد از طعن و تشنیع همان است که به گونهٔ توهین و تحقیر اسلام و مسلمانان علناً اقدام بشود، درباره تحقیق احکام و مسایل تنقید علمی از این مستثنیٰ است، و از روی لغت این را طعن و تشنیع نمی‌گویند. لذا به ذمّی‌های غیر مسلم ساکن در دارالاسلام می‌توان اجازه به

۱- مظهری.

تنقید علمی داد، ولی به طعنه و تحقیر و توهین آن هرگز نمی‌توان اجازه داد.

در این آیه فرمود: «**اِنَّهُمْ لَاۤاَیْمَانَ لَهُمْ**» یعنی، اینها به گونه‌ای هستند که قسمشان اعتباری ندارد زیرا برای آنها، شکستن قسم و نقض عهد، امری سهل است. که در آن صورت برای مسلمانان در قبال نقض عهد آنان هیچ مسئولیّتی باقی نخواهد ماند.

در آخر آیه فرمود: «**لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُوْنَ**» تا که آنها باز آیند. در این جمله خاطر نشان ساخت که هدف جنگ و جهاد مسلمانان نباید مانند عموم مردم جهان یا پادشاهان و حکمرانان، اذیّت و آزار دشمن یا انتقام‌جویی و توسعه طلبی باشد، بلکه هدف از جنگ، خیرخواهی و اصلاح آنان است که بدین وسیله به خود آیند و از راه اشتباه بازگردند.

سپس در آیه سیزدهم برای ترغیب مسلمانان به جهاد و قتال فرمود که شما چرا با قومی که علیه رسول و تبعید وی توطئه می‌کنند، آماده کارزار نمی‌شوید؟ منظور یهود مدینه است که برای بیرون راندن آن‌حضرت ﷺ توطئه کرده و اظهار داشتند که: «**یُخْرِجَنَّ اْلأَعَزُّ مِنْهَا اْلأَذَلَّ**» یعنی، این کار عملی خواهد شد که قوی و غالب، ضعیف و ذلیل را از مدینه بیرون خواهد راند و با این پندار، آنها خود را عزیز و مسلمانان را خوار و ذلیل می‌دانستند، غافل از این‌که ربّ العالمین، خلاف تصوّر آنها، آن را جامه عمل پوشانید، به‌طوری که خود آنها توسّط رسول‌گرامی ﷺ و صحابهٔ کرام از مدینه بیرون رانده شدند. و عزّت و عظمت برای مسلمانان و ضعف و ذِلّت برای یهود مسلّم گشت.

و علّت دیگر جنگ با آنان را چنین بیان فرمود که: «**وَهُمْ بَدَءُوْکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ**» که آغاز درگیری قبلاً از جانب آنان صورت گرفت در حالی‌که مسلمانان روش مدافعانه‌ای را اختیار کردند.

سپس برای زدودن وحشت آنها از قلوب مسلمین، فرمود: «**اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ**» آیا شما از آنها می‌ترسید حال آنکه باید تنها از خدا ترسید، زیرا هیچ نیرویی قادر نیست، عذاب او را دفع کند، در آخر با «**اِنْ کُنْتُمْ**

مُّؤْمِنِيْنَ» نشان داد که از مؤمن مسلمان بعید است که در ادای احکام شرع و اجرای اوامر الهی از غیرالله بترسد.

در آیهٔ چهاردهم و پانزدهم نیز مسلمانان را به اهمّیّت جنگ و جهاد علیه کفّار ترغیب فرمود و در حقیقت چند نکته را به‌گونه‌ای زیبا راهنمایی فرمود:

نخست: این‌که اگر شما برای جنگ با آنان آماده شده‌اید، کمک خدا شامل حالتان خواهد شد و این قوم به علّت اعمال بد خود مستحق عذابند. امّا عذاب بر آنان مانند ملل گذشته از آسمان یا زمین نمی‌آید، بلکه «**يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِاَيْدِيْكُمْ**» یعنی: اللّه تعالیٰ به آنها به دست شما عذاب می‌دهد.

دوم: این‌که اللّه تعالیٰ در اثر این جنگ قلوب مسلمین را از آن رنج و غم که همیشه از سوی کفّار به آنها رسیده، شفا خواهند بخشید.

سوم: این‌که به‌خاطر حیله‌گری و عهدشکنی آنان خشم و غضبی که در قلوب مسلمانان پدید آمده بود خود مسلمانان به آنها عذاب داده، خشمشان را فرو می‌نشانند.

درآیه گذشته «**لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ**» فرموده، مسلمانان را مورد تأکید قرار داد که هیچ وقت به‌خاطر فرو نشاندن خشم خود با هیچ ملّتی نجنگند. بلکه اصلاح و هدایت آنها را مدّنظر داشته باشند. در این آیه نیز نشان داده شده که هر گاه آنها نیّت خود را برای خدا خالص کنند و تنها برای رضای او بجنگند، پس ربّ‌العالمین به‌فضل خویش چنان صورتی پدید خواهند آورد که خودبه‌خود انتقام گرفته شده و خشم و غضبشان فرو خواهد نشست.

چهارم: این‌که فرمود: «**وَ يَتُوْبُ اللهُ عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ**» یعنی: اگر هر کس از آنان توبه کند و آمرزش بخواهد، چنانچه خدا بخواهد توبه‌شان را می‌پذیرد.

از آیات فوق معلوم گشت که از فواید مهمّ جهاد این است که با این روش که ربّ‌العالمین ارائه داد. بسیاری از دشمنان مشرّف به اسلام می‌شوند، چنان‌که در فتح مکّه اغلب کفّار سرکش، شکست خورده خوار و ذلیل گشتند و بسیاری اسلام را پذیرفتند.

در آیات مذکور، وقایع و احوالی را که قرآن کریم از آنها به طور پیشگویی خبر داده، مطّلع ساخته بود، تاریخ گواه است که آنها یک یک عیناً همان‌گونه اتّفاق افتاده، مشاهده شدند. لذا این آیه، معجزات زیادی را نیز شامل است.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِيْنَ اَنْ يَّعْمُرُوْا مَسٰجِدَ اللهِ شٰهِدِيْنَ عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ

مشرکان سزاوار نیستند که مساجد خدا را آباد کنند در حالی که تسلیم می‌کنند برخود

بِالْكُفْرِ ؕ اُولٰٓئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ ۚۖ وَ فِى النَّارِ هُمْ خٰلِدُوْنَ ﴿۱۷﴾

کفر را، ایشانند که حبط شد اعمالشان و در جهنّم همیشه خواهند ماند

اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسٰجِدَ اللهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ اَقَامَ الصَّلٰوةَ وَ

همانا کسانی مساجد خدارا آباد می‌کنند که برخدا و روز قیامت یقین آورده‌اند و نماز را به پا داشته و

اٰتَى الزَّكٰوةَ وَ لَمْ يَخْشَ اِلَّا اللهَ ۚ فَعَسٰٓى اُولٰٓئِكَ اَنْ يَّكُوْنُوْا مِنَ

زکات ادا کرده‌اند و نترسیده‌اند از کسی بجز از خدا پس امید است که ایشان باشند از

الْمُهْتَدِيْنَ ﴿۱۸﴾

هدایت یافتگان.

خلاصهٔ تفسیر

مشرکان سزاوار نیستند که مساجد خدا را (که مسجدالحرام هم در آن داخل گردید) آباد کنند در حالی که آنها به (سخنان) کفر خود اقرار می‌کنند (چنان‌که آنها خود هنگام معرفی مذهب خویش به عقاید کفر خود اعتراف دارند. مطلب این‌که تعمیر مساجد اگر چه عملی است پسندیده، امّا با بودن شرک که منافی آنست اهلیّت این عمل را فاقداند.) همهٔ اعمال (نیک) ایشان (که مشرکند، مانند تعمیر مساجد و غیره) هدر (و ضایع) هستند. (زیرا شرط پذیرش آنها یافت نمی‌شود و برعمل ضایع‌شده، چه افتخاری است) و آنها برای همیشه در

دوزخ خواهند ماند (زیرا اعمالی که موجب نجات‌اند ضایع شدند) آری تعمیر مساجد خدا کار کسانی است (یعنی علی وجه‌الکمال از آنان پذیرفته می‌شود) که به خدا و روز قیامت (از ته دل) ایمان بیاورند (و به جوارح آن را اظهار بکنند، مثلاً چنین که) نماز را به‌پا دارند و زکات ادا کنند، و (برخدا چنان توکّل داشته باشند، که) به جز از خدا، از کسی نترسند، پس نسبت به این‌گونه مردم توقّع (یعنی وعده) هست که به هدف خود (یعنی جنّت و نجات) برسند (زیرا اعمالشان به‌خاطر ایمان پذیرفته شده و در آخرت نیز، نتایج سودمند اعمالشان را خواهند دید).

معارف و مسایل

در آیات گذشته کج روی و عهدشکنی مشرکین مکّه و مساعی آنها درباره دین باطلشان و در مقابل آنها ترغیب مسلمانان به جهاد بیان گردید. و در آیات مذکور ضمن تأکید به جهاد به مسلمانان این موضوع نیز تأکید شد. که جنگ و جهاد چنین چیزی است که به وسیلهٔ آن از مسلمانان آزمایش گرفته می‌شود. مسلمان کامل از منافق یا ضعیف الایمان جدا خواهد شد. و این امتحان امری الزامی است.

در شانزدهمین آیه فرمود، که آیا شما پنداشته‌اید که تنها با گفتن کلمه اسلام به زبان و ادّعا کردن به اسلام آزاد گذاشته می‌شوید تا وقتی که الله تعالیٰ در ظاهر مسلمانان کامل و پخته را که مجاهدین شما باشند، نبیند، و آنان را که بجز خدا و رسول و مؤمنان کسی دیگر را دوست صمیمی خود قرار نمی‌دهند.

در همین آیه به عموم مردم خطاب شده که کسانی که مسلمان نامیده می‌شوند، اگر چه بعضی از آنها منافق و بعضی ضعیف الایمان و مذبذب بودند و حالت ایشان این بود که دوستان غیرمسلمان خود را از اسرار مسلمانان آگاه می‌کردند، لذا در این جا برای مسلمانان مخلص نشانه‌هایی ذکر گردید.

دو نشانهٔ مسلمانان مخلص

نخست این‌که: به‌خاطر رضای خدا با کفّار جهاد کنند. دوم این‌که: با هیچ غیر مسلمانی رابطهٔ دوستی و محبّت برقرار ننمایند، در آخر آیه فرمود: «**وَ اللهُ خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ**» یعنی: شما آنچه راکه انجام می‌دهید، اللّه تعالیٰ از آن آگاه است، و در محضر خدا حیله و تأویل کسی مؤثّر نخواهد افتاد.

و همین مطلب در آیهٔ ۲ از سوره عنکبوت چنین آمده است: «**اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ يُتْرَكُوْا اَنْ يَقُولُوْا اٰمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُوْنَ**» آیا مردم چنین پنداشته‌اند که آنها تنها با گفتن شفاهی که من مسلمانم، آزاد گذاشته می‌شوند و از آنها آزمایشی به عمل نمی‌آید؟

برقرار کردن روابط دوستانه و رازداری با غیر مسلمانان درست نیست.

لفظ «**وَلِيْجَة**» که در آیهٔ مذکور آمده معنی آن دخیل و راز است. و در آیهٔ ۱۱۸ سوره آل عمران برای این معنا لفظ «**بطانة**» به‌کار رفته است، و معنی اصلی آن، آن لباسی است که به بدن متّصل و زیر لباسهای دیگر پوشیده شود (منظور همان زیرپوش است) و مراد از آن کسانی هستند که از رازهای اندرونی آگاه باشند و الفاظ آن آیه از این قراراند: «**يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَا تَتَّخِذُوْا بِطَانَةً مِنْ دُوْنِكُمْ لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالاً**» ای مؤمنان! بجز از مسلمانان دوست همراز و صمیمی خود قرار ندهید؛ زیرا آنها در فریب دادن و نابودی شما هیچ‌گونه کوتاهی نخواهند کرد. سپس در آیه‌های هفدهم و هجدهم درباره مسجد حرام و مساجد دیگر رهنمودهایی ارائه داده که از عبادات باطله، پاک شوند، و به عبادات صحیح و مقبول، معمور و مزیّن گردند.

و تفصیل آن این‌که رسول‌کریمﷺ بعد از فتح مکّه تمام بتهایی راکه مشرکین می‌پرستیدند از بیت اللّه و مسجد حرام بیرون انداخت و به این

شکل از نظر ظاهر مسجدحرام از بتها پاک گردید؛ امّا رسول خداﷺ بعد از پیروزی بر دشمنان قدیم، همه را عفو فرموده و امان داده بود و تا آن هنگام مشرکان در بیت‌الله و حرم محترم به شیوه‌های باطل خویش عبادت و طواف می‌کردند.

اینک ضرورت چنین احساس شد که همان‌گونه که مسجدالحرام از بتها پاک گردید، تمام این سرزمین مقدس نیز باید از هر گونه بت‌پرستی و شرک ورزی منزه شود. و صورت ظاهری پاک کردن آن این است که از دخول مشرکان در مسجد الحرام، ممنوع اعلام گردد؛ امّا این حکم پس از پایان امان و معاهده اجرا گردید، چون وفا به عهد از مهمّات اسلام به شمار می‌آید. لذا این حکم فوراً به مرحله اجرا در نیامد، بلکه بعد از فتح مکّه برای سال آینده رسول خداﷺ حضرت صدّیق و علیّ مرتضیٰ رضی‌الله‌عنهما را مأموریت داد تا در اجتماع عمومی منیٰ و عرفات مراتب را به اطّلاع عموم برسانند که در سال آینده بعد از به پایان رسیدن موعد معاهده، مطابق حکم الهی، هیچ یک از مشرکین حق طواف و عبادت در بیت اللّه الحرام را نخواهد داشت و نیز آنان‌که به رسم جاهلیّت، به‌طور برهنه در حرم به طواف مشرکانه و عبادت و غیره مبادرت می‌جستند. مشمول این حکم قرار گرفتند، لذا حضرت علی کرّم اللّه وجهه در اجتماع عمومی منیٰ اعلام فرمود که: «**لایحجّن بعد العام مشرک، و لایطوفّن بالبیت عریان**» یعنی، پس از این سال نه مشرک می‌تواند حج کند و نه شخص برهنه می‌تواند بیت اللّه را طواف نماید. نکتهٔ جالب توجّه این‌که مشرکان این رسوم شرک‌آمیز خود را مجاز دانسته، نوعی عبادت و تعمیر و در حقیقت آبادی مسجد تلقّی می‌کردند؛ و برانجام اعمال شرک‌آمیز خود افتخار نموده، خود را متولّیان راستین و مسئولان واقعی بیت‌اللّه الحرام می‌پنداشتند.

حضرت عبداللّه بن عبّاس می‌فرماید که وقتی پدرم حضرت عبّاس قبل از مسلمان شدن در غزوهٔ بدر اسیر شد و مسلمانان او را براستوار ماندن به کفر و شرک طعنه زدند، او در پاسخ گفت که شما تنها بدیهای ما را

می‌نگرید و به نیکی‌های ما هرگز، اعتنا ندارید، مگر شما نمی‌دانید که ما بیت اللّه و مسجد حرام را آباد کرده و متولّی انتظام آن و انجام خدمات آبرسانی به حجّاج و غیره هستیم بر این گفتهٔ حضرت عبّاس این آیات قرآنی نازل شدند «**مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِيْنَ اَنْ يَّعْمُرُوْا مَسٰجِدَ اللّٰهِ**» یعنی، مشرکان سزاوار نیستند که مساجد خدا را تعمیر کنند؛ زیرا مسجد تنها مکانی است که برای عبادت خدای واحد و لاشریک، بنا گردیده است و شرک و کفر با آن منافات دارد. لفظ تعمیر مسجد که در این آیه آمده است، دارای چند معنی است: اوّل، مرمّت و بازسازی در و دیوار؛ دوم: تطهیر و نگهداری و انتظام امور لازم آن؛ سوم: حضور در آن برای عبادت. و عمره را از این جهت عمره می‌گویند که در آن برای زیارت و عبادت در بیت اللّه حاضر می‌شوند.

مشرکان مکّه به‌اعتبار هر سه معنی، خود را معمار بیت اللّه و مسئول تعمیر مسجدحرام می‌پنداشتند و به آن افتخار می‌کردند. در این آیات، اللّه تعالیٰ روشن کرد که مشرکان هیچگونه حقی برای تعمیر مساجد خدا ندارند؛ در صورتی که خود آنها بر کفر و شرک خویش اعتراف و اصرار دارند و اعمال آنها حبط و ضایع شده است و آنها برای همیشه در آتش جهنّم خواهند ماند.

چنان‌که اعمال و افعال مشرکانه‌شان بیانگر این مدّعاست، و همچنین طبق عادت، وقتی از یهودی و نصرانی پرسیده شود که، تو کیستی؟ با اطمینان کامل خود را یهودی یا نصرانی معرّفی می‌نماید، و بت پرست نیز چنین است. که این کار نسبت به کفر و شرک آنها اعتراف و گواهی آشکاری است.[1]

در این آیه جانب منفی تعمیر مسجد بیان گردید که مشرکان اهل آن نیستند و در آیهٔ دوم جانب مثبت آن را چنین بیان فرمود که: «**اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسٰجِدَ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَلَمْ يَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ فَعَسٰى اُولٰٓئِكَ اَنْ يَّكُوْنُوْا مِنَ**

۱– ابن کثیر.

الْمُهْتَدِيْنَ» یعنی، تعمیر مساجد کار کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان بیاورند و نماز را به پا دارند و زکات ادا کنند و به جز از خدا از کسی دیگر نترسند؛ پس نسبت به این‌گونه مردم امید می‌رود که در هدف خود پیروز شوند.

مقصود این‌که آبادانی حقیقی مساجد را کسی می‌تواند انجام دهد که از نظر عقیده و عمل، پایبند احکام الهی باشد به خدا و روز قیامت ایمان داشته و پایبند نماز و زکات باشد و به جز از خدا از کسی دیگر نترسد. در اینجا تنها ایمان به خدا و روز قیامت ذکر گردید و از این جهت نیازی به ذکر ایمان به رسول محسوس نشد که برای ایمان به خدا هیچ صورتی امکان ندارد، جز این‌که به رسول ایمان بیاورد و همراه آن او احکامی را که از جانب خدا می‌آید از صمیم قلب بپذیرد، لذا ایمان بالرسول طبعاً در ایمان باللّه داخل است. و به این سبب بود که رسول خدا ﷺ یک بار از صحابهٔ کرام پرسید که، آیا شما می‌دانید ایمان به خدا چیست؟ صحابه عرض کردند که خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن جناب ﷺ فرمود که ایمان به خدا این است که مردم در دل گواهی بدهد که جز خدا کسی لایق عبادت نیست و این‌که محمّد رسول خداست. این حدیث نشان داد که ایمان به رسول در ایمان به اللّه داخل است.[1]

و این که فرمود که جز از خدا از کسی دیگر نترسد. مقصود آن، این است که در ارتباط با دین از ترس کسی حکم خدا را ترک نکنند، و گرنه، ترسیدن از چیزهای هراسناک و دهشت‌آور مقتضای عقل و طبع است. لذا ترس طبیعی از حیوانات درنده و حشرات زهردار و دزد و راهزن برخلاف این نیست. از اینجاست که وقتی ساحران در جلوی حضرت موسیٰ علیه‌السلام ریسمانها را به شکل مار نشان دادند، او ترسید، چنان‌که در آیهٔ ۶۷ سوره طه است. «**أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ**» لذا خوف طبیعی از اشیای موذی و مضرّ، نه

۱- مظهری به نقل از صحیحین.

برخلاف حکم قرآن است و نه منافی مقام رسالت و ولایت. آری، از خوف آن در احکام الهی خلل وارد کردن و آنها را ترک دادن شأن مؤمن نیست، و همین معنی در اینجا مراد است.

بعضی مسایل مربوط به آیه

در ارتباط با تعمیر مساجد که در این آیه ذکر شده که آن کار مشرک و کافر نیست، بلکه تنها کار مسلمان نیک و صالح می‌باشد مراد از آن مسئولیت و تولیت مساجد است. حاصل آن، این‌که متوّلی و منتظم قراردادن کافر بر وقف اسلامی جایز نیست، امّا اگر برای تعمیر ظاهری در و دیوار از غیرمسلم در آن کار گرفته شود، اشکالی ندارد.[۱]

همچنین اگر کافر به نیّت ثواب و خیرخواهی، مسجدی بسازد یا در تعمیر مسجد به مسلمانان کمک کند، پذیرفتن آن هم با این شرط که: در آن خطر ضرر دینی یا دنیوی، یا الزام، یا تصرّف نمودن در آینده یا منّت گذاشتن نباشد، جایز است.[۲]

و آنچه در این آیه فرمود که: تعمیر مساجد و آباد کردن آن کار مسلمانان نیک است از آن، این هم ثابت شد که، کسی که مسئولیّت حفظ و تطهیر مساجد و ضروریات دیگر آن را به عهده می‌گیرد، و آن‌که برای عبادت و ذکر اللّه و تعلیم و تعلّم علم دین و قرآن به مساجد رفت و آمد دارد پس این اعمال او گواه بر کمال ایمان او می‌باشند. امام **ترمذی** و **ابن‌ماجه** بروایت ابوسعید خدری نقل کرده‌اند. که رسول اللّه ﷺ فرموده که: هر گاه شما کسی را دیدید که او پایبند حضور در مسجد است، به ایمان او گواهی بدهید، زیرا خدا فرمود: «**إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسٰجِدَ اللهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللهِ**» و در حدیث صحیحین است که آن‌حضرت ﷺ فرمود: هر کسی که صبح و شام در مسجد حاضر

۱- تفسیر مراغی.
۲- ردالمحتار - مراغی.

می‌شود، اللّه تعالیٰ برای او در جنّت یک درجه مهیّا می‌سازد. و حضرت سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرموده که هر کسی که در مسجد آمد او زیارت کننده خدا و مهمان اوست، و بر میزبان است که بر مهمان اکرام نماید.[1]

مفسّر القرآن - حضرت قاضی ثناء اللّه پانی پتی رحمة اللّه علیه - فرموده که این هم در تعمیر مسجد داخل است که مساجد باید از این قبیل موارد پاک و به دور باشند؛ مانند: ساختن مساجد با اغراض دنیوی، گفتن سخنان دنیوی، جستجوی چیز گم شده، سؤال اشیای دنیوی از مردم یا سرودن اشعار نامناسب، جنگ و جدال، شور و غوغا و غیره.[2]

اَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَآجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ اٰمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ

آیا قرار داده‌اید آب‌دادن حاجیان وآبادی مسجدحرام‌را برابرباکسی‌که ایمان‌آورده به‌خداوروز

الْاٰخِرِ وَجَاهَدَ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ ؕ لَا یَسْتَوٗنَ عِنْدَ اللهِ ؕ وَاللهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ

آخرت و جهاد کرده در راه خدا، ایشان برابر نیستند به نزد خدا و خدا راه نشان نمی‌دهد

الظّٰلِمِیْنَ ﴿۱۹﴾ اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَهَاجَرُوْا وَجَاهَدُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللهِ بِاَمْوَالِهِمْ

ظالمان را. کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جنگ کردند در راه خدا با مال

وَاَنْفُسِهِمْ ۙ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ ؕ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَآئِزُوْنَ ﴿۲۰﴾ یُبَشِّرُهُمْ

وجان خودبرای‌ایشان‌است درجه‌ای بزرگ به نزد خدا و ایشانند پیروزشوندگان، مژده می‌دهد به‌ایشان

رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَّجَنّٰتٍ لَّهُمْ فِیْهَا نَعِیْمٌ مُّقِیْمٌ ۙ ﴿۲۱﴾ خٰلِدِیْنَ

پروردگارشان‌به‌مهربانی‌از طرف خود و رضامندی و باغهایی‌که درآن برای‌آنها راحتی‌دایم است

فِیْهَآ اَبَدًا ؕ اِنَّ اللهَ عِنْدَهٗٓ اَجْرٌ عَظِیْمٌ ﴿۲۲﴾ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا

که در آن برای همیشه می‌مانند یقیناً به نزد خداست ثواب بزرگ. ای ایمانداران!

۱- مظهری - طبرانی، ابن جریر- بیهقی و غیره.

۲- مظهری.

لَا تَتَّخِذُوٓا اٰبَآءَكُمْ وَاِخْوَانَكُمْ اَوْلِيَآءَ اِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْاِيْمَانِ ۭ

نگیرید پدران و برادران خویش را رفیق اگر دوست دارند کفر را عوض ایمان

وَ مَنْ يَّتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۲۳﴾

و هر کس رفاقت کند با آنان از شما، ایشانند گناهکاران.

خلاصه تفسیر

آیا شما آب دادن حاجیان و آباد ساختن مسجد حرام را برابر با (عمل) آن شخص قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؛ (و آن عمل ایمان و جهاد است، یعنی، این عمل برابر نیست و وقتی که اعمال برابر نیستند، پس) ایشان (که عامل‌اند هم، با هم) برابر نیستند به نزد خدا (خلاصه، هیچ عملی با عمل دیگر و هیچ عاملی با عامل دیگر برابر نیست، مقصود از قرینه سقایه، این‌که در ایمان و جهاد هر واحد افضل است، از هر واحد سقایه وعمارت، یعنی، ایمان هم از هر دو افضل است، و این پاسخ به مشرکین است که ایمان نداشتند و جهاد هم از هر دو افضل است. و این پاسخ به بعضی مؤمنان است که بعد از ایمان، سقایه و عمارت را از جهاد افضل می‌پنداشتند) و (این امر مذکور بسیار روشن است، لیکن) کسانی که بی‌انصاف‌اند (مراد از آن مشرکین‌اند) خدا به ایشان فهم عطا نمی‌کند (لذا آنها نمی‌پذیرند، بخلاف اهل ایمان که آنها این تحقیق را فوراً پذیرفتند، در آینده نسبت به آن مطلب تصریح شده که در بالا از «**لایستوون**» بود، یعنی) کسانی که ایمان آوردند، و (به‌خاطر خدا) هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کردند و آنها در درجه (به نسبت اهل سقایه و اهل عمارت) خیلی بزرگ‌اند (زیرا اگر اهل سقایه و اهل عمارت مؤمن نباشند، پس این بزرگی در مؤمنین مهاجر و مجاهد منحصر است، و اگر مؤمن باشند، پس پیروزی مشترک است، امّا پیروزی آنها از پیروزی ایشان بالاتر است. در آینده آن درجه و فوز بیان شده که) پروردگارشان به آنها مژده می‌دهد از طرف خود به مهربانی بزرگ و رضامندی بزرگ و به باغهای چنان (از جنّت) که برای ایشان در آن (باغ) ها نعمت دایمی خواهد بود (و) در آن ایشان برای همیشه می‌مانند، یقیناً نزد

خدا اجر بزرگ است. (که از آن به ایشان داده می‌شود) ای ایمان‌داران! پدران و برادران خود را دوست (خود) قرار ندهید. اگر آنها کفر را در عوض ایمان (چنان) دوست می‌دارند (که توقّع به ایمان آوردن آنها نباشد) و هر کس از شما به ایشان رفاقت برقرار کند، پس ایشان نافرمان بزرگ‌اند. (مطلب این‌که بزرگترین مانع ایشان از هجرت وابستگی ایشان است، و آن خود جایز نیست و اگر نه در هجرت دشواری نیست).

معارف و مسایل

چهار آیه نخست از ۱۹ تا ۲۲ درباره یک واقعهٔ مخصوص هستند و آن این‌که بسیاری از مشرکان مکّه در مقابله با مسلمانان بر این افتخار می‌کردند که امور تعمیر مسجدحرام و آب دادن حجّاج به عهدهٔ ماست. و هیچ عملی بالاتر از این نیست. حضرت عبّاس قبل از مسلمان شدن وقتی که در غزوهٔ بدر اسیر شد و دوستان مسلمان او را ملامت کردند که شما چگونه از نعمت اسلام محروم هستید او چنین اظهار داشته بود همان‌گونه که شما ایمان و هجرت را از بزرگترین افتخارات خود می‌شمارید، ما نیز به مسئولیّت‌های خطیر خود چون، تولیت تعمیر مسجدحرام و آب‌رسانی به حجّاج، افتخار می‌کنیم و هیچ عملی نمی‌تواند با این امور برابری کند. آنگاه در پاسخ به آن این آیات نازل گشتند.[1]

و در بعضی روایات مسند عبدالرّزاق آمده که پس از مسلمان شدن حضرت عبّاس، طلحه بن شیبه و حضرت عبّاس و حضرت علی رضوان اللّٰه علیهم اجمعین با یکدیگر سرگرم صحبت و گفتگو بودند. طلحه گفت: من به چنان فضیلتی نایل آمده‌ام که شما فاقد آن هستید زیرا من کلیددار کعبه‌ام، اگر بخواهم می‌توانم شب را درون بیت اللّٰه بگذرانم. حضرت عبّاس فرمود: من مسئول آب رسانی به حجّاج‌ام و در مسجدحرام نیز

۱- ابن کثیر به روایت علی بن ابن طلحه از ابن عبّاس.

مسئولیتهایی به عهده دارم.

حضرت علی کرّم اللّه وجهه فرمود، کدام افتخار از این بالاتر، که من پیش از همهٔ مردم به مدّت شش ماه به سوی بیت‌اللّه نماز خوانده‌ام و با رسول‌گرامیﷺ در جهاد شرکت داشته‌ام؛ در این گفتگو بودند که آیات مذکور نازل شدند و ربّ العالمین خاطر نشان ساخت که هر عمل ارزشمندی بدون ایمان به خدا فاقد ارزش واعتبار است و عامل آن نیز در حال ترک، مورد قبول بارگاه ذات احدیت نمی‌باشد.

و در **صحیح مسلم** به روایت حضرت نعمان بن بشیر این واقعه منقول است که او در یک روز جمعه با جمعی از صحابه در مسجد نبوی کنار منبر آن‌حضرتﷺ نشسته بود، یکی از آنها گفت که: به نظر من هیچ عملی بالاتر از آب دادن به حجّاج، نیست. و بقیه اعمال نسبت به این عمل خطیر، از اهمیت کمتری برخوردارند، دیگری در جوابش گفت که: خیر، تنها جهاد است که از همه اعمال برتر می‌باشد، و گفتگو بین این دو شدّت یافت.

حضرت فاروق اعظم هر دو را ساکت کرد و فرمود: در جوار منبر آن حضرت، شور و غوغا دور از ادب است، بهتر آن است که این مسئله را پس از اقامه نماز جمعه، از شخص آن‌حضرتﷺ سؤال کنید. به‌طوری که مطابق راهنمایی فاروق اعظم، آن را از رسول‌اکرمﷺ پرسیدند، که در این باره، آیات فوق نازل گردید. و در آن جهاد از آب دادن به حجّاج و عمارت مسجد حرام، افضل و برتر نشان داده شد.

در این هیچ بعید نیست که آیات فوق در اصل در پاسخ به فخر و تکبّر مشرکین نازل شده و پس از آن، وقایعی که در میان مسلمانان اتّفاق افتاده این آیات در پاسخ به آنها به‌صورت استدلال تقدیم شده و شنوندگان چنین احساس کرده‌اند که این آیات در رابطه با این وقایع نازل شده‌اند.

به هرحال در آیات مذکور پاسخ به هر دو نوع وقایع این است که با وجود شرک، هیچ عملی هر چند بزرگ باشد، هرگز مقبول درگاه ایزدی واقع نخواهد شد.

و پس از این تمهید به الفاظ آیات مذکور و ترجمهٔ آنها نظر بیندازید. می‌فرماید: آیا شما آب دادن به حجّاج و تعمیر کردن مسجدحرام را برابر می‌دانید با کسی که او به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است، لذا این اعمال در بارگاه خدا یکسان نیستند.

لذا به قرینه سیاق جمله می‌توان برتری ایمان و جهاد را نسبت به عمل آبرسانی به حجّاج و تعمیر مسجد دریافت.

برتری ذکر الله بر جهاد

حضرت قاضی ثناء اللّه رحمة اللّه علیه در تفسیر مظهری فرموده که آنچه در این آیه، جهاد بر تعمیر مسجد فضیلت و ترجیح داده شده، مراد از عمارت معنی ظاهری آن است. امّا اگر تعمیر مسجد به‌معنی حضور برای عبادت باشد آن وقت در حکم ذکراللّه خواهد بود و مطابق نصّ صریح آن‌حضرت ﷺ، ذکر اللّه در حقیقت عمارت و آبادانی مسجد است. و از جهاد افضل و اعلیٰ خواهد بود. چنان‌که در مسند **امام احمد**، **ترمذی** و **ابن‌ماجه** به روایت حضرت ابوالدرداء منقول است که رسول اللّه ﷺ فرمود: که آیا من به شما چنان عملی نشان ندهم که از همه اعمال شما بهتر و به نزد پروردگار شما از همه افضل و موجب اعلای درجات شما، و از انفاق طلا و نقره هم به بارگاه خدا افضل و از انجام جهاد برتر باشد که شما در راه خدا با دشمن سخت و مقتدری در جهاد مبارزه کنید. و در آن شما او را بکشید و او شما را به قتل برساند؟ صحابه عرض کردند که یا رسول اللّه حتماً آن عمل را به ما نشان دهید، فرمود: آن عمل «**ذکر اللّه**» است، از این معلوم شد که فضیلت ذکر اللّه از جهاد هم بیشتر است. امّا در اینجا واضح است که فخر و غرور مشرکین مبتنی بر ذکراللّه و عبادت نبود. بلکه مبنی بر تعمیر ظاهر و انتظامات مسجد بود، بنابراین جهاد از آن افضل قرار داده شد.

و از تأمّل و اندیشه در مجموع فرمایش‌های قرآن و سنّت معلوم

می‌گردد که فضیلت و برتری عملی از عملی دیگر تابع احوال و اوضاع می‌باشد، در بعضی صورت یک عمل از عمل دیگری افضل می‌باشد و با تغییر احوال معامله برعکس خواهد شد. یعنی، هرگاه دفاع از اسلام و مسلمانان لازم باشد در آن هنگام یقیناً جهاد از همه اعمال افضل می‌باشد، چنان‌که در غزوه خندق چهار نماز از آن‌حضرتﷺ فوت شد. و اگر این‌گونه نیاز شدیدی پیش نیاید، پس ذکر اللّه و عبادت، در مقابله جهاد افضل می‌باشد.

در پایان آیه «**وَ اللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ**» فرموده، نشان داد، که این امر باریک و مبهم نیست، بلکه کاملاً روشن است که ایمان، اساس همه اعمال و از همه افضل است، و این‌که جهاد نسبت به فضیلت تعمیر مسجد و آبرسانی حجّاج افضل است، ولی، اللّه تعالیٰ مردمان بی‌انصاف را فهم عطا نمی‌کند بنابراین آنها در این‌گونه امور واضح و روشن هم از دریافت حقیقت عاجز می‌مانند.

در آیهٔ بیستم، بیان فضیلت آن مطلب ذکر شده که قبلاً در آیه گذشته با لفظ «**لایستوون**» ذکر شده است. یعنی مؤمن مجاهد معمار مسجد و سقای حجّاج با هم به نزد خدا برابر نیستند، می‌فرماید: «**اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ هَاجَرُوْا وَ جَاهَدُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَاللهِ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَآئِزُوْنَ**» یعنی: کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و به جان و مال خویش در راه خدا جهاد کردند آنان به نزد خدا از نظر مقام و درجه بسیار والایند و به سعادت کامل دست خواهند یافت. در حالی‌که مشرکان از چنان سعادت و پیروزی محروم خواهند بود و بدون شک پیروزی و فلاح از آن مسلمانان است.

و در آیهٔ بیست و یکم و بیست دوم اجر عظیم و درجات آخرت انسانهای پیروز و سعادتمند بیان شده است. «**یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَّ جَنّٰتٍ لَّهُمْ فِیْهَا نَعِیْمٌ مُّقِیْمٌ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا اِنَّ اللهَ عِنْدَهٗٓ اَجْرٌ عَظِیْمٌ**» یعنی: پروردگار به آنها مژده رحمت و رضامندی خود و هم چنین جنّات که در آن انواع نعمتهای جاودان است، می‌دهد. و همیشه در آن نعمتها خواهند ماند و هرگز برای

لحظه‌ای هم از نعمتهای جنّات، به بیرون رانده نمی‌شوند. و بدون شک نزد ربّ العالمین اجر عظیمی خواهند داشت.

در آیات فوق بیان فضایل هجرت و جهاد آمد که در آن ترک وطن و دوست و احباب و اقارب و اموال و املاک پیش می‌آید. بدیهی است که این کار بر طبع انسان بسیار ناپسند و دشوار است، بنابراین در آیه‌ای که بعداً می‌آید تجاوز از حدّ در ارتباط با آنها را مذمّت نموده، اذهان مسلمین را برای هجرت و جهاد آماده کرده است می‌فرماید: «**يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**».

یعنی: «ای مؤمنان! پدران وبرادران خویش را دوست نگیرید وقتی که کفر را بر ایمان ترجیح بدهند و هر کس با وجود این به آنها دوستی برقرار کند، ایشانند نافرمان بزرگ.»

در قرآن کریم، ارشادات و راهنمایی‌های مؤکّد و فراوانی نسبت به برقراری روابط صمیمانه و مستحکم با مادر و پدر و خواهر و برادر و بقیه خویشاوندان آمده است. امّا در این آیه حدود روابط را تعیین فرموده و این را هم روشن ساخت که همهٔ روابط اعم از روابط با پدر و مادر، خواهر و برادر و غیره در مقابل رابطه با اللّه ناچیزاند. و به عبارتی گاهی نیز بسیاری از روابط عاطفی شدید، در مقابل رابطه با ربّ العالمین، صرف‌نظر می‌شود، چه بسا اتّفاق می‌افتد که روابط عاطفی شدیدی چون روابط با والدین از یک سو و روابط با خالق یکتا از سوی دیگر در مقابل دید انتخاب جَوِّ بشری قرار می‌گیرد. در اینجاست که جهت حصول خشنودی و رضایت معشوق واقعی باید همه روابط کنار گذاشته شوند.

فواید و مسایل مربوط به آیات مذکور

از پنج آیهٔ فوق الذّکر چند فایده و مسئله استنباط می‌گردد.

نخست این‌که ایمان روح عمل است و هر عملی هر چند خوب ولی اگر

از ایمان تهی باشد چون پیکری است بی‌روح، و فاقد ارزش است. پس چنان اعمالی در رابطه با نجات آخرت ارزشی ندارد، البتّه از آنجایی که درگاه عدالت و دادگری باری تعالیٰ به روی همه جهانیان باز است، حتّی اعمال بی‌روح کفّار نیز ضایع نمی‌شود و پاداش آنها در دنیا به صورتهای مختلف چون عیش، راحتّی نعمت، ثروت، مقام و شهرت و... به آنان اعطا می‌شود. و بدین ترتیب از پاداش خدمات ارزنده و بشر دوستانه خود برخوردار می‌شوند. که توضیح آن در آیات متعدّدی از قرآن کریم آمده است.

فایدهٔ دیگری که از این آیات استنباط می‌شود آن است که، عقل آدمی نیز به سبب معاصی و گناه، فاسد می‌شود، و معیار تشخیص آن کند شده و از حدّت و شدّت آن کاسته می‌شود به‌طوری که خوب را بد، و بد را خوب تصوّر می‌کند. در پایان آیه نوزدهم «**وَاللهُ لَایَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ**» فرموده، اشاره به این است که همان‌گونه در آیه ۲۹ سوره انفال «**اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ یَجْعَل لَکُمْ فُرْقَاناً**» فرموده به این هم اشاره فرمود که باطاعت و تقوا عقل انسان روشن می‌گردد و به فکر سالم نایل می‌گردد، و در تشخیص نیک و بد اشتباه نمی‌کند.

فایدهٔ سوم، این است که اعمال نیک هم با یکدیگر تفاوت دارند و به مناسب آنها برای عاملین آنها درجات مختلفی منظور است و برای همین است که همه عمل کنندگان در یک درجه از پاداش و انعام الهی قرار نمی‌گیرند و تنها مبتنی بر کثرت اعمال نیست، بلکه علاوه بر کثرت، بر حسن و اخلاص نیز مبتنی‌اند، چنان‌که در سورهٔ ملک آیه ۲ آمده است: «**لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً**» یعنی: اللّٰه تعالیٰ شما را آزمایش می‌کند که کدام یک از شما بهترین عمل را انجام می‌دهید.

فایدهٔ چهارم، این نکته استنباط می‌گردد که برای تداوم راحتّی و نعمت، تدبیر دو چیز نیز، ضروری است: یکی این‌که نعمتها به زودی به پایان نرسد، دوم این‌که، آن نعمتها حتّی برای مدّت کوتاه و محدود هم از دست نرود. لذا ربّ العالمین برای بندگان صالح و مخلص خود این دو چیز را تضمین کرده، ابتدا با لفظ نعیم مقیم تأکید فرموده و دیگر این‌که برای تداوم نعمتهایش،

آنان را با لفظ «**خَالِدِيْنَ فِيْهَا اَبَداً**» خطاب فرموده و به آنها خاطر نشان کرده که این نعمتها حتّی برای لحظه‌ای هم کنار زده نمی‌شود.

چگونگی قربانی کردن همه تعلّقات دنیوی در مقابل تعلّق والای ایمان و اسلام

فایدهٔ پنجم: و آن مسئله مهمّی است؛ چون تعلّق و ارتباط با خدا و رسول‌گرامی ﷺ است که همه روابط و تعلّقات دنیوی را تحت الشّعاع خود قرار داده است، به‌طوری که هر نوع روابط عاطفی چون خویشاوندی در مقابل آن فراموش می‌شود. و برای همین بود که صحابه کرام بهترین و عزیزترین روابط عاطفی را در مقابل اسلام و قرآن فدا کردند و با این‌کار، به قلّه رفیع سعادت صعود کردند. به‌طوری که در قرآن کریم، مورد تمجید و ستایش ربّ‌العالمین قرار گرفتند. به زبان حال گفتند.

تو نخل خوش ثمر کیستی که سروسمن　　همه زخویش بریدند و با تو پیوستند

بلال حبشی، صهیب رومی، سلمان فارسی و قریش مکّه و انصار مدینه همه با هم برادر شدند و در میدانهای بدر و احد شمشیرهای پدر و فرزند و برادران به هم می‌خوردند و بروادی شهادت گام می‌نهادند. چون تنها تعلّق خاطر شان اسلام بود و پیامبر گرامی ﷺ.

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد　　فدای یک تن بیگانه که آشنا باشد

(اللهم‌ارزقنا اتباعهم‌واجعل حبّك احب‌الاشياء اليناوخشيتك اخوف‌الاشياءعندنا. آمين‌ياربّ العالمين.)

قُلْ اِنْ كَانَ اٰبَآؤُكُمْ وَ اَبْنَآؤُكُمْ وَ اِخْوَانُكُمْ وَ اَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيْرَتُكُمْ

بگو: اگر پدران شما و پسران شما و برادران شما و همسران شما و خویشاوندان شما

وَاَمْوَالُ اِقْتَرَفْتُمُوْهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ

و اموالی که به‌دست آورده‌اید و تجارتی که بیم کساد آنرا داریدو منازل مورد پسند شما

اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَجِهَادٍ فِیْ سَبِيْلِهٖ فَتَرَبَّصُوْا حَتّٰی يَاْتِیَ

محبوبتر باشند به‌نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه او، پس انتظار بکشید تا این‌که بیاورد

اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ ؕ وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ ﴿۲۴﴾

خدا حکم خود را، و خدا هدایت نمی‌کند گروه نافرمان را.

خلاصهٔ تفسیر

(و در آینده بیشتر در این باره به تفصیل بیان شده است که ای محمّد!) شما (به ایشان) بگویید: که اگر پدران شما و پسران شما و برادران شما و همسران شما و خویشاوندان شما و مالی که شما کسب کرده‌اید و تجارتی که شما از عدم رواج آن خوف دارید، و آن خانه‌ای که شما (سکونت در) آن را پسند می‌کنید (اگر اینها) به نزد شما محبوب‌ترند از خدا و رسول او و از جهاد در راه او، پس شما منتظر باشید تا این‌که اللّه تعالیٰ حکم خود را (یعنی، سزای ترک هجرت را) بفرستد (چنان‌که در آیهٔ ۹۷ سوره نساء است «**اِنَّ الَّذِيْنَ تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ اِلَی قوله فَاُولٰٓئِكَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ**») و اللّه تعالی متجاوزین حکم را به مقصودشان نمی‌رساند (یعنی هدف آنها از این چیزها استفاده بود که آنها خیلی زود برخلاف توقع آنان بسبب موت منقطع خواهند شد.)

معارف و مسایل

این آیهٔ سورهٔ توبه در اصل درباره کسانی نازل شده که به وقت وجوب هجرت از مکّه هجرت نکردند، و محبّت مادر و پدر، برادر، خواهر، زن، فرزند، مال و ثروت، آنها را از ادای فریضهٔ هجرت باز داشت دربارهٔ آنان حق تعالی به رسول‌کریمﷺ چنین دستور داد که شما به ایشان بگویید که:

اگر پدران شما، پسران شما، برادران شما، خاندان شما، مالی که شما آن را به دست آورده‌اید و آن تجارتی که خطر کساد آن را دارید و خانه‌ای

که مورد پسند شماست نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه او پسندیده‌تر باشد، پس شما در انتظار باشید تااین‌که اللّه‌تعالیٰ دستور خود را صادر بفرمایند، و اللّه‌تعالیٰ نافرمانان را به مقصد نخواهد رسانید.

آنچه در این آیه فرمود که در انتظار باشید تا این‌که اللّه تعالیٰ دستور خود را صادر بفرمایند. امام تفسیر مجاهد رحمة اللّه علیه فرموده، که مراد از حکم همان حکم جهاد و قتال فتح مکّه است.

و مقصود این‌است که کسانی که روابط و تعلقاتشان تنها با ربّ‌العالمین است و به هنگام فتح مکّه، از تعلقّات مادّی و دنیوی چشم خواهند پوشید و فتح و ظفر را به ارمغان خواهند آورد، در حالی‌که نافرمانان به‌خاطر تعلقّات دنیوی‌شان، محکوم به شکست و ذلّت خواهند بود.

و حضرت حسن بصری فرموده که مراد از این حکم در اینجا حکم عذاب است، یعنی، کسانی که اجر و تعلّق اخروی را به‌خاطر روابط دنیوی فدا کرده، هجرت نکرده‌اند. عنقریب حکم عذاب اللّه بر آنها خواهد آمد، یعنی، در این جهان مشمول عذاب خداوندی قرار خواهند گرفت، و گرنه عذاب آخرت یقینی است، لذا هدف از آیه در اینجا وعید بر ترک هجرت است، امّا به‌جای هجرت، جهاد ذکر شده که بعد از هجرت نخستین قدم به شمار می‌آید. در این اشاره به این‌است که اکنون حکم هجرت و ترک وطن صادر گردیده است، در آینده حکم جهاد صادر و به‌مرحله اجرا در خواهد آمد به‌طوری که بر همه لازم می‌آید که به‌خاطر عشق به خدا و رسولش از همه تعلّقات دنیوی و محبت‌های جانی و مالی خود اعراض کرده در راه آرمان و اعتلای دین الهی؛ خود را سر از پا نشناسند و مصمّم و با اراده در راه جهاد پیش بروند. اینجاست که هجرت به جهاد تعبیر شد، شکّی نیست که هجرت خود مقدّمه و شعبه‌ای از جهاد به شمار می‌آید.

و در آخر آیه: «**وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ**» فرموده، این را نیز خاطر نشان ساخت که کسانی که با وجود دستور هجرت روابط دنیوی خود را ترجیح داده به خویشاوندان و احباب و ثروت و مکان خویش پیوسته‌اند. این رفتار

در این جهان برای آنان هرگز مفید و مؤثّر نخواهد افتاد. و این آرزو که بتواند همیشه در کنار خانواده، ثروت و جایگاه خویش با امنیّت و آرامش خاطر بگذرانند با حکم و اجرای جهاد بر باد خواهد رفت و به عبارت دیگر، جهاد برای آنان به منزله وبال و عذاب خواهد شد. زیرا اللّه تعالیٰ، عاصیان و نافرمانان را به مقصودشان نخواهد رسانید.

مسایل مربوط به هجرت

نخست این‌که وقتی هجرت از مکّه به سوی مدینه بر مسلمانان فرض شد، این عمل تنها یک فریضه به شمار نمی آمد، بلکه نشانه بارز مسلمانی به حساب می آمد، یعنی، اگر کسی با وجود توانایی اقدام به هجرت نمی‌کرد، مسلمان محسوب نمی‌شد. و این حکم بعد از فتح مکّه منسوخ شد، امّا حقیقت حکم باقی ماند، یعنی، در هر سرزمینی اگر برای مسلمانان، انجام امور دینی چون نماز، روزه و غیره ممکن نباشد، هجرت به سوی دیاری دیگر فرض خواهد بود، به شرط آن‌که قادر بر هجرت باشند.

درجۀ دوم: این‌که از هر منطقه‌ای که در آن فسق و فجور غالب باشد هجرت به جای دیگر برای همیشه مستحب به شمار می آید، (تفصیل آن در فتح الباری است).

در آیۀ مذکور مستقیماً خطاب به کسانی است که به وقت فرض شدن هجرت از محبّت روابط دنیوی متأثّر شده هجرت نکردند، امّا عموم الفاظ آیه به تمام مسلمانان چنین دستور می‌دهد که محبّت داشتن به خدا ورسول‌اوﷺ به قدری لازم، و واجب است که دیگر هیچ نوع محبّت و تعلّق بر آن غالب نگردد، و هر کسی که به این درجه، محبّت نداشته باشد مستحّق عذاب خواهد شد، او باید در انتظار عذاب الهی قرار گیرد.

و ایمان کامل بدون این حاصل نمی‌شود، چرا که محبّت خدا و رسول باید از همه دنیا و حتّی از جان هم بیشتر باشد.

لذا در حدیث صحیحی که در **صحیحین** به روایت حضرت انس منقول است، رسول‌کریمﷺ فرمود: که هیچ کس نمی‌تواند مؤمن باشد تا وقتی که من نزد او از مادر و پدر و اولاد و تمام کارهای دنیای او بیشتر محبوب نباشم.

و در سنن **ابی داود** و **ترمذی** به روایت ابوامامه منقول است که رسول‌اللهﷺ فرمود اگر کسی با کسی رشتهٔ دوستی، به خاطر خدا برقرار کرد، و اگر هم دشمنی کرد به‌خاطر خدا کرد، و اگر به یکی هم چیزی داد به‌خاطر خدا داد، و اگر چیزی را از کسی بازداشت آن را هم به‌خاطر خدا باز داشت، پس او ایمان خود را کامل کرده است. از این حدیث هم ثابت شد که تکمیل ایمان موقوف بر این است که محبّت رسول‌خداﷺ باید بر همه محبّتها غالب باشد و دوستی و دشمنی انسان و بخشیدن و نبخشیدن او همه تابع و مطابق فرمان خدا و رسولﷺ باشد.

امام تفسیر قاضی بیضاوی و دیگران فرموده‌اند که بسیار کم‌اند کسانی که از وعید این آیه مستثنیٰ باشند زیرا عموماً بزرگترین عابد و زاهد و عالم و متقّی هم از محبّت اهل و عیال، مال و متاع مغلوب به نظر می‌آید. اِلاّ ما شاءاللّه.

قاضی بیضاوی در جای دیگری نیز فرموده که: مراد از محبّت در اینجا محبّت اختیاری است، محبّت غیراختیاری و ذاتی در اینجا مراد نیست، زیرا خداوند بالاتر از توان و اختیار کسی به او مسئولیّت و تکلیف نخواهد فرمود، لذا اگر دل کسی از محبّت طبعی و ذاتی تعلّقات دنیوی لبریز باشد، امّا، با وجود این خود را مغلوب تعلّقات دنیوی نداند و نسبت به احکام الهی خلاف نکند، او نیز از این وعید مستثنیٰ است و چون محبّت خدا و رسول را از خود نگسسته، پس در حقیقت محبّت و تعلّق خاطر خدا و رسول بر دیگر تعلّقات دنیوی غالب به شمار می‌آید.

مانند مریضی که تلخی دوا، و مشقّت جراحّی را طبعاً ناگوار می‌داند، امّا عقلاً آن را وسیلهٔ نجات و سلامتی خویش تصوّر کرده، با اختیار

می‌پذیرد، پس نزد هیچ کسی قابل ملامت نیست، و عقل سلیم او را بر این اجبار نمی‌کند که ترس و کراهت طبعی و غیراختیاری را از قلب خارج سازد هم چنین اگر کسی به سبب محبّت مال و اولاد و غیره در اجرای بعضی احکام الهی طبعاً بدون اختیار مشقّت احساس کند، امّا با وجود این، آن را تحمّل کرده، احکام الهی را به‌جای آورد، او نه تنها قابل ملامت نیست، بلکه سزاوار تحسین نیز هست، و طبق این آیه، او هم غالب کننده محبّت خدا و رسول گفته می‌شود.

آری، در این شکّی نیست که عالی‌ترین پایهٔ محبّت آن است که محبّت بر طبیعت غالب آید، و در اجرای حکم محبوب هر تلخی و مشقّت لذیذ گردد، چنان‌که می‌بینیم طالبان دنیا برای کسب اهداف دنیوی، به‌طور شبانه‌روز بزرگترین زحمات، و مشقّت‌ها را با گشاده‌رویی استقبال کرده، حتّی بسیاری از خطرات آن را به جان می‌خرند. و یا بعضی از محبّان دریافت حقوق که به استخدام اداره‌ای در آمده‌اند آنچنان بر تعلّقات آن غالب می‌آیند که خواب و آرامش را از خود می‌گیرند و در جهت پیشبرد آن، هزاران مشقّت و سختی‌ها را برخود هموار ساخته که گاهی اوقات از سفارش و رشوه نیز غافل نمی‌مانند.

رنج، راحت شد چو مطلب شد بزرگ گرد گلّه توتیای چشم گرگ.

پس عاشقان خدا و رسول که گوارایی عشق محبوب و رسولش را در دل جای داده‌اند، چگونه از سختی‌های راه عشق به فغان می‌آیند؟

آنان به امید حصول رضایت حق و دستیابی به نعمای زوال ناپذیر آخرت، نه تنها از مشقّت‌ها و مصایب روزگار نمی‌هراسند، بلکه تلخی‌های آن را شیرین و گوارا می‌دانند. در حدیثی از صحیحین آمده است که، رسول‌اللهﷺ فرمود: سه خصلت‌اند که در هر کس پدید بیایند به او حلاوت ایمان دست خواهد داد، و آن سه خصلت از این قراراند:

نخست: این‌که خدا و رسول به نزد او از همه چیز و همه کس محبوب‌تر باشد.

دوم: این‌که با بندهٔ خدا به‌خاطر خدا رابطهٔ دوستی برقرار کند.
سوم: این‌که کفر و شرک به نظر او مساوی با انداختن در آتش باشد.
مراد از حلاوت ایمان در این حدیث همین مقام محبّت است که هر مشقّت و زحمت را برای انسان لذیذ در می‌آورد.
از محبّت، تلخها شیرین شود. و متعلّق به این مقام بعضی از علما فرموده‌اند؛

و اذحلت الحلاوة قلبا نشطت فی العبادة الاعضاء.

یعنی هر گاه حلاوت ایمان در قلب کسی پدید بیاید پس در عبادت و اطاعت اعضای او لذت و نشاط حاصل می‌کنند، و این در بعضی روایات به بشاشت ایمان تعبیر شده است. در حدیثی دیگر آن‌حضرتﷺ فرمود: خنکی چشمان من در نماز است.
قاضی ثناء اللّه پانی پتی در **تفسیر مظهری** فرموده که: این مقام محبّت خدا و رسول، یک نعمت عظماست. امّا آن نعمت تنها در صحبت و معیّت خدا رسیدگان، حاصل می‌شود. لذا صوفیان کرام به‌خاطر دریافت آن سعادت، خدمت مشایخ را همواره الزامی دانسته‌اند. صاحب **روح‌البیان** نیز فرموده است که به این نعمت کبریٰ و مقام خلّت کسی نایل می‌آید که چون خلیل اللهعليه‌السلام جهت دست یافتن به محبّت اللّه، از قربانی کردن اموال و اولاد خود، دریغ نورزد.

خلیل آسا در ملک یقین زن ندای لا احب الآفلین زن.

قاضی بیضاوی فرموده است که یکی از علایم محبّت خدا و رسول‌گرامیﷺ حفظ سنّت و شریعت رسول اللّهﷺ و دفاع از حریم مقدّس آن است. **(رزقنا اللّه تعالیٰ و جمیع المسلمین حبّه و حبّ رسوله کما یحّب و یرضیٰ.)**

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِیْ مَوَاطِنَ كَثِیْرَةٍ ۙ وَّ یَوْمَ حُنَیْنٍ ۙ اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ

همانا یاری کرد شما را خدا در جاهای بسیاری و روز حنین وقتی که به‌شگفت آمدید از

كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَّضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ

کثرت خود، و باز آن هیچ به‌درد شما نخورد و تنگ آمد بر شما زمین با وسعتش پس

وَلَّيْتُمْ مُّدْبِرِيْنَ ﴿۲۵﴾ ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَتَه عَلٰى رَسُوْلِهٖ وَ عَلَى

برگشتید پشت داده، آنگاه فرو فرستاد خدا از طرف خود تسکین بر رسولش و بر

الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اَنْزَلَ جُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا ۚ وَ عَذَّبَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ۭ وَ ذٰلِكَ

مؤمنان، و فرو فرستاد لشکری که شما ندیدید و عذاب داد کفّار را، و این است

جَزَآءُ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۲۶﴾ ثُمَّ يَتُوْبُ اللّٰهُ مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ ۭ وَ

سزای منکران، سپس به توبه موفّق می‌کند بعد از این هر کس را بخواهد و

اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۲۷﴾

خدا بخشنده ومهربان است.

خلاصهٔ تفسیر

خدای تعالیٰ شما را در بسیاری از مواضع (جنگ؛ مانند بدر و غیره بر کفّار) غلبه داد و روز حنین هم (که داستان آن شگفت انگیز است، شما را غالب گردانید) وقتی که (واقعه چنین اتّفاق افتاد، که) شما بر کثرت اجتماع خود مغرور بودید و باز آن کثرت هیچ برای شما سودمند نیفتاد، و (بر تیراندازی کفّار چنان پریشان شدید، که) زمین با وجود (آن) وسعت خود بر شما تنگ آمد، سپس (بالاخره) شما پشت داده، پا به فرار گذاشتید، آنگاه اللّٰه تعالیٰ بر (قلب) رسولش و بر (قلوب) مؤمنان دیگر تسلّی (از طرف) خود نازل فرمود، و (برای کمک) چنان لشکری (از آسمان) سرازیر کرد که شما ندیدید (مراد از آن فرشتگان‌اند، که پس از آن، شما به قتال آماده شدید، و پیروز گشتید) و (اللّٰه تعالیٰ) به کفّار سزای داد (که به هزیمت وقتی، و اسارت روبرو شدند) و این سزای کفّار (در دنیا) است، سپس اللّٰه تعالیٰ (از این کفّار) هر کس را بخواهند به توبه موفّق می‌گرداند (چنان‌که بسیاری از آنان مسلمان شدند) و اللّٰه تعالی بسیار

بخشاینده و مهربان است (که هر کس از آنان مسلمان شد همه گناهان گذشتهٔ او را عفو کرده او را مستحقّ جنّت قرار داد).

معارف و مسایل

در آیات مذکور واقعهٔ شکست و چگونگی فتح حنین و در ضمن آن بسیاری مسایل اصلی و فرعی و فوایدی بیان می‌گردد، چنان‌که در سورهٔ ما قبل ذکر فتح مکّه و فتوحات آن آمده بودند، در ابتدای آیه، حق تعالیٰ آن انعام و احسان خود را ذکر فرمود که در هر موقع و هر حالت بر مسلمانان مبذول شده است؛ می‌فرماید: «**لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِيْ مَوَاطِنَ كَثِيْرَةٍ**» یعنی، اللّه تعالیٰ به شما در بسیاری مواضع کمک کرد و پس از این تمهید به‌طور ویژه فرمود: «**وَيَوْمَ حُنَيْنٍ**» یعنی، در روز غزوه حنین هم کمک خدا به شما رسید.

غزوه حنین را به‌طور ویژه به این خاطر ذکر کرد که در آن وقایع و احوال بسیاری بر خلاف آن، قوّت ایمان مسلمانان به گونه شگفت‌آوری پدیدار شد، که از اندیشه و تفکّر در آن قوّت، ایمان و حوصله در اعمال آدمی ایجاد می‌گردد. لذا قبل از تفسیرِ لفظی آیات مذکور، وقایع ضروری این غزوه که در کتب مستند حدیث و تاریخ مذکوراند با قدری تفصیل بیان خواهند شد، تا که در فهم آیات مربوطه، سهولت پدید آید، و فوایدی که به‌خاطر آن، این وقایع ذکر شده‌اند، مستحضر گردند. و بیشتر این وقایع از تفسیر مظهری مأخوذاند که به نقل از کتب حدیث و تاریخ در آن ذکر شده‌اند.

حنین، مکانی است میان مکّه و طائف، که تقریباً در ۲۰ کیلومتری شرق مکّه واقع شده است، در رمضان سال ۸هق وقتی که مکّه فتح شد و قریش مکّه در مقابل رسول‌خدا ﷺ سلاح انداخته، تسلیم شدند. در عرب قبیله ثروتمندی بود که در دلیری و جنگ‌جویی نیز مشهور بود و شعبه‌ای از آن قبیله که به‌نام بنی ثقیف معروف بود در طائف سکونت داشتند، فتح

مکّه و پیروزی چشمگیر مسلمانان، رعب و وحشتی را در میان اعراب به ویژه این قبیله انداخت. به‌طوری که همه جمع شدند و جهت مقابله با قدرت شکوهمند مسلمانان چاره‌ای اندیشیدند، آنان پس از بحث و تبادل نظر و اتّفاق آرا به این نتیجه رسیدند که: مسلمانان بعد از فتح مکّه به سوی آنها روی خواهند آورد، گفتند: بهتر آن است که قبل از حمله مسلمانان، بر آنها یورش بریم. پس برای این هدف قبیلهٔ هوازن همه افراد خود را که از مکّه تا طائف پراکنده بودند، بجز عدهٔ قلیلی که تعداد آن، از صد نفر تجاوز نمی‌کرد، گرد آوردند، رهبر این حرکت مالک‌بن عوف بود که بعداً به اسلام مشرّف گشت. و یکی از پرچمداران بزرگ اسلام به شماررفت واو در آن زمان بیش از همه علیه مسلمانان تلاش می‌کرد. اکثریت قریب به اتّفاق قبیله، با رأی او موافق شد، آمادگی و تجهیز شدن را جهت جنگ آغاز کردند، لازم به تذکّر است که دو شعبه کوچک از این قبیله به‌نام‌های بنوکعب و بنوکلاب با این رأی متّفق نشدند، زیرا خداوند متعال به آنها بصیرت عنایت فرموده بود. آنان اظهار داشتند که: اگر همه جهانیان از مشرق تا مغرب علیه محمّدﷺ متّحد شوند او بر همه آنها غالب خواهد شد، پس ما قادر نیستیم که با نیروی خدایی وارد جنگ شویم. ولی بقیه همه با هم پیمان بستند. مالک بن عوف برای استحکام بخشیدن به این پیمان تدبیری اندیشید که هر شخص موظّف است همراه با اهل و عیال و اموال خود حرکت کند، مقصود او از این ابتکار این بود که به‌خاطر تعلقاّتشان به اموال و خانواده از میدان جنگ نگریزند و مصمّم و استوار تا آخرین لحظه مقاومت کنند.

دربارهٔ آمار آنان اقوال مختلفی آمده است. به‌طوری که حافظ الحدیث علاّمه ابن حجر آمارشان را بالغ بر بیست و چهار تا بیست و هشت هزار دانسته است.

و بعضی دیگر تعدادشان را چهار هزار ذکر کرده و با افراد متعلقه قریب ۲۸۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند. به هرحال نبی‌کریمﷺ از تصمیم خطرناک آنان آگاه شد.

جهت قتال با آنان مصمّم گشت و بدین منظور حضرت عتاب‌بن‌اسید را امیر مکّه و حضرت معاذبن‌جبل را مأمور رسیدگی به امور دینی، تعیین و منصوب کرد.

و پس از آن جهت تجهیز قوای مسلمانان، از قریش مکّه، وسایل و تجهیزات جنگی عاریت خواست، صفوان‌بن‌امیه که یکی از سران قریش بود گفت آیا می‌خواهید وسایل جنگی ما را غصب کنید؟

رسول‌خداﷺ فرمود: خیر؛ بلکه به‌صورت عاریه می‌خواهم و من خود مسئول برگردانیدن آنها به صاحبانشان خواهم بود. او با شنیدن این سخن فوراً با رغبت تمام تعداد صد زره به‌صورت عاریه در خدمت آن‌حضرتﷺ گذاشت. نوفل‌بن حارث سه هزار نیزه فراهم آورد. مطابق روایت امام زهری، آن‌حضرتﷺ به همراه چهارده هزار نفر از صحابه به سوی این جهاد حرکت کرد که دوازده هزار نفر آن را انصار مدینه تشکیل می‌داد، و دو هزار نفر دیگر کسانی بودند که از مکّه و اطراف آن به اسلام مشرف شده بودند که اصطلاحاً به آنها «طلقاء» گفته می‌شد. به هرحال، در ششم شوّال بود که آن‌حضرتﷺ به قصد جهاد مکّه را ترک گفت و فرمود که ان شاء اللّه فردا، در محل خیف‌بن‌کنانة فرود خواهیم آمد. (آن، محلّی است که سابقاً قریش در آنجا جمع شدند و علیه مسلمانان عهد مقاطعه نوشتند).

لشکر چهارده هزار نفری اسلام برای جهاد، مکّه را ترک گفت، بسیاری از مردان و زنان مکّه جهت تماشای لشکر اسلام از خانه‌هایشان بیرون آمده، آنها را می‌نگریستند و بسیاری ازآنان در دل چنین می‌اندیشیدند که اگر در این جهاد، مسلمانان شکست بخورند، یقیناً فرصت انتقام گرفتن به ما نیز می‌رسد، و اگر پیروز شوند ضرری متوجّه ما نخواهد شد. یکی از آنان «شیبة بن عثمان» بود که بعد از تشرّف به اسلام واقعه خود را بیان نمود. که: چون در جنگ بدر پدرم به وسیلهٔ حضرت حمزه و عمویم به دست حضرت علی به قتل رسیدند. از این جهت آتش انتقام و کینه در دلم

شعله‌ور بود لذا فرصت را غنیمت شمرده ظاهراً به منظور جهاد همراه مسلمانان به راه افتادم که هر گاه فرصت به دست آورم بر رسول گرامیﷺ حمله برم.

هنگامی که جنگ علیه کفّار آغاز گشت من مترصّد و منتظر فرصت بودم تا در وقت مناسب حمله‌ور بشوم. در ابتدای جهاد بعضی از مسلمانان از مقابلهٔ با کفّار عقب‌نشینی کردند. در این هنگام فرصت را مناسب دانسته آمادهٔ حمله به رسول‌کریمﷺ شدم، بعد از پیش رفتن قدمی چند، حضرت عبّاس را به‌راست و ابوسفیان‌بن حارث را بر سمت چپ او مشاهده نمودم که از او نگهبانی می‌کردند. پس اندکی خود را به عقب کشیدم و خواستم فوراً با شمشیر بر او حمله برم، که ناگهان چشم آن‌حضرت بر من افتاد، آواز داد و مرا نزد خود خواند، وقتی پیش او رفتم، دست مبارک خود را بر سینهٔ من نهاد و دعا کرد که: خدایا شیطان را از این دور کن! پس رقّت و محبّتی عظیم در دلم پدید آمد و بعد از آن سینهٔ من از عشق خدا ورسول‌گرامی مالامال گشت. اکنون وقتی به خود می‌نگرم، می‌بینم که آن‌حضرتﷺ را از وجود خود، یعنی، از چشم و گوش و روان خود دوست‌تر دارم. پس آن‌حضرتﷺ بعد از دعا کردن مرا دستور داد که: برو با کفّار پیکار کن! بعد از آن، انقلابی که در درون خود احساس کردم، ایثار جان را برای ایشان ناچیز دانستم، پس با نهایت جرأت به سوی کفّار شتافته به مبارزه پرداختم. وقتی که آن‌حضرتﷺ از این جهاد برگشتند، من در محضر ایشان حاضر شدم. آن‌حضرتﷺ بنا به الهامات الهی، تمام تخیّلات و افکار مرا به من بازگو کرد و گفت: از مکّه به این اراده حرکت کرده بودی که مرا به قتل برسانی، و برای همین بود که در کمین من بودی ولی ربّ العالمین خواست که تو را در نیکی و صلاح آورد، پس چنان شد.

چنین واقعه‌ای برای نضربن حارث هم پیش آمد که او هم با همین اراده به غزوه حنین رفته بود. اللّه تعالیٰ معصومیّت و محبّت رسول‌کریمﷺ را در دل او انداخت. به‌طوری که به صفوف مجاهدین اسلام پیوست و علیه

دشمن اقدام به جهاد کرد. در همین سفر بود که واقعه مشابهی نیز اتّفاق افتاد، بدین ترتیب که ابوبرده‌بن نیار در محل اوطاس پیامبرگرامی ﷺ را دید که در زیر سایه درختی نشسته بود و شخصی همراه او بود. آن‌حضرت ﷺ فرمود: که من خوابیده بودم که این شخص آمد و شمشیر مرا به‌دست گرفت و بر بالای سرم ایستاد و گفت: ای محمد ﷺ: بگو امروز چه کسی می‌تواند تو را از دست من نجات دهد؟ من در جواب گفتم: اللّه! با شنیدن این جواب، رعب و وحشتی عظیم در دل او پدید آمد، به گونه‌ای که شمشیر از دستش به زمین افتاد، ابوبرده عرض کرد که: یا رسول اللّه! اجازه بدهید این دشمن خدا را گردن بزنم. معلوم شد که این شخص جاسوس دشمن بوده است، آن‌حضرت ﷺ فرمود: ای ابوبرده! تو خاموش باش، تا زمانی که دین من بر همه ادیان غالب نیاید خداوند حافظ من است، آن‌حضرت ﷺ آن شخص را هرگز ملامت نکرد و آزاد گذاشت.

به هرحال لشکر چهارده هزارنفری اسلام وقتی به محلّ حنین رسید، توقّف کرد. حضرت سهیل بن حنظله در خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شد و اطّلاع داد که سواره‌ای از جانب دشمن آمده، می‌گوید: که کلّ قبیله «هوازن» با تمام آلات و ابزار جنگی به جنگ مسلمانان آمده‌اند. آن‌حضرت ﷺ با شنیدن این سخن، تبسّمی کرد و فرمود: باکی نیست همه این وسایل، غنایمی خواهند بود که به‌دست توانای مسلمانان خواهد افتاد.

رسول گرامی ﷺ به حضرت عبداللّه بن حداد مأموریت داد که از اوضاع و احوال دشمن کسب خبر کند و موقعیت آنها را دریابد. او در میان دشمن رفت و دو روز آنجا توقف نمود. همهٔ احوال دشمن را شنید و دید. فرمانده آنان «مالک بن عوف» بود که سرگرم آماده کردن قوای خویش بود و به افراد می‌گفت: محمّد ﷺ تاکنون با افرادی بهادر و جنگجو روبرو نشده است، بزودی آنها را خواهد دید. همه به هنگام صبح به‌گونه‌ای صف‌آرایی کنید که زن و فرزند پشت سر و شما شمشیرها را از غلاف بیرون کشیده جملگی به یکبار حمله برید.

آنها در جنگ تجارب فراوانی داشتند؛ به‌طوری که چندین دسته از لشکریان خود را در کمینگاه‌ها پنهان گذاشته بودند، از یک سو لشکر کفّار به گونه‌ای غیر قابل تصوّر آمادگی داشت، و از سوی دیگر این نخستین جهاد مسلمانان به شمار می‌رفت. که متشکّل از چهارده هزار نفر با وسایل و ابزار جنگی بیش از هر وقت، مجهّز شده بودند. ایشان در معرکه‌های بدر و احد دیده بودند که تنها سیصد و سیزده نفر بی‌ساز و برگ بر سپاه یکهزار نفری دشمن کاملاً فائق آمدند. لذا وقتی که به کثرت آمادگی و تجهیزات خود نگاه کردند، مطابق روایت حاکم و بزار، اندکی غرور در دل بعضی پدیدار گشت، و این‌گونه کلمات از زبان بعضی به گوش رسید که: امروز ممکن‌نیست که از دشمن شکست بخوریم و مقابله دیر شد که دشمن بگریزد.

این مورد پسند مالک الملک و الملکوت واقع نشد که انسان نباید بر نیروی خود متّکی باشد، به‌طوری که مسلمانان را به‌خاطر این حرکت درس عبرتی داد. هنگامی که سپاهیان مهاجم دشمن مطابق برنامه قبلی به یکبار بر مسلمانان حمله کردند، دسته‌های پنهان شده در کمینگاه‌ها (از چهار سو حمله آورده به‌شدّت تیرباران کردند به‌گونه‌ای که گرد و غبار حاصل از قشون دشمن، روز روشن را چون شب، سیاه کرد.

در این هنگام عرصه بر مسلمانان تنگ شد، اکثر آنان پا به فرار گذاشته، اقدام به عقب نشینی کردند. رسول‌گرامی ﷺ همچنان پیشروی کرد در حالی‌که عدّهٔ قلیلی از صحابه که تعدادشان به سیصد نمی‌رسید و به قولی کمتر از صد نفر نیز دانسته‌اند، همراه پیامبرگرامی ﷺ ایستادگی کردند، و از آن حضرت ﷺ خواستند که از پیشروی بپرهیزد.

نبیّ کریم ﷺ با مشاهدهٔ این صحنه، به حضرت عبّاس رضی الله عنه دستور داد که با صدای بلند صحابه کرام را که در حال عقب نشینی بودند، فرا خواند؛ به ویژه آن کسانی که در زیر درخت برای جهاد بیعت کرده بودند، کجا هستند، اصحاب سورهٔ بقره و انصار کجا هستند، آنها را نیز جستجو کردند چون آنان کسانی بودند که جهت فدا کردن جان خویش و ایثارگری تعهّد داده

بودند، لذا حضرت عبّاس همه را صدا زد و گفت: رسول گرامیﷺ اینجا تشریف دارند.

صدای برق آسای حضرت عبّاس در فضا پیچید و همه افراد که در حال عقب‌نشینی بودند، با شجاعت و دلاوری دو چندانی به سوی رسول الله برگشتند. مجدّداً در مقابل صفوف فشردۀ دشمن قرار گرفتند، در این هنگام امداد غیبی به‌صورت لشکرهای فرشته به کمک مسلمانان شتافتند. مالک بن عوف که فرماندهی سپاه دشمن را به‌عهده داشت چون قوای خود را در حال شکست و نابودی دید، زن و بچه و اموال و دیگر متعلّقات خود را رها کرده، گریخت، و در قلعه طائف متواری گشت افراد او نیز گریختند و بسیاری از آنان به هلاکت رسیدند و هفتاد نفر از سران آنها هم کشته شدند، و بعضی از اطفال دشمن که مجروح شده بودند، رسول گرامی آزار و اذیّت آنان را اکیداً منع فرمود. همۀ اموال دشمن به‌دست مسلمانان افتاد و تعداد شش هزار جنگجو اسیر شدند، و چهل هزار گوسفند و چهار هزار اوقیة[1] نقره به غنیمت مسلمانان در آمد.

در آیه‌های اوّل و دوم همین مطلب بیان شده است، می‌فرماید: هنگامی که شما از کثرت اجتماع خود مغرور شدید، دیدید که کثرت تعداد شما بر شما سودی نبخشید و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ آمد، به‌طوری‌که فرار را بر قرار ترجیح دادید. آنگاه اللّه تعالیٰ تسکین خود را بر رسول و مؤمنین نازل فرمود، لشکری از فرشتگان فرستاد که شما آنها را نمی‌دیدید و کفّار را به‌وسیلۀ شما به سزای اعمالشان رسانید.

در دومین آیه فرمود: «**ثُمَّ اَنْزَلَ اللهُ سَكِيْنَتَه عَلٰى رَسُوْلِه وَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ**» یعنی، باز اللّه تعالیٰ بررسول خود و همه مسلمانان تسکین خود را نازل فرمود.

مقصود این‌که درآغاز حمله، آن گروه از صحابه که پایشان لغزید، اللّه‌تعالیٰ بر قلوب آنها تسکین نازل فرمود، به‌طوری که دوباره باز به میدان

۱- اوقیة: به چهل درهم اوقیه می‌گویند.

جنگ آمدند، و با رشادت بیشتری به سپاهیان دشمن یورش بردند. مقصود از نزول تسکین بر رسول خداﷺ، آن است که وقتی آن گروه صحابه که عقب‌نشینی نکردند و همچنان مقاومت کردند، آنها فتح و پیروزی خود را با چشم خویش مشاهده کردند، و چون تسکین بر دو گونه بود، یکی برای فراریان و دیگری برای آن گروه از صحابه که در رکاب آن‌حضرتﷺ ثابت قدم و استوار مانده بودند. پس برای اشاره به این مطلب «**عَلٰی رَسُوْلِهٖ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ**» را با تکرار «علیٰ» جداگانه بیان فرمود:

سپس فرمود: «**وَ اَنْزَلَ جُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا**» یعنی، چنان لشکری فرستاد که شما آنها را ندیدید. مراد از ندیدن همان عدم رؤیت عموم مردم است، ورنه رؤیت آحاد و افراد از بعضی روایات منقول است که آن با این منافی نیست.

و نیز فرمود: «**وَ عَذَّبَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَ ذٰلِکَ جَزَآءُ الْکٰفِرِیْنَ**» یعنی، اللّٰه تعالیٰ کفّار را سزا داد و این است سزای کفّار. مراد از این سزا، مقهور و مغلوب بودن آنها به‌دست مسلمانان به‌گونه‌ای واضح مشاهده گردید. مقصود این‌که این سزای دنیوی بود که به‌صورت فوری به آنها رسید.

در بارهٔ رفتار با آنها در آخرت در آیه ما بعد چنین آمده است:

«**ثُمَّ یَتُوْبُ اللهُ مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِکَ عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ وَ اللهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ**» یعنی پس خدا هر کسی را که بخواهد او را به توبه موفّق می‌گرداند، و اللّٰه تعالیٰ بسیار بخشاینده و مهربان است. در اینجا اشاره به این است که کسانی در این جهاد مقهور و مغلوب مسلمانان قرار گرفتند و تاکنون بر کفر خویش اصرار دارند، بعضی از آنان در ایمان آوردن موفّق خواهند شد. چنان‌که واقعه‌ای بدین شرح اتّفاق افتاد.

فتح حنین، ومسلمان‌شدن سران هوازن وثقیف و ارجاع اسرا

بعضی از سران هوازن و ثقیف در حنین کشته شدند و بعضی نیز گریختند و آنچه اهل و عیال و مال همراه داشتند آنها به‌دست مسلمانان

اسیر و غنیمت قرار گرفتند که در حدود شش هزاراسیر و بیست و چهار هزار شتر و بیش از چهل هزار رأس گوسفند و چهار هزار اوقیه نقره بودند، که وزن اوقیه‌ها تقریباً یکصد و شصت کیلو بود، آن‌حضرتﷺ ابوسفیان ابن‌حرب را بر اموال غنیمت نگهبان مقرّر فرمود.

سپس هوازن و ثقیف که در این معرکه شکست خورده بودند در مواضع متعدّدی علیه مسلمانان به مبارزه برخاستند، امّا در هر مقام به هزیمت مواجه شدند، آخر الامر از دست مسلمانان شکست فاحشی خوردند، و به سوی قلعهٔ طائف که بسیار مستحکم بود، پناه بردند. رسول‌خداﷺ حدود پانزده روز این قلعه مستحکم را مورد محاصره قرار داد، دشمن محاصره شده از درون قلعه، مسلمانان را هدف تیرباران خود قرار می‌داد، به‌گونه‌ای که کسی جرأت جلو رفتن به سوی قلعه را نداشت، صحابه کرام عرض کردند، «یا رسول اللّه در حق ایشان دعای بد کن» امّا آن جناب‌که نمونه بارز رحمت و عطوفت بود، نه تنها دعای بد نکرد، بلکه در حقّ آنان دعای خیر فرمود، و سرانجام با مشوره صحابه کرام، از ادامهٔ محاصره و جنگ با آنان منصرف شده، باز گشتند. هنگامی که به محلّ جعرانه رسیدند، تصمیم گرفتند که ابتدا جهت انجام حج عمره به مکّهٔ مکرّمه بروند و سپس به مدینه مراجعت نمایند. عدّهٔ بی‌شماری از مردم اهل مکّه به‌صورت تماشاچی جهت کسب خبر پیروزی و عدم پیروزی مسلمانان از شهر بیرون آمده بودند. بسیاری از آنها با دیدن لشکر پیروزمند مسلمانان اسلام خود را اعلان و آشکار ساختند. پس از این‌که رسول گرامیﷺ اموال به غنیمت گرفته شده را بین مسلمانان تقسیم کردند و توزیع اموال به پایان آمد، ناگهان چهارده سوار به‌صورت وفد به سرپرستی زهیر بن صرد، از قبیلهٔ هوازن، در محضر گرامی آن‌حضرتﷺ رسیدند که در میان آنان عموی رضاعی رسول‌گرامیﷺ - ابویرقان- نیز حضور داشت. آنها از طرف قبیله هوازن عرض کردند که: «ما اکنون ایمان آورده، مسلمان شده‌ایم دستور دهید اهل و عیال و اموال ما را به ما مسترد نمایند و ضمن این‌که در

رشته رضاعت خویشاوند شما نیز به شمار می آییم. پس در این مصیبت ما را مورد بخشش قرار داده بر ما احسان کنید.»

رئیس وفد که شاعر نیز بود گفت:

«یا رسول اللّه! اگر ما با توجّه به این مصیبت، تقاضای خود را به دربار روم یا عراق عرضه می‌کردیم، حتماً تقاضای ما را رد نمی‌کردند، در صورتی که خداوند تعالی اخلاق فاضله، شما را بر همه برتری داده است، پس با توجّه به این امید است که در خدمت حاضر شده‌ایم.»

این موقع برای رحمةللعالمین بسیار مشکل بود که از یک جهت مقتضای رحم و کرم ایجاب می‌کرد که همه اهل و عیال و اموال به آنان مسترد گردد و از طرف دیگر در اموال غنیمت همه مجاهدان ذیحق هستند و همه آنها را از حقشان محروم کردن با عدالت سازگار نیست، لذا طبق روایت صحیح بخاری آن‌حضرتﷺ در پاسخ به آنان گفت: با من لشکر بزرگی از مسلمانان همراه هست، همه در این اموال سهیم‌اند، بنابراین صریحاً به شما می‌گویم که می‌توانید از اسیران و اموال غنیمت، یکی را انتخاب کنید که به شما داده خواهد شد.

پس همه استرداد اسیران را تقاضا کردند، رسول خداﷺ صحابه را یک جا جمع فرموده، و در خطابه‌ای بعد از حمد و ثنا فرمود که:

این برادران شما تایب شده‌اند، و تقاضا دارند که اسیرانشان را به آنان مسترد کنم؛ لذا هر کسی از شما که با طیب خاطر برای مستردکردن سهم خویش آماده است، احسان کند. و هر کسی که برای این آماده نباشد ما در اولین مال «فیء» که به‌دست بیاید، به او عوض خواهیم داد.

برای دریافتن رأی عموم تنها بلند کردن صدا در جلسه کافی نیست، بلکه لازم است که رأی هر یکی بطور جداگانه معلوم گردد.

از جهات مختلف صدا برآمد که ما با طیب خاطر برای مسترد کردن اسیران آماده هستیم، امّا با در نظر گرفتن عدل وانصاف و مراعات حقوق عامه، آن‌حضرت ﷺ این صداها را کافی ندانست، و فرمود که: من نمی‌دانم که چه کسی با طیب خاطر برای رها کردن حق خویش آماده است، و چه کسی از خجالت خاموش؟! در صورتی که قضیه، حقوق مردم است، لذا باید سرپرست هر قوم و قبیله رأی افراد خود را تک تک دریافت کرده به من اطّلاع دهد.

و طبق این پیشنهاد سرپرستان نظریات تک‌تک آنها را جویا شده، سپس به محضر آن‌حضرت ﷺ اطّلاع دادند که طبق دریافت نظریات، همه با طیب خاطر جهت واگذاری حق خویش آماده هستند. پس آنگاه رسول‌کریم ﷺ همه اسیران را به آنان مسترد فرمود.

و ایشان کسانی بودند که به‌خاطر تایب شدن آنها، در آیهٔ سوم اشاره رفته است. «**ثُمَّ يَتُوْبُ اللهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ**» تفاصیلی که در رابطه با غزوه حنین بیان گردیده بعضی واقعه، در قرآن کریم موجود است، و بقیه از روایات مستند حدیث مأخوذ می‌باشد.[1]

احکام و مسایل

در ضمن این وقایع، بسیاری از احکام و فواید و رهنمودها آمده است که مقصود از نقل، بیان این وقایع مربوطه می‌باشد.

نخستین رهنمودی که در آیات مذکور آمده است، این است که

۱- مظهری و ابن‌کثیر.

مسلمانان هرگز نباید به قدرت و کثرت خویش مغرور شوند، همان‌طور که به هنگام ضعف و پریشانی منتظر امداد غیبی می‌شوند، به وقت قدرت و به داشتن جاه و جلال نیز باید خود را نیازمند کمک‌های ربّ العالمین بدانند و اعتماد خود را بر ذات یگانه مستحکم سازند.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در غزوهٔ حنین، به علّت کثرت افراد و به داشتن تجهیزات جنگی، بعضی از صحابه کرام سخنانی را بر زبان راندند که مورد پسند ذات ذوالجلال نبود که متعاقب آن لشکر انبوه و مجهّز اسلام، از هم پاشید و در آستانهٔ شکست کامل قرار گرفت ولی سرانجام بنا به عنایات و کمک غیبی ربّ العالمین، جنگ به سود مسلمانان پایان یافت.

رعایت عدالت در اموال کفّار مغلوب

رهنمود دیگری که از این واقعه عاید می‌شود، این است که‌رسول‌گرامی ﷺ وسایل و تجهیزات جنگی چون زره و نیزه و غیره که از کفّار فتح شده مکّه جهت جنگ حنین به عاریت گرفته بود بعد از پایان جنگ به آنان پس داد، با وجودی که کفّار مکّه تحت سیطره حکومت اسلامی قرار داشتند، و آن‌حضرت ﷺ می‌توانست همهٔ آلات و ابزار به عاریه گرفته شده را مصادره کند، ولی از آنجایی که اسوه عدالت و انصاف بود، همه را به صاحبانشان مسترد داشت.

پس این واقعه و رفتاررسول‌گرامی ﷺ با دشمنان، درس عبرتی است به مسلمانان، که آنان نیز خود را به زیور عدل و دادگری بیارایند. و چون نبیّ کریم ﷺ حتّی با دشمنان خود به عدل و انصاف رفتار نمایند.

سومین رهنمود نبوی این است که به هنگام عزیمت به «حنین» در «خیف» بن‌کنانه فرمود: «که ما فردا در چنان محلّی قیام خواهیم کرد که در آنجا دشمنان قریش گرد آمده، علیه ما قطعنامه‌ای صادر کرده بودند، لذا رهنمود مذکور این است که هر گاه خداوند متعال به مسلمانان فتح و ظفر

عنایت فرماید، این عهدنامه را که علیه آنان منعقد شده بود از یاد نبرند تا بدینوسیله شکر خدای ذوالجلال را بهتر به‌جای آورند.

و نکتهٔ دیگر این‌که در پاسخ به جمله‌های ناجوانمردانه و تیرباران کردن هوازنی‌های شکست خورده و پناه جسته در قلعه طائف که قبلاً شرح آن رفت، نبیّ کریمﷺ آن رحمة للعالمین، به‌جای دعای بد، در حق آنان دعای نیک کرد و از باری تعالیٰ هدایت آنان را درخواست نمود، پس رفتار عبرت‌آمیز و در عین حال شگفت‌انگیز آن‌حضرت درس عبرتی است برای مسلمانان که هدف از جنگ و جهاد، تنها سرکوب کردن و مرعوب ساختن دشمنان نیست، بلکه هدایت آنها را باید مدّنظر داشت.

سومین آیه چنین هدایت داد، کفّاری که در مبارزه سرکوب شدند، از آنها هم نباید مأیوس شد، امید است که اللّٰه تعالیٰ آنها را نیز به اسلام و ایمان هدایت بفرماید. چنان‌که از واقعهٔ وفد هوازن ثابت شد که آنان به اسلام روی آوردند.

هم چنین هنگام تقاضای استرداد اسیران جنگی از طرف وفد هوازن هنگامی که آن‌حضرتﷺ از جمع صحابه سؤال کرد و از طرف آنان آواز برخاست که: همه ما با طیب خاطر بر پیشنهاد آن‌حضرتﷺ مبنی بر استرداد اسیران، راضی هستیم و رسول‌اکرمﷺ آن را کافی ندانست و رأی هر کدام را تک‌تک جویا شد.

پس از این واقعه ثابت می‌گردد که در رابطه با حقوق مردم تا وقتی که اطمینان کامل بر رضایت آنان نباشد، گرفتن حق کسی جایز نیست و خاموشی از بیم مجلس یا شرم مردم برای رضامندی کافی نمی‌باشد، از اینجاست که فقهای کرام فرموده‌اند که: از شهرت و مقام خود حتّی برای هدف دینی کمک گرفتن درست نمی‌باشد، زیرا در چنین شرایطی بعضی از مردم شریف از خجالت مردم به‌طور ناخواسته تن به رضایت می‌دهند که استفاده از چنین اموال، عاری از برکت است.

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّمَا الْمُشْرِكُوْنَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ

ای مؤمنین! مشرکان نجس‌اند پس نباید نزدیک مسجدالحرام شوند

بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا ۚ وَ اِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيْكُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖٓ

پس‌ازاین‌سال واگر شما بیم فقروتنگدستی‌رادارید پس‌خدا در آینده غنی‌می‌گرداند شمارا از فضل‌خود

اِنْ شَآءَ ۭ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ﴿۲۸﴾

چون بخواهد هر آئینه اللّه دانا و حکیم است.

خلاصهٔ تفسیر

ای مؤمنان! مشرکان (به خاطر عقاید پلیدشان) نجس محض‌اند، پس (از جمله احکامی که بر این ناپاکی مترتّب می‌گردد، یکی این است که) ایشان پس از این سال به مسجدالحرام (یعنی حرم هم) نباید به مسجدالحرام بیایند (یعنی در حرم داخل نگردند) و اگر شما (از اجرای این حکم به این خاطر) خطر فقر را دارید (که بیشتر دادوستد وابسته به آنهاست، وقتی ایشان نباشند، پس چگونه امورتان انجام می‌گردد) پس (شما به خدا متّکی باشید) خدا اگر بخواهد شما را از فضل خویش (به آنان) محتاج نمی‌گرداند، هر آینه اللّه‌تعالیٰ (مصالح احکام را) کاملاً داناست. (و درباره تکمیل این مصالح) حکیم بزرگی است. (لذا این حکم را صادر فرمود، و برای رفع فقر شما نیز تدابیری ارائه داد).

معارف و مسایل

در ابتدای سورهٔ توبه از کفّار و مشرکین اعلام برائت گردید و در آیهٔ فوق‌الذّکر احکام مربوط به این برائت بیان شد. مقصود از اعلام برائت این است که مسلمانان موظّف شدند که کلیه معاهداتی را که با کفّار منعقد کرده، به‌پایان رسانیده، خاتمه دهند تا پس از یک سال هیچ احدی از مشرکان در حریم حرم باقی نماند.

این موضوع در آیهٔ مذکور به‌گونه‌ای خاص بیان شده است و حکمت و مصلحت آن حکم نیز آمده است. و آنچه بعضی مسلمان در اجرای آن خطراتی داشتند، به آنها هم پاسخ داده شد.

در اینجا لفظ «**نَجَسٌ**» بفتح جیم به‌کار رفته است که به‌معنی نجاست است، و نجاست به آن نوع پلیدی گفته می‌شود که طبع آدمی از آن نفرت داشته باشد. امام راغب اصفهانی فرموده است که آن پلیدی که به‌چشم و گوش و دست و غیره محسوس می‌شود، در مفهوم نجاست داخل است. و آن نوع پلیدی هم که با علم و عقل معلوم گردد، در مفهوم نجاست داخل می‌باشد، پس لفظ «نجس» شامل آن کثافت و پلیدی است که ظاهراً همه احساس می‌کنند و شامل آن نجاست معنوی نیز هست که به موجب آن بر آدمی شرعاً وضو یا غسل واجب می‌گردد. مانند: جنابت یا خاتمه یافتن حیض و نفاس و شامل آن نجاست باطنی هم هست که قلب آدمی بدان گرایش پیدا می‌کند؛ مانند: عقاید فاسد و اخلاق ناپسند و زشت.

و در آیهٔ مذکور کلمه «**انما**» آورده شده که برای حصر به‌کار می‌رود، لذا معنی «**اِنَّمَا الْمُشْرِكُوْنَ نَجَسٌ**» این است که مشرکان نجس محض‌اند و سخن صحیح این است که عموماً در مشرکان هر سه نوع نجاست یافت می‌شود زیرا آنها بسیاری از اشیای ناپاک را ناپاک نمی‌دانند، لذا از آن نوع نجاسات ظاهری هم اجتناب نمی‌کنند، مانند: شراب و هم چنین به غسل جنابت و غیره که نجاست معنوی به شمار می‌آیند، اعتقاد ندارند و اخلاق ناپسند و عقاید فاسد نیز دارند.

لذا در آیهٔ مذکور مشرکان به نجاست محض اطلاق شده‌اند، و دستور رسید «**فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا**» یعنی باید ترتیبی اتّخاذ کنید که مشرکان پس از این سال هرگز نتوانند به مسجدحرام نزدیک شوند.

عموماً لفظ مسجدحرام به آن مقام گفته می‌شود که پیرامون بیت‌اللّٰه با چهار دیواری احاطه شده است، امّا در قرآن و حدیث بسا اوقات این لفظ بر کل حرم مکّه استعمال می‌شود، و آن رقبه‌ای است مشتمل بر چند کیلومتر

مربّع که از هر چهار طرف با علامات تعیین شدهٔ ابراهیم خلیل الله علیه السلام احاطه شده است.

چنان‌که در واقعهٔ معراج از «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» به اتّفاق، همین معنی مراد است. زیرا واقعهٔ معراج از داخل مسجدحرام معروف نیست، بلکه از خانه امّ‌هانی است، هم چنین در آیهٔ کریمه «اِلاَّ الَّذِيْنَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» مراد از مسجدحرام، کلّ حرم است؛ زیرا واقعهٔ صلح که در اینجا ذکر شده است در مقام حدیبیّه برقرار شده که خارج از حدود حرم متّصل به آن است.[1]

لذا معنی آیه این است که ورود مشرکان بعد از این سال در حدود حرم ممنوع است، مراد از این سال کدام سال است، بعضی گفته‌اند که مراد از آن سال ۱۰ هجری است؛ امّا عموم مفسّرین سال ۹ را ترجیح داده‌اند، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اعلام برائت را به وسیلهٔ حضرت صدّیق اکبر و علی مرتضیٰ در همین سال سال نهم انجام داد، لذا از سال ۹ تا سال ۱۰ مهلت است، و پس از سال دهم هجری این قانون به مرحله اجرا در آمد.

مطلب منع دخول مشرکین در مسجدالحرام، آیا این از ویژگیهای مسجدحرام است یا شامل همه مساجد است؟

و آنچه در آیهٔ مذکور حکم شده که پس از سال دهم هجری هیچ مشرکی نباید به مسجدحرام بیاید، در این باره سه نکته قابل توجّه است:

۱- آیا این حکم مختصّ مسجد حرام است یا شامل مساجد دیگر هم هست؟

۲- گر مختصّ مسجدحرام است، پس آیا دخول مشرک در مسجدحرام مطلقاً ممنوع است، یا مراد از آن ممانعت دخول برای حجّ و

۱- جصاص.

عمره می‌باشد؟

۳- این حکم برای مشرکان بیان گردید. آیا کفّار اهل کتاب هم در این حکم داخل‌اند، یا خیر؟

چون الفاظ قرآن متعلّق به این تفاصیل ساکت‌اند، پس با در نظر گرفتن اشارات قرآن و روایات حدیث، ائمّهٔ مجتهدین مطابق اجتهاد خویش احکامی چند بیان فرموده‌اند.

نخستین بحث در این باره، این است که قرآن کریم مشرکان را از چه لحاظ نجس گفته است؟ اگر مراد از آن نجاست ظاهری یا معنوی مانند جنابت و غیره می‌باشد، پس روشن است که داخل کردن نجاست در هیچ مسجدی جایز نیست، و هم چنین داخل شدن حائض و نفاسی هم در هیچ مسجدی جایز نمی‌باشد و اگر مراد از نجاست کفر و شرک باشد، پس امکان دارد که حکم آن از نجاست ظاهری متفاوت باشد.

در **تفسیر قرطبی** است که فقهای مدینه مانند امام مالک و غیره فرموده‌اند که مشرکین به اعتبار هر معنی، نجس به شمار می‌آیند؛ زیرا از نجاسات ظاهری عموماً اجتناب نمی‌کنند و پس از جنابت به غسل هم اهتمام نمی‌نمایند، و نجاست باطنی کفر و شرک که در آنها موجود است، لذا این حکم در ارتباط با همه مشرکین و شامل همه مساجد عمومی نیز هست. و برای اثبات آن، قول حضرت عمر بن عبدالعزیز را دلیل می‌آورند که به موجب آن به همهٔ امرای بلاد دستور داد که هرگز اجازه ندهند کفّار وارد مساجد شوند و در این بخشنامه، آیهٔ فوق را نوشته و به آن استناد جسته بود، و نیز در حدیثی آن‌حضرت ﷺ فرموده است که «**لا احل المسجد لحائض و لاجنب**» یعنی «من ورود به مسجد را برای هیچ زن حائضه و شخص جنب حلال نمی‌دانم» پس کفّار و مشرکین عموماً در حالت جنابت به غسل اهتمام نمی‌ورزند لذا دخول آنها در مساجد ممنوع است.

امام شافعی رحمه‌الله فرموده است که: این حکم شامل مشرکان و کفّار اهل کتاب نیز هست، امّا مختصّ مسجدحرام است، و دخول آنان در مساجد

دیگر ممنوع نیست.[۱]

و در استدلال خود به آن واقعه ثمامة بن اثال استناد می‌جویند که قبل از اسلام وقتی که اسیر گردید، آن‌حضرتﷺ او را به ستونی از مسجد بست.

امام اعظم ابوحنیفه‌رحمه‌الله فرموده است که: مقصود از منع دخول مشرکین در مسجدالحرام این است که در سال آینده به گونه‌ای مشرکان اجازه نیابند که حج و عمره را به‌جای آورند و دلیلش این‌که هنگامی که در موسم حجّ به وسیلهٔ حضرت علی مرتضی اعلام برائت گردید، پس در آن اعلام بود که «**لایحجن بعد العام مشرك**» و در آن اظهار شده بود که پس از این سال هیچ مشرکی نمی‌تواند حجّ به جا بیاورد، لذا در این آیه معنی «**فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ**» هم مطابق با این اعلام این است که آنان از حجّ و عمره باز داشته شوند، و بنابر ضرورتی می‌توانند به اجازهٔ امیرالمؤمنین داخل بشوند. امام اعظم واقعه وفد ثقیف را که بعد از فتح مکّه، وقتی وفد ایشان در محضر آن‌حضرتﷺ آمدند، آن‌جنابﷺ ایشان را در مسجد اسکان داد. در صورتی که ایشان تا آن مدت کافر بودند و صحابه عرض کردند، یا رسول اللّٰه! ایشان قومی نجس‌اند، پس آن‌حضرتﷺ فرمود که: نجاست آنان به زمین اثری نخواهد گذاشت.[۲]

این روایت، این امر را روشن کرد که مراد از نجس گفتن مشرکین در قرآن نجاست کفر و شرک آنهاست، همان‌گونه که امام اعظم ابوحنیفه بیان داشته است، و هم‌چنین از جابربن عبداللّٰه روایت شده است که رسول‌کریمﷺ فرمود: که هیچ مشرکی به مسجد نرود، مگر این‌که غلام یا کنیز مسلمانان باشد که بنابر ضرورت می‌توانند اینها را در مسجد داخل کنند.[۳]

این حدیث هم شاهد این است که به سبب نجاست ظاهری، آنها از مسجدحرام باز داشته نشده‌اند، و اگر نه در آن تخصیص به غلام و کنیز

۱- قرطبی.
۲- جصّاص.
۳- قرطبی.

نمی‌ماند، بلکه اساس اصل، کفر و شرک، و خطر غلبهٔ آنهاست. و در غلام و کنیز این خطر باقی نیست، لذا به آنان اجازه داده شد. و علاوه بر این مسلمانان هم به اعتبار نجاست ظاهری‌شان در این مفهوم داخل‌اند که به‌خاطر نجاست یا حدث اکبر، ورود آنان به مسجدحرام ممنوع است.

و نیز مطابق نظر عموم مفسّرین، وقتی مراد از مسجدحرام کلّ حرم است، پس لازم می‌آید که این ممانعت براساس نجاست ظاهری نباشد، بلکه این ممانعت به‌خاطر کفر و شرکشان است. لذا دخول آنها تنها در مسجدحرام ممنوع نشده، بلکه در کلّ حرم محترم ممنوع شده‌است؛ زیرا که قلعه و دژ مستحکم اسلام به شمار می‌آید و برای همین است که ورود غیرمسلمانان در حرم مطهر پسندیده نیست.

حاصل تحقیق امام اعظم ابوحنیفه در این‌باره این است که اگر چه تطهیر مساجد از نجاسات یک مسئله مستقلّی است که از قرآن و حدیث ثابت است. امّا این آیه متعلّق به آن مسئله نیست، بلکه این یک مسئله سیاسی اسلامی است که در ابتدای سوره برائت اعلام شده است. و هدف از آن تخلیه حرم مطهر است از هر مشرکی که در مکّه سکونت داشته باشد، امّا به مقتضای عدل و انصاف و رحم و کرم به مجرد فتح مکّه حکم اخراج آنان صادر نگردید، بلکه کسانی که تا مدّت مقرّری معاهدهٔ داشتند و آنان بر آن عهد خود استوار مانده بودند پس برای آنان میعاد مقرّره را تکمیل کرده و به بقیه تا مدّتی مهلت داده شد، تکمیل این نظریه در ظرف تمام سال مورد توجّه بود، و این موضوع در این آیه مذکور آمده که پس از این سال دخول مشرکان در محدوده مسلمانان (حرم) ممنوع خواهد شد و آنان نمی‌توانند مطابق رسوم مشرکان، حجّ و عمره به‌جای آورند. و همان‌گونه که در آیات سورهٔ توبه بیان گردید که پس از سال نهم هجری هیچ کسی از مشرکان نمی‌تواند در حدودِ حرم داخل شود، آن‌حضرتﷺ در روایات احادیث، دایره آن را وسیع‌تر نموده، نسبت به کلّ جزیرة العرب این حکم را صادر فرمود.

امّا این تصمیم در عهد رسالت به پایه تکمیل نرسید باز صدّیق اکبر هم به علّت مسایل و مشکلات موجود موفّق به اجرای کامل آن نشد، ولی فاروق اعظم توانست این حکم را به مرحله اجرا در آورد.

به هرحال همان‌طوری که به تفصیل شرح داده شد، مسلمانی که با نجاست ظاهری و باطنی ملوّث باشد، نمی‌تواند حتّی وارد مساجد عادی شود و عموم کفّار و مشرکین و اهل کتاب که علی العموم از این نوع نجاسات پاک نیستند بدون نیاز شدید ورود آنها در هیچ مسجدی جایز نمی‌باشد، حال که این آیه از دخول کفّار و مشرکین در حرم و در مساجد جلوگیری می‌کند، با توجّه به نیاز مسایل اقتصادی و داد و ستد امروزی، نتیجه چه می‌شود؟

پاسخ آن در قرآن چنین داده شد که: «**وَاِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيْكُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ اِنْ شَآءَ**» اگر شما از این بابت، در مسایل اقتصادی احساس خطر کردید، به‌طور یقین بدانید که همه نظامهای اقتصادی و تدابیر مادی، مخلوقِ خالق‌اند؛ اگر او بخواهد شما را از کفّار و مشرکین بی‌نیاز خواهد کرد. مقصود از آوردن قید (اگر بخواهد) در اینجا این نیست که در این رابطه جای شکّ و تردید هست، بلکه اشاره به این است که اگر چه این امر در نظر کسانی که تنها نگاه بر مادیّات دوخته‌اند، خیلی بعید و مشکل است؛ زیرا وسیلهٔ ظاهر این اقتصاد، همین غیر مسلمانان بودند. وضع ممنوعیّت ورود آنان مرادف با قطع وسایل اقتصادی است، ولی آنها باید بدانند که اللّه تعالیٰ محتاج به این اسباب مادیات نیست، هر گاه او به‌کاری اراده نماید، همه اسباب را موافق می‌گرداند، لذا لفظ «**ان شاء**» فرمود.

قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَايُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ لَايُحَرِّمُوْنَ مَا حَرَّمَ

بجنگید با کسانی که ایمان نمی‌آورند به‌خدا و نه بروز آخرت، و نه حرام می‌دانند آنچه را که

اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهٗ وَ لَایَدِیْنُوْنَ دِیْنَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ حَتّٰی

خدا و رسول او حرام کرده است و نه می‌پذیرند دین حق را از کسانی که اهل کتاب‌اند. تا این‌که

یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَّدٍ وَّ هُمْ صَاغِرُوْنَ ﴿۲۹﴾ وَ قَالَتِ الْیَهُوْدُ عُزَیْرُ

با دست خود جزیه بدهند، در حالی که ذلیل‌اند. و یهود گفته‌اند که عزیر

ابْنُ اللّٰهِ وَ قَالَتِ النَّصٰرَی الْمَسِیْحُ بْنُ اللّٰهِ ؕ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ ۚ

پسر خداست، و نصاریٰ گفته‌اند که مسیح پسر خداست، این سخنان را می‌گویند با دهن خود

یُضَاهِئُوْنَ قَوْلَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ ؕ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ ۚ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ ﴿۳۰﴾

مشابهت می‌کنند با گفتار کفّار گذشته هلاک کند آنها را خدا از کجا برگردانیده می‌شوند.

خلاصۀ تفسیر

با اهل کتاب که نه به خدا ایمان (کامل) دارند و نه به روز قیامت (ایمان کامل دارند) و نه آن چیزهایی را حرام می‌شمارند که خدا و رسول او آنها را حرام نشان داده، و نه دین راستین (اسلام) را قبول می‌کنند، بجنگید تا که آنها تحت تسلّط شما در آیند و به دادن جزیه تسلیم شوند و (بعضی از) یهود گفته‌اند که (العیاذ باللّه) عزیر (علیه السلام) پسر خداست، و (بیشتر) نصاری گفته‌اند که مسیح (علیه السلام) پسر خداست این است گفتارشان که به زبان می‌گویند (که در اصل نام و نشانی ندارد) ایشان همانند کسانی سخن گفتند که پیش از ایشان کافر شده بودند (مراد از آن مشرکان عرب هستند که ملائکه را دختران خدا می‌گفتند، مقصود این‌که ایشان آنها را هم کافر می‌پنداشتند؛ چون آنها سخنان کفرآمیز بزبان می‌آوردند، و منظور از لفظ «**مِنْ قبل**» همان گمراهی قدیمی مشرکان بود) خدا آنها را غارت کند. ایشان کجا معکوس راه می‌روند (که بر خدا چنین افترا می‌بافند، اینها اقوال کفریۀ آنها بود.)

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات گذشته، جهاد و قتال با مشرکین مکّه به میان

آمده بود. و در این آیات نیز بیان جهاد با اهل کتاب است. گویا که این تمهیدی است، برای غزوهٔ تبوک که در مقابله با اهل کتاب به وقوع پیوست، در تفسیر **در منثور** از مفسر قرآن، حضرت مجاهد منقول است که این آیات درباره غزوه تبوک نازل شده‌اند. و لفظ اهل کتاب اگر چه به اعتبار معنی لغوی خود به آن گروه کفّار گفته می‌شود، که بر کتاب آسمانی ایمان داشته باشند؛ امّا در اصطلاح قرآن کریم این لفظ تنها بر یهود و نصاری اطلاق شده است، زیرا در قرب و جوار عرب تنها همین دو گروه از اهل کتاب معروف بودند، لذا قرآن کریم در آیه ۱۵۶ سوره انعام به مشرکان عرب خطاب فرموده: «**اَنْ تَقُوْلُوْا اِنَّمَا اُنْزِلَ الْكِتٰبُ عَلٰى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَاِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغٰفِلِيْنَ**».

حکم جهاد و قتال که در این آیه به مقابله اهل کتاب صادر شده در حقیقت مختصّ اهل کتاب نیست، بلکه همهٔ طوایف کفّار در این حکم داخل‌اند. زیرا عللی که در این آیه برای قتال بیان گردیده است، همهٔ آن علل در میان همه کفّار مشترک‌اند، پس حکم هم باید مشترک باشد، امّا خصوصیت اهل کتاب که در این آیه ذکر شده است، این است که امکان داشت مسلمانان در حکم جنگ و جهاد با اهل کتاب از این جهت متردّد باشند که ایشان تا حدودی ایمان دارند. و به تورات و انجیل و حضرت موسیٰ و عیسیٰ علیهم السلام معتقدند، امکان داشت که نسبتشان به سوی انبیای سابق و کتب آنها سبب تردّد مسلمانان در جهاد با ایشان باشد، لذا با تخصیص، قتال با اینها ذکر گردید.

دوم، در ذکر اهل کتاب به‌ویژه در اینجا اشاره به این است که آنها بیش از پیش مستحقّ سزا هستند چرا که آنها اهل علم و اهل کتاب آسمانی بودند، و از تورات و انجیل علم و آگاهی داشتند و ذکر خاتم‌النبیین و حتّی اوصاف و اخلاق مبارک او در آنها به وضوح بیان شده بود، آنها با وجود این، علیه رسول‌گرامی ﷺ به کفر و انکار و توطئه دست یازیدند و علی‌رغم نص صریح کتب آسمانی خود، علیه مسلمانان به مبارزه و کینه‌جویی پرداختند؛ بدین سبب بود که حکم قتال چون دیگر مشرکان علیه آنان نازل گردید.

در این آیه برای جنگ و جهاد چهار سبب ذکر شده است، نخست: «**لَایُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ**» یعنی: ایمان به خدا ندارند. دوم: «**وَ لَابِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ**» برآخرت ایمان ندارند. سوم: «**وَ لَایُحَرِّمُوْنَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُوْلُه**» یعنی: آن چیزهایی را که خدا و رسول او حرام کرده، حرام نمی‌پندارند.

چهارم: «**وَ لَایَدِیْنُوْنَ دِیْنَ الْحَقِّ**» یعنی: دین راستین را قبول نمی‌کنند در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اهل کتاب «یهود و نصارا» به‌ظاهر هم به خدا ایمان دارند و به آخرت و قیامت نیز معتقدند، پس به چه دلیل ایمان آنها پذیرفته نمی‌شود؟ علّتش این است که ایمان آوردن تنها با ذکر الفاظ نیست، بلکه ایمان آن اعتقادی است، که مطلوب مشیّت و خشنودی ربّ‌العالمین باشد.

یهود و نصارا با وجود این که علناً توحید را انکار نکردند ولی عملاً برخلاف توحید رفتار کردند؛ یعنی، همان‌طور که در آیهٔ مذکور آمده است، یهود حضرت عزیر علیه‌السلام را و نصارا حضرت عیسی علیه‌السلام را پسران خدا می‌دانستند و بدین ترتیب در خدایی ربّ العالمین شریک قرار دادند. و نتیجتاً اقرارشان به توحید، لغو و ادّعای‌شان مبنی بر ایمان غلط درآمد.

دیگر این‌که، نسبت به حشر، تحلیل‌های مادّی و برداشت‌های نادرست ابراز می‌کردند، بدین ترتیب که آنها معتقد بودند که روز حشر، اجساد به‌صورت مادّی زنده نخواهند شد، بلکه حشر را نوعی زندگی روحانی می‌دانستند و هم‌چنین جنّت و جهنّم مکان‌هایی نیستند، بلکه خوشی روح به جنّت و رنج آن به جهنّم تعبیر شده است.

در حالی که این عقاید برخلاف نص صریح قرآن است، لذا ایمان آنان بر «**یَوْمِ الْاٰخِرَ**» هم در حقیقت ایمان به حساب نیامد.

سوم: فرمود که اشیایی را که خدا حرام کرده، آنها را حرام نمی‌دانند. مراد از آن این است که بسیاری از آنچه که تورات و انجیل حرام کرده بودند، ایشان به حرمت آنها قایل نبودند، مانند، ربا و هم چنین بسیاری از چیزهای خوردنی و آشامیدنی که در تورات و انجیل حرام شده بودند، آنها را حرام



ندانستند و در گمراهی مبتلا شده بودند.

از آن، این مسئله هم مستفاد گردید که آنچه را که خدا حرام کرده حلال تصوّر کردن آن، نه این‌که تنها ارتکاب گناه است، بلکه کفر نیز هست؛ هم چنین حرام دانستن حلال، نیز کفر است. البتّه اگر کسی حرام را حرام تصوّر کرده، به‌اعتبار تقصیر در عمل به حرام مرتکب شد، کافر نمی‌شود، بلکه دچار فسق و گناه شده است. لذا در آیهٔ مذکور برای جنگ و قتال با آنان حدّ و نهایتی هم بیان فرمود: «**حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَّ هُمْ صَاغِرُوْنَ**» این حکم قتال تا زمانی به اجرا گذاشته می‌شود که آنها فرمانبرداری و رعیت بدون خود را بپذیرند، و به پرداخت جزیه گردن نهند. معنی لفظی جزیه عوض و جزاست، و در اصطلاح شرع به وجهی گفته می‌شود که از کفّار در قبال مصون ماندنشان از قتل، دریافت می‌شود.

چون کفر و شرک همان گمراهی از راه حق و طغیان علیه خدا و رسول است و سزای چنین کسانی معمولاً قتل است ولی، اللّٰه تعالیٰ بنابر رحمت کامل خویش در سزای آنان تخفیف قایل شده، و آنها را با رعیت اسلامی همسان دانسته، با این تفاوت که آنها مبلغ ناچیزی را به‌عنوان «جزیه» به دولت اسلامی بپردازند. و چون بقیه مسلمانان از حیث سکونت در کشور اسلامی جان و مال و آبروی آنها مصون خواهد شد. و در انجام مراسم مذهبی‌شان مزاحمتی متوجّه آنان نخواهد شد.لذا به این مبلغ «**جزیه**» می‌گویند.

و اگر تعیین جزیه با مصالحت و رضایت طرفین باشد، پس از نظر شرع محدودیّتی ندارد، بر هر مقدار و هر چیزی که با هم معاهده و صلح منعقد کنند از آنها گرفته می‌شود، چنان‌که آن‌حضرتﷺ با اهل نجران این چنین رفتاری کرد که به موجب آن کلّ اهالی متعّهد شدند که به‌طور سالیانه تعداد دو هزار حلّه تحویل دهند. و حلّه، عبارت است از دو چادر، یک ازار، و یک رداء، و تعیین شد که قیمت هر حله باید معادل یک اوقیه باشد . و یک اوقیه

برابر است با چهل درهم که به اعتبار وزن امروزه، مقدار یازده و نیم توله[1] نقره خواهد شد.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه بانصاری بنی تغلب چنین قراردادی منعقد کرد که به موجب آن، موظّف و متعهّد شدند که جزیهٔ خود رابه عنوان زکات اسلامی، امّا دو برابر آن به حکومت اسلامی تحویل نمایند.

و اگر مسلمانان، کشوری را فتح کردند و مردم آن کشور آرام گرفتند و فرمانبرداری از اسلام را پذیرفتند، پس شرایط اخذ جزیه از آنها بدین قرار است؛ که فاروق اعظم رضی الله عنه در عهد خلافت خویش نافذ فرموده است، یعنی: از ثروتمند چهار درهم، و از متوسط الحال دو درهم، و از مساکین زحمت‌کش و سالم و قوی که به وسیلهٔ کارگری و یا صنعت و تجارت کسب می‌نمایند، فقط یک درهم که معادل سه و نیم ماشه می‌باشد به‌طور ماهیانه اخذ می‌شود، و کسانی که فقیر و فلج و معذور باشند، از آنها چیزی دریافت نمی‌گردد. هم چنین از زنان، کودکان، سالخوردگان و رهبران زاهد مذهبی‌شان چیزی گرفته نمی‌شود. رسول‌کریم صلی الله علیه وسلم برگفتن این مقدار کم نیز رهنمودهایی صادر فرموده، و خاطر نشان کرده است که: نباید بر هیچ کس باری بیش از توانایی‌اش گذاشته شود. و هر کس بر غیر مسلمان (که در زیر پرچم اسلام زندگی می‌کند) ظلم کند من در روز قیامت در مقابل آن ظلم از آن مظلوم غیرمسلمان حمایت خواهم کرد.[2]

طبق این‌گونه روایات مسلک بعضی از فقها این است که در اصل برای جزیه در شرع شرح و توضیحی داده نشده است، لذا به مصلحت و صواب دید حاکم وقت بستگی دارد که با در نظر گرفتن و بررسی نمودن اوضاع موجود جزیهٔ مناسب مقرّر کند.

لازم به توضیح است که جزیه گرفتن از کفّار در قبال رفع سزای قتل از

۱- واحد وزن نقره و طلا در پاکستان و سرزمین هندو بلوچستان ایران است که یک توله برابر با ۱۱/۶۶۶گرم که تقریباً مجموعه آنها ۱۳۴/۱۵۹گرم می‌باشد. (مترجم)

۲- مظهری.

آنهاست نه به‌جای قبول اسلام، لذا نباید چنین تصوّر شود که با گرفتن مبلغ ناچیزی به آنها اجازه داده می‌شود که از اسلام اعراض کرده، راه کفر را ادامه دهند. و دلیل واضح آن این‌که، به کسانی هم اجازه سکونت داده می‌شود که از آنان جزیه دریافت نمی‌شود مانند: زنان، کودکان، سالخوردگان، افراد معذور و رهبران مذهبی‌شان، و اگر جزیه به‌جای اسلام از آنها گرفته می‌شد می‌بایستی از اینها هم گرفته می‌شد.

در آیۀ مذکور که با اعطای جزیه «**عَنْ يَدٍ**» فرمود. در اینجا حرف «عن» به‌معنی سبب و «ید» به‌معنی قوّت و غلبه است، و معنی این‌که اعطای جزیه به‌صورت اختیاری و عطیه نباشد، بلکه به حیث تسلیم غلبه اسلام و تسلّط آن باشد. و معنی «**وَ هُمْ صٰغِرُوْنَ**» طبق تفسیر حضرت امام شافعی رحمة اللّه علیه این است که: آنها اطاعت از عموم قوانین اسلام را برخود الزامی و ضروری بدانند.[1] لازم به تذکّر است که مطابق رهنمود آیه مذکور، هر گاه کفّار به پرداخت جزیه تسلیم شدند، آتش بس برقرار می‌شود. بنا به عقیدۀ تمام فقها همه کفّار اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب مشمول این قانون هستند. تنها مشرکین عرب از این قانون مستثنیٰ می‌باشند که هرگز از آنها جزیه قبول نمی‌شود.

همان‌طوری‌که قبلاً اشاره شد آیۀ دوم مربوط به این موضوع بود که اهل کتاب به خداوند متعال ایمان ندارند. و همچنین فرمود که یهود، عزیر علیه‌السلام را پسر خدا می‌نامند و نصارا، حضرت عیسی علیه‌السلام را. لذا ادعای توحید و ایمانشان اشتباه و قابل قبول نمی‌باشد.

سپس فرمود: «**ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ**» یعنی این است گفتار زبانی‌شان. و می‌تواند معنی آن این باشد که ایشان به‌طور واضح با زبان خود بر این اقرار دارند. و در آن هیچ چیزی مخفی نیست، و می‌تواند این معنی هم باشد که این کلمه کفر تنها بر زبان آنهاست. و نمی‌توانند برای آن علّت و دلیلی

۱- روح و مظهری.

بیاورند.

هم چنین فرمود: «**يُضَاهِئُوْنَ قَوْلَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ**» یعنی: ایشان مانند کسانی سخن گفتند که پیش از آنها کافر شده‌اند، خدا ایشان را غارت کند، ایشان بکجا عقب‌نشینی می‌کنند؟

به هرحال مقصود این است که یهود و نصارا در پسر خدا گفتن انبیا مانند کفّار و مشرکین پیشین رفتار کردند که فرشتگان ولات و منات را دختران خدا می‌گفتند.

اِتَّخَذُوْٓا اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللهِ وَالْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ

(یهود و نصاریٰ) قرار دادند علما و درویشان خود را، خدا بجز از اللّه، و مسیح پسر مریم را هم

وَ مَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِيَعْبُدُوْٓا اِلٰهًا وَّاحِدًا لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ سُبْحٰنَه عَمَّا

وبه‌آنان امر شده‌بود که‌بپرستند معبود یگانه‌راکه نیست بجزاومعبودی، پاک‌ومنزّه‌استازآنچه

يُشْرِكُوْنَ ﴿۳۱﴾ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يُّطْفِـُٔوْا نُوْرَ اللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَاْبَى اللهُ اِلَّآ اَنْ

شریک‌مقرر می‌کنند. می‌خواهند که خاموش کنند نور خدا را با دهان خود و الله باز نخواهد آمد بدون

يُّتِمَّ نُوْرَه وَ لَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ﴿۳۲﴾ هُوَ الَّذِيْٓ اَرْسَلَ رَسُوْلَه بِالْهُدٰى وَ

تکمیل نور خود، اگر چه ناگوار بدانند کفّار. اوست که فرستاد رسول خود را با هدایت و

دِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَه عَلَى الدِّيْنِ كُلِّه وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ ﴿۳۳﴾ يٰٓاَيُّهَا

دین راستین تا غلبه دهد آنرا بر همه دینها اگر چه ناگوار بدانند آنرا مشرکان. ای اهل

الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ الْاَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَاْكُلُوْنَ اَمْوَالَ النَّاسِ

ایمان! بسیاری از علما و دراویش یهود و نصاریٰ می‌خورند اموال مردم را به

بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللهِ وَ الَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَ

ناحق و باز می‌دارند از راه خدا و کسانی که گنجینه و ذخیره می‌کنند طلا و

الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوْنَهَا فِيْ سَبِيْلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ﴿۳۴﴾ يَّوْمَ

نقره و آنها را انفاق نمی‌کنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا به عذاب دردناک. روزی

يُحْمٰى عَلَيْهَا فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوٰى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوْبُهُمْ وَ

که آتش‌گرم کرده می‌شود بر آنها در دوزخ پس داغ داده می‌شود به‌آن پیشانیهایشان و پهلو های‌شان و

ظُهُوْرُهُمْ ؕ هٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ فَذُوْقُوْا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُوْنَ ﴿۳۵﴾

پشتهای‌شان این است آنچه شما ذخیره گذاشته بودید برای خود، پس بچشید مزه آن ذخیره وگنجینهٔ خود را.

خلاصهٔ تفسیر

(در آینده افعال کفرآمیز بیان شده، که) آنها (یعنی، یهود و نصارا، توحید فی الطاعة) خدا را گذاشته، علما و مشایخ را (به اعتبار طاعت) خدا قرار داده‌اند (که اطاعت آنها را در تحلیل و تحریم مانند اطاعت خدا قرار می‌دهند که اقوال آنها را بر نصوص ترجیح می‌دهند، و این‌گونه طاعت عیناً عبادت است، پس با این حساب آنها ایشان را عبادت می‌کنند) و مسیح بن مریم(علیه السلام) را هم (به یک اعتبار خدا قرار داده‌اند که او را پسر خدا می‌گویند که الوهیت از لوازم اوست) در صورتی که به آنان (در کتب الهی) تنها چنین امر شده که فقط از یک معبود (برحق) عبادت به جا بیاورند که بجز او کسی سزاوار عبادت نیست، و او از شرک آنها پاک است، (و این بود بیان پیروی از باطل و در آینده چنین بیان می‌شود که آنها دین حق را رّد می‌کنند، که این هم کفری است، یعنی) آنان می خواهند که نور خدا (یعنی، اسلام) را با دهان خود (دمیده) خاموش کنند (یعنی، با دهان خود سخنان ردکننده و ایراد گونه‌شان را به این خاطر می‌گویند که دین حق فروغ نداشته باشد) حال آن‌که اللّه تعالیٰ بدون این‌که نور خویش را به پایه تکمیل برساند، باز نخواهد آمد اگر چه کفّار (که ایشان هم از آنها هستند) بسیار ناراحت باشند (چنان‌که) آن اللّه است که (برای تکمیل این نور) رسول خود(صلی الله علیه وسلم) را با (وسایل) هدایت (یعنی، قرآن) و دین راستین (اسلام در دنیا) فرستاد تا که آن (دین) را (که همان نور مذکور است) بر (تمام) ادیان دیگر غلبه دهد (و این تکمیل آنست) اگر چه مشرکان (که ایشان هم در جمع آنها به شمار می‌روند) بسیار ناراحت باشند، ای اهل ایمان! بیشتر احبار و راهبان (یعنی، علما و مشایخ یهود و نصارا) اموال (عموم) مردم را به طریق نامشروع می خورند (و از بین می‌برند و

احکام حق را پنهان کرده طبق رضای عوام فتوا می‌دهند و از آنها نذر و نیاز می‌گیرند) و (به این طریق آنها را) از راه خدا (یعنی دین اسلام) باز می‌دارند (زیرا آنان فریب فتویٰ دروغین آنها را خورده، و در گمراهی مبتلا می‌گردند، و بجای قبول حق از طلب آن هم باز می‌مانند) و (با نهایت حرص، مال جمع می‌کنند، در صورتی که متعلّق به آن این وعید آمده، که) کسانی که طلا و نقره جمع کرده می‌گذارند و آنها را در راه خدا انفاق نمی‌کنند (یعنی زکات آن را ادا نمی‌نمایند) پس شما ایشان را به یک عذاب دردناک بشارت دهید که در آن روز واقع می‌شود، که در آتش دوزخ (نخست) آنها گرم کرده می‌شوند و باز به وسیلهٔ آنها پیشانی و پهلو و پشت مردم داغ کرده می‌شوند (و آنها متنبّه گردانیده می‌شوند که) اینها همان چیزهایی هستند که شما برای خود جمع کرده، گذاشته بودید، پس الآن مزّهٔ جمع آوری خود را بچشید.

معارف و مسایل

چگونگی گمراهی و انحراف علما و زهاد یهود و نصارا و هم چنین کفریات قولی و عملی آنان در آیات فوق آمده است. احبار جمع «**حبر**» است، و **رهبان** جمع «**راهب**». **حبر** به عالم یهود و نصارا و لفظ **راهب** به زاهد و عابد گفته می‌شود.

در نخستین آیه فرمود که ایشان (علما و عبادت گزاران) خود را بجز از اللّه ربّ و معبود خویش قرار دادند و هم چنین عیسی علیه‌السلام پسر مریم را هم ربّ خود شمردند. معبود و ربّ قرار دادن حضرت عیسی علیه‌السلام از اینجا واضح است که او را پسر خدا دانسته‌اند، معبود قرار دادن علما و عباد را ضروری می‌دانستند، هر چند که صراحتاً آنها را ربّ و معبود نمی‌گفتند، ولی معتقد بودند که حق تعالی اطاعت مطلق را در حق آنان نهاده است. و بدین ترتیب اوامر آنها را اگر چه برخلاف خدا و رسول بود، اطاعت می‌کردند. لازم به تذکّر است که پیروی عوام ناآگاه در مسایل دینی از علما و پیروی از ائمّهٔ مجتهدین در مسایل اجتهادی، هیچ ارتباطی با این آیه

ندارد چرا که پیروی در این جا همان پیروی از خدا و رسول ﷺ می‌باشد. یعنی، اهل علم و نظر، مستقیماً کلام خدا و رسول را ملاحظه کرده بر آن عمل می‌کنند و عوام ناآگاه نیز از اهل علم پرسیده بر این احکام عمل می‌نمایند و علمایی که به مقام اجتهاد نرسیده‌اند آنان نیز در مسایل اجتهادی از ائمّه مجتهدین اتّباع و پیروی می‌کنند و این اتّباع خود طبق دستور قرآنی اطاعت از حق تعالیٰ است.

چنان‌که در آیهٔ ۴۳ سوره نحل می‌فرماید: «**فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَاتَعْلَمُوْنَ**» یعنی: اگر شما از احکام خدا و رسول آگاه نیستید پس از اهل علم بپرسید و بر آن عمل کنید. لذا عوام الناس یهود و نصارا کتاب اللّٰه و احکام آن را از نظر دور انداختند، و تنها رفتار مغرضانه علما و عبادت کنندگان جاهل را شعایر دینی خود قرار می‌دادند.

سپس فرمود که ایشان در این گمراهی فرو رفته‌اند درصورتی که از جانب اللّٰه تعالیٰ به آنان دستور رسیده بود که تنها خدای یگانه را عبادت کنند که از فرزند و شریک و غیره کاملاً پاک و منزه است.

در این آیه، چگونگی پیروی ناجایز جاهلان از غیر اللّٰه ذکر شد در آیه بعدی نوعی گمراهی دیگر ذکر می‌شود. اینها از این‌که در گمراهی آشکار گرفتار آمده‌اند، هرگز قبول نمی‌کنند، بلکه در پی نابود ساختن دین حق و هدایت و تردید آن می‌کوشند و این مطلب را به گونه‌ای مثال زده چنین ذکر فرمود که: اینها با دمیدن به وسیله دهان خود می‌خواهند که نور الهی را خاموش کنند، در حالی‌که این چیزی نیست که در توان آنها باشد اللّٰه تعالیٰ خاطر نشان ساخت که نور خود، یعنی، دین اسلام را به پایه تکمیل و کمال خواهند رساند هر چند که برای کفّار ناگوار باشد.

خلاصهٔ آیهٔ سوم هم همین است که اللّٰه تعالیٰ رسول خود را با وسایل هدایت یعنی، قرآن؛ و دین حق یعنی، اسلام به این سبب فرستاد تا آن را بر تمام ادیان دیگر جهان پیروز گردانند. تقریباً آیاتی چند با همین الفاظ در قرآن کریم آمده است که در آنها وعده شده که دین اسلام بر تمام ادیان

جهان غالب گردانیده می‌شود.

در تفسیر **مظهری** است که این مژده، یعنی پیروزی دین اسلام بر تمام ادیان دیگر جهان به اعتبار گذشت قرون و اعصار متمادی است. چنان‌که در حدیث حضرت مقداد است که رسول‌خداﷺ فرمود: که در روی زمین هیچ خانه پخته و خامی باقی نخواهد ماند که کلمه اسلام در آن داخل نگردد. چه عزیز و گرامی‌اند کسانی که مفتخر و مشرف به اسلام می‌شوند، و چه ذلیل و نگون‌ساراند آنان که از اسلام روی می‌گردانند و توفیق نمی‌یابند که سعادت اسلام را به آغوش گیرند. ولی آنان با وجود این تابع حکومت اسلامی خواهند شد چرا که اقتدار اسلام پهنۀ گیتی را فرا خواهد گرفت. همان‌طور که وعدۀ بر حق ربّ‌العالمین به مرحلۀ تحقّق پیوست و شکوه و شوکت پرابهّت اسلام قریب هزار سال تمام روی زمین را فراگرفت. در عهد مبارک رسول‌کریمﷺ و سلف صالحین پرتو فراگیر و روشنی بخش اسلام همه آفاق را درنوردید و سرزمینهای تاریک و پر ظلمت را روشنایی بخشید و در آینده نیز به اعتبار دلایل و حقایق، دین اسلام بیش از پیش توسعه خواهد یافت زیرا تنها دین کاملی است که برای هیچ انسان عاقلی جای خورده گیری باقی نخواهد گذاشت. لذا دین اسلام علی‌رغم مخالفتهای کفّار بنا به دارابودن محبّت و دلایل مستحکم خود همیشه غالب است. و هر گاه مسلمانان از این دین کاملاً پیروی کنند، پس غلبه ظاهری و حکومت و سلطنت هم از لوازم آن است. چنان‌که تجربۀ تاریخ اسلام بر آن گواه است، هنگامی که مسلمانان بر قرآن و سنّت کاملاً عمل کردند، پس هیچ کوه و دریایی سدّ راه، تصمیمات آنها قرار نگرفت، به‌طوری‌که بر تمام جهان غالب آمدند و هرگاه مسلمانان، مقهور و مغلوب شوند، یقیناً باید دانست که آن شکست نتیجه غفلت از دستورات خدا و رسول‌گرامیﷺ است. امّا دین حق همچنان مظفّر و منصور خواهد ماند.

در آیۀ چهارم در ضمن خطاب به مسلمانان احوال علما و مشایخ یهود و نصارا را چنین ذکر کرده که به سبب آن گمراهی در عوام انتشار یافته

شاید هدف از مخاطب قرار دادن مسلمانان اشاره به این است که اگـر چـه احوال و سرگذشت علما و مشایخ یهود و نصارا بوده است که در اینجا بیان می‌گردد، امّا این سرگذشت درسی است برای یهود و نصارای زمان کـه از احوال متقدّمین عبرت گیرند.

به هرحال، در این آیه فرمود که بسیاری از علما و مشایخ یهود و نصارا چنان‌اند که علاوه بر این‌که اموال مردم را به طرق نامشروع از چنگشان در می‌آورند و به مصرف خـود مـی‌رسانند، آنـها را از راه مسـتقیم خـدا، بـاز می‌دارند منظور از طرق نامشروع این است که از مـردم پـول مـی‌گرفتند و برخلاف حکم تورات فتوا صادر می‌کردند و در احکام الهی مکر، و تلبیس روا می‌داشتند و بدین ترتیب مشتاقان رشد و هدایت را به گمراهـی سـوق می‌دادند. این احوال و سرگذشت بیشتر علما و مشایخ یهود و نصارا بود. معمولاً در چنین مواردی است که همه را بد می‌دانند، ولی قرآن کریم نـه تنها چنین قضاوت نمی‌کند، بلکه با آوردن لفـظ «**کـثیر**» چـنین فـرمود کـه بسیاری از علما و مشایخ یهود و نصارا بدین صفت که در بالا ذکر شد، آلوده بودند. و با آوردن لفظ «**کثیر**» به مسلمانان خاطر نشان کرد که در برخورد با دشمنان جانب احتّیاط را از دست ندهند. وقتی مردم می‌دیدند که مقتداها و امامانشان به این امور مشغول بودند. طبعاً شوق حق پرستی، و عشق حق طلبی در وجود آنان به خاموشی می‌گرایید. بنابراین افـراد در حبّ مـال و حرص در مادیات آنان را به سوی عذاب الیم الهی کشاند. چنان‌که خداوند تعالیٰ عواقب کارشان را با لفظ «**عذاب الیم**» ترسیم نمود و به دنبال آن طریقه نجات از این بیماری مهلک را به گونه‌ای حکمت‌آمیز ارائه داد، بعد از آن فرمود: «**وَالَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَايُنْفِقُوْنَهَا فِيْ سَبِيْلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ**» یعنی، کسانی که به ذخیره کردن طلا و نقره همّت می‌گمارند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند، آنان را به عذاب دردناک بشارت ده.

و از لفظ «**وَلَايُنْفِقُوْنَهَا**» اشاره به این نـیز هست کـه کسـانی کـه بـه قـدر ضرورت در راه خدا انفاق می‌کنند. پس باقیماندۀ اموالی که جمع کرده‌اند،

در حق آنان زیان‌آور نمی‌باشد.

آن‌حضرتﷺ در حدیثی فرمود که: مالی که زکاتش ادا گردد در «**ماکنزتم**» داخل نیست.[۱] از این جا معلوم شد که مالی که بعد از پرداخت زکات باقی بماند، جمع کردن و نگاه داشتن آن گناهی نیست. و نظر عموم فقها وائمّه رحمه الله نیز همین است.

و ضمیر «**وَ لَایُنْفِقُوْنَهَا**» به سوی «**فضّة**» راجع است که به معنی نقره می‌باشد و در بالا طلا و نقره هر دو ذکر شده بودند؛ امّا ضمیر تنها به طرف نقره راجع گردید. در تفسیر مظهری است که این اشاره به این است که هرگاه نزد کسی اندکی طلا، و نقره باشد، پس نقره را معتبر دانسته، طلا را به قیمت نقره باید در آورد و زکات ادا کرد. در آیهٔ پنجم تفصیل عذاب الیم را چنین بیان کرده است! «**یَّوْمَ یُحْمٰی عَلَیْهَا فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوٰی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوْبُهُمْ وَ ظُهُوْرُهُمْ هٰذَا مَا کَنَزْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ فَذُوْقُوْا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُوْنَ**» یعنی، این عذاب الیم روزی کسانی است که زکات را ادا نمی‌کنند. یعنی طلا و نقره اندوخته شده‌شان بذر آتش جهنّم می‌شود و سپس پیشانی‌ها، پهلوها و پشتهایشان را داغ می‌کنند، و بدین ترتیب اموال اندوختهٔ خود را به صورت عذاب بسیار دردناکی خواهند چشید، و به آنها نوعی سزای زبانی گفته می‌شود، چرا که آنها همواره به اندوختن مال و ثروت اقدام می‌کردند پس ثروتی که به طریقی نامشروع جمع کرده بودند یا اصل سرمایه جایز بود، امّا زکات آن را ادا نکردند و نتیجتاً کلّ اموال ذخیره شده سبب وبال جان خواهد شد و از این معلوم گشت، جزای عمل، همین عمل است. در این آیه برای داغ دادن پیشانی، پهلو و پشت را ذکر کرد، یا مراد از آن کلّ بدن است یا تخصیص این سه چیز مبنی بر این است که شخص بخیل که نمی‌خواهد ثروت خود را در راه خدا انفاق کند. هر گاه سائل یا طالب زکاتها به در خانهٔ او بیاید با مشاهدهٔ آن نخست بر پیشانی او گره پدید می‌آید سپس برای گریز از نگاه او می‌چرخد

۱- ابوداود و احمد و غیره.

و پهلوی خود را در مقابل دید او قرار می‌دهد و اگر سائل در سؤال خود اصرار جوید، پشت را به طرف او قرار می‌دهد؛ لذا به این سبب است که پیشانی، پهلو و پشت به این عذاب اختصاص داده شدند.

اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِیْ كِتٰبِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ

شمار ماهها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا روزی که آفریده

السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ مِنْهَآ اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ۭ ذٰلِکَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ ۬ۙ فَلَا

آسمانها و زمین را از آن جمله چهار ماه محترم است این است دین مستقیم پس

تَظْلِمُوْا فِیْهِنَّ اَنْفُسَكُمْ ۚ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِیْنَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُوْنَكُمْ

ظلم نکنید در آنها بر خود و بجنگید با مشرکان در هر حال همانگونه که می‌جنگند آنها با شما

كَآفَّةً ۭ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ ﴿۳۶﴾ اِنَّمَا النَّسِیْٓءُ زِيَادَةٌ فِی الْكُفْرِ

در هر حال و بدانید که خدا با ترسندگان است و این تغییر ماهها امر اضافی است در عهد کفر

يُضَلُّ بِهِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا يُحِلُّوْنَهٗ عَامًا وَّ يُحَرِّمُوْنَهٗ

که به آن کفّار در گمراهی واقع می‌شوند که حلال می‌کنند آن ماه را در یک سال و حرام‌می‌کنند آنرا

عَامًا لِّیُوَاطِـُٔوْا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللهُ فَیُحِلُّوْا مَا حَرَّمَ اللهُ ۭ

درسال دیگر تاتکمیل‌کنندآمار ماههایی راکه‌خدامحترم‌قرارداده‌پس‌حلال‌می‌کنندآنچه‌راخدا حرام‌کرده

زُیِّنَ لَهُمْ سُوْٓءُ اَعْمَالِهِمْ ۭ وَاللهُ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الْكٰفِرِیْنَ ﴿۳۷﴾

مزیّن شده به نظرشان کار بدشان و خدا هدایت نمی‌دهد کفّار را.

خلاصهٔ تفسیر

یقیناً شمار ماهها (که) در کتاب الهی (یعنی احکام شرعیه) نزد خدا (معتبر هستند) دوازده ماه‌اند (و این از امروز نیست بلکه از) روزی که اللّٰه تعالیٰ آسمان و زمین را آفریده است (از آن روز است و) از آن جمله چهار ماه مخصوص

محترم‌اند «**ذو القعده، ذوالحجه، محرم و رجب**» همین (امر مذکور) دین مستقیم است (یعنی رسیدن آمار ماهها به دوازده و مختص شدن چهار تا از آنها به اشهر حرم و برخلاف رسم جاهلیت که گاهی آمار ماهها را اضافه می‌کردند و گاهی تخصیص اشهر حرم را کنار می‌گذاشتند که این بد دینی است) پس شما به همه این ماهها (با مخالفت کردن به دین که موجب گناه است) به خود ضرر ندهید (یعنی طبق این رسم جاهلی عمل نکنید) و با همه این مشرکان (وقتی که از این کفریات که این رسم بد هم از آنها است دست برنمی‌دارند) بجنگید، همان‌گونه که آنها با همه شما (مسلمانان آماده باش شده) می جنگند و (اگر از اجتماع و وسایل آن خطری احساس می‌کنید) پس بدانید که الله تعالیٰ با متّقیان است (پس ایمان و تقوا را شعار خود قرار داده از کسی نترسید. در آینده رسم بد جاهلیت آنان بیان می‌گردد که) این تغییر (ماهها یا حرمت آنها) ترقّی در کفر است که از آن کفّار (دیگر) گمراه کرده می‌شوند (به این‌گونه) که آنان این ماهها را گاهی (به منظور اغراض شخصی) حلال قرار می دهند و گاهی (که غرض شخصی نباشد) حرام تصوّر می‌کنند تا ماههایی را که الله تعالیٰ حرام کرده است (تنها) آمار آنها را (بدون تخصیص و تعیین) تکمیل کنند پس (وقتی که تخصیص و تعیین نماند آنگاه) ماههای حرام کرده خدا را حلال می‌کنند، زشتی اعمالشان برایشان متحسن معلوم می‌شود و (متأسّف شدن بر اصرار آنها بی سود است زیرا که) الله تعالیٰ به این‌گونه کفّار (توفیق) هدایت نمی دهد (زیرا خود آنها هدایت را نمی‌خواهند.)

معارف و مسایل

در آیات گذشته چگونگی کفرورزی و شرک جویی و بد اعمالی و گمراهی کفّار و مشرکین ذکر شده است. در این دو آیه ضمن آن مطلب، یک رسم بد جاهلیّت و راهنمایی مسلمانان به اجتناب از آن بیان گردیده است و در این باره به واقعه‌ای اشاره شده که شرح آن از این قرار است که از قدیم الایام در تمام ادیان و شرایع انبیای گذشته سال، دوازده ماه بوده و چهار ماه از آنها از فضیلت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند و آنها عبارتند از: «**ذوالقعده،**

ذوالحجه، محرم و رجب.»

در شرایع همه انبیا علیهم‌السلام، متّفقاً ثواب عبادت در این چهار ماه بیشتر از ماههای دیگر بوده چنان‌که اگر کسی در این ماههای تعیین شده، مرتکب گناه و معصیتی می‌شد، وبال و سزای آن بیشتر از ماههای دیگر بود و در شرایع گذشته قتل و قتال نیز در این چهار ماه ممنوع بود. به هرحال چون عرب مکّهٔ مکرّمه به واسطه حضرت اسمٰعیل علیه‌السلام از نسل حضرت ابراهیم خلیل‌الله بودند، لذا همهٔ ایشان به نبوّت و رسالت حضرت ایشان قایل و مدّعی شریعت او بودند و چون در شریعت ابراهیم علیه‌السلام در این چهار ماه اشهر حرم، قتل و قتال و شکار ممنوع بود، لذا اجرای این حکم بر جاهلیّت عرب از این جهت بسیار دشوار بود که آنها در عهد جاهلیّت به قتل و قتال عادت کرده بودند، لذا آنها جهت تسهیل در آن برای اغراض نفسانی خویش به عناوین مختلف تدابیری به کار می‌بردند. گاهی در یکی از ماههای محرم جنگی روی می‌داد یا در ماههای دیگر جنگی روی می‌داد و تداوم به ماههای حرام می‌کشید و حرمت آن را به ماههای دیگر منسوب داشته، بدین ترتیب اعمال بد خود را توجیه می‌کردند که امسال محرم، حرام نیست بلکه صفر حرام است و اگر ضرورت بیشتری متحقّق می‌شد، می‌گفتند که ربیع‌الاول حرام می‌گردد یا می‌گفتند که در این سال ماه صفر جلو آمده محرّم بعد خواهد آمد و بدین شکل محرّم را صفر قرار می‌دادند و با میل خود چهار ماه را پیش خود تعیین نموده و حتّی نام ماهها را به سلیقه خود می‌نهادند و هر کدام ماه را می‌خواستند، ذوالحجّه یا رمضان می‌گفتند. به هرحال، تقدّم و تأخّر به نام نهادن و حرمت دانستن و غیره را خود تعیین و مقرّر کرده و کار به جایی می‌رسید که دو ماه نیز بر تعداد ماهها می‌افزودند و سال را چهارده ماه اعلام می‌داشتند و چهار ماه آخر را اشهر حرم مقرّر کرده بودند با وجود این‌که نسبت به دین ابراهیم احترام می‌گذاشتند و به چهار ماه ارزش می‌نهادند و در آنها از جنگ و خونریزی احتراز می‌جستند. ولی وقتی احساسات و خواهش‌ها به میان می‌آمد ترتیب

ماههایی را که خود تعیین کرده بودند به هم می‌زدند و جای هر یک را به گونه‌ای تغییر می‌دادند به طوری که برای مردم دشوار بود که هر کدام از ماههای رمضان ذوالقعده و .. در چه ماهی از سال قرار دارد که بدان وسیله به واجب بودن و امتیاز ویژه هر ماه پی ببرند، چنان‌که در سال هشتم هجری هنگامی که مکّه به وسیله مسلمانان فتح شد و در ذوالحجّه سال نهم هجری بود که آن‌حضرتﷺ حضرت صدّیق اکبرؓ را به منظور برائت به سوی مشرکین مکّه اعزام داشت مطابق سال جاهلیّت در ماه ذوالقعده قرار داشت و در آن سال نزد آنان ماه حج، به جای ذوالحجّه، ذوالقعده مقرّر شده بود سپس در سال دهم هجری بود که رسول‌کریمﷺ برای حجةالوداع تشریف برد برحسب اتّفاق، نظام به گونه‌ای شد که ماه ذوالحجّه در واقع ذوالحجّه بود و به اعتبار محاسبهٔ جاهلیّت نیز ذوالحجّه بود لذا آن‌حضرتﷺ در خطبه منیٰ فرمود: «**الا ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات و الارض**» یعنی زمانه دور زده باز بر همان شیوه خود آمده که مطابق آن اللّه تعالیٰ آفرینش آسمان و زمین مقرّر کرده بود؛ یعنی همان ماه ذوالحجّه بود. در این سال طبق حساب اهل جاهلیّت نیز ذوالحجّه به شمار رفت این بود رسم جاهلیّت که در آمار و ترتیب و تعیین ماهها تغییر، تبدیل، کمی و بیشی اعمال می‌شد و احکام شرعی که مربوط به ماه و تاریخ معینی بود مطابق میل و سلیقه خود در اوّل یا آخر سال قرار می‌دادند، مثلاً در عشرهٔ ذوالحجّه احکام حج قرار داشت و در عشرهٔ محرّم روزه و در پایان سال هم وقت ادای زکات به شمار می‌رفت این امر به ظاهر خیلی کوچک بود که نام ماه تبدیل کرده مقدّم و مؤخّر می‌نمودند صفر را محرّم و محرّم را صفر می‌کردند امّا در اثر آن صدها احکام شرعیّه تحریف شده، اعمال بر باد می‌رفت. در این دو آیه قرآن مجید فساد این رسم جاهلیّت بیان شده، مسلمانان را ارشاد فرمود که از آن اجتناب ورزند.

در نخستین آیه فرمود: «**اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَاللّٰهِ اِثْنَا عَشَرَ شَهْراً**» در اینجا لفظ «**عدة**» به‌معنی شمار و تعداد است و «**شهور**» جمع شهر است به معنی ماه،

مقصود این است که تعداد ماهها در نزد خداوند دوازده تعیین شده و کسی حقّ کمی و بیشی آن را ندارد. سپس فرمود: «**فِيْ كِتَابِ اللهِ**» یعنی این امر در ازل در لوح محفوظ نوشته شده است. «**يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ**» فرموده اشاره نمود که قضای خداوندی اگر چه درباره این امر از ازل اجرا شده، امّا ترکیب و تعیین مذکور در ماهها وقتی آمد که آسمان و زمین را بنا نهاد باز فرمود «**مِنْهَآ اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ**» یعنی از جمله دوازده ماه، چهار ماه محترم‌اند و محترم بودن آنها به‌اعتبار دو معنی است: یکی از این جهت که قتل و قتال و خونریزی در آنها حرام است؛ دوم از این جهت که اینها متبرّک و واجب الاحترام‌اند.

در اینها ثواب عبادات بیشتر حاصل می آید از آنها نخستین حکم در شریعت اسلام منسوخ گردید. امّا حکم دوم، احترام و ادب و اهتمام عبادت هنوز هم در اسلام باقی است در خطبهٔ «**یوم‌النحر**» حجّة‌الوداع آن‌حضرت ﷺ این ماهها را چنین تشریح فرمود: شوّال، ذوالقعده و ذوالحجّة که به آنها اشهر حج هم گفته می‌شود و یک ماه دیگر رجب است، امّا درباره آن از عرب دو قول مشهور بود بعضی آن را رجب می‌گفتند که ما به آن رمضان می‌گوییم و نزد مُضَر رجب آن بود که در وسط جمادی الاخریٰ و شعبان واقع است، لذا پیغمبرخدا ﷺ رجب مضر فرموده، توضیح داد که مراد از رجب آن است که در میان جمادی الثانیة و شعبان واقع شده است.

«**ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ**» دین مستقیم این است، یعنی: تعیین و ترتیب ماهها و احکام مربوط به آنها بویژه «**اشهرحرم**» را طبق حکم ازلی خدای تعالی مقرّر نمودن، دین مستقیم به شمار می آید، و تغییر و تبدیلی و کم و بیشی علامت کج فهمی و کوتاه فکری است.

«**فَلَا تَظْلِمُوْا فِيْهِنَّ اَنْفُسَكُمْ**» مبادا که در این ماههای مقدس برخود ظلم روا بدارید و برخلاف احکام مشخص و احترام آنها کاری انجام دهید یا که در انجام عبادت در آنها کوتاهی کنید و غفلت ورزید.

امام جصاص در «**احکام‌القرآن**» فرموده است که در اینجا به این اشاره شده که از خصوصیات عمده این ماهها این است که، هر کس در این ماهها

عبادت کند، در بقیه ماهها نیز به سعادت انجام عبادت ربّ العالمین موفّق می‌گردد، و همچنین هر کس سعی کند که در این ماهها خود را از گناهان و کارهای زشت و ناپسند نگه دارد پس برای او پرهیز از گناه و کارهای زشت در بقیّه ماهها آسان می‌گردد. لذا بهره نگرفتن در این ماهها «**اشهر حرم**» زیان و خسران بسیار بزرگی به شمار می آید.

تا اینجا یک رسم ویژهٔ جاهلی از مشرکین مکّه و چگونگی ابطال آن بیان گردید و در آخر آیه، باز آن حکم اعاده گردید که در ابتدای سوره آمده بود که بعد از اختتام میعاد معاهده، جهاد با تمام کفّار مشرکین واجب است.

در دومین آیه نیز همان رسم جاهلیّت را چنین ذکر فرمود: «**اِنَّمَا النَّسِیٓءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ**» لفظ «**نسیء**» مصدر است به‌معنی عقب زدن و موخر کردن و به‌معنی مؤخّر نیز به کار می‌رود.

مشرکان عرب تقدیم و تأخیر این ماهها را چنین تصوّر کرده بودند که اغراض نفسانی ما از بین نمی‌رود و حکم خداوندی اجرا می‌گردد.

لذا حق تعالیٰ خطاب به مردم دوره جاهلیّت، از این که ماهها را به تأخیر می‌اندازید. کفر و بی دینی تان افزون می‌گردد. لذا آنها شهر حرام را در یک سال حرام و در سال دیگر حلال قرار می دهند.

سپس فرمود: «**لِّيُوَا طِئُوْا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللهُ**» یعنی: تا تکمیل کنند آمار آن ماهها را که خداوند حرام قرار داده است. مقصود این است که حکم خداوندی تنها به تکمیل آمار، تحقق نمی‌پذیرد، بلکه هر حکمی که برای هر ماهی شده انجام آن در همان ماه معتبر و لازم اجراست.

احکام و مسایل

از آیات فوق معلوم شد که ترتیب و نام ماهها که در اسلام مشهور و معروف‌اند، ساخته و پرداخته انسان نیستند؛ بلکه آن روز که ربّ‌العالمین آسمان و زمین و کاینات را پدید آورد، ترتیب و نام ماهها را نیز معین، و برای هر ماه حکم و ویژگی خاصی مقرّر فرمود.

از آیهٔ فوق، این نکته نیز معلوم شد که در نزد خداوند متعال، برای احکام شرعی محاسبه با ماهای قمری معتبر است.

قرآن کریم علاوه بر این‌که قمر را نشانه شناخت تاریخ ماه و سال مقرّر کرده، شمس را نیز برای همین امر مقرّر فرموده است.

پس از آن فرمود: «**لِتَعْلَمُوْا عَدَدَ السِّنِيْنَ وَالْحِسَابَ**» لذا محاسبه تاریخ و سال به خورشید و ماه هر دو جایز است.

ولی، الله تعالیٰ برای احکام خویش حساب قمری را مورد پسند قرار داده، و احکام شرعیه را بر آن دایر فرموده است، لذا حفظ حساب قمری فرض کفایه می‌باشد. اگر همهٔ امّت حساب قمری را ترک داده فراموش کنند همه گنهکار خواهند شد، و اگر استفاده از ماه قمری مراعات گردد استفاده از دیگر محاسبات نیز جایز است، البتّه خلاف سنّت الله و سنّت سلف خواهد بود. لذا بدون ضرورت اختیار نمودن آن خوب نیست و برای تکمیل حساب آنچه ماه کبیسه اضافه می‌شود بعضی آن را هم با در نظر گرفتن این آیه ناجایز قرار داده‌اند، ولی آن هم صحیح نیست، زیرا حسابی که در آن کبیسه را اضافه می‌کنند احکام شرعیه با آن متعلّق نیستند و اهل جاهلیّت ماههای قمری و شرعی را اضافه کرده احکام شرعیه را تغییر می‌دادند، لذا از آن منع شدند و کبیسه با احکام شرع هیچ گونه منافاتی ندارد لذا آن هم در این ممنوعیّت داخل نیست.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَا لَكُمْ اِذَا قِيْلَ لَكُمُ انْفِرُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اثَّاقَلْتُمْ اِلَى

ای مؤمنان! چیست شما را وقتی که گفته شود به شما در آیید در راه خدا می‌افتید بر

الْاَرْضِ ۭ اَرَضِيْتُمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْاٰخِرَةِ ۚ فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

زمین آیا راضی شدید به زندگی دنیا در برابر آخرت پس نیست استفاده از زندگی دنیا

فِي الْاٰخِرَةِ اِلَّا قَلِيْلٌ ﴿۳۸﴾ اِلَّا تَنْفِرُوْا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا ۙ وَّ يَسْتَبْدِلْ

دربرابرآخرت مگراندکی. اگر درنیایید پس می‌دهد به‌شما عذاب دردناک ومی‌آورد به‌جای شما

قَوْمًا غَيْرَ كُمْ وَلَا تَضُرُّوْهُ شَيْئًا ۗ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۳۹﴾ اِلَّا تَنْصُرُوْهُ

قومی دیگر ونمی توانیدضرری به‌اوبرسانید وخدابرهرچیز تواناست. اگرکمک‌نکنید شمابه‌رسول

فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ثَانِيَ اثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ

کمک‌کرده‌است به‌او خدا وقتی‌که بیرون‌راندند اوراکفّار، شخص‌دوم‌بود ازدونفر وقتی‌بودند آن دو درغار

اِذْ يَقُوْلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا ۚ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَتَهٗ عَلَيْهِ

و می‌گفت به رفیقش اندوه مخور یقیناً خدا با ماست پس نازل کرد خدا بر او تسکین را

وَاَيَّدَهٗ بِجُنُوْدٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا السُّفْلٰى ۗ وَكَلِمَةُ

و کمک کرد او را با لشکرهای که شما ندیده‌اید آنهارا و کلمه کفّار را پایین انداخت و گفته

اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ ﴿۴۰﴾ اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا وَّ

خدا همیشه بالا است و خدا غالب و حکیم است. بیرون آیید سبک و سنگین و

جَاهِدُوْا بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۗ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ

جهاد کنید با مال و جانهای خودتان در راه خدا این بهتر است در حق شما اگر شما

تَعْلَمُوْنَ ﴿۴۱﴾ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيْبًا وَّسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوْكَ وَلٰكِنْ

فهم دارید. اگر مال نزدیک می‌بود و سفر کوتاه می‌بود حتماً با شما همراه می‌شدند لیکن

بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ ۗ وَسَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ ۚ

برایشان مسافت درازبه‌نظررسیدواکنون‌قسم‌می‌خورندبه‌نام‌خداکه‌اگرمی‌توانستیم‌ازآن‌خارج‌می‌شدیم

يُهْلِكُوْنَ اَنْفُسَهُمْ ۚ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ﴿۴۲﴾

باشما در هلاکت‌می‌اندازند خودشان‌را و خدا می‌داند که آنها دروغگوهستند.

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران! شما را چه شده‌است که وقتی به شما گفته می‌شود که در راه خدا (یعنی برای جهاد) بیرون آیید بر زمین می چسبید (یعنی بلند نمی‌شوید و

حرکت نمی‌کنید) آیا شما در عوض آخرت بر زندگی دنیا قانع شدید پس استفاده از زندگی دنیا نیست مگر چیز اندکی اگر شما (برای این جهاد) بیرون نیایید خدا به شما سزای سخت خواهد داد (یعنی شما را هلاک خواهد کرد) و به جای شما قوم دیگری پیدا می‌کند (و از آن قوم کار خود را می‌گیرد) و شما بر (دین) خدا هیچ ضرری نمی‌توانید بیاورید و خدا بر هر چیز کاملاً تواناست اگر شما به رسول‌خدا ﷺ کمک نکنید پس (اللّه به آن‌جناب کمک خواهد کرد) همچنان که اللّه تعالی آنوقت به آن جناب ﷺ کمک کرد که (زمان مصیبت و پریشانی بیشتر بود که) کفّار آن جناب را (به تنگ آورده از مکّه) تبعید کرده بودند وقتی که از دو نفر یکی آن‌حضرت ﷺ بود (و دیگری حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه که با آن‌حضرت همراه بود) وقتی که هر دو در غار (ثور) بودند، هنگامی‌که آن‌حضرت به رفیق خویش می‌فرمود که تو (هیچ) اندوه مخور یقیناً (کمک) خدا با ماست.

پس (آن کمک این شد که) اللّه تعالی بر (قلب) آن‌حضرت ﷺ تسلّی (از طرف) خود نازل فرمود و آن‌حضرت‌را با چنان فوجی (از ملائکه) تقویت فرمود که شما آن را ندیده‌اید و اللّه تعالی گفته (و تدابیر) کفّار را پست کرد (تا آنها با شکست مواجه شدند) و گفتهٔ اللّه بالا رفت (که تدابیر و حفظ او غالب آمد) اللّه غالب و حکیم است. (از این جهت گفته و حکمت او پیروز گشت در جهاد) بیرون آیید (چه) با وسایل سبک باشد و چه با وسایل سنگین و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید که این برای شما بهتر است. اگر یقین دارید (تأخیر نکنید) اگر چیزی فوراً به دست می‌افتاد یا مسافت کوتاهی می‌بود، پس ایشان (منافقان) حتماً با شما همراه می‌شدند امّا مسافت به نظرشان طولانی بود (بنابراین در اینجا ماندند) و الان (که شما برگشتید) به خدا قسم می‌خورند که اگر در توانمان می‌بود حتماً ما با شما حرکت می‌کردیم ایشان (دروغ گفته) خود را هلاک (یعنی، مستحق عذاب) می‌گردانند و الله می‌داند که ایشان یقیناً دروغگو هستند (یقیناً توانایی داشتند و بازهم نرفتند).

معارف و مسایل

در آیات مذکور از جمله غزوات رسول‌اکرمﷺ اشاره به یک غـزوه مهم دیگر است که در ضمن آن بسیاری از احکام و رهنمودهای دیگر را با خود به ارمغان آورده است. این غزوه، به «غزوه تبوک موسوم است و تقریباً آخرین غزوه آن‌حضرتﷺ به شمار می آید.

«تبوک» محلی است که در شمال مدینه و در خطّ مـرزی شـام قـرار دارد. شام در آن زمان استان مهمی از کشور مسیحیان روم بود. نبیّ اکرمﷺ در سال هشتم هجری هنگامی که از فتح سرنوشت‌ساز مکّه و حنین فـارغ شد، علی‌رغم زحمت‌ها و مشقت‌هایی کـه وجـود مـقدّس آن‌حـضرت را عارض شده بود، همچنان مصمّم و قاطع روی به مدینه نهاد، در آن زمان جزیرةالعرب و بیشتر نقاط مهم تحت سیطره حکومت اسلامی قرار داشت زمانی بود که برای مسلمانان بعد از هشت سال جنگ مکرّر فرصتی بـرای آسودگی و آرامش پیش آمده بود که واقعهٔ تبوک روی داد. امّا از آنجایی که حق تعالیٰ به مصداق: «**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ**» مسلمانان را بر فتوحات کلّ جهان و غلبهٔ دین حق بشارت داده بود، چگونه ممکن بـود کـه آن‌حـضرتﷺ و یاران صدّیقش در آسودگی و آرامش به سر برند.

زمانی که آن‌حضرتﷺ به مدینه رسید، کاروان تجارت کـه از شـام آمده بودند، کالای تجارتی‌شان روغن زیتون بود که در مدینه می‌فروختند. در همین هنگام هرقل امپراطور بزرگ روم، به منظور حمله بـه مـدینه، بـا لشکری‌گران، روی به مدینه نهاد و در آن سوی مـرز مـمالک اسـلامی در محل «تبوک» فرود آمـدند. نکـته حـایز اهـمّیّت ایـن‌که یک سـال حـقوق لشکریان را پیشاپیش پرداخت کرده بود تا با دلگرمی و اطمینان خاطر در این جنگ سرنوشت‌ساز، علیه مسلمانان پیکار کنند و برای تحقق این هدف با بعضی از قبایل عرب نیز، سازش کرده بود.

وقتی رسول‌اکرمﷺ از تصمیم کفّار اطّلاع یافت، تصمیم گرفت قبل از



حملهٔ آنان به محلّ تجمّع‌شان یورش بَرَد.[1]

از قضا فصل تابستان بود و مردم مدینه، کشاورز بودند و از این راه امرار معاش می‌کردند، زمان برداشت میوه‌جات و دیگر محصولات صیفی، که خرج سالیانه‌شان به شمار می‌رفت، فرا رسیده بود.

با توجّه به‌این‌که هشت سال جنگ مداوم را پشت سر گذاشته بودند و اکنون به آسودگی و آرامش نسبی نیاز داشتند و از همه مهمتر این‌که می‌باید در مقابل لشکری عظیم و تربیت یافته هرقل، قرار گیرند، لذا همه این عوامل، مشکلاتی برای صحابه کرام بود که اینک خود را در محکّ آزمایش قرار دهند.

امّا مقتضای وقت بود و این جهاد در نوع خود از همهٔ جنگها نخست از این جهت ممتاز بود که جنگ‌های قبلی با افراد همانند خود آنها بودند و در اینجا مبارزه با لشکر تربیت یافتهٔ هرقل پادشاه روم بود بنابراین رسول‌اکرمﷺ دستوری مؤکّد برای همه مسلمانان مدینه و قبایل اطراف آن صادر و آنان را برای شرکت در این جهاد عظیم و سرنوشت ساز، دعوت کرد.

این دعوت همگانی، آزمایش سنگینی برای فداکاران و دوستداران اسلام بود و همچنین وجه تمایزی برای منافقان مدعی اسلام به شمار می‌رفت.

که قرآن کریم در این باره اشارات ویژه و حالات گوناگونی ارائه داده است.

از جمله حالات، یکی آن بود که عدّه‌ای از صحابه که نمونه‌هایی از وفاداری و ایثارگری بودند، برای شرکت در جهاد آماده شدند دوم، گروهی که قرآن وصفشان را بدین نحو بیان می‌دارد:

«**اَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْه فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيْغُ قُلُوْبَ فَرِيْقٍ مِنْهُمْ**» یعنی: کسانی

---

[1] - تفسیر مظهری بحواله محمدبن‌یوسف صالحی.

قابل ستایش‌اند که هنگام تنگی شدید از آن‌حضرتﷺ پیروی کردند، پس از این‌که قلوب یک گروه از آنان به لرزه در آمده بود. حالت سوم از کسانی بود که بنا به عذر موجّه نتوانستند در این جهاد شرکت کنند. قرآن کریم در ارتباط با آنها در آیه: «**لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ**» پذیرش عذر آنها را چنین فرمود. گروه چهارم کسانی بودند که با وجود عدم عذر به‌خاطر سستی و تنبلی از شرکت در جهاد سرباز زدند. که در بارهٔ آنها چندین آیه نازل گردید. آیات سه گانه ذیل: «**وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ**»، «**وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا**» در حقّ ایشان نازل گردید که در آنها بر سستی و تنبلی‌شان زجر و توبیخ هم هست و در پایان بشارت بپذیرش توبه‌شان آمده است.

گروه پنجم، منافقین بودند که به‌خاطر نفاق در این امتحان شدید هم نتوانستند نفاق خود را پوشیده نگه دارند و از شرکت در جهاد بازماندند، ذکر این گروه در آیات متعدّدی آمده است.

گروه ششم، آن گروه از منافقان بودند که به‌خاطر مخبری و شرارت با مسلمانان همراه شدند، و حالتشان در این آیات قرآن چنین آمده است. «**وَ فِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ**» «**وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ**» «**وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا**» امّا با توجّه به مشکلات و مشقّت‌های موجود، بسیاری از مردم به عناوین مختلف موفّق به شرکت در جهاد نشدند ولی اکثریّت قریب به اتّفاق به این دعوت عمومی لبّیک گفته خود را برای هر نوع ایثارگری و فداکاری اعلام داشتند به‌طوری که آمار تقریبی شرکت کنندگان در این جهاد حدوداً سی هزار نفر بود که نسبت به جنگهای قبلی آمار قابل توجّهی به شمار می‌رفت.

به هرحال وقتی هرقل پادشاه روم، از سیل جمعیت و آمادگی ناگهانی و حملهٔ قریب الوقوع مسلمانان اطّلاع حاصل کرد رعب و وحشت براو و لشکریانش مستولی شد. به‌طوری که جرأت پیش آمدن را صلاح ندانستند.

رسول خداﷺ با لشکر فرشته گونهٔ صحابهٔ خویش، چند روز در میدان جنگ اقامت فرمود، وقتی دید که آنها از حمله خود منصرف گشته‌اند، ایشان نیز برگشتند.

آیات فوق در ارتباط با گروه چهارم است که بدون عذر، به علّت سستی و کم همّتی خود از شرکت در جهاد خودداری کردند.

در اوّلین آیه گروه فوق را نسبت به قصور و کاهلی‌شان متوجّه گردانید و ضمن بر شمردن عوامل این بیماری، راه علاج آن را نیز به‌طور وضوح بیان فرمود.

محبّت دنیا و غفلت از آخرت اساس همهٔ جرایم است

اگر خوب توجّه شود معلوم می‌گردد که اساس هر نوع کوتاهی و سستی در امور دین، از محبّت دنیا سرچشمه می‌گیرد، و برای همین بود که نبیّ کریم صلی‌الله علیه وسلّم در حدیثی فرموده که «**حب الدنیا راس کل خطیئة**» یعنی محبّت دنیا اساس هر گناه و فساد است؛ لذا در آیهٔ مذکور فرمود، که ای مومنان! هنگامی که از شما دعوت می‌شود که در راه خدا درآیید خود را به زمین می‌چسبانید و نمی‌خواهید حرکت کنید آیا شما در عوض آخرت تنها به زندگی دنیا مستغرق شده‌اید؟

بعد از تشخیص این بیماری، معالجه آن در نخستین جمله چنین بیان گردید که چون خوشی‌ها و منافع زندگی دنیوی بس ناچیز و ناپایدار است بنابراین باید به زندگی جاودانه آخرت التفات کرده به خوشی‌ها و سعادت آخرت روی آورید: چراکه توجّه به آخرت تنها راه علاج از بیماریها و ناخوشی‌های دنیوی است، و برای انسداد راه جرایم نسخهٔ مفید و بی‌نظیری است.

اصول اساسی عقاید اسلامی سه چیز است: توحید، نبوّت و معاد؛ از آن جمله، عقیده معاد در حقیقت روح اصلاح عمل است و چون دیوار آهنینی است که جلوی جرایم و معاصی را می‌گیرد. و اگر بیندیشیم بالبداهه معلوم می‌گردد که امنیّت و آرامش در جهان بدون این عقیده استوار نخواهد ماند، امروزه در جهان، پیشرفت مادیات به اوج خود رسیده

وموازی با آن، ارتکاب جرایم و معاصی نیز جای ویژه‌ای بخود اختصاص داده است.

همان‌گونه که چرخ صنعت و پیشرفت تکنولوژی در گردش است چرخ معاصی و گناهان نیز با همان سرعت بلکه بیشتر در گردش می‌باشد، علّت ارتکاب گناه و آلودگی به جرایم تنها از غفلت به یاد خدا و مادّه‌پرستی و افزون طلبی نشأت گرفته به‌گونه‌ای که امکان کوچکترین بخود آمدن را از آدمی سلب کرده است.

اینها همه و همه نتیجه غرق در ماده طلبی و دنیا دوستی و نهایتاً اعراض از آخرت است. چرا که توجّه به آخرت تنها از ذکر اللّه و التفات به ذات یگانه حاصل می‌شود.

این نکته واضح است که هر ملّتی که در مسیر الی اللّه قدم نهاده‌اند و راه تعالی و تکامل پیموده‌اند به درجه‌ای از قرب و عنایات ایزدی رسیده‌اند که فرشتگان بدان مقام و جایگاه غبطه خورده‌اند که نمونهٔ کامل آن را در عهد صحابهٔ کرام می‌توان مشاهده کرد. امروزه اندیشمندان و جامعه شناسان همهٔ سعی خود را در جهت تقلیل دادن و یا به گفته خود آنها، ریشه کن کردن، بزهکاری و زدودن فتنه و معاصی از چهرهٔ اجتماع مبذول داشته‌اند آنها نه تنها گرهی از مشکلات اجتماع را نگشوده‌اند؛ بلکه خود، در مسیر سیل دنیا طلبی و ماده‌پرستی قرار گرفته‌اند چرا که فرضیات و نظریات اصلاحی آنان، فاقد ارزشهای معنوی و ناآشنا به اصول خداشناسی‌اند و برای همین است که عالم بشریّت را به‌گونه‌ای ناخواسته به افقی تاریک رهنمون می‌دارند.

اگر دانشمندان و جامعه شناسان جهان به نسخه حیات بخش قرآن‌مجید روی آورند و به دستورات مفید و پرسعادت آن عمل نمایند، خواهند دید که چگونه مشکلات، آسان شده جرایم و معاصی کاهش می‌یابند.

اگر شمابرای‌جهاد بیرون‌نیایید، خدا شمارا به عذاب دردناکی مبتلا

خواهدکرد و به‌جای شما قوم دیگری را می‌آورد و به سبب عدم عمل دین، شما هرگز نمی‌توانید به خدا و رسول او ضرری برسانید، زیرا اللّه تعالیٰ بر هر چیز تواناست.

در سومین آیه، واقعهٔ هجرت رسول‌کریمﷺ را بیان کرده نشان داد که رسول‌خداﷺ به کمک و نصرت هیچ انسانی محتاج نیست، زیرا خداوند متعال مستقیماً به او کمک می‌رساند.

چنان‌که هنگام هجرت اتّفاق افتاد وقتی که قوم و اهل وطن‌او را بر ترک وطن‌اجبار کردند. و در سفر هم بجز یک نفر و آنهم ابوبکرصدّیق رضی‌الله‌عنه کسی با او همراه نبود.

دشمن متشکّل از پیاده و سوار به تعقیب رحمة للعالمین افتادند، آن‌حضرتﷺ همراه صدّیقش به غاری پناه برد. وقتی دشمنان به در غار رسیدند آنها را دستگیر شده پنداشتند.

یار غارش پریشان و مضطرب از بیم این‌که مبادا محبوبش را دستگیر کنند، ولی رسول‌خداﷺ پرصلابت، هرگز از نزدیک شدن دشمن‌نهراسید و دید یار غارش برای او اندوهگین است، پس خطاب به صدّیق فرمود: «**لَاتَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا**»، تو اندوهگین مباش زیرا خدا باماست.

ظاهراً این کلمه به اعتبار تلفّظ دو واژه‌اند که گفتن آن چندان مشکل نمی‌باشد، حال آن‌که آن‌قدر عمیق و پرمحتوا است که نمی‌توان از دیدگاه مادّی به افق بیکران آن نظر انداخت چرا که این دو واژه، از الفاظ پاک قرآن‌اند.

بدین ترتیب اللّه تبارک و تعالیٰ با نزول این آیه بر قلب مبارک آن‌حضرتﷺ تسلّی و تسکین‌نازل فرمود. و او را با قوای زمینی و آسمانی خود مورد حمایت قرار داد.

این قوا، می‌تواند قوای فرشتگان باشد و تمام قوای عالم هم قوای خدا به شمار می‌روند.

و نتیجهٔ آن این شد که سرانجام، ترقّی کفر به انحطاط گرایید و دین

خداوند ذوالجلال، روی به کمال نهاد.

چهارمین آیه به شکل تأکید باز هم آن حکم را اعاده فرمود که وقتی رسول خداﷺ به شما دستور داد که برای جهاد بیرون آیید. پس بیرون آمدن شما درهرحال فرض شد، لذاتمام خوبی شما منحصر در اجرای این حکم است.

در پنجمین آیه عذری برای عدم حضور شرکت کنندگان در جهاد به خاطر سستی و کاهلی بیان گردیده رد گردید که این، قابل پذیرش نیست زیرا قدرت و اختیاری که خدا به آنان عنایت فرموده بود آن را در راه خدا صرف نکردند لذا عذر عدم استطاعت، صحیح نیست.

عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ ۚ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَ تَعْلَمَ

خدابیامرزدترا چرا اجازه‌دادی به آنها تا این‌که واضح می‌شدند بر توکسانی‌که راست‌گویند و می‌دانستی

الْكٰذِبِيْنَ ﴿۴۳﴾ لَايَسْتَاْذِنُكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ اَنْ

دروغگویان را. اجازه نمی‌خواهند از توکسانی که ایمان دارند بخداوند و روز قیامت از

يُّجَاهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ ۗ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالْمُتَّقِيْنَ ﴿۴۴﴾ اِنَّمَا يَسْتَاْذِنُكَ

این‌که بجنگند بامال و جان خود و خداکاملاً می‌داند ترسندگان را. همانا کسانی اجازه میخواهند

الَّذِيْنَ لَايُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوْبُهُمْ فَهُمْ فِىْ

که ایمان ندارند بخدا و روز قیامت و در شک قرار گرفته‌اند دلهایشان پس آنها در

رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُوْنَ ﴿۴۵﴾ وَ لَوْ اَرَادُوا الْخُرُوْجَ لَاَعَدُّوْا لَهٗ عُدَّةً وَّ لٰكِنْ

شک خودسرگردانند. واگرآنان می‌خواستندبیرون‌آمدن را، آماده میکردند برای آن وسایل، امّا

كَرِهَ اللّٰهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيْلَ اقْعُدُوْا مَعَ الْقٰعِدِيْنَ ﴿۴۶﴾ لَوْ

ناپسند داشت خدا به‌پا خواستن‌شان را پس بازداشت آنها را وگفته شد که بنشینید بانشستگان. اگر

خَرَجُوْا فِيْكُمْ مَّا زَادُوْكُمْ اِلَّا خَبَالًا وَّ لَاْ اَوْضَعُوْا خِلٰلَكُمْ يَبْغُوْنَكُمْ

بیرون می‌آمدند باشما، نمی‌افزودندمگرفسادومی‌تاختند در میان شما و می‌طلبیدند برای شما

الْفِتْنَةَ ۚ وَ فِيْكُمْ سَمّٰعُوْنَ لَهُمْ ؕ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ بِالظّٰلِمِيْنَ ﴿۴۷﴾ لَقَدِ ابْتَغَوُا

فتنه‌راودرمیان‌شما جاسوسانی‌برای‌ایشان‌هست وخدا داناتراست به ظالمین. وآنها تلاش‌کرده

الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوْا لَكَ الْاُمُوْرَ حَتّٰى جَآءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ اَمْرُ اللّٰهِ وَ

بودندفساد را از پیش ودگرگون کرده‌بودند کارهای‌تورا تااین‌که‌آمد وعده برحق پیروزشد حکم‌خداوندی

هُمْ كٰرِهُوْنَ ﴿۴۸﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّقُوْلُ ائْذَنْ لِّيْ وَ لَاتَفْتِنِّيْ ؕ اَلَا فِي الْفِتْنَةِ

وآنهاناراحت‌شدند. و بعضی‌از آنهاکسی‌است که‌می‌گوید که اجازه ده‌مرا و مرا در گمراهی‌میندازآگاه باش

سَقَطُوْا ؕ وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌۢ بِالْكٰفِرِيْنَ ﴿۴۹﴾ اِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ

آنها در گمراهی قرار گرفته‌اند و بیشک جهنّم احاطه میکند کفّار را. اگر برسد به تو خوبی

تَسُؤْهُمْ ۚ وَ اِنْ تُصِبْكَ مُصِيْبَةٌ يَّقُوْلُوْا قَدْ اَخَذْنَآ اَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ

ناگوارمی‌گذرد به‌آنهاو اگربرسد به‌تو مشکلی‌می‌گویند که ماانتظام‌کار خود را قبلاًکرده‌بودیم و

يَتَوَلَّوْا وَّ هُمْ فَرِحُوْنَ ﴿۵۰﴾ قُلْ لَّنْ يُّصِيْبَنَآ اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا ۚ هُوَ

بر میگردند با خوشحالی. بگو هرگز به‌ما نمی‌رسد مگر آنچه نوشته خدا در حق ما، اوست

مَوْلٰنَا ۚ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ﴿۵۱﴾ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُوْنَ بِنَآ اِلَّآ

کارساز ما و باید بر خدا تکیه کنند مؤمنان. بگو چه توقّع دارید در حق ما بجز

اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ؕ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اَنْ يُّصِيْبَكُمُ اللّٰهُ بِعَذَابٍ مِّنْ

یکی از دو خوبی و ما امیدواریم در حق شما این‌که برساند خدا بر شما عذابی از

عِنْدِهٖٓ اَوْ بِاَيْدِيْنَا ۖ فَتَرَبَّصُوْٓا اِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُوْنَ ﴿۵۲﴾

جانب‌خود یابادست‌های‌ما پس‌منتظر باشید هرآینه ماهم باشما منتظریم.

خلاصهٔ تفسیر

خدا (که) تو را بیامرزد (امّا) شما چرا آنها را (با این شتاب) اجازه دادید تا که روشن می‌شدند، پیش شما راستگویان و (تا که) می‌دانستی دروغگویان را (تا

آنها خوشحال نمی‌شدند که ما به تو فریب داده‌ایم و) کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند آنها درباره جهاد با مال و جان خویش (گاهی برای عدم شرکت) از شما اجازه نمي خواهند (بلکه آنها به مجرد دستور به میدان می‌آیند).

و اللّه تعالیٰ این متّقیان را کاملاً می‌شناسد (به آنان اجر و ثواب خواهد داد) البتّه کسانی (برای نرفتن در جهاد) از شما اجازه می‌خواهند که بر خدا و روز قیامت ایمان ندارند و (از اسلام) در قلوبشان شک واقع شده پس آنها در تردیدهای خویش افتاده حیران‌اند (گاهی با فکر موافق‌اند و گاهی مخالف) و اگر آنها (در غزوه) برفتن اراده می‌کردند (هم چنان‌که به وقت بیان عذر خویش می‌گویند که تصمیم به رفتن داشتیم اما چه بکنیم که فلان ضرورت اتفاق افتاد پس اگر اینطور می‌شد) پس برای آن (رفتن) انتظام در نظر می‌گرفتند (هم چنان‌که لوازم عادی سفر است) امّا (آنها از ابتدا اراده نکردند و در آن تأخیر شد چنان‌که آینده می‌آیند «**لَوْ خَرَجُوْا فِيْكُمْ**» و به خاطر تأخیر آن) و اللّه تعالیٰ رفتن آنها را نپسندید. لذا آنها را موفّق نگردانید و (بحکم تکوینی) چنین گفته شد که با لنگها و شلها شما همه در اینجا بمانید (خوب نبودن در رفتن آنها این است که) اگر ایشان با شما همراه می‌شدند بجز این‌که دو برابر فساد کنند دیگر چه کاری انجام می‌دادند (و آن فساد این‌که) به فکر فتنه‌انگیزی در میان شما به جست‌وخیز می‌پرداختند (یعنی سخن چینی و دوبه‌هم‌زنی کرده بین آنها تفرقه می‌انداختند و سخنان کوچک را بزرگ کرده وحشت می‌انداختند و می‌کوشیدند که رعب دشمن در قلوب شما جا گیرد لذا نرفتن آنها بهتر شد) و (هم اکنون) میان شما بعضی مخبر از آنها وجود دارد (که بیش از این در تدابیر فساد مهارت ندارند) و خدا این ظالمان را کاملاً می‌شناسد (و این مفسده بازی و فتنه پردازی آنها از امروز نیست) آنها قبلاً (در جنگ احد و غیره) هم به فکر فتنه‌جویی بودند (که همراه شده برگشتند تا که مسلمانان دل شکسته شوند) و (علاوه بر این هم) برای (ضرر رسانی) شما به هر نوع اقدامی دست زدند تا این‌که وعده بر حق آمد (و رسید و آمدن آن این‌که) حکم خدا غالب آمد و بر آنان ناگوار گذشت (و همچنین در آینده هم مطمئن باش فکر نکن) و بعضی از این (منافقین متخلف) که (به شما) می‌گویند که مرا (برای نرفتن در غزوه و ماندن در خانه) اجازه بده و مرا در فتنه میانداز آگاه باش که ایشان در فساد افتاده‌اند (زیرا چه مفسده‌ای بالاتر ازکفر و نافرمانی از رسول خداﷺ است) و

یقیناً دوزخ (در آخرت) کفّار را احاطه خواهد کرد. اگر حالت خوبی به شما دست می‌داد برایشان موجب تأسّف قرار می‌گرفت و اگر حادثهٔ بدی برای شما اتّفاق بیفتد (خوشحال شده) می‌گویند که ما (به این خاطر) جلو خود را گرفته بودیم (که با آنان در جنگ و غیره شرکت نکردیم) و (این را گفته) آنها شاد می‌شوند و می‌روند شما (در پاسخ به آنان دو چیز) بگویید (یکی این‌که) بر ما حادثه‌ای واقع نخواهد شد مگر آنچه خدا برای ما مقدّر فرموده است. او مالک ماست (لذا آنچه مالک حقیقی تصویب کند واجب است که مملوک بر آن راضی باشد) و (این مختص به ما نیست) همه مسلمانان در هر کار خود باید به خدا متّکی باشند (دوم این‌که) بگو که (همانگونه که حالت خوب برای ما بهتر است همچنین حوادث هم به اعتبار انجام آخر که در آن رفع درجات و قطع سیئات باشد نیز خوب است پس) شما در حق ما از دو حسن، منتظر بهتر آن هستید (یعنی آنچه شما برای احوال ما در انتظار هستید که ببینید چه می‌شود پس چه آن حسنه‌ای باشد یا مصیبت در هر دو صورت برای مانیکو است) و ما در حق شما منتظر این هستیم که خدا بر شما عذاب واقع خواهند فرمود (چه) از طرف خود (در دنیا یا در آخرت) یا به وسیلهٔ ما (هر گاه شما کفر خود را علنی کنید پس مانند دیگر کفّار به قتل خواهید رسید) پس شما (هم بجای خود) انتظار بکشید (و) ما هم با شما (بجای خویش) در انتظار هستیم.

معارف و مسایل

در تمام هفده آیهٔ این رکوع، بیشتر ذکر آن منافقین به میان آمد که با دروغ بیجا بهانه‌گیری کردند و برای نرفتن به غزوه تبوک از رسول‌کریمﷺ اجازه خواسته‌بودند و در این ضمن بسیاری از احکام، و مسایل، و رهنمودهای مفید نیز ارائه شده‌است.

در نخستین آیه به‌صورت اشاره‌ای لطیف از آن‌حضرتﷺ شکوه شده که منافقین دروغگو خود را معذور معرفی کردند و شما بدون این‌که صحّت و پیشنهاد آنان را دریابید به آنها اجازه ترخیص دادید که با شادمانی اظهار

کنند که: ما رسول‌اللهﷺ را فریب دادیم اگر چه در آیات گذشته حق تعالیٰ این را اظهار کرده بود که ایشان فقط به منظور حیله‌گری، عذر ارائه می‌کردند و اگر نه به آنان اجازه داده نمی‌شد باز هم از رفتن به جهاد سرباز می‌زدند و در آیه‌ای دیگر نیز بیان شد که اگر فرضاً ایشان در این جهاد شرکت می‌کردند مسلمانان از آن استفاده نمی‌بردند، بلکه هنوز از توطئه و فتنه جویی آنها خطرات بیشتری احساس می‌شد.

امّا هدف این است که اگر به ایشان اجازه داده نمی‌شد. باز هم ایشان به جهاد نمی‌رفتند و نفاق آنها زودتر آشکار می‌گشت و فرصت پیدا نمی‌کردند که به مسلمانان طعنه بزنند که: ما آنها را کاملاً تحمیق و استحمار کردیم.

و مقصود، عتاب نیست بلکه آنها در آینده از حیله‌گری و مکّاری‌شان واقف شوند. و ظاهراً که یک گونه عتاب است ولی چقدر بالطف و عنایت که عتاب هم با «**لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ**» آغاز شده است که: شما چرا به آنها اجازه دادید؟ و قبل از آن «**عَفَا اللهُ عَنْكَ**» ذکر فرموده که اللّه تعالی شما را بخشوده است و ناظرین به پست و مقام رسول‌خداﷺ و رابطهٔ او با خدا فرموده‌اند که با در نظر گرفتن تعلّق بی‌نهایت آن‌حضرت ﷺ با خدا، کجا قلب مبارک می‌توانست چنین سؤالی را تحمّل کند که از طرف خدا درباره معامله از آن‌جناب باز خواست شود و اگر در ابتدا، الفاظ «**لِمَ اَذِنْتَ**» ذکر می‌گردید که به ظاهر عنوان باز خواست است.

پس قلب مبارک آن‌حضرتﷺ نمی‌توانست آن را تحمّل بفرماید لذا قبل از آن «**عَفَا اللهُ**» فرموده از یک طرف بر این آگاهی داد که چنین‌کاری اتّفاق افتاده که مورد رضایت خدا نبوده‌است و از طرف دیگر به عنوانی اطّلاع داد تا که کلام آینده بر قلب مبارک سنگین‌واقع نشود.

و از لفظ «عفو» نباید چنین تردیدی به دل راه داد که «عفو» از جرم و گناه است در حالی‌که آن‌حضرتﷺ از گناه معصوم‌اند پس «عفو» در اینجا بچه معنی می‌تواند باشد؟

و جواب این‌که لفظ «عفو» همانگونه که برای بخشودگی گناه می‌آید برای بخشایش از خلافِ اولیٰ و ناپسند هم بکار می‌رود و آن منافی با عصمت نیست.

در آیهٔ دوم و سوم، فرق مؤمن و منافق را چنین توضیح داد که مؤمنان واقعی به خدا در چنین مواقع بسبب حُبّ مال و جان گاهی برای امتناع از جهاد از آن‌حضرتﷺ اجازه نمی‌گیرند، بلکه این کار تنها از کسانی بر می‌آید که درست به خدا و روز آخرت ایمان ندارند. و اللّه تعالیٰ حال متقیان را کاملاً می‌داند.

در آیهٔ چهارم برای بیجا بودن عذرشان قرینه‌ای بیان گردید که: «**وَلَوْ اَرَادُوا الْخُرُوْجَ لَاَعَدُّوْا لَه عُدَّةً**»: یعنی اگر واقعاً تصمیم به جهاد می‌داشتند. قبلاً آماده می شدند امّا آنها هیچ به فکر آماده‌گیری نبودند پس معلوم شد که بهانه معذرت خواهی بیجا بوده است و اصولاً آنها تصمیمی برای شرکت در جهاد نداشته‌اند.

امتیاز میان عذر معقول و نامعقول

از این آیه، یک اصل مهم مستفاد گردید که می‌توان به آن، میان عذر معقول و نامعقول تفاوت قایل شد و آن این‌که عذر کسانی می‌تواند قابل قبول باشد که برای اجرای حکم آماده باشند. باز اگر به‌خاطر رویداد اتّفاقی معذور گردند و همین است حکم تمام معاملات معذورین که این مصداق عذر گناه بدتر از گناه خواهد شد و عذر موجّه تلقّی نمی‌شود مانند کسی که برای رفتن نماز جمعه کاملاً آماده‌گیری کرده و تصمیم به رفتن دارد که ناگهان عذری پیش آمد که نتوانست برود عذر این شخص معقول است و اللّه تعالیٰ به چنین‌کس اجر کامل عبادت او را عنایت می‌فرماید و اگر کسی هیچ‌گونه آمادگی نکرده، باز هم اتّفاقاً عذری پیش آید آن عذر بهانه‌ای بیش نیست.

و همین‌طور کسی که برای بیدار شدن، مقدّماتی را فراهم آورد و زنگ ساعت را هم کوک کرد وحسب احتیاط به کسی نیز سفارش کرد که او را برای نماز صبح بیدار نماید، با همهٔ این تدابیر، اگر او به خواب رفت و نماز او فوت شد با کسی که بدون هیچ آمادگی قبلی بخواب رفت تفاوت بسیار دارد چنانچه همین اتّفاق برای نبیّ کریمﷺ در «**لیلة التعریس**» افتاد، بدین ترتیب که حضرت بلال رضی اللّه عنه مامور شد که نبی کریمﷺ و دیگر صحابهٔ کرام را بیدار نماید ولی از قضا، خود او نیزبه خواب رفت.

لذا آنها هنگامی بیدار شدند که آفتاب طلوع کرده بود، آن‌حضرتﷺ خطاب به صحابهٔ کرام رضی الله عنهم فرمود: «**لا تفریط فی النوم اِنَّمَا التفریط فی الیقظه**»: یعنی مردم در حالت خواب معذوراند. تقصیر آن است که با وجود بیداری کوتاهی کنند. حال دیدیم که رسول‌کریمﷺ برای بیداری نماز صبح، تدابیر لازم را فراهم کرده بود. سپس در چنین‌شرایطی، عذری پیش آمد حوادث، مقبول است پس بر معقول و نامعقول بودن عذر اینگونه می‌توان حکم کرد. تنها با آمادگی زبانی چیزی نمی‌شود.

در پنجمین آیه حالت آن منافقان را تصویر کشید که با فکر و فریب کسب اجازه کرده بودند، حال آن‌که نرفتن آنها در جهاد بهتر از رفتن‌شان بود چرا که اگر آنها در جهاد شرکت می‌کردند با توطئه و اخبار دورغ در میان مسلمانان، فتنه و فساد بر پا می‌کردند «**وَ فِیْکُمْ سَمّٰعُوْنَ لَهُمْ**» در میان مسلمانان، افراد ساده لوحی وجود دارد که با شنیدن اخبار دروغ متأثّر می‌شدند.

«**لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ**» یعنی ایشان کسانی‌اند که قبلاً هم فتنه و فساد برپا کردند هم چنان‌که در غزوهٔ احد اتّفاق افتاده بود.

«**وَ ظَهَرَ اَمْرُ اللهِ وَ هُمْ کٰرِهُوْنَ**» یعنی حکم خدا غالب آمد در حالی‌که منافقین از شنیدن آن خبر بسیار متأثّر و اندوهگین شدند.

از این هم اشاره فرمود که فتح و پیروزی در قبضه حق تعالیٰ است. همچنان‌که در وقایع گذشته به شما فتح داده شد در این جهاد هم به پیروزی نایل خواهید شد و مکر و تدابیر منافقین نیز، نسبت به شما بی‌اثر خواهند

بود.

در آیهٔ ششم، اشاره‌ای ظریف به بهانهٔ فردی منافق که جدبن‌قیس نام داشت، کرد و گمراهی او را به رسول گرامی‌اش نمایاند. او از رفتن به جهاد چنین بهانه‌ای را ارائه داد که: «چون من جوان هستم می‌ترسم اگر در جنگ علیه رومیان شرکت کنم، مبادا در فتنه زنان رومی قرار گیرم» قرآن کریم در پاسخ به آن فرمود: «**اَلَا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوْا**»: که این احمق بهانهٔ یک فتنه‌ای موهوم را ذکر کرده اکنون در یک فتنه‌ای حقیقی و آن تخلّف از دستور رسول و به گناه عظیم ترک جهاد مبتلا شده است. «**وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیْطَةٌ بِالْکٰفِرِیْنَ**». یعنی جهنّم همه کفّار را احاطه کرده است که نمی‌توانند از آن بیرون آیند. ممکن است مراد از این خطاب این باشد که در آخرت جهنم آنها را احاطه می‌کند ویا این‌که اسباب دخول جهنّم راکه اکنون آنها را احاطه کرده‌اند. به جهنّم تعبیر کرد و با این اعتبار گویا اکنون هم اینها در دوزخ می‌باشند.

و در هفتمین آیه یک بی‌حوصلگی دیگری از آنان بیان شده که ایشان اگر چه در ظاهر با مسلمانان آمیخته هستند.

امّا حالت ویژه‌شان چنین است که: «**اِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ**» یعنی اگر فتح و پیروزی به شما دست می‌داد بر آنها بسیار ناگوار می‌نمود. «**وَاِنْ تُصِبْكَ مُصِیْبَةٌ یَّقُوْلُوْا قَدْ اَخَذْنَآ اَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ یَتَوَلَّوْا وَّ هُمْ فَرِحُوْنَ**»: اگر بر شما مصیبتی واقع می‌شد می‌گفتند که «ما قبلاً می‌دانستیم که ایشان خود را دارند در مصیبت می‌اندازند بنابراین ما برای خود انتظام کردیم و تدابیری اندیشیدیم که در این مهلکه شرکت نکنیم» لذا با گفتن این سخنان، خود را حق بجانب دانسته، شاد و خوشحال بر می‌گردند.

در هشتمین آیه حق تعالیٰ به آن‌حضرت ﷺ و مسلمانان هشدار داد که با اینگونه سخنان بیهوده منافقین گوش فرا ندهید و متأثّر نشوید و همیشه حقیقت را در نظر بگیرید الفاظ آن هدایت اینها هستند:

«**قُلْ لَّنْ یُّصِیْبَنَآ اِلَّا مَاکَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلٰنَا وَ عَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ**»: یعنی شما با این پرستاران اسباب مادّی بگویید که شما فریب خورده‌اید. این اسباب

مادّی فقط پرده‌ای بیش نیستند. نیروی کارگر در آنها فقط اللّه تعالیٰ است و آنچه که بر ما حادث شود از جانب اللّه تعالیٰ است که قبلاً در دفتر تقدیر نوشته شده است. و مالک و کارساز ما تنها ذات یگانه اوست. لذا مسلمانان باید در حقیقت متکی به ربّ العالمین باشند و اسباب مادّی را تنها به حیث اسباب دنیوی و آثار وجودی خدای ذوالجلال، مورد توجّه قرار دهند و آنها را مبنای نیکی و بدی ندانند. تقدیر با تدبیر توأم است و توکّل بدون تدبیر درست نیست».

این آیه اصل حقیقت مسئلهٔ تقدیر و توکّل را هم روشن‌کرد که یقین بر تقدیر و توکّل بدان معنی نیست که همه چیز را بر تقدیر و توکّل به خدا تفویض نماید و دست روی دست نهاده بیکار بنشیند و بگوید که آنچه قسمت من باشد به من می‌رسد و یا آنچه تقدیر است، انجام می‌شود و با این خیال از تلاش و سعی خودداری کند، بلکه آنچه را که خداوند در اختیار او نهاده و او را در بسیاری جهات مختار آفریده است. پس موظّف است که نهایت سعی و تلاش خود را در جهت کسب موفّقیت و سعادت مبذول دارد و پس از آن نتیجهٔ کار را به تقدیر و به عبارتی به مشیّت الهیٰ واگذارد چراکه نتایج هر کار در قبضهٔ قدرت و ارادهٔ اوست.

در ارتباط با این مسئله، بسیاری از مردم جهان، راهِ افراط پیموده‌اند؛ به‌طوری که بعضی از افراد بی‌دین اصولاً نسبت به تقدیر، بی‌اعتقاد اند و همه چیز را از دیدگاه مادّی می‌نگرند و نسبت به تقدیر توجیهات مادّی می‌کنند ولی بعضی از افراد ناگاه نیز هستند که تقدیر و توکّل را اساس هر چیز قرار داده و از کوشش و همّت غافل‌اند که پیامبر گرامی ﷺ این طرز تفکّر را نیز مردود دانسته‌اند. چنان‌که شاعر گوید: «با توکل زانوی اشتر ببند».

لذا با نزول این آیه راه افراط و تفریط را خاتمه داده، راه درست را نشان داد که اسباب اختیاری، همه از مواهب الهی‌اند و عدم استفاده از آنها، ناسپاسی است. آری اسباب را نباید از درجه خودش بالاتر دانست و باید بر این عقیده بود که نتایج و ثمرات، تابع این اسباب مادّی نیستند، بلکه تابع

فرمان ربّ‌العالمین‌اند.

در نهمین آیه، حالت استقلال مؤمن را نسبت به منافقین ذکر کرده که بر مصیبت مسلمانان شادمان می‌گردند. پاسخ داد که: آنچه را که شما بر ما مصیبت می‌دانید و پس از آن شادمان می‌شوید، اینها بر ما مصیبت نیستند، بلکه گونه‌های دیگری از راحتی و پیروزی‌اند، زیرا اگر فرد مؤمن به پیروزی دست نیابد به پاداش ویژه آن نایل می‌گردد، چراکه او به منظور دست‌یابی به موفّقیّت، قدم برداشته است. پس اگر به موفّقیّت دست نیابد، همان شکست را نوعی پیروزی دانسته و بر تقدیر الهی خرسند می‌شود. شعر:

نه شوخی چل سکی باد صباکی　　بگرٹ نه مین بهی زلف اس کی بناکی

شوخی صبا (فیض باد صبحگاهی) مؤثّر نیفتاده است، بلکه این تأثیر مفید، از فیوضات ربّ العالمین است. منظور از «**هَلْ تَرَبَّصُوْنَ بِنَآ اِلَّا اِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ**». در آیهٔ مذکور همین است و با این آیه این نکته را هم نشان داد که حالت کفّار کاملاً برعکس این است که آنها در هر حال از عذاب رهایی ندارند یا به وسیلهٔ مسلمانان، در این جهان مورد عذاب الهی واقع می‌شوند و اگر بنا به مصلحت الهی، از عذاب این جهان مصون ماندند به عذاب دردناک آخرت گرفتار خواهند شد.

قُلْ اَنْفِقُوْا طَوْعًا اَوْكَرْهًا لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ ؕ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا

بگو: مال انفاق کنید چه بارضایت وچه باکراهت هرگز پذیرفته نمی‌شود ازشما بی‌شک شمامردم

فٰسِقِيْنَ ﴿۵۳﴾ وَ مَامَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقٰتُهُمْ اِلَّآ اَنَّهُمْ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ وَ

نافرمانی هستید.　　و متوقّف نشد پذیرش انفاق آنها مگر از این امر که منکر خدا و

بِرَسُوْلِهٖ وَ لَا يَاْتُوْنَ الصَّلٰوةَ اِلَّا وَ هُمْ كُسَالٰى وَ لَا يُنْفِقُوْنَ اِلَّا وَ هُمْ

پیامبرش شدند و نمی‌آیند برای نماز مگر با کسالت و انفاق نمی‌کنند مگر با

كٰرِهُوْنَ ﴿۵۴﴾ فَلَا تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَ لَآ اَوْلَادُهُمْ ؕ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ

کراهت دل.　　پس تعجّب نکن از اموال و اولاد آنها همانا خدا می‌خواهد که آنها را در

لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كٰفِرُوْنَ ﴿۵۵﴾ وَ

عذاب نگهدارد به‌سبب اینها در زندگی دنیا و بیرون آیند ارواحشان در حالی‌که کافرند و

يَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ ؕ وَ مَا هُمْ مِّنْكُمْ وَلٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَّفْرَقُوْنَ ﴿۵۶﴾

قسم می‌خورند به خدا که آنان از شما هستند و حال آن‌که آنها از شما نیستند وامّا آنها از شما می‌ترسند.

لَوْ يَجِدُوْنَ مَلْجَاً اَوْ مَغٰرٰتٍ اَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا اِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُوْنَ ﴿۵۷﴾

اگر بیابند پناهگاهی یا غارهایی یا جایی برای سر پایین آوردن باز می‌گردند به آن طرف افسار گسیخته.

وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَّلْمِزُكَ فِي الصَّدَقٰتِ ۚ فَاِنْ اُعْطُوْا مِنْهَا رَضُوْا

وبعضی از آنها کسانی هستند که طعنه می‌زنند به تو در تقسیم صدقات اگر داده بشود به آنها از آن، راضی

وَاِنْ لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا اِذَا هُمْ يَسْخَطُوْنَ ﴿۵۸﴾ وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوْا مَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ وَ

می‌شوند و اگر داده نشود از آن پس ناراضی می‌شوند. و اگر راضی می‌شدند بر آنچه داده به آنان خدا و

رَسُوْلُه ۙ وَ قَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ سَيُؤْتِيْنَا اللّٰهُ مِنْ فَضْلِه وَ رَسُوْلُهٗ ۙ اِنَّا اِلَى

رسولش و می‌گفتند کافی است برای ما خدا و او می‌دهد بما از فضل خویش و رسول او و ما باید به سوی

اللّٰهِ رٰغِبُوْنَ ﴿۵۹﴾

خدا متوجّه باشیم.

خلاصهٔ تفسیر

شما (به منافقین) بگویید که شما (در جهاد و غیره) چه با طیب نفس انفاق کنید چه با کراهیّت، شما در هیچ صورت (نزد خدا) مقبول نیستید (زیرا که) بی شکّ و تردید شما نافرمان هستید (مراد از آن کفر است. هم چنان‌که در آینده می‌آید) و در پذیرش صدقات آنها بجز این چیز دیگری مانع نیست که آنان به خدا و رسول او کفر ورزیدند (و این را در بالا نافرمانی تعبیر کرد و هیچ‌گونه عمل کافر مقبول نیست) و (علامت این کفر باطنی بظاهر این است که) آنها نماز نمی‌خوانند، مگر با کسالت و (در کارهای نیک) انفاق نمی‌کنند، مگر با کراهیّت (زیرا در دل ایمان ندارند که با آن به ثواب

متوقّع باشند و با این امید رغبتی باشد. فقط بخاطر نجات از بدنامی انجام می‌دهند، آنچه انجام می‌دهند و وقتی‌که آنان این چنین مردوداند) پس اموال و اولاد آنها تو را در (این) تعجّب نیندازد (که به این افراد مردود و غیرمقبول چرا این قدر نعمت عنایت شده، زیرا در حقیقت اینها برایشان نعمت نیست بلکه نوعی از عذاب است زیرا) خدا تنها این را می‌خواهد که به‌سبب این چیزها در زندگی این جهان (هم) ایشان را به عذاب مبتلا کند و ارواحشان در حال کفر بیرون آیند (تا که به سبب آن در آخرت هم گرفتار عذاب گردند مال و اولادی که سرانجامش این چنین باشد آن را نعمت تصور کردن اشتباه است) و ایشان (منافقان) به خدا قسم می‌خورند که آنها از شما هستند (یعنی مسلمان‌اند) در حالی‌که (حقیقتاً) آنها از شما نیستند. لیکن (حقیقت امر این است که) آنها مردم ترسویی هستند (به‌سبب ترس با قسم دروغ کفر خود را پنهان می‌کنند تا که روش مسلمانان با ما مانند کفّار دیگر نباشد و جای دیگری ندارند تا به‌صورت آزادی در آنجا بروند و رنه) اگر به ایشان جای پناه می‌رسید (در کوه) غاری (میسّر می‌شد) یا برای سر پایین آوردن جای کوچک (می‌رسید) حتماً روی گردانیده به سوی آن می‌رفتند (ولی چنین صورتی نیست لذا بدروغ قسم خورده خود را مسلمان معرفی می‌کنند) و بعضی از ایشان کسانی هستند که درباره (توزیع) صدقات بر شما طعنه می‌زنند (که در این توزیع العیاذ باللّه انصاف مراعات نگردیده) و اگر از این صدقات به آنان (طبق خواهش آنها) چیزی برسد راضی می‌گردند و اگر از این صدقات (طبق خواهش‌شان) چیزی به آنها نرسد ناخشنود می‌شوند (از این معلوم شد که منشاء اعتراض آنها در حقیقت چیزی اصولی نیست بلکه حرص دنیا و خودخواهی است) و بهتر برای آنها این بود که اگر آنان راضی می‌شدند بر آنچه که اللّه تعالیٰ به آنها (داده بود) و رسول او داده بود (و در این باره) چنین می‌گفتند که (عطیه) خدا برای ما کافی است (هر مقداری که به ما رسیده در آن خیر و برکت خواهد بود و اگر باز هم نیاز پیش بیاید و مصلحت باشد پس) در آینده اللّه تعالیٰ از فضل خویش باز می‌دهد و رسول او (هم می‌دهد) و ما (از ته دل) به سوی خدا متمایل هستیم (همه امیدهای ما وابسته باو یند).

معارف و مسایل

در آیات گذشته ذکر بداخلاقی و بدکرداری منافقان به میان آمده بود و در همهٔ آیات فوق نیز همین مطلب بازگو می‌شود. و در «**إِنَّمَا يُرِيْدُ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ**» اشاره شده که مال و اولاد منافقین برای آنان نعمتی نیستند نوعی عذاب به شمار می‌آیند.

و علّتش هم این است که وقتی کسی به محبّت دنیا و دلبستگی‌های فریبنده دنیوی مایل شده، خود را در مصیبت و عذاب الهی گرفتار کرده است؛ زیرا کسی که در این خط پایان ناپذیر قدم گذاشت، عشق مال و متاع دنیا آن‌قدز در عمق دل او جا می‌گیرد که هر گونه تدبیر را در جهت کسب آن، إعمال می‌دارد و انواع رنج و مشقّت را برخود هموار می‌سازد نه در روز، آرامش جسمی دارد و نه در شب آسایش فکری. و حتی گاهی اوقات فرصت صحبت با افراد خانواده‌اش را ندارد.

اگر از نظر جسمی عارضه‌ای بر او حادث شود. بسیار ناآرام، پریشان و آشفته خاطر خواهد شد. اگر نقصان مالی ببیند، پریشانی و سراسیمگی او دو چندان می‌شود و بالاخره جبران مافات، او را لحظه‌ای آرام نمی‌گذارد و تأسّف این ضایعه هرگز از دل او بیرون نخواهد شد.

و سرانجام اگر این چیزها هنگام موت یا قبل از آن از دست بروند و بالاخره آن‌قدر در تب و تاب مادیات می‌سوزد و می‌گدازد که وصف آن هرگز در کاغذ نمی‌گنجد. پس احمق است آن کسی که وسایل راحتی دنیا را راحتی، تعبیر کرده و عمر گرانمایه خود را در جهت کسب راحتی کاذب فرسوده می‌سازد، با توجّه به این‌که این همه وسایل به اصطلاح راحتی ما، یک عمر به تپش قلب تشویش و ترس و دیگر عوارض، روحی گرفتار می‌سازند. پس همه اینها مُخلّ راحتی‌اند نه آرامش و آسایش و سرانجام مقدّمهٔ مشکلات اخروی را فراهم می‌آورد.

آیا می‌توان از اموال صدقات به کفّار داد؟

از دنباله آیه معلوم شد که از اموال صدقات به منافقین هم چیزی می‌رسید امّا چون سهمیهٔ آنها مطابق دلخواهشان نبود، لذا از این بابت سخت ناخشنود می‌شدند و زبان به طعن و لعن می‌گشودند در اینجا اگر مراد صدقات عمومی آن باشد که شامل صدقات واجب می‌باشد. هیچ اشکالی در آن نیست زیرا از صدقات نفلی انفاق بر غیر مسلم به اتفاق امّت جایز و از سنّت ثابت است و اگر مراد از صدقات فرض و زکات و عشر و غیره باشند پس دادن سهم به منافقان از آنها به این خاطر بود که آنها خود را مسلمان معرّفی می‌کردند و ظاهراً دلیلی بر کافر بودن آنها وجود نداشت و اللّه تعالیٰ به مصلحت، چنین دستور داده بود که با منافقان روشی اختیار گردد که با مسلمانان انجام می‌گیرد.[1] «**لَايَأْتُوْنَ الصَّلٰوةَ اِلَّا وَ هُمْ كُسَالٰى**» در این آیه دو علامت از منافقان بیان گردید.

یکی این‌که اگر به نماز بیایند، با سستی و کاهلی می‌آیند. دوم این‌که، اگر در راه خدا انفاق کنند نیز، با کراهیّت قلب انفاق خواهند کرد.

در اینجا به عموم مسلمانان هشداری است که سستی و کاهلی در نماز و ناگواری قلبی در ادای زکات و صدقات علامت نفاق است. پس مسلمانان باید سعی کنند تا خود را از این علامت نجات دهند.

اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسٰكِيْنِ وَالْعٰمِلِيْنَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ

همانا زکات حق فقیران و نیازمندان و کسانی است که آن را جمع آوری می‌کنند و آنان که الفت داده می‌شود

قُلُوْبُهُمْ وَ فِى الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِيْنَ وَ فِىْ سَبِيْلِ اللهِ وَ ابْنِ السَّبِيْلِ ط

دلهایشان و برای خرج کردن در آزادی برده‌ها و در ادای وام تاوان دهندگان و در راه خدا و برای مسافران

۱- بیان القران ملخصاً.

فَرِيْضَةً مِّنَ اللهِ ۗ وَ اللهُ عَلِيْــمٌ حَكِيْــمٌ ﴿۶۰﴾

مقرّر شده است از سوی خدا و خدا به همه چیز دانا و با حکمت است.

خلاصۀ تفسیر

صدقات (فرض) تنها حقّ فقیران و محتاجان و کارکنانی (که در تحصیل) صدقات معیّن شده‌اند و کسانی که دلجویی (از ایشان هدف) گردد و در رهایی گردن بردگان (صرف گردد) و در (ادای) وام وامداران و در (تهیه وسایل) جهاد و (کمک) به مسافران این حکم از جانب خدا مقرّر است و خدا بسیار دانا و حکیم است.

معارف و مسایل

مصارف الصدقات

در آیات پیشین، بعضی از ایرادات منافین بر رسول‌خداﷺ دربارۀ صدقات و پاسخ آنها ذکر شده بود که منافقین بر آن حضرتﷺ این چنین ایراد گرفته بودند که آن‌حضرتﷺ «العیاذ باللّه» در توزیع صدقات شرط انصاف را مراعات نمی‌کند به هر کس هر مقداری که می‌خواهد می‌دهد.

در این آیات حق تعالیٰ مصارف صدقات را تعیین فرمود و سوء‌تفاهم مغرضان را برطرف ساخت که خداوند خود تعیین فرموده است که صدقات به چه کسانی تعلّق می‌گیرد، لذا رسول کریم ﷺ، در تقسیم صدقات همان دستور خداوند را اجرا خواهد کرد و مطابق نظر خود عمل نخواهد کرد.

این مسأله با آن حدیث منطبق است که در **سنن ابی داوود** و **دار قطنی** به روایت زیاد بن حارث صدایی نقل شده می‌فرماید که: من در محضر رسول‌خداﷺ حاضر شدم، معلوم شد که ایشان به سوی قوم من لشکری از مسلمانان اعزام می‌فرماید. من عرض کردم یا رسول اللّه به ما از اعزام لشکر خودداری کنید. من ضامن می‌شوم که همه آنها مطیع و منقاد شده به خدمت

شما بیایند، لذا نامه‌ای به سوی قوم خویش فرستادم پس همه مسلمان شدند آن‌حضرتﷺ برای این‌کار فرمود: یا اخاصداء المطاع فی قومه که در آن گویا به آن چنین خطاب داده شد که او در میان قوم خویش محبوب و مقتدا می‌باشد، من عرض کردم که: من در این‌باره کمالی ندارم، بلکه از کرم و فضل خدا به ایشان هدایت میسّر گردید و آنها مسلمان شدند. و می‌فرماید: که من هنوز در همین مجلس حاضر بودم که شخصی در محضر آن‌حضرتﷺ برای سؤال چیزی حاضر شد آن‌جنابﷺ به او چنین پاسخ داد که: توزیع صدقات را خداوند به نبی و یا غیر نبی محوّل نفرمود، بلکه شخصاً خود جهت مصارف آن هشت گروه تعیین فرمود: اگر تو در این هشت گروه داخل هستی، من می‌توانم از محلّ مصارف صدقات به شما تحویل دهم.[1]

پس از دریافت شأن نزول آیه و قبل از شنیدن تفسیر و تشریح کامل، این را درک کنید که اللّه تعالیٰ به تمام مخلوقات از قبیل انسان و حیوان و غیره وعده فرمود که به آنها رزق بدهد، چنان‌که در آیه ۶ سوره هود می‌فرماید: «**وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلَّا عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهَا**». و ضمناً بنا به حکمت بالغهٔ خویش چنین نکرد که همه را در رزق برابر کند. میان غنی و فقیر فرق گذاشت که در آن نسبت به تربیت اخلاقی و نظام عالم صدها حکمت وجود دارد که فعلاً جای بحث آن نیست و طبق این حکمت بعضی را ثروتمند و برخی را فقیر و تهیدست آفرید سپس در اموال ثروتمندان سهمی برای فقرا و مساکین مقرّر نمود. چنان‌که در آیهٔ ۲۲ سورهٔ معارج آمده است. «**وَ الَّذِیْنَ فِیْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُوْمٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُوْمِ**»: که در آن نشان داد که خداوند رزاق، سهمیهٔ معیّنی را برای فقرا در اموال ثروتمندان اختصاص داده است که حقّ واقعی آنهاست.

۱- تفسیر قرطبی ج ۸.

از این مسئله اوّلاً این نکته معلوم شد که آنچه به ثروتمندان دستور رسیده که از اموال خویش صدقه دهند، در واقع احسانی از سوی آنان تلقّی نمی‌شود بلکه این خود، حقّ فقراست که ادای آن بر ثروتمندان واجب شده است.

ثانیاً مقدار این حق از سوی اللّه تعالیٰ معین شده است و هیچ‌کس مجاز نیست که بنا به مصلحت خویش مقدار آن را کم یا زیاد نماید، لذا خداوند متعال تعیین مقدار را خود به رسول گرامی‌اش محوّل نمود.

پس از آن، رسول‌کریمﷺ، به‌قدری در اجرا و تصمیم این حکم، اهتمام مبذول داشت که تنها به دستورات شفاهی اکتفا نفرمود، بلکه در این رابطه، بخشنامه مفصّلی تهیّه و تدوین و جهت اجرای دقیق مفاد آن، به فاروق‌اعظمؓ و عمروبن حزمؓ سپرد و در آن به‌طور واضح ثابت شد که نصاب زکات و در هر نصاب، مقدار زکات را اللّه تعالیٰ توسط پیامبر خویش برای همیشه معیّن‌کرد و هیچ کسی حق ندارد که در هیچ دوره و در هیچ دیاری در آن کم و کاست یا تغییر و تبدیلی نماید.

مسلّم این است که فرضیّت صدقهٔ زکات در صدر اسلام در مکّهٔ مکرّمه نازل شده بود چنان‌که امام تفسیر علامه ابن کثیر از آیه ۲۰ سوره مزمل: «**اَقِيْمُوْا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُو الزَّكٰوةَ**» استدلال نموده است. زیرا این سوره کاملاً از سوره‌های زمان ابتدا وحی است و در آن همراه با دستور نماز حکم زکات هم آمده است. البتّه از روایات حدیث چنین معلوم می‌شود که در ابتدای اسلام برای زکات، نصاب ویژه یا مقدار معیّنی اختصاص نداشت، بلکه هر مقدار که مازاد بر نیاز مسلمانان بود؛ کلاً در راه خدا انفاق می‌گردید. تعیین نصاب و میزان زکات، پس از هجرت و آن هم در مدینه مقرّر شد. سپس قانون محکم و کامل زکات و صدقات بعد از فتح مکّه، به مورد اجرا گذاشته شد و تا ابد نیز لازم الاجرا و غیرقابل تغییر است.

در این آیه به اجماع صحابه و تابعین، مصارف آن صدقات واجب بیان شده که چون نماز بر مسلمانان فرض هستند، زیرا مصارفی که در این آیه

تعیین شده‌اند مصارف صدقات فرض‌اند. و در صدقات نوافل طبق تصریحات روایات، بسیار وسعت به کار رفته که آنها در این «هشت مصرف» شامل نیستند.

اگر چه در آیات فوق لفظ «صدقات» برای عموم صدقات به کاررفته است که در آن واجب و نفل هر دو داخل‌اند، امّا در این آیه به اجماع اُمّت مراد، بیان مصارف صدقات فرضی است و نیز در **تفسیر قرطبی** آمده است که هر کجا در قرآن لفظ «**صدقه**» به‌طور مطلق به کار رفته و قرینه‌ای برای صدقات نفلی نباشد، منظور از آن صدقات، صدقات فرضی‌اند. این آیه با لفظ «**انما**» آغاز شده و در معنی «حصر و انحصار» به کار می‌رود، لذا نخستین کلمه نشان داد که مصارف صدقات که در آینده بیان می‌گردد همه صدقات واجب باید در این مصارف صرف گردند و علاوه بر اینها درمصارف خیریه دیگر از صدقات واجب نمی‌توان استفاده کرد، مانند آمادگی برای جهاد و بنای مساجد و مدارس یا ادارات دیگر برای رفاه مردم؛ اگر چه همه این چیزها الزامی و ضروری هستند و انفاق در آنها اجر فراوانی دارد؛ امّا صدقاتِ فرض که مقدار آنها معین شده، نمی‌توان آنها را در این موارد صرف کرد.

لفظ دوم آیه «**صدقات**» جمع صدقه است و صدقه در لغت بر آن سهمیه از مال اطلاق می‌شود که به خاطر خدا انفاق گردد.[1] امام راغب در «**مفردات‌القرآن**» فرموده است که به صدقه از این جهت صدقه گفته می‌شود که گویا صدقه دهنده مدّعی‌است که: «من در قول و فعل خود صادقم و در صرف کردن‌آن هیچ غرضی دنیوی در میان نیست، بلکه تنها برای رضای‌خدا صرف می‌کنم.» لذا هر صدقه‌ای که در آن نام یا هدف دنیوی شامل باشد قرآن‌کریم آن را کالعدم دانسته است.

۱- قاموس.

لفظ صدقه طبق معنی اصلی خودش عام است به صدقه نفلی هم گفته می‌شود و به زکات فرض هم گفته می‌شود و کاربرد آن در نفل، عام است و برای فرض هم در بسیاری مواضع از قرآن مجید این لفظ به کار رفته است مانند آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ توبه «**خُذْمِن اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً**» و آیه مورد بحث «**اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ**» و غیره. بلکه طبق تحقیق قرطبی هر کجا در قرآن مطلق لفظ صدقه بیاید، مراد از آن، صدقهٔ فرض می‌باشد و در روایات حدیث نیزلفظ صدقه برای هر کار نیک به‌کار رفته است. چنان‌که در حدیث آمده است که ملاقات با مسلمانی که چهره گشاده و خوش برخوردی دارد، صدقه به شمار می‌آید. برداشتن باری از دوش کسی و کمک به وی صدقه است، دادن دلو به دیگری به منظور آب کشیدن از چاه نیز صدقه محسوب می‌شود در این حدیث لفظ «صدقه» معنی عام دارد که بر هر نوع کار نیکی اطلاق می‌گردد.

لفظ سوم بعد از این به «**للفقراء**» آغاز شده در ابتدای آن حرف لام آمده که به معنی تخصیص است. لذا معنی جمله این است که کلّ صدقات تنها حقّ کسانی است که بعد از این ذکر می‌گردند. لذا نظر شما را به تفاصیل آن هشت گروه که بعداً بیان خواهد شد جلب می‌کنم.

از جمله مصارف صدقه، یکی فقرا و دیگری، مساکین است، فقیر و مسکین در معنی یکسان نیستند و با هم تفاوت دارند؛ زیرا یکی آن‌که اصلاً چیزی در اختیار نداشته باشد و دیگری آنکه کمتر از ملک نصاب داشته باشد امّا هر دو در حکم زکات یکسان هستند در آن اختلافی نیست و ما حصل آن این‌که هر کس که بیش از ضروریات به‌قدر نصاب مال نداشته باشد می‌توان به او زکات داد و برای او هم گرفتن زکات جایز است. و در شمار ضروریات، منزل مسکونی و ظروف مستعمله و لباس و وسایل خانگی از قبیل میز و صندلی وغیره همه داخل‌اند- نصاب یعنی هفت و نیم توله[1] طلا

۱- یک توله برابر است با: ۱۱/۶۶۶گرم. (مترجم)

یا پنجاه دو ونیم توله نقره یا قیمت آنها در ملکیت هر کسی باشد و او مدیون نباشد برای او گرفتن زکات جایز نیست و هم چنین دادن زکات به او هم ناجایز است و هم چنین‌کسی که به نزد او مقداری طلا و مقداری نقره باشد اگر قیمت همه آنها روی هم رفته معادل پنجاه دو نیم توله نقره باشد او نیز صاحب نصاب به شمار می‌رود. برای او هم دادن و گرفتن زکات جایز نخواهد شد و هر کس که مالک نصاب نباشد، ولی صحیح و سالم و قابل اکتساب است و مقدار غذای یک روز را در اختیار دارد اگر چه زکات دادن به او جایز می‌باشد ولی این جایز نیست که او از مردم سؤال کند و در این مسئله بسیاری غافل شده سؤال می‌کنند که سؤال برای آنها حرام است. چنین شخصی هر مقداری که سؤال کرده به دست آورد آن را پیغمبرخداﷺ آتش افروز جهنّم قرار داده است.[۱]

نتیجه این‌که در میان فقیر و مسکین درباره زکات هیچ تفاوتی نیست. البتّه به اعتبار وصیّت فرق واقع می‌شود که اگر برای مساکین وصیت کرده پس به چه کسانی داده شود و اگر به فقیر وصیت شده به چه کسانی داده شود که در اینجا نیاز به توضیح آن نیست. و این امر در هر دو مصرف، فقیر و مسکین مشترک است که آن کس که به او مال زکات داده می‌شود، مسلمان باشد و بیش از لوازم زندگی به نزد او بقدر ملک نصاب مالی در اختیار نداشته باشد اگرچه عموم صدقات برای غیر مسلمان هم داده می‌شود، چنان‌که پیامبرخداﷺ فرمود: «**تصدقوا علی اهل الادیان کلها**»: یعنی به هر کس دارای هر مذهبی باشد، صدقه کنید. امّا در ارتباط با صدقه زکات، رسول‌کریمﷺ به وقت فرستادن حضرت معاذ رضی الله عنه به یمن فرمود: که مال زکات تنها از اغنیای مسلمانان گرفته شود و درمیان فقرای ایشان انفاق گردد. لذا مال زکات را می‌توان تنها بر فقرا و مساکین مسلمان صرف کرد. و

۱- ابوداود بروایت علی - قرطبی.

علاوه بر زکات انواع دیگر صدقات حتی صدقه الفطر را می‌توان به فقیر غیرمسلمان داد.[۱] و شرط دوم که مالک نصاب نباشد، از خود معنی فقیر و مسکین روشن می‌گردد؛ زیرا که یا به نزد او هیچ چیزی موجود نباشد یا حدّاقل از مقدار مال نصاب کمتر داشته باشد. لذا فقیر و مسکین هر دو در این حد مشترک‌اند به شرطی که نزد آنان به مقدار نصاب، مال، موجود نباشد. بعد از این دو مصرف، شش مصرف دیگر بیان می‌گردد. بعد از مصرف فقرا و مساکین، مصرف سوم، کسانی‌اند که عاملین و مأمورین اخذ صدقه هستند چنان‌که فرمود «**اَلْعَامِلِيْنَ عَلَيْهَا**» در اینجا مراد از عاملین کسانی هستند که از طرف حکومت اسلامی مأموریت دارند تا زکات و عشر و غیره را از مردم جمع‌آوری نموده به بیت المال تحویل دهند و چون این افراد به‌طور تمام وقت، در این شغل بخدمت مشغول‌اند لذا بر حکومت اسلامی است تا نیازمندی‌های آنان را مرتفع سازد و قرآن کریم در این آیه، سهمیه‌ای برای این گروه در مصارف زکات اختصاص داد و تعیین کرد که حق الزّحمه آنان باید از این راه تأمین گردد.

حقیقت این است که حق تعالی فریضه اخذ زکات و صدقات را از مسلمانان مستقیماً به رسول کریم ﷺ محول فرمود که ذکر آن در آیهٔ بعدی همین سوره، خواهد آمد و پس ازآن فرمود: «**خُذْمِنۡ اَمۡوَالِهِمۡ صَدَقَةً**» یعنی از اموال مردم صدقه بگیرید. توضیح کامل این در آینده می‌آید و هدف در اینجا این مطلب است که طبق این آیه بر امیر مسلمانان لازم است که او زکات و صدقات را جمع‌آوری کند. بدیهی است که امیر، بدون معتمدان و یاران مورد اطمینان هرگز نمی‌تواند این کار مهم را در سطح کشور انجام دهد و همان کمک و یاوران او در آیه مذکور با الفاظ «**وَ اَلْعَامِلِيْنَ عَلَيْهَا**» ذکر گردیدند و برای اجرای دستورات این آیات، رسول کریم ﷺ بسیاری از

۱- هدایه.



صحابه‌رضی‌الله‌عنهم را برای اخذ صدقات استخدام فرموده، به مناطق مختلف اعزام داشت و طبق رهنمود آیهٔ فوق الذکر از مبالغ جمع شده زکات به آنها حق الزّحمه داد و در این جمع آن حضرات صحابه هم بودند که غنی بودند و در حدیث نیز آمده است که زکات برای هیچ غنی جایز نیست بجز پنج کس: **نخست**، آن کسی که برای جهاد برود و در آنجا به نزد او به قدر لزوم، مال نباشد. اگر چه در خانه خود ثروتمند باشد. **دوم** عامل صدقه که وظیفه دریافت صدقه را انجام می‌دهد که بحث آن پیشتر به میان رفت. **سوم** آن که مال دارد ولی بیش از مقدار مال مدیون است. **چهارم** آن که اموال صدقه را از فقرا و مساکین در مقابل قیمت می‌خرد. **پنجم** آن که فقیر یا مسکینی که از اموال زکات بشکل تحفه و هدیه به او چیزی می‌دهند، مانند این مسئله که به عاملین صدقه حق‌الزّحمه چقدر باید داد. پس در این‌باره دستور چنین است که مطابق زحمت و کارکردشان، به آنان چیزی داده شود.[۱]

البتّه این لازم است که مزد عاملین از نصف زکات اضافه نشود. و اگر زکات این قدر کم باشد با پرداخت حقوق عاملین نصف هم باقی نمی‌ماند لازم است که از حقوق آنها کاسته شود و از نصف نباید بیشتر مصرف شود.[۲]

از توضیح فوق‌الذکر این نکته مستفاد شد که آن حق الزّحمه از محلّ زکات به عاملین داده می‌شود، به صورت تصدّق نیست؛ بلکه آن، در قبال زحمت و تلاشی است که بدان سبب به آنها تعلّق می‌گیرد؛ هر چند خود ثروتمند هم باشند.

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، عاملین زکات، خود از جمله هشت گروه هستند و اگر نه زکات عبارت از آن عطیه‌ای است که منحصراً به فقرا و مساکین بدون چشمداشت کار و زحمت تعلّق می‌گیرد و چنانچه از فقرا و

۱- احکام‌القرآن جصاص - قرطبی.
۲- تفسیر مظهری - ظهیریه.

مساکین کار گرفته شد و از محلّ زکات در قبال کار و خدمت به آنها چیزی داده شود در واقع مزد کار خود را دریافت می‌دارند و زکات ادا نمی‌شود.

در اینجا دو سؤال مطرح است: نخست این‌که، چگونه ممکن است که از مال زکات در عوض خدمت داده می‌شود؟ دوم این‌که، مال زکات برای عامل ثروتمند چگونه حلال است؟ برای این هر دو سؤال، یک پاسخ کافی است. **نخست** شخصیت اصلی عاملین زکات را باید شناخت و آن این‌که ایشان به منزله وکیل فقرا می‌باشند و این را همه می‌دانند که قبض وکیل در حکم قبض موکل می‌باشد. اگر کسی شخص دیگری را برای اخذ قرض خود وکیل مختار قرار دهد و مدیون آن را به وکیل بسپارد پس به محض تصرّف وکیل، مدیون از دَیْن بری‌الذمه می‌باشد، پس وقتی که عاملین، مبلغ زکات را به عنوان وکیل فقرا تصرّف کردند زکات آنها ادا شد. اینک کل این رقم در ملکیت فقرا داخل گشت که آنها به‌طور وکالت از طرف آنها جمع‌آوری کرده‌اند اکنون رقمی که به صورت حق الزّحمه به آنها داده می‌شود از طرف ثروتمندان نیست، بلکه از طرف فقراست و فقرا اختیار دارند که در امور مربوط به خود تصرفاتی انجام دهند و آنها این اختیار را هم دارند که وقتی کار خود را به وسیلهٔ اینها انجام دادند پس از رقم خویش حق‌الزّحمه به آنها پرداخت نمایند.

حال این سؤال باقی است که فقرا آنها را وکیل مختار قرار ندادند، ایشان چگونه وکیل آنها شدند؟ پاسخ این است که رهبر حکومت اسلامی که به او امیر گفته می‌شود و طبق دستور شرع در تمام کشور، وکیل فقرا و مساکین به شمار می‌آید زیرا مسئولیّت ضروریات همهٔ آنها به عهده او خواهد بود و هر کسی را که امیر مملکت بر اخذ صدقات استخدام می‌کند همهٔ آنها به عنوان نایب او، وکیل فقرا می‌باشند.

از این، معلوم گشت مزدی که به عاملین صدقه داده می‌شود در حقیقت به او زکات داده نشده، بلکه از طرف آن فقرا که زکات حق آنهاست به آنان حق الزّحمه داده شده است؛ هم چنان‌که اگر شخصی فقیر یا مسکین،

کسی را در پرونده از طرف خود وکیل دفاع مقرر کند و حق‌الزّحمهٔ او را از اموال زکات که مردم به او داده، بدهد، پس در اینجا نه پرداخت کننده به‌عنوان زکات به او می‌دهد و نه دریافت کننده به‌عنوان زکات دریافت می‌دارد.

نتیجه

از تفصیل آیات مذکور معلوم شد که آنچه امروز مدیران مدارس اسلامی و انجمنها یا کسانی که از طرف آنها برای جمع‌آوری صدقات زکات و غیره اعزام می‌گردند در حکم عاملین صدقه که در این آیه مذکور است قرار نمی‌گیرند که بتوان حق الزّحمه آنها را از مال زکات ادا کرد. بلکه به آنها از طرف مدارس و انجمنها به‌طور جداگانه حق الزّحمه باید داد و از محلّ زکات نمی‌توان به آنها مزد پرداخت کرد. علّتش این است که آنها وکیل فقرا نیستند. بلکه وکیل اصحاب المال هستند که از طرف آنها اموال زکات را به مصرف برسانند؛ لذا بعد از تصرّف آنها هم زکات تا آن زمان ادا نمی‌گردد که آن را به مصرف نرسانند. وکیل فقرا نبودن آنها از اینجا واضح است که هیچ فقیری حقیقتاً آنها را وکیل تعیین نکرده است و ولایت عامه امیرالمؤمنینی که به سبب آن خود به خود وکیل فقرا باشد هم برای او میسّر نیست، لذا بجز از این صورت دیگری متصوّر نیست که او وکیل اصحاب زکات قرار داده شود و تا وقتی که این مال را به مصرف نرسانده‌اند تصرّف آن به منزلهٔ این است که مبلغ زکات به نزد صاحب مال گذاشته شود.

معمولاً در این باره غفلت می‌کنند، بسیارند کسانی‌که زکات را جمع‌آوری کرده چندین سال می‌گذارند و اصحاب زکات تصوّر می‌کنند که زکات ادا شده در صورتی‌که زکات آنها تا زمانی ادا نمی‌گردد که مبلغ آن در مصارف زکات صرف نشود. هم چنین بسیاری اشخاص ناآگاه افرادی را در حکم عاملین صدقه قرار داده از مبالغ زکات به آنان حقوق پرداخت می‌کنند این نه برای دهندگان و نه برای دریافت کنندگان جایز نیست.

یک سؤال دیگر اجرت بر عبادت

در اینجا سؤال دیگری پیش می‌آید که از اشارات قرآن و تصریحات زیاد احادیثِ رسول‌خداﷺ این امر ثابت و مسلّم است که اجرت و معاوضه گرفتن بر عبادت حرام است. در حدیث **مسند امام احمد** به روایت **عبدالرحمٰن ابن‌شبل** منقول است که رسول‌خداﷺ فرموده «**اقرأوا القرآن و لاتاکلوا به**» قرآن را بخوانید امّا آن را وسیلهٔ امرار معاش قرار ندهید و در بعضی روایات این معاوضه را که بر قرآن گرفته می‌شود قطعه‌ای از جهنّم فرموده است. بنابراین فقهای اُمّت اتفاق دارند که اجرت گرفتن بر طاعات و عبادات جایز نیست و این هم روشن است که دریافت مزد و حقوق به منظور جمع‌آوری زکات و صدقات که نوعی خدمت و عبادت دینی به شمار می‌رود به‌طوری که رسول‌اکرمﷺ آن را یکنوع جهاد دانسته‌اند و اگر نه مقتضای آن، این بود که اجرت و عوض گرفتن در قبال عبادت به شمار می‌آمد و حرام می‌شد حال آن که آیهٔ قرآن صراحتاً آن را مجاز دانسته و همان گونه که قبلاً اشاره شد آن را یکی از مصارف هشتگانه زکات مقرّر فرموده است.

امام قرطبی در تفسیر خود در این‌باره فرمود که عباداتی که فرض یا واجب عینی باشد، اجرت گرفتن بر آنها مطلقا حرام است. امّا آنکه فرض کفایی باشد معاوضه گرفتن بر آن طبق این آیه جایز است. معنی فرض کفایه این است که کاری که بر عهده کل اُمّت یا کلّ شهر فرض شده باشد امّا لازم نیست که همه آن را انجام دهند. اگر بعضی آن را ادا کنند آن مسئولیت از دوش همه برداشته می‌شود. البتّه اگر هیچ کسی آن را انجام ندهد، همه گناهکار می‌شوند.

امام قرطبی نیز فرموده است که از این آیه ثابت می‌گردد که مزد گرفتن بر امامت و خطابت جایز است زیرا آنها همه واجب العین نیستند، بلکه واجب علی الکفایه می‌باشند.(انتهی)

البتّه ناگفته نماند که تعلیم قرآن و حدیث و علوم دیگر دینی هم در این

ردیف داخل‌اند که انجام آنها بر عهده کل امّت فرض کفایه است که اگر بعضی آن را انجام دهند بار این مسئولیت از دوش همه برداشته می‌شود. لذا اگر بر آن معاوضه و حقوق گرفته شود آنهم جایز است.

مصرف چهارم از مصارف زکات مولّفة القلوب است. و آنها کسانی بودند که بخاطر دلجویی‌شان از محل صدقات چیزی به آنها داده می‌شد عموماً چنین بیان شده که در این باره سه الی چهار نوع مردم شامل بود. بعضی مسلمان و بعضی غیرمسلمان باز درمیان مسلمانان کسانی هم وجود داشتند که نومسلمان بودند. و عدّه‌ای نیز فقیر و محتاج به‌شمار می‌آمدند؛ لذا به خاطر تقویت امر دین از آنها دلجویی می‌شد و از محلّ زکات و صدقات چیزی به آنها داده می‌شد تا که بر راه اسلام مستحکم‌تر شوند. بعضی نیز بودند که ثروت داشتند ولی تازه مسلمان شده بودند، ولی هنوز رنگ ایمان در قلوبشان ننشسته بود و نیاز به دلجویی داشتند. بعضی دیگر هم وجود داشتند که از مسلمانان پخته و بانفوذ به شمار می‌آمدند امّا هدف از کمک به آنان این بود که قوم آنها، به وسیلهٔ آنان هدایت شوند و به صلاح آیند و در غیر مسلمانان هم بعضی کسانی بودند که بخاطر نجات از شرارت آنها از ایشان دلجویی کرده می‌شد و برخی نیز بودند که نه تعلیم و تبلیغ برای آنها مؤثّر بود و نه جنگ و تشدّد، بلکه از احسان و حسن سلوک متأثّر می‌شدند. لذا رحمة‌العالمین می‌خواست که جملگی خلق خدا را از ظلمت کفر بیرون آورده، در مسیر نور ایمان قرار دهند و برای این‌از به کار بردن هر نوع تدبیر جایز که آنها متأثّر گردند، دریغ نمی‌کردند؛ بنابراین همه این اقسام، عموماً در ردیف مولّفة القلوب به شمار می‌روند که در این چهارمین مصرف صدقات قرار دارند. پس از وفات آن‌حضرت ﷺ وقتی که اسلام از نظر مادّیات تقویت یافت و برای راسخ گردانیدن نومسلمانان نیازی به این‌گونه تدابیر باقی نماند و آن علّت و مصلحت پایان یافت. لذا سهم آنها هم ساقط گشت که بعضی از فقها آن را به نسخ تعبیر فرموده‌اند و این قول به سوی حضرت فاروق اعظم و حسن بصری و شعبی و ابوحنیفه و مالک بن

انس منسوب است. و بسیاری دیگر فرموده‌اند که سهم مولّفة القلوب منسوخ نیست؛ بلکه مطلب ساقط کردن آن در عهد صدّیق و فاروق این است که به عدم نیاز، سهم آنان ساقط گردانیده شد. در آینده هر گاه چنین نیازی احساس شود باز این سهم به آنها داده می‌شود و این طبق مذهب زهری و قاضی عبدالوهاب بن عربی و امام شافعی و امام احمد بن حنبل است، امّا سخن حق و صحیح این است که به غیرمسلمانان در هیچ وقت و زمانی سهم داده نشده و نه آنها در زمرهٔ مولّفة القلوب که ذکرش در ردیف مصارف صدقات آمده است، داخل می‌باشند.

امام قرطبی همه آن کسانی را که آن‌حضرتﷺ به خاطر دلجویی به آنان سهمی از صدقات داده است با تفصیل نام برده است و پس از برشمردن آنها فرموده است که: «**باالجمله فکلهم مؤمن و لم یکن فیهم کافر**»: یعنی خلاصه این‌که مولّفة القلوب، همه مسلمان بودند و یک کافر در میان آنها نبود. و هم چنین در تفسیر مظهری است که: «**لم یثبت ان النبی صلی الله علیه و سلّم اعطی احداً من الکفار للایلاف شیاً من الزکوٰة**» یعنی این امر در هیچ روایتی به ثبوت نرسیده که رسول‌خداﷺ به کافری به خاطر دلجویی او از مال زکات چیزی بدهند و این بحث از «**تفسیرکشاف**» هم تایید می‌گردد که بیان مصارف صدقات دراینجا به پاسخ کفّار و منافقین آمده که درباره تقسیم صدقات برآن‌حضرتﷺ اعتراض می‌کردند، «که به ما صدقات نمی‌دهند» و هدف از بیان تفاصیل مصارف صدقات در این آیه این است که به آنها نشان داده شود که کافر هیچ‌گونه سهمی در مال صدقات ندارد و اگر کفّار هم در مولّفة القلوب داخل می‌بودند، پس نیازی به این جواب نبود.

در **تفسیر مظهری** این سوء تفاهم را که با در نظر گرفتن بعضی روایات پیش آمده و از آن ثابت می‌گردد که رسول‌خداﷺ به بعضی از غیرمسلمین مقداری از صدقات داده‌اند، کاملاً توضیح داده‌اند. چنان‌که در روایت **صحیح‌مسلم** و **ترمذی** مذکور است که آن‌حضرت به صفوان بن‌امیه که هنوز کافر بود، مقداری عطیه داد. متعلّق به آن بحواله امام نووی نوشته که این عطیات

از اموال زکات نبود، بلکه از خمس مال غنیمت غزوه حنین‌که در بیت المال داخل شد به او داده شد و این مسلّم است که انفاق از محل بیت المال به مسلمان و کافر هر دو به اتفاق فقها جایز است، سپس فرمود: که امام بیهقی، ابن سید الناس، امام ابن کثیر و غیره همه چنین گفته‌اند که این عطیه از مال زکات نبوده، بلکه از خمس مال غنیمت بوده است.

نتیجه مهم

از این آیات ثابت شد که در عهد مبارک آن‌حضرتﷺ اگر چه اموال صدقات به بیت المال اختصاص می‌یافت، امّا محاسبهٔ آنها کاملاً جداگانه بود و درآمدهای دیگر بیت‌المال مانند خمس غنایم و خمس معادن محاسبات جداگانه‌ای داشت و مصرف هر کدام جدا بود. همان‌گونه که فقهای کرام تفصیل این مسئله را به‌طور واضح بیان نمودند. بیت‌المال باید دارای چهار حساب مختلف برای چهار مورد زیر باشد: ۱- خمس غنایم ۲- صدقات ۳- خراج و اموال فئی ۴- ضوائع. و هر کدام از حسابهای مذکور باید در موردی خاص مصرف شود. چنانچه از حساب یکی از آنها کسر بیاید، می‌توان از حساب دیگری به‌طور قرض استفاده کرد.

اینک درباره هر کدام از آنها توضیح داده می‌شود.نخست «**خمس غنایم**» یعنی مالی که از کفّار با جنگ به دست می‌آید چهار سهم آن مخصوص میان رزمندگان تقسیم کرده و سهم پنجم آن به بیت‌المال اختصاص دارد. «**خمس معادن**» یعنی اشیای گوناگونی که از معادن استخراج می‌شود. خمس آنها حق بیت‌المال است «**خمس رکاز**» یعنی خزانه قدیمی که از حفریات زیرزمینی به دست می‌آید، خمس آن هم ویژهٔ بیت المال است و این هر سه خمس در یک حساب مخصوص بیت المال داخل‌اند.

دوم، صدقات است که از محلّ زکات مسلمانان و صدقه الفطر و عشر محصول اراضی بدست می‌آید.

سوم، خراج و اموال فئی: اموالی هستند که از خراج محصولات زمینهای مورد کشت، جزیه، اموال التجاره، گمرک و غیره غیرمسلمانان و دیگر اموالی که از طریق صلح و آشتی که از آنان به‌طور رضایت دریافت می‌شود، بدست می آید.

چهارم ضوائع است که به اموالی که بصورت ارث از شخصی که وارثی نداشته باشد، گرفته می‌شود. اگر چه راه مصرف هر کدام مستقل است امّا حق مساکین و فقرا در هر چهار مورد محفوظ است. از اینجا می توان به تقویت اسلام به این طبقه ضعیف پی برد در حالی‌که در عموم نظام‌های جهان طبقه‌ای براحتی به مراحل عالی مادّی صعود می‌کند و در کنار آن گروهی به عنوان فقرا و مساکین در جامعه پدیدار می‌شود که در اثر عکس‌العمل آن اشتراکیت و کمونیسم تولید شده است امّا این یک اساس غیرطبیعی و مرداف «با گریختن از باران و ایستادن زیر ناودان است» که این خود سمّ مهلک‌تری برای فطرت بشری است.خلاصه این‌که در قانون پاک قرآن، چهار منبع اقتصادی در بیت المال به منظور تأمین نیازهای فقرا و مساکین، اختصاص یافته است که سه مصرف آن را در آیهٔ مذکور ارائه فرمود. یعنی «خمس غنایم» در ابتدای جزء دهم سوره انفال و مبحث «صدقات» در سورهٔ توبه آیه فوق‌الذّکرو مبحث «فئی» در سوره حشر با تفصیل بیان شده است و مصرف چهارم، که مربوط به «اموال لا وارث» است طبق رهنمودهای دقیق پیامبر گرامی اسلامﷺ و دستورالعمل خلفای - راشدین رضی الله عنهم جهت افراد معلول، کودکان لاوارث اختصاص دارد.[1]

خلاصه کلام این‌که فقهای کرام هدایاتی برای جدا نگهداشتن چهار منبع بیت المال و صرف کردن آنها در مصارف معیّن صادر فرموده‌اند و همه

۱- شامی - کتاب الزکات.

آنها از دستورات قرآن و تعالیم رسول و خلفای‌راشدین به‌طور واضح ثابت‌اند.

نکته‌ای دیگر که باید یادآور شد این‌است که در توضیح فوق الذّکر از تصریحات محقّقین، محدّثین و فقهای دین ثابت شده است که سهم مولّفة القلوب به هیچ کافری در هیچ زمانی داده نشده. نه در عهد رسول‌خداﷺ و نه در عهد خلفای راشدین و آنچه ثابت است که به غیرمسلمین داده شده از محلّ صدقات و زکات نبوده، بلکه تنها از خمس مال غنیمت داده شده است که از آن به هر حاجتمند مسلمان و غیرمسلمان داده می‌شود. پس مولّفةالقلوب تنها مسلمانان‌اند و سهم فقرا نیز از همه آنها ثابت است. اختلاف تنها در صورتی است که آنها غنی و مالک نصاب باشند و چون نزد امام شافعی و امام احمد در همه مصارف زکات فقر و نیازمندی شرط نیست لذا در زمرهٔ مولّفة القلوب کسانی را مشمول می‌دانند که غنی و مالک نصاب باشند، امّا نزد امام اعظم ابوحنیفه و امام مالک علاوه بر عاملین صدقه، در بقیه تمام مصارف، فقر و نیازمندی شرط است. لذا در مسأله مولفةالقلوب سهم فقرا و مساکین را کسانی دریافت می‌دارند که حقیقتاً فقیر و تهیدست باشند چنان‌که در «**غارمین**» و «**رقاب**» و «**ابن سبیل**» و غیره همه مطابق شرایط آن، زکات داده می‌شود. خلاصه، چنین محقق گشت که سهم «مولّفة القلوب» نزد هر چهار امام منسوخ نمی‌باشد. همان طور که اشاره شد تفاوت فتوایشان فقط در این حد است که بعضی فقر و نیازمندی را مشروط گفته‌اند و بعضی شرط قرار نداده‌اند.[1]

نکته ظریفی که قابل تأمّل است این است که تا اینجا چهار مصرف از مصارف زکات بیان گردید و حق این چهار گروه تحت حرف لام بیان شد «**للفقراء و المساکین**» و در چهار مصرف دیگر که در آینده بیان خواهند شد

۱- تفسیر مظهری.

عنوان را بدل کرده به جای «لام» «فی» بکار برده است چنان‌که فرمود «**فی الرقاب و الغارمین**» زمخشری در **کشاف** علت آن را چنین بیان فرموده است که این چهار مصرف آخر به نسبت چهار مصرف اول بیشتر مستحق‌اند. زیرا حرف «**فی**» برای ظرفیت استعمال می‌شود و بسبب آن این معنی پدید می‌آید که صدقات را باید در میان اینها گذاشت و سبب استحقاق بیشتر، نیازمندی بیشتر آنهاست زیرا شخصی که مملوک و بردهٔ کسی باشد او به نسبت عموم فقرا بیشتر در مشقت است هم چنین‌کسی که مدیون کسی باشد و وامداران از او متقاضی باشند او از عموم فقرا و مساکین بیشتر در مشقت می‌باشد که فکر وام و وامداران بیشتر او را می‌آزارد.

نخستین مصرف از این مصارف چهارگانه دوم «**و فی الرقاب**» را ذکر فرموده رقاب جمع رقبه است. در اصل به گردن رقبه گفته می‌شود. و در عرف، رقبه به کسی گویند که گردن او در بردگی کسی مقیّد باشد.

در این باره فقها با هم اختلاف دارند که مراد از رقاب در این آیه چیست؟ عموم فقها و محدّثین بر آن‌اند که مراد از آن بردگانی هستند که آقایانشان به آنها گفته‌اند که اگر این قدر مال معیّن را به ما بدهید، شما آزاد هستید که در اصطلاح قرآن و سنّت به آن مکاتب گفته می‌شود پس به چنین شخصی آقایش اجازه می‌دهد که او به وسیله تجارت یا کارگری مال کسب کرده، بیاورد و به او بدهد مراد از رقاب در آیه‌ای مذکور این است که مقداری از مال زکات را برای او در نظر گرفته در رهایی گردن او، به او کمک گردد، و این گونه بردگان به اتّفاق فقها و مفسرین مصداق «و فی الرقاب» هستند که از مال زکات داده در رهایی گردن آنها کمک شود. علاوه بر این، خریدن بردگان و آزادکردنشان یا به آقایان مال زکات داده چنین پیمان بندند که آنها را آزاد کنند در این باره، ائمّه فقها با هم اختلاف نظر دارند، عموم ائمّه به ویژه امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام احمد بن ـ حنبل و غیره رحمهم اللّه آن را جایز نمی‌دانند و حضرت امام مالک نیز طبق یک روایت با دیگر ائمّه متفق است که: «**فی الرقاب**» را تنها مختصّ به مکاتب قرار

می‌دهد. در روایتی دیگر از امام مالک چنین منقول است که: او در «**فی الرقاب**» عموم بردگان را داخل می‌کند و اجازه می‌دهد که به مال زکات برده خرید کرده آزاد شود.[۱]

عموم فقها که به این امر اجازه نمی‌دهند در نظر آنها یک اشکال فقهی وجود دارد و آن این‌که اگر از مال زکات برده خرید شده آزاد گردد، مفهوم صدقه بر او مصداق پیدا نمی‌کند چرا که، صدقه به اموالی اطلاق می‌گردد که به طور بلاعوض به مستحق آن داده می‌شود و اگر مال زکات را به چنین اشخاص بدهند، بدیهی است که نه او مستحق زکات است و نه این مال بلاعوض به وی داده شده است در حالی که مستحق واقعی برده است که این مال یا وجه به او داده نشده است. هر چند فایده این مال به برده منتهی می‌گردد که آزادیش به این مال تضمین شده است؛ ولی آزاد کردن در مفهوم و تعریف صدقه داخل نیست زیرا بدون جهت گذاشتن معنی حقیقی و مراد گرفتن معنی مجازی، جایز نمی‌باشد. و این هم واضح است که در آیه مذکور نحوه مصارف زکات مشخص گردیده است. این نکته هم قابل توجّه است که مصداق، در «فی الرقاب» چنین چیزی نمی‌تواند باشد که بر آن تعریف صدقه صادق نیاید و اگر این رقم به خود غلام داده شود، چون غلام ملکیت ندارد آن مال خودبه‌خود به آقا تعلّق می‌گیرد. باز آزاد کردن و نکردن همچنان در اختیار او باقی می‌ماند.

بنابراین اشکال فقهی است، که عموم ائمّه فقها فرموده‌اند که مراد از «**فی الرقاب**» تنها بردگان مکاتب می‌باشند. از این بحث این هم معلوم شد که برای ادای صدقه شرط لازم است. یعنی مستحق به عنوان مالک شناخته شود و بعداً، مال به او تحویل دهند. زیرا تا وقتی که مستحق، آن مال را به ملکیت خود در نیاورد زکات ادا نمی‌شود.

۱- احکام قرآن ابی عربی.

مصرف ششم **الغارمین** جمع غارم بمعنی مدیون و وام‌دار است همانطوری که قبلاً ذکر شد که استحقاق مصرف پنجم و ششم که با لفظ «**فی**» بیان شده از چهار مصرف قبلی بیشتر است. لذا برای رهایی گردن برده یا ادای قرض قرضدار، نسبت به عموم فقرا و مساکین صدقه دادن افضل است؛ به شرط آن که به نزد وام‌دار آن‌قدر مال نباشد که از آن بتواند قرض خود را ادا کند و «غارم» همچنین به وام‌دار اطلاق می‌گردد بعضی ائمّه و فقها این شرط را هم بر آن افزوده‌اند که او این قرض را برای انجام کار ناجایز نگرفته باشد و اگر در انجام گناه، قرض گرفته است مانند شراب و غیره یا در انجام مراسم ناجایز عروسی و تعزیه و غیره پس به این‌گونه قرض‌دار از محلّ زکات چیزی داده نمی‌شود تا که او در معصیت و اصراف بی‌جای خود، تقویت نشود.

هفتمین مصرف، «**فی سبیل الله**» است که در اینجا باز حرف «**فی**» اعاده گردید. در تفسیر کشاف آمده است که هدف از این اعاده اشاره به این است که این مصرف از همه مصارف گذشته بهتر و افضل است. و علّتش این است که دارای دو فایده مهم است: یکی کمک به مفلس و فقیر؛ دوم، کمک به امور دینی است: زیرا مقصود از «فی سبیل اللّه» همان غازیان و مجاهدان اسلام‌اند که برای خریدن سلاح و تجهیزات جنگی، مال نداشته باشند یا این‌که براو، ادای حج فرض شده، ولی اکنون استطاعت مالی ندارد که بتواند فریضه حج را ادا نماید. پس این هر دو عبادت و خدمت خالص دینی به شمار می‌آیند. بنابراین می‌توان از محلّ زکات به فقرا و تهیدستان کمک کرد و هم می‌توان چنان شخصی را که ذکر آن در بالا رفت، به منظور ادای یک فریضه، یاری کرد. و هم چنین می‌توان، طلاّب علوم دینی را از محلّ زکات، کمک نمود. چرا که آنها برای ادای یک عبادت و احیا و تقویت اسلام،

تربیت می‌شوند.[1]

صاحب بدایع نیز فرموده است که هر کسی که می‌خواهد یک کار نیک یا عبادتی انجام دهد و برای انجام آن به مال نیازمند شود او هم در «فی سبیل اللّه» داخل است به شرطی که به نزد او آن‌قدر مال نباشد که بتواند با آن، آن کار را انجام دهد.

مانند تعلیم و تبلیغ دین و نشر اشاعت آن که اگر شخصی که مستحقّ زکات است و می‌خواهد این کار دینی را انجام دهد، باید او را از محلّ زکات، کمک مالی کرد. ولی به ثروتمند و مالک نصاب نمی‌توان داد.

از تفصیل فوق که در رابطه با مصرف «**فی سبیل اللّه**» به میان آمد، حقوق فقرا و مساکین در محل «فی سبیل اللّه» نیز محفوظ است. غنی صاحب نصاب در این حساب سهمی ندارد، بجز درصورتی که اموال او نتواند از عهده انجام این ضرورت برآید که در جهاد یا حج پیش آمده است زیرا اگر چه به علّت وجود مال به قدر نصاب می‌توان او را غنی گفت چنان که در حدیث به او غنی گفته شده است. امّا او از این نظر فقیر و نیازمند است که آن مقدار مال که برای حج و جهاد در کار است، ندارد شیخ ابن الهمام در «**فتح‌القدیر**» گفته است که مصارفی که در آیه صدقات ذکر گردیده‌اند، الفاظ هر کدام خود دلیلی براین مدّعا هستند و تنها بر فقر و احتیاج، مستحق دریافت زکات می‌باشند؛ یعنی، هر کدام از القاب «**رقاب، غارمین، فی‌سبیل اللّه و ابن سبیل**» همه تحت عنوان نیازمند از این حساب لازم الوصول می‌باشند، البتّه «**عاملین**» از این قاعده مستثنی‌اند چرا که به آنها در قبال خدمت و زحمتشان تعلق می‌گیرد و هر چند که خود دارای ثروت باشند.

در مصرف «**غارمین**» نیز اگر کسی مثلاً ده هزار تومان مقروض باشد و خود پنج هزار تومان در اختیار دارد می‌توان مابقی قرض آن را که معادل

۱- روح بحواله ظهیریه.

پنج هزار تومان است از محل زکات به وی تحویل داد زیرا اندک مالی که نزد او موجود می‌باشد، بخاطر قرض کاالعدم است.

توجّه: معنی لفظی **فی سبیل الله** بسیار عام است هر کاری که برای حصول رضای خدا انجام گیرد، همه به اعتبار این مفهوم، عام و در فی سبیل اللّه داخل اند کسانی که خواسته‌اند بدون در نظرگرفتن تفسیر رسول‌اللهﷺ و فرموده‌های ائمّه تفسیر، تنها به ترجمهٔ لفظی قرآن اکتفا کنند، قطعاً دچار اشتباه شده‌اند و با مشاهدهٔ لفظ «فی سبیل اللّه» تمام کارهایی که جنبهٔ عام المنفعتی دارند را به این حکم منوط می‌سازند؛ مانند: تعمیر مساجد، مدارس، بیمارستان و مسافرخانه‌هاو غیره از قبیل کندن چاه و بستن پل و درست نمودن جاده و حقوق کارکنان ادارات رفاه عام و تمام لوازم دفتری که آنان همه اینها را در فی سبیل اللّه داخل کرده، مصرف زکات قرار داده‌اند که این کلاً اًشتباه و خلاف نظریات صحابه، ائمه فقها و اجماع امّت است. تفاسیر صحابه کرام که قرآن را مستقیماً از شخص رسول کریم ﷺ فراگرفته و تعلیم یافته‌اند و تفاسیر ائمه تابعین که متعلّق به این لفظ منقول‌اند در آنها این لفظ تنها برای حجّاج و مجاهدین مخصوص قرار داده شده است.

در حدیث آمده که شخصی شتر خود را فی سبیل اللّه وقف کرده بود پس آن‌حضرتﷺ به او گفت که: شترش را در سفر حجّاج به کار برد.[1]

امام **ابن جریر** و **ابن کثیر** متعهّداند که قرآن را به روایت حدیث تفسیر کنند، همهٔ آنها لفظ فی سبیل اللّه را تنها برای امور مجاهدین و حجّاج اختصاص داده‌اند که وسایل انجام حج و جهاد نداشته باشند و فقهای کرام که طلاّ ّب علوم دینی یا کارهای نیک دیگر را در این داخل کرده‌اند. چون همان‌طور که قبلاً به تفصیل بیان شد، آنها شرایط دریافت زکات را دارا هستند امّا از ائمّهٔ اربعه و فقهای امّت هیچ کسی نگفته که ادارات رفاه

۱- شرح مبسوط سرخسی ج۳ ص ۱۰.

عمومی و تعمیر مساجد و مدارس و جمله ضروریات آنها در مصارف زکات داخل‌اند بلکه برخلاف آن چنین تصریحاتی فرموده‌اند که، صرف کردن مال زکات در این چیزها هرگز جایز نیست. از فقهای احناف شمس الائمه سرخسی در (مبسوط ج ۲ ص ۳۰۳ و شرح سیر ج ۴ ص ۲۴۴) و از فقهای شوافع ابوعبید در **کتاب الاموال** و از فقهای مالکیه دردیز در شرح **مختصرالخلیل** ج ۱ ص ۱۶۱ و از فقهای حنابله موفق در «**مغنی**» در این‌باره به تفصیل نوشته‌اند.

علاوه بر تصریحات مذکور، ائمّه تفسیر و فقهای امّت اگر بر این امر بیندیشند، برای فهم این مسئله کاملاً کافی است و آن این‌که اگر در مسئله زکات این قدر مسایل عمومی به‌کار رود که صرف کردن در تمام طاعات و عبادات و هر نوع کارهای نیک در این داخل گردد پس جایی برای مصرف هشتگانه قرآنی (العیاذبالله) باقی نخواهد ماند و فرمان نبوی که قبلاً در این سلسله بیان شد که فرمود اللّه تعالیٰ وظیفه تعیین صدقات را به هیچ پیامبری نسپرده است، بلکه خود هشت مصرف برای آن تعیین فرموده است. پس اگر در مفهوم فی سبیل اللّه همه طاعات و نیکی‌ها شامل باشد، در هر کدام از آنها می‌توان مال زکات را صرف کرد. پس العیاذباللّه این فرمان نبوی کاملاً اشتباه می‌شود پس معلوم شد که بعضی ناآگاه که از ترجمه لغوی «فی سبیل اللّه» معنی عموم را دریافته‌اند، حال آن که مقصود ربّ العالمین آن چیزی است که از بیان رسول گرامی ﷺ و تصریحات صحابه و تابعین ثابت گردد.

هشتمین مصرف «**ابن السبیل**» است سبیل به معنی راه راست و این لفظ در اصل به پسر گفته می‌شود. همانطور که در محاورات عربی **ابن** و **اب** و **اخ** و غیره به آن چیزهایی اطلاق می‌گردند که کسی به آنها تعلّق عمیق داشته باشد و طبق این محاوره ابن سبیل به مسافر گفته می‌شود زیرا تعلق عمیق او به طی کردن راه و رسیدن به مقصد است و مراد در مصارف زکات آن مسافری است که به قدر نیاز در سفر مال نداشته باشد، اگر چه در وطن و جایگاه خود دارای مال و ثروت باشد، پس به این‌گونه مسافران، می‌توان

زکات داد که ضروریات سفر خود را فراهم کند و بتواند به وطن خویش باز گردد.

تا اینجا نحوه استفاده از هر یک از مصارف به تفصیل بیان شد. اینک بعضی از مسایل که با همه مصارف در ارتباط‌اند و ارتباط آنها با همهٔ مصارف هشتگانه یکسان بیان می‌شود.

مسئله تملیک

جمهور علما بر این مسأله متّفق‌اند که برای ادای زکات در این مصارف هشتگانه شرط است که در این مصارف به مستحق فرصت داده شود تا بر مال زکات قبضه مالکانه بنماید و اگر مال بدون تصرّف مالکانه جهت استفاده این اشخاص به مصرف رسید، هرگز زکات ادا نمی‌گردد. به همین جهت ائمّهٔ اربعه و عموم فقهای امّت بر این اتّفاق نظر دارند که صرف کردن رقم زکات در تعمیر مساجد و مدارس و بیمارستان‌ها و یتیم‌خانه‌ها یا لوازم دیگر آنها جایز نیست. اگر چه استفاده همه اینها به فقرای و دیگر مصارف زکات برسد امّا به علّت عدم تصرّف مالکانهٔ آنها، زکات، ادا نمی‌شود. البتّه در یتیم‌خانه‌ها اگر خوراک و پوشاک به یتیمان به حیث مالکیت داده شود، پس تنها در حدّ این هزینه می‌توان رقم زکات را صرف کرد. و همچنین در بیمارستانها داروهایی که به فقرا و محتاجان به عنوان مالکیّت داده می‌شود، می‌توان قیمت آن را از محلّ زکات پرداخت کرد. و همچنین فقهای امّت تصریح کرده‌اند که نمی‌توان از محلّ زکات میّت لاوارث را تکفین کرد؛ زیرا میت فی نفسه استعداد مالک بودن را ندارد. البتّه می‌توان از محل زکات، به فقیری داد او بامیل و رضایت خویش جهت تکفین میت بی‌وارث، به مصرف برساند. هم چنین اگر این میّت مقروض باشد، پس نمی‌توان قرض او را مستقیماً از محلّ زکات پرداخت نمود. البتّه به وارث فقیر او که واقعاً مستحقّ زکات باشد چیزی به‌طور مالکیت می‌توان داد که او آن مبلغ را

برضایت خویش در ادای قرض میّت صرف کند و هم چنین‌اند همه کارهای رفاه عمومی مانند کندن چاه و ساختن پل و درست کردن جاده و غیره که مستحقین زکات هم می‌توانند از آنها استفاده کنند امّا به علّت عدم تصرّف مالکانهٔ آنها، زکات ادا نمی‌گردد.

در این مسایل هر چهار امام مجتهد امام ابوحنیفه، شافعی، مالک، احمد بن حنبل و عموم فقهای امّت متّفق النّظرند. شمس الائمّهٔ سرخسی این مسئله را در **مبسوط** شرح کتب امام محمد و در شرح **سیر** با تحقیق و تفصیل کامل نگاشته است و در کتب فقه شوافع و مالکیه و حنابله نسبت به این مسأله تصریحاتی وجود دارد. فقیه شافعی امام ابوعبید نیز در «**کتاب‌الاموال**» فرموده است که: صرف زکات در ادای قرض از جانب میت و خرید کفن و تعمیر مساجد و کندن نهر و غیره جایز نیست. زیرا سفیان ثوری و تمام ائمه بر این مسأله متّفق‌اند که در صرف کردن در این، زکات ادا نمی‌گردد زیرا این از جمله آن هشت مصرف نیست که قرآن کریم ذکر کرده است. همچنین فقیه حنابله، «**موفق**» در «**مغنی**» نوشته است که بجز از مصارفی که بیان آنها در قرآن آمده است، یعنی: صرف کردن مال زکات در کار خیر دیگری جایز نیست مانند تعمیر مساجد و بستن پلها و آب راهها و ساختن جادها و تکفین مردگان یا انتظام غذای مهمانان و غیره که بدون شک دارای اجر فراوانی‌اند، امّا در مصارف زکات داخل نیستند.

ملک العلما در «**بدائع**» برای شرط ادای زکات چنین استلال نموده که عموماً در قرآن برای زکات و صدقات واجب لفظ «**ایتاء**» آمده است: مانند اقاموا الصلوة و اتو الزکوة، اقیموه الصلوة و اتو الزکٰوة، اقام الصلوة و اتی الزکٰوة، اتواحقه یوم حصاده و غیره و لفظ «**ایتاء**» در لغت به معنی عطا کردن آمده است امام راغب اصفهانی در **مفردات‌القرآن** فرموده است و الایتا الاعطاء اخص وضع الصدقه فی القرآن بالایتاء یعنی ایتاء بمعنی عطا کردن است و در قرآن اداکردن صدقه واجب به لفظ «ایتاء» مخصوص شده است و روشن است که مفهوم حقیقی دادن چیزی به کسی، این است که او را مالک آن چیز

گردانند لفظ «ایتاء» علاوه بر زکات و صدقات در قرآن برای مالک گردانیدن نیز به کار رفته است. نظیر آیهٔ ۴ سوره نساء: «**اٰتُوا النِّسَآءَ صَدُقَاتِهِنَّ**» یعنی بدهید به زنان مهر آنان را، بدیهی است که ادای مهریه، زمانی تحقق می‌پذیرد که زن به مهریه خود تصرف مالکانه داشته باشد؛ دوم این‌که زکات در قرآن به لفظ صدقه تعبیر شده است مثل آیهٔ ۶۰ سوره توبه: «**اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ**» و معنی حقیقی صدقه مالک گردانیدن فقیر و نیازمندی، بر آن مال است و اطعام طعام و صرف در کارهای رفاه عمومی به اعتبار معنی حقیقی، صدقه گفته نمی‌شود. شیخ ابن الهمام در **فتح‌القدیر** فرموده است که حقیقت صدقه این است که فقیری مالک آن مال گردانیده شود و همچنین امام ابوبکر جصاص در **احکام‌القرآن** فرموده است که لفظ صدقه عبارت از تملیک است.[1]

بعضی از مسایل مهم نسبت به ادای زکات

مسئله: در حدیث صحیح آمده است که آن‌حضرت ﷺ حضرت معاذ رضی الله عنه را نسبت به دریافت صدقات چنین راهنمایی فرموده بود که: **خذها من اغنیاء هم و ردها فی فقراءهم:** یعنی صدقات را از مسلمانان ثروتمند و غنی بگیر و در میان فقرای‌شان تقسیم کن. بنابراین، فقها رحمهم الله فرموده‌اند که بدون ضرورت نباید زکات یک شهر یا روستایی به محل دیگری فرستاده شود، زیرا فقرای آنجا حق‌دارترند. البتّه اگر از کسی خویشاوند فقیری در شهری دیگر ساکن باشد می‌تواند زکات خود را برای او ارسال دارد چنان‌که رسول کریم ﷺ در این باره تأکید نموده و عاملان این امر رابه پاداش مضاعف، بشارت داده است. همچنین اگر فقر و فاقه مردم شهری دیگر بیشتر از شهر خود محسوس گردد باز هم می‌تواند به آن شهر زکات بفرستد. زیرا هدف از

۱- جصاص ص ۱۵۲ ج ۲.

دادن زکات برطرف نمودن نیازمندی فقراست. به همین سبب بود که حضرت معاذ رضی الله عنه در صدقات یمن بیشتر لباس می‌خرید تا که به فقرای مهاجرین در مدینه طیبه بفرستد.[1]

مسئله: مالی که زکاتش واجب می‌شود، برای ادای آن این هم جایز است که یک چهلم آن مال را ادا کرده به مستحقین بدهند مانند پارچه تجارت و ظروف و اثاث خانه و غیره و این هم جایز است که قیمت مال زکات را بیرون کرده میان افراد فقیر و مستحقّ توزیع نماید. این از احادیث صحیحه ثابت است.[2]

بعضی از ائمّهٔ فقها نیز فرموده‌اند که در این زمان وجه نقد دادن بهتر است زیرا نیازمندیهای فقرا مختلف و بسیاراند پول نقد را بهتر می‌توان در هر ضرورت به کاربرد.

مسئله: اگر خویشاوندان مستحقّ زکات باشند، زکات و صدقات دادن به آنها بهتر و مستلزم دریافت اجر دو چندان خواهد شد. چرا که یک ثواب مربوط به صدقه و دیگری مربوط به برقراری صله رحمی می‌باشد. در این صورت لازم نیست که خویشاوند فقیر را از تصدق خود آگاه کند، بلکه بهتر آن است که به صورت تحفه و هدیه‌ای به او یا آنها اهدا نماید، تا آنها احساس خفّت نکنند.

مسئله: اگر کسی به قول و یا عمل خویش خود را مستحق زکات معرفی کند و از مردم تقاضای زکات و صدقات کند پس آیا برای دهندگان لازم است که احوال حقیقی او را بررسی نمایند. و بدون تحقیق به او صدقه ندهند. در این باره روایات حدیث و اقوال فقها از این قرارند که در این نیازی به تحقیق نیست بلکه اگر به ظاهر امر یقین کرد که وی فقیر و نیازمند زکات است، پس می‌تواند به او زکات داد. چنان‌که در حدیث آمده است که

۱- قرطبی.
۲- قرطبی.

افرادی در نهایت شوریده حالی و بظاهر نیازمند، در محضر آن‌حضرت ﷺ آمدند. آن‌حضرت ﷺ به مردم دستور داد که برای آنها صدقات جمع کنند و وقتی که به حد کافی جمع شد به آنان تحویل داده شد و آن‌حضرت ﷺ در این باره ضرورت ندانست که از احول‌شان تحقیق و تفحص کند.[1]

البتّه قرطبی در **احکام قرآن** فرموده است که: در مصارف زکات اگر کسی به دلیل مقروض بودن خود، تقاضای دریافت زکات کرد. پس لازم است که برای اثبات مدعای خود دلیل ارائه کند.[2]

و ظاهر این است که از «**غارم**» و «**فی سبیل الله**» و «**ابن سبیل**» اینگونه تحقیق دشوار نیست در این مصارف برحسب موقع باید تحقیق کرد.

مسئله: دادن زکات به خویشاوندان نزدیک ثواب بیشتری دارد، امّا زن و مرد و والدین و اولاد نمی‌توانند یکدیگر را زکات بدهند و علّتش این است که زکات دادن به آنها نوعی گریز از مسئولیّت است زیرا معمولاً آنها در مصرف با هم مشترک‌اند مثلاً اگر شوهر به همسرش یا بالعکس زکات داد در حقیقت به خودش برمی‌گردد. هم چنین پدر و مادر و اولاد، پدر بزرگ، اجداد، جدّات نیز در همین حکم داخل‌اند و در این‌گروه زکات دادن هر یک به دیگری هرگز جایز نیست.

مسئله: اگر کسی شخصی را طبق گمان خود مستحقّ زکات دانست و به او زکات داد بعداً معلوم شد که او برده یا کافر بود پس زکات ادا نشده و دوباره باید زکات بدهد، زیرا ملکیت برده به منزله ملکیت مولای اوست و در واقع از حیطه تملّکش خارج شده است، لذا زکات ادا نشده و مستلزم ادای مجدد آن است، ضمناً پرداخت زکات به کافر موجب ثواب نمی‌باشد، علاوه بر این، اگر بعداً ثابت شد که آن کس که به او زکات داده شده، ثروتمند یا سید هاشمی بوده و یا این‌که پدر، پسر، همسر، و یا شوهرش

۱- قرطبی.

۲- قرطبی.

بوده، نیازی به اعاده زکات نیست. زیرا مبلغ زکات از ملک او خارج شده به محل ثواب رسیده است. همچنین اگر ادای زکات در تاریکی یا به اشتباه به کسی داده شده است باز هم مستلزم اعاده نیست.[1]

تفسیر آیه صدقات و مسایل مربوط به آن به تفصیل بیان شد اینک به آیات بعدی توجّه فرمایید:

وَ مِنْهُمُ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ النَّبِيَّ وَ يَقُوْلُوْنَ هُوَ اُذُنٌ ؕ قُلْ اُذُنُ خَيْرٍ

وبعضی از آنها کسانی اندکه بدگویی می کنند از پیغمبر ومیگویند اوگوش است بگوگوش است برای بهتری

لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ ؕ وَ

شما یقین دارد برخداویقین می کندبرگفته مسلمانان ورحمت است برای آنان که ایمان آورده اند از شما و

الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ رَسُوْلَ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۶۱﴾ يَحْلِفُوْنَ بِاللهِ

کسانی که بدگویی می کنند از رسول خدا برای ایشان است عذاب دردناک. قسم یاد می کنند به خدا

لَكُمْ لِيُرْضُوْكُمْ ۚ وَاللهُ وَ رَسُوْلُهٗ اَحَقُّ اَنْ يُّرْضُوْهُ اِنْ كَانُوْا

درجلوی شما تا که راضی گردانند شمارا، وخدا و رسول او حق دار ترندکه راضی شان بگردانند اگر

مُؤْمِنِيْنَ ﴿۶۲﴾ اَلَمْ يَعْلَمُوْا اَنَّهٗ مَنْ يُّحَادِدِ اللهَ وَرَسُوْلَهٗ فَاَنَّ لَهٗ نَارَ جَهَنَّمَ

ایمان دارند. آیا ندانستند که هر کس که با خدا و رسول او مقابله کند برای اوست آتش دوزخ که

خَالِدًا فِيْهَا ؕ ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيْمُ ﴿۶۳﴾ يَحْذَرُ الْمُنٰفِقُوْنَ اَنْ تُنَزَّلَ

همیشه می ماند در آن این است رسوایی بزرگ. می ترسند منافقان از این که نازل گردد

عَلَيْهِمْ سُوْرَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ ؕ قُلِ اسْتَهْزِءُوْا ۚ اِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ

برمسلمانان چنین سوره ای که خبر دهد به آنها از آنچه در قلوب ایشان است، بگو استهزاء کنید خدا واضح

۱- ردالمحتار.

مَا تَحْذَرُوْنَ ﴿۶۴﴾وَ لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ لَيَقُوْلُنَّ اِنَّمَا كُنَّا نَخُوْضُ وَ نَلْعَبُ ؕ

می‌کند آنچه را از آن می‌ترسید. و اگر تو از ایشان سؤال کنی می‌گویند که ما شوخی و بازی می‌کردیم

قُلْ اَبِاللّٰهِ وَاٰيٰتِهٖ وَرَسُوْلِهٖ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُوْنَ ﴿۶۵﴾لَا تَعْتَذِرُوْا قَدْ كَفَرْتُمْ

بگو: آیا به خدا و آیات او و رسول او استهزا می‌کردید. بهانه ارائه ندهید به درستی که کافر شدید

بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ ؕ اِنْ نَّعْفُ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً

بعد از اظهار ایمان اگر ببخشیم عدهٔ را از شما البته عذاب خواهیم داد عده دیگر را

بِاَنَّهُمْ كَانُوْا مُجْرِمِيْنَ ﴿۶۶﴾

به سبب این‌که گناهکار بودند.

خلاصه تفسیر

از ایشان (منافقان) بعضی چنین‌اند که به نبی ﷺ ایذا می‌رسانند (یعنی در حق آن‌جناب ﷺ سخنانی می‌گویند که با شنیدن آنها آن‌جناب ﷺ اذیت گردد) و (هر گاه کسی آنها را باز دارد) می‌گویند که او به هر سخن گوش کرده می‌شود (به او دروغ گفته فریب دادن آسان است. لذا هیچ اندیشه‌ی نیست) شما (در جواب) بگویید که (خود شما در اشتباه قرار گرفته‌اید شنیدن آن‌حضرت ﷺ سخن را به دو گونه است: یکی به گونه تصدیق که آن را از ته دل صحیح بفهمد، دوم به گونهٔ خوش خلق و کریم النفسی که با وجودی که می‌داند که این سخن اشتباه محض است، مبنی بر شرافت نفس و حسن خلق به آن گوش دهد و گوینده را بررسی نکند یا صراحتاً آن را تکذیب نکند پس) او گوش کرده آن سخنان را می‌شنود که در حق شما (کلاً) خیر باشند (که حاصل و نتیجهٔ آن این است) که او بر (سخنان) خدا (که به وسیلهٔ وحی معلوم کرده است) ایمان می‌آورد (که بهتر بودن تصدیق آنها برای کل عالم روشن است. زیرا تعلیم و عدل موقوف بر همین تصدیق است) بر سخنان مؤمنان (مخلص که از حیث ایمان و اخلاص باشند) یقین می‌کند (و خیر بودن آنها هم ظاهر است که عدل عمومی موقوف است بر اطّلاع کامل احوال که وسیله آن همین مؤمنان مخلص می‌باشند. الغرض بگوش دادن و تصدیق کردن، تنها سخنان مخلصان را می‌شنود) و (سخنان شرارت‌آمیز شما را که می‌شنود، علّت آن این است) که آن‌حضرت بر



حالت آنها رحم می‌کند که اظهار ایمان می‌نماید (اگر چه در دل ایمان نداشته باشند. پس در اثر این مهربانی و خوش اخلاقی سخنان شما را می‌شنود و با وجود دریافت حقیقت آنها اغماض کرده، سکوت اختیار می‌کند پس شنیدن این سخنان بگونه‌ای دیگر است و شما بسبب حماقت خویش آن را بر صورت اول حمل کرده‌اید. خلاصه این‌که شما چنین تصّور کرده‌اید که آن‌حضرتﷺ حقیقت را درک نفرموده و آنها را پذیرفته‌اند) و کسانی که به رسول‌خدا(ﷺ) ایذا می‌رسانند (چه با این سخنان که بعد از گفتن آنها «**أُذن**» گفته بودند یا به گفتن خود کلمه «**هو اذن**» زیرا گفتن آنان به آن‌حضرتﷺ اذن برای تنقیص او بود که معاذ اللّه. آن‌حضرتﷺ درک ندارند هر چه بشنوند باور می‌کنند) برای ایشان سزای دردناک خواهد بود. ایشان در جلوی شما (مسلمانان) قسمهای (دروغ) می‌خورند (که ما فلان سخن را نگفته‌ایم یا ما به سبب فلان عذر نتوانستیم، در غزوه شرکت کنیم) تا که شما را راضی بگردانند (و به آن جان و مال آنها مصون به ماند) در حالی که خدا و رسول او حق‌دارترند که اگر ایشان مسلمانان راستین هستند آنها را راضی بگردانند (که این موقوف بر اخلاص و ایمان است) آیا اطّلاع ندارند که هر کس که مخالفت کند به خدا و رسول او (چنان‌که ایشان می‌کنند) پس این امر طی شده که به این گونه اشخاص چنان آتش دوزخ می‌رسد که آنها در آن، برای همیشه خواهند ماند (و) این (امر) رسوایی بزرگی است منافقان (طبعاً) از این می‌ترسند که بر مسلمانان (بوسیله پیغمبرﷺ) چنین سوره‌ای (یا آیه‌ای) نازل بگردد که آنان را از ما فی الضمیر منافقان اطّلاع دهد (یعنی آنچه آنها سخنان استهزا در نهان گفته‌اند که به اعتبار مسلمانان به مانند آن اسراری است که در دلها پوشیده هستند که از آنها باخبر نباشند) شما بگویید که خیلی خوب شما استهزا کنید (در این بر، مطّلع شدن از استهزا آنها آگهی خواهد داد. چنان‌که خود در آینده می‌فرماید که) یقیناً اللّه تعالیٰ آن چیزی را ظاهر خواهند کرد که از (اظهار) آن شما می‌ترسید (چنان‌که در استهزا ظاهر کرد که شما استهزا می‌کردید) و (بعد از ظاهر شدن) اگر شما از آنان (علت استهزا را) بپرسید می‌گویند که ما تنها شوخی و خوش طبعی می‌کردیم (معنی حقیق این کلام هدف نبود تنها بدل خوش کردن که سفر به آن به آسانی طی بگردد. این گونه سخنان را بر زبان می‌راندیم) شما (به‌ایشان) بگویید که آیا با خدا و آیات او و رسول او شوخی می‌کردید (یعنی اگر چه هدف چیزی دیگرباشد امّا این راببینید که شما

با چه کسی شوخی می‌کنید که به آن شوخی به هیچ غرض جایز نیست) **شما الآن** (این) **عذر** (بی جا را) **نیاورید** (مطلب این است که این عذر مقبول نیست و با این عذر استهزا جایز نخواهد شد) **شما خود را مؤمن گفته به کفر اقدام کردید** (زیرا استهزا با دین مطلقاً کفر است اگر چه در دل قبلاً هم ایمان نداشتید. البته اگر کسی با دل توبه کند و مؤمن مخلص قرار گیرد از کفر و عذاب کفر رهایی خواهد یافت. امّا بر این هم همه موفق نخواهند شد آری بعضی مسلمان خواهند شد و آنها بخشیده خواهند شد پس حاصل این قرار گرفت که) **اگر ما بعضی را از شما بگذاریم** (از این جهت که مسلمان شده‌اند) **پس بعضی دیگر را** (حتماً) **سزا خواهیم داد به سبب این‌که آنها** (در علم ازلی) **مجرم بودند** (یعنی مسلمان نشدند).

معارف و مسایل

در آیات مذکور نیز مانند آیات سابق اعتراضات بیهوده منافقین و ایذای آنها به رسول خدا ﷺ و باز قسمهای دروغ ایشان بر یقین قرار دادن ایمان خود و آگهی بر آن آمده است.

در نخستین آیه آمده که ایشان به صورت استهزا درباره رسول خدا ﷺ چنین می‌گفتند که: او تنها گوش است: یعنی هر آنچه را که از کسی بشنود بر آن یقین می‌کند، لذا اگر توطئه ما فاش شد پروایی نیست، چون، در آن هنگام قسم می‌خوریم و برائت خود را نزد او اعلام می‌داریم. در پاسخ به این حق تعالیٰ حماقت آنها را روشن ساخته که آنچه آن‌حضرت ﷺ سخنان اشتباه منافقان و مخالفان را شنیده بنابر مکارم اخلاق خویش خاموش می‌ماندند از آن چنین تصور نکنید که آن‌حضرت ﷺ حقیقت حال را درک نمی‌کردند، تنها به گفته شما یقین می‌کردند بلکه او کاملاً از حقیقت همه آگاه هست لذا با شنیدن سخنان شما هرگز به صداقت شما ایمان نمی‌آوردند. و از این‌که با شما روبه‌رو می‌شوند از شما تردید نمی‌کنند. «**اِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُوْنَ**»: در این آیه اگهی داده شده که حق تعالیٰ توطئه و شرارتهای پوشیده منافقین را آشکار خواهند فرمود که از آنجمله یکی

واقعه برگشت از جنگ تبوک است. وقتی که عده‌ای از منافقین نسبت به قتل آن‌حضرتﷺ توطئه چیده بودند، حق تعالیٰ آن‌حضرتﷺ را به وسیله جبرئیل مطّلع ساخت و از آن راه برگردانید که منافقان در آن اجتماع کرده بودند.[۱]

حضرت ابن عبّاس می‌فرماید که حق تعالیٰ نام هفتاد منافق را با پدر و آدرس کامل به آن‌حضرتﷺ نشان داد. امّا آن‌حضرتﷺ آنها را بر عموم مردم اظهار نفرمود.[۲]

اَلْمُنٰفِقُوْنَ وَالْمُنٰفِقٰتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَاْمُرُوْنَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

مردان منافق و زنان منافق همه یک روش دارند که به کار زشت امر می‌کنند و باز می‌دارند از

الْمَعْرُوْفِ وَيَقْبِضُوْنَ اَيْدِيَهُمْ ۚ نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ ۗ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ هُمُ

کار خوب و می‌بندند دستهای خود را، فراموش کردند خدا را پس خدا آنها را فراموش کرد، بتحقیق منافقان

الْفٰسِقُوْنَ ﴿۶۷﴾ وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنٰفِقِيْنَ وَ الْمُنٰفِقٰتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ

نافرمانند وعده داده خدا به مردان منافق و زنان منافق و کفّار آتش دوزخ را که

خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ۗ هِيَ حَسْبُهُمْ ۚ وَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ ۚ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيْمٌ ﴿۶۸﴾

همیشه می‌مانند در آن و آن کافی است برای آنها، و خداوند لعنت کرد آنها را و برای آنان عذاب دایم است

كَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوْٓا اَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَّ اَكْثَرَ اَمْوَالًا وَّ اَوْلَادًا ۗ

همانگونه که پیشینیان بیشتر بودند از شما در زور و بیشتر داشتند مال و اولاد

فَاسْتَمْتَعُوْا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِيْنَ مِنْ

پس استفاده بردند از سهم خود، پس استفاده کردید شما به سهم خود همانگونه که استفاده بردند

قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِيْ خَاضُوْا ۗ اُولٰٓئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي

پیشینیان به سهم خود و شما هم می‌روید بروش آنها نابود شدند اعمالشان در

۱- مظهری عن البغوی.

۲- مظهری.

الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ ۚ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ﴿۶۹﴾ اَلَمْ يَاْتِهِمْ نَبَاُ الَّذِيْنَ مِنْ

دنیا و آخرت و آنها واقع شدند در خسارت آیا نرسیده به آنها سخن کسانی که

قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوْحٍ وَّ عَادٍ وَّ ثَمُوْدَ ۙ وَ قَوْمِ اِبْرٰهِيْمَ وَ اَصْحٰبِ مَدْيَنَ وَ

پیش از آنها بوده‌اند از قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اهالی مدین و

الْمُؤْتَفِكٰتِ ؕ اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ ۚ فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوْٓا

خبر دهات که زیر روشدند و آوردند بنزدشان انبیای شان احکام روشن نبود خدا که بر آنها ظلم کند امّا آنها

اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ﴿۷۰﴾

بر خود ظلم می‌کردند.

خلاصه تفسیر

مردان منافق و زنان منافق همه یکسان‌اند که کار بد (یعنی کفر و مخالفت اسلام) را می‌آموزند و از کار خوب (یعنی از ایمان و اتباع نبوی) باز می‌دارند و (از انفاق در راه خدا) دستهای خود را می‌بندند، آنها خدا را به خیال نیاوردند (بعضی او را اطاعت نکردند) پس خدا آنها را به خیال نیاورده (یعنی بر آنها رحمت خصوصی نازل نفرمود) بدون شک این منافقان خیلی سرکش هستند اللّه تعالی به مردان منافق و زنان منافق و کفّار (اعلی) به آتش دوزخ عهد کرده است که در آن برای همیشه به مانند آن برای‌شان (سزای) کافی است واللّه تعالیٰ آنها را از رحمت خویش دور خواهد کرد و برای آنان (مطابق وعده‌ای که ذکر شد) عذاب همیشگی خواهد بود (ای منافقین!) حالت شما (در کفر و استحقاق سزای کفر) مانند کسانی است که (در زمان) پیش از شما بوده‌اند که در شدّت قّوت و کثرت اموال و اولاد از شما بیش بودند، پس آنها از سهم (دنیوی) خویش استفاده کرده بودند و شما هم در سخنان زشت چنان فرورفتید، همچنان که آنها (در سخنان زشت) فرو رفته بودند اعمال (حسنه) آنها در دنیا و آخرت (همه) ضایع شدند (که در دنیا بر آن اعمال بشارت ثواب نیست و درآخرت خود ثواب نیست) و (به سبب همین حبط فی الدنیا و الاخرة) آنها

در زیان بزرگ قرار گرفتند (که از مسرّت و راحتی محروم شدند. پس هم چنین شما مانند آنها کفر می‌کنید و مانند آنها ناامید و زیانکار خواهید شد. و هم چنان‌که اموال و اولاد آنها بدرد آنها نخواهند خورد این وعید ضرر آخرت است. سپس به احتمال ضرر دنیا آگاه می‌سازند که) آیا به ایشان خبر (عذاب و هلاکت) آنها نرسید که پیش از ایشان گذشته‌اند مانند قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اهل مدین و روستاهای زیر رو شده (یعنی قریٰ قوم لوط) که پیغمبرانشان علایم روشن (حق) را به نزدشان آوردند (امّا به سبب نپذیرفتن، نابود شدند) پس (در این نابودی) اللّه تعالیٰ بر آنها ظلم نکرده است، امّا خود آنها بر جانهای خود ظلم می‌کردند (پس هم چنین، این منافقان نیز باید بترسند).

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق الذّکر، نخست از احوال منافقان چنین بیان کرد که آنها دستهای خود را بسته بودند: «**يَقْبِضُوْنَ اَيْدِيَهُمْ**» در تفسیر **قرطبی** آمده است که مراد از بستن دست، ترک جهاد و ادا نکردن حقوق واجب می‌باشد «**نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ**». معنی ظاهری آن این است که آنها خدا را فراموش کردند و اللّه تعالیٰ هم آنها را در فراموشی گذاشت. اللّه تعالیٰ از نسیان و فراموشی پاک است دراینجا مراد از فراموشی این است که آنها احکام الهی را چنان گذاشتند که فراموش شده‌اند. پس اللّه تعالیٰ آنها را درباره ثواب آخرت هم چنان گذاشت که در ثواب و نیکی، نامی از آنها باقی نماند.

در آیهٔ ۶۹ «**كَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ**» خطاب به منافقین است. همان‌گونه که در خلاصه تفسیر آمده است و تفسیر دوم این است که خطاب به مسلمانان است انتم «**كَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ**» مقصود این است که شما هم مانند پیشینیان خود هستید همچنان‌که آنها در لذایذ دنیا غرق شده آخرت را فراموش کردند و با انواع و اقسام معاصی و بداخلاقی مبتلا شدند. شما نیز از این قبیل افراد هستید.

در تفسیر این آیه، حضرت ابوهریره رضی‌الله‌عنه از رسول خدا ﷺ روایت کرده

است که آن حضرت فرمود: شما نیز طریقه‌ای را اختیار می‌کنید که امم گذشته اختیار کرده‌اند، دست به دست و وجب به وجب یعنی عیناً از آنها نقالی خواهید کرد تا جایی که اگر کسی از آنها در سوراخ سوسماری رفته شما هم خواهید رفت. حضرت ابوهریره رضی الله عنه پس از نقل این روایت فرموده که اگر برای تصدیق این حدیث دلتان می‌خواهد این آیه قرآن را بخوانید. «**كَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ**» حضرت عبداللّه بن عبّاس با شنیدن این موضوع فرمود: «ما شبه الليله با البّارحه» یعنی امشب با دیشب چگونه همانند و مشابه است؟ زیرا اینها بنی‌اسرائیل‌اند که ما به آنها تشبیه داده شده‌ایم.[1]

مقصود حدیث روشن است که در زمان آخر، مسلمانان بروش یهود و نصارا خواهند رفت و بیان این حدیث پس از بیان منافقین اشاره به این است که مسلمانان پیرو یهود و نصارا کسانی‌اند که در دل‌شان ایمان کامل ندارند و میکروب نفاق در وجود آنها یافت می‌شود. در این آیه به صلحای امّت اشاره و ارشاد گردیده که خود را نجات داده در فکر نجات دیگران نیز باشند.

وَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۘ يَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ

مردان مؤمن و زنان مؤمن حامی یکدیگرند و امر می‌کنند به کار نیک و

يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ يُطِيْعُوْنَ اللّٰهَ

باز می‌دارند از کاربد و بر پا می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات واطاعت می‌کنند از خدا

وَ رَسُوْلَهٗ ؕ اُولٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ ؕ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ ﴿۷۱﴾ وَعَدَ اللّٰهُ

و رسولش، ایشانند که رحم می‌کند بر آنها خدا یقیناً خدا غالب و حکیم است. وعده داده خدا

۱- قرطبی.

الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ جَنّٰتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ

به مردان مؤمن و زنان مؤمن جنتهایی که جریان دار د از زیر (درختان) آنها جویها در حالی که جاوید باشند

فِیْهَا وَمَسٰکِنَ طَیِّبَةً فِیْ جَنّٰتِ عَدْنٍ ؕ وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ ؕ ذٰلِكَ هُوَ

درآن و به مسکنهای پاکیزه درباغهای همیشگی و رضایت خدا از همه اینها بزرگ تراست این است

الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ﴿۷۲﴾ یٰاَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنٰفِقِیْنَ وَ اغْلُظْ

پیروزی بزرگ. ای پیامبر! جهاد کن با کفّار و منافقین و به خشونت برخورد کن

عَلَیْهِمْ ؕ وَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ ؕ وَ بِئْسَ الْمَصِیْرُ ﴿۷۳﴾

با آنها و جای آنها دوزخ است و آن بدجایی است.

خلاصه تفسیر

مردان مسلمان و زنان مسلمان با یکدیگر دوست (دینی) هستند که کار نیک می‌آموزند و از کار بد باز می‌دارند و نماز را بر پای می‌دارند و زکات می‌دهند و فرمان خدا و رسول را بجا می‌آورند بدرستی که خدا بر اینها رحمت خواهد کرد (که تفصیل آن عن قریب در وعد الله می‌آید) بدون شک اللّه تعالیٰ قادر (مطلق) است (که می‌تواند جزای کامل عطا کند) حکیم است (جزای مناسب می‌دهد اکنون آن رحمت بیان می‌گردد که) اللّه تعالیٰ به مردان مسلمان و زنان مسلمان به چنان باغهایی وعده فرموده که در زیر آنها جویهایی جریان دارند و در آنها همیشه می‌مانند و به مکان‌های پاکیزه (وعده داده) که همیشه در آن باغهای همیشگی می‌مانند و نیز (با همه این نعمتها) خشنودی اللّه تعالیٰ (که برای اهل جنت همیشه خواهد ماند) از همه (این نعمتها) بزرگترین اجری است (اجر مذکور) کامیابی بسیار بزرگی است ای نبی با کفّار (با اسلحه) و (با) منافقان (با زبان) جهاد کن و بر آنها سختی کن (که در جهاد اینها به این مستحق‌اند) و (در آخرت) جای آنها دوزخ است و آن بد جایی است.

معارف و مسایل

در آیات گذشته احوال منافقین از قبیل توطئه‌ها، آزار رسانی‌ها و سرانجام عذابی که بر آنها وعده داده شده بود بیان گردید و طبق روش قرآن مناسب بود که در اینجا احوال مؤمنین مخلص و ثواب و درجات آنها نیز بیان گردد که در آیات فوق الذکر بیان اینها است.

در اینجا نکته حایز اهمّیّت و شایان توجّه است که در مقابل احوال کفّار و منافقین، عاقبت خوش مؤمنین خالص نیز آمده است چنان‌که دربارهٔ آنها فرمود:: «**بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ**» و در مقابله با آنها در حق مؤمنین فرمود: «**بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ**» در این اشاره به این شده که اساس روابط و تعلّقات منافقان تنها بر اشتراک قبیله‌ای یا اغراض استوار می‌شود نه در عمر آنها افزونی می‌آید و نه بر مال‌شان و در میان آنها دوستی و اخوت و همدردی حقیقی وجود ندارد در حالی‌که مؤمنان نسبت به یکدیگر مخلص و همدرد راستین‌اند.[1]

زیرا این دوستی و همدردی فقط برای خشنودی اللّه به‌طوری که نسبت به یکدیگر در ظاهر و باطن، حضور و غیاب یکسان و یکرنگ‌اند و رشته دوستی‌شان بسیار مستحکم است. همین است علامت مؤمن مخلص و همین است خاصیت ایمان و عمل صالح که رشته دوستی و اخوّت رادر میان آنها مستحکم ساخته است. چنان‌که ربّ العالمین در آیه ۹۶ سوره مریم احوال مؤمنان مخلص را چنین توصیف کرده است که: «**سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدّاً**» یعنی کسانی که ایمان آورده و به عمل صالح پایبند شده‌اند. اللّه تعالیٰ در میان آنها محبّت عمیق قلبی پدید می‌آورد، اگر امروزه در میان مسلمانان، روابط دوستانه و صادقانه وجود ندارد. به علّت ضعف ایمان و نقص اعمال صالح آنان است زیرا اغراض مانع برقراری محبّت و اخوّت

۱- قرطبی.

می‌شود.

«**جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنٰفِقِيْنَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ**» در این آیه به رسول خداﷺ دستور رسیده که با کفّار و منافین جهاد کند و در مقابل آنها خشونت اختیار فرماید. در مقابل کفّاری که علناً به مبارزه برخاسته‌اند به جهاد امر فرمود. امّا مطلب جهاد با منافقین از رویه خود رسول خداﷺ چنین ثابت شد که مراد از جهاد با آنان جهاد زبانی است که آنها به سوی حقّانیت اسلام دعوت داده شوند تا که آنها در دعویٰ اسلام خویش مخلص قرار گیرند.[1]

«**وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ**»: معنی اصلی غلظ این است که مخاطب مستحق با چه روشی است در آن ملاحظه و مراعات او مورد نظر قرار نگیرد و این لفظ در مقابل رأفت به کار می‌رود که به معنی رحمت و نرم دلی است.

امام قرطبی فرموده است که در اینجا مراد از بکار بردن غلظت، همان غلظت عملی است که دراجرای احکام شرعیه برآنها هیچ مسامحه و مراعاتی نشود و مراد از آن غلظت در زبان و کلام نیست زیرا این مخالف اشاره به سنت انبیاء علیهم السّلام می‌باشد که آنان باکسی با تندگویی و سب و شتم و فحش برخورد نمی‌کردند چنان‌که در حدیثی از رسول خداﷺ آمده است که: «**اذا زنت امة احدکم فلیجلدها الحد و لا یثرب علیها**».[2] اگر کنیز کسی از شما مرتکب به زنا گردد پس سزای حد شرعی آن را بر او اجرا کنید ولی ملامت زبانی و طعنه و تشنیع بر او روا ندارید. و نیز حق تعالیٰ در آیه ۱۵۹ آل عمران درباره خود رسول خداﷺ فرموده است: «**وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيْظَ الْـقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ**»: یعنی اگر شما تند کلام و سخت دل می‌بودید مردم از نزد شما فرار می‌کردند و نیز در رویهٔ آن‌حضرتﷺ در هیچ جایی ثابت نیست که گاهی هم در اقوال و گفتار خود با غلظت و خشونت رفتار نمایند.

۱- قرطبی و مظهری.

۲- قرطبی.

تذکر مهم

با وجودی که اسلام در خطاب و کلام علیه کفّار و منافقین غلظت و خشونت روا نمی‌داشت اما امروزه متأسّفانه مشاهده می‌شود که مسلمانان علیه یکدیگر با خشونت و غلظت رفتار می‌نمایند و گستاخانه رفتار ناپسند خود را به گونه‌ای توجیه کرده و بسیاری آن را خدمت دینی تصّور می‌کنند. (اناللّه)

یَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوْا ؕ وَ لَقَدْ قَالُوْا کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَ کَفَرُوْا بَعْدَ اِسْلَامِهِمْ

قسم می‌خورند به خدا که ما نگفته‌ایم و یقیناً گفته‌اند لفظ کفر را و منکر شده‌اند بعد از مسلمان شدنشان

وَ هَمُّوْا بِمَا لَمْ یَنَالُوْا ۚ وَ مَا نَقَمُوْٓا اِلَّآ اَنْ اَغْنٰهُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُه مِنْ

وقصد کرده بودند به آنچه نیافتند و عیب نگرفتند مگر از این که ثروتمند کرد آنها را خدا و رسول او از

فَضْلِه ۚ فَاِنْ یَّتُوْبُوْا یَكُ خَیْرًا لَّهُمْ ۚ وَ اِنْ یَّتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عَذَابًا

فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر است در حق شان و اگر رو گردانند از توبه عذاب می‌دهد به آنان خدا عذاب

اَلِیْمًا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ ۚ وَمَا لَهُمْ فِی الْاَرْضِ مِنْ وَّلِیٍّ وَّ لَا نَصِیْرٍ ﴿۷۴﴾

دردناک در دنیا و آخرت و نیست برای آنان در روی زمین هیچ حامی و مددکاری.

وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ اٰتٰنَا مِنْ فَضْلِه لَنَصَّدَّقَنَّ

وبعضی از آنها کسانی اند که عهد کرده بودند با خدا که اگر بدهد به ما از فضل خویش حتماً صدقه خواهیم داد

وَ لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ﴿۷۵﴾ فَلَمَّآ اٰتٰهُمْ مِّنْ فَضْلِه بَخِلُوْا بِه وَتَوَلَّوْا وَّهُمْ

و خواهیم شد از نیکوکاران. پس وقتی که داد به آنان از فضل خویش بخیلی کردند در آن و برگشتند ایشان

مُّعْرِضُوْنَ ﴿۷۶﴾ فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِیْ قُلُوْبِهِمْ اِلٰی یَوْمِ یَلْقَوْنَه بِمَآ

اعراض کنندگانند. پس اثر نفاق گذاشت در قلوب ایشان تا روزیکه با او ملاقات کنند بسبب آنکه

اَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَ بِمَا كَانُوْا یَكْذِبُوْنَ ﴿۷۷﴾ اَلَمْ یَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ

خلاف کردند با خدا آنچه به او وعده کرده بودند و بسبب این که دروغ میگفتند. آیا ندانستند که اللّه می داند

سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰهُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ ﴿۷۸﴾ؔ

راز و مشورت آنهارا و این‌که الله کاملاً میداند همه امور مخفی را.

خلاصه تفسیر

آنها قسم می خورند که فلان سخن را (مثلاً این‌که رسول ﷺ را بکشیم) نگفته‌ایم در حالی‌که آنها کلمه کفر گفته بودند (زیراکفر بودن گفتگو درباره قتل پیغمبر روشن است) و (آن راگفته) پس از اسلام (ظاهری) خویش (در ظاهر هم)کافر شدند (اگر چه در جمع خودشان کفر آنها ظاهر بود که خبر آن بمسلمانان رسید و از آن بصورت عمومی هم کفرشان فاش شد) و آنها به چنین امری اراده کردند که به دست نیاوردند (که رسول‌الله ﷺ را بکشند امّا پیروز نشدند) و آنها این را در عوض این کردند که اللّٰه تعالیٰ و رسول او آنها را از رزق خداوندی ثروتمند کرده بود (و پاداش این احسان به نزد انها این است که بدی کنند) پس اگر (بعد از این) توبه کنند پس (در هر دو جهان) برای آنها بهتر (و مفید) خواهد شد (هم‌چنان‌که جلاس به توبه موفق گردید) و اگر (از توبه) روگردانی کردند (و بر کفر و نفاقشان اصرار ورزیدند) پس اللّٰه تعالیٰ به آنها در دنیا و آخرت (هر دو جای) سزای دردناک خواهد داد (چنان‌که در تمام عمر بدنام و پریشان و خائف ماندن و هنگام مرگ مشاهده کردن شان مصایب راکه این عذاب دنیوی است و در آخرت رفتن‌شان به دوزخ روشن است) و برای آنها در دنیا نه حامی است و نه مددکاری (که از عذاب رهایی بدهد و وقتی که در دنیا برای آنها هیچ یار و مددکاری نیست که در آن بیشتر کمک می‌شود پس در آخرت به طریق اولی منفی خواهد شد) و بعضی از ایشان (منافقان) اینچنین‌اند که با خدا عهد می‌کنند (زیرا عهد بستن با رسول‌خدا ﷺ و عهد با خدا برابراند و آن عهد این بود که) اگر اللّٰه تعالیٰ به ما از فضل خویش (مال زیادی) عنایت فرماید پس ما (از آن) خیلی صدقه خواهیم داد و ما (به وسیله آن) خیلی کارهای نیک انجام خواهیم داد پس وقتی اللّٰه تعالیٰ با آنان از فضل خویش (بسیار) داد در آن بخیلی کردند (که زکات ندادند) و (از اطاعت) رو گردانی کردند و آنها به روگردانی (از قبل) عادی هستند پس اللّٰه تعالیٰ به آنها در سزای این (فعل) در قلوب‌شان نفاق (جایگزین) کرد که تا روز

ملاقات با خدا (یعنی تا دم مرگ) خواهد ماند به سبب این‌که آنها در وعده خود با خدا خلاف کردند و به سبب این‌که آنها (در این وعده از ابتدا) دروغ می گفتند (یعنی در آنوقت هم نیت ایفا نداشتند پس در آنوقت هم نفاق در قلب شان بود که نتیجهٔ آن این کـذب و اخلاف است پس از وقوع این کذب و اخلاف بیشتر مستحق غضب قرار گرفتند و اثر این غـضب بیشتر این شد که آن نفاق سابق، الآن دایمی و غیرزایل قرار گرفت که بتوبه هم نایل نمی‌گردند و در این حال می‌میرند و برای همیشه در جهنّم باقی خواهند ماند و با وجود کفر پنهانی که اسلام و طاعت را اظهار می‌کردند پس) آیا ایشان (منافقان) نمی دانند که اللّه تعالیٰ از راز قلوبشان و سرگوشی آنها باخبر است و این‌که اللّه تـعالیٰ تـمام امـور غـیبی را کـاملاً می داند (بنابراین اسلام و اطاعت ظاهری بدرد آنها نخواهد خورد بویژه در آخرت پس سزای جهنّم الزامی است).

معارف و مسایل

در نخستین آیه «**یَحْلِفُوْنَ بِاللهِ**» از آیات فوق‌الذّکر باز شرح حال منافقین آمد که آنها در مجالس خـویش کـلمات کـفر را بـر زبـان مـی‌آورند. اگـر مسلمانان مطّلع شوند آنها به دروغ قسم خورده برائت خـود را بـه اثـبات می‌رسانند. در شأن نزول این آیه «**امام بغوی**» این واقعه را چنین نقل کرده است که رسول خداﷺ در هنگام غزوه تبوک ضمن یک سخنرانی وضع اسفبار و انجام بد منافقین را ذکر فرمود که یکی از منافقین به نام «جلاس» هم در این جمع حاضر بود. پس از سخنرانی آن‌حضرت، او در مجلس خود رفته، گفت: که اگر آنچه را که محمّد«ﷺ» می‌گوید راست باشد مـا از خـران نـیز بـدتر خواهیم بود. یکی از اصحاب به نام عامر بن قیس گفته او را شنید و گفت: یقیناً آنچه را که رسول خداﷺ فرموده راست است و شما از خران هم بدتر هستید.

وقتی‌که رسول اللّه ﷺ از سفر تبوک بازگشته و به‌مدینه طیّبه رسید، عامر بن قیس این واقعه را به گوش رسول اللّه ﷺ رسانید «جلاس» از گفته

خود منکر شد و گفت که عامربن قیس به من تهمت زده است. رسول خداﷺ به هر دو دستور داد که در کنار منبر نبوی ایستاده، قسم بخورند «جلاس» فوراً بدون درنگ به دروغ قسم خورد که «من چنین نگفته‌ام و عامر دروغ می‌گوید» پس نوبه به عامر رسید او هم قسم خورد وباز دست به دعا برداشت و گفت خداوندا حقیقت امر را به وسیله وحی بر رسول خویش آشکار گردان. و بردعای او رسول خداﷺ و همه مسلمانان آمین گفتند. هنوز مردمان از جای خود تکان نخورده بودند که وحی به وسیلهٔ جبرئیل نازل گشت. که در آن آیه مذکور بود. وقتی جلاس آیه را شنید فوراً از جا برخاست و گفت: یا رسول الله اکنون من اقرار می‌کنم که من مرتکب این گناه، که عامر می‌گوید، شده‌ام و آنچه را که او می‌گوید، راست است. امّا در همین آیه حق تعالیٰ به من اجازه توبه داده است اکنون من از خداوند متعالی مغفرت می‌خواهم و توبه می‌کنم، رسول خداﷺ توبه او را پذیرفت و سپس او بر توبهٔ خویش استوار ماند و پس از آن احوال او اصلاح شد.[1]

و بعضی از مفسّران وقایع دیگری را در رابطه با شأن نزول آن بیان داشته‌اند به ویژه جمله‌ای در آیه فوق آمده است که: «**هموا بمالم ینالوا**» یعنی آنها به کاری اراده کردند که به انجام آن موفّق نگردیدند. از اینجا معلوم شد که این آیه در رابطه با واقعه‌ای است و آن این‌که منافقان علیه آن‌حضرتﷺ دست به توطئه‌ای زدند که در انجام آن موفّق نشدند. چنان‌که واقعهٔ برگشت از غزوهٔ تبوک معروف است که دوازده نفر از منافقان در درّهٔ کوهی به این غرض در کمین نشستند که وقتی آن‌حضرتﷺ در اینجا برسند ناگهان به یک بار بر او حمله کرده او را به قتل برسانند. جبرئیل امین رسول گرامیﷺ را اطّلاع دادند و آن‌حضرتﷺ از آن راه تغییر مسیر دادند و بدین ترتیب توطئه آنان خنثی شد.

۱- مظهری.

واقعهٔ دیگری نیز شبیه این واقعه از طرف منافقان بوقوع پیوست، امّا در این آیه، همان واقعه فوق مورد نظر است که بدان اشاره شد.

ودر آیهٔ دوم «**ومنهم من عٰهد اللّٰه**» هم مربوط به واقعهٔ مخصوصی است که ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، طبرانی و بیهقی به روایت ابوامامه باهلی نقل کرده‌اند که شخصی به نام ثعلبه بن حاطب انصاری در خدمت رسول‌خداﷺ حاضر شده تقاضای دعا جهت افزونی مال کرد آن‌حضرتﷺ فرمود: آیا تو طریقه مرا نمی‌پسندی؟ قسم به ذاتی که جان من در قبضه اوست اگر من می‌خواستم کوههای مدینه طلا شده در اختیار من قرار می‌گرفتند، امّا من چنین توانگری را هرگز نمی‌پسندم. او رفت و دوباره خدمت آن‌حضرتﷺ رسید و همین تقاضا را مطرح ساخت و متعّهد شد که در صورت توانگری زکات دهد و حقوق مستحقّان را ادا نماید. پس رسول‌خداﷺ در حق وی دعا فرمود، به‌طوری که درِ رزق بر وی گشوده گشت و گوسفندان وی فزونی گرفت، تا این‌که شهر مدینه برای گوسفندان او تنگ آمد به ناچار به خارج از مدینه کوچ کرد، و چون گذشته نتوانست نمازهای پنجگانه را با جماعت رسول اللّه ﷺ به‌جا آورد و برای ادای نماز ظهر و عصر به مدینه می‌آمد و در جماعت آن‌حضرت شرکت می‌جست، بعد از آن، گوسفندانش به حدّی فزونی یافت که به محل دورتری کوچ کرد وفقط برای نماز جمعه به مدینه آمده، توفیق شرکت در جماعت آن‌حضرتﷺ حاصل می‌کرد.

بعداً نیز مجبور به ترک جایگاه فعلی شد وبه مکان بسیار دوری انتقال یافت به‌طوری که توفیق نماز جمعه هم از وی سلب شد و هرگز موفّق نشد که به محضر پر فیض رسول‌اللّهﷺ حضور یابد. پس از مدّتی آن‌حضرتﷺ درباره او، از مردم پرسید، گفتند: گوسفندان او آن‌قدر فراوان‌اند که کنار شهر گنجایش آنها را ندارد و برای همین است در جای بسیار دوری سُکنیٰ گزیده است. رسول‌خداﷺ با شنیدن این سخن تا سه بار فرمود: «**یا ویحه ثعلبه**» یعنی افسوس بر ثعلبه! افسوس بر ثعلبه! افسوس بر ثعلبه! اتّفاقاً در همان

زمان بود که آیه صدقات نازل شد که به موجب آن، رسول‌کریمﷺ دستوراتی را جهت جمع‌آوری صدقات صادر و افرادی را به اطراف واکناف گسیل داشت.

به مصداق این آیه که «**خُذْمِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً**»، قانون اخذ زکات حیوانات را نیز تدوین نمود و دو نفر را عامل بر جمع‌آوری صدقات، دستور داد تا زکات‌های مردم را جمع آوری کنند و آنان را نیز تأکید کرد که به پیش ثعلبه هم بروند. و به پیش ابوسلیم، شخص دیگری را نیز اعزام نمود.

وقتی‌که این دو نفر به نزد ثعلبه رسیدند و نامه‌آن‌حضرتﷺ را به او نشان دادند ثعلبه گفت که این جزیه‌ای است که معمولاً از غیرمسلمانان گرفته می‌شود. سپس گفت: اکنون شما بروید وقتی‌که برگشتید از اینجا سر بزنید این هر دو شخص رفتند.

و شخص دوم سُلَیْمی وقتی‌که نامه آن‌حضرتﷺ را شنید از دامهای خود شتر و گوسفند آنچه بهتر بود طبق نصاب صدقه آنها را برداشته پیش این دو عامل آورد. آنها گفتند که به ما دستور داده شده که از بهترین دامها انتخاب نکنیم، بلکه متوسّط را بگیریم لذا ما نمی‌توانیم اینها را قبول کنیم او با اصرار گفت: که من به رضایت خویش می‌خواهم اینها را عرضه کنم شما اینها را قبول بفرمایید.

پس، آن دو مأمور از مسلمانان دیگر صدقات دریافت داشته برگشتند و مطابق اشاره‌ای که خود کرده بود هنگام برگشت، باز پیش ثعلبه رفتند. ثعلبه گفت: بخشنامه قانون صدقات را آورده به من نشان دهید او نگاهی بر آن کرده و گفت این یک نوع جزیه‌ای است که نباید از مسلمانان گرفته شود. بسیار خوب، فعلاً شما بروید من در این‌باره می‌اندیشم و خود رأساً اقدام خواهم کرد.

وقتی که این دو عامل برگشتند و وارد مدینهٔ طیّبه شدند و به محضر رسول‌خداﷺ رسیدند، آن‌حضرتﷺ پیش از این‌که از آنها احوالپرسی کند باز آن کلمه را تکرار فرمود: یا ویحه ثعلبه! یا ویحه ثعلبه! یا ویحه ثعلبه!

(یعنی افسوس شدید بر ثعلبه) این جمله را سه بار تکرار کرد در حالی‌که از شیوه رفتار سُلیمی خوشحال شده بود پس برای او دعای خیر کرد. در رابطه با این واقعه، این نازل شد که: «**وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ**» یعنی بعضی از آنها کسانی هستند که با خدا عهد کرده بودند که اگر اللّٰه تعالیٰ به آنها مال بدهد آنها صدقه می‌دهند و مانند صالحین امت حقوق همه مستحقّان، خویشاوندان و فقرا را ادا خواهند کرد. پس وقتی که اللّٰه تعالیٰ از فضل خویش به آنها مال داد بخل ورزیدند و از اطاعت خدا و رسول سرباز زدند. «**فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِیْ قُلُوْبِهِمْ**» یعنی اللّٰه تعالیٰ در نتیجهٔ بد عهدی و بدعملی آنها نفاق را بیشتر در قلوب‌شان راسخ کرد که اکنون موفق به توبه نخواهند شد. نتیجه این‌که از اینجا معلوم شد که نحوست بعضی اعمال به قدری است که توفیق توبه از آدمی سلب می‌شود. نعوذ باللّٰه منه

ابن جریر که روایت مفصّل ابوامامه را ذکر کرده در پایان آن نوشته است که وقتی رسول اللّٰه ﷺ در حقّ ثعلبه تا ۳ بار «یا ویحه ثعلبه»! گفت، این خبر به گوش دوستان و بستگان ثعلبه رسید، یکی از آنان، خود را به خدمت ثعلبه رسانید و او را سخت ملامت کرد و گفت که در حقّ تو آیهٔ قرآن نازل شده است. ثعلبه با شنیدن این سخن به هراس افتاد و به مدینه رسید و تقاضا کرد که زکات مالش را بپذیرد. آن‌حضرت ﷺ فرمود، که حق تعالیٰ مرا از پذیرش صدقه تو منع فرموده است، ثعلبه با شنیدن این بر سر خود خاک پاشید.

رسول خدا ﷺ فرمود. این نتیجه رفتاری است که خود کردی، من به تو دستور دادم و تو اطاعت نکردی اکنون صدقه تو پذیرفته نخواهد شد. ثعلبه مأیوس شده برگشت. بعد از چندی رسول کریم ﷺ رحلت فرمود و صدّیق اکبر رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست. باز ثعلبه در خدمت صدّیق اکبر رضی الله عنه حاضر شده از او تقاضا کرد که صدقه‌اش را بپذیرد. صدّیق اکبر فرمود: وقتی که رسول اللّٰه قبول نکرده من چگونه می‌توانم قبول کنم؟ و بعد از وفات صدّیق اکبر، در خدمت فاروق اعظم رضی الله عنه حاضر شد و

همانگونه تقاضا کرد و به او همان پاسخ داده شد که صدّیق اکبر داده بود. باز در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه تقاضا نمود او هم از پذیرش انکار فرمود و سرانجام در عهد خلافت حضرت عثمان وفات کرد. (نعوذبالله من سیئات الاعمال).[۱]

مسئله: در اینجا این سؤال پیش می‌آید که وقتی ثعلبه نادم و پشیمان شده، حاضر گشت چرا توبهٔ او پذیرفته نشد، دلیلش روشن است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به‌وسیلهٔ وحی اطّلاع یافته بود که این شخص اکنون هم با اخلاص توبه نمی‌کند و در دل او نفاق موجود است و تنها بنا بر مصلحت وقتی می‌خواهد مسلمانان رافریب داده از خود راضی گرداند.

لذا توبهٔ او قبول نیست، و وقتی که آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم او را منافق خواند. پس برای خلفا دلیلی که صدقهٔ او را بپذیرند، باقی نماند، زیرا برای زکات، مسلمان شدن شرط است. البته بعد از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم کسی نمی‌تواند به‌طور قطعی از نفاق دل کسی اطّلاع حاصل کند. لذا حکم آینده این است که هر کسی توبه کند و به ایمان و اسلام اعتراف نماید با او به روشی رفتار می‌شود که با دیگر مسلمانان می‌شود در قلب او هر چه می‌خواهد باشد.[۲]

اَلَّذِیْنَ یَلْمِزُوْنَ الْمُطَّوِّعِیْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ فِی الصَّدَقٰتِ وَ الَّـذِیْنَ

آنان که طعنه می‌زنند مسلمانانی را که با گشاده دلی صدقه می‌دهند و آنان را که

لَا یَجِدُوْنَ اِلَّا جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُوْنَ مِنْهُمْ ؕ سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ ۫ وَ لَهُمْ

نمی‌یابند مگر مشقت خود را پس به ایشان تمسخر می‌کنند، تمسخرکرده به آنها خدا و برای آنها

عَذَابٌ اَلِیْمٌ ﴿۷۹﴾ اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ؕ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ

عذابی است دردناک. آمرزش بخواهی برای آنها یا نخواهی اگر آمرزش بخواهی برای آنان

۱- مظهری.
۲- بیان القرآن.

سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ؕ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بِاللهِ وَ رَسُوْلِهٖ ؕ

هفتاد مرتبه هرگز نمی‌آمرزد خدا به آنها، این به سبب آن است که آنها کافر شدند به خدا و رسولش

وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ ﴿۸۰﴾

و خدا راهنمایی نمی‌نماید مردم نافرمان را.

خلاصه تفسیر

اینها (منافقان) چنان‌اند که مسلمانان که صدقه نفلی می‌دهند درباره (کم بودن) صدقات بر آنها طعنه می‌زنند و (بویژه) بر کسانی (بیشتر) که بجز (از مزد) زحمت خویش چیزی دیگر نمی‌یابند (و آن بیچارگان همّت کرده از آن مزد زحمت خویش مقداری صدقه می‌دهند) یعنی به آنان تمسخر می‌کنند (یعنی کُلاً بر همه طعنه می‌زنند که آیا چیز کمی صدقه می‌دهد و بر فقرای زحمت‌کش هم تمسخر می‌کنند که بلی اینها هم قابل به صدقه دادن شده‌اند) اللّٰه تعالیٰ به آنها سزای (خاص) به تمسخرشان می‌دهد و (سزای مطلق طعنه این چنین) برای‌شان (می‌رسد که در آخرت) سزای دردناک خواهد بود. شما چه برای این منافقین طلب آمرزش کنید یا نکنید (هر دو حال برابرند که برای آنها از این نفعی عاید نخواهد شد و آنان آمرزیده نخواهند شد) اگر شما درباره آنها هفتاد بار (یعنی باکثرت هم) استغفار بکنید باز هم خدای تعالیٰ آنها را نخواهد بخشید این از بدان جهت است که آنان نسبت به خدا و رسول کفر ورزیده‌اند واللّٰه تعالیٰ چنین مردم سرکشی را (که گاهی در تلاش ایمان و حق نباشند) هدایت نمی‌دهد (لذا ایشان در تمام عمر بر کفر استوار ماندند و بر آن می‌روند).

معارف و مسایل

در نخستین آیه طعنه منافقین بر مسلمانانی ذکر شده که صدقات نفلی داده‌اند در **صحیح مسلم** آمده است که حضرت ابومسعود می‌فرماید هنگامی

که از جانب خداوند متعال به ما دستور رسید تا نسبت به مستمندان و فقرا صدقه دهیم، وضعیت اقتصادی ما به گونه‌ای بود که (اموال قابل توجّهی در اختیار نداشتیم. لذا آنچه از زحمت به دست می‌آوردیم، صدقه می‌دادیم) به‌طوری که ابوعقیل نصف صاع (که معادل یک و نیم کیلو بود) صدقه تقدیم داشت. شخصی دیگر آمد که اندکی بیشتر از این مقدار صدقه داد، منافقان بر صدقات کم مسلمین زبان طعن و تشنیع گشودند صدقات کم را حقیر و ناچیز شمردند و اظهار داشتند که خدا به صدقات ناچیز نیازی ندارد و صدقات زیاد را هم خالی از تمسخر نگذاشتند و گفتند که این صدقات از روی تظاهر و ریاست به هر حال بر این روش سخن می‌راندند و به استهزای مسلمین می‌پرداختند که آیات فوق در این رابطه نازل گشت: «**سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ**» جزای تمسخر به تمسخر تعبیر گردیده است.

در آیهٔ دوم که درباره منافقان به آن حضرت ﷺ گفته شد که شما برای ایشان چه استغفار کنید یا نکنید و هر چند طلب مغفرت کنید، آمرزیده نخواهید شد. بیان کامل آن در آیات بعد «**لَا تُصَلِّ عَلٰى اَحَدٍ مِنْهُمْ**» می‌آید.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُوْنَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلٰفَ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَكَرِهُوْٓا اَنْ يُّجَاهِدُوْا

شاد شدند بازماندگان از نشستن خود برخلاف رسول خدا ناپسند داشتند این را که جنگ کنند

بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ قَالُوْا لَا تَنْفِرُوْا فِي الْحَرِّ ؕ قُلْ نَارُ

با اموال و جانهای خویش در راه خدا و گفتند بیرون نیایید در گرما بگو آتش

جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا ؕ لَوْ كَانُوْا يَفْقَهُوْنَ ﴿۸۱﴾ فَلْيَضْحَكُوْا قَلِيْلًا وَّ لْيَبْكُوْا

جهنّم سخت‌تر است در گرما اگر آنها فهم می‌داشتند. پس باید بخندند کم و بگریند

كَثِيْرًا ۚ جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ﴿۸۲﴾ فَاِنْ رَّجَعَكَ اللّٰهُ اِلٰى طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ

زیاد به سزای آنچه آنها کسب می‌کردند. پس اگر بازگرداند خدا تو را بسوی گروهی از آنان

فَاسْتَاْذَنُوْكَ لِلْخُرُوْجِ فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوْا مَعِيَ اَبَدًا وَّلَنْ تُقَاتِلُوا

اجازه می‌گیرند از تو برای بیرون آمدن بگو شما بیرون نخواهید آمد با من هیچگاه و هرگز جنگ نخواهید کرد

عَدُوًّا ؕ اِنَّكُمْ رَضِيْتُمْ بِالْقُعُوْدِ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوْا مَعَ الْخَالِفِيْنَ ﴿۸۳﴾

با هیچ دشمنی به درستی که شما پسندیدید نشستن را نخستین بار پس بنشینید با بازماندگان.

خلاصه تفسیر

بازماندگان شاد شدند بر نشستن خویش از (رفتن) با رسول الله ﷺ و ناگوار گذشت بر آنها جهاد کردن با مال و جان خویش در راه خدا (به دو صورت: اوّل کفر؛ دوم راحت طلبی) و (به دیگران) گفتند که شما در (چنین) گرمای (شدید از خانه) بیرون نیایید شما (در پاسخ) بگویید که آتش جهنم (از این هم) بیشتر (تیز و) گرم است (پس تعجّب در این است که از این گرما اجتناب می‌کنید و وسایل رفتن به جهنّم را فراهم می‌سازید. که از کفر و مخالفت دست نمی‌کشید) چقدر خوب می‌شد اگر آنها می‌فهمیدند پس (نتیجه امور مذکور اینست که در دنیا) چند روز بخندند و (باز در آخرت) بسیار (یعنی همیشه) بگریند (یعنی خنده برای چند روز است و گریه برای همیشه) در سزای کارهای که (از کفر و نفاق و خلاف و غیره) می‌کردند (وقتی که حالت آنها معلوم شد) پس اگر اللّه تعالیٰ شما را (از این سفر صحیح و سالم به مدینه) به سوی گروهی از ایشان بازگردانید (گروه از این جهت گفت که امکان دارد بعضی تا آن وقت بمیرند یا بجای دیگری بروند و) باز ایشان (برای چاپلوسی و دفع الزام سابق) به رفتن (در جهادی از شما) اجازه بخواهند (و در دل آن وقت هم چنین تصمیم داشته باشند که عین وقت بهانه بدست می‌آورند) پس شما چنین بگویید که (اگر چه در این وقت به خاطر دنیا طلبی سخنانی پدید می‌آورید، امّا اللّه تعالیٰ ما فی الضمیر شما را اعلام فرموده لذا با نهایت اطمینان می‌گویم که) شما هرگز هیچوقت هم با من (در جهاد) نخواهید رفت و نه همراه با من شده با دشمن (دین) می‌جنگید (که هدف اصلی رفتن است) شما از قبل هم نشستن را پسندیده بودید (و اکنون هم تصمیم همان است) پس (چرا با دل ناخواسته سخنان دروغ ترتیب می‌دهید بلکه چون سابق اکنون هم) با کسانی بنشینید

که در واقع به بازماندگان (به سبب عذر مانند: پیر، کودک و زن) سزاوارند.

معارف و مسایل

از قبل، سلسله احوال منافقین جریان داشت به‌طوری که در غزوه تبوک با وجودیکه فرمان عمومی بود در جنگ شرکت نکردند. حال در آیات فوق یک حالت دیگر از آنها و سپس وعید سزای آخرت و اخراج نام آنها در آینده از لیست مجاهدین اسلام و عدم اجازه آنان در آینده از شرکت در جهاد مذکور است. «مخلّفون» جمع مخلّف است به معنی متروک یعنی آنکه گذاشته شده باشد در این جا اشاره به این امر است که آنها چنان تصور کرده خوشحال بودند از این‌که جان خود رااز مهلکه جنگ نجات داده بودند و در جهاد شرکت نکرده بودند. امّا حقیقت این است که اللّه تعالیٰ آنها را لایق ندانست تا از فضیلت جهاد مستفید گردند، لذا آنها تارک جهاد نیستند بلکه متروک‌اند که اللّه و رسول، آنها را بر محرومیت از جهاد به جا ماندن از جنگ، سزاوار کرد. «خلاف رسول اللّه» معنی لفظ خلاف در اینجا می‌تواند عقب و بعد باشد.

ابوعبید همین معنی را مراد گرفته است و مقصود از خلاف این است که آنها بعد از رفتن آن‌حضرتﷺ بر عقب ماندن و جا ماندن خود از جنگ، خوشحال می‌شوند در حالی‌که این اقدام خوشحال کننده نیست «**بِمَقْعَدِهِمْ**» این لفظ در اینجا به معنی مصدری بمعنی قعود است. و معنی دیگر خلاف در اینجا می‌تواند مخالفت باشد که ایشان از دستور رسول‌خداﷺ مخالفت نموده در خانه نشستند و تنها خود ننشستند بلکه دیگران را هم چنین تلقین کردند که «**لَاتَنْفِرُوْا فِی الْحَرِّ**» یعنی در فصل گرما برای جهاد بیرون نیایید. حق تعالیٰ به گفته آنان چنین پاسخ داد: «**قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا**»: یعنی بدن‌شان گرمی فعلی را احساس می‌کنند و در فکر نجات آن هستند و در فکر نافرمانی خدا و رسول نیستند که منجر به آتش جهنّم خواهد شد آیا گرمای فعلی از آتش

جهنّم گرم‌تر است؟ سپس فرمود «**فَلْيَضْحَكُوْا قَلِيْلًا**» معنی لفظی آن این است که کمتر بخندید و بیشتر بگریید این لفظ اگر چه به صیغه امر آورده شده امّا مفسّرین آن را به‌معنی خبر دانسته‌اند. حکمت ذکر کردن آن به صیغه امر این است که چنین بودن، حتمی و یقینی است. یعنی این امر یقیناً واقع خواهد شد که خنده و شادی آنها فقط چند روز است و پس از آن در آخرت همیشه گریه در گریه خواهد شد. ابن‌ابی حاتم از حضرت ابن‌عبّاس ﷺ در تفسیر این آیه نقل کرده است که: **الدنیا قلیل فلیضحکو فیها ماشاء و افاذا انقطعت الدنیا و ساروا الی اللّه فلیستانفوا البکاءَ لاینقطع ابدا.**[1]

دنیا چند روز است در آن هر چقدر می‌خواهند بخندند باز وقتی دنیا به پایان می‌رسد و به نزد خدا حاضر می‌شوند پس گریه اصلی آغاز می‌گردد که هیچ وقت خاتمه نمی‌یابد.

در آیه «**لن تخرجوا**» فرمود که معنی آن در خلاصهٔ تفسیر فوق‌الذّکر چنین بیان شد که اگر ایشان در آینده هم تصمیم داشته باشند که در جهاد شرکت کنند چون در قلوبشان ایمان نیست. آن تصمیم هم به اخلاص نخواهد انجامید. وقتی که هنگام خروج برسد مانند سابق دست به حیله و بهانه زده منصرف می‌شوند. لذا به شما دستور رسید که هرگاه آنها برای شرکت در جهادی داوطلب شوند شما این حقیقت حال را به آنها نشان دهید که بر هیچ فعل و قول شما اعتمادی نیست. نه شما در جهاد بیرون می‌آیید و نه با دشمنان اسلام همراه با ما قتال می‌کنید.

بیشتر مفسّرین فرموده‌اند که این حکم برای آنها به صورت سزای دنیوی اجرا گردید که اگر آنها از روی صداقت خواهان شرکت در جهاد شوند باز هم از شرکت دادن‌شان در جنگ خودداری کنید.

۱- مظهری.

وَ لَا تُصَلِّ عَلٰٓى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا وَّ لَاتَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ ؕ اِنَّهُمْ كَفَرُوْا

هیچ وقت نماز نخوان بر هیچ یکی از ایشان که بمیرد و نایست بر قبر او زیرا آنها کفر ورزیدند

بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهٖ وَ مَاتُوْا وَ هُمْ فٰسِقُوْنَ ﴿۸۴﴾

به خدا و رسول او و مردند آنها در حالی‌که نافرمان بودند.

خلاصهٔ تفسیر

اگر کسی از آنها بمیرد شما بر (جنازهٔ) او هیچ وقت نماز نخوانید و نه (برای دفن و غیره) بر قبر او بایستید (زیرا) آنها به خدا و رسول او کفر ورزیده‌اند و آنها به حالت کفر نیز مرده‌اند.

معارف و مسایل

از احادیث صحیح به اتّفاق امّت ثابت است که این آیه مربوط به موت عبداللّه‌بن‌ابی ـ منافق ـ و نماز جنازه او نازل شده است و از روایت صحیحین ثابت است که رسول اللّه ﷺ بر جنازه او نماز خواند پس از نماز خواندن، این آیه نازل شد و بعد از این آن حضرت ﷺ بر هیچ یکی از منافقان نماز جنازه نخواند. در صحیح مسلم به روایت حضرت عبداللّه بن عمر تفصیل واقعه نزول چنین بیان شده است که وقتی عبداللّه بن ابی‌بن سلول مرد، پسرش عبداللّه که مسلمان مخلص و صحابی بود در محضر رسول خدا ﷺ حاضر شد و تقاضا کرد که شما پیراهن خود را عطا فرمایید و نیز تقاضا کرد که بر او نماز جنازه بخوانید. آن حضرت ﷺ قبول فرموده برای ادای نماز جنازه برخاست، حضرت عمر بن خطاب دامن او را گرفت و عرض کرد که یا رسول اللّه بر این منافق نماز جنازه نخوان زیرا او منافقی آشکار است و خداوند متعال شما را از خواندن نماز جنازه بر او منع فرموده است.

رسول‌خدا ﷺ فرمود که اللّه تعالیٰ به من اختیار داده است که من دعای مغفرت بخوانم یا نخوانم و آنچه در آیهٔ مذکور است که بر استغفار هفتاد بار مغفرت واقع نمی‌شود، من می‌توانم هفتاد بار بیشتر استغفار کنم و مراد از آیه، آیه‌ای است که در گذشته بیان شد یعنی «**اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَاتَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ**». سپس رسول‌خدا ﷺ بر او نماز جنازه خواند و پس از ادای نماز این آیه نازل گردید: «**وَلَا تُصَلِّ عَلٰٓى اَحَدٍ مِّنْهُمْ**» به‌طوری که بعد از این واقعه آن‌حضرت ﷺ در نماز جنازهٔ هیچ یکی از منافقان شرکت نکرد.

چند ایراد بر واقعه مذکور و جواب آن

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید که عبداللّه بن ابی، چنان منافقی بود که نفاقش در مواضع مختلف به‌ظهور پیوسته بود و سردسته منافقین به شمار می‌رفت؛ چگونه رسول‌خدا ﷺ با او این رفتار نیکو را انجام دادند که برای کفن او، پیراهن مبارک خویش را عنایت فرمودند؟ پاسخ آن این است که ممکن است این عمل به دو سبب انجام یافته است:

نخست، این‌که پسر او یکی از صحابه مخلص به شمار می‌رفت و به خاطر دلجویی از او این عمل انجام گرفت. سبب دوم این هم می‌تواند باشد که در حدیث **صحیح بخاری** به روایت حضرت جابر منقول است که در موقع غزوه بدر، تعدادی از سرداران قریش به اسارت مسلمین در آمدند که در جمع آنان عموی، آن‌حضرت ﷺ - حضرت عبّاس - نیز بود وقتی که آن‌حضرت ﷺ مشاهده کرد دید که وی پیراهنی بر تن نداشت پس به یکی از صحابه دستور داد تا پیراهنی به وی دادند چون حضرت عبّاس رضی الله عنه قدی بلند داشت که به جز پیراهن عبداللّه بن ابی، پیراهن دیگری بر بدن او راست در نیامد آن حضرت ﷺ پیراهن عبداللّه بن ابی را گرفته او را پوشانید و برای

جبران آن احسان حضوراکرمﷺ پیراهن خود را به او عطا فرمود.[۱]

سؤال دیگر در اینجا این است که آنچه حضرت فاروق اعظم به آن‌حضرتﷺ عرض کرد که حق تعالیٰ شما را از نماز جنازه خواندن بر منافقان منع فرموده است آن را بنابر چه دلیلی اظهار داشت زیرا قبل از آن در هیچ آیه‌ای صراحتاً آن‌جنابﷺ از نماز جنازه خواندن بر منافقان منع نشده است به ظاهر چنین معلوم می‌شود که حضرت عمر مطلب ممنوع بودن را از آیه سابق سورهٔ توبه **استغفر الایه** فهمیده است حال سؤال این است که اگر این آیه بر ممنوعیّت نماز جنازه منافقان دلالت می‌کرد، پس چرا رسول‌کریمﷺ آن عمل را ممنوع نکرد بلکه فرمود که در این آیه به من اختیار داده شده است.

جواب این است که در حقیقت، مفهوم ظاهر الفاظ «اختیار دادن» است و این هم روشن است که ذکر هفتاد بار در اینجا برای تحدید نیست، بلکه برای کثرت، بیان شده است پس حاصل این آیه با در نظر گرفتن معنی ظاهری آن این که «منافق آمرزیده نمی‌شود اگر چه شما هر قدر استغفار کنید. امّا در آن صراحتاً آن‌حضرت از استغفار ممنوع هم نشده بود و آیهٔ ۱۰ سوره یٰس نظیر این است که در آن فرموده است که: «**سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَايُؤْمِنُوْنَ**» هم چنان‌که در این آیه آن حضرت ﷺ از انذار و تبلیغ منع نشده بلکه در آیات دیگر تداوم سلسلهٔ دعوت و تبلیغ برای او ثابت است مانند آیهٔ ۶۷ مائده: «**بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**» و غیره.

حاصل این‌که از آیهٔ «**أأنذرتهم ام لم تنذرهم**» اختیار دادن به آن‌جناب ثابت شده بود باز به دلیل مستقل ادامه دادن انذار ثابت گشت: آن‌حضرتﷺ از آیه مذکور نیز فهمیده بود که او آمرزیده نمی‌شود ولی در آیه دیگر آن‌حضرتﷺ هم از آن باز داشته نشده است. و آن‌حضرتﷺ می دانست که

۱- قرطبی.

از قمیص یا نماز جنازه خواندن من او آمرزیده نمی‌شود ولی از این فعل توقع می‌رود که مصالح دیگر اسلامی به‌دست می‌آید که افراد قبیله او و کفّار دیگر وقتی مشاهده کنند که آن‌حضرتﷺ با او چنین رفتار کردند آنها به اسلام گرایش پیدا می‌کنند ومسلمان می‌شوند و تا این زمان ممانعت صریحی برای نماز خواندن هم نیامده بود، لذا آن حضرت ﷺ با توجّه به مطالبی که ذکر شد نماز جنازه ادا کردند.

شاید یکی از جملات این جواب، آن است که در صحیح بخاری از روایت حضرت ابن‌عباس رضی الله عنه منقول است که: «اگر من می‌دانستم که بر بیش از هفتاد مرتبه استغفار نمودن، او آمرزیده می‌شد برای او اسغفار می‌کردم.»[1]

دومین مورد شاید آن حدیث است که در آن، آن‌حضرتﷺ فرمود که پیراهن من‌او را از عذاب الهی نجات نمی‌دهد، امّا من از این جهت با او چنین کردم که می‌دانستم با این رفتار من هزار نفر از اقوام او مسلمان می‌شوند. چنان‌که در بعضی کتب مغازی و تفسیر آمده است که با مشاهده این واقعه هزار نفر از قبیله خزرج مشرّف به اسلام شدند. خلاصه این‌که از آیه‌ای که ذکر آن رفت شخص رسول‌خداﷺ هم به این یقین رسیده بود که از هیچ عمل ما آن منافق آمرزیده نمی‌شود، امّا چون در ظاهر الفاظ قرآن به آن حضرت اختیار داده شده بود لذا رحمة للعالمین جهت گرویدن دیگر مردم به اسلام به نماز جنازه مبادرت جستند. دیگر این‌که تا آن لحظه مبنی بر ممنوعیت صریح نماز جنازه منافقان، آیه‌ای نازل نشده بود و از طرف دیگر احسان بر یک منافق، نجات بسیاری از کفّار را به دنبال داشت و هم چنین از این عمل دوراندیشانه پیامبر دلسوز، توقّع مسلمان شدن کفّار دیگر نیز وجود داشت. لذا آن‌حضرتﷺ بنا به دلایل فوق نماز جنازه منافق را

۱- قرطبی.

ترجیح داد و فاروق اعظم از ظاهر آیه چنان فهمیده بود که وقتی وی مورد مغفرت قرار نمی‌گیرد، پس نماز جنازه دادن امری عبث و خلاف شأن نبوت می‌باشد و از اینجا بود که آن‌حضرتﷺ را از ادای نماز جنازه بر حذر داشت. آن‌حضرتﷺ اگر چه این فعل را فی نفسه مفید نمی‌دانست امّا دور نمای مسلمان شدن دیگران مدّ نظرش بود، لذا این عمل نه تنها بیهوده نشد بلکه برکات و هدایت غیر متوقعی به‌دنبال داشت. پس بنابر این نه بر عمل آن‌حضرتﷺ اشکالی وارد می‌آید و نه بر سخنان پر مصلحت فاروق اعظم رضی الله عنه.[1]

و بالاخره با نزول آیه «**لاتصلّ**» نماز نخواندن بر جنازه منافق، تأکید شد و پس از آن رسول کریمﷺ، بر هیچ منافقی نماز جنازه نخواندند.

مسئله: از این آیه معلوم گشت که بر جنازه هیچ کافری نماز خواندن و برای او دعا کردن جایز نیست.

مسئله: از این آیه این هم ثابت شد که برای اعزاز و اکرام هر کافری در مقابل او بلند شدن و احترام گذاشتن یا برای زیارت او رفتن حرام است. البّته اگر عبرت گرفتن یا به صورت اجبار باشد اشکالی ندارد. چنان‌که در «**هدایه**» آمده است که اگر مسلمانی دارای خویشاوند کافری باشد و آن کافر بمیرد و وارثی نداشته باشد، مسلمان می‌تواند بدون رعایت طریق مسنون، جسد او را در گودالی بیفکند و سِرّ آن را بپوشاند.[2]

وَ لَاتُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَ اَوْلَادُهُمْ ۚ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّعَذِّبَهُمْ بِهَا

و به‌شگفت نیاورد تو را اموالشان و اولادشان جز این نیست که خدا می خواهد عقوبت کند آنها را بخاطر این

فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كٰفِرُوْنَ ﴿۸۵﴾ وَ اِذَآ اُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ اَنْ

اشیاء در دنیا و بیرون آید ارواح‌شان و ایشان در کفر باشند و هر گاه نازل گردد سوره‌ای که

۱- بیان القرآن.

۲- بیان القرآن.

اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ جَاهِدُوْا مَعَ رَسُوْلِهِ اسْتَاْذَنَكَ اُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ

ایمان بیاورید به خدا وجهادکنید به همراه رسول او اجازه می‌خواهند از تو صاحبان قدرت از ایشان

قَالُوْا ذَرْنَا نَكُنْ مَّعَ الْقٰعِدِيْنَ ﴿۸۶﴾ رَضُوْا بِاَنْ يَّكُوْنُوْا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ

می‌گویند بگذار ما را که باشیم همراه نشستگان. وخوشحال شدند که به مانند زنان بازمانده باشند و

طُبِعَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ ﴿۸۷﴾ لٰكِنِ الرَّسُوْلُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

مهرزده شد بر دلهایشان پس ایشان نمی‌فهمند امّا رسول و کسانی که ایمان آورده‌اند

مَعَه جَاهَدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ ؕ وَ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْخَيْرٰتُ ۫ وَ اُولٰٓئِكَ

با او جهاد می‌کنند با اموال و جانهای خویش و برای ایشانند نیکیها وایشانند

هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ﴿۸۸﴾ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ

پیروزشوندگان. آماده کرده است خدا برایشان باغهای که جاری اند از زیر آنها جویها که همیشه می‌مانند

فِيْهَا ؕ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ﴿۸۹﴾

در آنها و این است پیروزی بزرگ.

خلاصهٔ تفسیر

اموال و اولاد آنها تو را در (این) تعجّب نیندازد (که این نعمتها چگونه به این مبغوضین رسیده است. پس اینها در اصل برای آنها نعمت نیستند، بلکه وسایل عذاب‌اند زیرا) هدف الله فقط این است که به سبب این چیزهای (مذکور) در دنیا (هم آنها را) به عذاب مبتلا کند و جان آنها در حالی بیرون آید (که به سبب آن در آخرت هم به عذاب مبتلا گردند) و هرگاه سوره‌ای از قرآن در این باره نازل گردد که شما (با اخلاص قلب) به خدا ایمان بیاورید و با رسول همراه شده جهاد کنید صاحبان قدرت از ایشان از شما اجازه می‌خواهند و (مضمون اجازه این می‌باشد که) می‌گویند که ما را اجازه دهید که ما هم در اینجا همراه به بازماندگان به مانیم (البتّه در ادّعای ایمان و اخلاص عمل در کار نیست می‌توان گفت که ما مخلص هستیم) آنها (در نهایت بی‌غیرتی) بر ماندن

با زنان خانه‌نشین راضی شدند و بر دلهای‌شان مهر زده شد که به سبب آن آنها (غیرت و بی‌غیرتی را) نمی‌توانند درک کنند آری رسول‌خداو مسلمانان همراه او ایشان (یقیناً این حکم را پذیرفتند و) با مال و جان خود جهاد کردند و برای ایشان است همه نیکی‌ها و ایشانند پیروز (و آن خوبی و پیروزی این است که) اللّه‌تعالیٰ برای آنها این چنین باغهایی آماده کرده‌است که به زیر آنها جویها جاری هستند (و) آنان در آنها برای همیشه می‌مانند و این بزرگترین پیروزی است.

معارف و مسایل

در آیات فوق الذّکر هم احوال آن گروه منافقان بیان شده است که از شرکت در غزوه تبوک به بهانه‌ای باز ماندند. از جمع این منافقان بعضی ثروتمند و مرفه الحال نیز بودند واز حال آنها امکان داشت مسلمانان چنین تصوّر بکنند که وقتی ایشان به بارگاه خدا مردود و نامقبول‌اند، پس چرا به آنها در این جهان این قدر نعمت داده شده است.

در پاسخ به آن در نخستین آیه فرمود که اگر بیندیشید اموال و اولاد آنها برای آنها رحمت و نعمت نیستند بلکه در دنیا هم عذاب‌اند و عذاب آخرت از این جداست. و عذاب بودن آنها در دنیا چنین است که در محبّت مال و فکر حفظ و ترقّی آن چنان مشغول می‌شوند که لحظه‌ای هم آرام نمی‌گیرند و هر چند وسایل و مقدّمات استراحت پیش ایشان موجود باشد امّا از آن راحتی که عبارت از سکون و اطمینان قلبی است محروم‌اند و علاوه بر این چون مال و متاع دنیا آنها را از مسئولیّت آخرت غافل کرده موجب انهماک در کفر و معاصی هم شده است، بنابر این که موجب عذاب‌اند می‌توان به آنها عذاب گفت، لذا این در الفاظ قرآن «**لیعذبهم بها**» فرمود که اللّه تعالیٰ به‌وسیلهٔ این اموال می‌خواهد به آنان عذاب دهد لفظ «**اولواالطول**» برای تخصیص نیست، بلکه از این حالت غیر اولی الطول یعنی غیرمستطیع به درجه‌ای اولی معلوم شده است که به ظاهر عذر هم داشتند.

وَ جَآءَ الْـمُعَذِّرُوْنَ مِـنَ الْاَعْـرَابِ لِـيُؤْذَنَ لَـهُمْ وَ قَـعَدَ الَّـذِيْنَ

و آمدند عذر آورندگان از اعراب صحرانشین تاکه به آنها اجازه داده‌شود و نشستند کسانی‌که

كَذَبُوْااللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ ؕ سَيُصِيْبُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۹۰﴾

دروغ‌گفتند به خدا ورسول او، زودمی‌رسد به آنان‌که کافرشدند ازایشان عذاب‌دردناک.

خلاصه تفسیر

و بعضی از بهانه جویان روستایی آمدند تا که به آنان (به نشستن در خانه) اجازه داده شود و (از این روستاییان) کسانی که با خدا و رسول او (در ادعای ایمان) کاملاً دروغ گفته بودند آنان کاملاً نشستند (برای بیان عذر بی‌جا هم نیامدند و) کسانی از ایشان که (تا آخر) کافر می‌مانند آنان (در آخرت) بـه عـذاب دردنـاک مـبتلا می‌شوند (و کسانی که توبه کنند از عذاب نجات می‌یابند).

معارف و مسایل

از این تفصیل معلوم شد که در این روستاییان دو نـوع مـردم وجـود داشت گروهی بودند که با عذر و بهانه در خـدمت آن‌حـضرتﷺ حـاضر شدند که آنها را از شرکت در جهاد معاف نمایند و گروهی دیگر آن چنان سرکش بودند که زحمت اجازه خواستن را هم بـه خـود نـمی‌دادنـد. آنـان گستاخانه در خانه نشستند و از شرکت در جنگ، علناً خودداری کردند.

حضرت جابر بن عبدالله می‌فرماید، وقتی رسول خداﷺ جد بن قیس را به نرفتن در جهاد اجازه داد چند نفر از منافقان هم در خدمت حاضر شده عذر و بهانه ارائه کردند وبرای ترک جهاد اجازه خواستند. آن‌حضرتﷺ اجازه داد امّا فهمید که ایشان به دروغ عذر می‌آورند لذا از پاسخ به آنـان اعراض فرمود در این رابطه این آیه نازل گردید و نشان داد که عذر آنان قابل

پذیرش نیست، لذا به آنان وعید عذاب الیم داده شد. البّته آن با «**الذین کفروا منهم**» خطاب فرموده اشاره کرد که عذر بعضی از ایشان به خاطر کفر و نفاق نبود؛ بلکه از سستی طبیعی بود، پس آنها در عذاب دیگر کفّار شامل نیستند.

لَیْسَ عَلَی الضُّعَفَآءِ وَ لَا عَلَی الْمَرْضٰی وَ لَا عَلَی الَّذِیْنَ لَایَجِدُوْنَ مَا

نیست بر ضعیفان و نه بر مریضان و نه بر آن کسانی که نمی‌یابند چیزی که

یُنْفِقُوْنَ حَرَجٌ اِذَا نَصَحُوْا لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ ؕ مَا عَلَی الْمُحْسِنِیْنَ مِنْ سَبِیْلٍ ؕ

انفاق کنند گناهی وقتی که در دل راست باشند با خدا و رسول او و نیست بر نیکوکاران راه الزام

وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ﴿۹۱﴾ وَّ لَا عَلَی الَّذِیْنَ اِذَا مَآ اَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ

وخدابخشاینده مهربان‌است. ونه برآن کسانی‌که وقتی‌پیش تومی‌آمدند تاکه به آنان سواری‌بدهی

قُلْتَ لَآ اَجِدُ مَآ اَحْمِلُكُمْ عَلَیْهِ ۠ تَوَلَّوْا وَّ اَعْیُنُهُمْ تَفِیْضُ مِنَ الدَّمْعِ

گفتی‌که‌نیست پیش من‌آنچه شمارا بر او سوارکنم برگشتند واز چشمهایشان‌اشک‌می‌ریخت

حَزَنًا اَلَّا یَجِدُوْا مَا یُنْفِقُوْنَ ﴿۹۲﴾ اِنَّمَا السَّبِیْلُ عَلَی الَّذِیْنَ یَسْتَاْذِنُوْنَكَ وَ

در این اندوه که نمی‌یابند آنچه انفاق کنند. راه الزام بر کسانی است که اجازه می‌خواهند از تو و

هُمْ اَغْنِیَآءُ ۚ رَضُوْا بِاَنْ یَّكُوْنُوْا مَعَ الْخَوَالِفِ ۙ وَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ

آنان ثروتمند هستند راضی شدند به این‌که بمانند با بازماندگان و مهرزده الله بر دلهایشان

فَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ ﴿۹۳﴾

پس نمی‌دانند.

خلاصهٔ تفسیر

بر ضعیفان هیچ گناهی نیست و نه بر مریضان و نه بر آنان که (در تهیه وسایل جهاد) چیزی برایشان میسر نیست وقتی که ایشان با خدا و رسول (و در احکام) اخلاص داشته باشند (و از ته دل اطاعت کنند پس) بر این نیکوکاران هیچ نوع

الزامی (وارد) نیست (زیرا لایکلف اللّٰه نفساً الا وسعها) و اللّٰه تعالیٰ بسیار بخشاینده و خیلی مهربان است (که اگر ایشان در علم خود معذور باشند و از طرف خود در اخلاص و اطاعت کوشا باشند و در واقع اگر دچار قصور و غفلت شوند خداوند از آنها در می‌گذرد) و نه بر آن کسان (گناه و الزامی هست) که وقتی به نزد شما به این خاطر بیایند که شما به آنان سواری (مرکب) بدهید و شما (به آنها) می‌گویید که به نزد من چیزی نیست که شما را بر آن سوار کنم پس آنها (ناکام) در حالی برمی‌گردند که از چشمهایشان اشک جاری می‌گردد در این اندوه که (افسوس) آنها (در تهیه وسایل جهاد) چیزی ندارند که انفاق کنند (نه خود داشتند و نه از جای دیگر رسید خلاصه این‌که بر این معذورین هیچ مؤاخذه‌ای نیست) تنها الزام (و مؤاخذه) بر کسانی است که با وجودی این‌که دارای ابزار (و آلات جنگی) هستند (برای نشستن در خانه) اجازه می‌خواهند آنها (از نهایت بی‌غیرتی) راضی شده‌اند که با زنان خانه‌نشین بمانند. واللّٰه بر دلهایشان مهر زده است که به سبب آن (گناه و ثواب را) نمی‌دانند.

معارف و مسایل

در آیات گذشته احوال کسانی بیان گردید که در حقیقت از شرکت در جهاد معذور نبودند. امّا به سبب تنبلی، بهانه آورده، نشستند یا آن منافقانی که به سبب کفر و نفاق خویش بهانه تراشیده از رسول خداﷺ اجازه گرفته بودند و بعضی سرکش هم بودند که بدون ارائه بهانه، و بدون کسب اجازه، گستاخانه از شرکت در جهاد، سرباز زدند و در خانه‌هایشان نشستند لذا به مصداق آیهٔ مذکور برای چنین اشخاصی، عذاب دردناک در نظر گرفته شده است.

و در آیات مذکور، ذکر آن گروه از مسلمین مخلص آمده که از شرکت در جهاد به دلیل داشتن معذوریت چون، کوری، بیماری و غیره، بازماندند و عذرشان واضح بود که آرام و قرار نداشتند و اشتیاق جهاد و شهادت وجودشان را در بر گرفته بود، آنها با وجودی که فصل گرما رسیده بود و راه

نیز طولانی بود، با علاقه وافر، جهت تأمین مرکب و سواری به پیش رسول خداﷺ رسیده از او تقاضای سواری کردند. در کتب تفسیر و تاریخ وقایع زیادی نوشته است، برخورد با بعضی چنین بود که در بدو امر رسول خداﷺ عذر خواست که سواری پیش ما نیست؛ پس آنها با چشمی گریان و دلی پریشان، بازگشتند امّا خداوند متعال برای آنان وسایل سفر را فراهم ساخت، بدین ترتیب که شش شتر نزد پیامبراکرمﷺ آورده شد به‌طوری که توانستند همراه دیگران به جهاد بروند.[1]

برای سه نفر دیگر، حضرت عثمان رضی اللّٰه عنه مرکب فراهم نمود؛ در حالی که همه آلات و ابزار و مرکب عدّهٔ زیادی را با هزینه شخصی خود به‌عهده گرفته بود. و بعضی نیز بودند که تا آخرین لحظه به دریافت مرکب و سواری موفّق نشدند پس به‌ناچار از قافله جهاد باز ماندند که در آیات مذکور، از این افراد یاد شده که اللّٰه تعالیٰ عذر آنها را پذیرفته است و در پایان آیه خاطر نشان ساخت که وبال الهی تنها شامل کسانی است که با وجود قدرت، عدم حضور در جهاد را مانند زنان پسندیدند.

«**اِنَّمَا السَّبِيْلُ عَلَى الَّذِيْنَ يَسْتَاْذِنُوْنَكَ وَ هُمْ اَغْنِيَآءُ**» در همین رابطه آمده است.

يَعْتَذِرُوْنَ اِلَيْكُمْ اِذَا رَجَعْتُمْ اِلَيْهِمْ ؕ قُلْ لَّا تَعْتَذِرُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ

بهانه می‌آورند پیش شما وقتی که برگردید به‌سوی آنان بگو بهانه نیاورید ما هرگز باور نمی‌کنیم

لَكُمْ قَدْ نَبَّاَنَا اللّٰهُ مِنْ اَخْبَارِكُمْ ؕ وَ سَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُه ثُمَّ

سخن شمارا به‌مااطّلاع داده‌است خدااز احوال شماوزودمی‌بیندعمل شماراخداورسول اوسپس

تُرَدُّوْنَ اِلٰى عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿۹۴﴾

بازگردانیده‌می‌شویدبه‌سوی (خدا) دانای پوشیده‌وآشکارپس آگاه‌می‌کندشمارابه‌آنچه‌می‌کردید.

۱- مظهری.

سَيَحْلِفُوْنَ بِاللهِ لَكُمْ اِذَا انْقَلَبْتُمْ اِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوْا عَنْهُمْ ؕ

به‌زودی قسم می‌خورند به خدا در جلو شما هرگاه برگردید به سوی آنان تا که اعراض کنید از آنان

فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمْ ؕ اِنَّهُمْ رِجْسٌ وَّ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ ۚ جَزَآءً بِمَا كَانُوْا

پس اعراض کنید از آنها یقیناً آنها پلیداند و جای شان جهنّم است برای جزای اعمالی که

يَكْسِبُوْنَ ﴿۹۵﴾ يَحْلِفُوْنَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ ۚ فَاِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَاِنَّ

انجام می‌دادند. قسم می‌خورند در جلو شما تا خشنود شوید از آنها پس اگر خشنود شوید از آنها پس یقیناً

اللهَ لَا يَرْضٰى عَنِ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ ﴿۹۶﴾

خدا خشنود نخواهد شد از قومی که نافرمان‌اند.

خلاصهٔ تفسیر

ایشان در جلوی (همه) شما عذر می‌آورند. وقتی‌که شما نزد آنان برگردید (پس ای محمّد!) شما (از طرف همه علناً) بگویید که (رها کنید) این عذر را نیاورید ما گاهی شما را راستگو تصوّر نمی‌کنیم (زیرا) اللّه تعالیٰ ما را از (حالت واقعی) شما اطّلاع داده است (که هیچ عذری از شما صحیح نبوده) و در آینده هم اللّه تعالیٰ و رسول او احوال شما را به زودی خواهند دید (معلوم خواهد شد که چقدر طبق ادعای خود مطیع و مخلص می‌باشید) باز به سوی کسی باز گردانیده می‌شوید که دانای خفی و آشکار است (که هیچ عمل و اعتقاد شما از او مخفی نیست) پس او شما را آگاه خواهد کرد بر آنچه می‌کردید (و عوض آن را خواهد داد) آری به‌زودی در محضر شما به نام خدا قسم یاد می‌کنند (که ما معذور بودیم) هنگامی که شما به نزد آنان برگردید که شما آنها را برحال خود بگذارید (و ملامت سرزنش‌شان نکنید) پس شما (مقصود آنان را برآورید) و آنها را به حال خود بگذارید (از حصول این عرض فانی بهتری برای آنها نخواهد شد زیرا) آنها کلّاً پلیداند و (عاقبه الامر) جایشان دوزخ است در عوض آن کارهایی که آنان (از نفاق و خلاف و غیره) انجام می‌دادند (مقتضای آن هم این است که آنان بر حال خود گذاشته شوند زیرا هدف از تعرّض اصلاح

است و به خاطر خبث آنها از آن امیدی نیست و نیز) ایشان از این جهت قسم یاد می‌کنند که شما از آنها خشنود گردید پس (اولاً شما چگونه از دشمنان خدا خشنود می‌شوید اما باالفرض) اگر شما از آنان خشنود هم باشید (به آنان چه نفعی می‌رسد زیرا) اللّه تعالیٰ از این قبیل افراد شریر خشنود نخواهند شد (و بدون رضای خالق رضای خلق بی‌سود محض است).

معارف و مسایل

در آیات گذشته از آن منافقان ذکری به میان آمده بود که از ابتدای امر حیله و بهانه و دروغ به‌کاربرده از شرکت در غزوه تبوک عذر آوردند و همچنین در آیات فوق الذّکر ذکر کسانی به میان آمده که بعد از برگشت پیغمبرﷺ در خدمت او حاضر شده برای عدم حضور خود در جهاد، عذر دروغ آوردند. این آیات قبل از برگشتن به مدینه طیبه نازل شده بودند که در آن پیامبر گرامی را از وقایعی که در آینده به‌وقوع خواهد پیوست، خبر داد که وقتی شما به هنگام برگشت، به مدینه برسید، منافقان برای عذر خواهی به نزد شما خواهند آمد. چنان‌که همین‌گونه اتفّاق افتاد.

در روایات مذکور در همین رابطه به رسول‌خداﷺ سه دستور رسید: نخست این‌که وقتی آنها برای عذرخواهی بیایند به آنان بگو که دروغ نگویید و عذر بی‌جا نیاورید زیرا ما سخنان شما را هرگز باور نخواهیم کرد چون اللّه تعالیٰ بوسیله وحی احوال و تصوّرات باطل شما را و شرارتها و تصمیمات قلبی شما را به اطّلاع ما رسانده است و دروغگویی شما بر ما روشن شده لذا عذر آوردن تلاش بیجا و بیهوده است. سپس فرمود و «**وَ سَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ**» پس به آنان فرصت داده شد که اکنون توبه کرده، نفاق را رها کنند و مسلمانانی مخلص و متّقی باشند. و سپس فرمود که در آینده خدا و رسول او، اعمال شما را خواهند دید که چگونه و چه خواهد شد. سرانجام طبق آن رفتار خواهد شد. اگر شما توبه کرده مسلمان مخلص شوید پس گناهان شما آمرزیده خواهد شد و اگر نه این بهانه‌های بی جا برای شما هیچ

منفعتی نخواهد داشت.

در آیهٔ دوم، دومین حکم بیان گردید که اینها بعد از برگشتن شما قسمهای دروغ خورده می‌خواهند شما را مطمئن سازند و هدف‌شان این است که «**لِتُعْرِضُوْا عَنْهُمْ**» یعنی شما از عدم شرکت‌شان در جهاد تسامح فرموده ملامت و سرزنش‌شان نکنید. سپس فرمود: که شما از عذر خواهی‌شان رو بگردانید. «**فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمْ**» یعنی شما از آنان اعراض کنید نه بر آنها طعنه و تشنیع روا دارید و نه رابطه‌ای دوستانه با آنها برقرار کنید زیرا ملامت کردن، فوایدی بدنبال ندارد. وقتی دل آنان از ایمان تهی است و درصدد کسب ایمان هم نیستند پس ملامت کردن کاری عبث و بیهوده است و نتیجه‌ای جز تضییع وقت نخواهد داشت.

سومین حکم در آیهٔ سوم این‌است که ایشان می‌خواهند قسم یاد کرده شما و مسلمانان را به نحوی خشنود کنند پس در این باره حق تعالیٰ چنین راهنمایی فرمود که خواهش و عذر خواهی‌شان را نپذیرید و از آنها خشنود نشوید و در پایان آن فرمود که: اگر شما از آنان خشنود و راضی شوید باز هم نفعی عایدشان نخواهد شد چرا که ربّ‌العالمین از آنان خشنود نیست چون آنها بر کفر و نفاق خویش اصرار می‌ورزند.

اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَ نِفَاقًا وَّ اَجْدَرُ اَلَّا یَعْلَمُوْا حُدُوْدَ مَآ اَنْـزَلَ اللّٰهُ

بادیه‌نشینان سخت‌ترانند درکفرونفاق وبه‌این سزاوارندکه یادنگیرند آن قوانینی راکه نازل کرده خدا

عَلٰی رَسُوْلِهٖ ؕ وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ ﴿۹۷﴾ وَ مِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ یَّتَّخِذُ مَا

بررسول خود وخدا همه‌دانا وحکیم‌است. وبعضی‌ازبادیه‌نشینان کسانی‌هستندکه تاوان می‌شمارند

یُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوَآئِرَ ؕ عَلَیْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ ؕ وَ اللّٰهُ

انفاق خود را و انتظار می‌کشند بر شما گردشهای زمانه را بر ایشان باد گردش بد و خدا

سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ ﴿۹۸﴾ وَ مِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ یُّؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ

شنواو داناست. وبعضی‌ازبادیه‌نشینان کسانی‌هستند که ایمان‌می‌آورند به خدا و روز قیامت و

يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبٰتٍ عِنْدَ اللهِ وَ صَلَوٰتِ الرَّسُوْلِ ؕ اَلَاۤ اِنَّهَا

قرار می‌دهند انفاقشان را نزدیک شدن بخدا و سبب دعاهای رسول آگاه باش بدرستی که این انفاق باعث

قُرْبَةٌ لَّهُمْ ؕ سَيُدْخِلُهُمُ اللهُ فِىْ رَحْمَتِهٖ ؕ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ

نزدیکی (خدا) است به آنها زود داخل می‌گرداند آنهارا خدا در رحمت خود بی‌شک بسیار بخشنده

رَّحِيْمٌ ﴿۹۹﴾

مهربان است.

خلاصۀ تفسیر

(از این منافقان) کسانی (که) صحرانشین (هستند که به سبب شدّت مزاج) در کفر و نفاق خیلی سخت‌اند و (به سبب دوری از علما و عقلا) آنها باید اینچنین باشند که از احکامی که اللّٰه بر رسول خود (ﷺ) نازل فرموده ناآگاه باشند (زیرا وقتی‌که از دانایان دور قرار بگیرند در نتیجه جاهل ماندشان الزامی است و از اینجاست که سخت مزاج‌اند و در کفر و نفاق نیز سختگیرند) و اللّٰه تعالیٰ بسیار دانا و بسیار حکیم است (و او بر همۀ این امور آگاه و مناسب به حکمت، به آنها سزا خواهد داد) و بعضی از این بادیه نشینان (منافق) آن چنان‌اند که (علاوه بر کفر و نفاق به جهل و بخل و عداوت نیز متّصف‌اند حتّی) آنچه (در مواقع جهاد و زکات و غیره از شرم مسلمانان) انفاق می‌کنند آن را (مانند) جریمه تصوّر می‌کنند (این به منزلۀ بخیلی‌شان است) و (عداوتشان این‌که) برای شما مسلمانان گردشهای زمانه را انتظار دارند (که گاهی حادثه‌ای بر شما واقع بشود و شما را از بین ببرد پس) وقت بد بر آنها (منافقین) واقع خواهد شد (چنان‌که فتوحات اسلامی گستردگی یافت کفّار ذلیل شده تمام حسرتها در دلهایشان ماند و همه عمر را در ترس واندوه گذراندند) و اللّٰه تعالیٰ (سخنان کفر و نفاقشان را) می‌شنود (و تصوّرات قلبی آنها و تدابیر مکر و نیرنگشان را) می‌داند (پس سزای همۀ اینها را خواهد داد) و بعضی از صحرانشینان هم اینچنین‌اند که به خدا و روز قیامت ایمان (کامل) دارند و آنچه (در کارهای نیک) انفاق می‌کنند آن را وسیلۀ حصول قرب عندالله و وسیلۀ دعای رسول(ﷺ) قرار

می دهند (زیرا عادت شریف آن‌جنابﷺ بود که در چنین مواقع بر انفاق کننده دعای خیر می‌کرد چنان‌که در احادیث آمده است) آگاه شوید که این انفاق آنها برایشان موجب قربت (عندالله) است (و دعا کردن را خود ایشان می‌شنوند نیازی به خبر دادن از آن نبود و آن قرب این است که) حتماً آنها را اللّه تعالیٰ در رحمت (خاص) خویش داخل خواهند کرد (زیرا) اللّه تعالیٰ بسیار بخشاینده و مهربان است (پس لغزشهای آنها را بخشیده در رحمت خویش داخل خواهند فرمود).

معارف و مسایل

در آیات گذشته ذکر منافقان مدینه به میان آمده بود. در این آیات ذکر آن گروه ازمنافقان بیان می‌شود که در حوالی مدینه سکونت داشتند.

لفظ «**اعراب**» جمع «عرب» نیست بلکه اسم جمع است که بر روستا نشینان و بادیه نشینان اطلاق می‌شود و هرگاه بخواهند از آن مفرد بسازند «اعرابی» می‌گویند همچنان‌که مفرد «انصار»، «انصاری» می‌آید.

حالت آنان را چنین بیان کرد که آنها در کفر و نفاق از شهرنشینان هم شدیدتراند. علّتش را چنین بیان فرمود که ایشان به سبب دوری از علم و علما عموماً جهالت و قساوت مبتلا می‌باشند و قسیّ القلب می‌شوند. «**وَ اَجْدَرُ اَلَّا یَعْلَمُوْا حُدُوْدَ مَا اَنْزَلَ اللّٰه**». یعنی محیط آنها طوری است که از آیات و قوانین نازل شدهٔ اللّه بی‌خبراند، زیرا نه قرآن در پیش ایشان است و نه آنان از معانی و مطالب و احکام آن آگاهی دارند.

در دومین آیه یکی از احوال ناپسند همان اعراب را این‌گونه بیان فرمود: که آنچه اینها در زکات و غیره انفاق می‌کنند آن را نوعی تاوان می‌دانند. علّتش این است که در دل ایمان ندارند وفقط برای نهان کردن کفر خویش نماز می‌خوانند و زکات فرضی ادا می‌نمایند. امّا در دل رنج می‌برند که این مال، بیجا صرف شد. لذا آنها پیوسته در این انتظاراند که به نحوی برمسلمانان مصیبت یا مشکلی وارد آید و یا شکست بخورند تا به رغم

خودشان از زیر بار تاوان نجات یابند. «**الدوائر**» جمع «دائره» است و به اعتبار لغت عرب دائره عبارت است از: آن حالت تغییر یافته که بعد از خوبی بد در آید. لذا قرآن کریم در پاسخ به آنها فرمود: «**عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ**» یعنی حالت بد برخود آنها خواهد آمد و ایشان بنا به آن افعال و اقوال خویش بیشتر ذلیل و خوار خواهند شد.

پس از ذکر احوال منافقین بادیه نشین طبق روش قرآنی، در سومین آیه، ذکر آن بادیه نشینان هم مناسب بود که مسلمان مخلص و راستین بودند، تا معلوم گردد که همهٔ بادیه نشینان و روستاییان یکنواخت نیستند و بعضی از آنها مسلمانان مخلص و فهمیده‌اند، و حالت‌شان چنین است که آنچه زکات و صدقات می‌دهند آن را وسیلهٔ تقّرب الی اللّه دانسته و به توقّع دعای رسولﷺ انفاق می‌کنند. وسیله قرار گرفتن صدقات برای تقّرب الی اللّه روشن است و امید داشتن به دعای رسول‌اللّهﷺ از این جهت است که جایی که قرآن به رسول ﷺ دستور می‌دهد که از مسلمانان صدقات دریافت دارد، چنین هم هدایت فرموده که برای زکات دهندگان نیز دعا کند. چنان‌که در آیه بعد می‌فرماید: «**خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقةً تُطَهِرهُمْ و تَزَكّيهِمْ بها وَصَلِّ عَلَيْهِمْ**». در این آیه در ضمن این‌که به رسول اللّه ﷺ دستور دریافت صدقات داده چنین هم دستور داد که برای آنها دعا کن و این دستور به لفظ «صلوٰة» آمد «**و صَلّ عليهم**» بنابر این در آیهٔ مذکور نیز دعاهای رسول ﷺ به لفظ «صلوٰة» تعبیر شدند.

وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ الْمُهٰجِرِيْنَ وَ الْاَنْصَارِ وَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ

سبقت کنندگان پیشین از مهاجرین و انصار و کسانی که پیروایشانند

بِاِحْسَانٍ ۙ رَّضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ وَاَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ

به‌نیکی، راضی‌شداللهازآنان و راضی شدند آنها از او و آماده کرده برای‌آنها باغها که‌جاری‌می‌شود

تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا ؕ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ﴿۱۰۰﴾

در زیرآنها جویها، می‌مانند تا ابد در آن، این است پیروزی بزرگ.

خلاصۀ تفسیر

و آن مهاجرین و انصاری که (در ایمان آوردن از همۀ امّت) پیش و مقدّم هستند و (از بقیۀ امّت) کسانی که با اخلاص (در ایمان آوردن) پیرو آنها هستند، اللّه از همۀ آنها راضی شد (که ایمان آنها را قبول فرمود که به سبب آن به آنها پاداش خواهد رسید) و همۀ آنها از اللّه راضی شدند (که اطاعت اختیار کردند که در پاداش آن رضامندی بیشتر خواهد شد) و اللّه تعالیٰ برای آنها باغ‌هایی آماده کرده که در زیر آنها جویها جاری خواهند شد که در آنجا برای همیشه خواهد ماند (و) این بزرگترین پیروزی است.

معارف و مسایل

در آیۀ قبل ذکر صحرانشینان مؤمن و مخلص به میان آمده بود. در این آیه ذکر تمام مؤمنین مخلص به میان آمد که در آن، درجات فضیلت آنها بیان گردید.

«السّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ الْمُهٰجِرِيْنَ وَ الْاَنْصَارِ» بیشتر مفسّرین در این جمله، «من» را تبعیضی قرار داده صحابۀ مهاجرین و انصار را به دو طبقه تقسیم کرده‌اند؛ یکی: سابقین اوّلین، دوم: طبقۀ دیگر صحابۀ کرام رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین.

باز در این باره اقوال مختلفی هست. بعضی سابقین اوّلین، آن صحابه‌ای را دانسته‌اند که به سوی دو قبله نماز خوانده‌اند، یعنی کسانی که قبل از تحویل قبله مسلمان شده بودند، آنها سابقین اوّلین‌اند. این قول سعید بن مسیب و قتاده است. حضرت عطاءبن ابی رباح رحمه‌الله فرموده است که سابقین اوّلین آن گروه از صحابۀ کرام اند که در غزوۀ بدر شرکت داشته‌اند. و شعبی رحمه‌الله معتقد است: آن گروه از صحابه که در بیعت الرّضوان شرکت داشته‌اند سابقین اوّلین می‌باشند. و مطابق هر یکی از این اقوال، بقیۀ صحابه کرام پس از سابقین اوّلین چه مهاجر باشند و چه انصار در طبقه دوم

داخل اند.[۱]

و در تفسیر مظهری، این هم منقول است که: در اینجا حرف «مِن» برای تبعیض نیست، بلکه به معنی بیان است، پس مفهوم این جمله این است که: صحابهٔ کرام نسبت به بقیهٔ امّت، سابقین اوّلین‌اند «**مِنَ الْمُهَاجِرِيْنَ وَ الْاَنْصَارِ**» بیان آن است. در خلاصهٔ تفسیر بیان القرآن که در بالا، ذکر گردیده این تفسیر برگزیده شده است. مطابق تفسیر اوّل صحابه کرام دو گروه‌اند: یکی سابقین اوّلین. دوم آن‌که بعد از تغییر قبله یا غزوه بدر یا بیعة الرّضوان مسلمان شده‌اند حاصل تفسیر آخر این است که: صحابهٔ کرام همه سابقین اوّلین‌اند زیرا ایمان آنها از بقیه امّت، اوّل و سابق است.

«**وَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ**» یعنی کسانی که در اعمال و اخلاق از سابقین اوّلین کاملاً پیروی کردند. مطابق اوّلین جمله از نخستین تفسیر، صحابهٔ مهاجرین و انصار در بالاترین درجه قرار دارند. زیرا قبل از تغییر قبله یا غزوه بدر یا بیعة‌الرّضوان مسلمان شده بودند. درجهٔ دوم کسانی اند که بعد از آن ایمان آوردند. پس بر همه امّت لازم است تا قیامت در ایمان و اعمال صالحه و اخلاق فاضله بر شیوه صحابه کرام قرار گیرند واز آنها کاملاً پیروی و متابعت نمایند. و مطابق دومین تفسیر، در: «**وَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ**» بزرگوارانی که در خدمت صحابه کرام به تعلّم، روزگار گذراندند نیز، در این مقوله داخل اند که به این افراد «تابعین» گویند، پس از تابعین، اصطلاحاً تمام مسلمانانی که تا برپایی قیامت از صحابه کرام، در ایمان و عمل صالح پیروی کنند، داخل اند.

۱- مظهری و قرطبی.

همه صحابهٔ کرام بدون استثنا جنّتی‌اند و به افتخار رضایت الهی، نایل آمده‌اند

شخصی از محمّد بن کعب قرظی سؤال کرد که: نظرتان درباره صحابهٔ حضرت رسول‌خدا ﷺ چگونه است؟ وی پاسخ داد که: همه صحابه کرام، اهل جنّت‌اند. اگر چه کسانی باشند که در دنیا از آنها اشتباه یا گناهی صادر گردیده است آن شخص مجدّداً اظهار داشت که: شما این را به چه دلیل می‌گویید؟ او فرمود: که این آیه قرآن کریم را بخوانید: «**وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ**» که در این جا نسبت به تمام صحابه بدون شرط فرمود: «**رَّضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوْا عَنْهُ**» البّته دربارهٔ تابعین شرط «اتباع باحسان» را تعیین فرمود. از این جا معلوم شد که صحابهٔ کرام بدون قید و شرط همه بدون استثنا به رضوان الهی سرافراز گشته‌اند.

در تفسیر **مظهری**، بعد از نقل این قول، فرموده که به نزد من بر جنّتی بودن همه صحابهٔ کرام از این هم روشن‌ترین استدلال به این، آیه ۱۰ سوره حدیده است. «**لَایَسْتَوِیْ مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وِ قَاتَلَ اُولٰٓئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوْا وَ كُلاًّ وَعَدَ اللهُ الْحُسنیٰ**» در این آیه با صراحت کامل بیان شده است که صحابه کرام چه اوّلین باشند و چه آخرین به همه آنها خداوند «**حسنی**» یعنی: جنّت وعده فرموده است. و در حدیث رسول‌الله ﷺ فرمود که: آتش جهنّم به آن دسته از مسلمانان نمی‌رسد که مرا دیده‌اند یا کسانی را دیده‌اند که مرا دیده‌اند.[1] کسانی که بنا بر مشاجرات و وقایعی که بین صحابه کرام پیش آمده است، جرأت و گستاخی‌شان به‌حدّی است که رفتار اصحاب رسول‌الله ﷺ را مورد داوری و ارزیابی قرار داده لب به انتقاد می‌گشایند و قلوب مسلمین را نسبت به عاشقان راستین آن‌حضرت ﷺ

۱- ترمذی عن جابر.

بدگمان کرده، کج‌بینی و تنگ نظری خود را نسبت به یاران نبی، آن پروانگان شمع وجود رسول گرامی به اثبات می‌رسانند. با توجّه به این‌که آیات و احادیث فراوانی در شأن و مناقب صحابه کرام، به‌طور صریح آمده که آیهٔ فوق دال بر همین مدّعاست.

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِّنَ الْاَعْرَابِ مُنٰفِقُوْنَ ؕ وَ مِنْ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ ۛ مَرَدُوْا

و بعضی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند، منافق‌اند. و بعضی از اهل مدینه اصرار دارند

عَلَى النِّفَاقِ ۫ لَا تَعْلَمُهُمْ ؕ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ؕ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ

برنفاق. شماآنها رانمی‌شناسیدماآنها را نمی‌شناسیم ماآنها را دو چندان عذاب خواهیم داد سپس

يُرَدُّوْنَ اِلٰى عَذَابٍ عَظِيْمٍ ﴿۱۰۱﴾

برگردانیده می‌شوندبه سوی عذاب بزرگ.

خلاصهٔ تفسیر

و بعضی از اطرافیان شما و بعضی از اهل مدینه چنان منافقانی هستند که بر بالاترین درجه از، نفاق رسیده‌اند (که) شما (هم) آنها را نمی‌دانید (که ایشان منافق‌اند فقط) ما آنان را می‌دانیم و ما آنها را (به نسبت منافقان دیگر قبل از آخرت هم) دو برابر سزا خواهیم داد (یکی برای نفاق، و دیگری برای کمال نفاق و) باز (در آخرت هم) آنان به سوی عذاب بزرگی (یعنی جهنم به طور دایم) اعزام خواهند گشت.

معارف و مسایل

در بسیاری از آیات پیشین ذکر آن دسته از منافقان به میان آمد که نفاقشان از اقوال وافعال آنها ظاهر شده بود و رسول اللّه ﷺ آنها را می‌شناخت که منافق‌اند و در این آیه ذکر دسته‌ای دیگر از منافقان به میان

آمده که در نفاق به‌حدّ کمال رسیده بودند و تا آن زمان هویّتشان بر رسول اللّه ﷺ ناشناخته بود. در این آیه برای این‌گونه منافقان پیش از آخرت ذکر عذاب دو چندان پیش بینی شده است: یکی در دنیا که همواره در فکر مخفی نگاه داشتن نفاق و خطر ظهور آن قرار گرفته‌اند. و با وجود نهایت بغض و عداوت که با مسلمانان دارند در ظاهر به تعظیم و تکریم و متابعت از آنها ناچار گشته‌اند که این از مقدار عذابشان نمی‌کاهد. و عذاب دوم، عذاب قبر و برزخ است که قبل از قیامت و آخرت آنان را دربرخواهد گرفت.

وَاٰخَرُوْنَ اعْتَرَفُوْا بِذُنُوْبِهِمْ خَلَطُوْا عَمَلًا صَالِحًا وَّاٰخَرَ سَيِّئًا ۭ عَسَى

وبعضی‌دیگر اعترافکردند به‌گناهان خویش آمیختند عمل‌نیک و دیگر عمل‌بد را نزدیک‌است که

اللّٰهُ اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْهِمْ ۭ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۱۰۲﴾ خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً

عفو کند خدا آنانرا، یقیناً خدا بخشاینده و مهربان است. بگیر از اموال ایشان زکات را

تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيْهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ۭ اِنَّ صَلٰوتَكَ سَكَنٌ

که پاکشان کنی وبابرکتشان‌کنی باآن‌صدقه ودعای‌خیرکن‌برایشان‌بی‌شک‌دعای تو تسکین‌است

لَّهُمْ ۭ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ﴿۱۰۳﴾ اَلَمْ يَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ

برایشان و خدا به هر چیز شنوا و داناست. آیا ندانستند که الله است که می‌پذیرد توبه

عِبَادِهٖ وَ يَاْخُذُ الصَّدَقٰتِ وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ ﴿۱۰۴﴾ وَ قُلِ

بندگانش را، و قبول می‌کند زکات‌را و بی‌شک الله تعالیٰ بسیار توبه پذیر ومهربان‌است. بگو:

اعْمَلُوْا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهٗ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ ۭ وَ سَتُرَدُّوْنَ

عمل‌کنید پس‌زود می‌بیند الله عمل‌شمارا ورسول‌او ومؤمنان‌هم، وبزودی‌برگردانیده‌می‌شوید

اِلٰى عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿۱۰۵﴾ وَ

به‌سوی‌آنکس که از هر پوشیده و آشکار آگاه است پس او به شما خبر می‌دهد آنچه را می‌کردید. و

اٰخَرُوْنَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّٰهِ اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ

بعضی کسانی‌اند که‌کارشان در تأخیر و وابسته به حکم خداست یا به آنها عذاب می‌دهد و

اِمَّا يَتُوْبُ عَلَيْهِمْ ۗ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ﴿۱۰۶﴾

یا عفوشان می‌فرماید و خدا به همه داناو حکیم است.

خلاصهٔ تفسیر

و بعضی به گناهان معترف شدند که اعمال آمیخته انجام داده بودند مقداری خوب (مانند اعترافی که منشأش ندامت است و همین است توبه، و مانند غزوات دیگر که قبلاً انجام داده‌اند) و تعدادی بد (کردند مانند تخلف بدون عذر، پس) از خدا توقّع (یعنی وعده به آن) است که بر حالتشان (با رحمت) توجّه فرمایند (یعنی توبه بپذیرند) بدون شک اللّه تعالیٰ بسیار بخشاینده و بسیار مهربان است (وقتی که به این آیه توبه پذیرفته شد و آنان از ستونها باز شدند مال خود را برداشته بخدمت رسیدند و تقاضا کردند که اینها در راه خدا انفاق گردد پس دستور رسید که) شما از اموال ایشان صدقه (که اینها آورده‌اند) بردارید که با (برداشتن) آن شما آنها را (از آثار گناه) پاک و صاف کنید و (وقتی که شما برداشتید پس) برای آنها دعای خیر کنید یقیناً دعای شما در حق آنان موجب اطمینان (قلب) است و اللّه تعالیٰ (اعتراف آنان را) کاملاً می‌شنود (و ندامتشان را) کاملاً می داند (لذا با توجّه به اخلاص آنها به شما چنین دستور داده شده درباره اعمال نیک‌شان، یعنی توبه و ندامت و انفاق فی الخیر ترغیب، و از اعمال سیئه مثل تخلف و غیره در آینده ترهیب است، پس نخست ترغیب است) آیا آنان ندانستند که اللّه است که توبه بندگانش را می‌پذیرد و اوست که صدقات را قبول می‌فرماید و (آیا آنان) این (اطّلاع را نداشتند) که اللّه در (صفت) قبول کردن (این) توبهٔ و در (صفت) رحم، کامل است. (لذا توبه آنها را پذیرفت و از فضل و رحمت خویش دستور داد که ازایشان مال‌شان را بپذیرید و در حق‌شان دعا کنید و به آنها بگویید که در آینده بر صدور خطایا و ذنوب‌شان توبه کنند و اگر موفّق شدند، صدقات هم بدهند) و (پس از ترغیب در آینده از ترهیب کار می‌گیرد یعنی:) شما (به آنان این را هم) بگویید که (آنچه می‌خواهید) عمل کنید پس (اوّلاً درهمین جهان) الله و رسول و مؤمنان، اعمالشان را خواهند دید (پس اعمال بد در همین دنیا ذلت و خواری رابه دنبال خواهد داشت) و (در آخرت نیز) یقیناً به پیش خدا خواهید رفت آن خدایی که نسبت به همه امور پنهان و

آشکار داناست هم کردار شما را به شما نشان خواهد داد (پس در آینده از کار زشت تخلّف و غیره خودداری کنید). (این بیان قسم اوّل بود و در آینده قسم دوم ذکر می‌گردد) و بعضی دیگر کسانی اند که رفتار با آنها تا رسیدن دستور خدا تأخیر و پنهان است که (به سبب عدم اخلاص در توبه) به آنها سزا می‌دهد یا (به سبب اخلاص) توبه آنها را می‌پذیرد و اللّه تعالیٰ (از کیفیت خلوص و عدم آن) کاملاً داناست (و) بسیار حکیم است (پس به مقتضای حکمت توبه خالصانه را می‌پذیرند و بدون خلوص رانمی‌پذیرند و اگر گاهی حکمت در این باشد که بدون توبه عفو کند، این کار را نیز می‌کند.)

معارف و مسایل

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، هنگامی که از طرف رسول‌خدا ﷺ برای غزوهٔ تبوک اعلان عمومی و دستور برای رفتن به همه مسلمانان صادر گردید فصل گرمای شدیدی بود و مسافت نیز بسیاری طولانی بود و هدف نیز مقابله با ارتش تربیت و تعلیم یافته و دوره و تمرینات نظامی سنگین و منظم دیدهٔ یک ابرقدرت بود که در تاریخ اسلام نخستین جنگ به شمار می‌رفت، لذا احوال مردم از جهات مختلف در ارتباط با این حکم، چند گروه بوده‌اند: یکی گروه مخلصان بودند که با اوّلین اشاره و با شنیدن دستور، بدون اندیشه و تردید برای جهاد آماده شدند. گروه دوم کسانی بودند که در بدو امر قدری تردید داشتند ولی بعداً به مجاهدان پیوستند. در آیه: «**اَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيْغُ قُلُوْبُ فَرِيْقٍ مِنْهُمْ**» ذکر این گروه به میان آمده است.

گروه سوم: کسانی‌اند که حقیقتاً معذور بوده‌اند، لذا نتوانستند در جهاد شرکت کنند و ذکر آنها در آیه «**لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ**» آمده است. گروه چهارم: آن مؤمنان مخلص که با وجود عدم عذر به سبب سستی وکاهلی در جهاد شرکت نجستند. که ذکر آنها در آیه فوق الذّکر «**وَ آخَرُوْنَ اعْتَرَفُوْا وَ آخَرُوْنَ مُرْجَوْنَ**» آمده است. گروه پنجم: منافقین‌اند که به سبب نفاق از شرکت در جهاد سرباز زدند که ذکر آنان در بسیاری از آیات گذشته آمده است.



خلاصه این‌که در آیات گذشته بیشتر در ارتباط با گروه پنجم که همان منافق‌اند، ذکر شده است. و در آیات مذکور ذکر گروه چهارم آمده که با وجود مؤمن بودن به سبب سستی و کاهلی از شرکت در جهاد خودداری کردند.

در آیهٔ نخست فرمود که: بعضی نیز چنین‌اند که به گناهان خود اقرار کرده‌اند یا اعمالشان با هم آمیخته شده امید می‌رود که خدا توبهٔ آنها را بپذیرد. حضرت عبداللّه بن عبّاس می‌فرماید: که ده نفر چنان بودند که بدون عذر موجّه در جهاد شرکت نکردند و سپس بر این حرکت خود پشیمان شدند، از آن جمله هفت نفر خود را به ستونهای مسجد بستند و عهد کردند که تا وقتی توبه ما پذیرفته نشود و خود رسول کریم ﷺ ما را باز نکنند، ما هم چنین بسته و اسیر خواهیم ماند، از ایشان برای حضرت ابولبابه رضی الله عنه در این‌باره روایات موجود است ولی برای بقیه اختلاف نظر موجود است.

هنگامی که رسول‌خدا ﷺ آنها را به ستونها بسته دید و اطّلاع پیدا کرد که عهد کرده‌اند که تا زمانی که رسول اللّه ﷺ شخصاً ما را باز نکنند ما همچنان بسته خواهیم ماند. پس رسول‌خدا ﷺ قسم یاد کرد که تا وقتی خداوند به من دستور ندهد من هم آنها را باز نخواهم کرد. زیرا جرم آنها سنگین است. در این رابطه آیهٔ فوق الذّکر نازل گردید و رسول اللّه ﷺ به باز کردن آنان دستور دادند وباز شدند.[1]

در روایت سعید بن المسبب آمده است که: وقتی به باز کردن ابولبابه تصمیم گرفته شد او انکار کرد و گفت تا وقتی که شخص رسول کریم ﷺ راضی نشده مرا به‌دست خویش باز نکند من بسته خواهم ماند. چنان‌که در نماز صبح وقتی‌که آن‌حضرت ﷺ تشریف‌آورد، بادست مبارک‌خویش او را از ستون‌بازکرد.

۱- قرطبی.

اعمال آمیخته نیک و بد چه بودند

در آیهٔ مذکور فرمود که بعضی از اعمال آنها نیک بودند و بعضی بد. اعمال نیک آنها، پایبندی ایمان و نماز و روزه و شرکت در غزوات قبل از این جهاد با رسول خداﷺ و اعتراف آنان به جرم خود در این واقعهٔ تبوک و پشیمان شدن و توبه نمودن و غیره، و اعمال بد مانند عدم شرکت در غزوه تبوک و توافق عملی با منافقان. لذا هر مسلمانی که اعمال نیک و بدش تا قیامت آمیخته بشود در این حکم داخل است.

در تفسیر **قرطبی** است که اگر چه این آیه درباره گروه بخصوصی نازل شده است ولی حکم آن تا قیامت عام است برای مسلمانانی که اعمال نیک و بد آنها با هم آمیخته شود، صادق است. پس اگر آنان از گناهان خود توبه کنند امید می‌رود که مورد عفو و بخشش ربّ‌العالمین قرار گیرند.

ابوعثمان فرموده است که این آیهٔ قرآنی به توقع بزرگی برای این امّت اشاره می‌کند. در صحیح **بخاری** به روایت سمرة‌بن جندب در حدیث مفصّل معراج نبوی آمده است که: وقتی آن‌حضرتﷺ در آسمان هفتم با حضرت ابراهیم علیه‌السلام ملاقات فرمود، برخی از مردم را به نزد او دید که صورتهای سفیدی داشتند و بعضی دیگر که بر صورتشان لکّه‌های سیاه بود. این گروه دوم در نهر داخل شده غسل کرده برگشتند و صورت آنها هم کاملاً سفید شد جبرئیل علیه‌السلام به آن‌حضرتﷺ خبر داد که این سفید چهرگان کسانی بودند که ایمان آورده از گناه محفوظ شدند «**اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ لَمْ یَلْبِسُوْا اِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ**» و گروه دوم کسانی‌اند که اعمال نیک و بد با هم آمیخته انجام داده‌اند و باز توبه نموده‌اند اللّه توبه آنها را پذیرفت و گناهان‌شان آمرزیده شده است.[1]

«**خُذْمِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً**» واقعهٔ این آیه (از این قرار است که در بالا ذکر

۱- قرطبی.

گردید که کسانی که بدون عذر از غزوه تبوک عقب مانده بودند سپس پشیمان شده خود را به ستونهای مسجد بستند باز در آیه سابق مذکور توبه آنها نازل گردید و از اسارت بازگشتند پس آن حضرات به‌صورت شکرانه همه اموال خویش را جهت تصدق تقدیم داشتند رسول اللّه ﷺ از پذیرفتن آنها انکار فرمود که به من دستوری به اخذ مال نرسیده است. در این رابطه آیهٔ مذکور «**خُذْمِنْ اَمْوَالِهِمْ**» نازل گردید. آن‌حضرت ﷺ از کلّ مال، یک سوم (ثلث) را پذیرفت که تصدّق گردد. زیرا در آیه به آن‌حضرت اشاره شده است که کلّ مال برداشته نشود، بلکه یک قسمت از آن گرفته شود و حرف من بر آن گواه است.

دریافت صدقات مسلمین از قبیل زکات و غیره و چگونگی مصرف آنها وظیفه حکومت اسلامی است.

در این آیه از نظر شأن نزول اگر چه جهت دریافت صدقه، به گروه خاصّی دستور داده شده است: امّا این حکم بنا به مفهوم خود دارای اعتباری عام است. چنان‌که در تفسیر **قرطبی، احکام القرآن، جصاص، مظهری** و غیره این ترجیح داده شده است. **قرطبی** و **جصاص** این را هم روشن کرده‌اند که اگر چنانچه در این آیه، شأن نزول آن مربوط به واقعه‌ی ویژه‌ای است که ذکر آن در بالا آمده است امّا باز هم بنا به اصول قرآنی، این حکم به‌صورت قانون عمومی برای مسلمانان تا قیامت باقی خواهد ماند. زیرا بیشتر احکام قرآن درباره وقایع بخصوصی نازل شده‌اند. امّا دائره عمل آنها به نزد هیچ کس محدود به آن وقایع بخصوص نخواهد شد، بلکه تا وقتی که دلیل برای تخصیص نباشد این حکم برای همه مسلمانان عام و شامل قرار داده خواهد شد، تا جایی که تمام امّت محمّدیه بر این اتفّاق دارند که اگر چه خطاب تنها به نبیّ کریم ﷺ آمده امّا این حکم نه تنها مختص آن‌حضرت ﷺ است و نه محدود به عهد مبارک ایشان؛ بلکه هر شخص که جانشین پیغمبر ﷺ، حاکم

و امیرالمؤمنین باشد او مخاطب و مأمور این حکم خواهد بود و در فرایض او داخل است که دربارهٔ دریافت زکات و صدقات مسلمانان و به مصرف رسانیدن آن انتظام کند. در بدو خلافت صدّیق اکبر واقعه جهاد که با مانعین زکات اتفّاق افتاد بعضی از منکرین زکات کسانی بودند که علناً از اسلام باغی و مرتد شده بودند و بعضی دیگر کسانی بودند که خود را مسلمان می‌گفتند. امّا برای زکات ندادن چنین بهانه می آوردند که تنها به نبی کریم ﷺ دستور رسیده که از ما زکات وصول نماید و این حکم تا زمان حیات ایشان بود که ما بر آن عمل کردیم و پس از وفات او، حضرت ابوبکر رضی الله عنه چه حقی دارد که از ما زکات و صدقات مطالبه نماید در ابتدای امر حضرت عمر رضی الله عنه نسبت به جهاد با آنان از این جهت متردّد بود که ایشان مسلمان‌اند باستناد یک آیه از دادن زکات خودداری می‌کنند، لذا با آنان نباید آنچنان رفتار کرد که با مرتدین رفتار می‌شود. امّا صدّیق اکبر رضی الله عنه با عزم جزم، فرمود: هر کسی که در میان زکات و نماز فرق قایل باشد با او جهاد خواهم کرد.

اشاره به این امر بود که کسانی که حکم زکات را به آن‌حضرت ﷺ مختص کرده و پس از او به سقوط آن قایل‌اند، آنها فردا نیز می توانند چنین اظهار کنند که نماز هم مختصّ به عهد آن‌حضرت ﷺ بود زیرا در قرآن این آیه (۷۸ سوره اسراء) هم آمده که «**اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ**» که در آن مخاطب به اقامه نماز نبیّ کریم ﷺ می‌باشد وَلی همانگونه که حکم آیه نماز برای همه امتّ عام است و تأویل بی‌جای اختصاص آن به نبیّ کریم ﷺ آنها را نمی‌تواند از کفر نجات دهد، هم چنین این تأویل در آیه «**خُذْمِنْ اَمْوَالِهِمْ**» آنها را از کفر و ارتداد نمی‌تواند نجات دهد. لذا حضرت فاروق‌اعظم رضی الله عنه هم بر این امر مطمئن گردید و به اجماع صحابه، علیه آنها جهاد کرده شد.

زکات، مالیات دولتی نیست بلکه نوعی عبادت است.

قرآن کریم در آیهٔ مذکور آنچه بعد از «**خُذْمِنْ اَمْوَالِهِمْ**» فرمود که: «**صَدَقَةً**

تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ» اشاره به این است که زکات و صدقات، مالیات دولتی به شمار نمی آیند، بلکه هدف از آن پاک نمودن اصحاب اموال از گناه است. در اینجا این امر هم قابل توجّه است که دریافت زکات و صدقات در حقیقت شامل دو فایده می‌باشد: یکی مربوط به صاحب مال که با آن از گناهان و میکرب امراض اخلاقی که در اثر حرص و حبّ مال پدید می آیند، پاک می‌گردد.

فایدهٔ دیگر این‌که بهوسیلهٔ آن عنصر ضعیف قوم که از تهیه لوازم زندگی خود عاجز و قاصر است، تقویت می‌شود، مانند: یتیمان، بیوه زنان، معلولین، زنان و مردان معذور و عموم فقرا و مساکین. امّا قرآن حکیم در اینجا تنها بر ذکر فایده اوّل اکتفا کرد و به این طرف هم اشاره فرمود که هدف اصلی زکات و صدقات نخستین فایده می‌باشد و فایده دوم در ضمن آن حاصل می آید، لذا اگر در جامعه‌ای، یتیم، بیوه، فقیر و مسکینی یافت نشود باز هم مسأله زکات بقوت خود باقی خواهد بود و در هر شرایطی، از صاحبان اموال دریافت می‌گردد. بنابراین زکات به‌عنوان یک ضرورت دینی و اجتماعی، حتی در امم گذشته مطرح بوده است. نحوه انجام آن به این صورت بوده که هیچ کس حق استفاده از اموال زکات را نداشت، بلکه اموال در یک جا جمع آوری می‌شد بعد از آن آتشی از آسمان می‌جست و در کام خود می‌سوزاند. ضمناً اگر اموال جمع آوری شده زکات می‌سوخت بمنزله قبولیت آنها به‌درگاه حق تلقیّ می‌شد ولی اگر نمی‌سوخت و همچنان باقی می‌ماند نشانه عدم قبولی آن تلقیّ می‌شد و آن اموال منحوس را کسی دست نمی‌زد پس جمع آوری زکات و توزیع آن به افراد ذیحق، یکی از امتیازات رسول‌گرامی ﷺ به شمار می آید و بدین ترتیب زکات نوعی حقوق مالی و عبادتی است چون نماز و روزه و غیره همانگونه که اشاره شد این از ویژگیهای امتّ مرحومه است که باید در راه خدا میان اشخاص ذیحق توزیع گردد. چنان‌که در حدیث نبوی نیز تصریح شده است.

یک سؤال و پاسخ به آن

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که در واقعهٔ مذکور وقتی که توبهٔ آنان پذیرفته شد و آمرزش گناه و تطهیر به‌وسیلهٔ توبه انجام گرفت پس مقصود از وسیلهٔ تطهیر قرار دادن مال چیست؟

جوابش این‌که: اگر چه گناه به توبه آمرزیده شد، امّا بعد از آمرزش گناه، می‌تواند قدری از ظلمت و کدورت آن باقی به ماند که در آینده می‌تواند سبب ارتکاب گناه شود و از صدقه دادن، آن کدورت زایل شده تطهیر، کامل می‌گردد.

«**وَصَلِّ عَلَيْهِمْ**» در اینجا مراد از لفظ «صلوة» دعای رحمت برای آنهاست چنان‌که از رسول‌خدا ﷺ در حق بعضی دعا به لفظ «صلوة» هم منقول است که فرمود: «اللّهم صلّ علی آل أبی اوفیٰ» ولی بعداً لفظ صلوة علامت ویژه انبیاء علیهم‌السلام قرار گرفت. بنابراین، قول بیشتر فقها رحمهم الله بر این است که در حقّ هیچ کسی نباید با لفظ «صلوة» دعا کرده شود، بلکه این لفظ باید تنها به انبیاء علیهم السلام اختصاص یابد، تا که تلبیس و اشتباه پیش نیاید.[1] در اینجا به آن‌حضرت ﷺ دستور رسیده تا برای صدقه دهندگان دعا کنند. لذا بعضی از فقها فرموده‌اند که بر امّام و امیر واجب است که برای صدقه دهندگان دعا کنند و بعضی نیز این را یک امر استحبابی قرار داده‌اند.[2]

«**وَ آخَرُوْنَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ**» از جمله ده نفری که از غزوهٔ تبوک عقب مانده بودند، هفت نفر ندامت و تأسّف خود را کاملاً اظهار کرده، خود را به ستونهای مسجد بسته بودند حکم آنان در آیه سابق آمده که «**وَ آخَرُوْنَ اعْتَرَفُوْا**» و مراد از این آیه آن سه نفر دیگرند که اقدام به بستن خود در مسجد نکردند و به این شکل عملاً اعتراف ننمودند. در این رابطه پیغمبر خدا ﷺ به

۱- بیان القرآن.

۲- قرطبی.

مسلمانان دستور داد که روابط و معاشرت خود را باآنان قطع نمایند که به دنبال آن، رفتار آنها اصلاح پذیرفت و با صداقت تمام، بجرم خود اعتراف کردند و توبه نموده نادم شدند. پس عفو و آمرزش آنها اعلام گشت.[1]

وَ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَّ كُفْرًا وَّ تَفْرِيْقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ

و آنان که ساختند مسجدی را برای ضرر و کفر و برای تفرقه انداختن میان مؤمنان و برای

اِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللهَ وَ رَسُوْلَه مِنْ قَبْلُ ؕ وَ لَيَحْلِفُنَّ اِنْ اَرَدْنَاۤ

انتظار کسی که می جنگد با خدا و رسول او، پیش از این و قسم می خورند که اراده نکردیم (به پایه گذاری

اِلَّا الْحُسْنٰى ؕ وَ اللهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ﴿۱۰۷﴾ لَاتَقُمْ فِيْهِ اَبَدًا ؕ

مسجد) مگر کار نیکو، و خدا گواه است که آنان دروغگویانند. هرگز در آن (مسجدضرار) برای نماز مایست

لَمَسْجِدٌاُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ ؕ

البته مسجدی که اساسش گذاشته شده بر پرهیزگاری از روز اول آن سزاوار است که تو بایستی در آن،

فِيْهِ رِجَالٌ يُّحِبُّوْنَ اَنْ يَّتَطَهَّرُوْا ؕ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِيْنَ ﴿۱۰۸﴾ اَفَمَنْ

در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزگی را، و خدا پاکان را دوست می‌دارد. پس کسی که

اَسَّسَ بُنْيَانَه عَلٰى تَقْوٰى مِنَ اللهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ اَمْ مَّنْ اَسَّسَ بُنْيَانَه

اساس بنایش را بر تقوا و ترس خدا و رضایت او گذاشت بهتر است یا کسی که اساس بنایش را

عَلٰى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِه فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ ؕ وَ اللهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ

گذاشته بر کناره رودی که در شرف سقوط است پس بیفتاد با آن در آتش جهنم و خدا راه نمی نماید گروه

الظّٰلِمِيْنَ ﴿۱۰۹﴾ لَايَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِىْ بَنَوْا رِيْبَةً فِيْ قُلُوْبِهِمْ اِلَّاۤ اَنْ

ستمکاران را. همیشه می ماند عمارت آنها آن که ساخته بودند (شک و فغان) در قلوبشان مگر این که

تَقَطَّعَ قُلُوْبُهُمْ ؕ وَاللهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ﴿۱۱۰﴾

شکافته شوند دلهایشان و خدا دانا و حکیم است.

۱- صحیح بخاری و مسلم.

خلاصهٔ تفسیر

و هستند کسانی که با این هدف، مسجد بنا نهادند که (به اسلام) ضرر برسانند و (در آن جلسه گرفته) سخنان کفرآمیز (یعنی به عداوت رسول) بگویند و (بسبب آن) در (وحدت) مؤمنان تفرقه بیندازند (زیرا وقتی که مسجد دیگری ساخته شود و اظهار گردد که با اخلاص ساخته شده است لازماً اجتماع اصلی مسجد قبلی پراکنده می‌شود) و (این هم هدف است که) برای اقامهٔ آن شخص، انتظام برقرار شود که قبل از (ساختن) این (مسجد) با خدا و رسول مخالف است (مراد از آن ابوعامر راهب است) و (اگر بپرسی) قسم می‌خورند (همچنان‌که یک بار پیش‌تر هم بر پرسیدن قسم خوردند که) بجز از نیکویی نیّت دیگری نداریم (مراد از نیکویی آسایش و گنجایش است) و اللّه گواه است که آنان (در این ادعا) کاملاً دروغگو هستند (وقتی که حال این مسجد چنین است که در حقیقت مسجدی نیست بلکه مضرّ اسلام است، پس) شما در این، حتی لحظه‌ای (برای نماز خواندن) نایستید، البتّه مسجدی که اساسش از ابتدا (یعنی از روز تصویب) بر تقوا (و اخلاص) گذاشته شده است (مراد از آن مسجد قباست) آن (مسجد فی الواقع) سزاوار است که شما در آن (برای نماز خواندن) بایستید (چنان‌که گاهگاهی آن‌حضرت ﷺ در آنجا تشریف برده نماز می‌خواندند) در آن (مسجد قبا) چنان مردانی (خوب) هستند که آنها پاکیزگی کامل را دوست دارند و اللّه پاکیزه کنندگان کامل را دوست می‌دارد (وقتی که حالت مؤسسان هر دو مسجد روشن‌ترند) باز (بفهمید که) آیا اینچنین شخص بهتر است که اساس بنایش (یعنی: مسجد) را بر ترس خدا و خشنودی او گذاشته، یا آن شخص (بهتر خواهد بود) که اساس بنایش (یعنی: مسجد) را بر کناره رودی (یعنی: گودالی) که در شرف سقوط است گذاشته باشد (مراد از آن اهداف باطله کفریه می‌باشند که در ناپایداری به آن تشبیه داده شده‌اند) باز آن (ساختمان) با آن (بانی) در آتش دوزخ بیفتد (یعنی آن ساختمان به علت این‌که بر کناره قرار گرفته بیفتد زیرا هر وقت آن کناره به سیل قطع شده بیفتد آن ساختمان هم خواهد افتاد و مؤسّس از این جهت که در آن ساختمان می‌باشد با هم می‌افتد و چون مراد از این اهداف کفر می‌باشن که موصل الی النار گردند، لذا فرمود که این کار او را بر آن داشته که در جهنم بیفتد) و اللّه به چنین ظالمان فهم (دین) نمی‌دهد (که آن را به نام مسجد که از

شعائر دین است ساختند و اهداف فاسد در آن مطمح نظر قرار دادند) این ساختمان (مسجد) شان که ساختند همیشه در دلهایشان (مانند خار) می خلد (زیراکه برای آن هدفی که ساخته بودند بدست نیامد و رازشان فاش شد از بالا منهدم گردید، الغرض به آرزوی خود نرسیدند لذا تمام عمر تأسّف و آرزوی آن باقی خواهد ماند) آری اگر (آن) دلهایشان (که در آن این آرزو هست) فنا بگردند چه بهتر (آنگاه این آرزو هم خاتمه خواهد یافت) و اللّه تعالیٰ بسیار دانا و خیلی حکیم است. (که احوال آنها را دانسته مناسب با آن سزا خواهند داد).

معارف و مسایل

احوال منافقین و رفتار ضدّاسلامی آنها در بالا در بسیاری از آیات ذکر گردید و در آیات فوق نیز به توطئه‌ای از آنان اشاره شد که شرح آن بدین قرار است که در مدینهٔ منّوره شخصی به نام ابوعامر در عهد جاهلیّت، نصرانی شده بود و به نام ابوعامر راهب معروف بود و این همان شخصی است که پسرش به نام حضرت حنظله رضی اللّه عنه یکی از صحابه بزرگوار و معروف است که بعد از شهادت، پیکر مبارکش را فرشتگان غسل دادند و به نام غسیل الملائکة مشهور گشت ولی پدرش همچنان بر ضلالت و نصرانیّت خویش برقرار ماند.

وقتی که رسول اللّه ﷺ به مدینهٔ منّوره تشریف آورد، ابوعامر راهب به‌خدمت آن‌حضرت حاضر شده و بر اسلام اعتراضاتی چند وارد کرد و بر پاسخ رسول خداﷺ هم آن شخص شقیّ مطمئن نشد، بلکه گفت که هر کس از ما دو نفر دروغگو است او مردود گشته دور از احباب و اقارب در سفر بمیرد. و گفت که هر دشمن‌که بر علیه شما قیام کند او را یاری خواهم کرد؛ چنان‌که تا غزوهٔ حنین شخصاً در تمام غزوات با دشمنان مسلمانان در قتال شرکت نمود. هنگامی که قبیله پرتوان و بزرگ هوازن نیز شکست خورد او مأیوس شده به کشور شام گریخت زیرا آن کشور مرکز نصاریٰ بود، در آنجا رفته و به دور از اقارب و خویشاوندان مرد. دعایی که خود کرده بود

گریبانگیرش شد. آری، هرگاه ذلّت و رسوایی کسی مقدّر باشد، عاقبت کار چنان می‌شود که باید باشد. او با دعای خود جامه ذلّت و خفّت را بر تن کرد، تا زمانی که زنده بود، هیچ وقت از توطئه‌های منافقانه خود علیه اسلام و مسلمانان دست نکشید. چنان‌که تلاش کرد تا قیصر، امپراطور روم را علیه مسلمانان بشوراند تا با لشکر و قوای جنگی خود بر مدینه یورش برد و مسلمانان را از آنجا بیرون راند. و یکی از جزئیات آن توطئه این بود که به منافقان مدینه که از قبل با هم در ارتباط بودند، نامه‌ای نوشت که: «من دارم می‌کوشم تا قیصر روم بر مدینه حمله کند، امّا شما باید نیروی اجتماعی داشته باشید تا بتوانید درآن هنگام به قیصر روم از داخل کمک کنید بدین صورت که شما در مدینه ساختمانی بسازید و بظاهر بگویید که ما مسجدی می‌سازیم تا مسلمانان شک نکنند، پس شما در آن ساختمان افراد خود را به هر مقدار که میسّر است با ساز و برگ تجهیز کنید و در آن مسجد، علیه مسلمانان جلسهٔ مشاوره تشکیل دهید.»

طبق پیشنهاد او دوازده نفر منافق در محلّ قبا از مدینهٔ منوّره، جایی که نخستین بار رسول‌خداﷺ پس از هجرت وارد مدینه شد و در آنجا قیام فرمود و مسجدی ساخت، آنان نیز در همان حوالی اساس مسجدی را بنا نهادند. اسامی آن منافقان را هم ابن‌اسحاق و غیره برده‌اند. پس برای فریب دادن مسلمانان خواستند که رسول‌خداﷺ تشریف برده در آنجا یک نماز بخوانند تا همهٔ مسلمانان اطمینان حاصل کنند که این مشابه همان مسجد است. لذا گروهی از آنان به این هدف در خدمت رسول‌خداﷺ حاضر شده عرض کردند که مسجد فعلی قبا برای بسیاری از مردم دور است و برای افراد ضعیف و مریض رفتن به آنجا بسی دشوار است و مسجد قبا هم آن‌قدر وسعت ندارد که همهٔ مردم بتوانند در آن جای گیرند، لذا ما مسجد دیگری به این غرض ساخته‌ایم که مسلمانان ضعیف از آن استفاده کنند شما تشریف آورده یک نماز در آن بخوانید تا که تبرّک حاصل شود رسول‌خداﷺ در آن هنگام به تجهیزات غزوهٔ تبوک مشغول بود،

آن‌حضرت وعده فرمود که اکنون سفری در پیش است بعد از مراجعت در آنجا نماز خواهم خواند.

امّا هنگام برگشت از غزوهٔ تبوک آیات فوق الذّکر بر آن‌حضرتﷺ نازل گردید که در آن توطئهٔ منافقین را آشکار ساخت. پس از نزول آیات، رسول خداﷺ به چند تن از اصحاب که در میان آنان عامر بن سکن و وحشی قاتل حمزه و غیره نیز شرکت داشتند دستور داد که اکنون به سوی مسجد منافقان رفته آن را به‌کلّی منهدم سازید. و آن را به آتش بکشید. همهٔ آنها فوراً حرکت کردند و دستور را اجرا نموده ساختمان را با خاک یکسان کردند. تمام این واقعه از روایات بیان شده در تفسیر **قرطبی** و **مظهری** مأخوذ است.

در تفسیر **مظهری** به حوالهٔ محمّد بن یوسف صالحی این نکته هم بیان شده است که وقتی رسول خداﷺ از قبا به‌مدینهٔ منّوره رهسپار شدند، جای مسجد ضرار خالی مانده بود آن‌حضرتﷺ به عاصم بن عدی اجازه داده بود که در آنجا منزلی برای خود بسازد. او عرض کرد که یا رسول اللّه جایی که دربارهٔ آن، این آیات قرآن نازل شده‌اند، من آن را منحوس می‌دانم و نمی‌خواهم، در آن مکان منزل بسازم، البتّه ثابت بن اقرم نیازمندند و خانه ندارند به او اجازه دهید که وی در اینجا خانه‌ای برای خود احداث نماید پس طبق رأی او آن‌حضرتﷺ آنجا را به ثابت بن اقرم واگذار کرد. امّا واقعه چنین اتفّاق افتاد که تا وقتی ثابت در آن خانه اقامت داشت، اولاد برای او متولّد نشد یا زنده نماند.

اهل تاریخ نوشته‌اند که انسان به جای خود، پرندگان هم نتوانستند در آن محل تخم بگذارند. در آن محل کبوتری هم نتوانست پرورش داده شود چنان‌که بعد از آن آنجا تا امروز به فاصله‌ای نزدیک از مسجد قبا همچنان ویران مانده است.

بعد از شنیدن تفصیل واقعه، به متن آیات مذکور توجّه فرمایید. در نخستین آیه فرموده: «**وَ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مَسْجِدًا**» همان‌گونه که عذاب و ذلّت و

رسوایی منافقان دیگر ذکر شده این منافقان هم شامل اند که ساختمانی به نام مسجد بنا کردند که هدف از احداث آن، توطئه و برنامه‌ریزی جهت آزار رسانیدن به مسلمین بود.

به منظور پناهگاه برای دشمنان خدا و رسول به‌کار رود و در آنجا علیه مسلمانان، توطئه کنند.

از مجموعهٔ اینها چنین ثابت شد که مسجدی که قرآن آن را مسجد ضرار نام نهاده است. و طبق دستور رسول الله ﷺ منهدم گردید و به آتش کشیده شد در حقیقت مسجدی نبود که در آن نمازگزارده شود، بلکه غرض از ساختن آن، عملی کردن قبل از اهداف سه گانهٔ قبلی بود که در بالا بدانها اشاره گشت.

لازم به توضیح است که اگر در کنار مسجدی، مسجد دیگری ساخته شود و هدف از ساختن آن، عملی کردن اغراض فاسد چون تفرقه‌اندازی و شکستن جماعت منسجم مسجد اوّل باشد کار بسیار نادرستی است و بانیان این نوع مسجد از اجر معنوی بی‌بهره‌اند ولی انهدام و به آتش کشیدن آن هرگز جایز نمی‌باشد. چرا که مسجد دوم، شرایط مسجد اوّل را دارا است. لذا رعایت آداب و احکام همه مساجد حتمی و واجب است. و کسانی که در مسجد دوم نماز بخوانند، نمازشان ادا خواهد شد، هر چند که از روی غرض و خلاف، مسجد دیگری را بنا کرده‌اند و هدفشان مخالفت با مقتدیان مسجد اوّل بوده، عملشان فی نفسه غیر قابل قبول است و مرتکب گناه شده‌اند.

پس برای بانیان چنین مسجدی ثواب و اجر تعلّق نمی‌گیرد و با وجود این همه مطابق اصطلاح قرآنی، هرگز پسندیده نیست که به چنین مساجدی، مسجد ضرار گفته شود. البتّه حضرت فاروق اعظم رضی اللّه عنه بخشنامه‌ای تدوین و از مفاد آن چنین عنوان شده بود که: در کنار یک مسجد، مسجد دیگری نباید ساخته شود. که به‌خاطر آن مسجد، رونق

مسجد قبلی کاهش یابد.[۱]

در ارتباط با مسجد ضرار در دومین آیه به رسول کریم ﷺ چنین دستور رسید که: «**لَا تَقُمْ فِيْهِ اَبَداً**» مراد از قیام در اینجا، قیام برای نماز است. مقصود این‌که شما در این مسجد هرگز نماز نخوانید.

مسئله: از این بحث این نکته معلوم می‌گردد که اگر امروزه در کنار مسجدی، مسجد دیگری آن هم به‌منظور ریا و تظاهر یا به قصد ضد و عناد و خلاصه بدون ضرورت، احداث گردد، هر چند که در آن مسجد نماز ادا می‌شود ولی افضل آن است که در مسجد قبلی نمازگزارده شود.

در همین آیه آن‌حضرتﷺ چنین راهنمایی شد که نماز خواندن شما در مسجدی صحیح است که اساس آن از روز اوّل بر تقوا گذاشته شده است و در آن مسجد کسانی نماز می‌خوانند که در پاکیزگی و طهارت احتیاط کامل را دوست دارند.

و خداوند متعال نیز چنین پاکیزگی را بسیار دوست می‌دارد. از سیاق ظاهری آیه چنین بر می‌آید که مراد از آن، مسجد قباست که آن وقت رسول اللّه ﷺ در آن نماز می‌خواند و از بعضی روایات حدیث هم این موضوع تأیید می‌گردد.[۲]

و آنچه در بعضی روایات آمده که مراد از آن مسجد نبوی است زیرا مسجد نبوی که طبق وحی، رسول اللّه ﷺ سنگ اساس آن را به‌دست مبارک خویش نهاده و روشن است که بنیاد آن بر تقوا است و از رسول اللّه ﷺ چه کسی مطهّرتر است؟ لذا به مصداق آیه فوق، مسجد نبوی الحق دارای چنان

۱- تفسیر کشاف.

۲- کما رواه ابن مردویه عن ابن عبّاس و عمرو بن شیبة عن سهل الانصاری و ابن خزیمة فی صحیحه عن عویمر بن ساعدة - مظهری.

صفاتی والاست.[۱]

«**فِیهِ رِجَالٌ یُحِبُّونَ اَنْ یَتَطَهَّرُوْا**» در آیه مذکور برای نماز خواندن رسول‌الله ﷺ آن مسجد را، احق قرار داد که اساس آن از نخست بر تقوا گذاشته شده است که در مفهوم آن مسجد قبا و مسجد نبوی هر دو داخل‌اند و یکی از فضایل این نوع مساجد چنین بیان گردیده که نماز خوانان آن مسجد چنین کسانی هستند که برای طهارت بیش از پیش توجّه و اهتمام می‌کنند. در اینجا منظور از طهارت یعنی، پاکیزگی از جملهٔ نجاسات و پلیدیها و هم چنین پاکی از معاصی و اخلاق رذیله است. در حالی‌که نماز خوانان مسجد قبا و مسجد نبوی عموماً به این اوصاف متّصف بودند.

نتیجه

از مبحث فوق چنین نتیجه می‌گیریم که زیربنای اصلی فضیلت مساجد، باید بر این باشد که با اخلاص برای خدا ساخته شوند در آن ریا و تظاهر و یا هر هدف فاسد دیگری داخل نباشد. و این هم معلوم شد که از نیک و صالح، عالم و عابد بودن نماز خوانان هم، بر فضیلت مساجد می‌افزاید زیرا مسجدی که عموماً نمازخوانان آن علما و صلحا و باتقوایان باشند، نماز خواندن در آن فضیلت بیشتری دارد.

در آیهٔ سوم و چهارم در مقابل مسجد مقبول، مذمّت مسجد ضرار که ساختهٔ منافقان بود، بیان گردیده است که مثال آن، چنان است که در کناره رودخانه بسا اوقات سیل، زیر زمین را می‌کند، و از بالا سطح زمین هموار به نظر می‌رسد، پس اگر کسی ساختمان روی آن بنا کند، بدیهی است که آن ساختمان فوراً سقوط می‌کند. هم چنین اساس مسجد ضرار ناپایدار بود و

۱- کمارواه الترمذی و صححه عن ابی سعید الحذری مرفوعاً- قرطبی.

سرانجام آن این شد که سقوط کرد و طعمه حریق شد. و در آتش جهنّم سوختن، به اعتبار معنای مجازی هم می‌تواند باشد که برای بانیان آن راه جهنّم را هموار ساخت وبعضی آن را بر حقیقت هم حمل کرده‌اند که وقتی مسجد ضرار منهدم گردید و درکام آتش سوخت، در حقیقت بانیان خود را راهی جهنّم کرد. واللّه اعلم.

در آینده می‌فرماید که این ساختمان برای همیشه شکّ و نفاق آنها را افزون خواهد کرد و تا وقتی که قلوب آنها قطع نگردد، یعنی: زندگی‌شان خاتمه نیابد، بر شک و نفاق و حسد و غیظ آنها افزوده خواهد شد.

اِنَّ اللهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ؕ

خدا خریده است از مسلمانان جانها و مالهای آنانرا، به قیمت این‌که برای‌شان جنّت است

يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ فَيَقْتُلُوْنَ وَيُقْتَلُوْنَ ۫ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرٰئةِ

در راه خدا می‌جنگند پس می‌کشند وکشته می‌شوند و عدّه‌ای است بر خدا بر حق در تورات

وَالْاِنْجِيْلِ وَالْقُرْاٰنِ ؕ وَ مَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهٖ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوْا بِبَيْعِكُمُ

و انجیل و قرآن. وکیست وفاکننده‌تر به عهد خویش از خدا پس خوش باشید به‌معامله‌ای

الَّذِيْ بَايَعْتُمْ بِهٖ ؕ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ﴿۱۱۱﴾ اَلتَّآئِبُوْنَ الْعٰبِدُوْنَ

که انجام دادید با او، و این است پیروزی بزرگ. آنان توبه کنندگانند عبادت گذارانند

الْحَامِدُوْنَ السَّآئِحُوْنَ الرّٰكِعُوْنَ السّٰجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ

شکر کننده بی‌تعلّق شوندگان رکوع کنندگان سجده گزاران دستور دهندگان به کار نیک و

النَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحٰفِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللهِ ؕ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۱۲﴾

نهی کنندگان ازکار بد و حفاظت کنندگان حدودی راکه مقرّرکرده خدا و مژده ده مؤمنان را.

خلاصهٔ تفسیر

بدون شک اللّه تعالیٰ از مسلمانان جانها و مالهای شان را در عوض این

امر خریده که به آنان جنّت خواهد رسید (و فروختن جان و مال به‌دست خدا به این معنی است که) آنان در راه خدا (یعنی در جهاد) می جنگند که در آن (گاهی) می کشند و (گاهی) کشته می شوند (یعنی آن معامله جهاد کردن است چه در آن نوبت به کشته شدن برسد یا به کشاندن) بر این (قتال به آنان) وعده بر حقّی (جنّت) داده شده در تورات (هم) و (در) انجیل (هم) و (در) قرآن (هم) و (این مسلّم است که) از خدا بالاتر کیست که به عهد خود وفا کننده‌تر باشد (و او بر این بیع به جنّت وعده فرموده است) پس (در این حال) شما (که دارید جهاد می‌کنید) برای بیع (مذکور) خویش که شما (با خدا) انجام داده‌اید خوشحال باشید (زیراکه برای بیع شما مطابق وعده به شما جنّت خواهد رسید) و این (رسیدن به جنّت) پیروزی بزرگی است (پس حتماً باید شما این معامله را انجام دهید) آنان (مجاهدین آنچنان‌اند که علاوه بر جهاد به این اوصاف کمال هم متّصف‌اند که از گناهان) توبه کننده‌اند (و برای خدا) عبادت کنندگان‌اند (و برای خدا) ثناگویان (اند، و) روزه‌داران (اند، و) رکوع و سجده کننده (اند، یعنی نماز می‌خوانند، و) آموزنده‌های کار نیک (اند) و بازدارنده از کار بد (هستند) و محافظان حدود (یعنی احکام) خداوندی (هستند) و به اینگونه مؤمنان (که در آنها جهاد و این صفات باشند) شما مژده بدهید (که به آنان این وعده داده شده است).

معارف و مسایل

ربط آیات: در آیات گذشته مذمّت خودداری از جهاد بدون عذر بیان شده بود. در این آیات فضیلت مجاهدین بیان می گردد.

شأن نزول: مطابق تصریح بیشتر مفسّرین، این آیات درباره شرکای بیعت عقبه نازل شده‌اند که قبل از هجرت در مکّهٔ مکّرمه از انصار مدینه گرفته شد؛ لذا با وجود مدنی گفتن کلّ سوره، به این آیات مکی نیز گفته شده است و «**عقبه**» به قسمتی از کوه گفته می‌شود. در اینجا مراد از عقبه آن است که در منیٰ با جمرهٔ عقبه قسمتی از کوه است که امروز به سبب کثرت حجاج این قسمت از کوه کنده شده و به‌صورت میدان صاف و مسّطحی درآمده و تنها جمرهٔ به حالت قبلی خود مانده است). بر این عقبه از اهل مدینه تا سه

بار بیعت گرفته شد، نخستین بیعت از آنها در سال یازدهم بعثت نبوی انجام گرفت که در آن شش نفر مسلمان شده بیعت کردند و به مدینه باز گشتند، پس در تک‌تک هر خانه، آوازِ رسول‌اللّه ﷺ بلند شد.

سال دوم در موسم حجّ در آن جایگاه دوازده نفر جمع شدند که پنج نفر از اولین‌شان و هفت نفر جدید بیعت کردند در آن حال عدّهٔ قابل توجّهی از مسلمانان در مدینه وجود داشت که بالغ بر چهل نفر بودند که جهت فراگیری کتاب آسمانی تقاضای معلّم القرآن کردند، لذا رسول‌اللّه ﷺ حضرت مصعب بن عمیر را اعزام نمود او علاوه بر تدریس قرآن، مسلمانان را به اسلام تبلیغ می‌نمود، که در نتیجه زحمات وفداکاری‌های‌اش، گروه‌های زیادی از مدینه به اسلام گرویدند که سرانجام هر یک از آنان به قلّه‌های رفیعی دست یافتند.

سپس در سیزدهمین سال بعثت هفتاد مرد و زن در آن عقبه جمع شده، بیعت کردند، که این سومین و آخرین بیعت می‌باشد و مراد از بیعت عقبه معمولاً همین بیعت است، که این بیعت در ضمن این‌که بر عقاید اصولی و اعمال گرفته شد، بر جهاد با کفّار و حمایت و حفاظت از پیغمبر ﷺ وقتی که به مدینه تشریف بیاورند گرفته شد. در این رابطه حضرت عبدالله‌بن‌رواحه عرض کرد که: «یا رسول اللّه! اکنون معاهده در شرف انعقاد است، هرگونه صلاح می‌دانید در ارتباط با ربّ خویش یا هر کس دیگر که بخواهید، سخن بگویید. آن‌حضرت ﷺ فرمود: که من در ارتباط با اللّه تعالیٰ این شرط را مقرر می‌کنم که همه شما عبادت او را به‌جای آورید و جز او، کسی را عبادت نکنید. و شرط دیگر که در ارتباط با من است، این است که چنان از من مراقبت کنید که مال و جان واولادتان را محافظت و مراقبت می‌کنید. آنان عرض کردند که اگر ما این هر دو شرط را انجام دادیم پس به ما در عوض اینها چه خواهد رسید؟ آن‌جناب ﷺ فرمود: به شما جنّت خواهد رسید همه آنها شادمان شده، گفتند که: «ما براین معامله خشنودیم و چنان خشنودیم که نه خود می‌خواهیم آن را فسخ کنیم و نه فسخ کردن آن را

دوست داریم.»

و چون در اینجا در این بیعت بظاهر یک معامله و دادو ستدی برگذار شد، بر آن، این آیه با لفظ بیع و شرا، نازل گردید. «**اِنَّ اللهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ**» با شنیدن این آیه نخست، حضرت براء بن معرور و ابوالهیثم و اسعد رضی اللّٰه تعالیٰ عنهم دست خود را در دست مبارک رسول‌اللهﷺ نهادند که: «ما بر این معامله آماده‌ایم و همان‌گونه که از اهل و اولاد مراقبت می‌کنیم تو را نیز آنچنان مورد محافظت و مراقبت قرار خواهیم داد، و اگر همهٔ مردم جهان اعم از سیاه و سرخ، به مخالفت شما برخیزند، با همهٔ آنان مقابله خواهیم کرد.

این اولین آیه جهاد است

در مکّه در ارتباط با جهاد و قتال دستوراتی نیامده بود، لذا این اوّلین آیه‌ای است که در مکّهٔ مکّرمه در این باره نازل گردید. و بعد از هجرت به مرحلهٔ اجرا در آمد. و پس از آن، آیهٔ دوم نازل شد. «**اُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتَلُوْنَ**» وقتی که این بیعت درنهان از کفّار قریش به مرحله پایانی رسید، رسول‌خداﷺ به صحابه کرام دستور داد که از مکّه به مدینه هجرت کنند و سلسلهٔ هجرت آنان به تدریج آغاز گشت. و رسول‌خداﷺ برای هجرت از طرف خدا منتظر شد. و صدیق اکبرؓ نیز تصمیم گرفت آن‌حضرتﷺ او را جهت همراهی خود برگزید (این واقعه در تفسیر مظهری با حواله مذکور است) «**يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ فَيَقْتُلُوْنَ وَ يُقْتَلُوْنَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرٰئةِ وَ الْاِنْجِيْلِ وَ الْقُرْاٰنِ**» از این آیه معلوم شد که حکم جهاد و قتال برای همهٔ امّتهای گذشته و در تمام کتابهای آسمانی نازل گردیده است. و آنچه مشهور است که در انجیل برای جهاد دستوری نیست؛ امکان دارد مردم بعدی در آن به‌تحریف دست زده‌اند. و احکام جهاد را از آن خارج کرده باشند. و اللّٰه اعلم.

«**فَاسْتَبْشِرُوْا بِبَيْعِكُمُ**» در این واقعه بیعت عقبه، معاهده‌ای که با

رسول‌خدا ﷺ منعقد شد، صورت ظاهر آن بیع و شرا بود، لذا در ابتدای آیه با لفظ «شرا» تعبیر گردید در این جمله به مسلمانان خطاب کرده، فرمود که این معامله برای شما معامله‌ای مبارک و سودبخش است. زیرا که چیز فانی چون مال و جان از شما گرفته شده، چیزی که برای همیشه باقی می‌ماند، به شما می‌رسد. و اگر خوب بیندیشیم مال صرف شده و جان یعنی روح بعد از مرگ نیز باقی است و برای همیشه باقی می‌ماند و اگر مال را در نظر بگیریم آن هم عطیه حق تعالیٰ است. انسان هنگام آفرینش خویش، تهیدست به‌دنیا آمده بود. حق تعالیٰ او را مالک اسباب و ثروت قرار داد. عطیه خود را در عوض نعمتهای آخرت و جنّت قرار داده باز به او جنّت عطا کرد. لذا حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود که: «این بیعی عجیب است که مال و قیمت آن، هر دو را به تو داده است!؟» حضرت حسن بصری فرموده است که: «آگاه باشید که این چگونه تجارت سودبخشی است که الله آن را برای هر مؤمن باز گذاشته است! و فرمود که: «الله تعالیٰ به شما مال بخشیده است، شما مقدار کمی از آن را جهت خرید جنّت، به مصرف برسانید.[1]

«**اَلتَّائِبُوْنَ الْعٰبِدُوْنَ**» اینها صفات آن مؤمنان‌اند که در رابطه با آنان در بالا فرمود که: «الله تعالیٰ مال و جان آنها را در عوض جنّت خریده است. اگر چه نزول این آیه درباره گروه خاص شرکای بیعت عقبه است، امّا مفهوم آیه شامل کلّیهٔ مجاهدین فی سبیل الله است. اوصاف آنان که از «**اَلتَّائِبُوْنَ**» بیان شده، بصورت شرط نیست. زیرا وعده جنّت مطلقاً بر جهاد فی سبیل الله آمده است. هدف از بیان این اوصاف این است که کسانی که اهل جنّت‌اند متّصف به چنین اوصاف خواهند شد، به ویژه صحابهٔ شرکای بیعت عقبه چنین بودند.

«**السَّآئِحُوْنَ**» بمعنی الصائمون است. نزد عموم مفسّرین به معنی

۱– مظهری.

روزه‌داران است. در اصل این لفظ از سیاحت مأخوذ است. قبل از اسلام در دین نصرانیّت سیاحت را نوعی عبادت می‌پنداشتند که انسان خانه و کاشانه خود را ترک داده برای عبادت بیرون برود. در اسلام به چنین عملی «**رهبانیت**» می‌گویند که به‌طور کلی از آن منع شده است و به‌جای آن روزه مقرّر گشته است. زیرا هدف از سیاحت ترک دنیا بود و روزه چنان چیزی است که با وجود ماندن در خانه، تا مدّت معیّنی از همه خواهش‌ها دست کشیده می‌شود. بنابراین در بعضی روایات، جهاد نیز نوعی سیاحت به شمار آمده است. **ابن ماجه، حاکم بیهقی** با سند صحیح روایت کرده‌اند که: رسول خداﷺ فرموده‌اند که: «**سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله**» یعنی سیاحت امّت من جهاد فی‌سبیل الله است.

حضرت عبدالله بن عبّاس فرموده است که هر کجا در قرآن لفظ «**سائحین**» آمده، مراد از آن صائمین است. حضرت عکرمه در تفسیر سائحین فرموده است که منظور، طلاب علوم دینی‌اند که خانه و کاشانه را به یک سو نهاده جهت کسب علم و فقه بیرون می‌آیند.[1]

در اینجا بعد از بیان صفات هفتگانه مجاهدین: **التائبون، عابدون، حامدون، سائحون، راکعون، ساجدون، آمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر**، هشتمین صفت را «**الحٰفظون لحدود الله**» فرموده است، که این در حقیقت لفظ جامعی است برای همهٔ اوصاف مذکور. گویا تفصیلی که در اوصاف هفتگانه آمده است. خلاصهٔ آن این‌که ایشان در همه کار و کلام خویش به حدود الله یعنی به احکام شرعیه پای‌بند می‌باشند. و از آنها سخت حفاظت می‌کنند.

در آخر آیه فرمود: «**وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ**» یعنی مؤمنانی را که موصوف به این اوصاف باشند که ذکرش در بالا گذشت به این نعمتها مژده ده که هرگز در وهم و گمان کسی نمی‌آیند و نه با الفاظ و عبارت و تعبیر بشری می‌توان آنها

۱- مظهری.

را توصیف و بیان کرد و نه گوش کسی ذکر آنها راشنیده است یعنی: نعمت‌های جنّت را.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْآ اَنْ يَّسْتَغْفِرُوْا لِلْمُشْرِكِيْنَ وَ لَوْ كَانُوْآ

سزاوار پیامبر (ع) و مسلمانان نیست که آمرزش بخواهند برای مشرکان اگر چه باشند

اُوْلِيْ قُرْبٰى مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُمْ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ ﴿۱۱۳﴾ وَمَا كَانَ

خویشاوند بعد از این‌که واضح شد برای آنان که آنها اهل دوزخ‌اند. و نبود

اسْتِغْفَارُ اِبْرٰهِيْمَ لِاَبِيْهِ اِلَّا عَنْ مَّوْعِدَةٍ وَّعَدَهَآ اِيَّاهُ ۚ فَلَمَّا تَبَيَّنَ

آمرزش خواستن ابراهیم (ع) برای پدرش مگر به سبب وعده‌ای که با او کرده بود، پس وقتی که روشن گشت

لَهٗٓ اَنَّهٗ عَدُوٌّ لِّلّٰهِ تَبَرَّاَ مِنْهُ ؕ اِنَّ اِبْرٰهِيْمَ لَاَوَّاهٌ حَلِيْمٌ ﴿۱۱۴﴾

بر ابراهیم که او دشمن خداست بیزار شد از او، بدون شک ابراهیم بسیار نرم دل و بردبار بود.

خلاصهٔ تفسیر

برای پیامبر (ﷺ) و سایر مسلمانان جایز نیست که برای مشرکان دعای مغفرت کنند اگر چه خویشاوندشان باشند بعد از ظاهر شدن این امر که آنها دوزخی اند (زیرا بحالت کفر مرده‌اند) و (اگر از واقعهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام سوء تفاهم شده که او برای پدرش دعای مغفرت کرده پس جوابش این است که) مغفرت خواستن ابراهیم (علیه السلام) برای پدرش (پیش از این بود که دوزخی بودنش روشن گردد، و) آن (هم) صرفاً بسبب وعده‌ای بود که با او کرده بود. (در این قول «سأستغفرلک ربی» الغرض جواز آن از این جهت بود که دوزخی بودن او روشن نشده بود، و وقوع آن از این جهت ترجیح یافت که وعده کرده بود و اگر نه با وجود جواز باز هم بوقوع نمی‌پیوست) باز وقتی که بر او این امر ظاهر گشت که او دشمن خداست (یعنی بحالت کفر مرده است) پس از او (پدرش) کاملاً بیزار شد (که استغفار را هم ترک داد. زیرا در این هنگام دعای مغفرت بی‌سود است. زیرا برای کافر حتی احتمال مغفرت هم نیست برخلاف حالت زندگی که معنی دعای مغفرت می‌تواند طلب توفیق هدایت باشد که

مغفرت برای توفیق هدایت لازم است. امّا این‌که چرا وعده کرده بود علّتش این بود که) بدون شک ابراهیم (عليه السلام) بسیار مهربان و بردبار بود. (که با وجود این‌که پدرش با او سخنان سخت و تند می‌گفت، امّا او با پدرش با حلم و بردباری برخودر می‌کرد و علاوه بر آن در اوج شفقت وعده کرد و به امید این‌که استغفار برای او نافع می‌افتد به وعده خود وفا کرد ولی هنگامی که مأیوس شد که وی دوزخی است، پس وعده خود را شکست و مطابق فرمان الهی، از استغفار برای وی خودداری کرد.)

معارف و مسایل

سوره توبه شامل احکام تبرّی و کناره‌گیری از همهٔ کفّار و مشرکین است؛ این سوره با «**بَرَآءَةٌ مِنَ اللّٰهِ**» آغاز شده و به همین سبب است که به «**سوره برائت**» معروف است. بیشتر احکامی چند، درباره قطع روابط با مشرکین آمده بود در این آیه حکم براءت و قطع روابط با کفّار به‌منظور تحقّق سعادت اخروی مسلمین آمده است. همانگونه که اشاره شد، ضمن قطع روابط با کفّار و مشرکین، دعای مغفرت نیز برای آنان ناجایز و ممنوع است و دعای استغفار بعد از مرگشان نیز نارواست. چنان‌که رسول اکرم ﷺ قبل از نزول این سوره نسبت به نماز خواندن بر جنازه آنان منع شد. واقعه نزول این آیه، طبق روایت **صحیح‌بخاری**[1] و **مسلم** این است که عموی آن‌حضرت ﷺ ابوطالب اگر چه مسلمان نشده بود ولی در تمام مراحل از وجود گرامی پیغمبرخدا ﷺ حمایت و محافظت می‌کرد در این رابطه به سخنان و سرزنش‌های خویشاوندان وقعی نمی‌نهاد. رسول‌اللّه ﷺ همواره در این

۱- الحديث أخرجه البخاری و مسلم و غيرهما عن سعيد بن المسيب فی موضوع إستغفار رسول الله ﷺ لابی طالب و منع الله إياه عن الاستغفار. البخاری فی الجنائز (۱۳۶۰) و فی مناقب الأنصار (۳۸۸۴) و فی التفسير (۴۶۷۵) و مسلم فی الايمان (۳۹/۲۴) و النسائی ۴/ ۹۱۰۹۰

اندیشه بود که به‌گونه‌ای او را به اسلام متقاعد سازد و کلمه اسلام را بر زبانش جاری گرداند تا بدین وسیله بتواند او را در فردای قیامت از شفاعت خود برخوردار سازد و بالاخره از عذاب دردناک جهنّم رهایی بخشد. در مرض وفات وقتی که آخرین لحظه زندگی، در شرف اتمام بود، آن‌حضرت ﷺ در صدد این بود که کلمه اسلام را بر زبانش جاری سازد، لذا نزد او رفت؛ در حالی‌که ابوجهل و عبدالله بن امیه بر بالینش نشسته بودند. آن‌حضرت ﷺ در خطاب به وی فرمود: «ای عمو! کلمه لا اله الا اللّه را بخوان تا من برای آمرزش و نجاتت تلاش کنم» ابوجهل بلافاصله، به ابوطالب گفت: آیا تو می‌خواهی دین و مرام عبدالمطلب را ترک کنی؟ رسول اللّه ﷺ چند بار سخن خود را تکرار کرد، امّا ابوجهل همان گفته خود را اعاده و تکرار می‌نمود. تا این‌که ابوطالب در آخرین گفتار خود چنین اظهار داشت که: «من بر دین عبدالمطلب‌ام و در این حالت وفات کرد. پس رسول‌خدا ﷺ قسم خورد که تا وقتی از جانب خداوند باز داشته نشوم از درگاه کبریایی‌اش برای تو طلب آمرزش خواهم کرد. پس در این رابطه، آیه فوق بر رسول دلسوزش نازل گردید و به موجب آن، پیامبر گرامی و عموم مسلمانان را از دعای مغفرت و طلب آمرزش برای مشرکان بر حذر داشت و بدین ترتیب دعای استغفار برای مشرکان چه در حیاتشان و چه بعد از مرگشان ممنوع شد هر چند که از خویشاوندانشان به شمار آیند. در این باره بعضی از مسلمانان متردّد شدند که پس چرا حضرت ابراهیم برای پدر مشرکش طلب آمرزش کرده بود؟ در پاسخ به این سؤال، آیهٔ دوم نازل شد که: «**وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرٰهِيمَ**» حاصل آن این‌که حضرت ابراهیم که برای پدرش دعا کرده بود جریان از این قرار است که در ابتدا حضرت ابراهیم نمی‌دانست که او تا آخر بر کفر خواهد ماند و دوزخی بودن او یقینی نبود. در آن هنگام او وعده کرده بود که من برای تو دعای مغفرت خواهم کرد. «**سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّى**» باز وقتی که بر حضرت ابراهیم عیله السّلام بر اثر وحی، این امر روشن گشت که او دشمن خداست و اختتام او بر کفر خواهد بود پس از آن لحظه به بعد

حضرت ابراهیم ارادت خود را از وی سلب کرد و از استغفار برای او دست کشید. گذشته از آن، از مضمون دعاهای حضرت ابراهیم که در مواضع متعدّدی منقول‌اند، چنین استنباط می‌شود که وی به این منوال دعا کرده است که: خداوندا او را به ایمان و اسلام موفّق و مشرّف کن تا سزاوار مغفرت قرار گیرد. در غزوهٔ احد وقتی که کفّار صورت مبارک رسول اللّه ﷺ را مجروح کرده بودند. در حالی‌که از صورت خویش خونها را پاک می‌کرد چنین دعا می‌کرد که: «**اللهم اغفر لقومی انهم لا یعلمون**» یعنی: بار خدایا قوم مرا بیامرز که نادان‌اند. مقصود از دعای مغفرت برای کفّار این است که، آنان را به ایمان و اسلام موفق گردان تا سزاوار مغفرت قرار گیرند.

امّام قرطبی فرموده است که: از مطالب فوق ثابت می‌گردد که دعای مغفرت خواستن برای کافر زنده که به ایمان و اسلام موفق شود تا مستحق مغفرت ایزدی قرار گیرد، جایز می‌باشد.

«**إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ**» لفظ «اوّاه» در چند معنی مختلف به‌کار می‌رود. قرطبی در این باره پانزده قول را نقل کرده‌است. ولی همهٔ معانی، متقارب و نزدیک بهم‌اند و هیچ اختلاف حقیقی در آنها نیست که از آن جمله برخی از این قرارند. بسیار آه کشنده، بسیار دعا کننده، رحم کننده بر بندگان خدا، و همین معانی از حضرت عبداللّه بن مسعود نیز منقول‌اند.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا

و خدا چنین نیست‌که گمراه کند قومی را وقتی‌که آنرا به راه آورد تا وقتی‌که روشن‌شود برای اوآنچه

يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ

بایدازآن اجتناب‌کنندبی‌شک اللّه بهر چیز آگاه است. سلطنت آسمانها و زمین از آن خداست

يُحْيِي وَيُمِيتُ ۚ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾

زنده می‌کند و می‌میراند، و نیست شما را بجز از خدا حامی و مددکاری.

خلاصهٔ تفسیر

و اللّه چنین نخواهد کرد که بعد از هدایت دادن قومی آنها را گمراه کند تا وقتی که آن چیزها را صاف و روشن به آنها نشان ندهد که باید از آنها اجتناب کنند (پس وقتی که ما شما مسلمانان را هدایت دادیم و پیش از آن از استغفار مشرکین منع نکردیم پس به آن استغفار به شما سزای داده نمی‌شود که در شما ماده گمراهی تولید گردد) یقیناً اللّه تعالیٰ هر چیز را کاملاً می داند (پس او این را هم می‌داند که بدون نشان دادن ما هیچ کسی نمی تواند، این‌گونه احکام را بداند، لذا از این افعال ضرر هم نمی‌رساند، و) بدون شک از آن خداست سلطنت در آسمانها و زمین، و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند (یعنی هر نوع حکومت و قدرت برای او مختص است، لذا آنچه بخواهد می تواند حکم بدهد واز هر ضرر که بخواهد می‌تواند نجات دهد) و برای شما به جز خدا نه یاوری هست و نه مددکاری (بلکه او یاور و مددکار است، لذا قبل از نهی، شما را از ضرر نجات می‌دهد و اگر شما بعد از نهی اطاعت بجا نیاوردید پس نجات دهنده‌ای دیگر نیست).

لَقَدْ تَّابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهٰجِرِيْنَ وَ الْاَنْصَارِ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ فِيْ

اللّه مهربان شد بر نبی و مهاجرین و انصار که همراه شدند با نبی در

سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيْغُ قُلُوْبُ فَرِيْقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ

ساعت مشکل بعد از این‌که نزدیک بود دلهای بعضی از آنان برگردد باز مهربان شد

عَلَيْهِمْ ۚ اِنَّهٗ بِهِمْ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ ﴿۱۱۷﴾ وَّ عَلَى الثَّلٰثَةِ الَّذِيْنَ خُلِّفُوْا ۚ حَتّٰى

برآنها، بی‌شک او بر آنان مهربان ورحیم است. و بر آن سه شخص که آنهارا عقب گذاشته بودند تا

اِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ اَنْفُسُهُمْ وَ

این‌که وقتی زمین بر آنان تنگ شد با وجود وسعتش و تنگ شدند بر آنها جانهای شان و

ظَنُّوْٓا اَنْ لَّا مَلْجَاَ مِنَ اللهِ اِلَّآ اِلَيْهِ ۚ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوْبُوْا ۚ

تصوّر کردندکه هیچ جای پناهی نیست ازخدا مگربه سوی او بازمهربان شد بر آنان تا که بازگردند،

اِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ ﴿۱۱۸﴾ يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ

بدون شک، خداوند توبه پذیرنده و مهربان است. ای مؤمنان! از اللّه بترسید و

كُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۱۱۹﴾

با راستگویان باشید.

خلاصهٔ تفسیر

اللّه تعالیٰ به حال پیغمبر (ﷺ) متوّجه شد (که به او نبوّت، امامت، جهاد و تمام خوبیها عطا فرمود) و به حال مهاجرین و انصار هم (توجّه فرمود که آنها را در چنین جهاد با مشقت استوار نگهداشت) که آنان در چنین وقتی مشکل با پیغمبر همراهی کردند بعد از این‌که دلهای گروهی از آنان متردّد شد (و نزدیک بود که از رفتن به جهاد کم همت باشند) باز اللّه به حال آن (گروه) توجّه فرمود (که آنان را نگاه داشت و بالاخره همراه شدند) بدون شک اللّه تعالیٰ مشفق و مهربان است (که به مهربانی خویش بر حال هر کسی چگونه متوجه می‌شود) و بر حال آن سه نفر هم (متوّجه شد) که پس گذاشته شده بودند تا این‌که وقتی که (نوبت پریشانی آنها بدینجا رسید که) زمین با وجود وسعت خویش بر آنها تنگ شد و آنان هم از جان خود به تنگ آمدند و درک کردند که از (مؤاخذه) خدا هیچ جای پناهی میسر نمی‌شود به جز از این‌که به سوی او رجوع گردد (آنگاه آنان سزاوار توجّه خاص شدند) باز بر حال آنان (هم بالخصوص) توجّه فرمود تا که آنان در آینده هم (در چنین مواقع مصیبت و معصیت به سوی خدا) رجوع کنند بدون شک اللّه تعالیٰ بسیار توبه پذیرنده و مهربان است. ای مؤمنان! از خدا بترسید و (در عمل) با راستگویان همراه شوید (یعنی کسانی که در نیت و سخن راست‌اند پیرو خط آنها باشید و راستگویی را اختیار کنید).

معارف و مسایل

در بیان آیه «وَاٰخَرُوْنَ اعْتَرَفُوْا» قبل از چند آیه نوشته شده بود که برای

بیرون آمدن در شرکت در غزوه تبوک به همه مسلمانان دستور عمومی رسیده بود و در آن وقت اهل مدینه پنج گروه بودند، دو گروه از منافقان بودند در رابطه با آنان در آیاتی که گذشت به تفصیل بیان شد. در آیات فوق الذّکر از سه گروه مؤمن مخلص ذکر شده است.

نخست کسانی که به محض اطّلاع از دستور جهاد، فوراً آماده کارزار شدند، بیان آنها در نخستین جمله آیه «**اتبعوه فی ساعة العسرة**» آمده است.

گروه دوم کسانی‌اند که در بدو امر قدری متردّد شده، سپس متوّجه شدند و با هم همراه به جهاد بیرون آمدند که بیان آنها در این جمله مربوط همین آیه آمده که: «**من بعد ماکاد یزیغ قلوب فریق منهم**»

گروه سوم آن مؤمنان‌اند که اگر چه به سبب سستی و کاهلی به موقع، در جهاد شرکت نکردند، ولی بعداً نادم و تایب شدند و بالاخره توبهٔ آنها هم پذیرفته شد ولی ایشان هم باز به دو گروه منقسم بودند. همهٔ ایشان ده نفر بودند که هفت نفر از آنان با برگشت رسول اللّه ﷺ به مدینه فوراً ندامت و پشیمانی خود را چنین اظهار کردند که خود را به ستونهای مسجد بستند که تا وقتی توبه ما پذیرفته نشود، بسته به بمانیم آیه توبهٔ آنها در همان وقت نازل شد که بیان آن قبلاً گذشت و سه نفر دیگر کسانی بودند که چنین نکردند دربارهٔ آنها رسول‌خداﷺ به صحابه کرام حکم قطع رابطه داد که هیچ کسی با آنان سلام و کلام نکند که آنان از این رویه بسیار پریشان شدند و ذکر آنان در آیه دوم: «**وَ عَلَى الثَّلٰثَةِ الَّذِيْنَ خُلِّفُوا**» آمده که بالاخره بیان قبول توبه آنان در آن ذکر گردیده است و با این حکم قطع رابطه هم خاتمه یافت. «**لَقَدْ تَّابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهٰجِرِيْنَ وَ الْاَنْصَارِ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ فِيْ سَاعَةِ الْعُسْرَةِ**» یعنی: اللّه تعالیٰ توبهٔ نبیّ کریمﷺ و آن مهاجرین و انصار را پذیرفت که به وقت سختی و مشقت از پیغمبرخداﷺ پیروی و حمایت کردند.

در اینجا این سؤال پدید می‌آید که توبه به خاطر گناه و معصیت می‌باشد و رسول‌اللّهﷺ از این معصوم‌اند، پس منظور از پذیرفتن توبهٔ او چیست؟ علاوه بر این، مهاجرین و انصار که در بدو امر آماده جهاد شدند از

آنان هم تقصیری صادر نشده بود، پس توبهٔ آنان به سبب چه جرمی بود که پذیرفته شد؟

جواب این‌که: اللّٰه تعالیٰ همه ایشان را از گناه محفوظ نگاه داشت و آن را به نام توبه تعبیر فرمود. دیگر این‌که هیچ کس از نیاز به توبه مستغنی نیست و هرکس به توبه که بالاترین درجه ندامت است، نیازمند است حتی رسول‌اللّٰه ﷺ که از هر لغزشی معصوم است، به توبه نیازمند می‌باشد چنان‌که در آیهٔ ۳۱، سوره نور آمده است که: «**وَ تُوْبُوْا اِلَـى اللّٰـهِ جَـمِيْعاً**» یعنی همهٔ‌تان به سوی خدا توبه کنید، و علّتش این‌است که درجات تقرّب الی اللّه لامتناهی‌اند. و هر کس که به هر مقامی نایل شود ازآن مقام، مقام بالاتری وجود دارد که بازماندن و توقف در آن مقام نوعی نقص و کاستی به شمارمی آید و از اینجاست که مولانا رومی در این‌باره گفته است:

ای برادر بی‌نهایت درگهی است هر چه بروی می‌رسی بروی مایست

لذا از ماندن در این مقام نیاز به توبه است تا که مقام بالاتر میسّر گردد.

«**ساعة العسرة**» موقعیت این جهاد را قرآن به «ساعة العسرة» تعبیر فرموده است، زیرا مسلمانان در آن وقت در نهایت افلاس و تنگی قرار داشتند. حسن بصری در این باره می‌فرماید: که برای ده نفر یک مرکب یا سواری وجود داشت که به نوبت بر آن سوار می‌شدند.

توشهٔ سفرشان نیز بسیار کم و ناچیز بود و از طرف دیگر گرما بسیار سخت وشدید بود و آب هم در راه بسیار کم بود و فقط در بعضی جاها آب یافت می‌شد.

«**مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيْغُ قُلُوْبُ فَرِيْقٍ مِّنْهُمْ**» در اینجا که «زیغ قلوب بعضی» بیان شده مراد از آن انحراف فی الدّین نیست، بلکه مقصود، کم همّتی و شانه‌خالی کردن از شرکت در جهاد است که به سبب نامناسب بودن فصل و قلّت آلات و ابزار جنگی، پیش آمد که روایات حدیث بر این مدّعا گواه‌اند، که مسلمانانی که بخاطر مشکلات فوق در جهاد شرکت نکردند و پس از آن از اشتباه خود پوزش خواستند، توبهٔ‌شان پذیرفته شد.

«وَّ عَلَى الثَّلٰثَةِ الَّذِيْنَ خُلِّفُوْا» در اینجا معنی لفظی «خلّفوا» این است که کسانی که به عقب گذاشته شدند، مقصود این است که معاملهٔ توبه آنها بـه تأخـیر گذاشته شد و این سه نفر عبارتنداز: حضرت کعب بن مالک شاعر، مرارة بن ربیع، هلال بن امیّه، که هر سه از بزرگان انصاربودند که پیش از این دربیعت عقبه و غزوات دیگر بـا رسـول‌خداﷺ هـمرکاب بـودند، امّا در ایـن وقت برحسب اتفّاق به این لغزش مبتلا شدند و منافقانی که در این جهاد بسبب نفاق خویش شرکت نکردند اینها را نسبت بـه عـملکرد خـویش، مـتقاعد ساختند. و نتیجه این شد کـه ایـن سه نـفر کـه از انـصار و یـاران صـدیق، پیامبراکرمﷺ بودند که از خود کم همّتی نشان دادند، امّا همین‌که رسول اللّه ﷺ از این جهاد بازگشت، همهٔ منافقان حاضر شدند و بهانه‌های بیجایی را مطرح ساختند و با قسم‌های دروغ خواستند که رسول‌خداﷺ را از خـود راضی گردانند. رسول‌خداﷺ چون از افکارشان آگاه نبود، باطن شان را به خدا واگذار کرد و قسم‌های ظاهری آنها را پذیرفت و ایشان بـا اطـمینان نشستند. بعضی به آن سه نفر انصاری بزرگوار چنین‌مشورت دادند که: «شما هم با ارائه عذر دروغ خود را تبرئه کنید، امّا وجدانشان آنها را ملامت کرد که یکی گناه تـخلّف از جـهاد است. دوم: دروغ گـفتن آن هـم در جـلوی پیغمبرﷺ؟! لذا علناً به تقصیر خود اعتراف کردند کـه در سـزای آن قـطع سلام و کلام در رابطه با آنان به مرحله اجرا گذاشته شد. سرانجام چنین شد که قرآن حقیقت همه را روشن‌کرد و پرده از قسمهای دروغها و عذرهای بیجای آنان برداشت که ذکر آنها و انجام حال بد آنها در چندین آیات از «يَعْتَذِرُوْنَ اِلَيْكُمْ اِذَا رَجَعْتُمْ اِلَيْهِمْ» تا «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ» بیان گردید. و ایـن اشـخاص بزرگوار که راست گفتند و اعتراف نمودند. توبه آنان در این آیه نازل گردید و بعد از تحمّل مشقّت اعراض پیغمبرﷺ تا پنجاه روز و قطع سلام و کـلام صحابه سرانجام با سرافرازی و مبارکباد در میان رسـول‌خداﷺ و صـحابهٔ کرام مقبول گردیدند.

تفصیل واقعه این سه شخص بزرگ و انصار از احادیث صحیحه

در **صحیحین بخاری** و **مسلم** و بیشتر کتب احادیث در ارتباط با این واقعه، حدیثی طولانی ازخود حضرت کعب بن مالک نوشته شده که حاوی فواید و مسایل و حقایقی بیشمار است. لذا مناسبت دارد که ترجمهٔ کامل آن در اینجا نقل گردد. یکی از آن سه بزرگوار حضرت کعب بن مالک رضی الله عنه است که خود تفصیل واقعه را چنین ذکر کرده است که: «من در تمام غزوات با رسول‌خداﷺ بجز غزوه تبوک شریک بودم، البتّه چون واقعهٔ غزوه بدر ناگهان اتفّاق افتاد و رسول خداﷺ به همه دستور شرکت هم صادر نفرموده بود و به کسانی که شرکت نکرده بودند، عتاب هم نفرمود، پس به همین سبب توفیق شرکت در آن غزوه را حاصل نکردم. امّا توفیق یافتم که در «بیعت لیلة العقبة» شرکت کنم که به موجب آن، به حمایت و حفاظت اسلام معاهده‌ای منعقد کردیم و به نظر من، حضور اینجانب در بیعت لیلة العقبة از شرکت در غزوه بدر بسی مهمتر و پسندیده‌تر است. و امّا جریان عدم شرکت من در غزوهٔ تبوک از این قرار است که من هیچ وقت بیشتر از این وقت مرفّه و ثروتمند نبودم. به خدا قسم هیچ وقت به نزد من بیش از این دو سواری وجود نداشته که در این وقت داشتم.

و عادت شریف رسول‌خداﷺ درباره غزوات چنین بود که به وقت خروج از مدینه بخاطر پوشیده نگهداشتن تصمیمات خویش چنین می‌کرد که برخلاف جهتی که قصد جهاد داشت. بیرون می‌آمد تاکه منافقین نتوانند گروه مقابل را اطّلاع دهند و می‌فرمود که در جنگ (این‌گونه) تدبیر (به اشتباه افکندن) جایز است. تا این‌که واقعه غزوه تبوک اتفّاق افتاد (این جهاد از چند جهت امتیاز و برتری داشت).

۱) آن‌حضرتﷺ در گرمای شدید و حال تنگدستی به این جهاد تصمیم گرفت.

۲) مسافت سفر هم بسیار طولانی بود.

۳) تعداد افراد و قوای دشمن برای مقابله بسیار زیاد بود.

بنابراین رسول خداﷺ علناً برای این جهاد اعلام بسیج عمومی فرمود تا مسلمانان بتوانند با آمادگی کامل در این جهاد شرکت نمایند. تعداد افراد در این جهاد طبق روایت **صحیح مسلم** بالغ بر ده هزار نفر بود و روایت **حاکم** از معاذ رضی الله عنه این است که، ما در این جهاد که در رکاب رسول خداﷺ بیرون آمدیم تعداد ما بالغ بر سی هزار نفر بود. ولیستی برای شرکت کنندگان در این جهاد نوشته نشد. لذا کسانی که نمی‌خواستند در این جهاد شرکت کنند، چنین فرصت یافتند که، اگر ما شرکت نکنیم، کسی از عدم شرکت ما واقف نمی‌شود هنگامی که رسول خداﷺ برای این جهاد بیرون آمد، زمان برداشت خرما بود و صاحبان باغها در آن مشغول جمع‌آوری محصول خرما بودند، لذا رسول الله ﷺ در چنین حالتی مسلمانان را برای آمادگی سفر جهاد، آگاه کرد. و به روز پنج شنبه این سفر آغاز شد به‌طوری که آن حضرتﷺ روز پنج‌شنبه را برای سفر مناسب دانست. و من نیز چنان حالتی داشتم که می‌خواستم همیشه آماده سفر به جهاد باشم به همین سبب بود که هر روز صبح تصمیم می‌گرفتم که خود را برای جهاد آماده کنم، امّا بدون این‌که در تدارک آمادگی باشم به خانه بر می‌گشتم و با خود می‌گفتم که، من برجهاد قادرم فقط باید خروج کنم و از امروز و فردا کردن چشم بپوشم تا این‌که رسول گرامیﷺ با اتفّاق عموم مسلمانان آماده حرکت شد. و در این اندیشه بودم که به آنان ملحق شوم، کاش چنین می‌کردم، امّا متأسّفانه موفّق نشدم. و بعد از تشریف بردن رسول خداﷺ من هر کجا در مدینه می‌رفتم این امر مرا غمگین می‌کرد که در آن وقت در تمام مدینه کسانی دیده می‌شدند که کلّاً در نفاق مستغرق بودند یا بیمار و معذور بودند که نتوانستند در این سفر عظیم شرکت کنند و از طرف دیگر در تمام راه رسول خداﷺ به یاد من نیفتاد تا این‌که به تبوک رسید آنگاه در مجلسی فرمود که: کعب بن مالک چه شد؟ او کجاست؟ یکی از طایفهٔ بنو سلمه گفت

که: یا رسول اللّه! لباس عمده و فاخر او و نگاه کردن و برانداز کردن آن او را از جهاد باز داشت. حضرت معاذبن جبل رضی‌الله‌عنه عرض کرد که تو سخنی نامناسب گفتی، یا رسول اللّه به خدا قسم من در او بجز خیر چیزی دیگر نیافتم، با شنیدن این سخن رسول‌الله ﷺ خاموش شدند.

حضرت کعب می‌فرماید: وقتی اطّلاع یافتم که رسول خدا ﷺ دارند بر می‌گردند، من در این اندیشه شدم که برای عدم حضور خود عذری آماده کنم تا به گونه‌ای رضایت خاطر رسول اللّه ﷺ را فراهم آورم، و در این رابطه از افراد خانواده و دیگر دوستان کمک بگیرم و این تصوّرات و وساوس در دل من ایجاد شدند تا این‌که خبر رسید که رسول کریم ﷺ تشریف آورده‌اند همه تصوّرات فاسد از ذهنم محو شد و فهمیدم که با دروغ و بهانه‌های بی‌جا نمی‌توانم رضایت خاطر رسول اللّه رافراهم آورم لذا بر راستگویی عزم جزم کردم که نجاتم تنها به این کار بستگی دارد. رسول خدا ﷺ تشریف آوردند و طبق عادت به وقت چاشت، یعنی بعد از این‌که خورشید قدری بالا آمد، وارد مدینه شدند. و عادت مبارکش این بود که برگشتن از سفر در این وقت باشد و نیز عادتشان چنان بود که نخست به مسجد تشریف می‌برد و دو رکعت نماز می‌خواند و بعد به خانه فاطمة الزهراء و سپس به خانه ازواج مطهرات تشریف می‌برد. و مطابق این عادت نخست به مسجد تشریف برده، و دو رکعت نماز ادا کرد و سپس در مسجد نشست. وقتی که مردم چنین مشاهده کردند، منافقان که در غزوه تبوک شرکت نکرده بودند و آمارشان از هشتاد نفر متجاوز بود، در محضر آن‌حضرت حاضر شده، عذرهای بیجا ارائه دادند و بر آن به دروغ قسم خوردند. رسول خدا ﷺ قول و قرار و قسمهای ظاهر آنان را قبول کرد و از آنان بیعت گرفت و برای آنان دعای مغفرت کرد و احوال باطن‌شان را به خدا واگذاشت.

من در عین این حالت به خدمت حاضر شده، جلو رفتم و در جلوی آن‌حضرت ﷺ نشستم وقتی که سلام عرض کردم، رسول خدا ﷺ چنان تبسّمی کرد که یکی بر دیگری ناراضی شود، چنان کند، و در بعضی روایات

آمده که رسول خداﷺ صورت مبارک‌شان را برگرداند، من عرض کردم یا رسول اللّه شما چرا از من روی می‌گردانید. قسم به خدا من منافقت نکردم و نسبت به دین خدا در هیچ شکّ و شبهه‌ای مبتلا نگشته‌ام و نه در آن تغییری آورده‌ام، آن‌حضرتﷺ فرمود: پس چرا در جهاد شرکت نکردی آیا سواری نخریده بودی؟ من عرض کردم که: یا رسول اللّه اگر من بجز از شما پیش هر کس می‌نشستم، یقین دارم که می‌توانستم عذری بیاورم و از ناراضی او نجات یابم. زیرا من در جدل و صحبت کردن مهارت دارم. امّا به خدا قسم که من چنین درک کرده‌ام که اگر با شما سخن دروغ بگویم شما فوراً از من خشنود می‌شوید، ولی بعید نیست که حق تعالی حقیقت حال را بر شما روشن گرداند در آن صورت بیش از پیش بر من خشم می‌گیرید و آزرده خاطر می‌شوید و اگر راست بگویم، شما عملاً از من خواهید رنجید ولی از درگاه ایزدی امیدوارم که بر من ببخشاید. سخن راست این است که من در غیبت از جهاد هیچ عذری نداشته‌ام و من هیچ وقت از نظر مالی و جانی این قدر توانا و توانگر نبوده‌ام که اکنون هستم.

رسول خداﷺ فرمود که: این شخص راست گفت و سپس فرمود: بسیار خوب اکنون برو تا اللّه تعالیٰ در حقّ تو قضاوت فرماید من از آنجا برخاسته، بیرون رفتم در حالی‌که چند نفر از طایفه بنوسلمه در پشت سر می‌آمدند و گفتند که در نظر ما تو مرتکب گناهی نشده‌ای، اکنون تو حماقت کردی که عذر نیاوردی آنچنان که متخلّفین دیگر آورده‌اند و برای آمرزش گناه شما این کافی بود که رسول خداﷺ در حق شما استغفار می‌کرد، به خدا قسم آنها مرا بارها مورد ملامت قرار دادند تا این‌که به خاطرم آمد که برگردم و رفته عرض نمایم که آنچه من قبلاً گفته‌ام اشتباه است من عذر موجّه داشته‌ام، ولی باز به دل تصوّر کردم که نباید یک گناه را به دو گناه مبدّل کنم؛ یک گناه تخلّف است و دیگری دروغ. پس از آنان پرسیدم که آیا کسی دیگر از متخلّفین هست که چون من باشد و به جرم خویش اعتراف کرده باشد؟ گفتند: آری دو نفر هستند که جرمی مشابه تو انجام داده‌اند. رسول خداﷺ

همان جوابی را که به تو داده، به آنها نیز داده است (که در انتظار قضاوت خدا باشید) من پرسیدم که آنها چه کسانی‌اند؟ گفتند: یکی مراره بن ربیع العمری است و دیگری هلال بن امیه واقفی.

ابن ابی حاتم روایت کرده است که سبب تخلّف نفر اوّل (مراره) این بود که وی دارای باغی بود که میوه‌هایش در حال رسیدن بود و او تصوّر کرد که من قبلاً در جنگها و غزوات شرکت داشته‌ام و نرفتن من به این جهاد اشکالی ندارد. لذا به جمع آوری محصول باغ خود مشغول شد و از رفتن به غزوه منصرف گشت بعداً وقتی به گناه خود واقف شد سخت نادم و پریشان گشت و با خدا عهد کرد که برای همیشه خود را از دست این باغ آزاد کند یعنی، آن را در راه خدا انفاق نماید.

نفر دوم هلال بن امیّه بود و جریان باز ماندن او از غزوه این بود که افراد خانواده‌اش در جاهای مختلف پراکنده بودند و هنگامی که همه افراد خانواده آمدند و در منزل او جمع شدند او فکر کرد که با خانواده بودن خالی از لطف نیست. پس به جمع خانواده پیوست و از شرکت در جهاد خودداری کرد. وقتی به اهمّیّت قضیّه پی برد و متوّجه شد که نپیوستن او به جهاد، چه جرم سنگینی است، با خداوند عهد کرد که از خانواده‌اش جدایی اختیار کند. لذا کعب بن مالک می‌گوید که چون آنها، اسم این دو صحابی بزرگوار را که از مجاهدان جنگ بدر بودند، به میان آوردند. پس من گفتم که این عمل این دو بزرگوار برای من قابل تقلید است و این را گفته بخانه رفتم.

و از آن طرف رسول خداﷺ گروه صحابه را از سلام و کلام با ما سه نفر منع فرمود. ولی بنا به عادت قدیم، ارادت خاصی به مسلمانان داشتیم در حالی‌که آنان مطابق ارشاد رسول‌کریمﷺ از ما روی گردان بودند. ابن‌ابی شیبة از قول آنان چنین روایت کرده است که: وضعیت ما به گونه‌ای شد که وقتی به هر کدام از مسلمانان مراجعه می‌کردیم کسی نه به ماسلام می‌داد و نه سلام ما را جواب می‌گفت. در مسند عبدالرزاق آمده است که این وقت

دنیای ما کاملاً متغیر شد چنان معلوم می‌شد که نه مردم آنانند که قبلاً بودند و نه باغ و منازل ما آنها هستند که قبلاً بوده‌اند همه بیگانه به نظر می‌رسیدند. من همواره در این اندیشه بودم که اگر در این حالت از دنیا بروم، یا رسول خدا در این حال از جهان تشریف برند، من در تمام عمر میان مردم ذلیل و خوار خواهم بود. به همین سبب همه زمین برای من بیگانه و ویرانه به نظر می‌رسید. لذا با این حالت بر ما پنجاه شب گذشت در این زمان آن دو دوستم (مراره و هلال) شکسته دل و مغموم در خانه نشستند و شبانه روز می‌گریستند. امّا چون من جوان بودم، از خانه بیرون می آمدم و میان مردم می‌گشتم و در نماز با همهٔ مسلمانان شرکت می‌کردم و در بازارها می‌رفتم. امّا نه کسی با من صحبت می‌کرد و نه سلام مرا جواب می‌داد، پس از نماز، در محضر رسول خداﷺ حاضر می‌شدم و سلام می‌دادم و نگاه می‌کردم که لب مبارک رسول خداﷺ در جواب سلام من حرکت کرد یا خیر؟ باز من در کنار او نماز می‌خواندم و به دزدی نگاه می‌کردم، معلوم می‌شد که هنگامی که من به نماز مشغول می‌شدم آن جنابﷺ به من نگاه می‌کرد، وقتی که من به سوی او نگاه می‌کردم. چهرهٔ مبارک را از من برمی‌گردانید.

وقتی که این بی توجّهی و بی‌وفایی مردم نسبت به من به درازا کشید روزی نزد عموزاده‌ام - قتادة - که از همه بیشتر دوست من بود، رفتم. از دیوار باغ بالا رفته داخل شدم و بر او سلام کردم. به خدا قسم او هم بر سلامم جواب نگفت. پرسیدم که ای قتادة! آیا تو نمی‌دانی که من خدا و رسول او را دوست دارم؟ بر این قتادة خاموش شد و پاسخ نداد. وقتی که من چندین بار این سؤال را تکرار کردم، او بار سوم یا چهارم فقط این قدر گفت که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. من به گریه افتادم و همان طور از دیوار بالا رفتم از باغ خارج شدم در آن زمان، من روزی در بازار مدینه به راهی می‌رفتم که ناگهان شخصی نبطی را که از کشور شام که گندم برای فروش به‌مدینه آورده بود، دیدم که از مردم می‌پرسد که: آیا کسی می تواند نشانی کعب بن مالک را به من بگوید؟ مردم به سوی من اشاره کردند، او پیش من

آمد و به من نامه‌ای از پادشاه غسان داد که بر پارچه‌ای از ابریشم نوشته بود به این مضمون:

امّا بعد، به من اطّلاع رسیده است که نبی تو، با تو بی‌وفایی کرده است و تو را از خودش رانده است اللّه تعالیٰ، جاهایی نیز آفریده است که در آنجا خوار و ذلیل نباشی اگر دوست داری نزد ما زندگی کنی بیا، که از تو حمایت خواهیم کرد. وقتی من این نامه را خواندم با خود گفتم که این هم آزمایش دیگری است که اهل کفر مرا به سوی خود می‌خوانند و انتظار دارند که اسلام را رها کرده به آنها بپیوندم، من نامه را که به دست داشتم به سوی دکانی که تنوری در آن بود، روانه شدم، و آن را در تنور انداختم. حضرت کعب می‌فرماید که: وقتی چهل شب از پنجاه گذشت، ناگهان دیدم که قاصد رسول خداﷺ خزیمة‌بن ثابت پیش من آمد و گفت که رسول خداﷺ دستور داده است که از همسرت کناره گیری کن. من پرسیدم که آیا طلاقش دهم؟ او گفت: خیر؛ عملاً نزد او نروید و از او جدا باشید، همین دستور به دو دوست دیگرم (مراره و هلال) داده شد. پس من به همسرم گفتم که: تو فعلاً به خانه پدر و مادرت برو و در آنجا باش تا هنگامی که خداوند متعال در این باره قضاوت فرماید.

همسر هلال بن امیه، خوله بنت عاصم با شنیدن این دستور، نزد رسول‌اکرمﷺ رفته و عرض کرد که هلال بن امیّه، مردی کهنسال و ضعیف است و خدمتگزاری ندارد و در روایت ابن ابی شیبة آمده که ضعیف البصر هم هست آیا شما راضی نیستید که من در خدمت او باشم؟ فرمود که خدمت کردن ممنوع نیست. البتّه او به نزد تو نیاید خوله عرض کرد که: به علت ضعف و پیری نمی‌تواند حرکت کند، به خدا قسم که شب و روز گریه می‌کند.

کعب بن مالک می‌گوید که بعضی از وابستگان به من هم چنین مشورت دادند که تو هم از آن‌حضرتﷺ بخواه که همسرت پیش تو به ماند. همان‌گونه که به هلال اجازه داده است، من در جواب گفتم که من هرگز چنین

نخواهم کرد زیرا نمی‌دانم رسول‌خداﷺ چه جوابی را به من خواهند داد. علاوه بر این، من یک نفر جوان هستم (نگهداشتن همسر بر خلاف احتیاط است) به هرحال من بر این حالت ده شب دیگر گذرانیدم تا این‌که پنجاه شب کامل شد؛ در روایت **مسند عبدالرزاق** آمده است هنگامی که جواب تو به ما بر رسول‌خداﷺ بعد از گذشت یک سوم از شب نازل گردید، امّ المؤمنین حضرت امّ سلمه که در آنوقت حضور داشت عرض کرد که اگر اجازه می‌دهید، اکنون به اطّلاع کعب بن مالک برسانیم. آن‌حضرتﷺ فرمود: که اگر اکنون اطّلاع داده شود، مردم هجوم می‌کنند و خواب شب دشوار می‌گردد. کعب بن مالک می‌گوید که: بعد از پنجاهمین شب من نماز صبح را خوانده، بر سقف بام خانه‌ام نشسته بودم و حالتم آنچنان بود که اللّه تعالیٰ در قرآن ذکر فرموده که جانم و زمین با وسعت خودش بر من تنگ آمده بود. ناگهان از بالای کوه سلع صدای جارزننده‌ای را شنیدم که می‌گفت: ای کعب بن مالک بر تو مژده باد! در روایت محمّد بن عمرو آمده است که این گوینده که با صدای بلند خبر می‌داد، حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بود که بر کوه سلع رفته صدا زد که توبه کعب بن مالک به نزد خدا پذیرفته شده بر او بشارت باد! و در روایت عقبه آمده است که برای بشارت دادن کعب دو نفر حرکت کرد یکی جلو افتاد و دیگری که به عقب ماند او بر کوه رفت و صدا زد و گفته می‌شود که این دو نفر دونده حضرت صدّیق اکبر وفاروق اعظم رضی الله عنهما بودند. کعب بن مالک می‌گوید که با شنیدن صدا، من سر به سجده نهادم و از نهایت خوشحالی به گریه افتادم و دانستم که اکنون زمان گشایش فرا رسیده است. رسول‌خداﷺ بعد از نماز صبح خبر پذیرفته شدن توبه ما را اعلام فرمود: اینک مردم از هر سو برای تبریک گفتن ما سه نفر بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و به سوی ما می‌دویدند. بعضی سوار بر اسب پیش من آمدند، امّا صدایی را که از جانب کوه برخاست، زودتر شنیدم. کعب بن مالک می‌گوید که: من برای شرف‌یابی بخدمت رسول‌خداﷺ بیرون آمدم؛ دیدم که مردم گروه گروه برای عرض تبریک به سوی من روان‌اند. کعب رضی الله عنه می‌گوید:

هنگامی که من وارد مسجد نبوی شدم، دیدم که رسول اللّه ﷺ تشریف فرما است و اصحاب کرام بر پیرامون او حلقه بسته‌اند با دیدن من نخست از همه طلحه بن عبیداللّه برخاست و به سوی من آمده و با من مصافحه کرد و بر پذیرش توبهٔ من، به من تبریک عرض کرد که آن ابراز محبّت طلحه را هرگز از یادنمی‌برم. وقتی که من در خدمت رسول‌خداﷺ عرض کردم چهرهٔ مبارک از فرط خوشحالی می‌درخشید و فرمود: ای کعب مژده باد بر تو! از زمانی که از مادر متولّد شده‌ای تا امروز، این روز برای تو مبارک‌ترین روز است. من عرض کردم که یا رسول اللّه این حکم از جانب شماست یا از طرف اللّه تعالیٰ؟ فرمود: خیر! از طرف اللّه تعالیٰ است؛ تو راست گفته بودی الله تعالیٰ صدق تو را اظهار فرمود.

وقتی من در خدمت ایشان نشستم عرض کردم که یا رسول اللّه توبهٔ من این است که تصمیم گرفتم که از همه اموال و دارایی خود دست کشیده و همه را در راه خداوند ذوالجلال انفاق نمایم آن‌حضرتﷺ فرمود: خیر، بهتر آن است که مقداری را برای نیاز خویش باقی گذاری، من عرض کردم؛ بسیار خوب! پس نصف آن را انفاق می‌کنم؛ آن‌حضرتﷺ بر این مقدار هم انکار فرمود. پس به عرض ایشان رسانیدم که اجازه دهید یک سوم اموال را انفاق نمایم، پس این مقدار را قبول فرمود. سپس عرض کردم که: یا رسول اللّه خداوند متعال مرا به سبب راست گفتن نجاتم داد: لذا در پیشگاه والای شما، عهد می‌کنم که تا زنده هستم هیچ وقت بدون سخن راست کلمه‌ای بر زبان نرانم. باز گفت که از روزی که من با رسول‌خداﷺ به راستگویی عهد کرده‌ام، بحمداللّه تا امروز سخن دروغی از زبان من برنیامده است و امیدوارم که در بقیه زندگی اللّه تعالیٰ مرا از دروغ مصون دارد. کعبرضی الله عنه می‌گوید که به خدا قسم بعد از اسلام نعمتی بزرگتر از این هرگز مرا میسّر نشده است که من در خدمت رسول‌خداﷺ راست گفتم و از دروغ پرهیز نمودم زیرا که اگر دروغ می‌گفتم همانگونه در هلاکت می‌افتادم که بقیه به دروغ قسم خوردند و هلاک شدند که در حقّ آنها قرآن نازل گردید:

«سَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ لَكُمْ اِذَا انْقَلَبْتُمْ اِلَيْهِمْ تا فَاِنَّ اللّٰهَ لَايَرْضىٰ عَنِ الْقَوْمِ الفٰسِقِيْنَ» بعضی فرموده‌اند که: تداوم قطع رابطه با این سه نفر تا پنجاه روز شاید مبتنی براین حکمت است که برای رسول اللّه ﷺ در غزوه تبوک پنجاه روز صرف شده بود. تفصیل این واقعه به‌طور کامل از تفسیر **مظهری** مأخوذ است.

فواید مربوط به حدیث کعب بن مالک

همان‌گونه که حضرت کعب رضی الله عنه بن مالک واقعه خویش را با شرح و بسط و تفصیل بیان فرموده، حاوی چندین فایده و رهنمود برای مسلمانان است لذا متن حدیث کلّاً ذکر شد اینک فواید و نتایج آن:

۱) در این حدیث نشان داده شد که عادت مبارک آن‌حضرت ﷺ چنین بوده که هر وقت عزم سفر به جهاد داشتند به هنگام حرکت از جهت مخالف می‌رفته‌اند تا دشمنان اسلام متوّجه هدف ایشان نباشند و ندانند که برای مقابله با چه کسانی عازم سفراند. و این را آن‌جناب به «الحرب خدعة» تعبیر فرمودند که در جنگ به اشتباه افکندن جایز است از این عمل مناسب و به جای آن‌حضرت ﷺ بعضی چنین تعبیر کرده‌اند که فریب دادن و دروغ گفتن و به حیله‌های خلاف متوسّل شدن، در جنگ و جهاد جایز است. حال آن‌که، این افعال مغایر با رفتار و سنّت پاک رسول گرامی است؛ بلکه باید دانست که مقصود پیغمبر اکرم ﷺ از اتخاذ این روش، آن بوده است که دشمنان از اسرار و استراتژی جنگی واقف نشوند. پس این روش حکیمانه را رسول‌کریم ﷺ به هنگام جهاد برمی‌گزید، نمی‌توان، دروغ و فریب و حیله تلقی کرد و این عمل را نوعی پیمان شکنی دانست، چراکه این رفتار هیچ ارتباطی بعهد و پیمان ندارد و پیمانی که بین طرفین منعقد شده است، پیمان شکنی آن در هر شرایط چه در جنگ و چه در صلح، به کلّی جایز نیست.

۲) رسول‌خدا ﷺ معمولاً روز **پنج‌شنبه** را برای مسافرت می‌پسندید؛ چه مسافرت برای **جهاد** می‌بود و چه برای ضرورت دیگر.

۳) برای خشنود گردانیدن حتی بزرگترها، چون استاد یا پدر، دروغ گفتن، جایز نمی‌باشد و نتیجهٔ خوبی به دنبال نخواهد داشت و تجربه نشان داده است که دروغ گفتن حتیٰ برای راضی گردانیدن بزرگترها، نتیجه معکوس دربردارد.

۴) از این سرگذشت معلوم گردید که امیر مسلمانان حقّ دارد دستور دهد تا که در سزای گناهی که از کسی سر زده مردم را از سلام دادن و سخن گفتن با او باز دارند تا وی به خود آید و راه توبه و ندامت پیش گیرد و اصلاح پذیرد، چنان‌که در این واقعه در ارتباط با سه صحابی بزرگوار اتفّاق افتاد.

۵) از این واقعه، محبّت و تعلّق خاطر صحابه کرام با رسول‌خداﷺ معلوم شد که علی‌رغم بی‌توجّهی رسول اللّه و دیگر صحابه با آنان و تحریم کردن سلام و سخن‌گفتن با آنان که سبب انزوای کامل آن سه نفر صحابه شد، باز هم رشته ارادت و محبّت را از محبوب خویش قطع نکردند، بلکه با گوشهٔ چشم حالات رسول اللّه را زیر نظر داشتند تا تعلّق و توجّه ایشان را نسبت به خود دریابند.

۶) کیفیّت برخورد رفیق صمیمی کعب بن مالک با دوستش که سلام او را جواب نگفت و با او گفتگو نکرد، مبیّن این مطلب است که قوانین و دستورات رسول اللّه ﷺ نه تنها بر ظاهر مردم نفوذ داشت، بلکه بر قلوب یکایک آنها حکمفرما بود و از دل و جان به فرامین محبوب خویش گردن می‌نهادند، همانطور که گذشت، بنا به دستور رسول اللّه ﷺ کعب بن مالک از سوی مردم مورد تحریم سلام و کلام قرار گرفت به‌طوری که صمیمی‌ترین دوستش نه سلام او را جواب داد ونه با او سخن گفت.

۷) از واقعهٔ آمدن نامه شاه غسان نزد کعب و انداختن آن نامه در تنور، دلیل بر راسخ بودن کامل ایمان صحابه کرام بود که وقتی رسول‌خداﷺ با آنها قطع روابط می‌کرد، حمایت پادشاه بزرگی چون «غسّان» نمی‌توانست در ارادهٔ آهنین آنها کوچکترین تزلزلی ایجاد کند و رشتهٔ اراداتی را که بین آنها و محبوبشان پیوند خورده بود، بگسلاند.

۸) پس از نزول پذیرش توبه، دویدن حضرت صدّیق اکبر و فاروق اعظم و سایر صحابه برای مژده دادن کعب بن مالک و اجتناب کلّی آنها از سلام و کلام او قبل از این روشن می‌سازد که به هنگام قطع رابطه نیز محبّت و تعلّق حضرت کعب در قلوب همهٔ آنها وجود داشت، ولی همهٔ آن را در برابر دستور رسول خداﷺ گذاشته بودند. وقتی آیه توبه نازل گردید عمق ارتباط آنان واضح شد.

۹) از رفتن صحابه کرام برای عرض تبریک و بشارت به پیش کعب بن مالک معلوم شدکه عرض تبریک به دوستان و احباب هنگام مسرت و خوشحالی از سنّت، ثابت است.

۱۰) تصدّق مال به وقت توبه از گناه برای ازاله آثار گناه، بهترین وسیله‌ای است امّا بخشش و تصدّق همهٔ اموال درست نیست. چنان‌که رسول خداﷺ، انفاق مال بیش از یک سوم آن را ناپسند دانست.

«**يَاأَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ**» در آیات گذشته که واقعه از رفتن به جهاد، از بعضی مخلصان به وقوع پیوست، سپس توبهٔ آنان پذیرفته شد. اینها همه در اثر تقوا و ترس‌شان از خدا بود. لذا در این آیه عموم مسلمانان را به تقوىٰ تلقین فرمود. و «**كُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ**». اشاره به این است که طریقهٔ تحصیل صفت تقوت موافقت صالحین و صادقین در عمل است در این شاید اشاره به این هم باشد که کسانی که مبتلا به این لغزش شدند صحبت و مجالست و مشاورهٔ منافقان در آن دخالت داشت. لذا باید که از مجالست نافرمانان خدا اجتناب کرد و هم‌نشینی صادقین را باید اختیار نمود. در اینجا قرآن مجید به جای علمای صالح لفظ «**صادقین**» را اختیار فرموده، شناخت علایم صالح را نشان داد که کسی می‌تواند صالح باشد که ظاهر و باطن او یکسان بوده، در نیّت و اراده هم راست و یکنواخت باشد، یعنی در گفتار و کردار یکسان و یک رنگ باشد.

مَا كَانَ لِاَهْلِ الْمَدِيْنَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِّنَ الْاَعْرَابِ اَنْ يَّتَخَلَّفُوْا عَنْ

و نباید اهل مدینه و صحرانشینان اطراف آن تخلّف ورزند از همراهی

رَّسُوْلِ اللّٰهِ وَلَا يَرْغَبُوْا بِاَنْفُسِهِمْ عَنْ نَّفْسِهٖ ؕ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ لَا يُصِيْبُهُمْ

رسول خدا، ونه این که رغبت کنند به نفوس خود از نفس او، و این به بدان خاطر است که نمی رسد به مجاهدین

ظَمَاٌ وَّ لَا نَصَبٌ وَّ لَا مَخْمَصَةٌ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ لَا يَطَئُوْنَ مَوْطِئًا يَّغِيْظُ

تشنگی و نه رنج و نه گرسنگی در راه خدا و قدم نمی‌گذارند به جایی که بخشم آورد

الْكُفَّارَ وَ لَا يَنَالُوْنَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا اِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهٖ عَمَلٌ صَالِحٌ ؕ اِنَّ اللّٰهَ

کفّار را وبه زورنمی‌گیرند از دشمن چیزی مگرنوشته می‌شودبرای‌شان عمل نیک، بی‌شک خدا

لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۱۲۰﴾ وَ لَا يُنْفِقُوْنَ نَفَقَةً صَغِيْرَةً وَّ لَا كَبِيْرَةً

ضایع نمی‌کند پاداش نیکوکاران. و انفاق نمی‌کنند نفقهٔ کوچک و نه بزرگ

وَّ لَا يَقْطَعُوْنَ وَادِيًا اِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا كَانُوْا

و طی‌نمی‌کنند سرزمینی‌را مگر که‌نوشته‌می‌شود برایشان تا که عوض دهد به‌آنان خدابهترین‌آن

يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۲۱﴾

کاری‌که‌می‌کردند.

خلاصهٔ تفسیر

سزاوار نیست برای اهل مدینه و کسانی که در اطراف آن (ساکن) هستند که با رسول‌الله (ﷺ) همراهی نکنند و نه این (سزاوار بود) که جان خود را از جان او عزیزتر بدانند (که آن‌جناب ﷺ متحمّل مشقّت شود و ایشان با اطمینان بنشینند، بلکه رفتن به همراه او الزامی بود، و) این (همراهی) به این خاطر است که (علاوه بر ادای حقّ محبّت رسول، این مجاهدین بر هر چیز به ثواب نایل آیند. اگر ایشان با اخلاص می‌رفتند، این ثواب به آنان هم می‌رسید چنان‌که) آنچه به ایشان در راه خدا (یعنی جهاد) تشنگی رسید و درمانده شدند و آنچه گرسنگی رسید و آنچه راه رفتند که موجب خشم

کفّار شد و آنچه که دشمنان تعرّض کردند در مقابل برای همگی‌شان یک یک نیکی ثبت گردید (با وجودی که بعضی امور افعال اختیاری نیستند امّا این مقتضای محبوبیّت و مقبولیّت است که امور اضطراری هم، مانند اعمال اختیاری موجب ثواب قرار داده شدند و در این وعده احتمال تخلّف نیست، زیرا) یقیناً اللّه تعالیٰ اجر مخلصین را ضایع نخواهد فرمود (پس وقتی وعده فرمود ضایع نخواهد شد) و (نیز) آنچه از کوچک و بزرگ انفاق کردند و چقدر میدان طی کردند همه آنها به نام‌شان (در نیکی‌ها) ثبت گردید تا که اللّه تعالیٰ به آنها بهترین پاداش را در ازای همه این کارهای‌شان بدهد (زیرا وقتی که ثواب نوشته شد پاداش خواهد رسید).

معارف و مسایل

در این دو آیه، بر تخلّف متخلّفین، ملامت و تفهیم و همچنین فضایل شرکت کنندگان در جهاد و به هر قول و فعل و محنت و مشقّت ایشان قدم به قدم اجر عظیم ذکر شده است که هنگام جهاد به دشمن رسانیدند و هم چنین اختیار روشی که موجب خشم آنها باشد، همهٔ این اعمال صالح، موجب ثواب می‌باشد.

وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِيَنْفِرُوْا كَآفَّةً ۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ

و این طور نیست که همهٔ مسلمانان کوچ کنند پس چرا بیرون نیامد از هر گروهی یک

طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّيْنِ وَ لِيُنْذِرُوْا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوْا

عدّه‌ای تا که آگاهی حاصل کنند در دین و تا که خبر دهند به قوم خویش وقتی که بر می‌گردند

اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُوْنَ ﴿۱۲۲﴾

به سوی آنها تا که بپرهیزند.

خلاصهٔ تفسیر

و (همیشه) نباید مسلمانان همه (برای جهاد) بیرون آیند (که در ضروریات دیگر اسلام اشکالی ایجاد گردد)، پس چرا این‌طور نباشد که از طایفه‌ای بزرگ، گروه کوچکی (در جهاد) برود (و بعضی در جایگاه خود به مانند) تا که مردم بازمانده (در حیات رسول خداﷺ از ایشان و بعد از ایشان از علمای شهر) علم دینی حاصل کنند و تا ایشان قوم خود را (که در جهاد رفته‌اند) وقتی که به سوی آنان برگردند (امور دینی را نشان داده از نافرمانی خدا) بترسانند تا که آنان (از ایشان سخنان دینی را شنیده از کارهای بد) خودداری کنند.

معارف و مسایل

در سورهٔ انفال ذکر غزوه تبوک با اهمّیّت فراوانی، پی‌در پی جریان داشت که در آن از طرف رسول خداﷺ اعلام عمومی شده بود که همه مسلمانان در آن شرکت کنند و تخلّف از این حکم، بدون عذر موجّه جایز نبود و کسانی که به تخلّف مبتلا شدند، بیشتر منافقان بودند که شرح آنها، در آیاتی که قبلاً گذشت، به تفصیل بیان شد. و بعضی از آنان که مؤمنان مخلصی بودند، به علّت سستی و کاهلی، از قافله جهاد بازماندند که با اظهار ندامت و انابت، توبه‌شان مورد قبول درگاه ایزدی قرار گرفت. از همهٔ این وقایع چنان معلوم می‌شود که شرکت در هر جهاد و غزوه، برای همه مسلمانان فرض و تخلّف از آن حرام و ناجایز می‌باشد.

در حالی که حکم شرعی چنین نیست، بلکه جهاد در عموم احوال فرض کفایه می‌باشد که حکم آن این است که اگر تعداد مسلمانانی که برای جهاد می‌روند، کافی باشد، مسئولیت فرض کفایه از دوش دیگران ساقط می‌گردد. ولی اگر تعداد شرکت کنندگان در جهاد، کافی نباشد و ممکن است قلّت افراد منجر به شکست مسلمانان شود، پس حمایت از آنان و پیوستن ساکنان اطراف به آنان، فرض می‌گردد، اگر باز هم نیاز به افراد

بیشتری احساس شد پس بر مسلمانانی که نزدیک و متصل بر سرزمین‌شان هستند فرض می‌شود تا به صفوف مجاهدان بپیوندند. اگر دامنه جهاد به حدّی باشد که به همه مسلمانان جهان نیاز باشد، پس بر مسلمانان جهان در چنین وضعیتی، جهاد فرض عین خواهد شد که تخلّف و سرباز زدن از آن حرام است. لذا نحوهٔ فرضیّت آن بدین صورت است که امیر مسلمین به هنگام ضرورت دستور عمومی صادر کرده همهٔ مسلمین را به جهاد فرا می‌خواند، پس در این صورت هم شرکت در جهاد فرض، و تخلّف از آن حرام خواهد شد چنان‌که در واقعه غزوه تبوک به علّت اهمّیّت آن، دستور عمومی صادر و به همه مسلمین ابلاغ شد. در آیه فوق الذّکر همین حکم توضیح داده شد که در غزوهٔ تبوک به سبب بسیج عمومی حکم بخصوصی بود. حال آن که در عموم احوال جهاد فرض عین نیست که رفتن به جهاد بر همهٔ مسلمانان فرض گردد. زیرا که مسایل دیگر اجتماعی و مهمّات اسلام و مسلمانان هم، مانند جهاد فرض کفایه‌اند. برای این‌ها هم گروههای مختلف مسلمانان طبق اصول تقسیم کار، باید کار کنند. لذا مسلمانان نباید در هر جهاد بیرون آیند. از این مضمون هم حقیقت فرض را می توانید کاملاً درک کنید که کاری که مشخص نباشد واجتماعی باشد و انجام دادن آن بر همه مسلمانان لازم باشد، پس آن کار مهم نیز در شرع، فرض کفایه قرار داده می‌شود تا که طبق اصول تقسیم کار هر کار بجای خویش انجام گیرد و این فرایض اجتماعی همه ادا گردند. نماز جنازه و تکفین آن و تعمیر و سرپرستی مساجد، جهاد و نگهداری مرزهای اسلامی بر همه افراد فرض کفایه می‌باشد. چرا که مسئولیّت آنها بر دوش همه مسلمانان جهان است. زیرا اگر عده‌ای آنها را انجام دهند، بقیهٔ مردم از آن جهت آسوده خاطر خواهند بود. کار مهم دیگری که در شمار فرض کفایه است، تعلیمات دینی می‌باشد که در این آیه به‌طور ویژه، فرضیّت آن به این نحو بیان گردید که به هنگام سرگرمی با فریضهٔ مهمّی چون جهاد، نباید این فریضه را رها کرد و راهکار آن این‌که از هر طایفه بزرگ، یک دستهٔ کوچک برای جهاد برود و

بقیه مردم به تعلیمات دینی مشغول باشند باز کسانی که علوم دینی را تحصیل کردند به شرکت کنندگان در جهاد بپیوندند و بقیهٔ مردم به فراگیری علوم دینی مشغول شوند.

فرض بودن تحصیل علوم دینی و آداب آن

امّام قرطبی فرموده است که این آیه، اصل و اساس طلب علم دین می‌باشد، پس اگر خوب بیندیشیم معلوم می‌گردد که برنامه اجمالی علم دین هم در این آیه ذکر گردیده و پس از فراغت از تحصیل، فرایض عالم هم، بیان شده است. لذا در این باره با تفصیل بیشتری بیان خواهد شد.

فضایل علم دین

دربارهٔ فضایل و ثواب عظیم علم دین و متعلّقات آن، علما کتابهای مستقلّی به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند که در اینجا چند روایت مختصر نقل می‌شود: ترمذی از حضرت ابوالدّرداء روایت کرده که من از رسول خداﷺ شنیدم که فرمود: که هر کسی که به راهی برود که هدفش تحصیل علم دین باشد، اللّه تعالیٰ در پاداش این راه، او را به سوی جنّت هدایت خواهد کرد و فرشتگان برای طلّاب علوم دینی پرهای خود را پهن می‌کنند و تمام مخلوقات آسمان و زمین حتّی ماهیان دریا، برای عالِم، دعا و استغفار می‌نمایند. پس فضیلت عالم بر عابدی که بسیار عبادات نفلی به‌جا می‌آورد مانند ماه شب چهارده است در مقابل بقیه ستارگان. و علما وارثان انبیاءعلیهم‌السلام اند. و انبیاءعلیهم‌السلام طلا و نقره به ارث نگذاشته‌اند، بلکه ارث آنها، علم است و هر کس که میراث علم را دریابد او به سرمایه بزرگی دست یافته

است.[1]

و دارمی در مسند خویش این حدیث را روایت کرده که: کسی از رسول خداﷺ پرسید که، در قوم بنی‌اسرائیل دو نفر بود که یکی عالم بود که تنها نماز می‌خواند وباز علوم دینی را به مردم تعلیم و تدریس می‌کرد وشخص دیگری نیز تمام روز را روزه می‌داشت و شب را به عبادت می‌گذراند از این دو شخص کدامیک افضل و بهتر است؟ آن‌حضرتﷺ فرمود که فضیلت عالم بر عابد، مانند فضیلت من است به ادنی‌ترین امّت من. این روایت را ابن عبدالبر در کتاب «**جامع بیان العلم**» با سند از حضرت ابوسعید خدری نقل کرده است.[2]

و رسول خداﷺ فرمود که یک فقیه در مقابل شیطان از هزار عابد قوی‌تر و شدیدتر است.[3] و رسول خداﷺ فرمود که: هر گاه کسی بمیرد عملش منقطع می‌شود ولی عمل سه کس چنین‌اند که ثواب هر یک از آنها بعد از مرگش، به او خواهد رسید: یکی صدقه جاریه، مانند: ساختن مساجد و مدارس دینی، و ادارات رفاه عمومی. دوم آن علم که مردم پس از آن هم استفاده نمایند. مثلاً شاگردان او عالم شدند که مردم از آنان استفاده کردند یا کتاب تصنیف کرد که پس از او مردم استفاده نمودند. سوم: اولاد صالح که برای او دعا و ایصال ثواب کنند.[4]

آیا علم دین فرض عین است یا فرض کفایه

ابن عدی و بیهقی با سند صحیح از حضرت انس رضی الله عنه روایت

۱- قرطبی.
۲- قرطبی.
۳- ترمذی از ابن عبّاس - مظهری.
۴- قرطبی.

کرده‌اند که نبیّ کریم ﷺ فرمود: «**طلب العلم فریضة علی کل مسلم**».[۱]

یعنی تحصیل علم بر همه مسلمانان فرض است. و این روشن است که هدف از علم در این حدیث واحادیثی که ذکر شده علم دین است. علوم و فنون دنیوی مانند عموم کارهای دنیا اگر چه برای انسان لازم‌اند ولی دارای آن فضایل نیستند که در احادیث مذکور، آمده است و علم دین تنها یک علم نیست، بلکه نظامی جامع و کامل است که مشتمل بر چندین علم است و این هم ظاهر است که هر مرد و زن قادر نیست که همهٔ علوم را فراگیرد. لذا آنچه در حدیث مذکور علمی راکه بر هر مسلمان فرض قرار داده است مراد از آن تنها آن مقداری از علم دین است که بدون آن نه انسان می‌تواند فرایض را انجام دهد و نه می‌تواند از حرام نجات یابد. که این دو چیز برای ایمان و اسلام بسیار ضروری‌اند. امّا بقیه تفاصیل علوم و تمام معارف و مسایل قرآن و حدیث و تفصیل کلی احکام و شرایع استنباط شده از آنها نه در توان هر مسلمانی است ونه بر هر فرد فرض عین. آری، دریافت علم دین بر عالم اسلام فرض کفایه است. اگر در شهری چنان عالمی یافت شود که به همهٔ این علوم و شرایع مهارت داشته باشد، بقیهٔ مسلمانان از این فرض و از بار این مسئولیت مهم آسوده خاطر خواهند بود. ولی اگر شهر و روستایی فاقد چنان عالمی باشد براهالی آن، لازم و واجب می‌گردد که یکی را از میان خود عالم گردانند یا از جایی دیگر، عالمی را به محل خود بیاورند و اسکان دهند، تا به هنگام نیاز و استفتا به او مراجعه و ضروریات دینی خود را از او جویا شوند و بدانها عمل کنند. لذا در علم دین تفصیل فرض عین و فرض کفایه از این قرار است که:

۱- از مظهری.

فرض عین

بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که علم عقاید صحیح اسلام را دریابد و احکام طهارت ونجاست و غیره را یاد گیرد و نماز و روزه و تمام عباداتی را که شریعت بر او فرض و واجب کرده یاد بگیرد. و چیزهایی را که حرام یا مکروه شده، بداند. کسی که دارای ملک نصاب باشد، و به عبارتی کسی که دارای مال و ثروت باشد، بر او فرض است که احکام و مسایل زکات را بداند تا مطابق آن به پرداخت زکات اقدام نماید. و همچنین کسی که برادای حج قادر باشد، بر او نیز فرض عین است که احکام و مسایل حج را بداند، کسی که به مشاغل بیع و شرا یا تجارت و صنعت و اجرت سر و کار دارد بر او فرض است مسایل و احکام آنها را بیاموزد. و کسی که بخواهد ازدواج کند، مسایل و احکام ازدواج و نکاح و طلاق را باید یاد بگیرد. خلاصه، هر کاری راکه شریعت بر عهدهٔ انسان گذاشته است، بر او واجب و لازم می‌آید تا علومی راکه در ارتباط با احکام و مسایل ضروری دینی وی‌اند، یاد گیرد و برای همین‌است که یادگیری آن بر هر مرد و زن مسلمان فرض شده است.

علم تصوّف هم در فرض عین داخل است.

احکام و مسایل مربوط به نماز و روزه همه فرض عین‌اند، پس تحصیل علم آنها هم فرض عین می‌باشد. حضرت قاضی ثناءالله پانی پتی رحمه‌الله در تفسیر **مظهری** در زیر این آیه نوشته که: علم اعمال باطنی و محرّمات آن که در عرف به آنها «علم تصوّف» گفته می‌شود، چون اعمال باطنی بر هر مسلمان فرض عین‌اند، لذا علم آنها هم بر هر شخص فرض عین خواهد شد.

و آنچه امروز به آن علم تصوّف گفته می‌شود، آن هم مجموعه‌ای است از بسیار علوم و معارف و مکاشفات و واردات ومراد از فرض عین در

اینجا آن مقداری است که تفصیل فرض و واجب اعمال باطنی در آن باشد. مثلاً عقاید صحیحی که به باطن مربوط است یا صبر، شکر، توکل و قناعت که در شرایطی خاص فرض می‌شوند یا غرور، تکبّر، حسد، بغض، بخل و حرص دنیا که از نظر قرآن و سنّت حرامّاند دانستن حقیقت آنها و طریقهٔ اجتناب از آنها بر هر مرد و زن مسلمان فرض است، اصل و بنیاد تصوّف همین قدر می‌باشد که فرض عین است.

فرض کفایه

فهم کلّ معانی و مسایل قرآن مجید و احادیث و شناخت معتبر و غیر معتبر از آنها و دریافت احکام و مسایل دریافت شده ازقرآن و حدیث و آگهی از اقوال و آثار صحابه و تابعین چنان کار بزرگی است که اگرکسی تمام عمر و همهٔ اوقات خود را در آن صرف کند باز هم تحصیل آنها کارآسانی نیست. لذا شریعت، دانستن آنها را فرض کفایه قرار داده است که اگر بعضی به قدر نیاز این علوم را دریابد مسئولیّت این فرض از بقیهٔ مسلمانان رفع خواهد شد.

برنامه علم دین

قرآن حکیم در اینجا حقیقت علم دین و برنامهٔ آن را در یک لفظ نشان داد که «**لِيَتَفَقَّهُوْا فِى الدِّيْنِ**» ظاهراً چنین به نظر می رسد که باید: «یتعلمون الدین» می‌فرمود. یعنی علم دین را دریابند، امّا قرآن به جای لفظ «**تعلّم**» لفظ «**تفقّه**» را به کار برد. که اشاره به این است که تنها خواندن و فراگیری علم دین کافی نیست چراکه بسیاری از کفّار یهود ونصارا و غیره شناخت گسترده‌ای از علم دین داشتند و شیطان در این باره از همه، عالم‌تر است، لذا مقصود از به کارگیری این کلمه «**تفقّه**» امری مهم مورد نظر ربّ‌العالمین است و آن، پدید آوردن فهم در دین است زیرا لفظ «**تفقه**» از «**فقه**» مشتق است و معنی آن

درک و فهم است. در اینجا این امر قابل توجّه است که قرآن کریم در اینجا لفظ مفرد «**لیفقهوا الدین**» یعنی تا که دین را درک کنند، نفرمود. بلکه «لیتفقهوا فی الدین» فرمود. که از باب «تفعّل» است و معنی آن حاوی مشقّت و محنت است، مقصود این‌که در پدید آوردن درک و فهم دین، محنت و مشقّت را تحمّل کرده، مهارت دین را حاصل کنند. و این هم واضح است که فهم و درک دین، تنها با فراگیری دانستنی‌هایی چون: مسایل طهارت، نجاست، نماز، روزه، زکات، حج، کامل نمی‌شود، بلکه فهم و درک دین این‌است که او بداند که بر هر قول و فعل و حرکت و سکون، از او در آخرت محاسبه خواهد شد و او در این جهان به چه نحو زندگی کند. در اصل نام این تصوّر، فهم در دین است. امّام اعظم ابوحنیفه (رحمةاللّه علیه) فقه را این چنین تعریف کرده که: انسان تمام آن اموری را که انجام آنها برای او ضروری باشد و همچنین آن اموری را که اجتناب ازآنها لازم باشد درک کند، آنچه امروز علم فقه بر علم جزئیات فقهیّه اطلاق می‌شود اصطلاحی است که بعدها بدان اطلاق شده است. حقیقت فقه در قرآن و سنّت همان است که امّام اعظم بیان فرموده است. اگر کسی همهٔ کتابهای دینی را بخواند ونتواند به فهم و درک دین نایل شود در اصطلاح قرآن و سنّت او عالم نیست. از این تحقیق معلوم شد که مفهوم تحصیل علوم دین در اصطلاح قرآن درک و فهم دین است به هر وسیله‌ای که باشد چه با خواندن کتاب باشد یا هم‌نشینی و مجالست با اساتید فن، همه از اجزای این برنامه به شمار می‌آیند.

وظایف عالم دین بعد از تحصیل

این را هم قرآن مجید در جمله‌ای بیان فرمود که: «**لِيُنْذِرُوْا قَوْمَهُمْ**» یعنی تا آنان، قوم خود را از نافرمانی خدا بترسانند. در اینجا هم این امر قابل توجّه است که در این جمله وظایف عالم انذار قوم نشان داده شد. و لفظ آن را به اردو «دڑانا» یعنی: ترسانیدن ترجمه می‌کنیم. امّا این ترجمهٔ کامل آن نیست

و به سبب محدودیّت زبان، هیچ لفظی نمی‌تواند ترجمۀ کامل آن را که قرآن مجید به رشته تحریر کشیده، ادا نماید. حقّ این است که ترسانیدن به چند صورت می‌باشد.

یکی همان ترسانیدن از دشمن، دزد، راهزن، درنده، حیوان زهردار وغیره است.

دیگری، ترسانیدنی که پدر از روی شفقت فرزندان خود را از چیزهای مضرّ می‌ترساند، مانند: آتش، حیوان زهردار و غذای مضرّ که این نوع ترسانیدن از شفقت و محبّت سرچشمه می‌گیرد.

حال آن که، لهجۀ قرآن وسیع‌تر و گسترده‌تر است که واژه‌ها نمی‌توانند ترجمان معنی آن باشند به هرحال انذار از صورت دوم است برای همین است که به انبیاء و رسل علیهم‌السلام لقب «نذیر» داده شده است. حال وظیفۀ کنونی علما که ترساندن است جزئی از وراثت انبیا بوده که به این گروه تفویض گشته است و بنا به نصّ حدیث، علما وارث انبیا به شمار می‌آیند.

لازم به تذکّر است که انبیاء علیهم السلام دو لقب دارند: «بشیر و نذیر» و معنی نذیر را دریافتید حال به معنی «بشیر» توجّه فرمایید. معنی بشیر، مژده دهنده و بشارت دهنده می‌باشد که این خود از وظایف انبیاء علیهم‌السلام است که نیکوکاران را بشارت دهند. امّا در اینجا (در آیه مذکور) تنها اکتفا برانذار، اشاره به این است که معمولاً دو نوع مسؤولیّت بر عهدۀ انسان لازم گردانیده شده است: یکی، اختیار آن اموری که برای او در دنیا و آخرت مفید باشند. دوم، اجتناب و پرهیز از سلسله اموری که برای او مضر است. و به اتفّاق علما و عقلا از این دو کار، کار دوم از همه مهمتر و مقدّم‌تر است. و این را فقها به دو لفظ: «جلب منفعت» و «دفع مضرت» تعبیر کرده‌اند. و دفع مضرت را بر جلب منفعت مقدم داشته‌اند. علاوه بر این از یک نظر در دفع مضرت یک نوع جلب منفعت به دست می‌آید؛ زیرا کاری که برای انسان مفید و لازم باشد، ترک آن مضرّت بزرگی است و کسی که به فکر دفع اعمال

مضرّ باشد، او حتماً در فکر این هم هست که از ترک اعمال لازم بپرهیزد. از این بحث این نکته نیز معلوم شد که آنچه امروز موعظه و تبلیغ کمتر مؤثّر می‌افتد، بزرگترین علّت آن، این است که آداب انذار در آن مراعات نمی‌شوند که از طرز بیان و لُبّ ولهجهٔ آن، شفقت و رحمت و خیرخواهی بتراود و مخاطب یقین داشته باشد که هدف از این بحث رسوا کردن و بدنام نمودن او نیست و اظهار کینه قلبی نیست، بلکه آنچه را که این شخص برای من مفید و لازم می‌داند، آن را از روی محبّت به من نشان می‌دهد. اگر امروز طریقه تبلیغ و دعوت، اصلاح مرتکبان امور خلاف شرع دین باشد، یکی از نتایج آن قطعاً ضروری است که مخاطب از نحوهٔ برخورد و گفتگو، ضدّیّت اختیار نمی‌کند، زیرا او به جای این‌که در فکر پاسخ باشد متوّجه بررسی اعمال خود و سرانجام آنها خواهد شد. و اگر این سلسله تداوم بیابد امید می‌رود که مخاطب یکبار هم که شده آن را بپذیرد. نتیجهٔ دیگر این‌که حدّاقل از این نحوهٔ برخورد، منافرت و درگیری و جنگ‌هایی که در میان ملّتها رایج است، پدید نمی‌آید.

در پایان «**لعلّهم یحذرون**» فرموده به این مطلب اشاره کرد که تنها وظیفه عالِم این نیست که از عذاب بترساند، بلکه باید بر این امر هم نظر داشته باشد که اثر دعوت و تبلیغ او چه مقدار و چگونه شد؟ اگر یک بار بر او اثر نکرد، چندین بار آن را انجام دهد تا نتیجه «**یحذرون**» حاصل آید؛ یعنی مردم از گناهان، اجتناب نمایند.

یَاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَاتِلُوا الَّذِیْنَ یَلُوْنَکُمْ مِّنَ الْکُفَّارِ وَلْیَجِدُوْا فِیْکُمْ

ای مؤمنان! بجنگید با کافران که نزدیک شما هستند و باید بیابند در شما

غِلْظَةً ؕ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ ﴿۱۲۳﴾ وَاِذَا مَآ اُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ فَمِنْهُمْ

درشتی و بدانید که الله با ترسندگان است و هرگاه نازل گردد سوره‌ای بعضی از آنها

مَّـــنْ يَّـــقُوْلُ اَيُّكُـــمْ زَادَتْـــهُ هٰـذِهٖۤ اِيْـمَانًا ۚ فَـاَمَّا الَّـذِيْنَ اٰمَـنُوْا

می‌گویند چه کسی اضافه کرده این سوره ایمان او را، پس کسانی که ایمان دارند

فَزَادَتْهُمْ اِيْمَانًا وَّهُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ ﴿۱۲۴﴾ وَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ

این سوره به ایمان آنها افزوده و آنان خوشوقت می‌باشند و کسانی که در دل مرض دارند

فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا اِلٰى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوْا وَ هُمْ كٰفِرُوْنَ ﴿۱۲۵﴾ اَوَلَا يَرَوْنَ

پس اضافه کرد برای ایشان پلیدی‌بر پلیدی‌شان و تالحظهٔ مرگ کافر ماندند آیا نمی‌بینند که

اَنَّهُمْ يُفْتَنُوْنَ فِيْ كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً اَوْمَرَّتَيْنِ ثُـمَّ لَا يَـتُوْبُوْنَ وَ لَا هُـمْ

آنها آزموده می‌شوند در هر سال یک بار یا دو بار باز هم توبه نمی‌کنند و

يَذَّكَّرُوْنَ ﴿۱۲۶﴾ وَ اِذَا مَآ اُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ ؕ هَلْ

پند نمی‌گیرند و هرگاه نازل گردد سورتی می‌نگرند به سوی یکدیگر که آیا

يَرٰىكُمْ مِّنْ اَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوْا ؕ صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ بِاَنَّهُمْ

مسلمانی شما را دید باز می‌روند اللّه قلوبشان را برگردانده بسبب این‌که

قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُوْنَ ﴿۱۲۷﴾

مردمانی نفهم هستند.

خلاصهٔ تفسیر

ای مؤمنان! با آن کفّار بجنگید که در اطراف شما (ساکن) هستند و آنها باید در شما درشتی بیابند (یعنی هنگام جهاد هم باید مصمّم و قاطع و هم چنین در زمانی که صلح نیست نباید با سستی برخورد کنید) و یقین داشته باشید که (کمک) اللّه تعالیٰ با متّقین است (پس از آنها نباید بترسید) و هر گاه سوره‌ای (جدید) نازل گردد، بعضی از منافقین (با فقرای مسلمان به صورت تمسخر) می‌گویند که (بگویید) این سوره ایمان چه کسی را ترقی داد (آینده حق تعالی می‌فرماید که شما پاسخ می‌خواهید) پس (بشنوید) کسانی که ایمان دارند این سوره در ایمان آنها ترقّی داده است و آنها (از ادراک این

ترقّی) شادمان می‌شوند (امّا چون آن امر باطنی و قلبی است و شما فاقد آن هستید، لذا از ادراک آن هم بهره‌ای ندارید و تمسخر می‌کنید) و کسانی که در دل مرض (نفاق) دارند این سوره در آنها بر پلیدی (قبلی) پلیدی (دیگر) اضافه کرد (زیرا قبلاً از یک قسمت قرآن انکار وجود داشت اکنون انکار این قسمت جدید بر آن اضافه شده) و آنان به حالت کفر مردند (یعنی کسانی که آنها مرده‌اند به حالت کفر مرده‌اند و کسانی که بر این اصرار می‌ورزند کافر می‌میرند. حاصل جواب این‌که در قرآن خاصیّت ترقّی دادن در ایمان هست به شرطی که در محلّ قابلیّت هم باشد و اگر از قبل بر پلیدی و زشتی استوارند باز بر استحکام آن افزوده خواهد شد) و آیا آنان نمی‌بینند که اینها در هر سال یک‌بار یا دوبار در مصیبتی مبتلا می‌گردند (ولی) باز هم (از حرکات زشت خود) دست نمی‌کشند و نه چیزی می‌فهمند (که در آینده نسبت به باز آمدن‌شان امیدی برود، یعنی می‌بایستی آنها از این حوادث عبرت بگیرند و خود را اصلاح کنند. این بیان تمسخر آنها بود که در مجالس خودشان به آن سرگرم بودند، در آینده تنفّر آنها بیان می‌گردد که در مجلس نبوی از آنها صادر می‌گشت. چنان‌که می‌فرماید) و هر گاه سوره‌ای (جدید) نازل گردد به یکدیگر نگاه می‌کنند (و به اشاره با هم صحبت می‌کنند) که آیا یکی (از مسلمانان) شما را ندید (که به وقت بلند شدن شما را ببیند و به آن‌حضرت ﷺ خبر بدهد) سپس (با اشاره صحبت کرده از آنجا بلند شده) به راه می‌افتند (اینها از مسجد نبوی برگشتند) خداوند متعال دل آنان را (از ایمان) برگردانید از این جهت که آنها فقط اشخاص نفهم‌اند (که از نفع خویش می‌گریزند).

معارف و مسایل

در آیات گذشته ذکر جهاد به میان آمده بود در آیه فوق «**یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قَاتِلُوا**» الآیة نشان داد که کفّار در تمام زمین گسترده‌اند، پس برای مبارزه وجهاد با آنها، چه روشی را باید اتّخاذ کرد. این آیه نحوهٔ شروع مبارزه را چنین بیان نموده است که قبل از هر چیزباید با کفّاری که در نزدیکی شما هستند، مبارزه‌تان را شروع کنید. نزدیک شدن یکی می‌تواند به اعتبار مقام باشد که آنان از نظر سکونت نسبت به دیگران نزدیکتر باشند، در جهاد مقدم گردند و دوم: کسانی که از نظر نسب و خویشاوندی، نزدیک‌تر هستند، بر

دیگران مقدّم‌ترند، زیرا جهاد اسلامی درحقیقت به مقتضای خیرخـواهـی آنهاست، و در خیر خواهی و همدردی خویشاوند و متعلّقین مقدّم‌اند، هم چنان‌که به رسول خداﷺ در آیه ۲۱۴، سوره شعراء، دستور داده شد: «**وَأَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِيْنَ**» یـعنی: نـزدیکترین خـویشاوندان خـود را از عـذاب خـدا بترسان، چنان‌که رسول‌خداﷺ آن را مورد اجرا گذاشت و از همه، اوّل افراد خاندان خود را جمع فرموده کلمهٔ حقّ را به آنان رسانید و هم چنین قرب و بعد مکان را در نظر گرفته، کفّار قرب و جوار مدینه بنو قریظة، بنو نضیر، و اهل خیبر را بر دیگران مقدم داشت. سپس با بقیه اعراب جهاد شد، و بعد از فراغت از ایشان در مرحله آخر جهاد و قتال با روم صادر و به مرحله اجرا گذاشته شد. که در اثر آن غزوهٔ تبوک به وقوع پیوست. «**وَلْيَجِدُوْا فِيْكُمْ غِلْظَةً**» غلظت، به معنی شدّت و قوّت است، مقصود این‌که در برخورد با کفّار چنان روشی را برگزینید که آنان به هیچ نحو در شما ضعفی را مشـاهده نکـنند. «**فَزَادَتْهُمْ إِيْمَاناً**» از این آیه معلوم شد که از تلاوت آیات قرآن و تأمّل و اندیشه در آنها و عمل به مقتضای آنها در ایمان ترقّی و ازدیاد پدید می‌آید. ایـن ازدیاد نور و حلاوت ایمان می‌باشد که در اثر آن، اطاعت خـدا و رسـول علیه‌السّلام بر مردم آسان می‌گردد. در عبادت لذّت و حـلاوت احسـاس می‌شود و در نتیجه از گناهان نفرت پدید می‌آید و از ارتکاب به آنها رنج و ندامت احساس می‌شود.

حضرت علی کرم اللّه وجهه فرمود که: هرگاه ایمان در قـلب آدمـی جایگزین شود ابتدا مانند نقطه‌ای سفید و درخشان می‌آید، باز هر چند در ایمان ترقّی حاصل شود، این سفیدی فزونی می‌یابد تا این‌که همه قلب منّور می‌گردد. هم چنین کفر و نفاق در ابتدا مـانند لکّه‌ای سـیاه بـر قـلب واقـع می‌شود، سپس هر چند ارتکاب معاصی و شدّت کفر اضافه گردد، این لکّه

گسترش می‌یابد تا این‌که همهٔ قلب سیاه می‌گردد.[۱]

از اینجاست که صحابهٔ کرام به یکدیگر می‌گفتند که: قدری با هم بنشینید و از آخرت یادکرده و مذاکره نمایید تاکه ایمان شما تقویت گردد.

«يُفْتَنُوْنَ فِيْ كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً اَوْمَرَّتَيْنِ» در اینجا منافقین بر این متنبّه گردانیده شدند که آنها به سبب نفاق و عهد شکنی و معاصی دیگرشان در هر سال به مصایب گوناگون گاهی یک بار و گاهی دو بار مبتلا می‌شوند. گاهی دوستان کفافر در مکّه سرکوب شده و زمانی سخنان منافقانه‌شان بر ملا شدند و از این جهت به پریشانی مبتلا گشتند. در اینجاعدد یک و دو مراد نیست، بلکه هدف نشان دادن این موضوع است که همواره جریان دارد. آیا با مشاهدهٔ آنها هم، ایشان عبرت نمی‌گیرند.

لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيْزٌ عَلَيْهِ مَاعَنِتُّمْ حَرِيْصٌ عَلَيْكُمْ

آمدنزد شمارسولی‌ازخودشما، دشواراست‌براوآنچه‌به‌شماتکلیف‌برسدحریص‌است‌برخیرشما

بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ ﴿۱۲۸﴾ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ

و به مؤمنان بی‌نهایت شفیق و مهربان است. باز هم اگر رو بگردانند بگو بس است برای من الله

لَآاِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ ﴿۱۲۹﴾

کسی جز او سزاوار بندگی نیست، بر او متّکی شدم و اوست مالک عرش عظیم.

خلاصهٔ تفسیر

(ای مردم!) نزد شما پیغمبری تشریف آورده که از خود شما (مردم) است (که کسب فیض از او بر شما آسان گردد) که ضرر شما بر او بی‌نهایت سنگین تمام می‌شود (وی می‌خواهد که هیچ ضرری متوجّه شما نشود) و خواهان منفعت شماست

۱- مظهری.

(این حالت را با همه دارد، لکن) با مؤمنان بسیار شفیق و (او) مهربان است (مستفید نشدن از چنین پیامبری، محرومیّت بزرگی به شمار می‌آید) باز اگر (بر این هم شما از تسلیم رسول و اتباع او) روگردان شوید پس بگو. (که به من هیچ ضرری نمی‌رسد)، چون اللّه تعالیٰ (برای نصرت و محافظت من) کافی است که به جز او کسی سزاوار عبودیّت نیست (پس عبودیّت مختص به ذات اوست بدون شک همه کمالات علم و قدرت در ذات او بی‌مانند خواهند بود، لذا از مخالفت کسی ترسی به دل راه نمی‌دهم و بگو که) من به او متّکی شدم و او مالک عرش عظیم است. (پس چیزهای دیگر به طریق اولیٰ درید قدرت اویند. لذا بعد از توکل به او، از هیچ کسی هراسی ندارم. پس خود به فکر خویشتن باشید، حق را انکار کرده به چه کسی پناه می‌برید؟)

معارف و مسایل

اینها آخرین آیات سورهٔ توبه می‌باشند که در آنها مهربانی و شفقت بی‌اندازه آن‌حضرتﷺ برای همه عالمیان، بویژه برای مسلمانان بیان شده است، در آخرین آیه، به‌آن‌حضرتﷺ اشاره شده که علی رغم همه کوششهایی که برای نجات مردم انجام می‌دهد، اگر باز هم عدّه‌ای ایمان نیاورند شما صبر کنید و به خدا توکل کنید. در پایان سورهٔ توبه آوردن این مضمون از این جهت مناسب بود که در کلّ این سوره بحث برائت از کفّار و قطع ارتباط، و قتال و جهاد به میان آمده بود که آخرین صورت دعوت الی اللّه می‌باشد، هنگامی که به دعوت و تبلیغ شفاهی توقعی باقی نمانَد. وظیفه اصلی انبیاءعلیهم‌السلام این است که با جذبهٔ شفقت و رحمت و همدردی و خیرخواهی، مردم را به سوی اللّه دعوت دهند. و اگر از طرف آنان اعراض یا مشقّتی دیده شد، آن را به خدا واگذارند و به او متّکی باشند زیرا او ربّ‌العرش العظیم است.

در اینجا با ذکر لفظ «ربّ‌العرش العظیم» می‌خواهد این را نشان دهد که او بر کلّ کاینات عالم، محیط است.

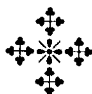
این، در آیهٔ آخر طبق قول حضرت ابی بن کعب، آخرین آیات قرآنی

می‌باشد که پس از آن هیچ آیه‌ای نازل نشده است، و آن‌حضرتﷺ وفات یافته‌اند. و قول حضرت عبدالله بن عبّاس هم همین است.[۱]

فضایل زیادی نسبت به این دو آیه در احادیث وارد شده است. حضرت ابوالدرداء رضی الله عنه می‌فرماید که: هر کسی هنگام صبح و بعد از ظهر این آیات را هفت بار بخواند الله تعالیٰ همه کارهای او را آسان می‌گرداند. (قرطبی) و الله سبحانه و تعالی اعلم.

ربنّا تقبّل منّا انك انت السميع العليم، اللهم و فقنیٰ لتكميله كما تحب و ترضیٰ و الطف بنا فی تيسير كل عسير فان تيسير كل عسير عليك يسير.

«پایان سوره توبه»



۱- قرطبی.

سوره یونس علیه السّلام

سورۀ یونس مکیة و هی مائة و تسع آیات واحد عشر رکوعاً

سورۀ یونس در مکّه نازل شده و دارای یکصد و نه آیه و یازده رکوع است.

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

شروع به نام خدایی بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

الرٰ قف تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْحَكِيْمِ ﴿١﴾ اَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحَيْنَآ اِلٰى

این آیات کتاب با حکمت است. آیا مردم در شگفت قرار گرفتند که وحی فرستادیم ما بر

رَجُلٍ مِّنْهُمْ اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ

مردی از ایشان که، بترسان مردم را و مژده ده کسانی را که ایمان آورده‌اند که برای ایشان است پایۀ

صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ط قَالَ الْكٰفِرُوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسٰحِرٌ مُّبِيْنٌ ﴿٢﴾ اِنَّ

راستی نزد پروردگارشان کافران گفتند بدون شک این جادوگری آشکار است هر آینه

رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى

پروردگار شما خدایی است که آفریده، آسمانها و زمین را در شش روز باز قایم شد بر

الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ ط مَا مِنْ شَفِيْعٍ اِلَّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهٖ ط ذٰلِكُمُ اللّٰهُ

عرش که انتظام کارها را می‌کند. کسی نمی‌تواند سفارش کند مگر بعد از اجازۀ او، آن خداست

رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْهُ ط اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ﴿٣﴾ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا ط

پروردگار شما پس او را بندگی کنید آیا شما متوجّه نمی‌شوید به‌سوی اوست بازگشت همه شما،

وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا ط اِنَّهٗ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهٗ لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ

وعده خدا راست است او می‌آفریند نخستین بار، باز اعاده می‌کند آنرا تا که پاداش بدهد به آنان که

اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ بِالْقِسْطِ ؕ وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ

ایمان آورده‌اند و کارهای نیک‌کرده‌اند.باانصاف و کسانی که کافر شدند برای آنهاست آشامیدنی‌از

حَمِيْمٍ وَّعَذَابٌ اَلِيْمٌ بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ ﴿۴﴾

آب گرم و عذاب دردناک به سبب آنکه کافر بودند.

خلاصۀ تفسیر

(مفهوم «الٓر» را خدا می‌داند) این‌ها (که در آینده می‌آیند) آیات کتاب پرحکمت (یعنی قرآن) هستند (که به خاطر برحق بودنش سزاوار دانستن و تسلیم‌اند و چون کفّار از نبوّت کسی که اینها بر او نازل شده است، انکار دارند، بنابراین پاسخ می‌دهند که) آیا این مردم (مکّه) از این امر در تعجّب‌اند که به یکی از بستگان (خویشان) که مانند آنها انسانی است وحی فرستادیم (که خلاصۀ آن از این قرار است) که (عموماً) همه مردم را (بر مخالفت احکام خداوندی) بترسان و مؤمنان را بشارت ده که برای ایشان است پایۀ راستی نزد پروردگارشان (که در آنجا به مرتبه‌ای کامل خواهند رسید یعنی اگر اینچنین مضمونی بر بشر بوسیله وحی نازل گردد، جای تعجّب نیست. اما) کفّار (اینقدر متعجّب شدند که دربارۀ آن‌حضرت ﷺ) گفتند که (العیاذ بالله) این شخص بدون شک جادوگری آشکار است (او پیامبر نیست زیرا بشر نمی‌تواند پیامبر باشد) یقیناً ربّ (حقیق) شما اللّه است که آسمانها و زمین را در (مدّت) شش روز آفریده است (پس بالاترین قدرتمند است) سپس بر عرش (که مشابه تخت سلطنت است چنان) قایم (و جلوه فرما) شد (که سزاوار شأن اوست تا که از عرش در آسمانها و زمین احکام اجرا فرماید. چنان‌که در آینده می‌فرماید که) او هر کاری را آن‌طور که خودش می‌داند، انتظام می‌دهد (پس حکیم هم هست، در برابر او) کسی نیست (که بتواند) سفارش کننده‌ای (باشد) بدون اجازۀ او (و عظیم است، پس) این اللّه ربّ (حقیق) شماست، لذا شما او را عبادت کنید (و شرک نکنید) آیا شما (پس از استماع این دلایل) باز هم نمی‌فهمید؛ بازگشت همۀ شما به سوی اللّه تعالیٰ است، اللّه (به آن) وعده حق داده است، بی‌شک اوست که اوّلین بار می‌آفریند

باز اوست که دوباره هم (در قیامت) به‌وجود می‌آورد تا که به مؤمنان و نیکوکاران با انصاف پاداش (کامل) دهد (و در آن کاهش ندهد، بلکه خیلی بیشتر ببخشد) و برای کسانی که کفر کردند (در آخرت) آشامیدنی آب داغ می‌رسد و عذاب دردناک، خواهد شد به سبب آنکه کفر اختیار کرده بودند.

معارف و مسایل

سورهٔ یونس از سوره‌های مکّی است؛ بعضی تنها سه آیه از آن را مدنی گفته‌اند که پس از هجرت در این سوره هم مقاصد اساسی قرآن و اسلام که عبارت از توحید، نبوّت و معاد و دیگر تأکیدات اسلامی‌اند، با استدلال از کاینات و برخی پدیده‌های موجود در عالم هستی، با ذکر برخی از قصص و وقایع مهم تاریخی و در عین حال عبرت انگیز به منظور ترسانیدن (انذار) مردم بیان شده است. کفّار، به نشانه‌های قدرت اللّه در عامل طبیعت نمی‌نگرند و نیز ابطال شرک و پاسخ به بعضی شبهات مربوط به آن بیان شده است. این‌ها خلاصه‌ای از مضامین سورهٔ یونس بود. لذا با توجه و اندیشه به این مضامین سوره می‌توان به آسانی دریافت که میان این سوره و سورهٔ ماقبل یعنی «**توبه**» چه رابطه‌ای برقرار است. و در سورهٔ توبه به خاطر این مقاصد، بیان جهاد با کفّار و منکران و شکستن نیروی کفر و شرک آنها به‌وسیلهٔ اسباب مادّی آمده بود و چون این سوره قبل از احکام جهاد در مکّه نازل شده، در آن مقاصد مذکور طبق قوانین عهد مکّه تنها با دلایل و براهین اثبات شده‌اند.

«**الر**» به این حروف «حروف مقطّعه» گویند که در ابتدای بسیاری از سوره‌ها آمده است. مانند: **الم، حم، عسق**، و غیره در ارتباط با معانی آنها، مفسّرین کرام بحث‌های مفصّلی را ابراز داشته‌اند که تحقیق صحابه و تابعین و جمهور سلف در ارتباط با این‌گونه «حروف مقطّعه» این است که این‌ها رمزهای خاصّی هستند که معانی آنها غالباً به رسول‌کریم ﷺ نشان داده شده

است اما آن‌حضرت ﷺ امّت را تنها از آن علوم و معارف آگاه فرمود که اذهانشان گنجایش و تحمّل فراگیری آنها را داشته باشد و به همین منظور مردم را از حقایق رمز آن، آگاه نکرد تا آنهایی که فاقد علم‌اند، در کارهای شان حرجی واقع نگردد. رموز حروف مقطّعه چنان نیستند که با ندانستن آنها، در جریان امور امّت خللی ایجاد شود، برای همین است که رسول‌کریم ﷺ، معانی و رموز آنها را غیرضروری دانست و در این باره آگاهی نداد، لذا ما هم درصدد کشف رموز آن برنیاییم و بر درک معانی آن اصرار نورزیم و فرضیه‌هایی ارائه ندهیم. چرا که اگر کشف معانی و رموز آنها، عوایدی را برای امّت به ارمغان می‌آورد، یقیناً رسول‌گرامی ﷺ که رحمت عالمیان است، در بیان آن تعلّل نمی‌فرمود.

در «**تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْحَكِيْمِ**» «**تلك**» اشاره به آیات این سوره است که ذکر آن در آینده خواهد رفت. و مراد از کتاب، **قرآن** است که صفت آن را در اینجا با لفظ «**حکیم**» بیان فرمود و معنی آن، در اینجا «کتاب پرحکمت» است.

در دوّمین آیه، به آن اعتراض مشرکین پاسخ گفت، که آنها معتقد بودند که پیامبری که از جانب خدا مبعوث می‌گردد باید از گروه فرشتگان باشد و بدین ترتیب با جهالت و نادانی خویش سر به مخالفت و معاندت برداشتند. در آن آیه، خداوند متعال تصور بیجای آنان را در جاهای مختلفی از آیات قرآن، از جمله، در آیه ۹۹ سوره اسراء چنین فرمود که: «**قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْاَرْضِ مَلٰئِكَةٌ يَمْشُوْنَ مُطْمَئِنِّيْنَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكاً رَسُوْلاً**». یعنی اگر اهل زمین فرشته بودند، ما مطابق وضعیت آنان، پیغمبری از خودشان به سوی آنان می‌فرستادیم، منظور این است که وقتی اعزام رسول به سوی بنی‌آدم است پس رسول نیز باید از نوع بنی آدم باشد و این مناسبت باید مراعات گردد.

در این آیه با نحو دیگری این مطلب را چنین بیان فرمود که تعجّب کردن آنها بر این امر که چرا از بنی آدم، پیامبر تعیین شده و انذار و بشارت به او محول گردیده است. حال آن که این تعجّب، خود شگفت‌انگیز است. زیرا

که اعزام رسولِ بشر به سوی بشر، عین مقتضای عقل است.

در این آیه به مؤمنان با این الفاظ مژده داده شد که: «**اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ**» معنی لفظ «قدم» همان است که در اردو و فارسی مفهوم می‌شود یعنی: پا؛ چون سعی و عمل انسان و پیشرفت او منحصراً به‌وسیلهٔ قدم حاصل می‌گردد، لذا مجازاً به مقام بلند قدم گفته می‌شود. و لفظ «**قدم**» را به «**صدق**» مضاف کرده، چنین نشان داد که: این مقام بلند که برای آنان میسّر می‌گردد هم قطعی و یقینی است و هم دایم و بی‌زوال.

مانند، مقام و پستهای دنیوی نیست که اوّلاً در نتیجهٔ عمل، حصول آنها قطعی نیست و اگر حصول آنان تحقّق پذیرد، بقا و دوام آن قابل تعیین نخواهد بود. بلکه نابودی و زایل بودن آنها امری حتمی است. که گاهی در حیات مردم زایل می‌گردند و انسان به وقت مرگ از همه مقام و پستها و ثروت و نعمتها محروم و دست خالی خواهد رفت. به هر حال در مفهوم **صدق** یقینی بودن و کامل و مکمّل، لازوال بودن آن هر دو شامل‌اند.

لذا معنی جمله این‌است که مؤمنان را چنین‌مژده ده که برای ایشان به نزد پروردگارشان مقامی بس بزرگ و والا وجود دارد که حتماً به آن فوز عظیم دست خواهند یافت. و آن سعادت، لازوال خواهد بود بعضی از مفسرّین فرموده‌اند که آوردن لفظ «**صدق**» دراینجا اشاره به این هم هست که این درجات عالیهٔ جنّت تنها می‌توانند به‌وسیلهٔ صدق و راستی و اخلاص میسّر گردند. تنها جمع و صرف زبانی و خواندن کلمهٔ ایمان به زبان کافی نیست تا وقتی که دل و زبان توأماً در مسیر اخلاص ایمانی قرار نگیرند، پایبندی به اعمال صالح، غیرممکن خواهد بود.

در آیهٔ سوم، مفهوم توحید را به‌وسیلهٔ حقیقتی غیر قابل انکار به اثبات رسانید، کسی که در نظام آفرینش آسمان و زمین و انتظام امور عالم، فاقد شریک و یاور است، پس در عبادت و طاعت، چگونه می‌تواند دارای شریک باشد. پس شریک گردانیدن مخلوقات با خالق، بی‌انصافی بزرگ و ظلمی عظیم خواهد بود. در این آیه فرمود که: اللّه تعالیٰ آسمانها و زمین را

ظرف «شش روز» آفرید؛ امّا در عرف ما، روز، به وقتی گفته می‌شود که از طلوع آفتاب تا غروب آن باشد و این ظاهر است که قبل از آفرینش آسمان و زمین و ستارگان، آفتابی وجود نداشته است، پس طلوع و غروب آن چگونه به وقوع پیوست؟ ظاهراً مراد از شش روز در اینجا آن مقدار از وقت می‌باشد که در میان طلوع و غروب آفتاب در این جهان می‌باشد. اگر به ظاهر امر هم تأمّل شود، می‌بینیم که در وقت کوتاه شش روز، آفریدن این جهان بزرگ که شامل آسمانها و زمین و سیّارات و تمام کاینات عالم باشد؛ تنها کار آن ذات ذوالجلال و قدّوس است که قادر مطلق است و برای آفرینش آن نه از قبل نیازی بمصالح ساختمانی داشته و نه برای ساختن آنها نیازمند کارگر و خدام بوده است. بلکه مقام قدرت کامل او این است که هر گاه او بخواهد چیزی را بیافریند، پس بدون وسایل و کمک کسی در آن واحد می‌تواند بیافریند حال آن که مهلت این شش روز بنا بر حکمت و مصلحتی خاص بوده است که خود او می‌داند و اگر نه در توان او بود که تمام آسمان و زمین و کاینات آن را در یک لحظه بیافریند.

سپس فرمود: «**ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ**» سپس بر عرش قرار گرفت. از قرآن و حدیث ثابت است که «**عرش رحمٰن**» چنان مخلوقی است که بر همه آسمانها و زمین و تمام کاینات عالم محیط است و همه جهان در آن جای گرفته است و بیش از این آگاه شدن به حقیقت آن، در توان انسان نیست. با وجودی که انسان در علوم مختلف از جمله علوم فضا، به پیشرفت‌های شایانی نایل گشته و تاکنون توانسته به شناخت بعضی از ستارگان و کرات نزدیک، فایق شود ولی این را اذعان دارند که کرات بیشماری وجود دارند که در فضای بی‌انتها پراکنده‌اند، که مجهول و ناشناخته باقی مانده‌اند. با وجود دستگاههای پیشرفته علمی و رصدخانه‌های پیچیدۀ نجومی و تحقیقات بی‌وقفه دانشمندان در این زمینه، تاکنون به قطره‌ای از اقیانوس بیکران خلقت دریافته‌اند، حال که معلوم شد که شناخت همه علوم از توان انسان خارج است پس چگونه آدمی می‌تواند **عرش رحمٰن** را که بالاتر از هفت آسمان

و محیط برکلّ کاینات است، دریابد و به حقیقت آن نایل گردد.

به هر حال از آیهٔ مذکور این قدر معلوم شد که حق تعالیٰ در ظرف شش روز آسمان و زمین و همهٔ کاینات را آفرید و سپس برعرش که میحط بر کاینات است قرار گرفت و به عبارتی، وجود بی مکان‌شان بر تمام «هستی» مسلّط و قایم است. این خود بدیهی است که ذات حق تعالیٰ نه از جسم و جسمانیات است و نه وجود او به جهت و سمت خاصی تعلّق دارد. ذات و صفات گرامی‌اش بالاتر از همه اینهاست که در وهم گنجد و در وصف آید و قیام او نه به زمان نیازمند است و نه به مکان، پس در آیه فوق، منظور از «قیام فرمودن به عرش» به چه کیفیّت است؟ همان‌طور که پیشتر اشاره شد، این نظر را می‌توان ابراز داشت که همان‌گونه عرش، محیط بر کلّ کاینات است، ذات ربّ‌العالمین محیط و قایم بر تمام «هستی» است و از کیفیت آن، تنها ذات ذوالجلال آگاه است و بس. پس از اینجاست که این آیه از متشابهات، و خارج از محدوده عقل و فهم و ادراک آدمی است، لذا دستور قرآن کریم در رابطه با آیات متشابهات این است که در آیهٔ ۷، سورهٔ آل عمران خود فرمود: «**وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيْلَهٗ اِلَّا اللّٰهُ وَ الرَّاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ آمَنَّا بِهٖ**» یعنی آنها را به جز از خدا، کسی نمی‌تواند بداند و آنان که دارای علم صحیح و کامل‌اند، به ایمان آوردن بر آنها اقرار داشته به فکر دریافت حقیقت آن بر نمی‌آیند. چراکه ربّ‌العالمین از نسبت به مکان، پاک است. لذا به عقیده عموم علمای امّت، باید باین مفهوم ایمان آورد زیرا این‌ها کاملاً بر حق‌اند و چون حقیقت و کیفیت آن‌ها بالاتر از دایره فهم و ادراک آدمی است. لذا نباید درباره آن بیشتر غور و تأمل کرد. چنانکه شاعر فرمود:

نه هر جای مرکب توان تاختن   که جاها سپر باید انداختن

البتّه علمای متأخّرین، در رابطه با متشابهات، احتمالات و فرضیاتی ارائه داده و با کلماتی چون «**شاید**»، «**احتمالاً**» و غیره اظهار نظر کرده‌اند. بنابراین، این نوع تعاریف نمی‌تواند، از ابهام آن، پرده بردارد؛ و احتمال محض نمی‌تواند حقیقت را که در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته، منکشف

سازد. لذا نظر و شیوه صایب و درست از آن صحابه، تابعین و سلف صالحین است که این نوع معانی را بر علم الهی منوط دانسته‌اند. سپس فرمود: «**يُدَبِّرُ الْاَمْرَ**» یعنی بر عرش مستولی است و انتظام همه کاینات را به دست قدرت خویش انجام می‌دهد، و به عبارتی بر، «عالم هستی» مسلّط است و نظم امور مربوط به آن را خود انجام می‌دهد.

«**مَا مِنْ شَفِيْعٍ اِلَّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهٖ**» یعنی تا زمانی او اجازه توصیه و شفاعت ندهد، حتّی هیچ نبی و رسولی قدرت آن را نخواهد داشت که مستقیماً وارد مذاکرهٔ سفارش و شفاعت شود.

در چهارمین آیه، بیان عقیدهٔ آخرت است «**اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا**» یعنی: بازگشت همه شما به سوی اوست، «**وَعْدَ اللهِ حَقًّا**» وعده اللّه راست و بر حق است، «**اِنَّه يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُه**» نخست همه موجودات را می‌آفریند و سپس در قیامت زنده می‌گرداند. در این آیه نشان داد که زنده کردن برای ذات ذوالجلال، بسی ساده و سهل است. همان‌طور که به قدرت او، موجودات عالم، از عالم نیستی به منصهٔ ظهور پیوست، در قدرت لایزال اوست که بعد از فنا، نیز دوباره بیافریند و زنده گرداند.

هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَآءً وَّ الْقَمَرَ نُوْرًا وَّ قَدَّرَه مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوْا

اوست که آفتاب را درخشان و ماه را روشن گردانید و مقرّرکرد برای او منزلگاههایی تا که بشناسید

عَدَدَ السِّنِيْنَ وَالْحِسَابَ ؕ مَا خَلَقَ اللهُ ذٰلِكَ اِلَّا بِالْحَقِّ ۚ يُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ

شمارش سالها و حساب را، و نیافریده‌است اینها را مگر با تدبیر، بیان می‌کند نشانیهایی را

لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ﴿۵﴾ اِنَّ فِی اخْتِلَافِ الَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللهُ

برای کسانی که بفهمند. البتّه در آمد و رفت شب و روز و آنچه خدا آفریده است

فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يَّتَّقُوْنَ ﴿۶﴾

درآسمانها و زمین نشانیهایی است برای کسانی که بترسند.

خلاصهٔ تفسیر

و او (اللّه) آن‌چنان است که آفتاب را درخشان آفرید و ماه را (هم) نورانی پدید آورد و برای (آمد و شد) آنها منزلگاههایی مقرّر کرد (که هر روز یک منزل طی می‌کند) تا که شما (به‌وسیلهٔ این اجرام) شمارش و حساب سالها را دریابید، اللّه تعالیٰ این چیزها را بی‌فایده نیافریده، و او این دلایل را برای مردم روشن، نشان می‌دهد که دانش داشته باشند، بدون شک در آمدن شب و روز بعد از یکدیگر و آنچه اللّه در آسمانها و زمین آفریده، همه و همه دلایلی آشکار برای (توحید) خداوند به شمار می‌آید برای کسانی که ترس (خالق متعال را به دل) داشته باشند.

معارف و مسایل

در این سه آیه، بسیاری از نشانی‌های کاینات ذکر شد که بر قدرت کامل و حکمت بالغهٔ خداوند متعال دلالت دارد. اینها بیانگر این مطلب‌اند که ربّ‌العالمین آن‌چنان قادر و تواناست که می‌تواند بعد از فنا، ذرّات پراکنده را جمع کند و دوباره زنده گرداند. و پس از حساب و کتاب، قوانین سزا و جزا را بر آنها به مرحلهٔ اجرا در بیاورد و این عین مقتضای عقل و حکمت است. بدین ترتیب، این سه آیه، خلاصهٔ مضمون قبلی است که در سومین آیه گذشته بعد از آفرینش آسمان و زمین در شش روز و «**استواء علی العرش**» در الفاظ «**یدبر الامر**» بیان گردیده است که حق تعالیٰ تنها عالم را خلق کرده، رها نکرده، بلکه در هر وقت و هر آن، نظام و انتظام هر چیز به دست اوست. و یک جزء از آن نظام و انتظام این‌است که: «**هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَآءً وَ الْقَمَرَ نُوْرًا**» معنی «**ضیاء**» و «**نور**» هر دو درخشندگی و روشنی‌اند. بنابراین بسیاری از ائمّهٔ لغت، این دو لفظ را مترادف دانسته‌اند. چنان‌که علّامه **زمخشری** و **طیبی** و غیره فرموده‌اند که: اگر چه معنی روشنی در این دو لفظ مشترک است، امّا لفظ «**نور**» عام است که به هر روشنایی قوی و ضعیف و

سست و تیز اطلاق می‌گردد در حالی که «**ضوء**» و «**ضیاء**» به روشنایی نیرومند و نفوذکننده اطلاق می‌گردد. لذا انسان به هر دو نوع روشنی نیاز دارد. و برای عموم کارها بر روشنایی پر قدرت روز، نیازمند است و برای امور کم اهمّیّت هم، به روشنایی ضعیف نیازمند است. اگر در روز تنها روشنی ضعیف ماه باقی بماند، در کارها خلل واقع می‌شود و اگر در شب ناگهان خورشید بدرخشد، در خواب و دیگر کارهای مناسب شب، خلل ایجاد می‌شود. لذا قدرت خداوندی هر دو نوع روشنی را برقرار ساخت. و بدین ترتیب خورشید را صاحب ضوء و ضیاء کرد و کارهای مهم و اساسی را به روشنایی درخشندگی آن منوط ساخت و ماه را به نور ضعیف و خفیف، مختص گردانید.

قرآن کریم فرق و امتیاز روشنی شمس و قمر را در مواضع متعدّد به عناوین مختلف بیان فرموده است، چنان‌که در آیهٔ ۱۶، سوره نوح آمده است که: «**وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً**» در آیهٔ ۶۱، فرقان نیز فرموده است: «**وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً وَ قَمَراً مُنِيراً**» که سراج به معنی چراغ آمده و چون روشنی چراغ ذاتی است و از ابزار دیگری حاصل نمی‌شود. بنابراین بعضی از مفسّرین چنین گفته‌اند که «**ضیاء**» بر روشنی ذاتی چیزی اطلاق می‌گردد، حال آن که «**نور**» بر چیزی گفته می‌شود که از چیز دیگری به دست آید. امّا ظاهراً این عنوان به سبب تأثّر از فلسفهٔ یونان، گفته شده است و گرنه هیچ ریشهٔ لغوی ندارد و قرآن کریم در این باره شناخت قطعی ارائه نداده است. لفظ «ضیاء» جمع» ضوء» است. از این رو شاید اشاره به این باشد که هفت رنگ مشهور روشنی که در دنیا یافت می‌شوند، خورشید جامع همه آنهاست چنان‌که پس از باران در قوس قزح ظاهر می‌گردند.[1]

در منظومه شمسی، مظاهر دیگری از آیات قدرت استنباط می‌شود،

---

۱ - المنار.

این‌است کـه: «**وَّ قَدَّرَه مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوْا عَدَدَ السِّنِيْنَ وَ الْحِسَابَ**»، «**قـدّر**» از لفـظ «تـقدیر» مشتق است و معنی تقدیر نگاهداشتن چیزی به اعتبار زمـان یـا مکـان یـا صفات، در یک مقدار و پیمانه مخصوص است. برای نگهداشتن اوقات شب و روز در پیمانهٔ مخصوص، قرآن کریم در آیهٔ ۲۰، سوره مزّمّل، فرموده: «**وَ اللّٰهُ يُقَدِّرُ الَّيْلَ وَ النَّهَارَ**» و برای نگهداشتن مسافت و فاصلهٔ امکان در پیمانه ویژه در آیهٔ ۱۸، سوره سباء، در ارتباط با روستاهای ملک شام و سباء فرموده: «**وَ قَدَّرْنَا فِيْهَا السَّيْرَ**» و برای عموم مقادیر در آیهٔ ۲۲، سورهٔ فرقان، فرموده است: «**وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَه تَقْدِيْراً**».

لفظ «**منازل**» «جمع» منزل است که معنی اصل آن «جای نزول» است. لذا اللّٰه تعالیٰ برای آمد و شد شمس و قمر (هر دو) حدودی ویژه مـقرر فرمود، که به هر یک از آنها منزل گفته می‌شود. چون ماه دوره خود را در هر ماه تکمیل می‌کند بنابراین منازل او «۳۰ یا ۲۹» می‌باشند ولی چون در هر ماه یک روز غایب می‌شود، لذا عموماً منازل آن «۲۸» روز گفته شده است و دوره خورشید در ظرف یکسال تمام می‌شود. منازل آن سیصد و شصت یا سیصد و شصت و پنج روز می‌باشد. در جاهلیت قدیم عرب و به نزد اهل هیئت و ریاضی برای این منازل به مناسبت ستاره‌ها کـه در مـحاذات آنـها یافت شده‌اند، نامهای مخصوصی گذاشته شده است. قـرآن کـریم از ایـن نامهای اصطلاحی عنوانی بالاتر ارائه داده است. و مـراد از آن، فـواصـلی است که شمس و قمر آنها را در روزهای مخصوصی طی می‌کنند. در این آیه، «**قَدَّرَه مَنَازِلَ**» را با ضمیر مفرد به کار برد در صورتی که «منازل» مربوط به شمس و قمر هر دو هستند. بنابراین بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که اگر چه مفرد ذکر شده ولی مراد به اعتبار هر واحد هر دو مورد نظراند که نظایر آن در قرآن و محاورات عربی به کثرت یافت می‌شوند.

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که اگر چه اللّٰه تعالیٰ منازلی برای شمس و قمر هر دو مقررکرده، امّا هدف در اینجا تنها بیان مـنازل مـاه است. لذا ضمیر «**قَدَّرَه**» تنها به سوی قمر راجع است. وجه تخصیص این کـه مـنازل

خورشید را بدون محاسبات نجومی و ریاضی نمی‌توان مشخص کرد. ظاهراً طلوع و غروب آنها در تمام روزهای سال به یک شکل و هیئت می‌باشد و تنها با مشاهده نمی‌توان دریافت که امروز خورشید، در کدام منزل قرار دارد. برخلاف ماه که احوال آن هر روز مختلف است و درآخر ماه کاملاً به نظر نمی‌آید از مشاهدهٔ این‌گونه تغییرات مردم عادی نیز می‌توانند تاریخها را دریابند که مثلاً امروز هشتم مارس است. حال آن که نمی‌توانند با مشاهده آفتاب بدانند که هشتم است یا بیست و یکم. همان‌گونه که ماه دارای منزلگاه‌هایی است، خورشید نیز منزلگاههای ویژه‌ای دارد و هر وقت در برج مخصوصی است و همین اختلاف برج‌هاست که موجب پیدایش تاریخ و ماههای شمسی است و بدین ترتیب تاریخ روز، ماه و بالاخره سال، تشخیص داده می‌شود.

آیهٔ مذکور بیانگر این است که انسان تمام محاسباتش بر مبنای شب و روز و به عبارتی شمس و قمر است و این محاسبه از قدیم الأیام رایج بوده واکنون نیز، دامنه آن گسترده و وسیع شده است و از هر دو نوع آن یعنی ماه شمسی و قمری، بهره می‌گیرند. قرآن کریم در آیهٔ ۱۲ سورهٔ اسراء فرموده است: «**وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ اٰيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوْا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوْا عَدَدَ السِّنِيْنَ وَ الْحِسَابَ**» در اینجا مراد از «آیة اللیل» ماه و از «آیة النهار» خورشید است و پس از ذکر هر دو تا فرمود که شما به‌وسیلهٔ آنها شمارش سالها، و حساب تاریخهای ماهها را می‌توانید دریابید. در آیهٔ ۵، سوره الرحمٰن، نیز فرموده است: «**اَلشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ**» که در آن نشان داده شد که به‌وسیلهٔ شمس و قمر هر دو می‌توان تاریخ ماه و حساب سال را دریافت.

امّا به‌وسیلهٔ قمر، حساب تاریخ و ماه از مشاهده و تجربه معلوم می‌گردد. برخلاف شمس که حساب آن را بجز ریاضی‌دانان کسی دیگر نمی‌تواند دریابد، لذا در این آیه بعد از ذکر شمس و قمر وقتی خواست که منازل آنها را مقرّر فرماید، پس به آوردن ضمیر مفرد «**قدّره**» تنها منازل قمر

را بیان فرمود.

و چون دربارۀ احکام اسلام در هر جا و هر موقع این اصل مراعات گردیده که ادای آنها بر هر شخص آسان باشد، چه مردم باسواد باشند یا بی‌سواد و چه شهری باشند یا روستایی از قوانین فوق بهره گیرند. بنابراین عموماً در احکام اسلامی سال قمری و ماه و تاریخ آن معتبر قرار داده شد و در فرایض و احکام اسلامی مانند: نماز، روزه، حج، زکات و غیره حساب قمری مقرر گردیده است.

و این، بدان معنی نیست که مقرر کردن حساب شمسی یا استفاده از آن جایز نیست، بلکه اختیار دارد که شخص در معاملات، نماز، حج، زکات و شمارش؛ حساب قمری را مطابق شریعت به‌کار گیرد و در امور روزانه خویش، مانند تجارت و غیره از حساب شمسی استفاده نماید. ولی چون در محاسبات رمضان و حج و غیره معمولاً ازحساب قمری استفاده می‌شود. بهتر آن است که از همین روش معمول استفاده شود.

فقها رحمهم‌الله مسئولیّت برقراری حساب قمری را بر مسلمانان فرض کفایه دانسته‌اند. و در این هم شکی نیست که در سنّت انبیاء علیهم‌السلام و سنّت رسول‌الله ﷺ و خلفای راشدین، از حساب قمری استفاده شده است، پس پیروی از روش آنان، موجب برکت و ثواب خواهد شد.

به هر حال در آیۀ مذکور، قدرت کامل و حکمت بالغه ربّ‌العالمین بیان شده است که او بنا به حکمت و مصلحت خویش جهت رفاه عمومی انسان، دو منبع بزرگ روشنایی را بوجود آورد و برای هر کدام «پیمانه‌ای» مقرّر فرمود تا به موجب آن حساب هر دقیقه و ثانیه اوقات و تاریخ ماه و سال، معلوم و مشخص گردد. چه شگفت‌انگیز است چرخ عظیم آفریدگار، منظومه شمسی و دیگر کرات سیّار که طی برنامه‌ای دقیق و منظم در

گردش‌اند[۱] بی‌آنکه به آلات و ابزار تعمیر و نگهداری و غیره نیاز افتد!

بعد از این در پایان آیه برای مزید اطّلاع فرمود: «**مَا خَلَقَ اللهُ ذٰلِكَ اِلَّا بَالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ**» یعنی: خداوند ذوالجلال همه این پدیده‌ها را پیموده و بی‌فایده نیافریده است، بلکه در آنها حکمت‌های زیاد و فواید بیشماری برای انسان وجود دارد. و او تعالی این دلایل را به کسانی که عقل و دانش داشته باشند، واضح و روشن نشان می‌دهد: هم چنین در دومین آیه فرمود که: در آمدن شب و روز یکی بعد از دیگری و آنچه اللّه تعالیٰ در آسمانها و زمین آفریده در همه اینها دلایل (توحید و آخرت) موجود است، برای کسانی که از خدا ترس دارند.

دلایل توحید، یگانگی قدرت و صنعت و آفریدن همه اینها بدون کمک کسی و بگردش در آوردن آنها با چنان نظم دقیقی که نه لحظه‌ای از کار باز می‌ایستد و نه تغییراتی ایجاد می‌شود.

و دلایل آخرت این که، خداوند ذوالجلال که نظام آفرینش را به طرز بسیار حکیمانه‌ای آفریده و در اختیار آدمی قرار داده است و به موازات آن نظام و قوانینی را برای آدمیان وضع و تدوین نموده است، تا ضمن تأمّل و تعمّق از نظام پر عظمت آفرینش، به فرامین و دستورات او جامه عمل بپوشانند. بدین منظور، فرایض و شرایط معینی را بر عهده او گذاشت تا با توجّه به اوامر و نواهی الهی، راه سعادت را در پیش بگیرد و برای همین است که محاسبهٔ اعمال به هنگام قیامت انجام خواهد شد و به متعهّدان، پاداش و به عاصیان و نافرمانان سزا خواهد رسید. این خود بدیهی است که جهان جای پاداش و سزا نیست بسا اوقات دیده می‌شود که مجرمان از

۱- سعدی رح در ابتدای گلستان چه خوب گفته است:

ابر و باد و مه و خورشید وفلک درکارند   تاتوانی به کف آریّ و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار   شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

متّقیان و پرهیزکاران در رفاه بیشتری به سر می‌برند. ولی واقعیّت این است که آنان رفاه و تعلّقات فانی دنیوی را بر پاداش آخرت ترجیح داده‌اند با این وجود، بازتاب اعمال آنها چه خوب و چه بد در قیامت به خودشان بر می‌گردد، که به آن **معاد** و **قیامت** گفته می‌شود.

اِنَّ الَّذِیْنَ لَایَرْجُوْنَ لِقَآءَنَا وَ رَضُوْا بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَ اطْمَاَنُّوْا بِهَا وَ

هرآینه آنان‌که امیدندارند به‌ملاقات ما، وخشنودشده‌اندبه‌زندگی‌دنیا، ومطمئن‌شده‌اند به‌آن و

الَّذِیْنَ هُمْ عَنْ اٰیٰتِنَا غٰفِلُوْنَ ﴿۷﴾ اُولٰٓئِكَ مَاْوٰىهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوْا

آنانکه از آیات ما غافلند. این گروه جای‌شان آتش است بخاطر کارهایی که

یَكْسِبُوْنَ ﴿۸﴾ اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ یَهْدِیْهِمْ رَبُّهُمْ

انجام‌می‌دادند. هرآینه آنانکه‌ایمان آوردندوکارهای‌نیک‌انجام‌داده‌اندهدایت‌می‌کندخداوندآنهارا

بِاِیْمَانِهِمْ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ ﴿۹﴾ دَعْوٰىهُمْ فِیْهَا

در پرتو ایمانشان، جاری‌می‌شود بزیر آنها جویهادر باغهای آرام. دعای آنها در آنجا این است‌که

سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیْهَا سَلٰمٌ وَ اٰخِرُ دَعْوٰىهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

خدایامنزه‌ومبرایی! و ملاقات‌آنها سلام وآخرین‌دعای‌شان براین‌که‌همه‌ستایش مرخدا راست

رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۱۰﴾

که‌پروردگار جهانیان‌است.

خلاصۀ تفسیر

کسانی که به آمدن ملاقات ما امید ندارند و بر زندگی دنیا راضی شده‌اند (و اصلاً در تلاش آخرت نیستند) و در اینجا باکمال اطمینان نشسته‌اند (نسبت به آینده آگهی ندارند) و کسانی که از آیات ما (که بر معاد دلالت دارند) کاملاً غافل‌اند، جای این‌گروه مردم به خاطر (این) اعمال‌شان دوزخ است (و) یقیناً کسانی که

ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند پروردگارشان آنها را به خاطر مؤمن بودن آنها به مقصدشان (یعنی: جنّت) می‌رساند که در آنجا در بوستانهای آرام جویبارهایی جریان دارند (و هر گاه آنان به جنّت بروند و ناگهان عجایب را مشاهده کنند، آنگاه) این سخن را بر می‌آورند که: سبحان اللّه و (باز وقتی که با یکدیگر ملاقات کنند) یکدیگر را سلام داده، السّلام علیکم می‌گویند و (هر گاه در آنجا با اطمینان اقامت کنند و مصایب و متاعب گذشته‌شان را با خوشی همیشگی و غیر مکدّر آن زمان مقایسه کنند. پس) آخرین سخن (شان که می‌گویند) این است که: «**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ**» (چنانکه در آیهٔ ٣٤، سوره فاطر آمده است که: **اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ**).

معارف و مسایل

در آیات گذشته مظاهر، به ویژه قدرت کامل و حکمت اللّه تعالی را از قبیل آفرینش آسمان و زمین و شمس و قمر و غیره ذکر فرموده، عقیده توحید و معاد را بامعیاری بلیغ به اثبات رسانیده بود. در آیات فوق‌الذّکر، در سه آیهٔ نخست این موضوع نشان داده شد که با وجود نشانه‌ها و مظاهر کاینات، مردم به دو طبقه تقسیم شده بودند، که برای گروه اوّل سه علامت بدین شرح ذکر شده است:

یکی، آن که اصلاً به سوی این آیات قدرت توجّه نکردند نه خالق و مالک خود را شناختند و نه به این اندیشیدند که همانند سایر حیوانات نیستیم. ربّ‌العزّه به ما ادراک و شعور و عقل و هوش فوق‌العاده‌ای نسبت به تمام حیوانات برتری داشته باشد، عنایت فرموده، و همه مخلوقات را خادم ماقرار داده است. پس اموری را به عهده ما نیز واگذاشته است که ما نسبت به آنها مسئول خواهیم بود و لازم است که روز جزا و پاداشی هم وجود داشته باشد که در اصطلاح قرآنی، به آن قیامت و حشر و نشر گفته می‌شود. و امّا کسانی که زندگانی خود را مشابه حیوانات می‌گذرانند و از حقیقت خلقت غافلند، در دو آیهٔ نخست، علامات ویژه این قبیل افراد به

تصویر کشیده شده است و همچنین برای آنها در آخرت، کیفرهایی در نظر گرفته شده است و چنین فرمود که: آنان که از آمدن به نزد ما امیدی ندارند و به عبارتی از حقیقت معاد غافل‌اند، آنها کسانی‌اند که راحتی و مشقّت جاودانی آخرت را فراموش و تنها بر زندگی بی‌ثبات دنیا اعتماد کرده‌اند.

دوم این که: آن‌چنان به زندگانی ناچیز این دنیا دل بسته‌اند که گویی به سرای آخرت نخواهند رفت. و همیشه در تنعّمات زودگذر دنیوی خواهند ماند. حال آن که وداع از این دنیای دون، امری ضروری است و لازمهٔ زندگی این جهان همین است که روزی باید تمام دلبستگی‌های مادّی و تعلّقات فریبندهٔ آن ترک شود. پس با توجّه به مطالب فوق، باید آذوقه و زاد راهی برای سفر آخرت تدارک کرد و خود را برای توقّف بی‌پایان برای آخرت مهیّا نمود.

سوم این که: آنها از آیات و نشانه‌های قدرت ما همواره در غفلت‌اند. اگر آنها در آفرینش آسمانها و زمین و سایر مخلوقات و پدیده‌های آفرینش غور و تعمّق می‌کردند و به اسرار پیچیده خلقت، تأمّل و توجّه مبذول می‌داشتند، حقیقت حال بر آنها منکشف می‌گشت و بر وجود قدرت شکوهمند واقف شده، از غفلت احمقانهٔ خویش بیرون می‌آمدند. لذا این گروه که علی‌رغم همهٔ آثار وجودی رب العالمین، راه غفلت و نافرمانی پیش گرفته‌اند، قرآن کریم نتیجهٔ افکارشان را بدین نحو بیان داشته که سزای‌شان در آخرت آتش جهنّم خواهد بود. متأسّفانه حالات ما مسلمانان، آن‌طور که باید، خوب نیست و قرآن کریم به گونه‌هایی، این حالات را به ما گوشزد کرده است. لذا امروز مشاهده می‌شود که مسلمانان از هر نظر با اسلاف و صلحای گذشته چقدر تفاوت دارند! بطوری که وقتی کسی در مجلس آنان حضور می‌یافت، متحوّل می‌شد و حتّی دیدن صورت آنان بیانگر یاد و ترس از خدا بود که نمونه کامل طاعت و تقوا و کمالات انسانی، صحابه کرام بودند که رسول‌گرامی ﷺ با وجود معصوم بودن خویش در صدر همهٔ نیکان و وارستگان قرار داشت. چنان‌که امّام ترمذی

گفته است که آن‌حضرت ﷺ بیشتر اوقات، غمگین و متفکّر به نظر می رسید. از اینجاست که اگر اوراق زرّین تاریخ اسلاف، را نیک بنگریم، می‌بینیم که مبنای حیاتشان بر محور ترس از ذات باری تعالیٰ و حساب در قیامت بوده است.

در آیهٔ سوم، بیان گروه سوم آمده است آن عده افراد خوش شانس که در آیات قدرت اللّه تعالیٰ اندیشیدند و او را شناختند و به او ایمان آورده و به مقتضای ایمان عمل کرده‌اند، پای‌بند اعمال شایسته شدند.

پاداش و جزای خوبی که قرآن کریم برای آنها مقرّر فرموده آن را چنین ذکر می‌فرماید که: «**أُولٰئِكَ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ**» پروردگار ایشان بخاطر ایمان داشتن‌شان، منزل مقصود، یعنی: جنّت را به آنها نشان خواهد داد که در بوستانهای راحت و آرامی که در آن جویبارانی در جریان هستند، خواهند رفت. در این جا، لفظ «هدایت» آمده که معنی آن «نشان دادن و به منزل مقصود رساندن» می‌باشد. که مراد از لفظ فوق همین معانی است. و مقصود از منزل مقصود، همان جنّت است که در الفاظ بعد، توضیح داده شده است. همان‌گونه که سزای گروه اوّل نتیجه اعمالشان بود، پاداش گروه سوم، همان دست یافتن به مقام راحتی و نعمتهای موجود در جنّت است که به سبب ایمان آوردن همواره با اعمال نیک، بدست می آید.

در آیهٔ چهارم بعد از رسیدن جنّتیان به جنّت، پاره‌ای از احوال و ویژگی آنها را بیان فرمود که: «**دَعْوٰهُمْ فِيهَا سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ**» در اینجا لفظ «**دعویٰ**» به معنی مشهور خود که مدّعی در مقابل حریف خود ادّعا می‌کند، نیست. بلکه در اینجا لفظ «دعوی» به معنای «دعا» است، مقصود اینکه «دعای» اهل جنّت بعد از رسیدن به جنّت این‌است که «**سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ**» می‌گویند، یعنی: خدا را به پاکی یاد می‌کنند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که «دعا» در محاورات عموم، به معنای خواستن چیزی و طلب کردن اطلاق می‌شود و بس «**سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ**» به چه نکته‌ای مطرح است؟ در جواب باید گفت که به جنّتیان، در بهشت، همهٔ

مواهب و راحتی بدون درخواست و طلب می‌رسد و اصولاً نیازی به تقاضا نخواهد بود و برای همین است که بجای تقاضا و دعا، به الطاف و عنایات ربّ‌العالمین، تسبیح او را به زبان جاری خواهند کرد و تسبیح گفتن در آن زمان با تسبیح گفتن در این دنیا تفاوت زیادی دارد. در دنیا، تسبیح گفتن صرفاً به منزله عبادت و ادای فرایض است حال آن که در آن لحظه تسبیح راندن، بیانگر نوعی احساس لذّت و شادی و نشاط است که جهت شکر از فضل و کرم او، با تمام وجود، لفظ «**سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ**» را برزبان خواهد راند. چنان‌که در حدیث قوی آمده است که: اللّه تعالیٰ فرموده که هر بنده‌ای که همیشه در حمد و ثنای من مشغول باشد تا جایی که برای مقصد خود فرصت به دعا را پیدا نکند من بدون سؤال، به او بهتر از چیزهایی که سؤال کنندگان درخواست می‌کنند، خواهم داد، یعنی، بدون طرح سؤال، حاجت او را بر می‌آورم. بنابراین لفظ «**سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ**» را می‌توان نوعی دعا گفت. با توجّه به این معنی، حدیثی در بخاری و مسلم آمده: که هر گاه رنج و مشقّتی به آن‌حضرت ﷺ عارض می‌گشت فوراً این دعا را می‌خواند.

«**لَااِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْعَظِيْمُ الْحَلِيْمُ، لَا اِلٰه اِلَّا اللهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمُ لَااِلٰهَ اِلَّا اللهُ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ**»

امام طبرانی نیز فرموده است که سلف صالحین این را «**دعای کرب**» می‌گفتند و به وقت مصیبت و پریشانی این کلمات را خوانده، دعا می‌کردند.[1]

و امام ابن جریر، ابن منذر و غیره این روایت را هم نقل کرده‌اند که هر گاه اهل جنّت به چیزی نیاز و خواهش داشته باشند «**سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ**» می‌گویند، فرشتگان با شنیدن این لفظ خواستهٔ آنان را فراهم می‌آورند، گویا کلمه «**سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ**» اصطلاح مخصوص اهل جنّت خواهد شد که با آن تقاضاهای

۱- تفسیر قرطبی.

خود را اظهار می‌نمایند و ملائکه در هر بار آن را انجام می‌دهند.[۱] از اینجاست که کلمه سبحانک اللّهم را می‌توان دعا شمرد.

دومین حالت اهل جنّت را چنین بیان فرمود که: **(تَحِیَّتُهُمْ فِیْهَا سَلَامٌ)** «تحیّه» در عرف به کلمه‌ای اطلاق می‌گردد که به هنگام استقبال و ملاقات گفته می‌شود و تقریباً مترادف با لفظ «سلام» و «خوش آمدید!» است.

این آیه نشان داد که از طرف اللّه یا فرشتگان تحیّه‌ای اهل جنّت با لفظ «سلام» می‌باشد، یعنی: این مژده‌ای است که از هر چیز ناگوار و مشقت‌آور مصون خواهید ماند. این سلام از جانب حق تعالیٰ هم می‌تواند باشد. چنان‌که در آیهٔ ۵۸، سوره یس آمده که «**سَلٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَّبٍّ رَحِیْمٌ**». و نیز می‌تواند از سوی فرشتگان باشد. چنان‌که در آیات ۲۳ و ۲۴، سوره رعد فرموده: «**وَ الْمَلٰئِکَةُ یَدْخُلُوْنَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ**» یعنی: فرشتگان از هر دری که وارد می‌شوند به آنان «سلام علیکم» می‌گویند ودر این تضادی نیست که خدا و فرشتگان آنها را سلام گویند. اگر چه «سلام» در دنیا نوعی دعاست ولی درجنّت نوعی آرامش خاطر است که با لفظ «سلام»، فرد جنّتی را به همه اعزار و اکرام و راحتی و تنعّم بشارت داده، مطمئن می‌سازند.[۲]

سومین توصیف از جنّتیان، این است که: «**اٰخِرُ دَعْوٰئهُمْ اَنِ الْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ**» یعنی: آخرین دعای اهل جنّت «**الحمد للّه ربّ العالمین**» خواهد بود. مقصود این‌است که اهل جنّت بعد از رسیدن به جنّت به ترقی در معرفت اللّه تعالیٰ نایل می‌گردند. چنان‌که حضرت شهاب الدین سهروردی در رسالهٔ خویش فرموده است که: «هر گاه اهل آن، به جنّت برسند عموم اهل جنّت به مقامی بس والا از علم و معرفت نایل می‌گردند که در دنیا علما رسیده‌اند، و علما به مقامی نایل می‌شوند که انبیاء علیهم السلام داشتند؛ و انبیا به مقامی نایل می‌شوند که حضرت خاتم‌الانبیاءﷺ داشت، و آن‌حضرتﷺ به

۱- روح المعانی و قرطبی.
۲- روح المعانی.

قرب نهایی خداوندی نایل می‌گردند و امکان دارد که نام آن مقام «**مقام محمود**» باشد که در دعای اذان، آن‌حضرت ﷺ به دعا کردن آن، تلقین و ارشاد فرمود. خلاصه این‌که نخستین دعای اهل جنّت، «**سبحٰنک اللّهم**» و آخرین دعای‌شان «**الحمدلله ربّ العالمین**» خواهد بود، در اینجا به دو نوع صفات باری تعالیٰ اشاره شده است: یکی صفات «جلال» که در آن تنزیه الله جلّ شأنه از هر عیب و نقص پاک و منزّه است. دوم: صفات «اکرام» که در آن بزرگی، فضیلت و عالی‌ترین کمال ذات حق ذکر شده است؛ چنان‌که در آیهٔ ۷۸، سوره الرحمٰن، «**تَبٰرَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِی الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ**» مبیّن همین موضوع است. بعد از اندیشه و تأمّل معلوم می‌گردد که «سبحانیّت» از صفات «جلال» الله تعالیٰ است و شایستگی حمد و ثنا از صفات «اکرام» وی است. و طبق ترتیب طبیعی، «صفات جلال» از «صفات اکرام» مقدم‌اند. لذا، اهل جنّت در ابتدا صفات جلال را به لفظ «سبحانک اللهم» بیان می‌کنند و در پایان «صفات اکرام» را بلفظ «الحمدلله ربّ العالمین» ذکر می‌نمایند و این‌است شغل همیشگی‌شان.

و ترتیب طبیعی این سه احوال این‌است که وقتی اهل جنّت «**سبحٰنک اللّهم**» می‌گویند، در پاسخ به آن از طرف حق تعالیٰ به آنان «**سلام**» می‌رسد. باز آنان در نتیجه می‌گویند: **الحمد لله ربّ العالمین.**[1]

احکام و مسایل

قرطبی در «**احکام‌القرآن**» فرموده است که خوردن و آشامیدن در دنیا، باید مطابق رفتار بهشتیان صورت گیرد، یعنی: با «بسم الله» آغاز و با «الحمدلله» ختم شود. چنان‌که رسول‌کریم ﷺ فرموده که: «خدا دوست دارد

۱- روح المعانی.

بنده‌ای را که وقتی چیزی بخورد با بسم اللّه شروع کند و با «الحمد للّه» به پایان برساند. و متسحب است که دعا کننده در پایان بگوید «**وَ اٰخِرُ دَعْوٰئهُمْ اَنِ الْحَمْدُللهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ**».

و قرطبی فرموده که با این بهتر این‌است که سه آیهٔ ۱۸۰، ۱۸۱ و ۱۸۲ سوره صٰفت را هم بخواند؛ یعنی: «**سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَ الحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ**».

وَلَوْيُعَجِّلُ اللهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ اِلَيْهِمْ اَجَلُهُمْ ؕ

و اگر زود برساند خدا به مردم بدی را همان‌گونه که زود می‌خواهند خوبی را، خاتمه داده می‌شود عمر شان

فَنَذَرُ الَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَآءَنَا فِيْ طُغْيَانِهِمْ

پس چون امیدوار نیستند به ملاقات ما، آنهارا به حال خودشان رها می‌کنیم تادر طغیانگریشان

يَعْمَهُوْنَ ﴿۱۱﴾ وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهٖٓ اَوْقَاعِدًا اَوْقَآئِمًا ۚ

سرگردان شوند. و هرگاه برسد به مردم مشقّتی، فرا می‌خواند ما را، افتاده، نشسته یا ایستاده،

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهٗ مَرَّ كَاَنْ لَّمْ يَدْعُنَآ اِلٰى ضُرٍّ مَّسَّهٗ ؕ كَذٰلِكَ

پس وقتی که دور کنیم ازاو آن مشقّت را چنان می‌رود که گویی نخوانده ما را به رسیدن مشقّتی، هم‌چنین

زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِيْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۲﴾ وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا الْقُرُوْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ

خوش آمد بی‌باکان را آنچه می‌کردند. و البتّه ما هلاک کردیم امتّ‌های پیش از شما را

لَمَّا ظَلَمُوْا ۙ وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ وَ مَا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْا ؕ

وقتی که ظلم کردند، ودرحالی که پیامبرانشان، با دلایل واضح به سراغ‌شان رفتند ولی آنها ایمان نیاوردند

كَذٰلِكَ نَجْزِى الْقَوْمَ الْمُجْرِمِيْنَ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ جَعَلْنٰكُمْ خَلٰٓئِفَ فِي الْاَرْضِ

اینچنین جزا می‌دهیم به مجرمان. باز جانشین کردیم شما را در زمین

مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُوْنَ ﴿۱۴﴾ وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيَاتُنَا بَيِّنٰتٍ ۙ

پس‌از آنها تا بنگریم که شما چگونه‌عمل میکنید و هر گاه خوانده بشوند بر آنها آیات روشن ما،

قَالَ الَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَآءَنَا ائْتِ بِقُرْاٰنٍ غَيْرِ هٰذَآ اَوْ بَدِّلْهُ ؕ قُلْ مَا يَكُوْنُ

می‌گویند آنان که امید ملاقات ما را ندارند قرآنی غیر از این بیاور یا که آن را تغییر ده، بگو من حق ندارم

لِيْٓ اَنْ اُبَدِّلَهٗ مِنْ تِلْقَآئِ نَفْسِيْ ۚ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوْحٰٓى اِلَيَّ ۚ اِنِّيْٓ اَخَافُ

که آن را تغییر دهم از پیش خود من پیروی میکنم آنچه که به من وحی شده، من می‌ترسم

اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ﴿۱۵﴾ قُلْ لَّوْ شَآءَ اللّٰهُ مَا تَلَوْتُهٗ

که نافرمانی کنم پروردگارم را از عذاب روز بزرگ. (قیامت) بگو اگر خدا می‌خواست نمی‌خواندم این آیات را

عَلَيْكُمْ وَ لَآ اَدْرٰىكُمْ بِهٖ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيْكُمْ عُمُرًا مِّنْ قَبْلِهٖ ؕ اَفَلَا

بر شما و از آن آگاهتان نمی‌کردم، زیرا من در میان شما مدّتها پیش از این زندگی می‌کردم آیا

تَعْقِلُوْنَ ﴿۱۶﴾ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِاٰيٰتِهٖ ؕ

نمی‌فهمید؟ پس کیست ظالم‌تر از کسی که بر خدا دروغ می‌بندد وتکذیب می‌کند آیات او را

اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُوْنَ ﴿۱۷﴾

بدون شک رستگار نمی‌شوند مجرمان.

خلاصهٔ تفسیر

و اگر اللّٰه تعالیٰ بر مردم (بنا به تعجیل) فوراً برای آنها ضرر واقع می‌کرد هم چنان‌که آنان برای فایده (خویش) می‌کنند (هم چنین اگر ضرر واقع می‌شد) پس وعده (عذاب) آنها دیر هنگام تکمیل می‌شد (امّا حکمت ما که بیانش اینک می‌آید چون مقتضی این نیست) پس (بنابراین) ما آنها را که امید آمدن به سوی ما را ندارند بر حالت خودشان (چند روزی بدون عذاب) رها می‌کنیم که در سرکشی خود سرگردان باشند (و مستحقّ عذاب قرار گیرند و حکمت آن همین است) و هرگاه به انسان (به بعضی از آنها) مشقّتی برسد، مرا می‌خواند خفته، نشسته، ایستاده هم (و در آن وقت نبی و معبود دیگری به یادش نمی‌ماند چنانکه در آیهٔ ٦٧، سوره اسراء است: «**ضَلَّ مَنْ تَدْعُوْنَ اِلَّآ اِيَّاهُ**») باز وقتی (پس از دعا و التجا) ما مشقّت او را زایل کنیم باز به حال خود

می آید (و تعلّق خاطرش را از ما چنان قطع می‌کند) که گویا مشتقّی که به او رسیده بود برای ازاله آن حتّی لحظه‌ای هم ما را نخوانده بود (و باز سخنان شرک‌آمیز می‌گوید، چنان‌که در آیهٔ ۸، سورهٔ زمر می‌فرماید: «**نَسِیَ مَا کَانَ یَدْعُوْا اِلَیْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّٰهِ اَنْدَاداً**») اعمال (بد) این منحرفان چنان به نظرشان خوب و نیک جلوه می‌کند (که اکنون ما بیان کردیم) و ما پیش از شما بسیاری از امتّ‌های پیشین را (به انواع عذاب) هلاک نمودیم. وقتی که آنان ظلم (یعنی کفر و شرک) کردند در حالی که پیامبران‌شان هم دلایل آوردند و آنان (بخاطر عناد فراوان) چنان نبودند که ایمان بیاورند و ما به مجرمان این چنین سزا می‌دهیم (هم چنان‌که ما اکنون بیان کردیم) باز ما پس از آنها به جای آنها، شما را در دنیا در آبادانی قرار دادیم تا که (ظاهراً هم) ما ببینیم که شما چگونه کار می‌کنید (آیا هم چنان کفر و شرک می‌کنید یا ایمان می‌آورید) و وقتی که آیات ما در جلوی آنها خوانده می‌شوند که کاملاً روشن‌اند پس آنان که به آمدن پیش ما اندیشه ندارند (به شما) چنین می‌گویند که (یا) جز این قرآن (کامل) دیگری بیاور (که بر خلاف مسلک ما در آن مضامین نباشد) یا (حداقل) در این (قرآن) قدری ترمیم کن (که مضامین خلاف مسلک ما را از آن حذف کن، و از این سخن این هم مفهوم شد که آنان قرآن را کلام محمّدی می‌فهمیدند. بنابراین اللّٰه تعالیٰ جواب را تعلیم و یاد داد که) شما چنین بگویید که من هرگز نمی‌توانم از طرف خود در آن تغییری دهم (و وقتی که حذف بعضی ممکن نیست حذف کل به طریق اولی ممکن نخواهد شد زیرا آن کلام من نیست، بلکه کلام اللّٰه است که به وسیلهٔ وحی آمده است وقتی که چنین است پس) من از آن پیروی می‌کنم که به نزد من به‌وسیله وحی رسیده است و اگر من (از وحی پیروی نکنم، بلکه) نافرمانی پروردگار را بکنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) هراس دارم (که مختص به اهل عصیان است و به‌خاطر سرکشی، بهرهٔ شماست، پس من جرأت آن عذاب یا سبب آن، یعنی، عصیان را ندارم و اگر آنان در وحی بودن آن کلام دارند و آن را کلام شما تصور می‌کنند، پس) شما چنین بگویید که (این معلوم است که این کلام معجز است و هیچ بشری نمی‌تواند بر مشابه آن قادر باشد چه من باشم و چه شما باشید، پس) اگر خدا می‌خواست (که من این کلام معجز را به سمع شما نرسانم، واللّٰه تعالیٰ به‌وسیلهٔ من شما را از آن آگاه نسازد) پس (آن را بر من نازل نمی‌کرد، پس) نه من آن (کلام) را بر شما می‌خواندم و نه اللّٰه تعالیٰ شما را به آن آگاه می‌کرد (پس وقتی که من آن را

به گوش شما می‌رسانم و به‌وسیلهٔ من، شما از آن اطّلاع یافتید معلوم شدکه اللّه تعالیٰ خواسته که این کلام مطّلع به سمع شما برسد و شما از آن اطّلاع باشید و شنوانیدن و اطلاع دادن آن، آن هم بدون وحی تنها بخاطر اعجاز آن، ممکن نیست از این جهت معلوم شد که آن وحی منزل و کلام الهی است) زیرا که پیش از (اظهار) این (کلام) هم من قسمت عمده‌ای از عمرم را در میان شما گذرانیده‌ام (پس اگر این کلام من است و تا این مدّت به این طرز یک کلمه نگفته‌ام و اگر فکر می‌کنید که ناگهان این کلام قرآنی را ساخته‌ام که مغایر با اصول عقل است) پس آیا (باز هم) نمی‌فهمید؟ (وقتی کلام الهی بودن آن به ثبوت رسید و باز هم از من تقاضای تغییر دارید) از آن شخص ظالم‌تر کیست که بر خدا دروغ بگوید (هم چنانکه برای من تجویز می‌کنید) یا آیات او را تکذیب کند (هم چنان‌که برای خود تجویز کرده‌اید) یقیناً این‌گونه مجرمان هرگز رستگار نخواهند شد. (بلکه به عذاب ابدی گرفتار خواهند شد).

معارف و مسایل

نخستین آیه از آیات فوق الذّکر مربوط به کسانی است که منکر معاد هستند. بنابراین هر گاه آنان به عذاب آخرت ترسانیده شوند، به صورت استهزا می‌گویند که اگر شما راست می‌گویید این عذاب را اکنون بیاورید یا این که چرا این عذاب زود نمی‌آید، هم چنان‌که نضر بن حارث گفته بود: یا اللّه اگر این سخن راست است بر ما از آسمان سنگ بباران، یا عذاب سختی را بیاور، در نخستین آیه به آن چنین پاسخ داده شد که اللّه تعالیٰ بر هر چیز قادر است و می‌تواند عذاب موعود را فوراً نازل کند، امّا او با حکمت بالغه و لطف و کرم خویش هرگز چنین نخواهد کرد. این احمقان که در حق خود دعای بد می‌کنند یا که مصیبت می‌خواهند. اگر اللّه تعالیٰ آن‌گونه که دعای خوب آنها را قبول می‌کند، دعای بد ایشان را نیز آن چنان زود مستجاب می‌فرمود، همه هلاک می‌شدند. از این جا معلوم شد که در بارهٔ دعای خیر و خوب سنّت حق تعالیٰ این‌است که بیشتر آنها را بزودی قبول بفرماید و گاهی عدم پذیرش آنها مبنی بر حکمت و مصلحتی منافی آن نیست، امّا

انسان که گاهی به نادانی و گاهی به خشم و اندوه بر خود یا بر اهل و عیال خود دعای بد می‌کند یا بنابر انکار آخرت، عذاب را ملعبه قرار داده آن را برای خود دعوت می‌دهد، چنین دعایی فوراً قبول نمی‌فرماید، بلکه مهلت می‌دهد تا از فکر و اندیشه کار گرفته از انکار خود باز بیاید و اگر وقتی به سبب رنج و اندوه موقّت یا تنگی دل دعای بدی می‌کند به او فرصت برسد که خوب و بدخویش را بازنگری کند و بر عاقبت آن نظر انداخته از دعای خود منصرف شود.

امّام ابن جریر طبری به روایت قتاده و بخاری و مسلم به روایت مجاهد نقل کرده‌اند که: مراد از دعای بد در اینجا این‌است که بسا اوقات انسان در حال خشم بر هلاکت اولاد یا ثروت و اموال خویش دعا بد می‌کند یا که بر آنها از الفاظ لعنت کار می‌گیرد، اللّه تعالیٰ با لطف و کرم خویش این‌گونه دعاها را به زودی مستجاب نمی‌فرماید. امام قرطبی در اینجا یک روایت نقل کرده که: رسول‌خداﷺ فرموده است که: من به بارگاه خدا دعا کردم که دعای بد کسی را در حق دوست و عزیز او قبول نفرمایند.

و شهر بن حوشب رحمةاللّه علیه می‌گوید که: من در بعضی کتابها خوانده‌ام که فرشتگانی که برای برآوردن حاجت مردم مقرّر گردیده‌اند، اللّه تعالیٰ از فضل و کرم خویش آنان را راهنمایی کرده که آنچه بندهٔ من در حالت رنج و غصه و در حالت بحرانی روحی چیزی ابراز می‌دارد، آن را ننویسید.[1]

امّا با وجود این، گاهی با ساعت استجابت مصادف می‌شود که از زبان انسان دعایی بر می‌آید و فوراً قبول می‌گردد بنابراین رسول‌خداﷺ فرموده است که هیچ وقت بر اولاد و اموال خویش دعای بد نکنید که مبادا آن لحظه هنگام مقبولیّت دعا باشد و این دعای بد فوراً قبول گردد (و شما بعداً

۱- قرطبی.

پشیمان شوید). در صحیح مسلم این حدیث به روایت حضرت جابر در پیرامون واقعهٔ غزوه بواط منقول است.

حاصل همه این روایات این‌است که خطاب اصلی آیه هر چند که با منکرین معاد است و تقاضای فوری آنها مربوط به عذاب است، امّا عموماً شامل آن دسته از مسلمانان است که به سبب رنج و خشم بر خود یا بر مال و اولاد خود دعای بد می‌کنند. سنّت اللّه تعالیٰ از فضل و کرم خودش در حق هر دو این‌است که اینگونه دعاهای بد را فوراً نافذ نمی‌فرماید تا انسان فرصت فکر و اندیشه یابد و برخواستهٔ خود پشیمان گردد.

در دومین آیه، منکرین توحید و معاد به پیمانی دیگر قایل گردانیده شدند و آن این‌که مردم معمولاً به هنگام راحتی و سکون، از خدا غافل شده و حتّی پا فراتر گذاشته درباره وجود خدا و قیامت اظهار تردید و استدلال می‌کنند به طوری که مخلوقات را با خالق شریک می‌دانند و از مخلوقات، کمک و امداد می‌جویند. ولی هنگامی که در معرض حوادث قرار گرفته در گرداب مصایب گرفتار آیند و از همه جا مأیوس گردند، به ناچار به درگاه همین ربّ‌العالمین پناه می‌برند و در هر حال خدا را می‌خوانند چه خفته، نشسته و ایستاده او را به کمک می‌طلبند. چه خوب است کسانی که تنها به هنگام مصیبت، خالق یکتا را می‌جویند و در اوقات راحتی و سکون نیز او را بجویند و سر برآستان عظمتش بسایند. از اینجا معلوم می‌شود کسانی که از غیر اللّه کمک می‌طلبند گستاخی‌شان به حدّی است که مخلوقات را با خالق شریک می‌دانند، ولی هنگامی که بر بطلان عقیده خود پی می‌برند. امّا باز هم دیده شده است که به سبب ضدّیت و عناد، همچنان بر عقیدهٔ باطل خود، اصرار می‌ورزند.

در آیهٔ سوم، توضیح و تأکید بیشتری نسبت به مضمون آیه دوم، شده که نباید کسی از فرصت دادن اللّه تعالیٰ چنین تصور کند که در دنیا نمی‌تواند عذاب بیاید در تاریخ ملل گذشته و سزای سرکشی و نافرمانی آنها عذاب گوناگونی در این جهان آمده است. اگر چه اللّه تعالیٰ به این امّت به خاطر

اکرام سیدّالانبیاءﷺ چنین وعده فرموده که: عذاب عمومی نمی‌آید و این لطف و کرم الهی آنها را چنان بی‌باک کرده که با جسارت کامل برای دعوت عذاب الهی و مطالبهٔ آن اظهار آمادگی می‌کنند. لازم به توضیح است که بی‌توجّهی نسبت به عذاب الهی در هیچ حالتی برای آنها روا نیست. اگر چه وعده نیامدن عذاب عمومی در کلّ امّت و همه جهان، امری حتمی است ولی نزول عذاب بر ملّتهای مخصوصی، امکان‌پذیر و قطعی است.

سپس در چهارمین آیه فرموده: «**ثُمَّ جَعَلْنٰكُمْ خَلٰٓئِفَ فِی الْاَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُوْنَ**» یعنی: بعد از هلاکت ملل گذشته، شما را جانشین آنها قرار داده خلافت زمین را به شما واگذاشتیم امّا چنین تصوّر نکنید که خلافت زمین تنها به خاطر عیش و راحتی و غفلت داده شده، بلکه این انعامات به منزله آزمایشاتی که از جانب ربّ‌العالمین به انسانها ارائه شده‌اند که باید در جهت مطلوب و نیل به سعادت، از آن بهره جست. و از تاریخ امم گذشته که بر آنها چه رفته است، آگاهی یافت.

پس، از اینجا معلوم گشت، که نباید به جاه و مقام مغرور شد و به داشتن آنها افتخار نمود. بلکه اینها بارهای بسیار سنگینی‌اند که مسئولیت و سؤال و جواب‌های بیشماری را بدنبال خواهند داشت. در چهار آیهٔ «پنجم و ششم و هفتم و هشتم» تصورّ اشتباه و تقاضای بیجای منکرین معاد، رد است آنها نه از توحید شناختی داشتند و نه از نبوّت، برای همین بود که انبیاءعلیهم‌السلام را چون عموم مردم می‌پنداشتند و در ارتباط با پیامبرگرامی ﷺ و قرآن نیز، نظریات مغرضانه‌ای ابراز می‌داشتند که، قرآن کلام حق نیست و سخن و تصنیف پیغمبر اکرم است، زیرا برخلاف نظر و عقیده، وارد میدان شده، و بر همه مقدّمات و رسوم و آئین دینی و ملّی، خط بطلان کشیده، به بتهایی که قابل احترام عموم است،بی‌حرمتی روا می‌دارند و همه اعمال و رفتار و معاملات ما را باطل و حرام می‌دانند و به جای آنها مسأله معاد و آخرت را مطرح می‌سازند؛ لذا آماده پذیرفتن قوانین قرآن نیستیم، اگر قرآن دیگری بیاوری که فاقد این شرایط باشد، انعطاف نشان

خواهیم داد.

قرآن کریم بر همه عقاید و نظریات باطل‌شان دست رد زد، آن‌حضرتﷺ را چنین ارشاد فرمود که: شما بگویید، این کلام ربّ‌العالمین است و من تابع وحی حقم، نه می‌توانم از آن کم کنم و نه بر آن بیفزایم هرگز نمی‌توانم در آن کوچکترین تغییری دهم زیرا تغییر و تبدیل در آن عتاب و عذاب الهی را بدنبال خواهد داشت.

سپس فرمود که: آنچه را که من انجام می‌دهم مطابق فرمان خداوندی به‌جا می‌آورم و اگر خواست خدا چنین می‌شد که این کلام به‌گوش شما نرسد نه من آن را به‌گوش شما می‌رساندم و نه خدا شما را از آن آگاه می‌ساخت و وقتی که خدا می‌خواهد که این کلام بگوش شما برسد پس چه کسی می‌تواند در آن کمی و بیشی کند؟

آن‌گاه برای اثبات کلام الهی بودن قرآن از جانب الله یک دلیل واضح آورد که: «**فَقَدْ لَبِثْتُ فِيْكُمْ عُمُرًا مِّنْ قَبْلِهِ**» یعنی: شما قدری بیندیشید که قبل از نزول قرآن من مدّت چهل سال درمیان شما بودم. آیا در این مدّت شما شنیده‌اید که من شعر و سخن بگویم و چیزی بنویسم؟ اگر من می‌توانستم از خود چیزی بگویم در مدت چهل سال که در میان شما و با شما بودم، می‌گفتم. همانگونه که خود می‌دانید و تجربه کرده‌اید من در تمام این مدّت نه سخن دروغی گفته‌ام و نه افکار و عقاید نو، ارائه داده‌ام، پس خود بیندیشید که چه چیزی باعث شد تا من به سخن آیم و تحوّلی نو ایجاد نمایم. پس این چنین ثابت گشت که رسول‌اللّهﷺ صادق و امین‌اند و آنچه درقرآن است کلام الهی بوده و از جانب او آمده است.

نتیجه گیری مهم

قرآن، علاوه بر این‌که کلام حق است معیار شناخت حق و باطل نیز هست. لذا اگر بخواهند قابلیت و صلاحیت و به عبارتی شناخت فردی را

مورد بررسی و تحقیق قرار دهند باید رفتار او را از دیدگاه قرآن مورد ارزشیابی قرار داد که زندگانی گذشتهٔ او به چه منوال بوده است و صداقت، دیانت و امانت داری او در چه میزانی است، لذا اگر دارای ارزشهای مهم اخلاقی و دینی بود، پس در آینده نیز می‌توان از او امید داشت. و بالعکس امروزه که در تقسیم مقام و پست اشتباه می‌شود، صرفاً به خاطر عدم شناخت گذشتهٔ افراد است.

در هشتمین آیه تأکید فراوانی نسبت به این مضمون آمده که در آن عذاب شدیدی برای کسانی که در کلام حق تردید کرده‌اند، در نظر گرفته شده است. نعوذ بالله منه.

وَ يَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللهِ مَا لَايَضُرُّهُمْ وَ لَايَنْفَعُهُمْ وَ يَقُوْلُوْنَ هٰٓؤُلَآءِ

ومی‌پرستند بجزاز خدا چیزی‌را که نمی‌تواند ضرری به‌آنهابرساند ونه‌نفعی، و می‌گویند اینها

شُفَعَآؤُنَا عِنْدَاللهِ ؕ قُلْ اَتُنَبِّئُوْنَ اللهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِی السَّمٰوٰتِ وَ لَا فِی

شفیعان ما نزد خدا هستند، بگو آیا شما خبر می‌دهید خدا را به آنچه نمی‌داند در آسمانها و

الْاَرْضِ ؕ سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ﴿۱۸﴾ وَمَا كَانَ النَّاسُ اِلَّآ اُمَّةً وَّاحِدَةً

زمین، او پاک و برتر است از آن شریک‌هایی که قرار میدهند. و همه مردم امّت واحدی بودند

فَاخْتَلَفُوْا ؕ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَّبِّكَ لَقُضِیَ بَيْنَهُمْ

سپس فرقه فرقه شدند و اگر نمی‌بودکلمه (فرمانی) درگذشته از طرف ربّ تو داوری می‌شد درمیان

فِيْمَا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ﴿۱۹﴾ وَ يَقُوْلُوْنَ لَوْ لَآ اُنْزِلَ عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ ۚ فَقُلْ

ایشان‌نسبت‌به‌آنچه اختلاف می‌کنند. و می‌گویند چرانازل نمی‌گردد بر او آیه‌ای از پروردگارش،بگو

اِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوْا ۚ اِنِّیْ مَعَكُمْ مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ ﴿۲۰﴾

غیب برای خداست پس منتظرباشید من هم باشما در انتظارم.

خلاصهٔ تفسیر

اینها (توحید) خدا را کنار گذاشته چیزهایی را می‌پرستند که (در صورت عدم عبادت) نمی‌توانند به آنان ضرری برسانند و نمی‌توانند (در صورت عبادت کردن) به آنان نفعی بدهند (و از طرف خود چیزی را نافع قرار داده) می‌گویند که اینها (معبودان) به نزد خدا شفیعان ما هستند (بنابر این ما به آنها می‌پرستیم) شما بگویید که آیا شما خدا را به چنین چیزی خبر می‌دهید که آن را نمی‌دانست در آسمانها و زمین (یعنی آنچه در علم خدا نباشد وقوع و وجود آن محال است پس شما در عقب یک شیء محال قرار گرفته‌اید) اللّٰه تعالیٰ پاک و برتر است از شرک اینها و (قبلاً) همه مردم به یک روش بودند (یعنی همه موحّد بودند، زیرا آدم علیه السلام عقیده توحید را آورده بود و فرزندان او تامدّتی بر آن عقیده و طریقه قرار داشتند) باز (به سبب انحراف خود) آنان (یعنی بعضی) اختلاف پدید آوردند (یعنی از توحید برگشتند و مشرک شدند و این مشرکان چنان مستحقّ عذاب‌اند که) اگر یک سخن نمی‌بود که قبلاً از طرف پروردگار تو مقرّر شده است (که عذاب کامل اکنون برای آنها نیست بلکه در آخرت به آنها داده خواهد شد) پس آنچه درباره آن اختلاف می‌کنند داوری قطعی آن (در دنیا) شده بود و اینها (از روی ضد و عناد با وجود ظاهر شدن صدها معجزه بویژه با وجود مشاهده معجزه قرآن که از آوردن مثل او عاجزاند) چنین می‌گویند که چرا بر او (یعنی محمد ﷺ طبق تقاضای ما) معجزه‌ای نازل نشد. شما بگویید (که هدف اصلی معجزه اثبات صدق و حقانیت رسول است و آن به‌وسیلهٔ بسیاری معجزات ثابت شده است اکنون نیازی به معجزات خواسته شده نیست. البتّه امکان دارد که باز هم معجزاتی به ظهور پیوندند و این ارتباط به علم غیب دارد و) غیب را تنها خدا می‌داند (من نمی‌دانم) لذا شما هم در انتظار باشید من هم با شما در انتظار او هستم (که آیا هر خواسته شما برآورده می‌شود یا خیر، و حکمت عدم اظهار معجزات خواسته شده در چندین موضع از قرآن بیان شده که پس از ظهور آن عادة اللّٰه این است که اگر باز هم ایمان نیاورند همه قوم هلاک گردد. و اللّٰه تعالیٰ نمی‌خواهد که این‌گونه عذاب عمومی بر این امّت بیاورد، بلکه بقای این امّت تا قیامت مقدّر شده است).

معارف و مسایل

کافر و مسلمان دو ملّت جداگانه‌اند «**كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً**» تمام اولاد آدم در ابتدای امر یک گروه و یک ملّت موحّد بوده‌اند هرگز از کفر و شرک نام و نشانی وجود نداشت پس از توحید راه اختلاف پیمودند و به ملل و گروه‌های مختلف تقسیم شدند. این سؤال مطرح است که تا چه زمانی امّت واحد بر محور توحید استوار بوده‌اند از روایات حدیث و سیر معلوم می‌شود که تا زمان حضرت نوح علیه‌السلام همین شیوه برقرار بوده است در زمان حضرت نوح علیه‌السلام شرک و کفر ظاهر گشت و حضرت نوح علیه‌السلام با آن مبارزه کرد.[1]

این هم واضح است که از زمان حضرت آدم علیه‌السلام تا عهد حضرت نوح علیه‌السلام مدّت طولانی سپری شد و در دنیا نژاد و عمران بنی نوع آدم تا حد کافی گسترش پیدا کرده بود و در تمام انسانها اختلاف رنگ و صورت و طرز معاشرت یک امر طبیعی است و بعد از پراکنده شدن آنها از مناطق مختلف. وطن هم از مسلّمات است و ممکن است که در گفتگو هم، ندای اختلاف بیاید، امّا قرآن کریم با همه وجود، امور اختلاف نژادی و قبیله‌ای و رنگ و وطن را که امور طبیعی بودند در وحدت امّت خلل آفرین قرار نداد و به سبب این اختلاف اولاد آدم را ملل و امم مختلف نگفت بلکه آنها را «**امت واحده**» قرار داد.

البتّه وقتی که برخلاف ایمان، کفر و شرک انتشار یافت کفّار و مشرکین را یک قوم و ملّت جداگانه قرار داده، فرمود: «**فَاخْتَلَفُوا**»: و آیهٔ ۲ سورهٔ تغابن «**هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ**» این مطلب را روشن بیان کرده است که آنچه اولاد آدم را در ملل مختلف متفرّق می‌سازد. تنها انحراف از ایمان و اسلام است. با رشته‌های وطنی و قومی، ملّتها از هم جدا نمی‌شوند.

۱- تفسیر مظهری.

جهالتی که امروزه گریبانگیر جوامع بشری شده است، به خاطر اختلاف زبان، رنگ و نژاد و محیط است بطوری که به عنوان شاخص روشنفکران تحصیل کرده و بسیاری از باسوادان امروز در پی این قوم پرستی قرار گرفته‌اند که هزاران فتنه و فساد را در بردارد. اعاذ اللّه المسلمین منه.

وَ اِذَآ اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُمْ اِذَا لَهُمْ مَّكْرٌ فِيْٓ

ووقتی‌بچشانیم به‌مردم طعم رحمت‌خودرا بعد از مشقّتی‌که به‌آنها رسیده فوراً مکرمی‌کنند در

اٰيَاتِنَا ؕ قُلِ اللّٰهُ اَسْرَعُ مَكْرًا ؕ اِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُوْنَ مَا

آیات، بگو خداوند شما سریعتر چاره‌جویی می‌کند، به‌یقین فرشتگان ما می‌نویسند آنچه شما

تَمْكُرُوْنَ ﴿۲۱﴾ هُوَالَّذِيْ يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ؕ حَتّٰٓى اِذَا كُنْتُمْ فِي

مکرمی‌کنید. او کسی است که روان می‌کند شما را در بیابان و دریا تا این که قرار می‌گیرید در

الْفُلْكِ ۚ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيْحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوْا بِهَا جَآءَتْهَا رِيْحٌ عَاصِفٌ

کشتی وحرکت‌می‌دهندآنهارا بادهای‌موافق وشادمان‌می‌شوندباآن‌ناگهان‌آیدبادی (طوفانی) سخت

وَّ جَآءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَّ ظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ اُحِيْطَ بِهِمْ ۙ دَعَوُا اللّٰهَ

و بیاید به‌سراغ ایشان موج‌از هرسو وگمان‌می‌برندکه از هر جهت گرفتار شده‌اند، می‌خوانند خدا را

مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ ۚ لَئِنْ اَنْجَيْتَنَا مِنْ هٰذِهٖ لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ ﴿۲۲﴾

از روی خلوص نیّت در بندگی او، که‌اگر برهانی ما را از این، خواهیم شد از شکرگزاران.

فَلَمَّآ اَنْجٰهُمْ اِذَا هُمْ يَبْغُوْنَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ؕ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ

پس وقتی که نجات داد آنها رافوراً دست زدند بشرارت در زمین به ناحق آگاه باشید مردم

اِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلٰٓى اَنْفُسِكُمْ ۙ مَّتَاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ؗ ثُمَّ اِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ

شرارت شما بر شماست استفاده ببرید اززندگی دنیا پس بسوی ماست بازگشت شما

فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿۲۳﴾ اِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَآءٍ اَنْزَلْنٰهُ

پس ما نشان می‌دهیم آنچه شما می‌کردید. مثال زندگی دنیا این است که ما آب فرود آوردیم

مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ مِمَّا يَاْكُلُ النَّاسُ وَالْاَنْعَامُ ؕ حَتّٰۤى

از آسمان پس باهم آمیخته روییدند سبزیهای زمین از آنچه می‌خورند مردم و حیوانات تاآن‌که

اِذَاۤ اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ اَهْلُهَاۤ اَنَّهُمْ قٰدِرُوْنَ عَلَيْهَاۤ ۙ

وقتی زمین رونق گرفت ومزین شد وتصورکردند ساکنان آن‌که بدست می‌آید، ناگهان رسید برآن

اَتٰهَاۤ اَمْرُنَا لَيْلًا اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنٰهَا حَصِيْدًا كَاَنْ لَّمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ ؕ

آن حکم ما به شب یا به روز پس کردیم آن را درو شده گویا که دیروز نبود

كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ﴿۲۴﴾

این چنین، مابه‌وضوح بیان می‌کنیم آیات خودرا برقومی‌که تفکّرمی‌کنند.

خلاصهٔ تفسیر

عاصف: بادهای تند؛ **حصید:** کشت درو شده؛ **لم تغن** از ماده (غنی) مشتق شده به معنای سکونت کردن در مکانی است.

وقتی که ما به مردم بعد از این‌که مصیبتی بر آنها واقع شود، مزهٔ نعمتی بچشانیم فوراً درباره آیات ما دست به شرارت می‌زنند (یعنی از آنها اعراض کرده به تکذیب و استهزا متوجّه می‌شوند و از روی ضدّیّت و عناد معجزات دیگری تقاضا می‌کنند و از مصیبت گذشته درس عبرت نمی‌گیرند، پس معلوم شد که سبب اصلی اعتراض آنان اعراض از آیات و معجزات نازل کردهٔ خداست و این اعراض به سبب مدهوش شدن در نعمتهای دنیوی می‌شود. در آینده بیان وعید است که) بگویید که اللّٰه تعالیٰ سزای این شرارت را به زودی خواهد داد. یقیناً فرشتگان ما همهٔ شرارتهای شما را خواهند نوشت (پس علاوه بر محفوظ شدن در علم الهی در دفتر هم محفوظ‌اند) او (اللّٰه) است که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد (یعنی آن آلات و اسبابی که شما به آن سیر می‌کنید همه عطیه خداوندی‌اند) تا این‌که (بعضی اوقات) وقتی شما در کشتی سوار می‌شوید و آن کشتیها به‌وسیلهٔ باد موافق، مردم را برداشته راه می‌روند و آنها از (رفتار) آن خوش می‌شوند (در آن حال ناگهان) بر آنها بادی از (مخالف) می‌وزد امواج از هر سو بلند شده به

سوی آنان می آیند و تصوّر می کنند که (به شکل بدی) احاطه شده‌اند (آنگاه) همه با اعتقاد خالص خدا را می خوانند (که ای اللّه) اگر ما را از این (مصیبت) نجات دهی، یقیناً سپاس‌گزار خواهیم شد. (یعنی همانگونه که الان اعتقاد به توحید داریم بر آن استوار خواهیم ماند) باز وقتی که اللّه تعالیٰ آنها را (از این مهلکه) نجات می دهد پس فوراً در (مناطق مختلف) زمین ناحق به سرکشی می پردازند (یعنی بـه همـان شرک و معصیت) ای مردم! (بشنوید) این سرکشی شما برای شما وبال (جان) قرار می گیرد (تنها) در زندگی دنیا (چند روزی از آن) استفاده ببرید. سپس بازگشت شـما بـه سوی ماست آنگاه ما همه کردار شما را به شما نشان می دهیم (و بـه آن سـزا خواهیم داد) حالت زندگی دنیا فقط چنین است که ما از آسمان باران می بارانیم پس از آن (آب) سبزیهای زمین که آنها را مردم و حیوان می خورند کاملاً انبوه شده بررویند تا این که وقتی آن زمین کاملاً رونق بگیرد و خوب مزیّن شود (بعضی از سبزیها و زیبایی‌ها جلوه‌ای خاص پیدا می‌کند) و مالکان آن (زمین) تصور کنند که اکنون ما (نباتات و میوه‌جات) آن را کاملاً در اختیار داریم پس (در این حال) شب هنگام یا بروز بر آن از طرف ما حادثهٔ واقع بشود (مانند برف، تگرگ، طوفان و غیره) پس ما آن را چنان درو می کنیم که گویا دیروز (در اینجا) وجود نداشته است (پس زندگی دنیا همچون نباتات و گیاهان است) ما آیات را این چنین روشن بیان می کنیم برای (تفهیم) کسانی که تدبّر می کنند.

معارف و مسایل

«**قُلِ اللهُ اَسْرَعُ مَكْرًا**» لفظ «مکر» از نظر لغت عرب به تدبیر پنهانی گـفته می‌شود که هم می تواند مفید باشد و هم بد، البتّه نه به آن تدبیری که امروز در زبان فارسی و یا اردو می‌فهمیم که توأم با حیله‌گری و فریب دادن همراه باشد. حال آن که حق تعالیٰ از چنین مکر و تدبیر منزّه است. «**اِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلٰى اَنْفُسِكُمْ**» یعنی بدانید هر ظلم و ستمی مرتکب شوید و از راه حـق مـنحرف گردید. زیانش متوجّه خود شما خواهد بود. پس معلوم گشت که بازتاب

ظلم و انحراف قطعی و یقینی است و قبل از آخرت در دنیا هم باید آن را تحمّل کرد، در حدیثی آمده که رسول‌اللهﷺ فرموده که: اللّه تعالیٰ پاداش صلهٔ رحمی و احسان بر مردم را هم خواهند داد (که قبل از آخرت در دنیا هم برکات آن به نظر می‌رسند) و سزای ظلم و قطع رحم را هم بزودی خواهند داد (که در دنیا باید سزای آن را چشید.[1]

و در حدیث دیگری به روایت از حضرت عائشه (رض) مذکور است که رسول‌اللهﷺ فرمود که سه گناه چنان‌اند که وبال آن برکننده واقع می‌شود: ظلم، عهد شکنی و فریب کاری.[2]

وَاللّٰهُ يَدْعُوْٓا اِلٰى دَارِ السَّلٰمِ ۚ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿۲۵﴾ لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ ۚ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوْهَهُمْ قَتَرٌ وَّلَا ذِلَّةٌ ۚ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ۚ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿۲۶﴾ وَالَّذِيْنَ كَسَبُوا السَّيِّاٰتِ جَزَآءُ سَيِّئَةٍۢ بِمِثْلِهَا ۙ وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ۚ مَا لَهُمْ مِّنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ ۚ كَاَنَّمَآ اُغْشِيَتْ وُجُوْهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ الَّيْلِ مُظْلِمًا ۚ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ ۚ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿۲۷﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيْعًا ثُمَّ نَقُوْلُ

و خدا می‌خواند به سوی سرای سلامتی و هر که را بخواهد هدایت می‌کند به راه راست برای کسانی که نیکی کرده‌اند نیکی است و اضافه بر آن و نپوشد صورتهای‌شان را سیاهی و نه رسوایی ایشانند اهل بهشت، که در آن جاوید می‌مانند. وکسانی که بدی کرده‌اند سزای بدی می‌رسد به مثل آن و می‌پوشد ایشان را خواری و نیست پناه‌دهندهٔ ایشان را از خدا کسی، گویا پوشانده شده بر صورت ایشان پاسهایی از شب تاریک ایشانند اهل دوزخ که در آن همیشه می‌مانند. روزی که جمع می‌کنیم همه را باز می‌گوییم

۱- رواه‌الترمذی و ابن‌ماجه سرخسی.

۲- رواه ابوالشیخ و ابن مردویه فی التفسیر از مظهری.

لِلَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا مَكَانَكُمْ اَنْتُمْ وَ شُرَكَاؤُكُمْ ۚ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ

به‌مشرکان به‌جای‌خود قرارگیرید شما ومعبودانتان سپس‌جدایی‌افکنیم میان‌آنها ومی‌گویند

شُرَكَآءُهُمْ مَّا كُنْتُمْ اِيَّانَا تَعْبُدُوْنَ ﴿۲۸﴾ فَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ

معبودهای‌شان که نمی‌پرستیدید ما را. همین کافی است که خدا گواه است میان ما و شما

اِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغٰفِلِيْنَ ﴿۲۹﴾ هُنَالِكَ تَبْلُوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّآ اَسْلَفَتْ وَ

که ما از بندگی شما آگاه نبودیم. در آنجا می‌آزماید هر کس آنچه را قبلاً کرده بود و

رُدُّوْٓا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا

برگردانیده‌می‌شوند به‌سوی‌خداکه‌مالک‌برحق‌شان‌است وگم‌وناپدیدمی‌شونداز‌پیش‌آنهاآنچه

يَفْتَرُوْنَ ﴿۳۰﴾ قُلْ مَنْ يَّرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ اَمَّنْ يَّمْلِكُ السَّمْعَ

دروغ می‌گفتند. بگوکیست که رزق می‌دهد شما را از آسمان و زمین یا کیست مالک گوش

وَالْاَبْصَارَ وَمَنْ يُّخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ

و چشمها و کیست که بیرون می‌آورد زنده را از مرده و مرده را از زنده و

مَنْ يُّدَبِّرُ الْاَمْرَ ۭ فَسَيَقُوْلُوْنَ اللّٰهُ ۚ فَقُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ﴿۳۱﴾

کیست که به انتظام می‌کند کارها را پس می‌گویندکه خداست بگو، پس چرا از خدا نمی‌ترسید.

فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ ۚ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلٰلُ ۚ

این خداست که ربّ بر حق شماست پس چه مانده بعد از حق جز گمراهی

فَاَنّٰى تُصْرَفُوْنَ ﴿۳۲﴾

پس‌چرااز(عبادت‌او) روی‌گردان‌می‌شوید.

خلاصۀ تفسیر

و اللّٰه تعالیٰ شمارا به سوی دارالبقاء می‌خواند و هر کسی را بخواهد او را به رفتن بر راه راست موفّق می‌گرداند (که از آن می‌توان به دارالبقاء رسید؛ در آینده

بیان جزا و سزا می‌آید) که کسانی که نیکی کرده‌اند (یعنی ایمان آورده‌اند) برای آنها خوبی (یعنی جنّت) هست و علاوه بر آن (دیدار خدا) همچنین صورت آنها را نه غبار (غم) می‌پوشد و نه ذلّت؛ ایشان ساکنان جنّت‌اند که در آن برای همیشه می‌مانند و کسانی که کار بد انجام دادند (یعنی کفر و شرک کردند) سزای بدی به آنان به مثل آن می‌رسد (که از بدی اضافه نخواهد شد) و ذلّت آنها را می‌پوشاند و کسی نمی‌تواند آنها را از (عذاب) خدا نجات دهد (حالت غبار صورت آنها چنان می‌شود که) گویا پاره‌هایی از تاریکی شب صورت آنها را پوشانده است. ایشان ساکنان دوزخ‌اند که آنجا برای همیشه می‌مانند و آن روز هم قابل ذکر هست که ما همهٔ اینها (خلایق) را (در میدان قیامت) جمع می‌کنیم باز (از جمله آن خلایق خطاب به مشرکین) می‌گوییم که شما با معبودان (تجویز کرده) خود (که شما آنها را در عبادت شریک خدا قرار می‌دادید) به جای خویش بایستید (تا که حقیقت عقیده شما به شما معلوم گردد) باز ما در میان ایشان (عابدان و معبودان) تفرقه می‌اندازیم و معبودهای‌شان (به آنان خطاب کرده) می‌گویند که شما ما را عبادت نمی‌کردید (زیرا هدف از عبادت ارضای معبود است) پس در میان ما و شما خدا گواه کافی است که ما از عبادت شما اطّلاعی نداشتیم (راضی شدن به جای خود البتّه این تعلیم شیاطین بود و آنان راضی بودند. پس، از این جهت آنان را پرستش می‌کردند) در اینجا هر یکی اعمال خود را آزمایش می‌کند (که فی الواقع این اعمال نافع بود یا خیر به‌طوری‌که برای آن مشرکان هم حقیقت واضح می‌گردد که کسانی که ما به توقع شفاعت آنها را می‌پرستیدیم آنان هم علیه ما شهادت دادند) و ایشان به سوی (عذابی که) اللّه مالک حقیقی آنهاست برگردانیده می‌شوند و آنچه معبودان تراشیده بودند همه از پیش آنان ناپدید می‌شوند (هیچ کدام سودمند واقع نشد) شما (به این مشرکین) بگویید که (نشان دهید) که کیست آن که به شما از آسمان و زمین رزق می‌رساند (یعنی از آسمان باران می‌باراند و از زمین نباتات می‌رویاند که از آن رزق شما تأمین می‌گردد) یا (این نشان دهید) که او کیست که بر گوشها و چشمها (ی شما) اختیار کامل داشته باشد (که او آفریده و اوست که محافظت می‌کند و اگر بخواهد آنها را معاف می‌گرداند) و او کیست که (چیز) ذی روح را از (چیز) بی روح بیرون می‌آورد و (چیز) بی‌روح را از (چیز) ذی‌روح پدید می‌آورد (مانند نطفه و تخم

مرغ که از ذی‌روح بیرون می‌آیند و از آنها ذی روح پدید می‌آید) و او کیست که همه کارها را انتظام می‌کند (از ایشان سؤال کنید) پس حتماً آنان (در پاسخ) چنین می‌گویند که (فاعل این افعال) اللّه (هست) پس به ایشان بگو که چرا (از شرک) پرهیز نمی‌کنید پس (آنکه افعال و اوصافش چنین ذکر شدند) این است اللّه که رب حقیقی شماست (و وقتی که امر حق ثابت شد) پس بعد از (امر) حق دیگر چه چیزی مانده بجز گمراهی (یعنی آنچه ضد امر حق باشد آن گمراهی است و حقانیت توحید ثابت شد. پس شرک یقیناً گمراهی آشکاری است) پس (حق را گذاشته) کجا (به سوی باطل) بر می‌گردید.

معارف و مسایل

در آیات گذشته نکته قابل تأمّل این‌که مثال زندگی دنیوی و عدم بقای آن را به کشتزاری تشبیه کرد که از آب حیاتبخش باران سیراب شده سرسبز و طراوت خاصی بخود می‌گیرد و انواع میوه و گلها و گیاهان چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌سازد.

به طوری که دهقان از سرسبزی و خرّمی در خود نمی‌گنجد و خود را در اوج نعمت و شادمانی تصوّر می‌کند، امّا در یک شب بسیار تاریک و روز بسیار روشن، ناگهان خشم الهی به صورت طوفان وحشتناک و یا بادی بنیاد برافکن آن کشتزار را در کام نیستی و تباهی فرو می‌برد و آثار حیات و نشاط وطراوت را گرفته، تباهی، و ویرانی را جایگزین آن می‌گرداند، به طوری که در فردای آن روز باغبان همه چیز را چنان ببینند که وجود نداشته‌اند. آری زندگانی دنیا چنین است که ربّ العالمین با مثالی واضح، آدمیان را از حقیقت امر آگاه ساخته و حقیقت زندگی را به تصویر می‌کشد و بدین ترتیب، مردم را به سوی «دارالسّلام» دعوت می‌دهد و می‌فرماید: «**وَ اللهُ يَدْعُوْٓا اِلٰى دَارِ السَّلٰمِ**» به سوی خانه صلح و سلامت، آرامش دعوت می‌دهد، خانه‌ای که هر نوع خوشی و راحتی و سکون و صفا را در خود دارد و در آن نه مشقّتی است و نه رنج و اندوه و نه خطره بیماری و نه حالت از بین رفتن و نه

اندیشه تغییر یافتن، مراد از دارالسّلام جنّت است. وجه دارالسلٰم گفتن آن یکی این‌است که در آنجا هر شخص به هر نوع سلامتی و امن و سکون نایل می‌گردد و وجه دیگر این‌که در بعضی روایات آمده که جنّت به دار السلام از این وجه نام‌گذاری شده که به اهل آن همیشه از جانب خدا و فرشتگان سلام می‌رسد. بلکه لفظ «سلام» اصطلاح اهل جنّت قرار می‌گیرد که به‌وسیلهٔ آن تقاضاهای خود را اظهار می‌نمایند و فرشتگان آنها را مهیّا می‌گردانند. هم چنان‌که در آیات قبل از این گذشت.

حضرت یحییٰ بن معاذ در تفسیر این آیه، عوام را به گونهٔ نصیحت خطاب کرده فرمود: که ای فرزندان آدم! خداوند ذوالجلال، شما را به سوی دارالسّلام فرا می‌خواند؛ پس شما به سوی این دعوت الهی، کی و از کجا قدم بر می‌دارید؟ کاملاً متوجّه باشید که اگر شما به پذیرفتن این دعوت در دنیا با کوشش قدم بردارید، پیروزی را در آغوش گرفته، به دارالسّلام نایل خواهید شد. چرا که دنیا دارالعمل است و با فرا رسیدن مرگ، مسئولیت عبادی پایان می‌پذیرد.

حضرت عبداللّه بن عبّاس رضی الله عنه فرمود: که دارالسّلام یکی از نامهای هفتگانهٔ جنّت به شمار می‌رود.[1] از این معلوم شد که در دنیا مناسب نیست خانه‌ای به دار السّلام نام گذاری گردد. هم چنان‌که نام‌گذاری آن به جنّت و فردوس و غیره درست نیست. سپس در آیه مذکور فرمود: «**وَ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ**» هر کسی را که بخواهد، به سوی راه راست، همان راهی که به دارالسّلام منتهی می‌شود، هدایت می‌کند. مقصود این که، دعوت دارالسّلام از سوی اللّه تعالیٰ برای همهٔ مردم عام است و به همین اعتبار نیز هدایت هم برای همه عام است. امّا نوع خصوصی هدایت که برراه راست قرار داده شود و به راه رفتن موفق گردد به افراد ویژه‌ای اعطا می‌گردد.

۱- تفسیر قرطبی.

در دو آیهٔ مذکور تقابل دار دنیا و دار آخرت و احوال اهل دنیا و اهل آخرت بیان گردیده و در چهار آیه آینده جزا و سزای هر دو گروه بیان می‌گردد.

نخستین اهل جنّت را این چنین ذکر فرمود که: کسانی که نیکی کردند یعنی از همه بر بزرگترین نیکی ایمان و عمل صالح استوار ماندند، پاداش این عمل عمده را به نحو مطلوب دریافت خواهند داشت و نه تنها پاداش بلکه به عطیّه‌ها و عنایات بیشتری نایل خواهند آمد و تفسیر این آیه که خود رسول‌کریمﷺ آن را بیان فرموده است این‌است که: مراد از پاداش نیکو در اینجا جنّت است و مراد از زیادهٔ ملاقات حق تعالیٰ است که اهل جنّت به آن نایل می‌گردند.[1]

هر مسلمان از حقیقت جنّت، کم و بیش آگاهی دارد که جنّت مجموعهٔ راحتها، نعمتها، سکون و آرامش است که از جانب ربّ‌العالمین به بندگانش ارزانی می‌شود که در تصور محدود آدمی نمی‌گنجد و علاوه بر آن زیارت خالق ذوالجلال است که افزون بر نعمتهای بهشت، به بهشتیان تعلق می‌گیرد.

در صحیح **مسلم** به روایت حضرت صهیب‌رضی‌الله‌عنه منقول است که آن‌حضرتﷺ فرمود: وقتی که جنّتیان وارد بهشت می‌شوند، حق تعالیٰ خطاب به آنان می‌فرماید که: آیا شما به چیزی دیگر نیاز دارید؟ اگر دارید بگویید تا که ما آن را برآورده کنیم اهل جنّت پاسخ می‌دهند که شما صورتهای ما را منوّر کرده‌اید و ما را در جنّت داخل فرموده‌اید و ازجهنّم نجات داده‌اید از این بیشتر چه بخواهیم. آنگاه حجاب از میان برداشته می‌شود و همه اهل جنّت بزیارت حق تعالیٰ مشرّف می‌گردند. پس معلوم می‌شود که از همهٔ نعمتهای جنّت، بالاترین نعمت این بود که آنان اصلاً به

۱- تفسیر قرطبی به روایت انس.

فکر چنان نعمتی نبودند و ربّ‌العالمین به فضل و کرم خویش، بدون تقاضا به آنان عنایت فرموده است.

ما نبودیم و تقاضای ما نبود لطف تو ناگفتهٔ مامی‌شنود.

سپس احوال جنّتیان را بیان فرمود که صورت آنها را نه غبار و آثار اندوه و مشقّت می‌پوشد و نه اثر ذلّت که در جهان گاه‌گاهی بر هر شخص عارض می‌گردد، دیده خواهد شد. بلکه همهٔ عذاب‌ها و سختی‌ها بر دوزخیان مستولی خواهند شد.

متقابلاً، احوال پریشان اهل جهنّم را بیان فرمود که: کسانی که اعمال بد انجام دادند، سزای عمل‌شان برابر به آنها می‌رسد و بر آن چیزی افزوده نمی‌شود چنان‌که بر بهشتیان افزوده می‌شد، لذا عذاب الهی بر آنها مستولی می‌گردد و کسی نمی‌تواند آنها را از عذاب دردناک رهایی بخشد.

سیاهی صورتشان به حدّی است که گویی پاره‌هایی از تاریکی شب بر رخسارشان نشسته است، سپس در دو آیه گفتگوی مذکور است که در میان اهل جهنّم و گمراه‌کنندگان آنان، بتها و شیاطین در محشر انجام می‌گیرد. فرمود که: در آن روز ما همه را جمع می‌کنیم و به مشرکین می‌گوییم که شما و معبودانتان قدری درنگ کنید تا از حقیقت عقیدتان آگاه شوید. سپس رشتهٔ اتّحاد، که میان آنان و معبودان‌شان برقرار بود قطع می‌گردد که نتیجهٔ آن چنین می‌شود که بت‌ها به سخن می‌آیند که شما ما را مورد پرستش قرار نمی‌دادید و خدا راه گواه گرفته می‌گویند که ما از عبادت مشرکانه شما اصلاً اطّلاعی نداشتیم، زیرا نه دارای حس و حرکتی بودیم و نه دارای عقل و شعوری که بتوانیم این مسایل را درک کنیم.

و در ششمین آیه حالت مشترک هر دو گروه اهل جنّت و اهل جهنّم را بیان فرمود که در آن مقام محشر هر کس کردار خود را مورد آزمایش قرار می‌دهد که آیا سودمند بود یا زیان‌آور و همه به نزد معبود بر حق خود رسانیده می‌شوند و همهٔ وثوق و اعتماداتی که در دنیا انسان در تلاش آنها بود، ختم کرده می‌شوند و مشرکان که بتها را مددکار و شفیع خود تصوّر

می‌کردند، همه غایب و ناپدید می‌شوند. در آیه هفتم و هشتم، قرآن‌کریم با روش حکیمانه و مربّیانهٔ خویش، برای باز کردن چشمهای مشرکان چند سؤال، طرح کرده به آن‌حضرت ﷺ خطاب کرده که به ایشان بگو که کیست که از آسمان و زمین به شما رزق می‌رساند یا مالک گوش و چشم کیست که هر گاه بخواهد در آن شنوایی و بینایی پدید بیاورد و هر گاه بخواهد آنها را سلب کند و کیست که از اشیای مرده زنده پیدا کند مانند نباتات و درختها از خاک یا انسان و حیوانات از نطفه یا پرنده از تخم و از زنده مرده پیدا می‌کند مانند نطفه از انسان و حیوان و کیست که نظم را در امور آفرینش برقرار می‌سازد.

سپس اضافه می‌کند که وقتی شما برای آنان این سؤال را مطرح کنید همه می‌گویند تنها آفریدگار همه اینها اللّه است. بگو: پس چرا از خدا نمی‌ترسید؟ آن ذاتی که سزاوار عبادت و پرستش است، خلقت و انتظام آفرینش همه در ید قدرت اوست. اگر عبادت لایق معبودی باشد، پس عبادت و پرستش، آن معبودِ یکتا را سزاست.

در آخرین آیه فرمود: «**فَذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلٰلُ**» یعنی این‌است ذاتی که ذکر صفات کمال او اکنون گذشت پس آیا بعد از حق چیزی جز گمراهی و ضلالت باقی مانده است؟ و به عبارتی وقتی حقانیت معبود حقیقی مشخص و مبرهن گشت آیا رو گردانیدن از ذات حق و توجّه به دیگر معبودان مجازی، امری بس نامعقول نمی‌نماید؟

از مسایل و فواید این آیه، این امر قابل تذکّر است که از «**مَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلٰلُ**» در آیه، این نکته باثبات می‌رسد که در میان حق و ضلال واسطه‌ای نیست، پس هر چه حق نباشد آن در گمراهی و ضلال داخل خواهد شد. پس چنین کاری نمی‌تواند باشد که نه حق باشد و نه گمراهی و این هم نمی‌تواند باشد که دو چیز متضاد حق باشد و این قاعده در تمام اصول عقاید به نزد عموم امتّ مسلّم است، البتّه در مسایل جزیی و جزئیات فقهی علما اختلاف نظر دارند و نزد بعضی در مسایل اجتهادی نیز به هر دو جانب، حق گفته می‌شود و عموم بر این متّفق‌اندکه در مسایل اجتهادی

جانب مخالف را نمی توان ضلال و گمراه گفت.

كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِيْنَ فَسَقُوْآ اَنَّهُمْ لَايُؤْمِنُوْنَ ﴿۳۳﴾

هم چنين بر حق شد سخن پروردگار تو بر نافرمانان كه ايشان ايمان نمى‌آورند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَآئِكُمْ مَّنْ يَّبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُه قُلِ اللّٰهُ

بپرس كه آياهست كسى از معبودان شما كه بيافريند آفرينش را بازدوباره زنده كند بگو تنها خداوند

يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُه فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ ﴿۳۴﴾ قُلْ هَلْ

عالم را پديد آورده سپس باز مى‌گرداند پس باوجوداين چرا از حق روى گردان مى‌شويد. بپرس آيا هست

مِنْ شُرَكَآئِكُمْ مَّنْ يَّهْدِيْٓ اِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّٰهُ يَهْدِيْ لِلْحَقِّ اَفَمَنْ

كسى از معبودان شما كه نشان دهد راه حق را بگو خدا نشان مى‌دهد راه حق را پس آيا آنكه

يَّهْدِيْٓ اِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يُّتَّبَعَ اَمَّنْ لَّايَهِدِّيْٓ اِلَّآ اَنْ يُّهْدٰى

راه حق نشان مى‌دهد ازاو بايد پيروى شود يا آنكه خود راه نمى‌يابد مگر اينكه راه نشان داده شود

فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ ﴿۳۵﴾ وَ مَا يَتَّبِعُ اَكْثَرُهُمْ اِلَّا ظَنًّا

پس چه شده شما را چه قضاوت مى‌كنيدو بيشترشان جز از حدس وگمان پيروى نمى‌كنند

اِنَّ الظَّنَّ لَايُغْنِيْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِمَا

(درحالى كه) ظن وگمان هيچ وقت آدمى را از حق بى نياز نمى‌سازد، همانا اللّٰه كاملاً داناست به آنچه آنان

يَفْعَلُوْنَ ﴿۳۶﴾

انجام مى‌دهند.

خلاصهٔ تفسير

«لَايَهِدِّيْٓ» اين لفظ در اصل لايهتدى بوده تعليل شده لَايَهِدِّى قرار گرفته و معنى لايهتدى ظاهر است يعنى آنكه هدايت نمى يابد (در آينده تسلى است بررسول خداﷺ كه بر باطل پرستى آنها همواره اندوه مى‌خورد مى‌فرمايد همانگونه كه ايشان

ایمان نمی‌آورند) هم چنین سخن (ازلی) پروردگار تو که ایشان ایمان نمی آورند در حق تمام مردمان متمرّد (سرکش) ثابت شده است (پس شما چرا اندوهگین هستید و) شما (به آنان) چنین بگویید که آیا از معبودان (خود تراشیده) شما (چه ذی عقل باشند مانند شیاطین یا غیر ذی عقل مانند بتها) کسی چنین هست که نخستین بار هم (خلق را) بیافریند باز (در قیامت) بار دوم خلق کند (اگر آنان از این وجه که توهین به شرکاست در جواب تأمّل کنند پس) شما بگویید که تنها خداست که نخستین بار خلق می کند و نیز مجدّداً می آفریند، پس (بعد از تحقیق این هم) شما کجا (از حق) برگردانیده می شوید (و) شما (به آنها چنین) بگویید که آیا از شرکا(ی تجویز کرده ذی‌العقل) شما (مانند شیاطین) کسی هست که راه امر حق را نشان داده باشد شما بگویید که اللّه است که راه امر را (هم) نشان می دهد (چنان‌که او عقل را عنایت فرمود انبیاء عليهم السلام را مبعوث گردانید، برخلاف شیاطین که اولاً آنها بر این امور قادر نیستند. و تنها قدرت تعلیم که به آنها داده شد آن را در اضلال و اغوا صرف می‌کنند) پس باز (به آنان بگو که این را نشان دهید که) آیا کسی که راه امر حق را نشان دهد او بیشتر سزاوار است که از او پیروی شود یا آن کس که بدون نشان دادن، خود راه نمی یابد (و اضافه بر آن اینکه با وجود نشان دادن هم بر آن راه نرود مانند شیاطین پس وقتی که اینها قابل پیروی نباشند، پس از کجا می توانند لایق عبادت باشند) پس (ای مشرکان!) شما را چه شده که شما چگونه قضاوت می کنید (که توحید را گذاشته شرک را بر می‌گزینید) و (باز تعجّب در این است که بر این قضاوت و عقیده آنها هیچ دلیلی ندارند بلکه) بیشتر آنها بر تصوّرات بیجا راه می روند (و) یقیناً تصوّرات بی جا در (اثبات) امر حق اصلاً مفید نیستند (آری) آنچه آنها می کنند، یقیناً اللّه از همه آگاه هست (که به موقع به آنها سزا خواهد داد)

وَ مَا کَانَ هٰذَا الْقُرْاٰنُ اَنْ یُّفْتَرٰی مِنْ دُوْنِ اللهِ وَ لٰکِنْ تَصْدِیْقَ الَّذِیْ

و نیست این قرآن که کسی آنرا درست کند بجز از خدا ولی تصدیق می‌کند کدام

بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیْلَ الْکِتٰبِ لَارَیْبَ فِیْهِ مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۳۷﴾ اَمْ

گذشته‌را وبیان‌می‌کند آنچه‌برشمانوشته‌شده شبهه‌ای‌درآن‌نیست از جانب پروردگاراست. آیا

يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰئهُ ؕ قُلْ فَاْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهٖ وَ ادْعُوْا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ

مردم می‌گویند که این را خودساخته است بگو شمابیاورید یک سوره مانندآن وبخوانید هرکس

دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۳۸﴾ بَلْ كَذَّبُوْا بِمَا لَمْ يُحِيْطُوْا

رامی توانیدبجزازخدااگرشماراستگوهستید. سخن اینست که تکذیب کردند آنچه راکه نتوانستند

بِعِلْمِهٖ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَاْوِيْلُهٗ ؕ كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ

که بدانند وتا هنوز منکشف نشده حقیقت او هم چنین تکذیب کردند گذشتگان پس بنگر که چه شد

عَاقِبَةُ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۳۹﴾ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يُّؤْمِنُ بِهٖ وَ مِنْهُمْ مَّنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهٖ ؕ وَ

سرانجام گناهکاران و بعضی از ایشان یقین می‌کنند بر قرآن و بعضی یقین نمی‌کنند و

رَبُّكَ اَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِيْنَ ﴿۴۰﴾

پروردگارت کاملاً می‌داند مفسدان را.

خلاصهٔ تفسیر

و این قرآن افترا شده نیست که از غیرالله صادر گردد بلکه این تصدیق کننده آن کتابهایی است که پیش از آن (نازل) بوده‌اند و بیان کننده تفصیل احکام ضروریّهٔ (الهی) است (و) در این شکّی (و تردیدی) نیست که (آن) از طرف ربّ‌العالمین (نازل شده) است آیا (با وجود عدم افترای آن) اینها چنین می‌گویند که (العیاذ بالله) آن‌جناب ﷺ آن را افترا کرده است شما (به آنان) بگویید که (بسیار خوب) پس شما (در علم فصاحت و بلاغت برعالی‌ترین درجه قرار گرفته‌اید پس) مانند آن یک سوره (ساخته) بیاورید و (تنها نه) بلکه هر کسی را از غیر الله که می‌توانید (برای کمک) بخوانید اگر شما راستگو هستید (که نعوذ بالله من آن را تصنیف کرده‌ام پس شما هم تصنیف کرده بیاورید، امّا مشکل این است که از اینگونه دلایل کسی مستفید می‌شود که در تلاش فهم باشد، امّا آنها هیچ وقت نخواستند که بفهمند) بلکه به چنین چیزها که (صحیح و اشتباه بودن) آنها را نتوانستند در احاطه علم خود در بیاورند، تکذیب کردند (و نخواستند حالت آنها را بفهمند پس از ایشان چه توقّع فهم می‌تواند باشد) و (علّت این بی‌فکری و

بی‌توجّهی آنها این است که) تا هنوز نتیجه آخر (تکذیب قرآن) به آنان نرسیده (یعنی عذاب واقع نشده و اگر نه تمام نشئه آنها خنثی می‌شد و چشمهایشان باز می‌شدند و حق و باطل روشن می‌گشتند ولی بالاخره آن نتیجه خواهد آمد. اگر چه در آن وقت ایمان نافع نخواهد شد. چنان‌که) کسانی (کافران) که پیش از ایشان بوده‌اند هم چنین (مانند ایشان بدون تحقیق تکذیب می‌کنند) آنان هم (حق را) تکذیب کرده بودند. پس بنگر که سرانجام آن ظالمان چگونه (بد) شد (هم چنین از ایشان خواهد شد) و (ما که سرانجام بد آنها را نشان می‌دهیم پس همه مراد نیستند زیرا) بعضی از آنها این چنین‌اند که بر این (قرآن) ایمان می‌آورند و بعضی این چنین‌اند که بر این ایمان نمی‌آورند و پروردگار تو (آن) مفسدان را کاملاً می‌داند (که ایمان نمی‌آورند پس تنها به آنان در وقت مقرر سزا خواهد داد).

معارف و مسایل

«**وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيْلُه**» مراد از تأویل در اینجا مآل و سرانجام است. مقصود این است که ایشان بخاطر غفلت و بی‌فکری در قرآن نیندیشیدند و سرانجام آن را نشناختند بنابراین به تکذیب پرداختند ولی بعد از مرگ همه حقایق منکشف می‌گردند و فرجام کردار بد همیشه گریبانگیرشان خواهد شد.

وَ اِنْ كَذَّبُوْكَ فَقُلْ لِّيْ عَمَلِيْ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ ۚ اَنْتُمْ بَرِيْٓـُٔوْنَ مِمَّآ اَعْمَلُ

واگر تورا تکذیب کنند، پس بگو کار من برای من است وکار شما برای شما، شما مسئول کار من نیستید

وَ اَنَا بَرِيْٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ ﴿۴۱﴾ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَّسْتَمِعُوْنَ اِلَيْكَ ؕ اَفَاَنْتَ

و من مسئول کار شما نیستم. و بعضی از آنان گوش فرا می‌دهند به سوی تو آیا

تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوْا لَا يَعْقِلُوْنَ ﴿۴۲﴾ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَّنْظُرُ اِلَيْكَ ؕ

می‌شنوانی کران را اگر چه نفهمند. وبعضی از آنان نگاه می‌کنند به سوی تو

اَفَاَنْتَ تَهْدِى الْعُمْىَ وَ لَوْ كَانُوْا لَا يُبْصِرُوْنَ ﴿۴۳﴾ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ

آیا تو راه می‌نمایی کوران را اگر چه آنها بینایی نداشته باشند. الله ظلم نمی‌کند

النَّاسَ شَيْئًا وَّ لٰكِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ﴿۴۴﴾

بر مردم هیچ ولی مردم بر خود ظلم می‌کنند.

خلاصهٔ تفسیر

و اگر بعد از این دلایل هم شما را تکذیب کنند پس (فقط سخن آخر) این را بگو (که بسیار خوب) کردار من به من می‌رسد و کردار شما به شما می‌رسد. شما جوابگوی عمل من نیستید و من جوابگوی عمل شما نیستم (به هر طریق که می‌خواهید باشید خود به خود معلوم می‌گردد) و (شما توقّع به ایمان آنها را نداشته باشید زیرا که بعضی از آنها چنین (هم) هستند که (در ظاهر) به سوی شما گوش کرده می‌نشینند (امّا در دل اراده به ایمان و حق طلبی ندارند لذا از این جهت شنیدن و نشنیدن آنها برابر است. بنابراین حال آنها مانند کران است) پس شما می‌توانید کران را بشنوانید (و انتظار داشته باشید که بپذیرند) اگر چه فهم نداشته باشند (آری اگر فهم می‌داشتند پس در کری هم می‌توانست کاری انجام گردد) و (هم چنین) بعضی از آنها این چنین‌اند که (به ظاهر) شما را (با معجزات و کمالات) می‌بینند (امّا به سبب عدم طلب حق، حالت‌شان مانند کورهاست پس) باز آیا شما می‌خواهید به کوران راه نشان دهید. اگر چه بصیرت نداشته باشند (آری اگر بصیرت می‌داشتند با کوری هم کاری انجام می‌گرفت و عقول آنها که چنین تباه شد پس) این امری است یقینی که اللّٰه تعالیٰ بر مردم ظلم نمی‌کند (که با آنها قابلیت هدایت عطا نفرماید و باز هم مؤاخذه کند) امّا خود مردم خود را تباه می‌کنند (که نعمت خدادادی را ضایع می‌کنند و از آن استفاده نمی‌کنند).

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَاَنْ لَّمْ يَلْبَثُوْٓا اِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُوْنَ بَيْنَهُمْ ؕ

و روزی که جمع می‌کند آنها را گویا که نمانده بودند مگر یک ساعت از روز می‌شناسند یکدیگر را به تحقیق

قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ وَ مَا كَانُوْا مُهْتَدِيْنَ ﴿۴۵﴾ وَ اِمَّا

که در خسران افتادند کسانی که تکذیب کردند ملاقات خدا را و به راه نیامدند و اگر ما

نُــرِيَنَّكَ بَـعْضَ الَّـذِىْ نَـعِدُهُمْ اَوْ نَـتَوَفَّيَنَّكَ فَـاِلَيْنَا مَـرْجِعُهُمْ

نشان دهیم شمارابعضی ازآنچه وعده کرده‌ایم به‌آنها یابمیرانیم تورا پس به‌سوی‌ماست بازگشت آنها

ثُمَّ اللّٰهُ شَهِيْدٌ عَلٰى مَا يَفْعَلُوْنَ ﴿۴۶﴾ وَلِكُلِّ اُمَّةٍ رَّسُوْلٌ فَاِذَا جَآءَ رَسُوْلُهُمْ

پس خدا گواه‌است برآنچه‌می‌کنند. وبرای هرگروهی رسولی‌است پس وقتی که‌آمد رسول‌ایشان

قُضِىَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ﴿۴۷﴾ وَيَقُوْلُوْنَ مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ

حکم کرده‌شد میان ایشان با انصاف و برایشان ظلم نمی‌شود. و می‌گویند کی هست این وعده

اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۴۸﴾ قُلْ لَّآ اَمْلِكُ لِنَفْسِىْ ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ

اگر شماراستگو هستید. بگو مالک‌نیستم برای خود نه‌ضرری ونه نفعی مگرآنچه خدابخواهد

لِكُـلِّ اُمَّــةٍ اَجَــلٌ اِذَا جَآءَ اَجَـلُهُمْ فَـلَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَـاعَةً وَّ

برای هر گروهی و عده‌ای هست هر گاه بیاید وعده آنها، نمی‌توانند مؤخّر باشند ساعتی و

لَا يَسْتَقْدِمُوْنَ ﴿۴۹﴾ قُلْ اَرَءَيْتُمْ اِنْ اَتٰىكُمْ عَذَابُهٗ بَيَاتًا اَوْ نَهَارًا مَّاذَا

نه می‌توانند مقدّم شوند. بگو ببینید اگر بیاید بر شما عذاب او به شب یا بروز چه

يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُوْنَ ﴿۵۰﴾ اَثُمَّ اِذَا مَا وَقَعَ اٰمَنْتُمْ بِهٖ آٰلْـٰٔنَ وَ قَدْ

می‌کنند پیش از آن گناهکاران آیا پس وقتی که عذاب واقع بشود بر آن یقین می‌کنید الآن

كُنْتُمْ بِهٖ تَسْتَعْجِلُوْنَ ﴿۵۱﴾ ثُمَّ قِيْلَ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا ذُوْقُوْا عَذَابَ الْخُلْدِ

قایل شدید وحال آن‌که شماآنرا تقاضامی‌کردید. بازمی‌گویند به گناهکاران بچشید عذاب همیشگی را

هَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ ﴿۵۲﴾ وَ يَسْتَنْبِئُوْنَكَ اَحَـقٌّ هُـوَ

همان عوض به شمامی‌رسدکه کسب می‌کردید و از شما سؤال می‌کنندکه آیا راست است این سخن

قُلْ اِىْ وَ رَبِّىْ اِنَّهٗ لَحَقٌّ وَ مَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ ﴿۵۳﴾ وَ لَوْ اَنَّ لِكُلِّ

بگو قسم به‌پروردگارم که این راست است و شما نمی‌توانید عاجز کنید و اگر باشد نزد هر

نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِى الْاَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهٖ وَ اَسَـرُّوا النَّـدَامَـةَ لَـمَّا

شخص گناهکارهر آنچه در زمین است البتّه فدیه خواهد داد و بپوشند پشیمانی را وقتی که

رَاَوُ الْعَذَابَ ۚ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَايُظْلَمُوْنَ ﴿۵۴﴾ اَلَآ اِنَّ

ببینند عذاب را وفیصله می‌شود میان ایشان به انصاف و برایشان ظلم نخواهد شد آگاه باش

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ۗ اَلَآ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ

مرخداراست آنچه درآسمانها وزمین است و آگاه باش هرآینه وعده خدا بر حق است ولی بیشتر آنان

لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۵۵﴾ هُوَ يُحْيٖ وَ يُمِيْتُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ﴿۵۶﴾

نمی‌دانند. اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و به سوی او برگردانیده می‌شوید.

خلاصۂ تفسیر

و آنان را به یاد آن روز بینداز که در آن اللّه تعالیٰ آنها را به آن کیفیت جمع می کنند که (می‌فهمند که) گو یا آنان (در دنیا یا برزخ) یک ساعت از روز ماندگار بوده‌اند (و چون آن روز شدید می‌باشد و هم طولانی است لذا مدت دنیا و برزخ و مشقّت آنها همه فراموش کرده چنان می‌پندارند که آن زمان خیلی زود گذشته است) و یکدیگر را می شناسند (همه امّا نمی توانند به یکدیگر کمک کنند از این، رنج و اندوه آنان افزون‌تر می‌شود زیرا از مردم آشنا توقّع نفع می‌باشد) فی الواقع (در آن وقت) در زیان (شدیدی) واقع شده‌اند؛ آنان که ملاقات با خدا را تکذیب کرده‌اند و آنان (در دنیا هم) جویای هدایت نبودند (بنابراین امروز در معرض زیان و ضرر قرار گرفتند پس وقت اصلی عذاب آنها این روز است آنها را بیاد بینداز) و (نسبت به این که در دنیا عذاب بر آنها واقع شود یا نشود حق این است که) آن (عذابی) که ما به آنان وعده می‌کنیم، مقداری (عذاب) از آن اگر ما به شما نشان بدهیم (یعنی در حیات شما آن بر آنها نازل گردد) یا (پیش از نزول آن) ما شما را بمیرانیم (پس بعداً چه نازل بگردد یا نگردد) پس (هر دو احتمال وجود دارد هیچ کدام لازم نیست. امّا در هر حال و هر احتمال) بازگشت آنان به سوی ماست باز (همه اطّلاع دارند که) اللّه تعالیٰ از همه افعال آنان مطّلع است (لذا به آنان سزا خواهد داد. خلاصه این که چه در دنیا به آنها سزا برسد و یا نرسد ولی در وقت اصلی، سزا به آنها خواهد رسید سزایی که برای آنها تصویب شده بعد از اتمام حجّت و ازالۂ عذر خواهد رسید و ایشان چه خصوصیتی دارند بلکه عادت دایمی ماست که ملتهایی را

که ما مکلف گردانیده‌ایم از آنان) برای هر ملّتی یک پیغمبر (بوده) است پس وقتی که آن رسول آنان (نزدشان) می آید (واحکام می‌رساند پس از آن) قضاوت آنها به انصاف انجام داده خواهد شد (و آن قضاوت این است که منکران در عذاب ابدی مبتلاکرده می‌شوند) و بر آنان (کوچکترین) ظلمی نخواهد شد (زیراکه بعد از اتمام حجّت سزا برخلاف انصاف نیست) و ایشان (وعیدهای عذاب را شنیده به قصد تکذیب چنین) می‌گویند که (ای نبّی و ای مسلمان!) این وعده (عذاب) کی (واقع) می‌شود اگر شما راستگو هستید (پس چرا واقع نمی‌کنید) شما (در پاسخ از طرف همه) بگویید که (خود) من برای ذات خودم اختیار (جلب) نفع و (دفع) ضرر را ندارم، مگر آن مقدار (از اختیار) که خدا بخواهد (آن مقدار البته در اختیار من خواهد شد. پس وقتی که بالخصوص مالک نفع و ضرر خود نیستم پس چگونه مالک نفع و ضرر دیگری می‌توانم باشم. لذا وقوع عذاب به اختیار من نیست، امّا این که کی واقع می‌شود، پس حق این است که) برای (عذاب) هر امّت (به نزد خدا) وقت مقرری هست (چه در دنیا و چه در آخرت پس) وقتی که آن وقت مقرّر شده آنها برسد پس آنگاه آنها نه از آن ساعتی می توانند مؤخّر باشند و نه می توانند مقدّم باشند (بلکه فوراً عذاب واقع خواهد شد. هم چنین وقت عذاب شما هم مقرر است که در آن وقت واقع خواهد شد و آنچه آنها تقاضا دارند که هر چه بودنی است زودتر باشد چنان‌که در آیهٔ ۴۸ سوره یونس است: «**مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ**» و آیهٔ ۱۶ سوره «ص» «**عَجِّلْ لَنَّا قِطَّنَا**» این عجلت بازی‌شان مذکور است پس) شما (در این باره به آنان) بگویید که خبر دهید که اگر عذاب خدا بر شما به شب واقع بشود یا به روز (واقع شود) پس (خبر دهید که) چه چیزی در عذاب اینگونه است که مجرمان آن را زود می خواهند (یعنی عذاب چیزی سخت و قابل پناه خواستن است نه این که به زودی خواسته شود و چون هدف آنان از خواستن آن به زودی تکذیب آن است لذا می‌فرمایند که) آیا (اکنون دارید تکذیب می‌کنید که وقت نافع بودن تصدیق آن است) باز وقتی که آن (موعود اصلی) بیاید (آنگاه) به آن تصدیق می‌کنید (که در آن وقت تصدیق سودی نخوهد بخشید و در آن وقت گفته می‌شود که) بلی اکنون تسلیم کردید حال آن که (از اوّل) شما (به قصد تکذیب) نسبت به آن تعجیل می‌کردید. باز به ظالمان (یعنی مشرکان) گفته می‌شود که عذاب همیشگی را بچشید که به شما رسیده و آنها (از نهایت تعجّب و انکار) از شما سؤال می‌کنند که آیا عذاب امر

حتمی است. شما بگویید که آری قسم به پروردگارم که آن امر واقعی است و شما در هیچ صورتی نمی‌توانید خدا را عاجز گردانید (که او بخواهد عذاب بدهد و شما نجات بیابید) و (شدّت این عذاب چنین می‌شود که) اگر هر مشرکی این‌قدر (مال) داشته باشد که تمام زمین پر گردد باز هم آن را فدیه داده، می‌خواهد خود را نجات دهد (اگر چه در آنجا نه خزانه‌ای می‌باشد ونه از کسی گرفته می‌شود اما شدّت به حدّی می‌باشدکه در صورت وجود مال، همه بر فدیه دادن راضی می‌شوند) و هر گاه عذاب را ببینند پس (از ترس فضیحت بیشتر) ندامّت را (در دل خویش) پوشیده نگاه می‌دارند (یعنی نمی‌گذارند که آثار زبانی و عملی آن ظاهر گردند تا بینندگان بیشتر نخندند ولی در پایان، این ضبط و عمل هم در مقابل شدت آن بی‌کار می‌ماند) و قضاوت آنان منصفانه انجام می‌گیرد و بر آنان (کوچکترین) ظلمی نخواهد شد به یاد داشته باشید که هر چه در آسمانها و زمین هست همه در ملک خداست (که در آنها به هر نحوی که بخواهد تصرّف می‌کند و در آن این مجرمان هم داخل هستند که قضاوت آنها را هم به طریق مذکور انجام می‌دهد) آگاه باشید که وعده الّله بر حق است (پس قیامت حتماً خواهد آمد) امّا بسیاری مردم یقین نمی‌کنند او زنده می‌کند و او می‌میراند (پس دوباره زنده کردن بر او چه مشکلی دارد) و همهٔ شما به سوی او آورده می‌شوید (و حساب و کتاب و سپس بر آن ثواب و عذاب مترتّب می‌گردد).

معارف و مسایل

«**يَتَعَارَفُوْنَ بَيْنَهُمْ**» یعنی وقتی که در قیامت مردگان ازقبرها برانگیخته می‌شوند، یکدیگر را می‌شناسند که مدّت طولانی از جدایی‌شان نگذشته است.

امام بغوی در تفسیر آن می‌فرماید که این شناسایی منحصراً در بدو بر خاستن از قبر است ولی بعداً که وقایع هولناک قیامت فرا می‌رسد این شناسایی به کلّی از میان می‌رود. در بعضی روایات نیز آمده است که

شناسایی باقی می‌ماند، امّا از بیم قیامت کسی یارای صحبت ندارد.[۱]

«أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ اٰمَنْتُمْ بِهٖ آلْئٰنَ» یعنی: آیا شما هنگامی ایمان می‌آورید که بر شما عذاب واقع شود، چه هنگام مرگ و چه قبل از آن، ولی در آن وقت در پاسخ به ایمان شما گفته می‌شود، آلْئٰنَ یعنی، اکنون ایمان می‌آورید؟ در صورتی‌که وقت ایمان گذشته چنان‌که وقتی فرعون به هنگام غرق شدن گفت: «اٰمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا الَّذِیْ اٰمَنْتُ بِهٖ بَنُوْا إِسْرَائِیْلَ». در پاسخ به او گفته شد «آلْئٰنَ» و این ایمان او پذیرفته نشد. زیرا رسول‌کریمﷺ در حدیثی فرموده است که اللّه تعالیٰ توبه بنده را می‌پذیرد تا وقتی که او به حالت غرغرۀ موت گرفتار نشود. یعنی ایمان و توبه به وقت غرغرۀ موت پیش خدا معتبر نیست. هم چنین در دنیا هم پیش از وقوع عذاب توبه پذیرفته می‌شود و هر گاه عذاب واقع شود، پس توبۀ پذیرفته نخواهد شد و در پایان همین سوره که واقعۀ حضرت یونسؑ می‌آید نیز تحت همین شرایط است به طوری که آنها وقوع عذاب را از دور مشاهده کردند از ته دل با الحاح و زاری توبه کردند. لذا عذاب برطرف گردید و اگر عذاب بر آنها واقع می‌شد، پس توبۀ آنان پذیرفته نمی‌شد.

یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُمْ مَّوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِی الصُّدُوْرِ

ای مردم آمده برای شما پندی از سوی پروردگارتان و شفای برای مرض که در سینه‌هاست

وَ هُدًى وَّ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۵۷﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهٖ فَبِذٰلِكَ

و هدایت و رحمتی برای مسلمانان. بگو به فضل خدا و رحمت او پس بر این

فَلْيَفْرَحُوْا هُوَخَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ ﴿۵۸﴾ قُلْ اَرَءَيْتُمْ مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ لَكُمْ مِّنْ

باید آنها خوشحال شوند این بهتر است از آنچه جمع می‌کنند. بگو ببینید آنچه نازل کرده خدا برای شما

۱- مظهری.

رِّزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِّنْهُ حَرَامًا وَّ حَلٰلًا ؕ قُلْ آٰللّٰهُ اَذِنَ لَكُمْ اَمْ عَلَى اللّٰهِ

رزق و شمابعضی‌را ازآنهاحرام وبعضی‌را حلال‌گردانید‌ید بگوآیاخدا به‌شما اجازه‌داده یابر خدا

تَفْتَرُوْنَ ﴿۵۹﴾ وَ مَا ظَنُّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ؕ

افترا می‌بندید و چه گمان دارند دروغگویان بر خدا روز قیامت

اِنَّ اللّٰهَ لَذُوْ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُوْنَ ﴿۶۰﴾ وَ مَا

خدا فضل و بخشش نسبت به همه مردم دارد ولی بیشترشان تسلیم حق نمی‌شوند. و

تَكُوْنُ فِيْ شَاْنٍ وَّ مَا تَتْلُوْا مِنْهُ مِنْ قُرْاٰنٍ وَّ لَا تَعْمَلُوْنَ مِنْ عَمَلٍ اِلَّا

نیستی در حالی و تلاوت‌نمی‌کنید هیچ‌آیتی‌را از او از قرآن و انجام نمی‌دهید هیچ عملی‌رامگر

كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوْدًا اِذْ تُفِيْضُوْنَ فِيْهِ ؕ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَّبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ

هستیم بر شما ناظر وقتی که به آن می‌پردازید و غائب نمی‌شود از پروردگار تو به قدر ذرّه‌ای

فِى الْاَرْضِ وَ لَا فِى السَّمَآءِ وَ لَآ اَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لَآ اَكْبَرَ اِلَّا

در زمین و نه در آسمان و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر که نباشد

فِيْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ ﴿۶۱﴾

در کتاب واضح.

خلاصهٔ تفسیر

ای مردم! نزد شما از جانب پروردگارتان چنین چیزی آمد که (برای بازداشتن از کارهای بد) نصیحتی است و (اگر بر آن عمل کرده از کارهای بد بپرهیزید پس) برای امراض (از کارهای بدی که) در دلها (وجود دارد) شفایی است و (برای انجام کارهای نیک) راهنماست و (اگر بر آن عمل کرده کارهای نیک اختیار کنند پس) رحمت (و وسیلهٔ ثواب) است (و همه این برکات) برای مؤمنان (است زیرا که آنان عمل می‌کنند پس به بیان این برکات قرآن) شما (با آنها) بگویید که (وقتی که قرآن چنین چیزی است پس) مردم بر این انعام و رحمت خدا باید خوشحال شوند (آن را ثروت عظیم پنداشته باید بردارند)

آن، از این (دنیا) که شما جمع می‌کنید، به درجها بهتر است (زیرا نفع دنیا قلیل و فانی است و نفع قرآن کثیر و باقی است) شما (به آنان) بگویید که خبر دهید آنچه اللّه تعالیٰ برای (انتفاع) شما رزق فرستاده باز شما (خود سرانه) مقداری را از آن حرام و مقداری را حلال قرار دارید (درصورتی‌که برای تحریم آنها دلیلی نبود. پس) شما (از ایشان) بپرسید که آیا خدا به شما دستور داده یا (محض) بر خدا (از طرف خود) افترا می‌کنید و کسانی که به دروغ بر خدا افترا می‌بندند آنان نسبت به قیامت چه گمان دارند (که کاملاً نمی‌ترسند آیا می‌پندارند که قیامت نمی‌آید یا می‌آید امّا از ما باز خواستی نخواهد شد) یقیناً فضل خدا بر مردم بسیار است (که فوراً به سزا نمی‌رساند بلکه برای توبه مهلت گذاشته است) امّا بیشتر مردم ناسپاس‌اند (و اگر نه توبه می‌کردند) و شما (چه) در هر حالی باشید و از جمله آن احوال، شما قرآن بخوانید و (هم چنین مردمان دیگر هم تعدادی باشند) شما هر کاری که بکنید ما از آن آگاه می‌باشیم وقتی که شما به انجام آن اقدام می‌کنید و از (علم) پروردگارت هیچ ذرّه‌ای هم پنهان نیست نه در زمین و نه در آسمان (بلکه همه در علم او حاضراند) و نه چیز کوچکی از این (مقدار) و نه بزرگ است، مگر این که همه (به سبب احاطه علم الهی) در کتاب مبین (یعنی لوح محفوظ ثبت) است.

معارف و مسایل

در آیات گذشته پریشانی مشرکان و کفّار و انواع عذاب آنها در آخرت ذکر شده بود.

در دو آیۀ نخست، از آیات فوق الذّکر وسیلۀ رهایی از آن پریشانی و گمراهی و نجات از عذاب آخرت نشان داده شده که تنها به‌وسیلۀ قرآن کتاب اللّه و رسول او، محمّد مصطفی ﷺ امکان‌پذیر است.

و این دو چنان نعمتهای عظیمی برای انسان و انسانیّت به شمار می‌آیند که از همه نعمتهای آسمان و زمین اعلی و افضل‌اند پیروی از احکام قرآن و سنّت رسول ﷺ مردم را به معنای واقعی کلمه، انسان

می‌سازد و هرگاه انسان به معنی صحیح انسان کامل باشد، همهٔ جهان اصلاح می‌پذیرد و تبدیل به جنّت می‌شود.

اوّل: «**مَّوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ**» معنی اصلی موعظه و وعظ، بیان کردن چیزهایی است که با شنیدن آنها برای آدمی رقّت قلب پدید آید و در او تأثیر گذارد به‌طوری که متوجّه ذات باری تعالیٰ شود، پرده دنیا به کنار رفته تصویر وحشتناک آخرت پدیدار گردد. قرآن کریم با نهایت بلاغت، از ابتدا تا انتها، بیانگر همین موعظهٔ نیکوست که در آن هر جا یادآوری وعده، وعید، ثواب، عذاب، پیروزی دنیا و آخرت و عدم پیروزی توأم بیان شده است. علاوه بر آن، اعجاز بیان قرآن که در دگرگون ساختن دلها بی‌نظیر است، مبیّن همین معنی است.

و قید «**من ربکم**» با موعظه، مقام وعظ قرآن را بیشتر بالا برده است از آن معلوم می‌گردد که این وعظ از انسان عاجز و ناتوانی ساخته نیست زیرا که اختیار نفع و ضرر یا ثواب و عذاب را ندارد. تنها گفتار ربّ‌العالمین است که عاری از اشتباه و نقص است. و در انجام وعید و وعده خود کاملاً تواناست.

صفت دوم، قرآن: «**شِفَآءٌ لِّمَا فِي الصُّدُوْرِ**» بیان فرموده؛ معنی «**شفاء**» زایل شدن مرض است و «**صدور**» جمع صدر است که به معنی سینه می‌باشد و مراد از آن قلب است. مقصود این که قرآن کریم معالجه پیروزمند امراض دلها و نسخهٔ اکسیر صحّت و شفاست. حضرت حسن بصری فرموده که از این صفت قرآن، معلوم شد که آن شفای ویژهٔ امراض قلوب است و معالجه امراض جسمانی نیست.[1]

امّا دیگران فرموده‌اند که در حقیقت قرآن شفای هر مرض است چه قلبی و روحانی باشد و چه بدنی و جسمانی. چراکه تباهی امراض روحانی از امراض جسمانی به مراتب بیشتر و خطرناکتر است و معالجهٔ آن هم کار

۱– روح المعانی.

هر کس نیست. لذا در اینجا تنها امراض روحانی وقلبی ذکر شدند و این مستلزم این نیست که برای امراض جسمانی شفایی وجود ندارد. روایات حدیث و تجربیات بی‌شمار علمای امّت براین گواه‌اند که آن چنان که قرآن کریم برای امراض قلبی اکسیر اعظم است برای امراض جسمانی نیز، بهترین معالج به شمار می‌آید.

از حضرت ابوسعید خدری روایت شده است که شخصی در خدمت رسول‌کریم ﷺ حاضر شد و عرض کرد که: در سینه من درد است. آن‌جناب ﷺ فرمود که قرآن بخوان، زیرا خدا تعالیٰ فرموده: «**شِفَآءٌ لِّمَا فِی الصُّدُوْرِ**» یعنی همه بیماریهایی که درون سینه‌هاست قرآن یگانه معالج آنهاست.[1]

هم چنین از حضرت واثلة بن اسقع روایت شده است که شخصی در خدمت حضرت رسول‌اکرم ﷺ حاضر شد و عرض کرد که در گلویم درد احساس می‌کنم آن‌حضرت ﷺ به او نیز فرمود که: قرآن بخوان. علمای امّت از بعضی روایات و آثار و ازبعضی تجربیات خویش خواص و فواید آیات قرآنی را در کتابهای مستقل جمع کرده‌اند «**کتاب خواص قرآنی**» امام غزّالی در این‌باره مشهور و معروف است که حضرت حکیم الامت مولاناتهانوی آن را به نام «**اعمال قرآنی**» تلخیص فرموده است و مشاهدات و تجربیّات به قدری هستند که نمی‌توان آنها ارا نکار کرد که آیات مختلف قرآن در معالجهٔ امراض گوناگون جسمانی شفای کامل قرار گرفته‌اند. البتّه این ضروری است که هدف اصلی از نزول قرآن ازالهٔ امراض روح است و در ضمن برای امراض جسمانی نیز بهترین معالج است.

بعضی، از حماقت و کجروی خود، از قرآن کریم تنها برای معالجه امراض جسمانی و بر آوردن احتیاجات دنیوی‌شان استمداد می‌جویند و

۱- روح المعانی از ابن مردویه.

اصلاً به فکر اصلاح امراض روحانی نیستند و نـه در مسـیر رهـنمودهای زندگی‌بخش قرآن کریم قدم می‌گذارند.

چنان‌که اقبال لاهوری در این باره چنین گفته است:

تورا حاصل ز«یٰس»اش جزین نیست   که از هم خواندنش آسـان بـمیری

یعنی شما تنها از سورهٔ **یٰس** قـرآن، ایـن‌قدر اسـتفاده بـرده‌ایـد کـه از خواندن آن مرگ آسان گردد در صورتی‌که اگر در معانی و حقایق و معارف آن اندکی تدبّر و تعمّق می‌کردید، به عمق برکات و فواید بـیشمار آن پـی می‌بردید.

بعضی از مفسّران اهل تحقیق فرموده‌اند کـه نـخستین صـفت قـرآن، موعظه مربوط به اعمال ظاهری انسان است که به آنها «**شریعت**» گفته می‌شود و قرآن کریم برای اصلاح این اعمال بهترین وسیله‌ای است و ارتباط «**شِفَآءٌ لِّمَا فِي الصُّدُوْرِ**» با اعمال باطن انسان است. که به «طریقت و تصوّف» موسوم‌اند.

در این آیه، سومین صفت قرآن کریم «**هُدًى**» و چهارمین «**رَحْمَةٌ**» بـیان کرده است بمعنی هدایت و راهنمایی است. قرآن کریم انسان را به سـوی حق و یقین دعوت می‌دهد و به او نشان می‌دهد که حق تـعالیٰ نشـانه‌های برجسته و آشکاری را در آفاق عالم و پدیده‌های طبیعت و هـم چـنین در وجود انسان نهاده تا همواره بیندیشد و تفکّر و تأمّـل کـند و بـه شـناخت کاینات نایل آید.

در دومین آیه فرمود: «**قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهٖ فَبِذٰلِكَ فَـلْيَفْرَحُوْا هُـوَ خَـيْرٌ مِّـمَّا يَجْمَعُوْنَ**» یعنی مردم باید تنها فضل و رحمت خدا را خـوشی واقـعی قـرار دهند و تنها بر آن مسرور گردند، مال و متاع، راحتی و عزّت چند صـباح دنیوی، هرگز شادی آفرین‌نیستند چرا که، اوّلاً، آنها هر چند که در دسترس آدمی قرار داشته باشند باز هم نوعی نعمت ناقص به شمار می‌آیند نه کامل. ثانیاً، خطر نابودی همواره دامنگیر آنهاست. از اینجاست که در پایان آیه فرمود: «**هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ**» یعنی فضل و رحمت خداوندی از هـمهٔ مـال و ثروت و راحتی و عزّت که انسان آنها را سرمایه کل عـمر خـود دانسـته و

همواره در جمع آوری آن می‌کوشد، بهتر است. در این آیه تنها دو چیز را که وسیله شادی و مسرّت آدمی است، معرّفی کرده است: یکی فضل، دیگری رحمت. در اینجا مراد از این دو نعمت چیست؟ در این خصوص حدیثی به روایت حضرت انس منقول است که رسول‌الله ﷺ فرمود که: مراد از فضل خدا قرآن کریم و مراد از رحمت آن است که شما را به خواندن و عمل بر آن موفّق گردانید.[1]

و همین مطلب از حضرت براء بن عازب و ابوسعید خدری هم منقول است و بسیاری از مفسّرین فرموده‌اند که مراد از «فضل» قرآن و مراد از «رحمت» اسلام است و منظور همان است که در حدیث سابق معلوم شد که اللّٰه تعالیٰ به ما قرآن آموخت و بر عمل به آن موفّق گردانید. زیرا اسلام یک عنوان از این حقیقت می‌باشد. و در روایتی از حضرت عبداللّٰه بن عبّاس آمده است که مراد از «فضل» قرآن و از رحمت نبیّ کریم ﷺ می‌باشد و از آیهٔ قرآنی «**وَمَا أَرْسَلْنٰكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِيْنَ**»[2] این مطلب تأیید می‌گردد و حاصل آن هم از قول مفسّرین ماقبل چندان جدا نیست زیرا که عمل به قرآن یا اسلام نمونه‌های بارزی از پیروی رسول‌کریم ﷺ می‌باشد.

در این آیه طبق قرائت مشهور «**فَلْيَفْرَحُوْا**» به صیغه غایب آمده است. درصورتی‌که مخاطبین اصلی آن در آن وقت موجود و حاضر بودند و مقتضای آن این بود که در اینجا صیغهٔ مخاطب استعمال می‌شد، چنان‌که در بعضی قرائت هم آمده است.امّا در قرائتهای مشهور، حکمت صیغه غایب این است که رحمت عام بودن رسول‌کریم ﷺ یا اسلام مختص به حاضرین و مردم موجود در آن زمان نبود، بلکه تا قیامت شامل همه نسل‌های آینده نیز می‌باشد.[3]

۱- روح المعانی از ابن مردویه. ۲- ۱۰۷ سوره انبیاء

۳- روح المعانی.

نتیجه: در این جا این امر قابل تأمّل است که از ظاهر الفاظ آیهٔ ۷۶ سوره قصص چنین معلوم می‌شود که این جهان جایگاه کامل شادی و خوشی نیست؛ چنان‌که می‌فرماید: «**لَاتَفْرَحْ اِنَّ اللّٰهَ لَایُحِبُّ الْفَرِحِیْنَ**» یعنی، در خوشی مست نشوید اللّه تعالیٰ چنین خوشی کنندگان را نمی‌پسندد. و در آیهٔ مذکور به صیغهٔ امر به خوشی دستور امر فرموده یکی از جوابهای این تعارض ظاهری، این‌است که جایی که از خوش‌شدن منع فرمود. در آنجا مربوط به خوشی و مسرّت به متاع دنیاست و جایی که به خوشی نمودن امر فرموده همان خوشی است که در ارتباط با «فضل و رحمت» خداست.

فرق دیگر این‌است که در جایی که ممانعت آمده است، مطلق خوشی مراد نیست بلکه مراد از آن بااصطلاح بدمستی در خوشی است و در جای دیگر که اجازه آمده مطلق خوشی مراد است.

در سومین آیه به اطّلاع آن دسته رسانده شده که در تحلیل و تحریم، رأی ذاتی خود را دخالت می‌دهند و بدون استناد به قرآن و سنّت هر چه را که بخواهند حلال می‌دانند یا اگر لازم بدانند حرام می‌گویند، در حالی‌که در این‌باره، در قیامت وعید بسیار شدیدی ذکر شده است و از این‌جا معلوم شد که مداراصلی حلّت و حرمت چیز یا فعلی بر رأی انسان نیست؛ بلکه آن حق خالص خدای تعالیٰ و رسول اوست و بدون در نظرگرفتن احکام او هرگز جایز نیست که به چیزی حلال یا حرام گفته شود.

در چهارمین آیه، احاطه علم خدا و وسعت بی‌مثال آن با مخاطب گردانیدن رسول خداﷺ ذکر شده است که شما اغلب در چه کار و در چه حالتی همیشه قرار دارید آیا مشغول خواندن قرآن هستید یا به امور دیگری سرگرم‌اید به هر حال نه تنها هیچ کدام از حالت تو بر ما پوشیده نیست، بلکه حالات همه مردم و آنچه کار می‌کنند از نظر ما پنهان نمی‌باشد؛ حتّی کوچکترین ذرّه‌ای در آسمان و زمین از حیطهٔ دید ما پوشیده نیست، بلکه هر چیز در کتابِ مبین یعنی لوح محفوظ نوشته شده است.

به ظاهر در اینجا حکمت از بیان وسعت و احاطه علم خدا این است

که به نبیّ کریمﷺ تسلیت داده شده که اگر چه دشمنان و مخالفان شما بسیاراند. امّا مراقبت ویژه خداوندی شامل حال شماست که هیچ گزندی به شما نخواهد رسید.

اَلَا اِنَّ اَوْلِيَآءَ اللهِ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ﴿۶۲﴾ اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

آگاه‌باش که دوستان خدا نه ترسی برآنهاست و نه‌اندوهگین می‌شوند. کسانی که ایمان آوردند

وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ ﴿۶۳﴾ لَهُمُ الْبُشْرٰى فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِى الْاٰخِرَةِ

و می‌ترسیدند. برای آنهاست مژده در دنیا و آخرت

لَاتَبْدِيْلَ لِكَلِمٰتِ اللهِ ذٰلِكَ هُوَالْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ﴿۶۴﴾

تبدیل نمی‌شوند سخنان خدا و این است رستگاری بزرگ.

خلاصه تفسیر

(این بیان علم الهی شد در آینده محفوظ شدن مطیعان و مخلصان بیان می‌گردد که) آگاه باش که بر دوستان خدا نه اندیشه (واقع شدن واقعه خطرناکی) است و نه آنها (بر فوت مطلبی) مغموم می‌باشند (یعنی اللّه تعالیٰ آنها را از حوادث خطرناک و اندوهناک محافظت می‌فرماید و) آنها (دوستان خدا) کسانی هستند که ایمان آوردند و (از معاصی) پرهیز می‌کردند (یعنی از ایمان و تقوا قرب خدا به دست می‌آید و نتیجهٔ محفوظ شدن آنان از خوف و حزن این‌است که) برای آنان در زندگی دنیا هم و آخرت هم (از جانب اللّه) مژده (نجات از خوف و حزن) است (و) در سخنان خدا (یعنی وعده‌های او) کوچکترین تغییری پدید نمی‌آید (پس وقتی که در بشارت به آنان وعده شده و وعده برای همیشه صحیح می‌باشد لذا عدم خوف و عدم خزن لازم است و) این (مژده که ذکر گردید) پیروزی بزرگی است.

معارف و مسایل

در آیات فوق الذّکر، فضایل ویژهٔ اولیاء اللّه و تعریف و شناسایی آنها

و سپس مژده برای ایشان در دنیا و آخرت ذکر شده و می‌فرماید که: اولیاء اللّه نه برای وقوع اتفّاق ناگواری احساس خطر می‌کنند و نه برای از دست دادن موفقیتی اندوهگین می‌شوند، چراکه آنها همه چیز را از جانب معشوق می‌دانند. پس اولیاء اللّه کسانی هستند که مخلصانه ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند و برای ایشان در دنیا و آخرت مژده هست.

دراینجا چند نکته قابل توجّه است: اوّلاً این‌که معنی عدم خوف و غم اولیاء اللّه چیست؟ ثانیاً این‌که تعریف اولیاء اللّه چیست؟ و علامات آنها کدام‌اند؟ ثالثاً مراد از بشارت آنها در دنیا و آخرت چیست؟

نخستین امر که برای اولیاء اللّه خوف و اندوهی نیست، می‌توان از آنها این مراد باشد که در آخرت بعد از حساب و کتاب وقتی آنان در مقام خودشان «جنّت» داخل کرده می‌شوند، برای همیشه از خوف و اندوه نجات می‌یابند نه اندیشه برای مشقّت و پریشانی خواهند داشت و نه بر فوت چیز مطلوب و محبوبی اندوهگین خواهند شد بلکه نعمتهای جنّت دایمی و لازوال خواهند بود و به اعتبار این معنی برمضمون آیه هیچ اشکالی وارد نیست، امّا این سؤال حتماً پدید می‌آید که در این خصوصیتی برای اولیاءالله باقی نخواهد ماند بلکه همهٔ اهل جنّت که از جهنّم نجات می‌یابند در چنین حالتی قرار می‌گیرند، البتّه این را می‌توان گفت که کسانی که درانجام کار در جنّت داخل شدند به همه اولیاءاللّه گفته می‌شود. در دنیا هر چند اعمال آنها مختلف باشند امّا بعد از دخول جنت همه در شمار اولیاء اللّه محسوب می‌گردند.

امّا بسیاری از مفسّرین فرموده‌اند که عدم خوف و غم برای اولیاءاللّه در دنیا و آخرت هر دو عام است و خصوصیت اولیاء اللّه این است که آنان در دنیا هم از خوف و اندوه محفوظ اند و در آخرت نیز بر آنها عدم خوف و اندوه را همه کس می‌داند و در آن همه اهل جنّت داخل‌اند.

ولی با توجّه به احوال و وقایع، بر این اشکالی وارد می‌شود که در دنیا این امر خلاف مشاهده است، زیرا اولیاء اللّه به‌جای خود بلکه انبیاءعلیهم‌السلام هم

از خوف و اندوه محفوظ نیستند. بلکه خوف و خشیت شان از دیگران بیشتر است هم چنان‌که قرآن در آیهٔ ۲۸ سورهٔ فاطر می‌فرماید: «**اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمآءُ**» یعنی از خدا علما کامل تر می ترسند و در جایی دیگر در آیهٔ ۲۸ سورهٔ معارج حالت اولیاء اللّه را چنین بیان فرموده که: «**وَ الَّذِيْنَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُوْنَ اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَاْمُوْنَ**»؛ یعنی ایشان همیشه از عذاب خدا می ترسند زیرا عذاب پروردگارشان چنین چیزی نیست که از آن کسی بتواند آسوده بنشیند.

وقایع هم این چنین‌اند که همان‌گونه که در حدیث شمایل ترمذی آمده است که رسول‌کریمﷺ بیشتر اوقات متفکّر و اندوهگین به نظر می‌رسید و خود آن‌حضرت فرموده است که من نسبت به شما بیشتراز خدا می ترسم.

و وقایع گریه و زاری و خوف آخرت افضلِ صحابه - حضرت صدّیق و فاروق رضی‌اللّه‌عنهما- و همهٔ صحابه و تابعین و اولیاء اللّه بی‌شماراند بنابراین علاّمه آلوسی در «**روح المعانی**» فرموده‌است که محفوظ شدن اولیاءالله از خوف و اندوه در دنیا نسبت به آن چیزهایی است که عموماً اهل دنیا در آن مبتلا هستند که به کوچکترین نقص در مقاصد دنیوی مانند آرامش و راحت و عزّت و ثروت از عمر خود بی‌زار می‌شوند و از احساس خطر کوچکترین مشقّت و پریشانی برای نجات از آن شب و روز به تدابیر گوناگون توسّل می‌جویند. و مقام اولیاء از همهٔ اینها بلند و بالا است در نظر آنها عزّت و ثروت و راحتی و آرامش دنیای فانی چیزی نیست که در تحصیل آن سرگردان شوند و نه رنج و محنت دنیوی را مهم می‌دانند که در دفع آن پریشان گردند، بلکه حالت آنها این چنین‌است که شاعری می‌فرماید:

نه شادی داد سامانی نه غم آورد نقصانی
به پیش همّت ماهر چه آمد، بود مهمانی

عظمت و محبّت و خوف و خشیّت خداوند متعال چنان بر اولیاء اللّه مسلّط شده بود که در مقابل آن رنج و راحت و سود و زیان دنیا هم اهمّیّتی

نداشت به قول شاعر اردو زبان:

یه ننگ عاشقی هین سود و حاصل دیکهنو ال

یهان گمراه کهلاتِ هین منزل دیکهنو ال

(یعنی کسی که نگاه بر سود و حاصل بدوزد ننگ عاشقی است و کسی که نگاه بر منزل داشته باشد در این میدان گمراه گفته می‌شود).

امر دوم متعلّق به تعریف و علامات اولیاء اللّه است. «**اولیاء**» جمع «ولی» است و لفظ «ولی» در زبان عرب به معنی قریب است و به معنی دوست و محبّت می‌آید. و محبّت و قرب خداوندی چنان درجه عمومی دارد که از آن هیچ انسان و حیوان بلکه هیچ مخلوقی هم مستثنی نیست.

و اگر این قرب نباشد در تمام عالم هیچ چیز نمیتواند پا به عرصه وجود گذارد و علّت اصلی وجود همه عالم همان رابطه ویژه است که او با حق تعالیٰ جلّ شانه دارد. اگر چه حقیقت این رابطه را نه کسی فهمیده و نه می‌تواند بفهمد امّا وجود یک رابطه بی‌کیف یقینی است ولی در لفظ اولیاءالله این درجه ولایت مراد نیست بلکه درجهٔ دیگری از ولایت و محبّت و قرب هم هست که مختص به بندگان خاص خدا می‌باشد و به آن قرب، محبّت گفته می‌شود و کسانی که به این قرب خاص نایل گردند، اولیاء اللّه گفته می‌شوند؛ چنان‌که در حدیث قدسی است که حق تعالیٰ فرموده که «بنده من به‌وسیلهٔ عبادات نفلی قرب مرا می‌جوید تا این که من هم با او محبّت می‌کنم و وقتی که من به او محبّت می‌کنم. پس من گوش او می‌شوم که آنچه او می‌شنود به‌وسیلهٔ من می‌شنود، من چشم او می‌شوم آنچه او می‌بیند به من می‌بیند، من دست و پای او قرار می‌گیرم آنچه او می‌کند به‌وسیلهٔ من می‌کند، مقصود این است همه کارها و حرکات و سکنات او مطابق رضای من خواهند بود.

و درجات این ولایت خاصّه، بی‌شمار و غیرمتناهی می‌باشند که عالی‌ترین مقام آن سهم انبیاء علیهم السّلام است زیرا ولی‌اللّه بودن هر نبی الزامی است و از آنها عالی‌ترین مقام را سیّدالانبیاء نبی اکرم ﷺ داراست و

پایین‌ترین درجه این مقام آن است که در اصطلاح صوفیان «فنا» گفته می‌شود و حاصل آن این‌که قلبشان در یاد خدا چنان مستغرق باشد که محبّت هیچ چیزی در دنیا بر آن غالب نگردد و او با هر کسی که محبّت می‌کند به خاطر خدا محبّت کند و از هر که نفرت کند صرفاً به خاطر خدا باشد و در حبّ و بغض و محبت و عداوت شخصی خودش هیچ بهره‌ای نداشته باشد و نتیجه آن این است که ظاهر و باطن او به رضاجویی خدا مشغول می‌باشد و او از چیزی که رضایت ربّ‌العالمین را بدنبال ندارد، احتراز جوید و نشانهٔ این حالت کثرت ذکر و دوام اطاعت است؛ یعنی به کثرت، خدا را یاد کردن و همیشه از احکام او اطاعت نمودن و هر کسی که متّصف به این دو وصف باشد، او «ولی اللّه» به شمار می‌رود و هر کسی که فاقد یکی از دو صفت باشد نمی‌توان او را در ردیف «اولیاء» به شمار آورد و هر کسی که در او این دو صفت باشد باز برای درجات اعلیٰ و ادنیٰ او حدی نیست و به اعتبار این درجات، درجات اولیاء اللّه متفاوت و کم و پیش می‌باشند.

و در حدیثی به روایت حضرت ابوهریره منقول است که شخصی از آن‌حضرت ﷺ سؤال کرد که مراد از اولیاء اللّه در این آیه چه کسانی هستند آن‌جناب ﷺ فرمود: کسانی هستند که تنها به خاطر خدا با هم محبّت دارند و هیچ غرض دنیوی در میان نمی‌باشد.[1]

بدیهی است که این شیوه کسانی است که ذکرشان در بالا گذشت. در اینجا یک سؤال دیگر پیش می‌آید که طریقهٔ تحصیل این درجه از ولایت چیست؟ حضرت قاضی ثناء اللّه پانی پتی ـ رحمه‌الله ـ در «**تفسیرمظهری**» فرموده است که این درجهٔ از ولایت به افراد امّت از فیض صحبت رسول‌کریم ﷺ میّسر می‌گردد و از این آن رنگ تعلّق مع‌اللّه که رسول‌کریم ﷺ به آن نایل بودند یک سهم به اولیای امّت می‌رسد چرا که آنان مستقیماً از مصاحبت

۱- مظهری از ابن مردویه.

حضوری پیامبر اکرم به شرف کسب فیض نایل آمدند. از اینجاست که درجه و مقام صحابه از کلّ اولیاء و اقطاب امّت والاتر و رفیع‌تر است. و کسانی که بعداً به واسطه‌ای به این فیض نایل گشتند (تابعین) مقام و مرتبه‌شان از مابقی بیشتر و برتر است و به همین ترتیب هر چه واسطه بیشتر باشد؛ درجات بعدی قرار دارند لذا در افراد امّت کسانی که می‌خواهند دارای مقامی بلند و شامخ باشند، باید با سنّت پاک رسول کریمﷺ متحلّی و مزّین باشند. و ظاهر و باطن خود را با سنّت رسول‌اللهمنطبق سازند که این خود مبتنی بر مجالست و مصاحبت با اولیاء اللّه است پس صحبت و مجالست با ایشان وقتی توأم با پیروی و اطاعت از رهنمودهای‌شان و کثرت ذکر اللّه باشد این نسخه تحصیل درجه «ولایت» است که مرکب از سه چیز است، ۱- دوام صحبت با ولی اللّه ۲- اطاعت او ۳- کثرت ذکر اللّه. به شرطی که کثرت ذکر به طریق **مسنون** باشد. زیرا از کثرت ذکر قلب آدمی روشن می‌گردد و قابلیت پیدا می‌کند تا تجلّیات ذات حق در آن منعکس گردد. چنان‌که در حدیثی آمده و بیهقی این حدیث را به روایت ابن‌عمر نقل فرموده است.[1]

حضرت عبداللّه بن مسعودرضي الله عنه فرموده که شخصی از آن‌حضرتﷺ سؤال کرد که: شما دربارهٔ کسی که با اولیا و بزرگان محبّت دارد، امّا به اعتبار عمل به آنها نمی‌رسد، چه می‌فرمایید؟ آن‌حضرتﷺ فرمود: «**المرء مع من احب**» یعنی هر شخصی با کسی است که با او محبّت و تعلّق خاطر دارد. از این جا معلوم شد که محبّت و صحبت با اولیاءاللّه وسیلهٔ حصول ولایت برای مردم است . و بیهقی در «**شعب‌الایمان**» به روایت حضرت رزین نقل فرموده که رسول خدا ﷺ به او فرمود که: من چنان اصل دین‌را به شما نشان می‌دهم که بتوانید فلاح و پیروزی دنیا و آخرت را به دست آورید و آن این

۱- مظهری.

که مجلس و صحبت اهل ذکر را برخود لازم گیرید و هر گاه درخلوت راه می‌روید بیشتر زبان خود را با ذکر به حرکت در آورید و با هر کس محبّت می‌کنید به خاطر خدا محبّت کنید از هر کسی نفرت دارید به خاطر خدا داشته باشید.[1]

امّا صحبت و مجالست با کسی مفید واقع می‌شود که آن ولی اللّه و پیرو کامل سنّت باشد و کسانی که پیرو سنّت رسول خدا ﷺ نیستند، آنها قطعاً از درجهٔ ولایت محروم‌اند.

هر چند که دارای کشف و کرامت باشند و کسی که به اعتبار صفات یاد شده، ولی اللّه باشد، اگر گاهی هم از او کشف و کرامتی صادر نگردد، او ولی اللّه است.[2]

علامت و شناخت اولیاء اللّه در **تفسیرمظهری** به حواله حدیث قدسی چنین نقل شده است که اللّه تعالیٰ فرموده است که اولیاء من از میان بندگان کسانی هستند که با یاد آنها من یاد بیایم. و در روایت ابن ماجه به روایت حضرت اسماء بنت یزید مذکور است که رسول‌اللهﷺ معرفت خدا را چنین نشان داده که: «**الذین اذا رؤا ذکر اللّه**»: اولیاء اللّه کسانی هستند که با دیدن آنان، خدا به یاد آید؛ خلاصه این‌که کسانی که از نشستن در مجلس آنها انسان به یاد خدا موفّق شده و در مجلس آنان کمتر به یاد دنیا بیفتد، این علامات ولی اللّه بودن آنهاست.

در **تفسیر مظهری** آمده که آنچه عوام النّاس کشف و کرامت یا اطّلاع یافتن از امور غیب را علامت اولیاء اللّه پنداشته‌اند، همه اشتباه و فریب است؛ هزاران اولیاء اللّه هستند که از آنان این‌گونه چیزی به ثبوت نرسیده است و از کسانی کشف و اخبار غیب منقول است که ایمان درستی ندارند.

آنچه در پایان آیه فرموده که برای اولیاء اللّه هم در دنیا و هم در

۱- مظهری.

۲- مظهری.

آخرت مژده هست این‌است که به هنگام موت وقتی که روح او نزد پروردگارش برده می‌شود، آنگاه به او مژدهٔ جنّت می‌رسد، باز در روز قیامت به وقت قیام از قبر، به وی مژده جنّت داده می‌شود. هم چنان‌که طبرانی به روایت ابن عمر نقل کرده که رسول‌الله ﷺ فرموده که اهل **لا اله الاالله** نه در وقت موت متوحّش می‌شوند و نه در قبر و نه به وقت قیام از قبر و گویا که من آن حالت را به چشم خود می‌بینم که مردم به وقت قیام از قبر، از خود خاکها را افشانده، بلند می‌شوند و می‌گویند: «**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ**»[1] یعنی سپاس خدا را که غم را از ما زدود. و متعلق به مژده دنیا آن‌حضرت ﷺ فرموده که آن‌ها خوابهای صادقی هستند که خود انسان ببیند یا دیگری در حق او ببیند که در آنها برای او مژده باشد.[2]

و مژدهٔ دیگر دنیا این‌است که عموم مردم دنیا بدون غرض، با او هم مجلس باشند و او را خوب بپندارند. و در این باره آن‌حضرت ﷺ فرموده که: «**تلک عاجل بشری المومن**» یعنی، خوب فهمیدن عموم مسلمانان و تعریف کردن آنها مژده نقدی مؤمن است.[3]

وَلَا یَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ اِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا ؕ هُوَالسَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ ﴿۶۵﴾ اَلَآ اِنَّ

اندوهگین مباش به گفته آنها در اصل همه نیرو از آن خداست اوست شنوای دانا، آگاه باش

لِلّٰهِ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ ؕ وَمَا یَتَّبِعُ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ

که خدا راست هرکه درآسمانهاباشد وهرکه درزمین وآنچه درتعقیب افتاده‌اندکه می‌خوانندبدون

اللّٰهِ شُرَكَآءَ ؕ اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُوْنَ ﴿۶۶﴾

خداشریک پس چیزی نیست جز پیروی از خیال خویش وچیزی نیست مگراین‌که تخمین می‌زنند.

۱- آیه ۳۴، سورهٔ فاطر.

۲- رواه النجاری عن ابی هریره.

۳- مسلم و بغوی.

خلاصۀ تفسیر

سخنان آنها شما را در غم و اندوه نیفکند (یعنی به کفریات آنان اندوهگین نباشید زیرا علاوه بر علم و حفاظت مذکور) غلبۀ کلّی (و قدرت هم) برای خدا (ثابت) است (او با قدرت خویش مطابق وعده از شما حفاظت می‌کند) او (سخنان آنها را) می‌شنود و (حالت آنها را) می‌داند (و انتقام تو را از آنان خواهد گرفت) آگاه باش که آنچه در آسمانها هستند و آنچه در زمین هستند (یعنی فرشتگان و جنات و انسانها) همه (مملوک) برای خدا می‌باشند (کسی نمی‌تواند جلو حفاظت یا مکافات او را بگیرد پس با همه وجوه باید به خدا متکّی شد) و (اگر کسی شک داشته باشد که شاید شریکی که برای خدا تعیین می‌کنند، مزاحم بشوند پس حقیقت آن را گوش کنید که) کسانی که خدا را گذاشته و شریک‌های دیگر را عبادت می‌کنند (خدا می‌داند که) از چه چیزی پیروی می‌کنند (یعنی دلیل این عقیده آنها چه چیزی است حق این است که هیچ دلیلی نیست) تنها از تخیّلات غیر مستند پیروی می‌کنند و تنها به گمان، سخن می‌گویند (پس در حقیقت در آنها صفات الوهیت مانند علم و قدرت و غیره وجود ندارد؛ لذا در آنها گنجایش ایجاد مزاحمت نیست).

هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ لَکُمُ الَّیْلَ لِتَسْکُنُوْا فِیْهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا ؕ اِنَّ فِیْ

اوست که قرار داد برای شما شب را تا که آرامش بیابید در آن و روز را روشنایی بخش قرار داد بی‌شک که در

ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ ﴿۶۷﴾ قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهٗ ؕ

آن نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌شنوند. و می‌گویند خدا برای خودش فرزندی برگزیده او پاک است

هُوَ الْغَنِیُّ ؕ لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ ؕ اِنْ عِنْدَکُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ ۭ

او بی‌نیاز است از اوست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است نیست نزد شما دلیلی

بِهٰذَا ؕ اَتَقُوْلُوْنَ عَلَی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۶۸﴾ قُلْ اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْتَرُوْنَ عَلَی اللّٰهِ

بر این چرا دروغ می‌گویید بر خدا آنچه از آن خبر ندارید بگو کسانی که به خدا دروغ می‌بندند

الْكَذِبَ لَايُفْلِحُوْنَ «۶۹» مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ اِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ

(هیچوقت) رستگار نخواهند شد استفاده ناچیز از دنیا دارند باز به‌سوی ماست بازگشت آنها سپس

نُذِيْقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيْدَ بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ «۷۰»

می‌چشانیم به ایشان عذاب سخت را در عوض کفرشان.

خلاصه تفسیر

او (اللّٰه) است که آفرید برای شما شب را تا که شما در آن آرامش یابید و روز را هم به‌گونه‌ای ساخت که (به خاطر روشن شدنش) وسیلهٔ دید و بازدید است در این (ساختن) دلایل (توحید) است برای کسانی که (این مطالب را با تدبّر) می‌شنوند (مشرکان در این دلایل فکر نمی‌کنند و سخنان شرک‌آمیز می‌گویند چنان‌که) می‌گویند (نعوذباللّٰه) اللّٰه تعالیٰ فرزند دارد سبحان اللّٰه! (چه سخن تندی بر زبان می‌رانند) او محتاج هیچ کسی نیست (و همه محتاج او و) مملوک اویند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است (پس همه مملوک شدند و او مالک پس ثابت شد که کسی با او در کمالات مشارکت و مجانست ندارد. پس اگر اولاد را با خدا متجانس بدانند پس مجانست باطل شده و اگر غیر متجانس بگویید پس ناجنس بودن اولاد عیبی است و اللّٰه تعالیٰ از عیوب پاک است. چنان‌که در «**سبحٰنه**» اشاره به همین موضوع است لذا وجود اولاد مطلقاً باطل شده و آنچه ما به نفی اولاد مدعی بودیم ما بر آن دلیل اقامه نمودیم. اکنون ادّعای شما مانده است پس) نزد شما (بجز ادّعای بیهوده) بر این (ادّعا) هیچ دلیلی (هم) نیست (پس) آیا به خدا چنین سخنانی را منسوب می‌دارید که شما نسبت به آنها (از هیچ دلیل) اطّلاعی ندارید شما (مفتری بودن آنها را ثابت کرده برای شنوانیدن وعید افترا) بگویید که کسانی که بر خدا دروغ می‌گویند (مانند مشرکان) آنان (هیچ وقت) رستگار نخواهند شد (و اگر کسی شک داشته باشد که ما این‌گونه مردم را در دنیا خیلی موفق و در راحتی و آرامش می‌یابیم پس جوابش این‌است که) این در دنیا زندگی ناچیز (چند روزه است که خیلی زود به پایان خواهد رسید) پس (از مردن) به سوی ما بازگشت آنان است سپس (در آخرت) ما در عوض

کفر به آنان (مزه) سزای سخت خواهیم چشانید.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَنُوحٍ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهٖ يٰقَوْمِ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَّقَامِىْ وَ

بشنوان به آنها حال نوح را وقتی که گفت به قوم خود ای قوم اگر سنگین شده بر شما ایستادن من و

تَذْكِيْرِىْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَاَجْمِعُوْٓا اَمْرَكُمْ وَشُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ

نصیحت کردن من به آیات خدا من بر خدا توکّل کردم اکنون همه شما باهم مقرّر کنید کار خود را و جمع کنید

لَايَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوْٓا اِلَىَّ وَ

نیروهای معبودان خود را باز نداشته باشید در کار خود شک پس اقدام خود را علیه من انجام دهید و

لَاتُنْظِرُوْنِ ﴿۷۱﴾ فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَاَلْتُكُمْ مِّنْ اَجْرٍ ؕ اِنْ اَجْرِىَ اِلَّا

و به من مهلت ندهید. پس اگر برگردید پس من نخواستم از شما مزدی و مزد من

عَلَى اللّٰهِ ۙ وَاُمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ ﴿۷۲﴾ فَكَذَّبُوْهُ فَنَجَّيْنٰهُ

بر خداست و به من دستور رسیده که باشم فرمان بردار. پس تکذیب کردند او را پس ما نجات دادیم او را

وَمَنْ مَّعَهٗ فِى الْفُلْكِ وَجَعَلْنٰهُمْ خَلٰٓئِفَ وَاَغْرَقْنَا الَّذِيْنَ

و کسانی که با او بودند در کشتی و قرار دادیم آنها را جانشین (کافران) و غرق کردیم کسانی را که

كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا ۚ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِيْنَ ﴿۷۳﴾

تکذیب می‌کردند آیات ما را پس بنگر که چگونه شد انجام ترسانیده شدگان.

خلاصه تفسیر

و شما برایشان داستان نوح (علیه السلام) را بخوانید (وقتی که واقع شده بود) که او به قوم خویش فرموده که ای قوم من! اگر ماندن من (یعنی در حالت موعظه ماندن من) و نصیحت احکام خدا بر شما سنگین (و ناگوار) است، پس (باشد من باکی ندارم زیرا) اتّکای من به خداست، پس شما (درباره ضرر رسانی من) تدابیر خود را (آنچه می‌توانید بکنید) با شرکا (یعنی بتها) ی خود جمع کنید (یعنی شما با معبودان خویش با هم

شده در ضرررسانی من آرزوهای خود را برآرید) باز آن تدابیر شما موجب عقده (و دل تنگی) نباشد (یعنی بیشتر با تدبیر خفیه طبیعت پژمرده می‌شود. پس نیاز به تدبیر خفیه نیست آنچه تدبیر می‌کنید با سعهٔ صدر و به طور آشکار انجام دهید و هرگز بر من ملاحظه و اغماض ننمایید.).

پس با من (آنچه کردنی است) بکنید و به من (کوچکترین) مهلتی ندهید (حاصل این که نه من از سخنان شما می‌ترسم و نه از تبلیغ باز می‌ایستم تا اینجا خوف را نفی فرمود در آینده طمع را نفی می‌فرماید یعنی) باز هم اگر شما اعراض بکنید پس (بفهمید که) من از شما (برای تبلیغ) معاوضه نخواستم (و من چگونه از شما می‌خواهم زیرا) و معاوضه من تنها (مطابق وعده کرم) بر خداست (الغرض نه از شما می‌ترسم و نه خواهش می‌کنم) و (زیراکه) به من دستور رسیده که من از فرمانبرداران باشم (بنابر این در تبلغ، اجرای حکم می‌کنم اگر شما نپذیرید به من چه ضرر وارد می‌شود) پس (با وجود این موعظه بلیغ هم) آنها او را تکذیب کردند. لذا (بر آنها عذاب طوفان مسلّط گردید و) ما (از آن عذاب) به او و کسانی که به او در کشتی بودند نجات دادیم و آنها را (بر زمین) جانشین (کافران) کردیم و کسانی که (باقی مانده و) آیات ما را تکذیب کرده آنها را (در این طوفان) غرق کردیم. پس باید دید که چگونه (بد) شد انجام کسانی که (به عذاب الهی) ترسانیده شده بودند (یعنی در بی‌خبری هلاک نشدند اوّل به آنها گفته شد و تفهیم شدند وقتی که نپذیرفتند سزا یافتند).

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهٖ رُسُلًا اِلٰى قَوْمِهِمْ فَجَآءُوْهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ فَمَا كَانُوْا

پس فرستادیم ما بعد از نوح پیامبرانی را به سوی اقوام شان پس آوردند نزدشان دلایل روشن پس نشد

لِيُؤْمِنُوْا بِمَا كَذَّبُوْا بِهٖ مِنْ قَبْلُ ؕ كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلٰى قُلُوْبِ الْمُعْتَدِيْنَ ﴿۷۴﴾

که ایمان بیاورند به آنچه او را قبلاً تکذیب کرده بودند اینچنین ما مهر می‌زنیم بر دل متجاوزان.

خلاصه تفسیر

پس بعد از نوح (علیه السلام) ما پیامبران دیگری را به سوی قومهایشان فرستادیم پس آنان به نزدشان معجزات آوردند (ولی) باز (هم کیفیت ضد و عنادشان

این شد که) چیزی را که آنان در (وهله) اوّل (یکبار) دروغ گفته بودند نشد که باز آنرا بپذیرند (و هم چنان‌که ایشان سخت دل بودند) اللّه تعالیٰ بر دل کفّار مهر می‌زند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُّوْسٰى وَ هٰرُوْنَ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَا۟ئِهٖ بِـاٰيٰتِنَا

سپس‌فرستادیم بعدازایشان موسیٰ‌وهارون‌را به‌سوی‌فرعون‌وسرداران قوم‌او بانشانه‌های‌خویش

فَاسْتَكْبَرُوْا وَكَانُوْا قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ ﴿۷۵﴾ فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا

پس تکبر کردند و بودند مردمانی گناهکار. پس وقتی که رسید به آنان سخن حق از نزد ما

قَالُوْآ اِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِيْنٌ ﴿۷۶﴾ قَالَ مُوْسٰٓى اَتَقُوْلُوْنَ لِلْحَقِّ لَمَّا

گفتند این سحری آشکاراست. گفت موسی آیا سخن درست را که

جَآءَكُمْ ؕ اَسِحْرٌ هٰذَا ؕ وَ لَا يُفْلِحُ السّٰحِرُوْنَ ﴿۷۷﴾ قَالُوْٓا اَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا

به‌سوی‌شماآمده سحرمی‌دانیدورستگارنمی‌شوندساحران. گفتندآیاآمده‌ای توکه‌برگردانی‌مارا

عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا وَ تَكُوْنَ لَكُمَا الْكِبْرِيَآءُ فِى الْاَرْضِ ؕ وَ مَا

از راهی که یافته‌ایم بر آن آبا و اجداد خود را و برسد پادشاهی و (مقام) به شما در زمین و

نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِيْنَ ﴿۷۸﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُوْنِىْ بِكُلِّ سٰحِرٍ عَلِيْمٍ ﴿۷۹﴾

ما به شما ایمان نخواهیم آورد. و گفت فرعون بیاورید پیش من ساحران دانا را

فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُّوْسٰٓى اَلْقُوْا مَآ اَنْتُمْ مُّلْقُوْنَ ﴿۸۰﴾ فَلَمَّآ

پس وقتی که آمدند ساحران گفت به آنها موسی بیندازید آنچه می‌اندازید پس وقتی که

اَلْقَوْا قَالَ مُوْسٰى مَا جِئْتُمْ بِهِ ۙ السِّحْرُ ؕ اِنَّ اللّٰهَ سَيُبْطِلُهٗ ؕ اِنَّ اللّٰهَ

انداختندگفت موسی آنچه شما آوردید سحراست الان خدا آنها را از بین می‌برد بی‌شک خدا

لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِيْنَ ﴿۸۱﴾ وَ يُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِمٰتِهٖ وَ لَوْ كَرِهَ

به‌صلاح نمی‌آوردکار مفسدان‌را. وثابت خواهدکردخداحق‌رابه‌حکم‌خویش‌اگرچه‌ناگواربگذرد

الْمُجْرِمُوْنَ ﴿۸۲﴾

بر گناهکاران.



خلاصه تفسیر

پس بعد از این پیامبران (مذکور) ما موسی و هارون (علیهما السلام) را به سوی فرعون و سرداران او با معجزات (عصا و ید بیضای) خویش فرستادیم پس آنها (با درگیری از تصدیق آنها) تکبّر کردند (و برای طلب حق هم نیندیشیدند) به آنان از نزد ما (بر نبوّت موسوی) دلیل رسید (که مراد از آن معجزات اوست) گفتند که یقیناً این سحری است آشکار. موسی (علیه السلام) فرمود: آیا شما نسبت به این معجزه آشکار که به نزد شما رسیده چنین می‌گویید که (این معجزه نیست) آیا این سحر است حال آنکه ساحران (وقتی که مدّعی نبوّت باشند پس در اظهار معجزه) پیروز نمی‌شوند (و من پیروز شدم که نخست ادّعا کردم، سپس معجزه ارائه نمودم) آنها (نتوانستند که نسبت به این ادعا پاسخ گویند و بالاخره از روی جهالت) گفتند آیا شما به پیش ما به این خاطر آمده‌اید که ما را از این طریقه منحرف کنید که بر آن ما بزرگواران خویش را دیده‌ایم و (به این خاطر آمده‌اید که) شما دو نفر در دنیا به ریاست (و سرداری) نایل گردید و (شما کاملاً نفهمیدید که) ما تسلیم شما دو نفر نخواهیم شد و فرعون (به سرداران خود) گفت که همهٔ ساحران ماهر را (که در قلمرو حکومت من هستند) احضار کنید (به‌طوری‌که همگی جمع کرده شدند) پس وقتی که آنان آمدند (به مقابله با موسی علیه السلام برخاستند پس) موسی (علیه السلام) به آنان گفت که بیندازید آنچه شما می‌خواهید (در میدان) بیندازید، لذا وقتی که آنها (وسایل سحر خود را) انداختند پس موسی (علیه السلام) فرمود که آنچه شما آورده‌اید، سحر است (نه آن که فرعونیان به آن سحر می‌گویند) به درستی که اللّه تعالیٰ اکنون این (سحرها) را از بین می‌برد. (زیراکه) اللّه تعالیٰ نمی‌گذارد کار این مفسدان انجام پذیرد. (که بتوانند با معجزه پیش بیایند) و اللّه تعالیٰ (هم چنان‌که باطل اهل باطل را در مقابله معجزات حق باطل می‌کند هم چنین) دلیل صحیح (یعنی معجزه) را مطابق وعده خویش (که متعلّق به اثبات نبوت باشد) به اثبات می‌رساند هر چند که مجرمان (و کفّار) آن را ناگوار به پندارند.

فَمَآ اٰمَنَ لِمُوْسٰٓی اِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهٖ عَلٰی خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَا۟ئِهِمْ

پس کسی ایمان نیاورد به‌موسی مگر گروهی از فرزندان قوم او با ترس از فرعون و سرداران شان

اَنْ يَّفْتِنَهُمْ ؕ وَاِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِی الْاَرْضِ ۚ وَاِنَّهٗ لَمِنَ الْمُسْرِفِيْنَ ﴿۸۳﴾

که‌مبادا که اذیت‌کند ایشان‌را و فرعون مسلّط است درکشور و هرآینه او از جمع حدگذرندگان است.

وَ قَالَ مُوْسٰی يٰقَوْمِ اِنْ كُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوْٓا اِنْ كُنْتُمْ

و گفت موسی ای قوم من اگر شما ایمان آورده‌اید به خدا پس بر او توکّل کنید اگر هستید

مُّسْلِمِيْنَ ﴿۸۴﴾ فَقَالُوْا عَلَی اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا ۚ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ

فرمان بردار. پس گفتند ما بر خدا توکّل کردیم، پروردگارا بر ما میازما زور

الظّٰلِمِيْنَ ﴿۸۵﴾ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۸۶﴾

ظالمان را. و نجات ده ما را به رحمت خویش از مردم کافر.

خلاصه تفسیر

پس (وقتی که معجزه عصا ظاهر گشت پس) بر موسیٰ (علیه السلام نخست) فقط چند نفر از قوم او ایمان آوردند آن هم با ترس از فرعون و حکام که (مبادا بر ظهور آن) به ایشان اذیّت برسانند و حقیقت (ترس آنان بی‌جا نبود زیرا) فرعون در آن کشور غلبه (و سلطنت) داشت و این هم بود که او از حد (انصاف) خارج می‌شد (و ظلم می‌کرد پس کسی که در سرمستی حکومت ظلم بکند از او ترس پیش می‌آید) و موسیٰ علیه السلام (وقتی که دید که آنان می‌ترسند به آنان) گفت ای قوم من اگر شما (از صدق دل) بخدا ایمان دارید پس (به فکر و اندیشه، فرو نروید بلکه) بر خدا توکّل کنید اگر شما مطیع (او) هستید آنها (در پاسخ) عرض کردند که ما بر خدا توکّل کردیم (سپس به دربار خدا دعا خواندند که) پروردگارا ما را مورد آزمایش ظالمان قرار مده و ما را از روی لطف و مرحمت خویش از دست کافران رهایی ده.

وَ اَوْحَيْنَاۤ اِلٰى مُوْسٰى وَ اَخِيْهِ اَنْ تَبَوَّاٰ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوْتًا وَّ اجْعَلُوْا

و وحی فرستادیم به موسیٰ و برادرش که مقرّر کنید برای قوم خود در مصر اتاقهایی و بسازید

بُيُوْتَكُمْ قِبْلَةً وَّ اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ ؕ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۸۷﴾ وَ قَالَ مُوْسٰى

خانه‌هایتان را رو به قبله و بر پا دارید نماز را و بشارت ده مومنان را. و گفت موسیٰ

رَبَّنَاۤ اِنَّكَ اٰتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَاَهٗ زِيْنَةً وَّ اَمْوَالًا فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

پروردگارا تو داده‌ای فرعون و سرداران او را زینت و اموال در زندگی دنیا

رَبَّنَا لِيُضِلُّوْا عَنْ سَبِيْلِكَ ۚ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰۤى اَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلٰى

پروردگارا برای این‌که منحرف کنند از راه تو پروردگارا نابودکن اموال ایشان را و سخت بگردان

قُلُوْبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْا حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ ﴿۸۸﴾ قَالَ قَدْ اُجِيْبَتْ

دلهای‌شان را که ایمان نیاورند تا ببینند عذاب دردناک. فرمود پذیرفته شد

دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيْمَا وَلَا تَتَّبِعٰٓنِّ سَبِيْلَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۸۹﴾ وَجَاوَزْنَا

دعای شما پس هر دو ثابت بمانید و نروید به راه کسانی که ناآگاه‌اند و گذرانیدیم

بِبَنِىْۤ اِسْرَآءِيْلَ الْبَحْرَ فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُوْدُهٗ بَغْيًا وَّ عَدْوًا ؕ حَتّٰۤى

بنی اسرائیل را از دریا پس تعقیب کرد آنها را فرعون و لشکریانش از روی شرارت و تعدّی تا

اِذَاۤ اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهٗ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا الَّذِىْۤ اٰمَنَتْ بِهٖ بَنُوْۤا

این‌که در آستانهٔ غرق شدن قرار گرفت، گفت ایمان آوردم که نیست معبودی بجز آن‌که ایمان آورده به او

اِسْرَآءِيْلَ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ ﴿۹۰﴾ آٰلْئٰنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ

بنی اسرائیل و من از مسلمانانم. الآن چنین می‌گویی و تو نافرمانی میکردی پیش از این و بودی

مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ ﴿۹۱﴾

از گمراهان.

خلاصه تفسیر

و ما (وسایل پذیرفتن این دعا را فراهم کردیم که) به موسی (علیه السلام) و برادرش

(هارون علیه‌السلام) وحی فرستادیم که شما هر دو برای مردم خویش (چون گذشته) در مصر خانه‌هایی بر پا سازید (یعنی آنان نترسیده خانه‌ها را رها نکنند ما نگهبان آنها هستیم) و (در اوقات نماز) همهٔ شما آن خانه‌های خود را جای نماز خواندن قرار دهید (حضور در مساجد به‌خاطر ترس عفو است) و (این الزامی است که) پایبند نمازباشید (تا که به برکت نماز اللّه تعالیٰ به زودی از این مصیبت رهایی دهد) و (ای موسی) شما به مسلمانان مژده بدهید (که به‌زودی این مصیبت بپایان می‌رسد) و موسی (علیه‌السلام در دعا) عرض کرد که پروردگارا (این بر ما روشن شد که) شما به فرعون و سرداران او وسایل تجمل و انواع و اقسام اموال در زندگی دنیوی داده‌اید پروردگارا! به این خاطر داده‌اید که آنها (مردم را) از راه تو گمراه کنند (پس وقتی که در مقدرات آنان هدایت نیست و آنچه حکمت بود حاصل شد لذا اکنون چرا اموال و نفوس آنها باقی گذاشته شود پس) ای پروردگار! اموال آنها را نیست و نابود کن و (وسایل هلاکت نفوس آنها را فراهم گردان به این نحو که) دلهایشان را (بیشتر) سخت بگردان (که از آن مستحق هلاکت شوند) پس اینها نتوانند ایمان بیاورند (بلکه روز به روز کفر آنها اضافه شود) تا این که (مستحق) عذاب دردناک (شده آن) را ببینند (پس در آن وقت ایمان نافع نخواهد شد. موسیٰ علیه‌السلام این دعا را خواند و هارون علیه‌السلام آمین گفت‌کذا فی الدّر المنثور). حق تعالیٰ فرمود که دعای شما هردو پذیرفته شد (زیرا آمین گفتن هم شرکت در دعاست یعنی اکنون ما اموال ونفوس آنها را هلاک خواهیم کرد) پس شمابر وظیفه منصبی خویش یعنی تبلیغ مستقیم باشید (یعنی اگر چه هدایت درحق آنها مقدر نباشد، امّا تبلیغ شما فایده دارد) وبر راه کسانی مرو که (نسبت به صدق وعده ما یا به حکمت در توقف یا به لزوم تبلیغ) علم ندارند (یعنی وعده مارا راست بفهمید واگر در هلاکت تأخیر شود بفهمیدکه درآن حکمتی است و به انجام وظیفه مشغول شوید) و (وقتی که ماخواستیم که فرعون را هلاک کنیم به موسی علیه‌السلام دستور دادیم که بنی اسرائیل رااز مصر بیرون ببرد چنان‌که او همه را با خود برداشته، روانه شد. و در راه با دریای شور برخورد نمود و به برکت دعای موسیٰ علیه‌السلام در آن راهی باز شد و) ما بنی‌اسرائیل را از (آن) دریا گذرانیدیم. سپس در تعقیب آنان فرعون با لشکر خویش به قصد ظلم و تعدّی (در دریا) به راه افتاد (که از دریا بیرون آمده به آنان قتل و قتال کند امّا او نتوانست از دریا بگذرد). تا این که در آستانه غرق شدن قرار گرفت (و ملائکهٔ عذاب را مشاهده کرد) پس (پریشان شده) گفت که من

ایمان می‌آورم که جز ذاتی که بنی‌اسرائیل بر او ایمان آورده معبودی دیگر نیست و من در ردیف مسلمانان در می‌آیم (پس به من از این غرق و عذاب آخرت نجات حاصل گردد) حال آن که قبل (از مشاهدهٔ آخرت) به طغیان و سرکشی مشغول و در گروه مفسدین داخل بود. لذا اکنون نجات می‌طلبد.

معارف و مسایل

در آیات فوق الذّکر قدری از احوال حضرت موسی و هارون علیهما السلام و بنی اسرائیل و قوم فرعون و احکام مربوط به آنها ذکر شده است. در نخستین آیه، حکم مربوط به واقعه‌ای مخصوص آمده و آن این‌است که بنی اسرائیل که عامل به دین موسی بودند همه طبق عادات عمومی نمازها را تنها در صومعه‌ها (عبادتگاهای) خویش ادا می‌کردند و حکم امم گذشته هم همین بود که نماز آنها در خانه‌های‌شان ادا نمی‌شد و این تسهیل به امّت محمّدیه اعطا گردید که هر جا و هر کجا که بخواهند می‌توانند، نماز بخوانند.

در حدیثی از **صحیح مسلم** آمده که رسول‌کریم ﷺ از شش خصوصیت خویش یکی این را نیز فرمود که تمام روی زمین برای من چون مسجد قرار داده شده است. نماز خواندن بر هر نقطهٔ آن، قابل اداست. این‌امر جداگانه‌ای است که ادا کردن فرایض با جماعت در مساجد «سنّت موکّده» قرار داده شده است و ادای نوافل در خانه‌ها افضل است. و عمل رسول‌کریم ﷺ بر این بود که در مسجد تنها نماز فرض می‌خواند و سنن و نوافل را در خانه ادا می‌کرد. امّا بنی‌اسرائیل طبق مذهب خویش موظف بودند که نماز را تنها در عبادتخانه‌های خویش ادا نمایند و فرعون که انواع و اقسام مظالم را بر آنها روا می‌داشت با مشاهده آن، عبادتخانهٔ آنها را منهدم کرد تا نتوانند مطابق مذهب خویش نماز بخوانند. بنابراین حق‌تعالیٰ به هر دو پیامبر بنی‌اسرائیل حضرت موسی و هارون علیهما السلام دستور داد که در این آیه ذکر شده است که

برای بنی‌اسرائیل در مصر خانه‌های جدیدی ساخته شود و روی آنها به سوی قبله قرار گیرد تا بتوانند در خانه‌های مسکونی نمازشان را اداکنند.

از این معلوم شد که در امم گذشته اگر چه حکم عمومی این بود که نمازها تنها در عبادت خانه‌ها اداگردند، امّا به سبب این حادثهٔ بخصوص به بنی‌اسرائیل موقّتاً اجازه رسید که در خانه‌هایشان نماز بخوانند و روی خانه‌های خویش را به سوی قبله متوجّه سازند. و این را هم می‌توان گفت که در این وقت اضطراری به آنان اجازه رسید که در خانه‌های مخصوص خود که روی آنها به سوی قبله متوجه شده به ادای نماز بپردازند. همانگونه که پیشتر اشاره شد، در آن وقت در همه جا و همه خانه‌ها، مجاز به ادای نماز نبودند. در حالی‌که جهت سهولت کار به امّت محمّدی این امکان داده شد که در هر شهر، جنگل، کوه، دشت و بالاخره هر جا نمازشان را ادا کنند.[1]

در اینجا این نکته هم قابل توجّه است که در این آیه که به بنی‌اسرائیل دستور رسیده که به سمت قبله روی بگردانند مراد از آن کدام قبله است؟ آیا منظور کعبه است یا بیت المقدس؟ حضرت عبداللّه بن عبّاس می‌فرماید که: مراد از آن کعبه است. چرا که کعبه قبلهٔ حضرت موسی علیه‌السلام و قوم او بوده است.[2]

بلکه بعضی از علما فرموده‌اند که قبلهٔ همهٔ انبیا علیهم السّلام در اصل کعبه بوده است در حدیثی آمده که یهود در نماز روی به سمت صخره بیت المقدس می‌آوردند. در حالی‌که این عمل منحصر به مقطع زمانی خاصی بوده چون حضرت موسی علیه‌السلام مصر راگذاشته عازم بیت المقدس شد و این با آن منافات ندارد که به وقت سکونت در مصر قبلهٔ او بیت اللّه باشد.

در این آیه این هم ثابت شد که استقبال قبله برای نماز در زمان انبیای سابقین هم شرط بوده است. هم چنین شرط طهارت و سترعورت در شرایع

۱- روح المعانی.
۲- قرطبی و روح المعانی.

همه انبیاء علیهم السّلام از روایات معتبر ثابت است.

هدف از ساختن خانه‌ها به سوی قبله این بود که در آنها نماز ادا گردد. لذا بعد از آن دستور «اَقِیْمُوْا الصَّلٰوةَ» داده چنین ارشاد شد که اگر فرعون از ادای نماز در عبادتگاهها جلوگیری می‌کند از ممانعت آن نماز ساقط نمی‌شود و باید در خانه‌هایتان نماز بخوانید.

در آخر آیه، خطاب به حضرت موسی علیه‌السلام فرموده که: شما به مؤمنان مژده دهید که آرزوی آنها برآورده شد. آنان بر دشمن پیروز می‌شوند و در پایان به جنّت نایل خواهند آمد.[1]

در ابتدای آیه، حضرت موسی و هارون علیهماالسّلام به صیغه تثنیه مخاطب شدند؛ زیرا اجازه ساختن خانه به سمت قبله و خواندن نماز در آنها وظیفه آنان بود. سپس به صیغهٔ جمع به شمولیت بنی‌اسرائیل به همه به اقامت نماز دستور داده شد. زیرا در این حکم پیغمبر و امّت همه داخل‌اند. در پایان حکم مژده و بشارت تنها به موسی علیه‌السلام داده شد زیرا در اصل بنی‌اسرائیل، تابع شریعت ایشان بودند و مژده دادن به جنّت وظیفهٔ ایشان بود.

در آیهٔ دوم از اصلاح قوم فرعون مأیوس شده ذکر دعاهای بد موسی علیه‌السلام به میان آمده است که در ابتدای آن، حضرت موسی علیه‌السلام به بارگاه حق تعالیٰ دست به دعا برداشت که: شما به قوم فرعون و سایل زینت دنیا و ثروت و اموال عنایت فرموده‌اید از مصر گرفته تا سرزمین حبشه معدنهای نقره و زبرجد، زمرد، یاقوت و جواهرات دیگر اعطا فرموده‌اید.[2] که در اثر آن، آنها مردم را از راه تو دارند منحرف می‌کنند. زیرا عموم مردم با مشاهدهٔ زرق و برق و عیش و عشرت ظاهری او در شک قرار می‌گیرند که اگر اینها گمراه بودند چرا به انواع نعمتهای الهی نایل آمده‌اند؟ زیرا نگاه عموم مردم

۱- روح.

۲- قرطبی.

به آن حقیقت نمی‌رسد که رونق دنیا بدون اعمال نیک نمی‌تواند نشانه‌ای بر حقّانیّت کسی باشد. حضرت موسی از اصلاح فرعون مأیوس شده، احساس خطر کرد که مبادا مال و ثروت او موجب گمراهی دیگران قرار گیرد؛ لذا دعای بد کرد که: «**رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰى اَمْوَالِهِمْ**» یعنی: پروردگارا! صورت اموال ایشانرا تبدیل نموده مسخ و بی کار کن.

حضرت قتاده بیان می‌فرماید که: اثر این دعا چنان ظاهر شد که تمام زر و جواهر قوم فرعون و سکّه‌های نقدی و حتّی مزرعه و باغها همه به سنگ تبدیل شد. در عهد حضرت عمر بن عبدالعزیز کیسه‌ای کشف شد که در آن مقداری از چیزهای زمان فرعون وجود داشت در آن تخم‌مرغ و بادام دیده شد که کاملاً سنگ بودند.

ائمّهٔ تفسیر فرموده‌اند که اللّه تعالیٰ همهٔ آن میوه‌جات، سبزیها و غیره را به سنگ تبدیل کرده بود و این، یکی از آن نه ۹ آیات (معجزات) است که ذکرش در آیهٔ ۱۰۱ سوره اسراء آمده که: «**وَ لَقَدْ اٰتَيْنَا مُوْسٰى تِسْعَ اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ**» دعای بد دیگری که حضرت موسی علیه السلام در حق آنها کرده بود، این است که «**وَاشْدُدْ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَلَايُؤْمِنُوْا حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ**»: یعنی پروردگارا! دلهای‌شان را چنان سخت گردان که در آن صلاحیّت ایمان و خیر نباشد، تا که آنان قبل از آمدن عذابِ الیم، موفّق به ایمان آوردن نشوند و این دعای بد ظاهراً از زبان یک رسول و پیامبر که وظیفه ارشاد و دعوت به ایمان و توحید دارد، بعید می‌نماید.

امّا در اینجا واقعه از این قرار است که: حضرت موسی علیه السلام بعد از انجام همه تدابیر از اصلاح آنان مأیوس شده بود و می‌خواست که واقعاً ایشان به کیفر اعمالشان برسند و احتمال داشت که مبادا آنان با مشاهده عذاب به ایمان اقرار کنند و به این شکل عذاب برطرف گردد. لذا بغض و نفرت از کفر، موجب این دعای بد گردید، چنانکه فرعون هنگام غرق شدن شروع به اقرار ایمان کرد که جبرئیل دهن او را گرفت و او را از دعای مصلحتی‌اش باز داشت که مبادا رحمت الهی متوجّه او شده، از عذاب

نجات یابد و این هم می‌تواند باشد که این دعای بد در اصل دعای بد نباشد، بلکه مانند دعای لعنت شیطان باشد که او خود مطابق نصّ قرآن مجید، ملعون است و منشأ لعنت کردن او، فقط این‌است که کسی که خدا لعنت را بر او مسلّط گردانیده ما هم بر او لعنت می‌کنیم. پس در این صورت مقصود آن این‌است که سختی دلهایشان و عدم صلاحیّت و شایستگی ایمان آنان از جانب اللّه مقدر شده بود که حضرت موسی علیه‌السلام به صورت دعای بد، آن را اظهار داشت.

در آیهٔ سوم پذیرفته‌شدن این دعای حضرت موسی علیه‌السلام ذکر شده است. امّا در عنوان، حضرت هارون را شریک گردانیده چنین خطاب فرمود که: «**قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا**» یعنی دعای هر دو پذیرفته شد. علّتش این است که حضرت موسی دعا می‌کرد، حضرت هارون آمین می‌گفت. از این جا معلوم شد که آمین گفتن بر دعا نیز نوعی دعاست و چون طریقه مسنون دعا در قرآن به آهسته گفتن است؛ پس بهتر آن است که آمین گفتن هم با صدای آهسته شود.

در این، پذیرفتن دعای هر دو پیغمبر اعلام گردید امّا تا حدّی از آنان هم امتحان گرفته شد که مطابق گفتار بغوی، مقبولیّت دعا از جانب ربّ‌العالمین، بعد از چهل سال نمایان شد. لذا در این آیه ضمن اعلام مقبولیّت دعا، چنین راهنمایی شدند که: «**فَاسْتَقِيمَا وَ لَاتَتَّبِعَنِّ سَبِيْلَ الَّذِيْنَ لَايُؤْمِنُوْنَ**»: یعنی در اینجا به وظیفه دعوت و تبلیغ خویش مشغول باشید اگر اثر پذیرش دعا دیر ظاهر گردد مانند جاهلان تعجیل نکنید.

در آیهٔ چهارم بعد از ذکر معجزه مشهور حضرت موسی علیه‌السلام یعنی گذشتن از دریا و حادثهٔ غرق شدن فرعون فرمود: «**حَتّٰى اِذَآ اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّه لَآاِلٰهَ اِلَّا الَّذِيْٓ اٰمَنَتْ بِه بَنُوْٓ اِسْرَآءِيْلَ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ**»: یعنی وقتی که با غرقاب مواجه شد، گفت ایمان آوردم بر این که بجز خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، معبود دیگری وجود ندارد و من از مسلمانانم!

در پنجمین آیه از طرف خود حق تعالیٰ شانه، پاسخی به آنان چنین

آمده است «آلْئٰنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمَفْسِدِيْنَ» یعنی: آیا اکنون می خواهی که مسلمان شوی، حال آن که وقت ایمان و اسلام گذشته است. از این جا ثابت شد که ایمان آوردن آن هم در لحظه مرگ، قابل قبول نمی‌باشد؛ چنان‌که رسولﷺ فرمود: اللّه تعالیٰ توبه بنده‌اش را می‌پذیرد تا وقتی که زمان غرغره موت نرسیده باشد.[1]

مراد از غرغرهٔ موت، هنگامی است که فرشته برای نزع روح حاضر می‌شود. لذا در آن وقت هیچ عملی قابل قبول نیست؛ نه ایمان و نه کفر. پس کسی که در این وقت ایمان بیاورد به او مؤمن اطلاق نمی‌گردد و در تجهیز و تکفین او مانند مسلمانان عمل نمی‌شود؛ چنان‌که در این جا واقعهٔ فرعون ثابت می‌گردد که بالاجماع مرگ فرعون با کفر انجامیده است.

و از نصوص قرآن هم این موضوع روشن می‌گردد وکسی که این نوع ایمان فرعون را معتبر دانسته یا باید قول او را تأویل کرد یا به آن اشتباه گفت.[2]

هم چنین اگر خدای نخواسته در چنین حالتی (نزع روح) از زبان کسی کلمهٔ کفر آمیزی خارج شود، به او کافر هم گفته نمی‌شود. بلکه بر جنازهٔ او نماز خوانده می‌شود و مانند مسلمانان تجهیز و تکفین می‌گردد. چنان‌که از احوال بعضی از اولیاء اللّه تأیید می‌گردد که کلمه‌ای که از زبانشان خارج شده، مردم آن را کفر دانسته و پریشان شده‌اند که او به هوش آمده و مطلب خود را بیان کرده، همه مطمئن شده‌اند که آن عین کلمه ایمان بوده‌است.

خلاصه این که هنگامی‌که روح، نزع شود آن نوع کلمات در شمار زندگی دنیا به شمار نمی‌آیند. و هیچ چیزی در آن وقت شرعاً معتبر نیست. حال آن که قبل از آن، همه اعمال معتبراند. امّا مشاهده کنندگان در این، باید احتیاط لازم را معمول دارند چراکه فهمیدن چنین حالتی، بس دشوار است که آیا این وقت همان نزع روح و غرغره موت است یا قبل از آن.

۱- ترمذی.

۲- روح.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيْكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُوْنَ لِمَنْ خَلْفَكَ اٰيَةً ؕ وَ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ

پس امروز ما نجات می دهیم بدنت را تا که برای آیندگان نشانه‌ای (عبرت) باشی و به درستی که بسیاری از

النَّاسِ عَنْ اٰيٰتِنَا لَغٰفِلُوْنَ ﴿۹۲﴾ وَلَقَدْ بَوَّاْنَا بَنِیْٓ اِسْرَآءِيْلَ مُبَوَّاَ صِدْقٍ وَّ

مردم از آیات ما غافلند. هر آینه جای دادیم بنی اسرائیل را جای پسندیده و

رَزَقْنٰهُمْ مِّنَ الطَّيِّبٰتِ ۚ فَمَا اخْتَلَفُوْا حَتّٰى جَآءَهُمُ الْعِلْمُ ؕ

روزی دادیم آنان را از چیزهای پاکیزه، پس اختلاف واقع نشد میانشان تا این‌که رسید به آنان خبر،

اِنَّ رَبَّكَ يَقْضِیْ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ﴿۹۳﴾

بی‌شک پروردگار تو قضاوت می‌کند میان‌شان روز قیامت در آنچه میان آنها اختلاف واقع شد.

فَاِنْ كُنْتَ فِیْ شَكٍّ مِّمَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِيْنَ يَقْرَءُوْنَ الْكِتٰبَ

پس اگر تو در شک هستی از آنچه ما فرود آوردیم به‌سوی تو پس بپرس از کسانی که می خوانند کتاب را

مِنْ قَبْلِكَ ۚ لَقَدْ جَآءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ﴿۹۴﴾

پیش از تو یقیناً آمده است به تو سخن حق از خدای تو پس مباش هرگز از شک کنندگان.

وَ لَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ فَتَكُوْنَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ﴿۹۵﴾

و مباش از کسانی که تکذیب کردند سخنان خدا را پس تو هم می‌باشی از زیان کاران.

اِنَّ الَّذِيْنَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿۹۶﴾ وَ لَوْ جَآءَتْهُمْ

کسانی که ثابت شده است در حقّشان سخن پروردگار تو که ایمان نمی‌آورند. و اگر چه برسد به آنها

كُلُّ اٰيَةٍ حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ ﴿۹۷﴾ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ اٰمَنَتْ فَنَفَعَهَآ

همه نشانیها تا که نبینند عذاب دردناک. پس چرا نشد شهر و آبادی که ایمان بیاورد پس مفید افتد

اِيْمَانُهَآ اِلَّا قَوْمَ يُوْنُسَ ؕ لَمَّآ اٰمَنُوْا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْیِ فِی

ایمان آوردن آنها مگر قوم یونس که وقتی ایمان آوردند برداشتیم از آنان عذاب رسوا کننده را در

الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنٰهُمْ اِلٰی حِيْنٍ ﴿۹۸﴾

زندگی دنیا و بهره‌مند ساختیم آنها را، تا مدّتی (معیّن).

خلاصهٔ تفسیر

پس (بجای نجات مطلوب) امروز ما جسد تو را (از ته نشین شدن در آب) نجات دادیم تا که تو برای آنها موجب عبرت باشی که پس از تو (موجود) هستند (که با مشاهده نابودی و تباهی تو از مخالفت احکام الهی پرهیز کنند) و حقیقت این است که (باز هم) بسیاری از مردم از (این‌گونه) عبرتها غافل اند (و از مخالفت با احکام نمی‌ترسند) و ما (بعد از غرق شدن فرعون) به بنی اسرائیل جای خوب برای سکونت دادیم (که آنگاه مالک مصر شدند و اوّلین نژاد آنها را بر عمالقه بیت المقدس کشور شام پیروز گردانیدیم) و ما برای خوردن آنها چیزهای پاکیزه‌ای عنایت کردیم (در مصر هم جنّت و عیون بود و نسبت به شام «**بارکنا فیها**» آمده است) پس (می‌بایستی که در اطاعت ما بیشتر سرگرم می‌شدند امّا آنها برعکس در این اختلاف پدید آوردند و تعجّب این که) آنها (به سبب جهالت) اختلاف نکردند تا این‌که علم (احکام) به آنان رسیده (بود و باز اختلاف کردند که بعداً نسبت به این اختلاف و عید آمده که) یقینی است که پروردگار تو در میان ایشان (اختلاف کنندگان) در روز قیامت در آن امور (عملاً) قضاوت خواهند فرمود که در آنها اختلاف می‌کردند باز اگر (فرضاً) شما درباره این (کتاب) در شکّ (و تردید) باشید که ما به سوی شما فرستاده‌ایم. پس (آسان‌ترین طریقه دفع آن شکّ این هم هست که) شما از کسانی که پیش از شما کتاب‌ها را می‌خوانند بپرسید (مراد از آن تورات و انجیل‌اند و آنها من حیث القراة مبنی بر پیشگویی‌های خود به صدق این قرآن خبر می‌دهند) یقیناً پیش تو از جانب پروردگارت کتاب بر حقّ آمده و شما هرگز از شک کنندگان مباشید و نه (از شک کنندگان بالاتر و نه) از کسانی باشید که آیات اللّه را تکذیب کردند. مبادا که (نعوذ باللّه) تباه گردید یقیناً کسانی که سخن ازلی پروردگارت درباره آنها (که ایمان نمی‌آورند) ثابت شده که آنان (گاهی) ایمان نخواهند آورد اگر چه همه دلایل (ثبوت حقّ) به نزدشان برسند تا وقتی که عذاب دردناک را نه ببینند (امّا آنگاه ایمان نافع نخواهد شد) چنان‌که (از آبادی‌هایی که بر آنها عذاب آمده است) هیچ آبادی‌ای ایمان نیاورد که ایمان آوردن در حقّ او نافع گردد (زیرا مشیّت الهی به ایمان آنان ارتباطی نداشت) بلی مگر قوم یونس (علیه السلام) که مشیّت الهی به ایمان آنان ارتباطی داشت

لذا آنان با مشاهده آثار اولیه عذاب موعود ایمان آوردند و) وقتی که آنان ایمان آوردند ما عذاب رسواکننده زندگی دنیا را از سر آنان برداشتیم و آنها را تا موعد مقرّر (یعنی وقت موت با خوشی و خرّمی) زنده گردانیدیم (پس عدم ایمان اقوام دیگر و ایمان آوردن قوم یونس علیه‌السلام هر دو به مشیّت او بود).

معارف و مسایل

در نخستین آیه به فرعون خطاب کرده، فرمود که پس از غرق شدن، ما جسد تو را از آب بیرون می‌آوریم تا که جسد تو برای آیندگان نشان قدرت خداوندی و موجب عبرت قرار گیرد.

واقعهٔ آن از این قرار است که بعد از عبور از دریا وقتی که حضرت موسیٰ علیه‌السلام مردم را از هلاکت فرعون آگاه کرد. آنان چنان از فرعون هراس داشتند که آن را انکار نمودند و گفتند که: فرعون هلاک نشده است.

اللّه تعالیٰ برای راهنمایی آنان و عبرت دیگران به‌وسیلهٔ موج دریا جسد مرده فرعون را بر ساحل انداخت که همه آن را مشاهده کردند و از هلاکت او مطمئن شدند. و این جسد مرده او برای همه نمونهٔ عبرت قرار گرفت. بالاخره معلوم نشد که عاقبت آن جسد به کجا انجامید و جایی که جسد فرعون در آنجا یافت شد تا امروز به نام «**جبل فرعون**» معروف است.

لازم به یادآوری است که مدّتی قبل در روزنامه‌ها آمده بود که جسد مومیایی شده فرعون، صحیح و سالم، از مقبره او بدست آمده و در معرض دید عموم مردم قرار گرفته است. و تا امروز در موزه قاهره محفوظ است. امّا به طور یقین نمی‌توان گفت که آیا این جسد همان فرعون مورد نظر است که با حضرت موسیٰ علیه‌السلام مقابله کرد یا فرعونی دیگر است. زیرا لفظ فرعون نام شخص خاصّی نبود. در آن زمان به هر پادشاه مصر لقب فرعون داده می‌شد.

امّا چندان بعید هم نیست که قدرت الهی همان‌گونه که جسد غرق شده را جهت عبرت به ساحل انداخت هم چنین برای عبرت نسلهای آینده آن را از پوسیدن هم محفوظ کند و تا امروز موجود باشد.

در پایان آیه فرمود که: بسیاری از مردم از آیات و نشانه‌های ما غافل‌اند که در آنها از فکر و اندیشه کار نمی‌گیرند و عبرت حاصل نمی‌کنند. و اگر نه در هر یک ذرّات جهان چنان نشانه‌های موجود است که با مشاهده آنها می‌توان خدا و قدرت کامل او را دریافت.

در دومین آیه، آیندهٔ اسفناک قوم فرعون را چنین ترسیم کرد که فرعون آنها را ذلیل و حقیر کرده بود و فرمود که ما به بنی اسرائیل جایگاه خوبی عطا کردیم بدین ترتیب که تمام کشور مصر به اختیار آنها گذاشته شد و سرزمین‌های مقدّسی چون **اردن** و **فلسطین** که اللّٰه تعالیٰ میراث ابراهیم خلیل و خاندانش قرار داده بود، نیز به آنها رسید. قرآن جای خوب را با لفظ «**مُبَوَّأَ صِدْقٍ**» تعبیر فرموده است. صدق در اینجا به معنی خوب و نیکو است. مقصود این است که خداوند متعال چنان جای خوب و نیکویی به آنان اعطا نمود که از هر نظر، مناسب و ایده‌آل بود سپس فرمود که: ما به آنها از چیزهای حلال و پاکیزه روزی دادیم و آنها را از همهٔ لذایذ و آسایش دنیوی بهره‌مند ساختیم.

در آخر آیه، کج رفتاری و اشتباهکاری آنان به میان آمده است. بدین ترتیب که آنها بعد از احراز توفیقات و انعامات عامه و کسب جاه و مقام، نه تنها از نعمتهای الهی تقدیر و تشکر نکرده، بلکه علناً سر به طغیان و عصیان نهادند و از طاعت و بندگی حق سرباز زدند. و بالاخره آنچه از علایم رسول‌کریمﷺ در تورات و انجیل می‌خواندند و قبل از ظهور ایشان به نبیِ آخرالزّمان معتقد بودند و حتّی نشانه‌ها و قرب ظهور وی را به مردم می‌گفتند و در دعاهای خود به نبیِ آخرالزمان متوسّل شده، دعا می‌کردند لذا حقّ این بود که با ظهور پیامبر اکرم، قبل از هر کس به حضرت ایشان ایمان می‌آوردند و بر شمع وجود پر برکتش حلقه می‌زدند امّا همین‌که نبیِ آخرالزمان با گواهی کامل خویش و با علایم نشان داده تورات تشریف آوردند، ایشان با هم اختلاف کردند. بعضی ایمان آوردند و بقیه همه انکار نمودند. در این آیهٔ تشریف فرمایی آن‌حضرتﷺ را به لفظ «**جَـاءَهُمُ الْـعِلْمُ**»

تعبیر فرموده است.

در اینجا مراد از «علم» می‌تواند «یقین» باشد. پس معنی چنین است که: وقتی اسباب یقین با مشاهده جمع شدند، ایشان با هم اختلاف کردند.

و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که: مراد از علم در اینجا معلوم است یعنی وقتی که آن ذات گرامی تشریف آورد که به‌وسیلهٔ پیش‌گویی‌های تورات قبلاً «معلوم» بود شروع کردند به اختلاف. در آخر آیه فرمود که: اللّه تعالیٰ در روز قیامت در ارتباط با اختلاف آنان، خود قضاوت خواهند کرد و حقّ و باطل از یکدیگر جدا خواهند شد و اهل حقّ به جنّت و اهل باطل به جهنّم فرستاده خواهند شد.

در سوّمین آیه ظاهراً به نبیّ کریمﷺ خطاب شده است امّا این واضح است که احتمال شک در وحی برای آن‌جنابﷺ نیست؛ لذا هدف این است که با این خطاب، به امّت ایشان تفهیم گردد. و شخص رسول‌اللهﷺ مخاطب این خطاب نیست. و اینهم می‌تواند باشد که این خطاب برای عموم مردم باشد که: ای انسان! اگر در این وحی الهی که به‌وسیلهٔ محمّدﷺ به سوی تو فرستاده شده است. در شک هستی، پس، از کسانی سؤال کن‌که پیش از تو، کتاب‌های خدا (تورات و انجیل) را می‌خواندند آنان به تو می‌گویند که تمام انبیای علیهم‌السلام گذشته و کتب آنها به محمّد مصطفیﷺ مژده داده‌اند. و بدین ترتیب همه شک‌ها، تردیدها و وسوسه‌هایی که در رابطه با نبوّت و حقانیّت رسول‌گرامیﷺ داری، برطرف خواهند شد.

در تفسیر **مظهری** آمده است که از این آیه معلوم شد که اگر کسی درباره دین به شک افتاد باید از علمای حقّانی سؤال کرده شبهات خود را از خویشتن بزداید و نگذارد که این تصوّرات و تردیدهای بی‌جا در ذهن و شخصیّت او رشد کنند.

در آیات چهارم و پنجم و ششم، تأیید و تأکیدی است بر این مضمون و بالاخره آگاهی و تنبیهی است برای غافلان و گمشدگان راه حقّ.

در هفتمین آیه از سلسله بحث‌های مذکور، منکران غفلت را آگاهی

داده بر این که: لحظات زودگذر عمر را غنیمت دانسته از کفر و انکار دست بردارید و اگر نه چنان لحظه‌ای بر شما حادث خواهد شد که توبه کنید و پذیرفته نشود، ایمان بیاورید و مورد قبول واقع نشود. آن هنگامی است که پیک اجل فرا می‌رسد و عذاب سهمگین آخرت در مقابل دیدگانتان قرار گیرد.

به هر حال، در این سلسله، سرگذشت حضرت یونس علیه‌السلام و قوم او ذکر شد که دارای نصایح و عبرت‌های بیشماری است.

در این آیه همچنین فرمود که چرا این‌طور نشد که قومهای منکر هنگامی ایمان بیاورند که ایمانشان به‌حالشان مفید واقع شود یعنی هنگام مرگ یا بعد از وقوع عذاب یا ابتلا به عذاب یا به وقت قیامت که درِ توبه مسدود می‌شود، توبه و ایمان کسی پذیرفته نخواهد شد.

پیش از آن، باید از سرکشی و طغیانگری خود دست بکشند و ایمان بیاورند. بجز قوم یونس علیه‌السلام که آنها قبل از آمدن وقت مقرّر هنگامی که آثار وقوع عذاب را مشاهده نمودند، فوراً توبه کرده، ایمان آوردند. و به سبب آن، ما عذاب رسوا کننده را از آنها برداشتیم.

ما حَصَل این کلام این که با مشاهدهٔ عذاب دنیوی، هنوز در توبه مسدود نمی‌شود و توبه پذیرفته می‌شود. بلکه با مشاهدهٔ عذاب آخرت توبه قبول نمی‌شود و مشاهدهٔ عذاب آخرت یا حدوث قیامت و یا هنگام مرگ چه مرگ طبیعی باشد یا به صورت گرفتار آمدن به عذاب دنیوی، چنان‌که بر فرعون واقع شد، توبه و ایمان آوردن قبول نمی‌شود. لذا پذیرش توبه قوم یونس علیه‌السلام برخلاف سنّت الٰهی نیست؛ بلکه درست با سنّت الهی منطبق است زیرا آنان (قوم یونس علیه‌السلام) به محض مشاهده آثار عذاب و قبل از ابتلا به عذاب و مرگ، توبه کردند. برخلاف فرعون و اقوام دیگر که آنها بعد از ابتلا به عذاب و به وقت غرغره موت توبه نمودند و به ایمان معترف شدند. لذا ایمان آنها معتبر نشد و توبه آنها مورد پذیرش درگاه احدیت واقع نگشت.

نظیر واقعهٔ حضرت یونس علیه السلام قوم بنی‌اسرائیل است. هنگامی که کوه طور بر بالای سر آنها آویخته شد و تهدید شدند و به آنها دستور رسید که فوراً توبه کنند لذا توبه کردند و توبه‌شان پذیرفته شد و بالاخره آن عذاب مرتفع گشت چنان‌که شرح آن در آیهٔ ۶۳ سورهٔ بقره آمده است: «**رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ خُذُوْا مَا اٰتَيْنٰكُمْ بِقُوَّةٍ**»: ما بالای سر تان کوه طور را معلّق گردانیده دستور دادیم که احکامی که به شما داده شد آن را محکم بگیرید! سببش این بود که آنان قبل از وقوع عذاب و مبتلاشدن به مرگ تنها با مشاهده خطر عذاب توبه کرده بودند. هم چنین قوم یونس علیه السلام وقتی که مشاهده کردند که عذاب دارد، می‌آید با اخلاص و الحاح و زاری توبه کردند که آینده شرح آن مفصّلاً خواهد آمد. پس پذیرفته‌شدن این توبه برخلاف ضابطهٔ مذکور نیست.[1]

در اینجا بعضی از معاصرین دچار اشتباه فاحشی شده‌اند و حضرت یونس علیه السلام را در ادای فریضه رسالت به تقصیر و کوتاهی منسوب دانسته‌اند. و سبب برطرف شدن عذاب را از قوم، تقصیر پیغمبر دانسته‌اند. و کوتاهی او را سبب عتاب و عذاب شمرده‌اند، که البتّه واقعه حضرت یونس در سورهٔ «انبیاء» و سوره «صٰفّٰت» آمده است و عبارت آن ذیلاً نقل می‌شود: (یعنی ترجمه عبارت).

از اشارات قرآن و تفاصیل صحیفه یونس، این امر روشن می‌گردد که از حضرت یونس علیه السلام در ادای فریضه رسالت تقصیراتی به وقوع پیوست و غالباً او بی‌صبر شده قبل از وقت، قرارگاه خود را رها کرده بود. لذا وقتی آشوریها آثار عذاب را مشاهده نمودند، توبه و استغفار کردند. خداوند از آنها صرف نظر فرمود. از اصول و کلّیّات آیین‌نامه بیان شدهٔ خدایی قرآن، یک مادّهٔ مستقل این است که الله تعالیٰ قومی را عذاب نمی‌دهد تا بر او

۱- قرطبی.

اتمام حجّت نکرده باشد. وقتی پیغمبر در ادای رسالت مقصّر واقع شد و قبل از وقت مقرّرۀ خدا، از محلّ خویش منتقل گشت، انصاف خداوندی نپسندید که به آن قوم عذاب بدهد.[۱]

در اینجا قبل از هر چیز این امر قابل توجّه است و آن این که تمام امّت بر این اجماع دارند و متفّق القول‌اند که عصمت انبیاء علیهم السّلام از گناه، یک عقیده مسلّم و قطعی است اگر چه صاحبنظران، در شرح و تفصیلات خود نظریات مختلفی را ابراز داشته‌اند که آیا عصمت از هر نوع گناه کبیره و صغیره است یا تنها از کبیره. و آیا این عصمت مربوط به زمان قبل از نبوّت است یا خیر؟ امّا در این کسی اختلاف ندارد که همه انبیاء علیهم السّلام در ادای فریضه رسالت لحظه‌ای هم نمی‌توانند کوتاهی کنند. زیرا برای انبیاء علیهم السّلام بالاتر از این گناهی نخواهد بود که در مقامی که خدا آنها را برای آن انتخاب فرموده کوتاهی بکنند. این خود در انجام وظیفه، نوعی خیانت به شمار می‌رود که از مردم شرافتمندی چون پیامبر بعید می‌نماید و اگر پیغمبر از این کوتاهی هم معصوم نباشد پس عصمت از بقیۀ گناهان بی‌سود است.

و اگر برخلاف اصول مسلّم قرآن و سنّت و عقیده اجماعی، عصمت، انبیاء علیهم‌السّلام، به ظاهر در قرآن و حدیث چیزی به چشم بخورد، لازم است که طبق اصول مسلّم در تفسیر و معنی، توجیهی تلاش شود که با اصول قطعی قرآن و حدیث، متضاد و متفاوت نباشد. امّا در اینجا تعجّب در این است که مصنّف موصوف آنچه به حواله اشارات قرآنی و تفاصیل صحیفه یونس علیه‌السلام تقدیم می‌دارد. اگر در صحیفه یونس باشد آن نزد اهل اسلام اعتباری ندارد ولی در هیچ یک از اشارات قرآن نیست. بلکه حقیقت این است که این مطلب با تراشیدن چند مقدمه خود ساخته تحمیلی

۱- تفهیم القرآن، مولانا مودودی، ج ۲ ص ۳۱۲.

استخراج شده است. اوّلاً چنین عرض شده که برطرف شدن عذاب، از قوم یونس علیه السلام برخلاف قانون الٰهی به‌وقوع پیوسته است که کلاً مخالف با سیاق و سباق خود همین آیه می‌باشد و نیز برخلاف تصریحات ائمّه تفسیر از اهل تحقیق است و در اینجا چنین فرض شده که قانون الٰهی در اینجا به این خاطر نقض شده که از شخص پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ادای فریضهٔ رسالت کوتاهی‌هایی سرزده است. و نیز با این، این هم فرض شده که برای پیغمبر از جانب خدا وقت خاصّی مقرّر شده بود که بیرون برود واو قبل از وقت مقرّر فریضه دعوت را رها کرده، گریخته است. به هر حال اگر اندکی منصفانه تأمّل و اندیشه شود ثابت می‌گردد که هیچ اشاره‌ای در قرآن و حدیث در تأیید این مقدمات خود ساخته یافت نمی‌شود. حال به مفهوم دقیق الفاظ آیات قرآن توجّه نمایید که از این قراراند:

«**فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ اٰمَنَتْ فَنَفَعَهَآ اِيْمَانُهَآ اِلَّا قَوْمَ يُوْنُسَ**»

و مفهوم آن به‌طور واضح این‌است که در رابطه با عموم اهالی آبادیها به شکل اظهار تأسّف می‌فرماید که: آنان چرا چنین نشدند که در لحظاتی ایمان می‌آوردند که ایمان‌شان مقبول و نافع واقع می‌شد یعنی اگر قبل از موت یا قبل از وقوع عذاب ایمان می‌آوردند، ایمان آنان پذیرفته می‌شد. امّا قوم یونس از این حالت مستثنیٰ است که آنها با مشاهده آثار و مقدّمات عذاب، قبل از مبتلا شدن به آن، ایمان آوردند پس ایمان و توبه آنان پذیرفته شد.

این مفهوم روشن آیه، خود بیانگر این‌است که در اینجا هیچ معیاری از قوانین و معیارهای الٰهی نقض نگردیده است بلکه مطابق قانون و سنّت الٰهی، ایمان و توبه آنها مورد پذیرش ذات ذوالجلال واقع شد.

بیشتر مفسّرین در تفاسیر: **بحر محیط**، **قرطبی**، **زمخشری**، **روح‌المعانی** و غیره، مفهوم آیه مربوطه را هم چنین نوشته‌اند که در آن مقبولیّت توبه قوم یونس علیه السلام طبق قانون عمومی الهی است و الفاظ قرطبی از این قرار است:

و قال ابن جبیر غشیهم العذاب کما یغشی الثوب القبر فلما صحت تو بتهم رفع الله عنهم

العذاب و قال الطبری خصّ قوم یونس من بین سائر الامم بان تیب علیهم بعد معاینة العذاب و ذکر ذلك عن جماعة من المفسرین و قال الزجاج انهم لم یقع بهم العذاب و انما راوا العلامة التی تدل علی العذاب و لو راوا عین العذاب لما نفعهم ایمانهم قلت قول الزجاج حسن فان المعاینة التی لاتنفع التوبه معهاهی التلبس بالعذاب کقصة فرعون و لهذا جاء بقصة قوم یونس علی اثر قصة فرعون و یعضد هذا قوله علیه السلام ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغروا الغرغره الحشرجة و ذلك هو حال التلبس بالموت و قد روی معنی ماقلناه عن ابی مسعود (الی) و هذ یدل علی ان توبتهم قبل روية العذاب (الی) و علی هذا فلا اشکال و لاتعارض و لاخصوص.

(ترجمه) ابن جبیر می‌گوید که: عذاب، آنها را چنان فراگرفته بود که چادر قبر را؛ امّا چون توبه آنان صحیح شد، (که قبل از وقوع عذاب بود) عذاب از آنان برداشته شد. طبری می‌گوید که: قوم یونس از تمام اقوام عالم به این ویژگی مفتخر گردید که بعد از مشاهده عذاب توبه آنها پذیرفته شد. زجّاج فرموده که در آن هنگام عذاب بر آنها واقع نشده بود، بلکه علامات عذاب را مشاهده کرده بودند و اگر عذاب واقع می‌شد توبه آنان هم پذیرفته نمی‌شد. قرطبی می‌گوید: که قول زجاج بهتر است؛ زیرا توبه‌ای که بعد از مشاهده عذاب انجام شود، قابل قبول نیست چرا که مشاهده آن به معنی ابتلا به عذاب است. هم چنان‌که در حادثه فرعون، اتفاق افتاد و از این جهت در این سوره واقعهٔ قوم یونس را پس از واقعهٔ فرعون متّصلاً ذکر فرمود تا که فرق آن مشهود گردد. که ایمان فرعون بعد از ابتلا به عذاب بود حال آن که قوم یونس علیه السلام قبل از وقوع عذاب ایمان آوردند و این امر از فرمان نبوی هم تأیید می‌گردد که اللّه تعالیٰ توبهٔ بنده را وقتی می‌پذیرد که به حالت غرغره نرسیده باشد و «غرغره» سکرات موت را گویند، که هنگام مرگ پیش می‌آید و همین امر از روایت حضرت عبدالله‌بن‌مسعود مفهوم شده که در آن نشان داد که قوم یونس علیه السلام قبل از وقوع عذاب توبه کرده بودند. قرطبی می‌گوید که بر این تفسیر و تقریر نه اشکالی وارد می‌شود و نه تعارضی وجود دارد، و نه تخصیص قوم یونس.

و طبری و مفسّرین دیگر که این واقعه را از ویژگی های قوم یونس علیه السلام

دانسته‌اند، از آنان هم کسی نگفته که سبب این ویژگی تقصیر یونس علیه السلام بوده بلکه علّت آن را توبه آنان از ته دل و اخلاص آنان در علم الهی و وجوهات دیگر نوشته‌اند.

و وقتی که برطرف شدن عذاب قوم یونس علیه السلام برخلاف قانون عمومی قدرت نبود، بلکه مطابق با آن بود، پس اساس آن سخنان خود ساخته عبث و بیهوده‌اند.

هم چنین از هیچ اشاره قرآنی این نکته ثابت نیست که بعد از اعلام وعید عذاب، بلکه از سیاق آیه و روایات تفسیر، چنین معلوم می‌شود که همانگونه که با تمام امم گذشته رفتار شده که هر گاه امّتی به عذاب محکوم شده اللّه تعالیٰ به رسول خود دستور داده که با همراهانش از آنجا بیرون رود. چنان‌که واقعهٔ لوط علیه السلام صراحتاً در قرآن ذکر شده است هم چنین در اینجا هم وقتی که اللّه تعالیٰ این دستور را توسط حضرت یونس علیه السلام به آنان ابلاغ فرمود که بعد از سه روز عذاب می‌آید؛ پس بیرون آمدن یونس علیه السلام از آنجا روشن است که به امر خداوندی بوده است.

البتّه اندک لغزشی که به اعتبار شأن پیامبرانهٔ یونس علیه السلام اتفاق افتاد و بر آن در آیات سوره‌های «**انبیاء**» و «**صٰفّت**» الفاظ عتاب آمده و در نتیجهٔ آن واقعه، قرار گرفتن او در شکم ماهی اتفاق افتاد، به این سبب نیست که او در انجام فریضه رسالت کوتاهی کرده باشد؛ بلکه واقعه همان است که در بالا به حواله تفاسیر مستند نوشته شده که وقتی حضرت یونس علیه السلام قوم خود را طبق دستور الٰهی به آمدن عذاب بعد از سه روز تهدید کرد و سپس به دستور الٰهی جای خود را ترک گفته، بیرون رفت و بعداً این ثابت شد که عذاب نیامد، پس در آن هنگام یونس علیه السلام به فکر فرو رفت که اگر من به سوی قوم برگردم دروغگو معرّفی می‌شوم و میان آن قوم این قانون رایج بود که از هر کسی دروغی ثابت گردد، او را باید بکشند، پس اکنون در برگشتن به سوی قوم جانش در خطر بود. لذا در چنین وقت بجز از این راهی دیگر نبود که از آن وطن هجرت کند. امّا سنّت انبیاء علیهم السلام این است که تا وقتی

که از جانب الله اجازه هجرت دریافت نکنند، خودسرانه هجرت نمی‌کنند پس لغزش یونس علیه‌السلام این بود که قبل از رسیدن اجازه خداوندی به قصد هجرت بر کشتی سوار شد و این اگر چه فی نفسه گناهی نبود امّا مخالف به سنّت انبیاءعلیهم‌السلام بود و اگر در الفاظ آیات قرآن بیندیشم معلوم می‌گردد که لغزش یونس علیه‌السلام کوتاهی او در ادای فریضهٔ رسالت نبود بلکه بجز از هجرت قبل از اجازه برای نجات از ظلم و ستم قوم چیزی دیگر به ثبوت نخواهد رسید و آیهٔ ۱۴۰ سوره صٰفٰت تقریباً برای این مطلب صریح است. که در آن فرموده «**اِذاَبَقَ اِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُوْنِ**» که در آن سوارشدن بر کشتی را به قصد هجرت به لفظ «**ابق**» به صورت عتاب تعبیر فرموده که معنی آن، گریختن برده بدون اجازه از آقای خویش است و در آیهٔ ۸۷ سوره انبیاء آمده است که «**وَ ذَاالنُّوْنِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ**» که در آن هجرت به خاطر نجات جان به علّت ترس طبیعی را به صورت عتاب به این عنوان شدید بیان فرمود و همه اینها بعد از ادای کامل فریضه رسالت وقتی اتفّاق افتاد که در برگشتن به سوی قوم، جانش در معرض خطر قرار گرفت. در تفسیر روح المعانی همین مضمون با الفاظ ذیل نوشته است: «**ای غضبان علی قومه لشدة شکیمتهم و تمادی اصرار هم مع طول دعوته ایّاهم و کان ذهابه هذا سهم هجرة عنهم لکنه لم یومربه**».

یعنی قوم حضرت یونس علیه‌السلام با او به دشمنی و مخالفت پرداخته، به کفر و ضلالت اصرار ورزیدند ولی او به تداوم دعوت رسالت تأکید داشت تا کار به جایی رسید که عرصه را بر وی تنگ کردند که وی مجبور به هجرت و ترک دیار شد ولی تا آن هنگام به هجرت امر نشده بود.

در اینجا توضیح داده شد که سبب عتاب، کوتاهی در دعوت و رسالت نبود، بلکه هجرت قبل از اجازه سبب عتاب وی شد که فی نفسه گناهی نبود، امّا به سبب این‌که مخالف با سنّت انبیاست، موجب عتاب قرار گرفت.

بعضی از علمای معاصر موصوف را بر این اشتباهش تنبیه ساخت او برای حمایت و تأیید نظریه خویش در تفسیر سوره «**صٰفٰت**» اقوال بسیاری از

مفسّرین را هم نقل فرموده که در آن بجز از بعضی روایات اسرائیلی وهب بن منبه و غیره از هیچ یکی این نظریات مفسّرین مورد اعتماد ثابت نگردیده که معاذ اللّه از حضرت یونس عليه السلام در ادای فریضه رسالت کوتاهی واقع شده باشد.

و این امر از اهل علم پوشیده نیست که، عموماً مفسّرین در تفاسیر خویش روایات اسرائیلی هم نقل می‌کنند و نسبت به آنها متفّق‌اند که این گونه روایات مستند و معتبر نیستند. و نمی‌توان حکم شرعی را بر آن قابل اجرا دانست. روایات اسرائیلی چه در کتب مفسّرین اسلام باشد و چه در صحیفهٔ یونس، تنها به اتّکای آنها نمی‌توان، این بهتان عظیم را بر حضرت یونس عليه السلام نسبت داد که از او در ادای فریضهٔ رسالت کوتاهی واقع شده است و نه هیچ یکی از مفسّرین اسلام آن را پذیرفته‌اند و اللّه سبحانه و تعالیٰ اعلم و به نستغیث ان یعصمنا من الخطایا و الزلات.

واقعهٔ مفصل حضرت یونس عليه السلام

واقعه حضرت یونس عليه السلام که بعضی از وقایع آن در قرآن مجید آمده و برخی نیز از روایات حدیث و تاریخ ثابت است از این قرار است که: قوم حضرت یونس عليه السلام در **موصل عراق** در جایگاه مشهور، **نینوا** سکونت داشتند. آمار آنها را قرآن بیش از یک صد هزار نفر ذکر کرده است. خداوند متعال برای هدایت آنان حضرت یونس عليه السلام را مبعوث گردانید. آنها از ایمان آوردن انکار کردند. حق تعالیٰ به یونس عليه السلام دستور داد که آنها را آگاه کند که در ظرف سه روز بر شما عذاب می‌آید. حضرت یونس عليه السلام آن را به قوم اعلام فرمود. قوم یونس با خود مشورت کردند، همه بر این متفّق شدند که ما هیچگاه از حضرت یونس عليه السلام دروغ نشنیده‌ایم. پس هرگز نباید گفته او را نادیده انگاریم و این را هم در نظر داشته باشیم که اگر حضرت یونس در جای خود، پیش ما می‌ماند دلیل بر آن است که عذابی در کار نیست و اگر به

جای دیگری رفت، دلیل بر وقوع عذاب خواهد بود که صبحگاه ما را در برخواهد گرفت. حضرت یونس علیه‌السلام به دستور الهی شبانه از آنجا بیرون رفت. صبحگاه عذاب الٰهی به صورت دود سیاه و ابری بر سر آنها نمودار شد و از فضای آسمان به زمین نزدیک می‌شد. یقین کردند که الآن همهٔ ما هلاک خواهیم شد. با مشاهده آن به سراغ یونس رفتند تا که به دست او به دین الهی مشرف گردند و از انکار گذشته خویش توبه کنند. امّا حضرت یونس علیه‌السلام را نیافتند پس خودسرانه با اخلاص نیّت، به توبه و استغفار مشغول شدند بیرون از شهر در میدانی وسیع با زن و کودک و همهٔ حیوانات جمع شدند. لباس پلاس (لباس زبر و ضخیم که درویشان می‌پوشند) پوشیده با عجز و زاری در آن میدان چنان به توبه و پناه خواستن از عذاب مشغول شدند که گویی میدان از گریه و زاری آنها بلرزه در آمد. اللّٰه تعالیٰ بر گریه و زاری‌شان ترحّم نمود و توبهٔ آنها را پذیرفت و عذاب را از آنها برداشت. چنان‌که در این ذکر شده است. در روایات آمده که این واقعه در روز عاشورا (دهم محرم) روی داد. و از طرف دیگر حضرت یونس علیه‌السلام بیرون از شهر در انتظار این بود که اکنون بر این قوم عذاب نازل می‌گردد و از حالت توبه و استغفار آنان اطّلاع نداشت. وقتی که عذاب برطرف گردید، او به این فکر افتاد که من در نظر آنان مرتکب دروغ شده‌ام. چرا که من اعلام کرده بودم که در ظرف سه روز عذاب می‌آید و قانون آن قوم این بود که هر کسی که مرتکب دروغ شود و بر گفته‌ی خود گواهی نمی‌آورد محکوم به قتل می‌بود. لذا حضرت یونس علیه‌السلام در این تصوّر بود که در شهر آنان بر مردم، عذاب و نشانه‌های عذاب پدید نیامده و بدین ترتیب دچار سخن کذب گردیده و قتل خود را حتمی می‌دانست. لازم به یادآوری است که اصولاً انبیاء علیهم‌السلام از هر گناه و معصیت، بری و معصوم‌اند ولی از خطرات و طبیعت انسانی خارج نیستند به همین سبب بود که حضرت یونس علیه‌السلام طبعاً ملول شد که مطابق دستور الهی، وقوع عذاب را بدانها اعلام و خود از محل وقوع عذاب دور شد و بعداً منتظر وقوع عذاب شد، بعد از پایان مهلت سه

روزه، وقتی دید که بر آنها عذابی نیامده، پنداشت که مردم او را دروغگو دانسته، کیفر دروغ را بر او به مرحله اجرا در می‌آورند از اینجا بود که از مراجعت به سوی قوم خود منصرف و با کوله‌باری از غم و اندوه، عزم سفر کرد. لذا شهر را به قصد سفر دریایی ترک نمود وقتی به ساحل دریای مدیترانه رسید، دید که یک کشتی آماده حرکت است و مردم دارند سوار می‌شوند. آنها وقتی حضرت یونس را دیدند، شناختند و او را بدون کرایه سوار کردند. کشتی حرکت کرد وقتی به میانه دریا رسید، ناگهان از حرکت باز ایستاد نه به جلو می‌رفت و نه به عقب. ملاّحان اعلام کردند که توقف کشتی، کاری است خارق‌العاده که به دستور ربّ العالمین اجازه حرکت ندارد و علّتش این است که هر گاه سرنشین ظالم، گناهکار یا برده فراری داشته باشد، خود به خود از حرکت باز می‌ایستد. لذا باید آن شخص خود را معرفی کند تا این مصیبت دامنگیر بقیه سرنشینان کشتی نشود پس حضرت یونس خود را معرّفی کرد و گفت: آن برده فراری منم. لازم به توضیح است که خوف حضرت یونس امری فطری و طبیعی بود؛ چنان‌که فطرت بشری ایجاب می‌کند. لذا نکته مهم این است که ترک دیار و عزم سفر وی به دستور الهی نبود و از اینجا بود که عمل وی مورد پسند ربّ‌العالمین قرار نگرفت چرا که کوچکترین حرکت و نقل و انتقال باید با اجازه خداوند متعال باشد. لذا حضرت یونس خود را به ملوانان و سرنشینان کشتی معرفی کرد و فرمود: مرا در دریا بیندازید تا همه شما از این مصیبت رها شوید. اهل کشتی پیشنهاد او را نپذیرفتند. پس از بحث و مشورت تصمیم گرفتند که قرعه‌کشی کنند که قرعه به نام هر کس در آید او را در دریا بیندازند. از قضا قرعه به نام حضرت یونس علیه‌السلام در آمد مردم به شگفت آمدند. هر بار که قرعه کشی می‌کردند قرعه به نام مبارک حضرت یونس علیه‌السلام در می‌آمد که شرح قرعه‌کشی و قرعه به نام او در آمدن در قرآن کریم، در آیهٔ ۱۴۱ سوره صٰفت مذکور است: «**فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْـمُدْحَضِيْنَ**» این معاملهٔ خداوندی با حضرت یونس علیه‌السلام به سبب مقام ویژهٔ پیامبرانه او بود که اگر چه او خلافی

در قانون الهی انجام نداده بود، که به آن بتوان گناه و معصیت گفت و چنین چیزی از شأن و شخصیت والای یک پیامبر به‌دور است.

زیرا پیامبران معصوم‌اند امّا عمل، مناسب به مقام و پایه بلند پیامبر نبود که تنها به خوف طبیعی و بدون اجازه خدا از جایی به جایی منتقل بشود و از اینجا بود که از جانب ربّ‌العالمین رفتار عتاب آمیزی انجام شد. و از طرفی به سبب برآمدن نام او در قرعه، آماده شدند او را به دریا بیندازند و از آن طرف ماهی بزرگی دهان باز کرده افتادن او را انتظار می‌کشید چرا که ماهی از سوی خداوند متعال مأموریت داشت که او را ببلعد نه به عنوان‌طعمه، بلکه به عنوان امانت، در شکم خود جای دهد! همین که حضرت یونس علیه‌السلام به دریا افتاد، ماهی او را بلعید.

حضرت عبداللّه بن مسعود می‌فرماید که: حضرت یونس علیه‌السلام مدّت چهل روز در شکم ماهی ماند که او را گرفته در عمق زمین و به مسافتهای دور و دراز سیر میداد. بعضی مدّت ماندن او را در شکم ماهی یک هفته و بعضی پنج روز و بعضی چند ساعت از یک روز گفته‌اند.[1]

از حقیقت حال او حق تعالیٰ بهتر اطّلاع دارد. در آن حال حضرت یونس علیه‌السلام این دعا را خواند: «**لَااِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ**». اللّه تعالیٰ این دعا را پذیرفت و ماهی حضرت یونس علیه‌السلام را صحیح و سالم به ساحل دریا انداخت.

به سبب حرارت شکم ماهی موی بر بدن او نمانده بود. خداوند حکیم، در نزدیکی او بوتۀ کدویی رویانید که سایه برگهای آن سبب آسایش حضرت یونس علیه‌السلام شد و نیز با اشاره ربّ العالمین بزی کوهی به نزد او می‌آمد و او از شیر آن استفاده می‌کرد و بدین‌ترتیب، حضرت یونس علیه‌السلام بر لغزش خود متنبّه و سپس از احوال قوم خویش مطّلع گشت.

۱- مظهری.

این حکایت هر اندازه که در قرآن مذکور است یا از روایات مستند حدیث ثابت است، یقینی هستند و بقیه اجزای آن، روایات تاریخی‌اند که نمی‌توان مسئله شرعی را بر آن مدار گذاشت.

وَ لَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَاٰمَنَ مَنْ فِی الْاَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِیْعًا ؕ اَفَاَنْتَ

و اگر پروردگارت می‌خواست البتّه ایمان می‌آوردند همهٔ آن‌کسانی که در زمین بودند پس آیا تو

تُكْرِهُ النَّاسَ حَتّٰى یَكُوْنُوْا مُؤْمِنِیْنَ ﴿۹۹﴾ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلَّا بِاِذْنِ

مجبور می‌کنی مردم را تا که مؤمن باشند. و کسی نمی‌تواند که مؤمن باشد بدون اجازه

اللّٰهِ ؕ وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِیْنَ لَا یَعْقِلُوْنَ ﴿۱۰۰﴾

خدا و او می‌اندازد نجاست را بر کسانی که نمی‌فهمند.

خلاصهٔ تفسیر

و (این ملل و آبادیها چه تخصیص دارند) اگر پروردگارت می‌خواست، همه اهل روی زمین کلّاً ایمان می‌آوردند (امّا به سبب بعضی حکمتها این را نخواست بنابراین همه ایمان نیاوردند) پس (وقتی واقعه از این قرار است پس) آیا شما می‌توانید بر مردم فشار بیاورید تا که آنان ایمان بیاورند حال آن‌که ایمان آوردن کسی بدون حکم (و مشیّت) خدا ممکن نیست و اللّٰه تعالیٰ نجاست (کفر) را بر مردم بی‌عقل می‌اندازد.

قُلِ انْظُرُوْا مَاذَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ؕ وَ مَا تُغْنِی الْاٰیٰتُ وَ النُّذُرُ

بگو بنگرکه چه هست در آسمانها و زمین و مفید واقع نشد این آیات و ترساندن‌ها

عَنْ قَوْمٍ لَّا یُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۰۱﴾ فَهَلْ یَنْتَظِرُوْنَ اِلَّا مِثْلَ اَیَّامِ الَّذِیْنَ خَلَوْا

برای کسانی که ایمان نمی‌آورند پس چیزی نیست که انتظار بکشند مگر مانند روزهای کسانی که جلوتر

مِنْ قَبْلِهِمْ ؕ قُلْ فَانْتَظِرُوْٓا اِنِّیْ مَعَكُمْ مِّنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ ﴿۱۰۲﴾ ثُمَّ نُنَجِّیْ

گذاشته بگو اکنون راه را ببینید من هم با شما راه را می‌بینم. پس ما نجات می‌دهیم

رُسُلَنَا وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كَذٰلِكَ ۚ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۰۳﴾

پیامبران خود را و مؤمنان را هم چنین بر ماست که نجات بدهیم مؤمنان را.

خلاصهٔ تفسیر

بگو: شما فکر کنید (و بنگرید) که چه چیزهایی است در آسمان و زمین (در آسمانها ستارگان و غیره و در زمین مخلوقات بی‌انتها به‌نظر می‌آیند یعنی از اندیشه در آسمانها دلیل عقلی توحید به‌دست می‌آید. این بیان مکلّف بودن آنان است) و کسانی که (از روی عناد) ایمان نمی‌آورند، برای آنها دلایل و تهدیدات به درد نمی‌خورد (این بیان عناد آنان است) پس (از این حالت، عناد آنها چنان معلوم می‌شود که) آنان (بدلالت حال) تنها مانند داستانهای کسانی که انتظار دارند که پیش از آنها گذاشته‌اند (یعنی کسانی که با وجود دلایل و تهدیدات ایمان نمی‌آورند حالت آنان مانند کسی است که در انتظار چنین عذابی باشند که بر گذشتگان آمده بود پس) شما بگویید که خیلی خوب پس شما در انتظار (این) باشید من هم با شما در انتظارکنندگان (آن) خواهم شد (اقوام که ذکرشان در بالا گذشت ما بر آنان عذاب واقع می‌کردیم) باز ما (از آن عذاب) پیامبران خود را و مؤمنان را نجات می‌دادیم (هم چنان‌که ما آن مؤمنان را نجات دادیم. همچنین ما همه مؤمنان را نجات می‌دهیم) این (مطابق وعده) بر ماست (پس هم چنین اگر بر این کفّار حادثهٔ اتفّاق افتاد مسلمانان از آن محفوظ خواهند ماند چه در دنیا و چه در آخرت).

قُلْ يٰاَيُّهَا النَّاسُ اِنْ كُنْتُمْ فِيْ شَكٍّ مِّنْ دِيْنِيْ فَلَآ اَعْبُدُ الَّذِيْنَ

بگو: ای مردم! اگر شما دربارهٔ دین من در شک هستید پس من عبادت نمی‌کنم کسانی راکه شما

تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلٰكِنْ اَعْبُدُ اللّٰهَ الَّذِيْ يَتَوَفّٰكُمْ ۖ وَاُمِرْتُ اَنْ

عبادت می‌کنید جز خدا ولی عبادت می‌کنم خدا را آن که شما را می‌کشد و به من امر شده که

اَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۰۴﴾ وَاَنْ اَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّيْنِ حَنِيْفًا ۚ وَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ

باشم از مؤمنان. و این که راست کن روی خود رابر دین حنیف و مباش از

الْمُشْرِكِيْنَ ﴿۱۰۵﴾ وَلَاتَدْعُ مِنْ دُوْنِ اللهِ مَالَايَنْفَعُكَ وَلَايَضُرُّكَ ۚ فَاِنْ

مشرکین و مخوان بجز از خدا چنین چیزی را که نه نفع برساند به تو و نه ضرر پس اگر

فَعَلْتَ فَاِنَّكَ اِذًا مِّنَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۱۰۶﴾ وَاِنْ يَّمْسَسْكَ اللهُ بِضُرٍّ فَلَا

تو این چنین کردی پس تو آنگاه از ظالمین می‌شوی. واگر برساند به تو خدا مشقّتی پس نیست

كَاشِفَ لَهٗٓ اِلَّا هُوَ ۚ وَاِنْ يُّرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهٖ ؕ

برطرف‌کننده‌ای برای آن بجز او و اگر بخواهد برساند به تو نعمتی پس نیست هیچ دفع‌کننده‌ای برای فضل او

يُصِيْبُ بِهٖ مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ ؕ وَهُوَالْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ ﴿۱۰۷﴾

می‌رساند فضل خود را به هر که بخواهد از بندگانش و اوست بخشایندهٔ مهربان.

خلاصهٔ تفسیر

شما (به آنان) بگویید که ای مردم! اگر شما از دین من در شک (و تردید) هستید (من حقیقت آن را بر شما روشن می‌کنم و آن این است که) من معبودانی را نمی‌پرستم که شما جز خدا می‌پرستید، ولی من معبودم را عبادت می‌کنم که ارواح شما را می‌گیرد و به من (از سوی خدا) امر شده که (بر چنین معبودی) از جمله ایمان آورندگان باشم و (به من) این (امر شده) که خود را به طرف این دین (مذکور توحید خالص) چنان متوجّه کن که از همهٔ راههای دیگر علحده باش و هیچ وقت از مشرکان مباش و (این امر شده که توحید) خدا را گذاشته چنین چیزی را عبادت نکنید که نه به شما (در حالت عبادت کردن) بتواند نفع برساند و نه (در حال ترک عبادت) بتواند ضرری برساند. پس اگر (بالفرض) این چنین کردید (یعنی غیرالله را پرستیدید) پس در این حال ضایع کننده حقّ (الله) می‌باشید و (به من گفته شده که) اگر الله تعالیٰ به شما مشقّتی برساند، پس جز او کسی برطرف کننده نیست و اگر او آسایش به شما برساند جز او کسی نیست که فضل او را از شما باز دارد (بلکه) او فضل خویش را بر هر کسی از بندگان خود که بخواهد مبذول می‌فرماید و او بسیار بخشاینده و بسیار مهربان است (و تمام افراد در مغفرت و رحمت

داخلند و او به مغفرت و رحمت عظیم، متصّف است؛ لذا یقیناً او صاحب فضل نیز هست).

قُلْ يَاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاۤءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدٰى فَاِنَّمَا يَهْتَدِىْ

بگوای مردم رسیده‌است حق به شمااز جانب پروردگارتان لذاهرکس که‌به‌راه‌بیاید پس راه‌می‌یابد

لِنَفْسِهٖ ۚ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَمَاۤ اَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيْلٍ ﴿۱۰۸﴾ وَ

برای خود و هر کس که گمراه بشود پس گمراه می‌شود به ضرر خود و نیستم من بر شما مختار و

اتَّبِعْ مَا يُوْحٰۤى اِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ ۚ وَهُوَ خَيْرُ الْحٰكِمِيْنَ ﴿۱۰۹﴾

پیروی کن چیزی را که وحی کرده می‌شود به تو وصبر کن تا که حکم کند خدا واو بهترین حاکمان است.

خلاصهٔ تفسیر

شما (این را هم) بگویید که ای مردم! (دینِ بر) حق به شما از طرف پروردگارتان (با دلایل) رسیده است پس (بعد از رسیدن آن) هرکس به راه راست بیاید پس او به‌خاطر (نفع) خویش بر راه راست می‌آید و هر کس (الآن هم) گمراه می‌شود، پس گمراهی او (ضرر گمراهی‌اش) به خود او می‌رسد و من بر شما (به صورت مسئول) مسلّط نشده‌ام (که نتیجه گمراهی شما شامل حال من شود پس به من چه ضرر می‌رسد) و شما پیروی کنید از آنچه به سوی شما وحی فرستاده شود (در این تبلیغ به همه اعمال هم آمد) و (بر کفر و ایذای آنان) صبر بفرمایید تا این که اللّه تعالیٰ (به آن) قضاوت بفرماید (چه در دنیا با هلاکت و چه در آخرت به‌وسیلهٔ عذاب، مقصود این است که شما در انجام وظیفه ذاتی و منصبی خویش مشغول باشید و به فکر آنان نباشید) و او از همه حاکمان بهترین (حاکم) است.

«پایان جلد ششم»

فهرست مطالب